۵۱۷۸

ترجمه تورات به فارسی

تالیف : سلیمان بن قیس یوسف المیا فارقانی

تاریخ کتابت : ۷۴۷ هجری قمری

نام کتاب	ترجمه تورات به فارسی	۷/۷
مؤلف	سلیمان بن قیس یوسف المیا فارقانی	
تاریخ کتابت	۷۴۷ هـ-ق	
تاریخ تالیف		
کاتب		
مشخصات		
تزئینات		۵۱۷۸ ~~ن - ۶۵۹۱~~

پیش انبیاء آید پدر تو. و انبیاء آید مادر تو. گفت با الیشع ملک اسرائیل. از هر این اندیشم. مگر خواهد
تعالی این سه ملک که بقصد ایشان را بدست اهل مواب. گفت با او الیشع نبی الله تعالی
الله الحی سوی العزیز که قایم شدم در خدمت عبودیت او. از هر چیزهای برفی ملک یوشافاط ملک یهودا
روی تو نگاه نمی کنم. و اگر نه نگاه می کردم و بتو روی نمی نمودم. گفت الیشع بیاورید اکنون پیش من
[illegible] چون بزد بنا خوش حلول شد بر الیشع روح قدس الله تعالی. و گفت که بشود این وادی
چاه. چنانچه فرماید الله الرب تعالی که نه بینید باد و نه باران. و این وادی پر شود از آب
[illegible] شما و گوسفندان شما و چارپایان شما. و این بار است اندک پیش حضرت الله الرب تعالی. و تسلیم
[illegible] مواب را بدست شما [illegible] خراب کنید همه شهرها و منبع محکم ایشان و [illegible] از شهرهای ایشان را [illegible] خراب
[illegible] و ببرکنید [illegible] و پر کنید مجموع چاهها آب ایشان و مجموع چشمهای آب
ایشان و هر قطعه [illegible] ایشان را پر کنید از سنگ. چون بامداد ان شد در صعود
اما اهل مواب
[illegible] آب فراوان روان شد از ناحیه ادوم. و پر شد زمین از آب
[illegible] شنیدند مجموع ملوک قصد ایشان کردند و بر ایشان جمع شدند و قصد ایشان کردند. بانگ زدند
مجموع ملکان که هیچ [illegible] نماند که مستعد شمشیر بود و سلاح خود بکشد. جمع شدند و بایستادند
[illegible] تخوم ملک خود. بامداد که طلوع افتاب شد بر آب. نظر کردند و دیدند اهل مواب مجموع
[illegible] را سرخ مانند خون. گفتند که این خون است. این ملوک قتل عظیم کردند. و از هر یک [illegible]
اما اهل مواب
آمدند بر [illegible] بر اهل مواب
[illegible] قتل شدند غارت و غنیمت ایشان [illegible] شهرها منبع ایشان و چاهها [illegible]
[illegible] اسرائیل و قتل کردند اهل مواب را. و خراب کردند شهرها [illegible]
[illegible] اسرائیل و حمله کردند بر ایشان و خراب کردند
[illegible] ایشان و منهزم شدند اهل مواب از بنی اسرائیل. و پر کردند از سنگ و بر کندند
[illegible] های عظیم ایشان و هر زمین خوب که یافتند و چاهها ایشان [illegible] خراب دیوار و محیط
[illegible] آب ایشان و بریدند مجموع اشجار خویشان و ماند [illegible] صخره [illegible]
[illegible] خوندان قلعه [illegible] و خراب کردند مجموع ملکان. دید صاحب مواب که [illegible]
[illegible] و قصد [illegible] کردند. [illegible] با هفتصد مرد از [illegible] سلاح [illegible]
[illegible] و نتوانستند. [illegible] بر زند بکر او که ولیعهد او بود. [illegible] قربان [illegible]
[illegible] الادوم و نتوانستند. [illegible] بزند بکر او که ولیعهد او بود. [illegible]
[illegible] که بر ایشان آمد نقمه عظیم بر آل اسرائیل. [illegible] و [illegible]
[illegible] شهر [illegible] و مستغیث شد
بیلادشان آمد زنی از زنان ابناء انبیا پیش الیشع نبی الله تعالی
و گفت که بنده تو زوج من مرد. و تو میدانی که از اتقیا بود. آمد غریم او که ببرد فرزندان
پیش شوهر [illegible] که بنده او شود فرزندان و [illegible] او. گفت الیشع نبی با آن زن که چه کنم
[illegible] خبر کن چه داری در خانه. گفت ندارم در خانه بغیر یک دبه زیت. گفت با او الیشع
از بازار [illegible] و بعاریت بخواه از جیران تو [illegible] بسیار. و اندرون برو
1 [illegible] در خانه بر تو و بر فرزند تو. و فر بکند مجموع [illegible] که خواستی آب

واول انیه که پر شود او را بیاور پیش من. و رفت از نزد الیشع نبی الله تعالی و فرزند
کرد همه انیه که خواسته بود اب. و فرزندان اب. گفت با او فرزند او که نیست دیگر اله
نعمت الله تعالی و بکرد الیشع نبی الله تعالی [illegible] زیت صافی از زن پیش الیشع نبی
و او را خبر کرد و گفت که مجموع الات را فر کردم اب. و اینک همه زیت صافی فرزند. گفت با او برو و
از زیت وقرض را بگزار. و باقی خرج کن بر تو و بر فرزندان تو [illegible] بود یکروز امد الیشع که بر دیدن
شیلو. و بود انجا زنی شریف. سوال کرد الیشع نبی را که بخورد پیش او نان و طعام. و هر که [illegible]
بوی. پیش آن زن می رفت و نان میخورد. گفت به شوهر خود. بدان که نبی الله تعالی طاهر است
حالی که او پیش ما بیاید ما بنده شویم. عمارت کنیم از بهر او بیتی کوچک. و بگذاریم از بهر او
و مایده و منارجرغ. که هر وقتی که پیش ما اید. بالا رود و انجا باشد. بود روزی از آن روزها
امد الیشع انجا خانه آن زن و رفت بالا بر بیتی و شب انجا بود. گفت بجحزی غلام او
بخوان این شلمیه را. خواندش امد و ایستید برابر الیشع. گفت با او. اینک تو از بهر ما کرده
تمام. چه میخواهی که کنم با تو. هیچ ترا حاجت هست پیش ملک یا پیش صاحب جیش او. [illegible]
جا در میان اهل من. گفت الیشع چه کنم با تو. [illegible] با او جحزی [illegible] و فرزند ندارد و زوج او پیر
گفت الیشع نبی الله تعالی بجحزی [illegible] او که بخوانیش. خواندش و برخاست بر در. گفت با او الیشع
که در سال اینده زنده باشی و معانق فرزند باشی. گفت کلا یا نبی الله تعالی [illegible]
باردار شد آن زن و در سال اینده زاید پسر در آن وقت که گفت با او الیشع. غلام بزرگ شد
بلند که بیرون رفت پیش پدر خود به حصاد سنبل. گفت کودک به پدر خود سرم سرم. گفت پدر او
بستانیش و بر پیش والده او. حمل کرد غلام و برد پیش والده او. خوابانید او را میان دو زانو
تا وقت نیم روز و بعد نیم روز کودک بمرد. بالا رفت والده او و خوابانیدش بر سریر نبی الله تعالی
و بست بر او در و بیرون رفت. خواند زوج خود را. و گفت بفرست پیش من بعض غلامان [illegible]
به پیش نبی الله تعالی. گفت با او زوج او چرا تو امروز به پیش نبی الله تعالی میروی. [illegible]
و نه یوم شنبه. گفت شلمیه که البته خواهم رفت. که مرا حاجت است. سوار شد از او
دراز گوش و گفت غلام که بران و برو. [illegible] تا من بگویم بتو. رفت تا رسید
پیش الیشع نبی الله تعالی [illegible] او را از دور دید نبی الله تعالی. گفت بجحزی غلام او. اینک شلمیه می اید
پیش ما. برو پیش او و بگو با او که تو و زوج تو و کودک تو بسلامت. [illegible] گفت [illegible]
امد پیش نبی الله تعالی [illegible] و افتاد بر قدم او. امد جحزی و او را بر خیزانید. گفت با او نبی الله
که بگذارش که [illegible] و [illegible]. و [illegible] کرد از من الله تعالی [illegible] و معلوم [illegible]
گفت شلمیه هیچ خواستم از خداوند نبی الله تعالی فرزند. و با تو گفتم بتو که نخواه [illegible]
گفت الیشع بجحزی ببند دامن میان تو. و بستان بدست تو عصای من و برو. که هر [illegible]
[illegible]

و عفو کنی مجموع ذنوب ایشان را که مذنب شده اند. و بجنبان ایشان رحمت و ایشان را ظفر ده در برابر مجموع
اعدا ایشان برحمت تو یا رب. از بهر انکه شعب تو اند و میراث تو. تو ایشان را خلاص دادی و بدر اوردی
از تعبد مصریان. و از کوره حدید. و باشند دو چشم تو بر دهند بر شعب تو که نشانه و از بهر مجموع ایشان
عبید تو و شعب تو اسرائیل. و مستجیب ایشان شو یا رب یا اله العظیم هر چه دعا کنند و بخواهند
که تو گزیدی ایشان را از مجموع شعوب که میراث تو باشند. انچنانکه فرمودی بر لسان موسی عبد تو
وقتی که بدر اوردی ایشان را از ارض مصر اللهم ربنا [illegible] چون سلیمان فارغ شد از نماز و تضرع خود در
امام الله تعالی اله اسرائیل از مجموع این نماز و دعا و استغاثه و تضرع نمودن و رغبت او برخاست از مذبح
الله تعالی. از بهر انکه سلیمان بر زانو خود مرتکع شده بود برابر مذبح قدس الله تعالی و نماز و تضرع
میکرد. و دو دست او بر داشته بودند با سمان. انگاه برخاست و دعا کرد از بهر مجموع جمیع اسباط
اسرائیل بدعای او با اواز بلند و گفت. تبارک الله تعالی الرب اله اسرائیل که داد بشعب
خود اسرائیل راحت انچنانکه فرمود و ساقط نشده است یک کلمه از کلام صالح که فرموده است
الله تعالی بر لسان موسی عبد او. و باشد الله الرب با ما. انچنانکه بود با پدران ما. و ما را
مخذول و مهجور نکند. بل قبول کند مراد قلوب ما پیش او. که برویم بسبیل مستقیم او و نگه
و نگاه داریم اوامر و عهود او و سنن و احکام او. ایشان که سپرد بپدران ما. و باشد این سوال که خواستیم
از حضرت الله تعالی نزد او مقبول پیش حضرت الله تعالی شب و روز که نصرت و ظفر دهد
دهد بعبید او و شعب او اسرائیل روز بروز که بدانند مجموع شعوب چنین که الله الرب اوست
الله تعالی و نیست اله بغیر او. و باشند قلوب شما امین و سلیم با الله تعالی اله شما. که برویم
بسبیل او. و نگاه دارید احکام و سنن او و شرایع و وصایای او بمانند امروز. [illegible] سلیمان ملک
مجموع ال اسرائیل ذبحها میکردند ذبایح بسیار بسیار عظیم بغایت از بهر الله الرب اله اسرائیل
ذبح کرد از بهر الله الرب از بهر ذبایح کامله. از بقور و اغنام صد و
بیست هزار گوسفند و بیست و دو هزار گاو. و نو کرد خانه الله الرب
جمیع ال اسرائیل در آن روز مقدس کرد دمیان حجره دار انکی قدام بیت الله الرب است
از بهر انکه انجا خاص قربان کرده. و قرابین و شحوم را که قربان کرده شدند. و کرد سلیمان آن روز
[illegible] شدند از پیش سلیمان مجموع بنی اسرائیل از مدخل حماه. تا منفذ وادی مصر.
امام الله الرب الاله. هفت روز و هفت روز چهارده روز
[illegible] و هفتم روز دوم عید المظال و روز هشتم او هشت روز
و روز هشتم. فرستاد شعب را. و دعا کردند ملک را و رفتند بخیمه های خود
شادمانه و خرم و خوش خاطر و مسرور بر انچه دیده بودند از بر و رایت و خیرها عظیم که الله الرب
فرمود بر ایشان از بهر جواب الله الرب اله اسرائیل بر داود عبد او و بر شعب او
چون سلیمان فارغ شد از عمارت بیت الله تعالی. و از عمارت خانه مملکت و از مجموع 2
[illegible] که خواسته است که بسازد. انگاه اعلان شد الله الرب تعالی از بهر سلیمان دوم بار

احتمالی اعلان اید ازهر سلیمان اول قوم بحیعون وکمت بالوالله الذی متجاب قادم
نماز تو ورغبت تو بیش من ومقدس کردم این خانه را که ازهر عمارت کردی که نام من درا وجلوه
شود تا ابد. وباشند لعل وچشم من بر این خانه تا ابد. اما تو اکر بیش من روی بمانند زنار پدر تو
عبدم داود. بسلامت قلب وعدل. وکل که لعلم اتو بکوتم. واحکام وسنن وعهدم نکاه داری
ثابت سازم کرسی ملکتو بر بنی اسرائیل ابدیه اتحاد که کفتم براوود دید تو. که بعد من نکیم از نسل
تو کشی که بر نشیند بخت تو ورتبه الی اسرائیل واکر شما وفرزندان شما برعاصی شوید. وکماط
ومطیع اوامر واحکام وسنن من نشوید. ودر پی خدایان بیکانه روید وازهر ایشان سجود اورید. هلاک
کنم جمیع بنی اسرائیل از روی زمین که بایشان دادم. واین خانه که ازهر عمارت کردی وازهر اسم من
مخصوص کردی. بردارم وخراب کنم او را از پیش من. وشوند بنی اسرائیل مثل وافسانه در جمیع شعوب.
زمین. واین خانه باشد خراب. ازهر که او را نظر کند مدهوش شود وصفیر زند وکوید. یا سبحان الله تعالی
جرا کرد الله تعالی این کار را باین زمین وقوم او. جواب دهند [illegible] ازهر انکه [illegible] احکام
ونوامیس الله تعالی که فرموده بود بایشان که باحکام او کار کنند ومطیع نوامیس او شوند ورفتند
در پی خدایان شعوب وبایشان استعانت کردند وایشان را عبادت کردند وازهر ایشان سجود
اوردند. وترک کردند عبادت الله الذی که ایشان را بیرون اورد از عبادت مصریان [illegible]
فرعون ملک مصر ازهر این [illegible] بر ایشان این بلاها [illegible] وایشان را هلاک کرد ☐ جون
کذشت بیست سال بعد از عمارت بیت الله تعالی که سلیمان عمارت کرد این دو خانه. خانه الله تعالی
وخانه ملک. وحیرام [illegible] عمارت کرد سلیمان را از خشب صنوبر وخشب سرو وذهب
جندانکه خواست. انکه بخشید سلیمان ملک حیرام بیست قریه در ارض جلیل. بیرون رفت
حیرام بدیدن از قریها که باو بخشید سلیمان ملک حیرام را خوش نیامدند. کفت بملک سلیمان که
این جه قرایاند که مرا بخشیدی ای برادر من. نام ایشان نهاد ارض الشوک الی یوم الناس هذا [illegible]
[illegible] ☐ حیرام هدیه داد بسلیمان ملک صد وبیست قنطار ذهب
واینست شرط خراج که نهاد سلیمان که تا او عمارت کند بیت الله تعالی وخانه خود
وعمارت کرد باوار اورشلیم ٭ وملو ٭ وحاصور ٭ ومجدو ٭ وغازار ٭ [illegible]
ملک مصر. عمارت کرد غازار وفتح کرد اورا وسوزانید بیش باتش وقتل کرد کنعانیان را
که ساکنان او بودند وبخشید ایشرا بدختر خود زن سلیمان ملک وعمارت کرد غازار را وباجور
سفلی وبلعوت ٭ وتدمر ٭ که در ارض بیابانست ٭ وجمیع قری بیت المال که از ان سلیمان بود
وقری عراکب ٭ وقری فرسان ٭ وخواست سلیمان ملک که عمارت کند در اورشلیم را ولبنان را
ارض سلطان او ٭ وجمیع سعوب که ماندند از اموریان ٭ وحتیان ٭ وفرزیان ٭ وحویان ٭ ویبوسیان
وایشان که بودند از بنی اسرائیل ٭ واولادشان که خلف ماندند بیشان که بنی اسرائیل
برهلاکشان ساخت سلیمان ایشانرا عبید که میدادند خراج تا امروز. ونساخت

از بنی اسرائیل عبید جکرده ازهر انکه بودند مردم ابطال وعبید او وجماعت او واصحاب او
واصحاب الکب او وسواران او. ایشان بودند بر عمل سلیمان پانصد وبنجاه ودو. وکیل وحاکم
بر جمیع شعب که بر عمل جمع بودند اما دختر فرعون بیرون آمد از قریه داود [illegible] باز خانه
که عمارت کرد ازهر او سلیمان ملک عمارت کرد باو. وبود سلیمان که هر سال [illegible]
[illegible] بر مذبح. وبر ایشان بخور میکرد. برابر الله الذی وتمام کرد
خانه را ☐ وساخت سلیمان ملک مرکب [illegible] که در ایلوت است. [illegible]
در ارض ادوم. وفرستاد حیرام عبید خود در مرکب قوم ملاحین با عبید سلیمان امدند باوفیر
وفرا کرفتند [illegible] ذهب احمر از اوفیر. وجهارصد وبیست قنطار [illegible] امدند بیش
سلیمان ملک ☐ شنید خبر سلیمان ملکه تیمن واسم الله الذی امد بیش ملک سلیمان
[illegible] امتحان سلیمان ملک [illegible]. وامد ملکه تیمن باورشلیم. باجناد بسیار خاص جود
وابل بار کرده طیب وذهب سرخ بسیار بخت. وجواهر [illegible] وامد بیش سلیمان ملک
وامتحان سلیمان کرد بهمه انواع وهمه فنون وحکمت جندانکه که در ضمیر خود داشته است
وکفت باو هر جه سوال کرد. وبر سلیمان هیچ جیز پوشیده نشد. از هرجه او سوال کرد واو را
جواب داد. دید ملکه تیمن جمیع بلاغت وحکمت سلیمان ملک. وخانه عمارت کرد. واین مائده
وهیئت عبید سلیمان که حضور ایستاده اند [illegible] وپوشش ایشان [illegible] وساقیان مجلس او. وپوشش
ایشان ورخص که قربان میشد در بیت الله تعالی دیکر نماند در ملکه رمق از تعجب او. کفت
بسلیمان ملک جنانم شد جمیع اخبار که شنیدم ازهر تو در ولایت من [illegible] کلام تو وبلاغت
عقل تو. باور نکردم بر بلاغت تو. تا انکه نیامدم وچشم من مشاهده نکردم [illegible]
ودیدم جمیع بلاغت تو ومعانیه. [illegible]
وبلاغت [illegible]
غلامان تو ایشان که ایستاده اند [illegible] که دائم روی ترا می‌بینند [illegible]
[illegible] تبارک الله تعالی رب السموات [illegible] الارض [illegible]
وبتو بخشید علم وحلم وحکمت وترا نشاند بر منبر مملکت وحکم [illegible] بنی اسرائیل [illegible] الله الذی
[illegible]
[illegible]
[illegible] هدیه داد بملک سلیمان صد وبیست قنطار ذهب [illegible]
وبسیار [illegible] طیب وبسیار جواهر نفیس [illegible]
[illegible] ملکه شبا ازهر ملک سلیمان [illegible] حیرام [illegible] اوفیر
[illegible] اوفیر [illegible]
[illegible]
[illegible] وکفتند که این جوب خوب منظر است وضیا نور دارد بمانند لولو.

ودر او قصادیر اند. باشند از انگشت. و او چوبیست که بوی خوب دارد بغایت. و بر روی آب
می باشند در آب فرو می رود زود اما فرو رود در آب. ه وساخت سلیمان از این خشب
ما یحتاج بیت الله الرب از هر زینت بیت و ساخت از این خشب. از هر زینت دار الملک
وساخت از ایشان عیدان و بربطها آلت لهو و طرب. و نیامده است پیش سلیمان همانند همانند
این چوبها هیچ چوب عود. و بدین بیرا نشند همانند این عود تا امروز الناس ه اما
سلیمان ملک داد ملکه شبا هر چه از و خواست و طلب داشت. بغیر از آنکه سلیمان
ملکه شبا داد تنسوخهاء بسیار و الطافهاء بسیار و انعامهاء بسیار الخان که لایق
ملوک باشد. و با یکدیگر الطافهاء بسیار کردند اما ملکه شبا از گشت رفت
بملک خود. و مجموع عبید او به سلیمان تنسوخها داد و رفتند بملکه ایشان ... ملک خود شبا ه
و بوده زر ذهب که داخل ملک سلیمان بود هر سال ششصد قنطار و شصت و شش قنطار
بجز صنایع ... هر منسه جماعت تجارتی اوردند ... از هر سلیمان تنسوخ
و مجموع که از هر سلیمان می فرستادند ملوک عرب و سلاطین ایشان. و ساخت سلیمان ملک
دویست شیر از زر سرخ فایق. هر شیر ایشان بوزن ششصد مثقال ذهب فایق و نهاد ایشان را
در خانه غاب لبنان ه وساخت سلیمان کرسی بزرگ از عاج. و مصفح کرد ش
بصفایح زر سرخ. و ساخت از هر کرسی شش درجه از همه جانبی او ... و دو اسد
استیده. و شش درجی از این جانب و شش درجی از آن جانب ساخته شده است همانند
آن کرسی از هر هیچ ملک از ملوک زمین وساخت مجموع آلت و انیه ملک بیت غاب
لبنان از ذهب ... شد ... در عهد مملکت سلیمان ملک
جبرا از هر آنکه سلیمان را کشتیها ... می رفتند ... باستن ... ملک
... هر سال ... می امدند ... ذهب سرخ و فیلها و ...
و طاووسها بسیار ه و سلیمان عظیم و فایق شد بر مجموع ملوک زمین علم و حکمت و ادب
و مال. و مجموع ملوک زمین ارزوی دیدار سلیمان ملک بودند که بشنوند حکمت که
از دهن او ... و نعمت که الله تعالی در دل او ... بود. و ... ملوک زمین
پیش سلیمان هدیه و تنسوخها می فرستاد. از آلت ذهب و فضه و پوشش و سلاح و اسپان
و استر و حمارها و طیب و غیره از مجموع تنسوخها. در هر سال و جمع کرد سلیمان ملک
سواران و مراکب و شد او را هزار و ... مرکب و چهار صد مرکب. و دوازده هزار سوار
و فرستاد مراکب خود را در شهرها. و بعض ایشان بماندند با ملک باورشلیم. و دا

بملک سلیمان که هیچ ملک از ملوک زمین ... . و ساخت در اورشلیم نقره همانند ... زمین
و خشب صنوبر همانند گیاه که در صحرا است از بسیاری. و اخراج خیول که سلیمان بودند از مصر
و از صنایع ملک می ستدند ... . و شد بهای مرکب در مصر ششصد ... و اسپ
بصد پنجاه مثقال زر سرخ. و انچنان مجموع ملوک حیتانیان و ملوک ادوم. ... ایشان و تنسوخها
ایشان ... ایشان پیش سلیمان ملک بسیار بسیار ... ه للاصحاح الحادی عشر
و سلیمان ملک دوست می داشت زنان بسیار بیگانه دختر فرعون و عمونیات
و مواییات و ادومیات و صیدانیات و حیتانیات و از همه شعوب بیگانه که او را
الله تعالی و بنی اسرائیل را ... کرده بود و فرموده که ایشان مخالطه مکنید. و از ایشان دختر مستانید
و با ایشان ... ایشان با شما مخالطه نکنند. تا ... دل شما را بکشند بعبادت خدایگان
... ایشان اما سلیمان ملک با این قوم بپیوست و پیوند کرد. و از ایشان زنان استد
و دوست داشت ایشان را. و شد سلیمان را هفتصد زن حره و ششصد سریه ه لما
سلیمان ... لله تعالی که با او ... . و این زنان که استد از شعوب بیگانه دل سلیمان را
کشیدند بجانب خدایگان ایشان خدایان بیگانه و قلب او سلیم همانند با الله الرب اله اسرائیل
همانند دل ... داود ملک. و رفت سلیمان در پی عشتروت اله الصیدانیین و در پی کاموش
اله آل مواب. و در پی ملکوم اله بنی عمون. و کرد سلیمان بدی امام الله تعالی و تمام نکرد
... و احکام و سنن و نوامیس الله تعالی که با او ... بود همانند پدر او داود. و عمارت کرد سلیمان
... از هر کاموش صنم بنی مواب در کوه که برابر اورشلیم است. و از هر ملکوم صنم بنی عمون ه
و انچنان ساخت از هر همه خدایگان شعوب بیگانه و ذبایح و بخور می کردند از هر خدایگان ایشان
لما خدای تعالی غضب کرد بر سلیمان ملک جبرا از هر آنکه قلب سلیمان گردید از عبادت
و طوع الله الرب المجد اله اسرائیل که از هر او دو بار اعلان شد. و او را بسیار فرمود. از هر این
کار و طوع ... الله تعالی نشد و رفت در پی خدایگان شعوب ... و حافظ امر الله تعالی و ...
او نشد. گفت الله الرب تعالی سلیمان که عوض این گناه که از تو صادر شد. و نگاه داشتی احکام
و وصایا و سنن و نوامیس که بتو ... . ملک را باز گیرم و از تو بستانم او را. و ببخشم او را بنده تو
لیکن ... این بعهد تو جبرا از هر نگاه داشتن عهد ... داود پدر تو ... . بل بستانم ملک را
دست پسر تو اما همه ملک را نستانم از دست شما. بل ببخشم پسر تو یک سبط. از هر داود
عبد من و ... اورشلیم قریه که او را اختیار کردم. و قایم کرد الله الرب تعالی شیطان که مضاد
سلیمان شد. هداد ادومی اما این هداد بود از تخم و نتیجه ملوک ادوم. و وقتی که داود ...
اهل ادوم. بوقت ... یواب صاحب لشکر داود و بنی اسرائیل ... ماندند در ادوم ... تمام
قتل کردند هر ذکر که بود در ادوم لما هداد این ... و اقوام ... اهل ادوم از عبید پدر او و رفتند
ارض مصر. و هداد بود ... غلام نوخاسته ... . برخاستند از مدین و امدند بفاران
و استدند با ایشان مردم از فاران و اندر آمدند بمصر. پیش فرعون ملک مصر. قبول کرد فرعون این هداد را

ونزد لکرد اورا. وجری کرد براو انعام. و گفت با او باش پیش من. و داد او را زمین و ظفر یافت هدد
بجنگ از فرعون و داد خواهر زن او. خواهر لحیش بزرگین و زاید از هدد پسری و بر بیکو دکرلا
از شیر در خانه فرعون ماند پسر هدد جنوب نام یافت فرزندان فرعون در خانه فرعون شنید هدد
بمصر که داود ملک وفات یافت و پیوست با پدران او. و یوآب نیز که صاحب لشکر داود است
گفت هدد بفرعون که دستوری بده مرا تا بروم بملک و ولایت خود. گفت با او فرعون که ترا چه کم است
پیش من که میخواهی باز گشتن بشهر و ولایت تو. گفت با او که لا لیکن بدهی مرا که بروم بولایت. و قایم کرد او را
الله تعالی ضد هدد او نیز الیدع. که گریخت از پیش هددعزر ملک نصیبین خداوند او. و جمع شد نزد پیش
او مردم و شد غازی چون زد داود ایشان را و قتل نمود. و رفتند بدمشق و اقامت و متوطن شدند بدمشق
و شد معاند و ضد بنی اسرائیل همه روزگار ملک سلیمان از هر شری که میکرد سلیمان و تنگی کرد
هدد بر بنی اسرائیل و ملک شد باروم. و یوربعام بن ناباط افرائیمی از صردا. و نام مادر او صروعا.
زن بیوه بود. و او عبد سلیمان بود. از یوربعام منتهم شد بر سلیمان و ملک را بایه کرد. اما ابن عاصی شد
بر سلیمان بوقتی که ملو را عمارت کرد. و بست رخنهای بارو قریه داود. بود یوربعام مردی بطل جبار
دید سلیمان ملک که این یوربعام جبار است و جلد است. مسلط کرد او را بر مجموع عمل آل یوسف. در آن
روزگار بیرون آمد یوربعام از اورشلیم. برابر او آمد اخیای شیلونی در طریق. و بود بر اخیای
جامه نوکی پوشیده. جمع شدند هر دو در جنگل. دست کرد اخیای جامه خود که براو بود. و پاره
کرد جامه خود را پاره پاره. و گفت بیوربعام بستان از آن ده پاره. از آنکه خدای تعالی چنان
فرموده می فرماید الله الرب اله اسرائیل اینک منم منتزع کردم از دست سلیمان و بدهم بتو
ده سبط و یک سبط از آن سلیمان باشد. که نگاه داشتن من از بهر داود بنده من و بهر اورشلیم
قریه که او مختار من شدم. بیشتر از همه اسباط بنی اسرائیل از آنکه سلیمان از من دور شد
و سجود کرد از بهر عشتروت صنم اهل صیدانیان و از بهر کاموش صنم اهل موابیان و از بهر ملکوم صنم اهل
بنی عمون و در طرق من نرفت. و نرفت پیش من بطریق مستقیم راست. و عهود و احکام من نگاه نداشت
برابر پدر او داود بنده من. اما منتزع نکنم مجموع ملک از دست او. بل بسازم او را بزرگوار مجموع زندگانی او
و عظیم القدر باشد. نگاه داشتن از بهر داود پدر او بنده من که مصطفی کردم او را. و وصایای من
نگاه داشت و عهود من و منتزع نکنم ملک را از پسر او. و بدهم بتو ده سبط. و بدهم پسر او یک
سبط.. که چراغ داود درخشنده بنده من مجموع ایام از پیش من باشد و باورشلیم قریه من که او را اختیار کردم
از بهر نام من. و فرشتم من قدوس و ملک را بر تو مفوض کنم بر حسب مراد تو و دلخواه تو و بشوی ملک
بر آل اسرائیل. و اگر تو مطیع شوی بهر چه بابو گویم. و بروی در راه من مستقیم. و بکاری الحسن الجمیل برابر من
و نگاه داری احکام من و وصایا و سنن من و عهود من. اخبار که داود نگاه داشت که بنده من است من
باشم ترا ناصر و بسازم ترا خانه همیشه. اخبار که بنا کردم از بهر داود عبد من و مفوض دارم
بر تو آل اسرائیل و عزول کنم نسل داود از بهر آنکه داری ایشان بلا مجموع ایام ایشان اما
٥ وانداینجا مصر و مالک مصر شیشق بمصر وقت رفت گریخت سلیمان بکشتن بقتل یوربعام بن ناباط

لا تم اکه از دست کاغذ بد
بوقت نوشتن کج غلط ملالت
مده نویسنده را بغایت

وتمام خطوب سلیمان و هر چه کرد و حکمت او همه
و باد ایام عمر تا وقت وفات سلیمان

نوشته است در سفر خطوب سلیمان و ایام ملک سلیمان در اورشلیم بر مجموع بنی اسرائیل مدت

چهل سال و وفات و رفت با پدران او و دفن شد در قریه اورشلیم قریه داود و پدر

او ملک شد رحبعم بن سلیمان بعد سلیمان و رفت رحبعم تخت نشیم ان بر مجموع اسرائیل

که بنی اسرائیل رفته بودند بشکیم که رحبعم را انجا ملک سازند ملک رحبعم علیه...

چون شنید یوربعام بن نباط که سلیمان وفات یافت و او هنوز مقیم مصر بود از ان وقت که گریخت

از سلیمان فرستادند پیش او و او را آوردند خواندند. یوربعام امد و مجموع شعب اسرائیل و گفتند

به رحبعم بن سلیمان که پدر تو با بگران عظیم داد است. اگر میخواهی که ما مطیع امر تو باشیم و فرمان

تو برداریم اصار که پدر تو بر ما نهاد تو سبک کن مؤونه گران اصار پدر تو که شدید است بر ما نج

نهاده است که ما مطیع تو شویم. و فرمان بردار تو باشیم و قبول امر تو نمائیم. گفت رحبعم

اما یوربعام مشورت
رفتند. مجموع شعب بعد سه روز باید پیش من

با بنی اسرائیل که بروید و بعد سه روز باید پیش من. و گفت با پیران

کرد با مشایخ شعب اینان که بودند ملازمان حضرت پدر او سلیمان بوقت زندگی او. گفتند با او که

رحبعم چه مشورت و مصلحت می دانید مرا بگوئید که چه نوع جواب بدهم شعب را. گفتند با او که

اگر تو امروز مطیع شعب بشوی و بر دل عبد ایشان باشی. و ایشان را بخیر و امیدواری دهی

و ایشان را جواب خوب دهی بشوند مطیع فرمان تو همه روزگار تو. ترک

کرد مشورت مشایخ که بروی مشورت کردند. و مشورت کرد با غلامان خود که با او بزرگ شده

و بزرگ شدند اسانی که پیش او ملازم می بودند. و گفت با ایشان که شما چه مشورت میدهید که من

و چه گونه جواب شعب بدهم که گفتند سبک کن از ما اصار را و مؤونه که نهاده بود بر ما پدر تو

گفتند اطفال بی رحبعم که با او بزرگ شدند این جواب بده با ایشان و بگو بشعب که با تو گفتند که

پدر تو بر ما بار گران نهاده بود مؤونه صعب. تو بگو با ایشان که خنصر انگشتان دست من از میان

پدر من استوار تر است از پدر من شما را الزام کرد بمؤونه صعب من زیاده کنم بر شما انرا پدر من

بر شما نهاده بود. پدر من شما را بچوب ادب میداد من شما را باشیاط ادب دهم. امد یوربعام بن نباط

و مجموع بنی اسرائیل پیش رحبعم بن سلیمان در روز سیم. انچنان که ملک رحبعم گفته بود شعب که بعد

سه روز جمع شوید و پیش من بیائید. شعب جمع شدند و امدند پیش رحبعم بن سلیمان و یوربعام بن نباط

او در ایشان بود با شعب و جمع شدند پیش او در روز سیم. جواب داد ملک رحبعم بشعب و گفت

جواب سخت شعبه جافی و ترک کرد مشورت مشایخ و انچه با او گفته بودند مصلحت او و سخن

تشنید

وجواب داد شعب را که اطفال بروی مشورت دادند و او را اموزانیدند که پدر من بر شما مؤونت

گران نهاد من زیاد کنم بر شما. و پدر من شما را بچوب شما را ادب میداد من شما را باشیاط خواهم ادب دهم

و قبول نکرد مشورت مشایخ شعب. از انچه که این گردش بروی امده بود از قبل الله الرب که

ثابت کند الله الرب قول خود که گفت بر زبان احیا نبی بیوربعام بن نباط اما شعب

چون شنیدند مجموع بنی اسرائیل که ملک رحبعم بن سلیمان سخن ایشان نمی شنود. باز دادند مجموع شعب

جواب بر ملک رحبعم و گفتند با او. نخستین ما را با داود و با این ایشای و رفتند بنی اسرائیل

هر یکی بوطن خود و شهر خود. و بنی اسرائیل که نبودند بنی اسرائیل بغیر یا خود شان اما السبط یهوذا

بمانند که رحبعم بر ایشان ملک بود اما رحبعم بشمانی سید فرستاد پیش مجموع بنی اسرائیل

ادونیرم صاحب خراج. سنگسارش کردند مجموع بنی اسرائیل بسنگ و مرد. اما رحبعم ملک

نشست بر مرکب خود و گریخت. و امد با اورشلیم. و بنی اسرائیل عاصی شدند بر آل داود و

و انداختند طاعت را تا امروز. چون شنیدند مجموع بنی اسرائیل که یوربعام بن نباط باز امده

با اسرائیل فرستادند پیش او و او را خواندند پیش جماعت و ساختند ش ملک بر مجموع بنی اسرائیل

و نماند با آل داود بغیر سبط یهوذا تنها. امد رحبعم با اورشلیم. جمع شدند مجموع سبط یهوذا

و سبط بنی بنیامین صد و هشتاد هزار جنگی که قتال کنند با بنی اسرائیل که باز دهند ملک

به رحبعم بن سلیمان امد وحی الله تعالی بر شمعیا نبی. و گفت با او بگو با رحبعم بن سلیمان

ملک یهوذا و مجموع آل یهوذا و بنی بنیامین و مجموع شعب که انجا ان چنین میگوید الله الرب که بالا شروید

در جنگ با شما با شید و مروید بجنگ بنی اسرائیل برادران شما. باز گردید هر کسی بوطن خود جزاه

از من انچه من فرموده ام و کرده ام این کار. مطیع شدند قول الله الرب که با لسان فرموده بر زبان شمعیا

النبی. و باز رفتند و راجع شدند بوطن خود شان بموجب فرموده الله الرب اما یوربعام بن

عمارت کرد شکیم که جبل افرایم است. و مستوطن او شد. و بیرون امد از انجا

و عمارت کرد فنوال را از خانه الله الرب با اورشلیم. منعطف شد قلب این شعب بر رحبعم

خویش کارشان ملک از خانه الله تعالی اندیشه کرد که ما را ترک کنند و باز گردند علمشان

از رحبعم. و متفکر شد باندیشه عظیم. و مصاع کرد دو ساله دو گوساله از زر سرخ. و گفت

مجموع شعب که اسرائیل دور شود بر شما رفتن تا اورشلیم. و گفت که اینان شدند خدایان تو ای اسرائیل

که بر اورده اند از مصر و نهاد یکی ایشان در بیت ایل. و دیگر در دان و شد این امر داعی

بر گناه. و رفتند بعض شعب در پی گوساله. بدان و ساخت مذبح از هر قرابین و ساخت

از شعب احبار. و قومی که نیستند از بنی لیوی و ساخت یوربعام بن نباط عید در شهر دوم

در نیمه ماه. بمانند عید آل یهوذا. و بالا رفت بر مذبح. و انچنان نیز کرد در بیت ایل که ذبح

کند از هر گوساله که مصاع کرد. و قایم کرد در بیت ایل احبار که قرابین قربان کنند و رفت

بالای مذبح در بیت ایل در نیم ماه هشتم در ماه که امتیار کرد از نفس خود. و ساخت عید

جمع از برای بنی اسرائیل و بالا رفت بالای مذبح که بخور کنند در و بخور ابتک ناگاه نبی امد از

ارنبي يهوذا. بامر وفرمان الله الرب اله اسرائيل ببيت ايل وبود يوربعام ايستاده بر مذبح
كه بخور نكون امد ان نبي الله تعالى وكفت بر مذبح. قول الله الرب. وكفت يا مذبح يا مذبح بشنو كه
وحي الله تعالى كه فرمود بمن اينجنان مي فرمايد الله الرب تعالى اله اسرائيل زاييده شود از ال
داوود دلبندي نام او يوشيا. وبر تو قربان كند قرابين لجساد احبار كه بر تو قربان ميكنند
وبخور. وبسوزانند بر تو اعظام مردم تو. وداد الله الرب تعالى ترا امروز نيشان وفرمود كه اينست
نيشان ترا امروز فرستاده الله الرب تعالى كه اين مذبح پاره شود وريخته شود رماد كه بر او هست
جون شنيد يوربعام بن نابط قول نبي الله تعالى كه نبوت كرد بر مذبح بيت ايل. ملك دراز كرد
دست خود را وكفت بكيريد او را. در حال دست يوربعام بن نابط ملك اسرائيل خشك شد. ان
دست كه بر نبي الله تعالى دراز كرده بود خشك شد. ونتوانست دست خود را باز كشيد نا خود.
در حال پاره شد وريخته شد رماد كه بر او بود. بر موجب نيشان كه داد وكفت نبي الله تعالى
بامر وفرمود الله تعالى. جواب داد يوربعام وكفت بنبي الله تعالى نماز كن پيش الله تعالى
اله تو. وبخوان از براي من تا باز كردد بمن دست من نماز كرد نبي الله تعالى باز كشت دست ملك

الاصحاح الثالث عشر

يوربعام بجاي خود وشد دست يوربعام مانند اول
كفت ملك بنبي الله تعالى. بيا با من بخانه كه نان چاشت با تو بهم خوريم. وخير كنم ترا باجباره
كفت بيوربعام كفت نبي الله تعالى اكر بدهي بمن نيمه در خانه تو نتوانم امد در خانه تو نخورم
ونان نخورم وشراب نخورم. از بهر انكه چنان فرمود مرا الله الرب تعالى وكفت كه نخوري
نان وشراب در انجا وباز نكردي از راهي كه رفتي بر ان رفته ميا. پس برو براه ديكر وباز نكرد مسكن او بيت ايل
وبود در بيت ايل نبي ديكر نشسته. امدند پسران ان نبي ديكر وكفتند بپدر ايشان كه
نبي پير است هر جه بود است مجموع از امر نبي الله تعالى. از روز در بيت ايل وهمه كلام كه
كفت بملك. نقل كردند بپدر ايشان مجموع احوال نبي الله تعالى كه بود است وشد. كفت بپدر ايشان
بكدام راه رفت. كفتند با او فرزندان او. بطريق كه رفته بود نبي الله تعالى كه امده بود از يهودا ببيت ايل
ان نبي پير كفت بفرزندان خود زين كنيد از بهر من درازكوش. زين كردند از بهر پدر ايشان درازكوش. در
حال بر نشست ورفت در پي نبي الله تعالى. يافتش نشسته بود در زير درخت بطم. كفت با او
توي نبي الله تعالى كه امدي از ارض يهودا. كفت هم منم. كفت بنبي الله تعالى بيا با من بخانه كه
بهم بخوريم نان چاشت. كفت با او نتوانم با تو امدن واندرون بخانه تو نشوم. ونخورم پيش تو طعام
ونخورم اب در اين بلاد. خبر او. از بهر انكه چنين فرمود الله الرب تعالى اله اسرائيل كه
نخور در اين بلاد نان ونه اب وباز نميا از ان راه كه رفتي در او. كفت با او ان نبي پير من نيز مانند تو ام
نبي الله تعالى امين. ولكن فرشته [illegible] الله تعالى. كفت بمن باز كردان او را با تو بخانه تو كه انجا نان واب بخورد
لعنا نبي الله تعالى. خود را دروغ كرد. وبا او ديكر رفت وبخانه او نان واب خورد. وچون ايشان
نشسته بودند بر مايده چون شد وحي الله تعالى بر ان نبي كه او را باز كردانيد از پيش الله تعالى كه

امده بود از يهودا. وكفت با او اينجنان مي فرمايد الله تعالى از بهر انكه مخالفت كردي فرمان الله تعالى
ونكاه نداشتي فرمان او كه با تو فرمود وباز كشتي وخوردي نان واب وطعام در موضع
كه با تو كردم وكفتم كه در اين بلاد نان واب مخور وتو باز كشتي ونان واب وطعام خوردي. از بهر
اين نرود جسد تو بقبر پدران تو. ومن بعد كه خوردند واشاميدند. زين كردند از بهر نبي
الله تعالى خر او. ومنصرف شد كه برود بارض يهودا موضع او. ناكاه اسد برابر او رسيد ومنعش
شد نبي الله تعالى كه در طريق نبي الله تعالى را قتل كرد. اما اسد نخورد جسم نبي الله تعالى ماند تن او
افتاده در سر راه. وخر او ايستاده بجنب تن او واسد قايم بجنب او ومنعش خر او نشد
امدند قومي كه [illegible] ديدند. وكفتند در قريه. جون شنيد ان نبي كه او را
امده بود از راه. كفت او را اسد [illegible] از بهر انكه نشنيد [illegible] الله تعالى كه
با او كرده بود. مسلط كرد الله الرب تعالى بر وي اسد كه [illegible] وقتل او كرد بامر
بامر الله تعالى. كفت بفرزندان خود زين كنيد از بهر من خر. زين كردند از بهر ايشان خر بر نشست
ورفت [illegible] تن او افتاده در راه وخر او ايستاده وضرغام قائم نكاه ميكرد تن او وخر او
برداشت ان نبي پير تن ان نبي [illegible] خود وامد بقريه كه در او بود ان نبي پير. ونوحه
ميكردند [illegible] ودفن كردند نبي الله تعالى. ونوحه كرد بر او وكفت واالهاه والهاه
ومن بعد دفن او. كفت باولاد خود. وقتي كه بميرم در [illegible] دفن كنيد مرا. بنهيد اعظام
من بجنب اعظام اين نبي الله تعالى كه تمام شد قول كه بر مذبح بيت ايل بامر الله تعالى وقرا
[illegible] بيت ايل ومدينه شامره ۵ ومن بعد اين خطاب يوربعام بن نابط باز نكشت
او بمجموع مذبح بيت ايل ومدينه [illegible] وهر كه ميخواست كه بشود
بدستيت وكردار خبيث او. باز نكاه داشت از شعب احبار رخصت [illegible]
[illegible] ميشد وقرابين قربان ميكرد. وشد اين كه در كناه عظم از بهر ان يوربعام
[illegible] هلاك شود از روي زمين. در ان زمن [illegible] شد بيمار شد [illegible] بن يوربعام. كفت
يوربعام بزوجه او برخيز تو ومتنكر شو چنانكه نداند كسي كه زوجه مني. وبرو
بشيلوا كه احيا نبي انجاست. كه او بمن كفت كه تو ملك شوي بر اين شبط اسرائيل وببر
با تو ده نان وكعكه وعسل وبرو پيش او. كه او بتو كويد بامر كه چه شود. كرد زوجه يوربعام
چنانكه كفت يوربعام با او. برخاست ورفت بشيلوا. واندرون رفت بخانه احيا نبي احيا
[illegible] يوربعام با او كفت [illegible] از بهر انكه ظلمت چشم او كه از [illegible] بود از پيري او. فرمود الله الرب تعالى
[illegible] نمي ديد. احيا نبي
باحيا نبي اينست زوجه يوربعام بن نابط كه مي ايد پيش تو كه از تو سوال كند بهر پسر او كه بيمار
است [illegible] تو بكو با او چنين وچنان. اينك پيش تو مي ايد متنكره. چون
شنيد احيا نبي اواز قدم زن يوربعام. كفت با او بيا باز چه زوجه يوربعام چرا متنكره شدي وپيش
وحي الله تعالى امد كه بشنوانم ترا كلام صعب وبد. برو بكو بيوربعام وبكو با او اينچنين مي فرمايد
الله تعالى اله اسرائيل كه من ترا بركزيدم از ميان شعب من وساختم ترا ملك بر شعب من اسرائيل
وبريدم ملك را از ال داوود وداد بتو [illegible] وكردم ترا برادر داوود عبد من

وجا واطعم و دمو واحکام و شتن من تابع مشرت من از اقصا قلبا او . و العامل بجستن جیل برا بو حور رب
و برضای عز ایشانو بکرد از شدی زیادت از ایشان که از تو پیش بودند . و رفتی وایستدی باختیار
نو خرابیکان مشبوکه که مستخط من باشی . و ما را و اوامر و احکام مرو شتن و از اخی پیش جستم تو
از بهر آن اینک بزیر اوردم بر تو بلا و سخط و شر بر آل یوربغام و مرو بعام نابط . و هلاک کنم مجموع
لنج دار دیو ربغام که از و نماند کلب که بر دیوار آب اندازد . و تا کسی که بسته کنند و بن ید
دبال اسراییل . و بردارم تمامت نسل یوربغام بن نابط از ادی که مین انجا ز که پاک کنند زمان
باغ از دغل . هر که بمیرد از آل یوربغام بن نابط در قریه بخورند او را سگان و هر که او را بمیرد در صحرا
پرندگان آسمان او را بخورند . از بهر آنکه الله الرب تعالی اله اسراییل فرموده است . با تو و تو برخیز
برو بخانه تو در آن دم که نمی قدمهای تو و اندرون روی بقریه فرزند تو بمیرد و نوحه کنی برای او و مجموع آل
الاسراییل و دفن کنند اسرا تو . از بهر آنکی تنها برود بقبر از اصل یوربغام بن نابط . عوض . سله
صلاح یافتی امام الله تعالی الرب اله اسراییل در بیت یوربغام بن نابط . و الله الرب تعالی
قایم کند از بهر خود ملک بر آل اسراییل و او ا غاز کند بهلاک آل یوربغام بن نابط از این روز . و ساید
از بعد . و بزند الله الرب تعالی آل اسراییل انچنانکه بجنبد درخت از ابر باد . و بر کند نسل اسراییل
از زمین صالح . و بردارد ایشان را . و بغارت کند در دهد ایشان را و بردن دهد ایشان را ابش نهر فرات
از بهر آنکی ایستدند اصنام . و مستخط کنند الله تعالی و بسپارد آل اسراییل را گاه کار بخطایا یوربغام
آنکی خطا کرد و گناه کرد بغا اسراییل را نیز بکردن خطایا و اثام که للاصحاح الثالث عشر
برخاست زوجه یوربغام و رفت . چون آن الله و نبی صیانت که باندرون خانه خود رود بگاه کودک او
مرد . و نوحه کردند برا و مجموع بنی اسراییل و کودکرا دفن کردند برموجب فرموده الله تعالی الرب
الفا کرد فرمود بر زبان اخیا نبی الله تعالی الشیلونی . و مجموع خطوب یوربغام بن نابط و قتال او
نوشته است در سفر هیا مین ملوک اسراییل و روزگار که ملک شد یوربغام بن نابط بر اسراییل
بیست و دو سال بودند . و مرد یوربغام و بمورثت باپدران او . و ملک نشست بو ناداب پسر او عوض
بعد از و که اما ملک یورخبعم بن سلیمان نشست ملک بر آل یهوذا . و بود عمر رحبعم وقتی که ملک
فرزند چهل سال و یک ساله . و ملک شد باورشلیم هفده سال بر قریه که او را اختیار کرد الله
تعالی از مجموع اسباط اسراییل که نام بزرگوار او در و حلول شود . و اسم مادر یورخبعم نعمه بود
العمونیه . اما آل یهوذا کارها بلید و کارها ناشایسته میکردند . برابر الله الرب
اله اسراییل و حداء تعالی بجا نیدند افعال بد که میکردند . بدر آن ایشان و بخطایا ایشان اما دیده
یورخبعم بن سلیمان عمارت کردند رخص و قاعات و استدند اصنام و انداد . بالای هر کوه بلند
و زیر هر درخت بزرگ . و فسق و فجور بسیار شد و مبلح شد در روی زمین و مرتکب شدند مجموع
انواع خطایا و نجاست . که شعوب میکردند . و از بهر آن الله تعالی میبد کرد ایشانرا از پیش
آل اسراییل که تو بید جماعت مفسران کتب قدیم در بین فسق و زنی که شد در روزگار یورخبعم
که نبیشت زنا بال الرقطیع . بود که زن عذرا میخواستند که او را بشوهر بدهند اول

اول کاهن حبر بیش بختری خفت . و بعد از آن دختر را بشوهر می سپردند و بود که دختران بکر
ابتیار نشرخ ... شان میکشودند و زنی از آنکی بشوهر می رفتند . بعد از آن بشوهر می شدند
این کار بد حادث شد در روزگار مملکت یورخبعم بن سلیمان در اورشلیم که و در سال پنجم از ملک
یورخبعم الملک . غارت کرد شیشق ملک مصر اورشلیم را . و استد مجموع مال بیت الله تعالی
و مال ملک و استد تمامت سپرها زر سرخ که ساخته بود سلیمان ملک . و ساخت رحبعم بدل آن
سپرها انحاس و داد شان از افسرها و شاگردیه او که او را نگاه می داشتند . و چارشد او بودند
بر در ملک . و در آن وقت که ملک اندر می امد بخانه الله الرب تعالی . و چاکران حمل می کردند سپرها
با جایگه قیام دربانان . و مجموع امور یورخبعم . و هرچه کرد نوشته در سفر هیا مین ملوک
ملوک ... که و بود در میان آل یوربغام بن نابط و میان آل یورخبعم بن سلیمان قتال و حرب مجموع روزگار
و خفت رحبعم با پدران او . و دفن شد در قریه داود جد او . و ملک شد ابیا پسر یورخبعم بعد از
پدر او در سنه هجده از ملک یوربغام بن نابط . ملک شد ابیا بر آل یهوذا سه سال با اورشلیم . و اسم
... کا ابنت عبد شالوم . و رفت مجموع خطایا یورخبعم پدر او و افعال او . و قلب او سلیم نبود
با الله الرب تعالی . مانند قلب داود ابیه . بل از بهر داود ابیه داد من الله الرب که باشد
چراغ با اورشلیم . از بهر آنکه داود کرد بالحسن الجمیل امام الله تعالی اله اسراییل و نگردید
از مجموع لنج با او فرمود است الله الرب تعالی مجموع روزگار او . بغیر خیانت او استدن خلیله
اوریا حیتانی را . و بود حرب میان ابیا و میان آل یوربغام بن نابط مجموع ایام حیات شان و سایر
اعمال ابیا و کردار او نوشته است در سفر ملوک یهوذا و بود ابیا بن یورخبعم و رسید با با یهود
و دفن شد در قریه داود ابیه که و ملک شد اسا ابن او بعد او . و در سنه بیستم از ملک
یوربغام بن نابط ملک اسراییل ملک شد اسا ملک بر آل یهوذا . چهل و یک سال ملک شد با اورشلیم . و اسم
ام او معکا ابنت عبد السلم اما اسا کرد بحسن الجمیل امام الله الرب تعالی اله اسراییل
مانند داود ابیه . و پاک کرد زانیان را و زنی از روی زمین و انداخت مجموع اوثان که ساختند
پدران او . و معکا والده او نیز او را بیرون کرد و او را از کفر و ضلالت که بود در و . .
زیر آنکی عبیدی می ساخت از بهر خود . و برید اسا وثن معکا مادر او و بسوزانید او را در وادی
قدرون اما رخص را بر نداشت . بل اسا سلیم بود با الله الرب اله اسراییل جمیع ایام
حیات او . و اندر برد بخانه الله تعالی مجموع خزانه و غیره پدر او . و داد ستانرا از بهر الله الرب
اله او . و همه ذهب و فضه و متاع و هرچه بود اما حرب قایم بود میان اسا و میان بعشا
ملک اسراییل بر آل یهوذا . و عمارت کرد قریه که نام او رمتا . و لشکر بر اسا ملک یهوذا
و نگذاشت که بیاید یا برود . عهد کرد اسا مجموع زر و نقره که مانده بود در خانه الله تعالی و در خزانه
ملک . و داد او را بعبید خود و فرستاد ایشانرا اسا ملک یهودا پیش بر هدد بن طبرامون بن حزیون
که در ... نشسته است در دمشق و گفت با او . همیشه باشد عهد الله تعالی . میان من و تو
میان پدر من و پدر تو . اینک فرستادم پیش تو رشوه ذهب و فضه . برو باطل کن عهد
٨

عمّی که من میان تست و میان بعشا ملک اسرائیل که بود از من. ابن هدد قبول کرد از آسا
و فرستاد قایدان او و سرداران لشکر او بر قری آل اسرائیل و خراب عیون و دان و ابل خانه معکا
و جمیع قری ارض نفتالی چون بعشا این را شنید. بنیاد رامه و عمارت کرد رمشا. و ساکن ترصا شد
اما ملک آسا عرض کرد جمیع آل یهودا. و رها نکرد از ایشان کسی که او را با خود نبرد. و فرمود ایشان را
و گفت که بستانند با خود سنگ و چوب و آنچه که عمارت کرد بعشا ملک اسرائیل و آسا ملک یهودا
عمارت کرد بسنگ و چوب که استدند عمارت بعشا ملک اسرائیل عمارت کرد جبع آل بنیامین و
مصفا. و سایر افعال آسا ملک یهودا و جمیع فضایل او و جبروت او که آسا است. و هر که کرد
و قرایل که عمارت کرد همه نوشته است در سفر بریامین ملوک یهودا. و وقت پیر شدن آسا
از پایهای خود معتل شد. و بپیوست با پدران خود آسا ملک یهودا بسلامت نشر و دفن شد
در قریه داوود جد او ه و ملک شد بعد او یوشافاط فرزند او ه و ناداب بن یربعام ملک شد
بر آل اسرائیل سال دوم از سالهای ملک آسا ملک یهودا. و ملک شد بر بنی اسرائیل سالها. و کرد خطایا
و آثام امام الله تعالی و شد در طریق یربعام بن نابط پدر او و بخطایا و افعال پدر او. و خطا کردن
داد بنی اسرائیل را نیز با خود. جمید بروی بعشا بن اخیا از آل ایشاخار و او را قتل کرد در جبتون
شهر فلسطین و بود ناداب و جمیع آل اسرائیل مجتمعین بجبتون. که قتل کرد او را بعشا در سال سیم
از ملک آسا ملک یهودا. و ملک شد بعد او. و چون بعشا ملک شد قتل کرد جمیع آل یربعام بن نابط
و نگذاشت از آل یربعام هیچ ازین که قتل نکرد. انجنانکه لله الرب تعالی فرموده گفت بزبان
اخیا نبی بندهٔ او الشیلونی از جهت آل یربعام بن نابط. و بر خطایا که خطا کرد. و خطا کردن داد بنی اسرائیل
و سایر امور ناداب و جمیع آنچه کرد همه نوشته است در سفر ملوک بنیامین. و بود حرب میان
میان بعشا و میان آسا ملک یهودا جمیع روزگار ایشان [ه الاصحاح الرابع عشر ه]
و در سال سیم از ملک آسا ملک یهودا. ملک شد بعشا بن اخیا بر جمیع بنی اسرائیل بترصا. بیست
چهار سال. و کرد کردار بد و شوم نجاست امام الله الرب تعالی و رفت بر رفتار یربعام بن نابط
و خطایا که کرد و کردن داد بنی اسرائیل را نیز. و امد وحی الله تعالی بر یاهو نبی الله تعالی بن
حنن که بگو بعشا. انجنانچه فرمود الله الرب تعالی. عوض انکه ترا بر داشتم از خاک و
و ساختم ترا ملک و سرور بر شعب اسرائیل و رفتی بر رفتار یربعام بن نابط. و خطا کردی شعب
من اسرائیل که مسخط کردند. با عمال ایشان شوم. بر کنم بعشا را و قوم خانه او را همه بجمع.
و سازم خانه او خراب قفر بیابان بمانند خانه یربعام بن نابط. و هر که بمیرد از آن بعشا در قریه
او را سگان بخورند و هر که بمیرد او را در صحرا پرندگان اسمان بخورند. و سایر قصص بعشا
و آنچه کرد و جبارای او نوشته است سفر بریامین ملوک اسرائیل. و چون بعشا بپیوست به پدران
خود دفن شد بترصا. ه و ملک شد ایلا پسر او بعد از او. دیگر امد وحی لله تعالی. بر یاهو نبی
بن حنن نبی. بر بعشا و بر جمیع اهل خانه او. از بسیار فسق که از وی صادر شد امام الله
و مسخط الله تعالی شد بنید کردار او. که مانند سنت او خراب بمانند خانه یربعام بن نابط که
او را قتل کرد ه و در سال بیست و شش از آسا ملک یهودا. ملک شد ایلا بن بعشا...

بر آل اسرائیل بترصا دو سال. جمید بر او زمری مملوک او که رییس شطر سواران او. و او بود
عتیق مخمور بترصا. در سرای ارصا که عمارت کرده بود بترصا. زمری رفت اندرون بروی و زد او را
متوجه شد و ... در سال بیست و هفت ملک آسا ملک یهودا. و زمری ملک نشست بعد
او. چون زمری ملک نشست بر کرسی. قتل کرد جمیع اهل او و اصدقای او. و زمری بر کند جمیع
بر کند جمیع اهل بیت بعشا. و رها نکرد از ایشان کسی که بر دیوار آب اندازد. و مشابه آنکه
شد زمری جمیع اهل بعشا از روی سخن انجنانکه خدای تعالی فرمود بر بعشا. بر زبان یاهو نبی الله تعالی
بجمیع خطایا الا بعشا و ایلا ابنه که خطا کردند. و خطا کردن داد جمیع بنی اسرائیل را با خود
که مسخط الله تعالی شوند بنید افعال ایشان باطله. و سایر خطوب ایلا و هر چه کرد نوشته است
در سفر بریامین ملوک اسرائیل. ه و در سال بیست و هفت از ملک آسا ملک یهودا.
ملک شد زمری بترصا هفت روز. و بود همه شعب جمع شده و لشکر جمع کرده بر جبتون
شهر اهل فلسطین. شنید شعب که لشکر کشید و زمری عاصی شده و ملک را قتل کرد
[اما بنی اسرائیل] نشاندند بر اسرار ملک عمری صاحب جند آل اسرائیل. و شد عمری
ملک بنی اسرائیل در آن لشکر. امد عمری و جمیع بنی اسرائیل با او. از جبتون و بر بیامدند بر
ترصا. چون دید زمری که ترصا فتح شده است. اندرون رفت بمجلس که بود در خانه ملک
شهر و انداخت بروی خانه ملک را باتش و سوخت و مرد. بخطایا که خطا کرد با بنی اسرائیل و جمیع قصص
و خطوب زمری و آنچه کرد و آنچه ... نوشته است در سفر بریامین ملوک اسرائیل ه
و شعب بنی اسرائیل متفرق شدند بدو فرقه. نیم شعب شد با تبنی بن جنیت که او را ملک
نشانند. و نیم شعب با عمری. [اما اصحاب] عمری بسیار شدند بر اصحاب تبنی
و غالب شدند. مرد تبنی. و ملک شد عمری ه و در سال سی و یک سال از ملک
آسا ملک یهودا. ملک شد عمری بر آل اسرائیل اثنی عشر سنه. ملک شد بترصا شش سال
و خرید جبل شامرین ببدل قنطار نقره. و عمارت کرد جبل شامرین بر نام خود شامر بن صاحب
جبل شامرین. کرد بد عمری قبل راه و لعنه الله تعالی و طلعت او. و شیر نیز زاید کرد بسبب
از جمیع ملوک اسرائیل که بودند پیش از او. و رفت در جمیع سبل یربعام بن نابط. و خطای او که خطا
کردن داد بنی اسرائیل را که عاصی شوند بر حضرت و غضب خدای تعالی اله اسرائیل با بداد
ایشان. و سایر قصص عمری و هر چه کرد و جمیع جبارای او که کرد نوشته در سفر بریامین
ملوک اسرائیل. چون عمری بپیوست به پدران او. دفن شد بشامرین و ملک شد بعد او اخاب
پسر او [ه ابتدای خبر النبی المعظم الیاس النبی المعظم و احوال او با اخاب بن عمری]
اخاب بن عمری ملک شد بر آل اسرائیل در سال سی و هشت. از آسا ملک یهودا
ملک شد اخاب بر آل اسرائیل بیست و دو سال. [اما اخاب بن عمری] عاصی شد بر حضرت
خدای اله اسرائیل و مسخط کرد الله الرب تعالی بخطایا که بسیار که کرد. و رفت در راه و کردار
یربعام بن نابط. و رفت و عقد زوجه شد با ایزبیل ابنت اثبعل ملک الصیدان. و رفت و عبادت
کرد اصنام را و سجده کرد او بعلا و تربشامرین و عبادت کرد اخاب اصنام را و عمارت کرد
مذبح بعلا مذبح در خانه بعلا عمارت کرد او بعلا صنم در بشامرین و عبادت کرد اخاب

اوتان را. و زیارت شد اجاب از دمشق و نحوه و خبث با خدای تعالی اله اسرائیل عظیمه
از جمیع ملوک بنی اسرائیل متقدم که پیشتر از او بودند. و عمارت کرد اجاب این جا را
ملعونه. و مسقف کرد سقوف این جا ملعونه را. بر که ابیرام ابن او. و بست ابواب
این جا را. بشکل شاجوب ابن او کو جلتیر بقول الله الرب تعالی که فرموده بر لسان
ایشوع بن نون ﷺ کفت الیاس نبی. از اهل تشبی. از سکان جلعاد با اجاب ملک
که والله تعالی الحی الازلی اله اسرائیل که من قایم شدم پیش او. بر زمین نیاید در این سالها
بر روی زمین نه طل و نه باران تا وقتی که من بکویم. آمد بر الیاس وحی الله تعالی
و کفت با او برو از اینجا و برو سوی مشرق. و اینجا مختفی شو بوادی کریث. اکنی قدام نهر
اردن است. و بخور آب از وادی و اینک من فرموده‌ام بغراب‌ها که اطعام کنند ترا اینجا قوت
قوت تو روز بروز. الیاس رفت اینجا که فرموده بود او را الله الرب اله اسرائیل بوادی
کریث. و رفت نشست اینجا بوادی کریث. اکنی برابر نهر اردن است. و بودند غرابان که
میاوردند پیش الیاس هر روز بامداد نان و کوشت. و نان و کوشت هر شب. و آب
میخورد از وادی. و من بعد روزکار خشک شدند اودیه. و غیث بر زمین نیامد بر روی زمین
آمد بر الیاس وحی الله الرب تعالی و کفت با او برو بصارفه صیدان و اینجا ساکن باش
فرموده‌ام اینجا بزنی ارمله که قوت تو دهد ﷺ الاصحاح الخامس عشر ﷺ
برخاست الیاس و رفت بصارفت. و اندر رفت در باب قریه. دید اینجا زنی ارمله
که هیزم کرد میکرد. او آواز داد و کفت با او که بیاوری از بهر من آب در کوزه که بخورم. رفت
[illegible] که بیاورد آب از بهر او. خواندش و کفت با او بیاور از بهر من نان پاره با تو. کفت
آن زن والله الحی الازلی اله تو. که ندارم نان بغیر از یک کف آرد در کوزه و قدری
زیت در قلوره. و اینک من کرد میکنم چیزی از هیزم که بروم از قدر آرد بپزم و بخورم من
و پسر من و بمیریم. کفت با آن زن الیاس که مترس تو هیچ نترس [illegible] برو و زود [illegible]
کفتی. بل زودتر بپز یک قرص کوچک و بیاور پیش من. آنکه بپزی بعد از آن از بهر تو
از بهر آنکه این چنان فرموده الله الرب تعالی اله اسرائیل کوزه آرد تو تهی نشود و قاروره زیت
تو تهی نشود. تا آن روز که باران بیاید بر زمین. رفت آن زن و ساخت بر قول الیاس
الله تعالی که با او کفت. خوردند آن روز او و الیاس و اهل خانه آن زن نیز در آن روزکار
کوزه آرد و قاروره زیت آن زن کم نشد. بعجب فرموده الله تعالی الرب اله اسرائیل
که فرموده با الیاس معظم ﷺ و من بعد این خطوب رنجور شد پسر آن زن خداوند خانه و رنج
او قوی شد بروی عظیم و رسید تا درکه دیکر [illegible] زندکانی نماند. کفت آن زن
با الیاس نبی الله تعالی چه افتاد ما را با تو یا نبی الله تعالی آمدی که ما را [illegible] بذنب
و قتل کنی پسر من. کفت با او الیاس نبی الله تعالی بیاور پسر تو پیش من. [illegible]

اسنه کود [illegible] از بهر [illegible] که مقام او اینجا بود. و [illegible] ذکر ابن
[illegible] بر خود. و دعا کرد لله الرب تعالی را و کفت. یارب الرحمن [illegible] ما را پیش او فرستادی
که با او [illegible] و پسر او را قتل کنی. و [illegible] کرد بر کودک سه بار و دعا کرد لله تعالی
و کفت یارب الرحمن بازده نفس این طفل بجسد او. مستجاب کرد لله الرب دعا و تضرع
کردن الیاس نبی را. و باز آمد نفس کودک بروی و زنده شد. حامل کرد الیاس نبی کودک را
و بزیر آورد او را از [illegible] که داشت در خانه آن ارمله. و داد که [illegible] و کفت با او
الیاس نبی الله تعالی نظر کن که فرزند تو زنده شد. کفت آن زن اکنون یقین شد که تو
نبی الله تعالی. و کلام الله تعالی جاری است بر زبان تو و روان بالقسط ﷺ و من بعد از روزها
بسیار در روزکار. آمد وحی الله تعالی. بر الیاس نبی در سال سیم. و کفت با او که برو
و پیدا شو با اجاب که قطر باران بیاید بر زمین. الیاس رفت که پیدا شود با اجاب ملک اسرائیل
و قوی شده بود بلا و شعب و قحط بشامرین. خواند اجاب عوبدیا ناظر [illegible] او. و عوبدیا متقی
الله تعالی بود عظیم. و چون ایزابل زن اجاب قتل کرده بود انبیای الله تعالی استد عوبدیا
صد نبی و ایشان را پنهان کرد پنجاه پنجاه در مغاره. و مجری کرده بود بر ایشان نان و آب
. و وی کفت اجاب بعوبدیا که برو و بکرد در زمین بر مجموع ینابیع آب و اودیه مکر بیابی علف
که خیول و ابغال ما بخورند و نمانیم بی مراکیب. و بخش کرد اجاب بر ایشان زمین که بروند و
علف از بهر بجویند اما اجاب رفت بیک راه علی حده و عوبدیا رفت اسند بوجه طریق
دیکر بر جدی. اما عوبدیا جون در طریق بود برابر شد رسید الیاس نبی الله تعالی
در طریق او را بشناخت. افتاد عوبدیا بروی برابر الیاس نبی الله تعالی و سجود کرد او را
و کفت [illegible] سید من الیاس. کفت که منم برو پیش خداوند کار
تو اجاب و بکو با او که اینک یافتم الیاس نبی را. کفت با او عوبدیا. یا سید من چه کناه کردم
که تو ما را [illegible] تو بقتل [illegible] اجاب تا او ما را قتل کند. والله الحی که نماند شعب و [illegible] مملکه
که خداوند کار من اجاب بطلب تو نفرستاد اینجا. و [illegible] موضع مقام او
[illegible] و ملکات را [illegible] اکنون [illegible] که برو و بکو
بخداوند کار تو اجاب که اینک الیاس نبی را. و چون من برفتم [illegible] از پیش تو [illegible] روح
الله تعالی [illegible] بجای که من ندانم. و من بروم که خبر کنم اجاب را. بیاید و ترا اینجا [illegible]
[illegible] و بنده تو متقی الله تعالی است از صغر من و خداوند من معلوم ندارد [illegible]
چون ایزابل قتل میکرد انبیا الله تعالی [illegible] صد نبی از انبیا الله تعالی و ایشان را پنجاه پنجاه
در مغاره [illegible] داشتم و مجری کردم بر ایشان نان و آب. اکنون تو میفرمایی برو و خبر کن
اجاب و بکو با او که یافتم الیاس نبی الله تعالی. بیاید و ترا [illegible] قتل کند [illegible]
کفت با او الیاس نبی. والله الحی که [illegible] قایم شدم بعبودیت او. که امروز خود را بنمایم باجاب

امروز بنمایم با حاب. رفت عوبدیا بیش احاب واورا خبر کرد. امد احاب ودید
الیاس نبی را. چون دید احاب الیاس را. گفت انت الذی یکدر اسرائیل. گفت با او الیاس
که موجب اسرائیل وهلاک ساختن نکرد الا انت. وال بدر تو جرا ازیرانکه قتل کردید
انبیای الله تعالی را. و دزدی بعلا صنم مردول قبید. اکنون بغرست مجموع بنی اسرائیل
وجسته کن ایشانرا بجبل کرملا. وانبیا بعلا صنم جمارصد وبنجاه نبی وانبیاء اشاک نیز
جهارصد وبنجاه نبی که میخورند بر مایده ایزبل ٥ فرستاد احاب رسل خود بیش
اسرائیل وجمع کرد مجموع ودم را بجبل کرملا. رفت الیاس بیش شعب وگفت
تا جند باشید سما بر دو فرقه. اگر الله الرب اوست لله تعالی بی روید
بعلا است اله حق در بی او باشید. هیچ نیافرید جواب الیاس نبی را
از شعب. گفت الیاس عز تنها ماندم از انبیا الله تعالی ولکن انبیا بعلا
نهاند. بستانیم دو ثور اختیار کنند ایشان یک ثور واورا ابن باره کنند
بر مذبح وهیزم واتش بر کنند. وهم بستانم ثور دیگر ایشان اورا دو لکرده
بر مذبح وهیزم واتش بر نکنم. شما دعا کنید بنام اله شما. ومن دعا
کنم اورا وبنهم اورا بر حطب وبر نکنم زیر او اتش. شما دعا کنید بنام اله شما
کنم بنام الله الرب تعالی الهی کدام اله مستجیب شود واتش ایدو بستاند قربانرا
اوست اله حق جواب داد مجموع شعب وگفت نعم ابن کنفی جنان باشد. گفت الیاس
با انبیا بعلا. شما را اختیار کنید یک ثور وبسازید اورا اول جرا. از بهر انکه شما بسیار
ترا از هستید. استدند ثور که اورا اختیار کردند. وساختند بیش واغاز کردند بنماز
ودعا با نام بعلا از صبح روز تا نیم روز ومیگفتند با بعلا مستجیب باش باین دعا ما. هیچ
اواز بیدا نشد ونا مجیب. ومجارب شد بذبح که ساختند همه بدان ... تا نیم روز چون
نیم روز. اغاز کرد الیاس نبی ومسخری ایشان بر شد ومیگفت. بانگ بر کنید با بعلا
بانگ بلند که او اله است. مگر مغتم است درامی از امور یا مشغول گشت اسفر کرده
باشد بمکان دیگر. یا مگر خفته است بیدار شود. بانگ زدند باواز بلند. وشکار کردند
برعادات ایشان بحراب وقنا تا جدی که خون از ایشان بخته شد. وجنانکه شد بجوی
ایشان جون نیم روز گذشت اغاز کردند بنوبت تا وقت اصعاد قربان وهیچ اواز ناید
وبیدا نشد که نطق کند ونا کسی که جواب دهد. گفت الیاس با انبیاء بعلا دور شوید
اکنون که من قربان کنم وقود خود کامله دور شدند الاصعاد القربان
وگفت مجموع شعب بیاید بیش من. امدند بیش او مجموع شعب. وساخت
مذبح الرب لاله که خراب بوده است. استدند ولزده صخره بر عدد اسباط بنی اسرائیل
که بر تحت حلول شد بر نبی الله تعالی وگفت با او اسرائیل باشد اسم تو. وعمارت کرد صخره
مذبح باسم لله الرب. وکاوید زاکه خندق کرد اوعمق یک ... وطول وحول مذبح. وبما
خود. وباره کرد ثور را. ونهاد بر الاحطب. وگفت بیاورید جمل جره اب. ودر

اب را بر حطب وبر حطب. وگفت دیگر اب بیاورید اوردند ثلثه باره وریختند بیش مذبح را
بر کرد اب. وبر کردند خندق را نیز اب. وچون ذبح کرد قربانرا امد الیاس نبی الله تعالی
ودعا کرد لله الرب تعالی را اله ابراهیم واسحق واسرائیل من عبد تو وبامر کردی یا رب این کردی وبامر
تو مستجیب من شوی یا رب. مستجیب من باش که بدانند مجموع این شعب که تویی لله
الرب اله اسرائیل وتو تحول کنی قلوب ایشانرا ٥ بزیر امد اتش از بیش
الله الرب. وسوزانید قربانرا وهیزم وصخره وخاک ولیسید اب را که در خندق
بود. دیدند مجموع شعب وافتادند بر روی خود بر زمین وگفتند که الله الرب اوست
الله است ... گفت با ایشان الیاس نبی الله تعالی. بستانید
انبیاء بعلا ... وهیچ از ایشان نگریزند. گرفتند مجموع انبیاء بعلا صنم را. وبزیر بردند
ایشانرا بوادی قیشون وذبح کردند ایشانرا انجا ٥ گفت الیاس با احاب بالا رو بخور
وبخر نان وطعام وبیاشام خمر نیز. اینک اواز قطر باران میشنوم. رفت احاب
بخورد ... اشامید خمر صاعد شد بالای کوه کرملا. وافتاد بر زمین
انما الیاس نبی الله تعالی
ونهاد روی خود میان دو زانوی خود. وگفت بغلام خود بالا برو ونگاه کن بر طرف بحر
صاعد شد اثر قطر باران. رفت غلام او بالا وگفت چیزی نمی بینم. گفت با او برو هفت بار
چون در بار هفتم بود. گفت غلام می بینم سحابه از بحر بیرون می اید. مقدار کف دست مرد
گفت الیاس نبی الله تعالی بغلام خود. برو بالا وبگو با احاب که بر نشین بر اسب تو وبرو زود که فرو
نگیرد ترا سیل باران. چون رفت ورانست نگاه میکرد. ناگاه اسمان پوشیده شد بسحاب
ودمید باد وبارید باران بزرگ عظیم رحمت لله تعالی. وبزیر امد قطر باران بر روی زمین باران عظیم انما الجاب
بر نشست بر مرکب خود ورفت بایزرعیل ٥ خبر کرد احاب بایزبل مجموع انچه کرد الیاس نبی
الله تعالی. وقتل کرد مجموع انبیا بعلا صنم. وانبیاء اند ... را. فرستاد ایزبل بیش الیاس نبی
وگفت با او. اینجنین بکنند بمن خدایان وچنین مضاعف کنند ... اگر فردا این وقت
نکنم نفس تو مانند نفس یکی از ایشان انما الیاس نبی الله تعالی جون شنید از ایزبل جواب
خاست ورفت که خلاص کند نفس خود را. وامد به بئرشبع که در یهودا است. وغلام خود انجا
گذاشت. واو تنها رفت در بریه مسیرة یک روز راه. ونشست زیر درخت سرو
وخواست از بهر نفس خود مرگ. گفت حسبی یا رب. قبض کن اکنون نفس من. من بهتر نیستم
من از ابای من. بخفت زیر درخت سرو وخوابش برد. وخفت او بیا فرو رفت. ناگاه ملک
الله الرب تعالی بیدار کرد او وگفت با او برخیز بخور. نگاه کرد دید بیش سر او قرص نان
وسله کوزه وقله اب. خورد واب را اشامید. وخفت دیگر باره. دیگر بار عاید شد
بیش او ملک الله تعالی ودوم بار بیدار کرد او وگفت برخیز یا الیاس بخور وبیاشام که راه
دور است. قیام کرد برخاست الیاس نبی الله تعالی وخورد نان واب. وبرفت بقوت ان
چهل شب وچهل روز وامد بجبل حوریب. جبل الله تعالی. وامد در رفت بمغاره انجا
نشست در مغاره. امد بروی وحی لله تعالی. وگفت با او. یا الیاس چه میکنی اینجا

11

گفت که تعصب کردم از بهر الله الرب العظیم . از بهر آنکه بنی اسرائیل ترک کردند عهد
تو و احکام و نوامیس تو . و خراب کردند مذابح قدس تو . و سنگسار کردند و کشتند انبیاء تو
و ماندم من تنها . و اینک ایشان بطلب نفس منند که هلاک کنند نفس مرا . گفت با او که
بیرون برو از مغاره و بایست بر جبل امام الله الرب تعالی . اینک الله الرب تعالی
بگذرد و بادی شدید عاصف صعب بیاید که بلرزاند اشکافات جبال و پاره کند صخرها
را پیش امام الله الرب . نیست الله الرب در باد . و از بعد باد زلزله . نیست
الله الرب تعالی در زلزله . و از بعد زلزله آتش . نیست الله الرب در آتش
نیست الله الرب تعالی در آتش . چون شنید الیاس بپوشانید روی خود را آن
و از بعد آتش آواز نرم خوب ایچه . چون شنید الیاس بپوشانید روی خود را
و از بعد آتش آواز نرم خوب ایچه . شنید آواز که می گفت با او
الله تعالی و مثل نشد . و بیرون رفت و قایم شد پیش در مغاره . شنید آواز که می گفت با او
که چه می کنی اینجا که یا الیاس . جواب داد و گفت غیرت کردم از بهر الله تعالی الجنود
که بنی اسرائیل ترک کردند عهد تو و احکام تو و خراب کردند مذابح قدس تو . و قتل کردند
انبیای تو . و ماندم من تنها . و ایشان در طلب نزع نفس منند . گفت با او از حلم
الله تعالی که باز گرد براه دمشق و مسح کن حزائیل را ملک بر آرام . و یاهو بن نمشی
مسح کن ملک بر بنی اسرائیل . و الیشع بن شافاط از آبل محوله مسح کن بجای خلیفه تو باشد .
و هر که خلاص شود از حرب حزائیل . ملک کند اورا یاهو . و هر که خلاص شود از دست یاهو
الیشع اورا قتل کند . و بمانم از اسرائیل هفت هزار مرد . هر زانو که نزد نشد پیش بعل
و هر دهنی که اورا قبول نکرد ه الیاس بعد رفت آنجا یافت الیشع بن شافاط که می راند گاوان
و پیش دست واثنا عشر فدانه . و او بود با آن دوازده فدانه . رفت پیش او الیاس و انداخت
عباء خود پیش الیشع . الیشع در حال ترک کرد گاوان و رسید در پی الیاس نبی الله تعالی
و گفت با او الیشع . بگذار مرا که بروم و داع کنم پدر و مادر خودرا و بیایم در پی تو . گفت الیاس با الیشع
برو و بازگشت از پیش او . عمد کرد بفدان گاوان و پاره
پاره کرد خواستند . چه کردم با تو . و بازگشت از پیش او . و بجای آن بپخت گوشت
بلید داد و از خود کرد و از نرکاو و بخت گوشت دو نرکاو و بداد پیش شعب خوردند
خاستند و برخاست و رفت در پی الیاس نبی الله تعالی . و خدمت او کرد
اما الیشع
اما بن هدد ملک آدوم
جمع کرد مجموع اجناد خود را و سی و دو ملک با او بودند و خیول و مراکب
و بحصار گرفت شامرون را و محاربه کرد . فرستاد رسل او پیش احاب بن عمری ملک
اسرائیل و گفت با او . اینچنین میگوید بن بن هدد . اما ذهب و نقره تو از آن منست و زنان و فرزندان
تو خوب ترین از آن منست . جواب داد احاب ملک اسرائیل و گفت با او نعم یا ملک من و مال من
از آن تو است . دیگر بار فرستاده که اینچنین زر و نقره و زنان و فرزندان تو نیز . و الحال می گوید بن هدد
نفرستادم پیش تو بیاری که تو بدهی زر و نقره و زنان و فرزندان تو نیز . ملازمان فرداد در وقت
بفرستم پیش تو عبید من که بجویند خانه تو . و خانهای عبید تو . و دست کشند هر چه دلشان خواهد
الامجع الشاب
از هر چه پیش تو است و آورا بستانند و بیاورند پیش من
خواند احاب ملک اسرائیل مجموع مشایخ مملکت خود . و گفت با ایشان بدانید یقین که این مرد در
دل خود شر دارد . و شر و بلا میخواهد . از بهر آنکه فرستاد پیش من از بهر زنان من و فرزندان من
و زر و نقره من از او مانع نیستم . گفتند با او مشایخ و مجموع شعب که قبول مکن و راضی مباش
بآنچه می گوید . گفت احاب برسل بن هدد بگویید بخوند گار شما ملک من که شاه هر چه فرستادی
پیش من در بار اول . اما آنچه فرستادی اکنون ممکن نیست . و نبایستد فعل آن . رفتند رسل
و بردند جواب احاب پیش او بن هدد . فرستاد بن هدد پیش احاب و گفت چنین و چنان کنند
با من خدایان و بیفزایند اگر بکفاف شامرون مشت مشت هر که در پی شد بلکه من
جواب داد احاب ملک اسرائیل و گفت برسل بن هدد . بگویید یافته نشود که بستنه کنند مانند آنکه
بگشاید . چون بن هدد شنید این کلام . و او و ملوکی که با او بودند می خوردند در مظال گفت
با بندگان خود قصد کنید قصد قریه ه ناگاه مردی از انبیا آمد پیش احاب ملک اسرائیل و گفت با او
اینچنین میگوید الله الرب که دیدی این همه اجناد بسیار . امروز تسلیم کنم ایشان را بدست تو
و بدانید که منم الله الرب عظیم الاجناد . گفت که بدست کی ایشان را تسلیم کنی . گفت با جوانان شهرها و اشراف
و مصطفی . گفت که ابتدا کند حرب . گفت تو . شمار کرد جوانان شهرها و اشراف او
دویست و سی و دو مرد . و از بعد ایشان جمع کرد شمار مجموع شعب همه را . بودند بنی اسرائیل
هفت هزار مرد . بیرون رفتند بوقت نیم روز . و بن هدد شراب می خورد در مظال او و سی و دو ملک
با او و ایشان که آمدند بنصرت او . اول بیرون آمدند جوانان شهرها و اشراف او . فرستاد بن هدد
بن هدد و گفتند با او که آمدند بیرون از شامرون . گفت با ایشان اگر آمدند بسلام . بستانید
ایشان را زنده . و اگر آمدند از بهر جنگ بستانید ایشان را زنده . و اینان بیرون آمدند از شهر جوانان
شهرها و اشراف ایشان و اجناد در پی ایشان ه قتل کردند هر یکی از قوم یکی از ایشان و اهل آدوم منهزم شدند
و در پی ایشان رفت بنی اسرائیل . اما بن هدد خلاص شد و بجست بر مرکب او و فرسان او . بیرون
آمد احاب ملک اسرائیل و قتل کرد مراکب و خیول ایشان . و انداخت در قوم آدوم زخم بسیار . ناگاه
آمد از انبیا مرد پیش احاب ملک اسرائیل و گفت با او برو و قوی و محکم باش . و بدان و ببین آنچه خواهی کرد
چون بعد سال آدوم ترا خواهد غارت کردن . گفتند بملک آدوم عبید او که اله بنی اسرائیل اله کوه است
از بهر آن غالب شدند بر ما . اما محاربه ایشان بکنیم بصحرا و دشت . و ما بر ایشان غالب شویم . بکن
آنچه بر تو مشورت می کنیم . و بفرست این ملوک را هر یکی بوطن خود . و بنشان سلاطین را بجای ایشان
و تو بشمار از هر جند تو مانند جندی که ساقط شدند و خیول بمانند خیول ایشان و سواران
بمانند سواران که با ایشان حرب کنیم در صحرا . و بشکنیم ایشان را و بگیریم ایشان را . و ما بر ایشان
ظفر یابیم که در مشورت ایشان ه چون بعد سال گفت بن هدد با آدوم بیاید با فاق که محاربه
با اسرائیل بکنیم . و بنی اسرائیل جمع شدند و مصطفی و قایم شدند بر ابر ایشان مانند گله بز
و آل آدوم پر کردند صحرا را . از بسیاری ایشان ه آمد نبی الله تعالی پیش احاب شاه و گفت با او
اینچنین می گوید الله الرب تعالی از بهر آنکه اهل آدوم گفتند که الله الرب الجبال است و او نیست
١٢

الله مجاری و هنت. تسلیم کنم این همه شعب عظیم بدست تو. و بدانید که منم الله السماوات
والارضین لشکر ادوم برابر لشکر اسرائیل استند. هفت روز چون شدند روز هفتم
جنگ زدند این هر جنگ. قتل کردند بنی اسرائیل لشکر ادوم صد هزار پیاده. در یک روز و باقی
گریختند با فاق شهر شان و شهر شهر افتاد بر بیست و هفت هزار مرد که خلاص شده بودند
وقتل ایشان شد و همه مردند و گریخت بر هدد و اندر رفت بشهر خود و پنهان شد در مخدع اندرون
مخدع. رسیدند عبید او و گفتند با او شنیدیم که ملوک اسرائیل صالحین باشند. بپوشیم مسوح
و بسته داریم میان خود بر سرها. و پیش رویم پیش ملک اسرائیل و تضرع نماییم او دیر بماند که
و ما را زنده بماند. بپوشیدند مسوح و بستند رسنها بر سرهای ایشان. و آمدند پیش ملک اسرائیل
و گفتند با او که بنده تو بر هدد میخواهد از تو که او را زنده بمانی. گفت ملک اسرائیل هنوز او زنده است
او برادر منست. و بر هدد که متطیر میشدند. شتاب کردند و در رفتند و استدند از هم
بر هدد امان **اما جماعت منسران که بر هدد گفتند شاه چه بود** و بعض ایشان گفتند که می فرماید
اما گفتند که اعتبر بود بدان احاب که بر هدد را امان دهد از بهر آن او را نهان کرده اند او را آن
جای خود و بر دند بر جای دیگر **و گفتند با احاب** که برادر تو بر هدد. از تو مجلست و محالفت عظیم
می برد. گفت که هر او را معاف داشتم و امان دادم. او را پیش من بیارید. بر هدد بیرون رفت
و آمد پیش احاب. و نشاندش بجنب خود. بر دو که مروج. گفت با او شهرها که پدر من استدند
از تو باز دهم ایشان را. و بسازم بدمشق از بهر تو بازار. انجنانکه کرد پدر من بسامره. و با تو عهد
کنم و ترا بو شتم. عهد کرد با بر هدد و او را فرستاد **ه** گفت و یکی از ابنای انبیا با صاحب خود بر خبر
ما را بزن صاحب او مانع شد که او را بزند و گفت با او از بهر آنکه قبول نکردی سخن من که الله تعالی
ابر رفتن من فرمود و مطیع نشدی امر او. اینک تو از پیش من بروی اسد ترا مغترس شود. از و د
رفت. برابر او رسید اسد و مغترس او شد و قتلش کرد. رفت یافت مردی دیگر گفت با او بزن ما را
زدش بسیار. رفت آن نبی و استید بر قارعه طریق که انجا بود در ممکن و الود و گرد خود
بر ماداون ناگاه ملک گذر میکرد. آغاز کرد و فریاد میزد برابر ملک و میگفت که بنده تو
رفت بحرب اندر پیش مردی و بیاورد مردی دیگر نگاه دار این مرد را. اگر از تو برود
نفس تو بجای نفس او باید و قنطار فضه. چون بنده تو نگاه میکرد جیب و راست و آن مرد جهید
وی آنجا ایم او را. گفت با او ملک اسرائیل که ایجا بشت. چگونه که توبید بر تو لازم است بر تو البته
از بس شنت رماد را از روی خود. احاب ملک اسرائیل او را شناخت که از ابنای انبیا است
گفت با ملک احاب فی فرمان الله تعالی از بهر آنکه فرستادی از دست خود آن مرد را. نفس تو فدای نفس
او و قوم تو عوض قوم او. رفت ملک اسرائیل بوطن خود مغتم و چیزی
و اندر آمد بشهر خود بسامره. و هم بعد این بعد از خطوب. بود از آن نابوت ایزرعیلی
کرم بجنب مجلس احاب بسامره. گفت احاب بنابوت بخش بمن کرم تو که او را
بسازم از بهر من بستانی که بجنب خانه منست. و عوض او بنعم تو کرمی نیکتر از آن

و الا بخواهی بنعم بنرخ آن او. گفت نابوت با احاب اعوذ بالله تعالی که بنعم بنو اح بمانی مر میراث
اب اندر آن من. رفت احاب بمنزل خود و او مغموم گشته چنین. از بهر آنکه گفت با او نابوت ایزرعیلی
که بنعم بتو اح بمانی میراث آبای من. و خفت بر سر بستر خود مغموم چنین و گردانید روی خود
و طعام نخورد. **ه الاصحاح الثامن عشر** اندر آمد پیش زوجه او ازبیل و گفت با او که
چرا مغموم و مکتاب و روی تو بغم آمده است و طعام نمی خوری. گفت احاب با ازبیل زوجه
او. از بهر آنکه گفتم بنابوت ایزرعیلی بفروش بمن کرم تو. و اگر بخواهی بنعم بتو کرمی دیگر
از و. گفت که بنعم بتو کرم خود را. که جد دارم بمانی از بهر آن من. گفت با او ازبیل زوجه او. تو حاکم ملک باشی
ملک اسرائیل. برخیز بخور نان شب و نفس تو خوش باشد. من بدهم کرم نابوت ایزرعیلی را.
برخاست ازبیل با مداد و نوشت خط پیش اشیاخ ایزرعیل و اکابر شان که ساکن قریه اند با نابوت
از انسان ملک احاب. و خط را مهر کرد بخاتم ملک. و فرستاد پیش روسای ایزرعیل قریه نابوت
نسخه مکتوب که ازبیل نوشته داد. بیش روسا و سروران که در دیه اند صحبت نابوت. که
و بنو یستم بدارید و بخوانید نابوت را و او را بنشانید در صدر مجلس و بیارید دو مرد خاطی
و ایشان را بنشانید برابر نابوت. که بر نابوت گواهی دهند و بگویند که ما گواهی میدهیم بر نابوت
که او افترا کرد بر الله الرب تعالی و بر ملک. و نابوت را ببرید بیرون قریه و او را سنگسار
کنید سنگ که بمیرد. هم اهل قریه خواندند مکتوب را. کردند اهل قریه انجنانکه نوشته بود
اشیاخ و احرار که مقیم قریه اند با نابوت. انجنانکه نوشته بود پیش ازبیل در رسالت که فرستاد
پیش ایشان. بکرم کردند و نشاندند نابوت را در صدر مجلس. و گفتند دو گواه تزویر که
نشاندند ایشان را برابر نابوت. که جه گواهی میدهید بر نابوت. برخاستند از دو گواه. و گواهی
دادند بر نابوت و گفتند که ما شنیدیم که نابوت افترا کرد بر الله الرب تعالی و بر ملک. بیرون
بردند نابوت را بیرون قریه و او را سنگسار کردند بسنگ و مرد نابوت. و فرستادند اهل قریه
پیش ازبیل که نابوت سنگسار کرده شد و مرد. **ه** چون شنید ازبیل که مرد نابوت. گفت ازبیل
با احاب که برخیز اکنون میراث بستان کرم نابوت ایزرعیلی را. که نابوت مرد. و چون
از و. چون شنید احاب که مرد نابوت. برخاست که برود بکرم نابوت ایزرعیلی که کرم را
بستاند. **ه** امد وحی الله تعالی بر الیاس نبی الله تعالی. الیشبائی و گفت با او
که برخیز برو و برابر احاب ملک اسرائیل در سامره. و تو او را بیابی بکرم نابوت ایزرعیلی که بیرون رفت
کرم را میراث خود بستاند. و بگو با او انجنان میفرماید الله الرب تعالی که قتل کردی نابوت را
و میراث کرفتی کرم او. انجنان که فرماید الله الرب تعالی در جایگاه که سگان خون لیسیدند نابوت
سگان خون بلیسند خون تو نیز. بوقت الیاس نبی و گفت با احاب فرمود لسنت الله تعالی
گفت احاب با الیاس نبی الله تعالی که ظفر یافتی بر من یا عدو من. گفت با او الیاس نعم ظفر یافتم بر تو
از بهر آنکه نسخ شدی که بدی کنی برابر حضرت الله تعالی الرب. که حاکم علی الکروبین
خزنه او رم بر تو بدی و شر و بر کنم نسل تو. و میبرکنم نسل احاب و هلاکم از و لشی که

۱۴

بر دیوار اب انداز . و نگذارم از نسل کسی که جاو ربط کند بر بنی اسرائیل . و بسازم خانهٔ تو
خراب . مانند خانهٔ یوربعام بن نابط . و مانند خانهٔ بعشا بن اخیا . جزء ۸ از بهر آنکه خشم
کردی لله تعالی . و مجیکردی آل اسرائیل را بر آدار نحو و نساخت . و از بهر ایزبل زوجهٔ
تو می فرماید الله تعالی که سگان بخورند ایزبل را در قریهٔ نابوت ایزرعیل را . و هر که بمیرد از آن
اخاب در قریه سگان بخورند او را . و هر که از آن اخاب در صحرا بمیرد بخورند مرغان آسمان
ال نبود مانند اخاب که همت بست بسیرت بد جهید اما ملله تعالی . از بهر اینکه ایزبل زوجهٔ او
اخاب را اکم کرد و مر تعبش بکرد از گناه عظیم . و در پی اصنام رفت مانند صنیعت
اموریین ایشان که الله تعالی ایشان را امبید کرد از پیش بنی اسرائیل . چون شنید اخاب
این کلام . پاره کرد جامهٔ خود را بر خویشتن . و پوشید بر جسم خود شعر مسوح و روزه
گرفت و خفت بر مسوح و رفت پای برهنه . لعدمحی لله للرب تعالی بر الیاس تشبی
و گفت با او . دیدم که اخاب شرمسار شد برابر من و خوار شد پیش من از بهر اینکه خوار
شد برابر تو نیارم شر بروزگار او و بلا بعهد او . اما بعهد پسر او بیارم شر و بلا بر اهل خاندان او
و ساکت شدند سه سال از جنگ . نشد میان اهل ادم و بنی اسرائیل حرب . ۲۲ و در سال سیم
فرود آمد یوشافاط ملک یهودا پیش اخاب ملک اسرائیل . گفت ملک اسرائیل بعبید خود
می دانید که جلعاد از آن ما اند . و ما کاهلیم از ستدن ایشان از ملک ادم . و گفت بیوشافاط
می روی با من بجنگ جلعاد را . گفت یوشافاط انچنانم . معزی شوم ایشان را مانند تو . و قوم
من مانند قوم تو و خیول من مانند خیول تو . و گفت یوشافاط بملک اسرائیل اکنون سئوال کن
از امر لله تعالی . از بهر این جمع کرد ملک اسرائیل قریب چهار صد مرد از انبیا . و سوال کرد از ایشان
که بروم و قتال کنم از بهر جلعاد یا ملک ادم بانم . گفتند ایشان برو بالا شوی و تسلیم
کند الله الرب تعالی ایشان را بدست تو ماملک . گفت یوشافاط اینجا که هست نبی الله
از انبیا تا سوال کنیم از و عن امر الله تعالی . جزء ۹ از بهر اینکه مرا خصم اند
نبوت نمیکند بر من بخیر . اسم او میخا ابن یملا . گفت یوشافاط نگوید ملک این قول . خواند ملک
اسرائیل بعض خاصگیان او را و گفت او را برود زود بیارد میخا ابن یملا . ملک اسرائیل و یوشافاط
ملک یهودا نشسته بودند هر یکی بر کرسی خود . و بر ایشان پوشش بود . و او شنید
گفت درهم ... پوشش ایشان بود . و گفت بعض ... چرم خام بود . و بعض ایشان
گفت که حریر بود اما نیکو نیاض بود ۲۳ نشسته بودند در مدخل باب شاه راه . و مجموع انبیا نبوة
می کردند برابر ایشان . استد صدقیا ابن کنعانیه و قرن آهنین . و گفت اینچنان میگوید
لله الرب تعالی بدین قرن بزنی ادوم ... و ایشان را هلاک کنی . و مجموع
انبیا اینچنان نبوة میکردند که برو برابر جلعاد که تو بر ایشان ظفر یابی و تسلیم کند الله الرب

ایشانرا بدست تو یا ملک . اما رسول که رفته بود بطلب میخا گفت با میخا که اکنون مجموع انبیا دروغ
میگویند جزء ... ایشان متفق شدند و گفتند بر ملک خیر باید که قول تو نیز مشابه قول ایشان باشد
و تو نیز خیر بگو . گفت میخا والله الحی بگویم آنچه بگوید الله تعالی بر لسان من مجی کند و بگوید .
آمد میخا پیش ملک گفت با او ملک یا میخا بستانیم آنکه جلعاد لم را . گفت عزم کن که بکر
ظفر یابی بر ایشان و بخواهیم از حضرت الله تعالی که بدهد ایشان را بدست تو . و برابر ایشان
ظفر یابی . گفت ملک یا میخا چند بار کردم بر تو بایمان و گفتم مگو با من الا حق بنام
بنام الله الحی تعالی . گفت میخا نبی . دیدم که اسرائیل متفرق و پراکنده شدند بر جبال مانند گوسفندان
که شبان ندارند . و فرمود الله الرب تعالی که خود بر کار و صاحب ندارند . که هر یکی ایشان بسلامت روند
بطرف خود . گفت ملک اسرائیل بیوشافاط ملک یهودا . نه من گفتم بتو که میخا مرا از من نبوت
خیر ... بلکه بشر . گفت میخا . از بهر آنکه هر چه بشنوم از حضرت الله تعالی از بگویم . دیدم که
الله الرب نشسته بر عرش قدوس عظمت خود . و مجموع ملایکه ایستاده بر ... پیش
عظمت او . بر دست راست و چپ او . و فرمود الله الرب تعالی که برود و لجاجت ...
دار کند و بریزد بحرب از که جلعاد که الحا افتد و هلاک شود . گفتند بعضی چنین و گفتند
بعضی چنان . بیرون آمد روح و گفت که من بروم و او را فریب دهم که برود . فرمود با او الله الرب تعالی
بچه چیز . گفت روح که من بروم و بشوم روح دروغ بر لسان مجموع انبیاء او . فرمود الله الرب
... بر لسان انبیاء ... که اخاب بگوید که برود و بر او ظفر یابد . برو و چنین کن . دانسته
اکنون الله الرب تعالی روح دروغ بالای لسان مجموع این متنبیان تو ایشان . اما

الاصحاح التاسع عشر

الله الرب تعالی بر تو بلا فرستاد . و گفت بتو که برو
برخاست صدقیا ابن کنعانیه و زد بر رخسار میخا . و گفت با او که از کدام جزء روح الله تعالی
و بر تو ناطق شد . گفت با او میخا . اگر منظر کنی که هم ... در آن روز که پنهان شوی در خانه اندرونی
گفت اخاب ملک اسرائیل بستانید میخا را و بسپارید او را بآمون ... و بیواش بن ملک
و بگوید ایشان که ملک میگوید محبوس کنید میخا را در زندان و بخورانید او را ... تا وقتیکه باز آیم
بسلامت . گفت میخا اگر تو بسلامت باز آیی . دیگر سخن نگوید الله الرب بر لسان من
و گفت بشنوید ای مجموع شعوب ... ۲۵ رفتند ملک اسرائیل
اخاب و یوشافاط ملک یهودا ... ملک اسرائیل ... ملبوس ... اما
ملک ادوم فرمود بعظام ... و گفت با ایشان قتال مکنید هیچ کس از ایشان الا قصد
کنید ملک اسرائیل تنها . چون دیدند رؤسای ... یوشافاط را ... یوشافاط فریاد کرد با الله تعالی
... که ملک اسرائیل است محیط او شدند قتل او کنند . یوشافاط بانگ زد و تضرع کرد بر قربان
الله تعالی . چون دیدند رؤسا ... که او نیست ملک اسرائیل از یوشافاط باز گشتند از وی . و بود

و بود دلیجادی لجا ارانداران جاق انداخت بکمان رفیق صایب لحاب ملک اسرائیل شد بیش
مفصل درع در کبد او. وگفت لحاب بسائس مرکب او که بزن دست و ببر مارا بیرون لشکر. از بهر انکه
تلخی مرک مرا گرفت. وان روز جنگ سخت گرم شد. و بود ملک ادوم قایم بر مرکب او برابر ادوم
لما لحاب ملک اسرائیل در شبهنگام. و خون او بزیر امد در مرکب او. بانک زد منادی در لشکر بوقت
غروب افتاب وگفت منصرف شوید ای مرد هر یک بوطن خود و قرایای خود. که ملک لحاب مرد. و امد دیگر
بشامره. و دفن شد لحاب بشامره. و دیگر اورا شستن ان خون او بر که شامره. و شستند
سگان و نیز لحا سگان لیسیدند خون لحاب بموجب فرموده الله الرب که فرموده بود. و دیگر
قصه لحاب و هرچه کرد و خانه که عمارت کرد همه نوشته است در سفر ملوک بنی اسرائیل در شهر
اما یوشافاط برابری و خفت لحاب با بدران او. و شد ملک بعد او ولد او احزیا ملک بنی اسرائیل ۵
ملک یهوذا در سال چهارم از ملک لحاب ملک اسرائیل امده بود. یوشافاط که ملک شد سی و پنج سال
و ملک نشست با اورشلیم بیست و پنج سال. و اسم مادر او عزوبا ابنة شلحی. و شد بر رفتار اسا
بدر او. و نگرد بدانکه کرد اسا بدر او که کرد با حسن الحیل لحام الله الرب الحکیم. بل نحضر را بر داشت
و بودند که شعب ذبح میکردند ذبائح و بخور میکردند بخور بر مذابح. و صلح کرد یوشافاط با ملوک
اسرائیل. ۵ و سائر قصص یوشافاط و جلدان. و هرچه کرد همه نوشته است در سفر براین
ملوک یهوذا. و باقی زنی که مانده بود در عهد بدر او همه را بر داشت از زمین. و نبود با ادوم ملک
و ساخت یوشافاط سفن که بفرستد ایشانرا باوفیر لیاوردند زر ذهب. و تسلیم نماند سفن
از بهر انکه سفن بارها شدند بعصیون غیر. انگه گفت احزیا بن لحاب بیوشافاط که بروند
عبید من با عبید تو در سفن. مانع شد او یوشافاط. و خفت یوشافاط با بدران او. و دفن شد بیش
بدران او در شهر داود ابیه. ۵ و ملک شد یورام بن یوشافاط از بعد بدر خود بر ال یهوذا.

و ملک شد احزیا بن لحاب بر آل اسرائیل بشامره در سال هفدهم ملک یوشافاط ملک یهوذا. و ملک شد بر اسرائیل
دو سال. و کرد بد کرداری و ناشایستی امام الله الرب تعالی و رفت برفتار لحاب و تبع کرد رفتار
یوربعام بن نباط که خطا کار کرد بنی اسرائیل را. و عبادت کرد بعل اصنام را. و سجده اورد از بهر او که بعل اصنام است
و سخط اورد الله الرب اله اسرائیل بکردار شوم او. انچنانکه کرد بدر او لحاب. و عاصی شد بر حضرت
الله الرب تعالی را. و عاصی شد بر ال موآب بعد مرک لحاب بدر او. و افتاد احزیا از روشن که برابر
جوش و سوخت. و بشامره بود و مشکل شد. و فرستاد رسل و گفت بایشان که بروید و بخواهید از بعل زبوب
اله اهل عقرون که خلاص شوم ازین مرض من یا نه. ۵ گفت ملک الرب بالیاس نبی الله تعالی که از
اهل تشبی است. برخیز و متعرض شو مر این رسل ملک شامره. و بگو بایشان که اجرا می روید پیش
بعل زبوب صنم که نیست اله بر ال اسرائیل که میروید پیش بعل زبوب زبوبه اله عقرون. از بهر انچنان
می فرماید الله الرب تعالی از سریر که بر او مضطجع خفتی از وی نخیزی بل میری بمرک. رفت الیاس
نبی الله تعالی و خبر کرد بر رسل احزیا ملک اسرائیل. رسل باز امدند بپیش احزیا. گفت احزیا بایشان
چرا باز امدید بپیش من. گفتند باو که برابر ما امد مردی و باز گردانید ما را. و گفت با که باز گردید بپیش خود که
شما و بگوید باو. که نیست اله بر اسرائیل که فرستادی از زبوبه اله عقرون که فرستی. از بهر این می فرماید
فرماید الله الرب تعالی سریر که از بهر او بر امده ای نخواهی خیزی بل میری بمرک. گفت بایشان
چه حلیت داشت ان مرد که برابر شما رسیده است. و این کلام گفت با شما. گفتند باو مردی مو پوشیده منطق
بمنطقه ادیم. گفت بایشان او هست الیاس نبی الله تعالی تشبانی. فرستاد بپیش او قاید پنجاه مرد
و با او پنجاه مرد. بالا رفت بپیش الیاس نبی الله تعالی. و بود الیاس نشسته بر سر کوه. گفت باو یا نبی
یا نبی الله تعالی میگوید ملک بزیر بیا. جواب داد الیاس و گفت بقاید پنجاه. اگر من نبی الله تعالی هستم
بزیر اید اتش از اسمان و اتش را بسوزاند. و بسوزاند ترا و پنجاه مرد تو را. بزیر امد اتش از اسمان و آن
قاید با پنجاه مرد او سوزانید. شنید احزیا و فرستاد دیگر بار قاید پنجاه دیگر با پنجاه او. با او سر الیاس نبی الله تعالی
وگفت یا الیاس نبی الله تعالی میگوید ملک بزیر بیا زود. جواب داد الیاس و گفت بان قاید. اگر من
نبی الله ام بزیر اید اتش از اسمان و بسوزاند ترا و پنجاه مرد ترا. ناگاه بزیر امد اتش از اسمان و بسوخت ایشان
قاید پنجاه مرد او با او. فرستاد دیگر سیم بار قاید پنجاه با پنجاه او. بپیش الیاس. بالا رفت قاید پنجاه و سجده
کرد بر زانو خود برابر الیاس نبی الله تعالی. و امد بتضرع تمام بپیش الیاس نبی و گفت. یا نبی الله تعالی
مو قر کن نفس این بنده تو. و نفس این بندگان تو که ایستاده اند بپیش خدمت تو بکنیم تو. ۵ الا محتاج
[illegible] گفت ملک الله الرب تعالی با الیاس نبی که برخیز بزیر رو با او و مترس از ملک. برخاست
و رفت با او بپیش ملک. و گفت با او انچنانکه فرماید الله الرب تعالی. از بهر انکه فرستادی رسل تو
بعل زبوب اله عقرون که او بپرسی از بهر تو. نیست اله در ال اسرائیل که از وی سوال کنی
چالق. که فرستادی سوال کنی از بعل زبوب اله عقرون. از بهر این فرماید الله تعالی که بزیر نیائی
از سریر که بر او خفتی بل میری بمرک بایزد تو. مرد انچنانکه با او گفت الیاس نبی الله تعالی ۵

و ملک شد یورام برادر او بعد از وی دو سال که گذشت از ملک یورام بن یوشافاط ملک یهوذا. از هر
الی او را فرزند نبود. و سایر قصص و خطوب او اجزا و جمیع آنچه کرد نوشته است در سفر
بریامین ملوک اسرائیل

رفع الیاس نبی الله تعالی باسمان

چون الله الرب صاعد میکرد الیاس نبی را باسمان رفتند الیاس و الیشع تلمیذ او از جلجال
گفت الیاس با الیشع. منتظر باش اینجا که. از بهر آنکه الله الرب تعالی فرستاد مرا به بیت ایل
گفت با الیشع. والله الحی و حیات نفس تو که عزیز انگذارم. رفت به بیت ایل. بیرون آمدند جمع
ابنا انبیا پیش الیشع و گفتند با او. می دانی که الله الرب تعالی رفع می کند سید تو
از تو امروز. گفت الیشع هم نیز می دانم و دانستم خاموش بشوید. گفت الیاس با الیشع

گفت با الیشع باش از هم اینجا که. از بهر آنکه الله الرب فرستاد مرا با یریحا. گفت الیشع با الیاس
و حیات الله الرب تعالی و حیات نفس تو باشید من که جدا نشوم از تو. رفتند با یریحا
آمد فرزندان انبیا که در یریحا اند پیش الیشع و گفتند با او. دانستی که در این روز می ستانند الله تعالی
سید تو الیاس را از تو. گفت که هم من دانستم. صبر کنید و خاموش بشوید. گفت الیاس با
الیشع. منتظر باش اینجا که. از بهر آنکه الله تعالی فرستاد مرا با اردن. گفت الیشع با الیاس نبی
و حیات الله الرب القدوس و حیات نفس تو که از تو جدا نشوم و مفارق تو نباشم. رفتند
هر دو و پنجاه مرد از ابنا انبیا نیز رفتند و ایستیدند همه برجانب اردن. ایستید الیاس نبی عمامه خود را
و مطوی کردش. و زدش بر آب اردن. آب اردن قسمت شد بدو نیمه. یک نیمه بیک سو و یک نیمه بیک سو
و اندر رفتند همه بخشکی. چون از آب بیرون رفتند همه و گذشتند بخشکی. گفت الیاس نبی با الیشع که بخواه از من
هر چه میخواهی که بکنم پیش از وقتی که برده بشوم از تو. گفت الیشع میخواهم که روح نبوت و جلال بشود دو
ضعف از آن که بر تو حاصل شده است. گفت با الیشع الیاس نبی الله تعالی که افراط بطلب و مشرب
شدی. لیکن اگر بینی که میبرم از تو. بیاید مقصود تو. اما نباشد اگر نه خواستی. چون
ایشان در سخن اند سخن میگویند آمد مرکب از آتش و اسپان از آتش. الیاس نبی الله تعالی جدا
از ایشان و صاعد شد باسمان. دید الیشع او را آغاز نعره کرد و گفت. واه یا اباه و واه یا اباه
یا رکب اسرائیل و سواران ایشان رفت و غایب شد از نظر ایشان و الیاس بعد از آن دیگر ندیدند.
دست زد الیشع بجامه خود و در دو پاره بدو قسمت. و ایستید عمامه الیاس نبی که افتاد از وی. و که دید
و باز آمد بر کنار اردن و دعا کرد الله الرب تعالی را و گفت. یا رب سید من الیاس نبی تو. و زد او بر آب
اردن را و بدو قسمت شد. یک نیمه بیک سو و یک نیمه بیک سو. و گذشت الیشع. چون دیدند او را ابنا انبیا
ایشان که مقیم اند یریحا اند. از دور گفتند که حلول روح الیاس نبی الله تعالی بر الیشع. برابر او رفتند
و از بهر الیشع بر زمین سجود کردند. و گفتند با الیشع اینک اینجا پیش عبید تو پنجاه مرد جلد که بروند طلب
سید تو. شاید که روح الله الرب تعالی حمل کرده باشد او را. و انداخت او را در بعض اماکن
یا حضر جای یا بعض اودیه. گفت با ایشان الیشع مفرستید. طلب کردند از الیشع که دست مردان ایشان را
و گفت که بفرستید. فرستادند پنجاه مرد طلب کردن الیاس نبی الله تعالی سه روز نیافتند
باز آمدند پیش الیشع و او نشسته بود با یریحا. گفت با ابنا انبیا نگفتم که مفرستید. طلب او که او را
باسمان بردند الیاس نبی الله تعالی

تمت قصة الیاس نبی الله تعالی علیه السلام

نسخه کتاب قصة الیشع النبی علیه السلام
الیسع خلیفه الیاس نبی الله تعالی علیهم السلام

دو راز ... اهل قریه با الیشع نبی که جایگاه قریه خوش است. اما آب که نظر میکنی یا سید ما. اما آب او
بد شوره ... و می رویند بد ... نبات از سبب شوری آب. گفت با ایشان الیشع بیاورید پیش من
... و بیرکنید در او نمک. آمد پیش قلعه بیرون رفت الیشع بچشمه آب. و زد بر چشمه

اب نمک کفت . الیشع بفرمان الله الرب الجالس علی الکروبین المجید المحمود . شاختم و باشد
این آب عذب و هرکه از این آب بخورد بوی نجس بر شد بفرمان الله الرب تعالی **اما از جهت ...**
در آن جای عذب شد و طیب طعم شد . تا امروز یوم الناس هذا . بکفت قول الیشع نبی الله تعالی
که کفت . الیشع بر خاست از آنجا و رفت بیت ایل . و چون می رفت در طریق بیرون آمدند کودکان کوچک
از قریه . و تسخر می زدند و می کفتند . اصعد یا اقرع اصعد یا اقرع . الیشع ملتفت شد بپس خود
دید کودکان را . لعنت کرد ایشان را بنام بزرکوار الله الرب تعالی **که** اصعد یا زو بعه
یعنی بزو بعه صنم اله ایشان اکنون است . **لعنان کودکان** که کردند اسخره او می کفتند
که معلم تو از ظلم او نکر رحمت . و از سبب آنکه ... بر شد او عذاب . بر داشت
او را بوز بعه اله ما . و اندر ... و لوز اهلاک ... از روی زمین از هرات
الیشع ... کرد کودکان را **که** و چون کودکان را بنام الله تعالی لعنت کرد . در حال ...
بیرون آمدند از بیشه خرس . و ... شدند از ایشان چهل و دو کودک . **اما الیشع رفت**
نبی الله تعالی رفت از آنجا بکوه کرمل . و از آنجا رفت بشامره . و یورام بن اخاب ملک اسرائیل
در شامره بود . در سال هجده یهوشافاط ملک یهودا . و ملک شد دوازده سال
شرارت ... کرد و ... امام الله الرب تعالی . بل ... او اخاب
و ... **اما** رفت بخطایای یربعام بن ناباط
که خطا کرد و ... بنی اسرائیل ... و بود میشاع ملک موآب
و ... اغنام ... و می داد بملک اسرائیل هر سال صد هزار ... اغنام او
و ... صد هزار قوچ . **اما بعد چون اخاب** ملک موآب ... و ... ملک
ملک اسرائیل ... اغنام ... بیرون آمد یورام ملک اسرائیل
از روز ... شامره . شمار کرد جمع اسرائیل را ... یهوشافاط ملک یهودا و کفت
با او که ملک موآب ... عاصی شد ... مرا ... و معاونت ما ... بروم و با او حرب
کنیم . کفت یهوشافاط ... برویم . و ... بمانند تو ... اسبان ...
با او بکدام راه برویم . کفت ... راه بریه ادوم . ... راه . آب نیافتند
... **که** کفت ملک اسرائیل ... راه . از ...
جمع الله الرب تعالی ... ملک تسلیم کند ... بدست موآب
کفت یهوشافاط نیست اینجا نبی الله تعالی که از و سوال کنیم از نبی الله تعالی که او جواب
می دهد ... الله تعالی . جواب ... ملک اسرائیل و کفت . اینجا الیشع بن شافاط
که آب می ریخت بر دست الیاس نبی الله تعالی و خدمت او می کرد . کفت یهوشافاط
بشر این نبی الله تعالی هست . رفتند بپش الیشع ملک اسرائیل و ملک یهودا و ملک ادوم
الاصحاح ... کفت الیشع نبی بملک اسرائیل چه افتاد ...

و اینست شمردکان ... الزمان و امر ایشان مفوض باشد ... هرون کاهن و شمار کردند موسی و
هرون و اشراف جماعت بنی قاهات در قبیلهای ایشان و خانه پدران ایشان از بیست سال تا پنجاه سال
هر که قوت دارد که کار کند در قبه الزمان . عدد ایشان ... در قبیلهای ایشان دو هزار و هفتصد و پنجاه . اینست عدد
قبیله قاهات . هر که تواند عمل که در قبه ... آنچنانکه موسی شمار ایشان کرد ... هرون ...
الله الرب تعالی بموسی و بود عدد بنی جرشون در قبیلهای ایشان ... از بیست سال تا پنجاه سال . هر که
تواند عمل کردن در قبه الزمان ایشان ... موسی و هرون ... تعالی و بود عدد
بنی مراری در قبیلهای ایشان خانه پدران ایشان از ... سال تا ... سال . هر که تواند عمل کردن در قبه
الزمان بود عدد ایشان در قبیلهای ... خانه پدران ایشان سه هزار و دویست . اینست شمار بنی مراری
که موسی و هرون شمار کردند ... بنی اسرائیل ... در قبیلهای ایشان ... ایشان از بیست
سال تا پنجاه سال و فوق آن هر که تواند عمل کردن که عمل کند در قبه الزمان بود عدد ایشان هشت هزار و پانصد
و هشتاد ... ایشان ... خدای تعالی بر دست موسی و هرون ... ایشان بر
عمل او ... و کلم الله الرب تعالی موسی و قال له بکو بنی اسرائیل
... خدای تعالی ... شود از ...
... دانستن ... شود ...
... شود ... و ...
... او ... کاهن ...
... کنند ... خدای تعالی ... کاهن ...
... **سته عشر** و کلم الرب و قال له
کلام ... بنی اسرائیل و بکو با ایشان ... شود . و ... او ... تعالی ...
... او . و ... شود ... از ...
... و ... او ...
... او ... شود ... و ...
... او ... کرد . و او ... مرد
... کاهن ... خطا یاد کند . و بیاورد کاهن از ...
و ... او را برابر خدای تعالی **...** و ... کاهن ... آب ...
... آب و ... خدای تعالی و کاهن ... و ...
... و ... کاهن ... او ... کاهن ... اکر تو
... و ... باشد ... زوج تو ...
... تو ... شود . و اکر ... شوهر تو لعنت کند ... و بکوید
و بکوید کاهن ... خدای تعالی و لعنت کند ... و در امت . و ... تو هلاک
شوند و ... و بطن تو ... شود و چون ... آب ... شود ... تو
و ... و بکوید ... آمین آمین . و بنویسد ... لعنت را بر صحیفه ... را
بشوید ... آب ... و ... آب ... و اندر ... آب در بطن او ...

واتر او را لعنت کند وبستانند چیر شمید غیرت از دست زن و خاص کنند او را برابر خدای تعالی و رفع کند
بمذبح فخور اندان زیرا از آب مقدس اگر زن بخش شده باشد وبخاست و نکب شوع باشند و با تن
وبا شوهر خود خاین شده باشند و از آب در بطن او در رفته باشد ، و بپیزاکرد کار خود را ، و بطن زن
اماه کفته باشد ومنتفخ شده ، و ران او فشار دیافته باشد . بشود ان زن لعنت در شعب خود .
واگر زن بخش نشده باشد طاهر شود و بشر زاید . اینست غیرت و چون دیر زن خود دیگران شود
و بر او اندیشه بد کند و بر زن خود غیرت گرفته باشد . زن را بستانند برابر خدای تعالی و با او کند مانند
این همه . وآن دیری باشد از گناه . و گناه لازم زن باشد اگر بخش شده باشد . سنة ایشان که از بهر
وجه خدای تعالی کار کنند وکلم الله موشی وقال له بگو با بنی اسرائیل هر مردی و هر زنی که نذر
بر نفس خود چیزی حرام کند از بهر وجه خدای تعالی خود را دور کند از شراب خوردن و از هر چه او مستی کند
و شراب کهنه نخورد سرکه شراب . و با سلوه شکر و از هر چه در … مویز با او باشد نخورد ، و انگور نخورد
و مویز نیز نخورد ، و از … مجموع ایام نذر او . و از هر چه از درخت انگور بخیزد و از لحا او ساخته شود .
و نیاشامد … از عصیر او و نه از استخوان مویز او تمامت ایام نذر او . و شعر خود را نتراشد . تا تمام شدن
روزگار نذر او . و مطهر باشد از بهر خدای تعالی و موی او دراز شود ایام نذر او از بهر خدای تعالی . و در
خانه که در وی مرده باشد اندرون خانه نرود . و به پیش پدر و مادر مرده باشد نرود و نه پیش برادر و نه پیش خواهر
و همکنان بخش نشود . از بهر آنکه اکلیل الله تعالی بر سر او است و مطهر باشد بجهت خدای تعالی همه
روزگار نذر او . و اگر بمیرد مردی که … مناجاة مرده باشد . بخش شده باشد . سر خود در …
روز تطهیر پاک بتراشد او را در روز هفتم . و بیاید بروز هشتم . دو شفنین یا دو … بچه پیش
چیر در قبة الزمان و چیر قربان کند یکی از بهر گناه ، و دیگری را از بهر وقود که تمام بشود . و چیر
از بهر او استغفار کند از آن روز که نذر کرد در نفس خود و سر او را در آن روز مطهر کند و باز عاید شود
در ایام نذر او . و بیاورد بره فربه از بهر قربان امام خدای تعالی اما ایام نذر او اولین تمام شده و محسوب
نباشد او را . از بهر آنکه خروج انجش کرد . اینست سنه ایشان که خروج مشغول بوقت تمام شدن
نذر ایشان بیاورند اگر را پیش خدای تعالی با در قبة الزمان و قربان کند از بهر خدای تعالی بره یک ساله بی عیب در قربان کلی
بره بی عیب و فوج بی عیب از بهر ذبیحه کامل و سله نان فطیر … فطیر قرص … بروغن زیت و …
وفرو … ایام دو … پیش خدای تعالی و گناه او و وقود او کامله . و بسازد فوج را
ذبحه امام خدای تعالی و … باز فطیر . و قربان کند چیر سمید او و … او را
و بتراشد … سر خود را بر در قبة الزمان و بستاند از موی سر خود که … و بنهد … او را بر آتش
آنکه زیر ذبیحه است کامله . و بستاند چیر دست فوج تمام و قرص فطیر از سله . و یک رقاق از فطیر
و بنهد در دست … بود بعد از آنکه سر او را بتراشد . و … کند او را چیر خاصه امام خدای تعالی
از آن چیر … و بستاند … خاصه و ران خاصه … نذر کننده شراب بخورد . اینست …
نذر کند … و سر … و … الله تعالی …
از بهر کار آن وقت . بر قدر نذر که نذر کرده باشد . همچنان کند در سنه نذر او البرکة والدعاء
از بهر شعب وکلم الرب موشی وقال له بگو با هارون و پسران وبگو با ایشان همچنان دعا کنید از بهر

بنی اسرائیل و ایشان را برکت کنید . بگویید اللهم یبارکک الرب علیکم و حافظ شما باشد و روشن کند روی او
بر شما … باشد و … بر شما … قبول کند الله الرب پیش شما و شما را بسیار کند . بسلام و سلامت
و بخوانید نام من بر بنی اسرائیل و من بر ایشان برکت کنم الاصحاح السادس در تجدید … للامه
چون روزی بود که تمام کرد موشی عمارت درون قبة الزمان او را مسح کرد و مقدس کرد و جمیع
آلت او و مذبح و آلت او را و او را مسح کرد و مقدس کرد . … جمیع اشراف بنی اسرائیل و رئیسان خانهای ایشان
و … اسباط ایشان و سروران ایشان که در عمل قبه … که مسلط اند بر عدد اسباط . و قربان
کردند قربان خود را امام الله الرب شش گردون … و اثنا عشر ثور … یک گوساله از …
و یک ثور از هر … و قربان کردند امام خدای تعالی امام خبا . و فرمود الله تعالی موشی
بستان … از ایشان که در عمل قبه عمل کنند و بدهد ایشان را باللیویین از بهر ایشان بقدر عمل او . و براند
موشی … گوساله … و داد ایشان را باللیویین … دو گوساله … و هشت … ایشان
و داد باللیویین دو گوساله و چهار … بقدر عمل ایشان بر دست ایثمار بن هرون الکهن
امام … چیز با ایشان نداد . با ایشان … بود عمل قدس که او را حمل کنند بر … ایشان .
و … اشراف قربان خود را قربان کردند از بهر … از روز که مذبح را مسح کردند . و …
… بقربان ایشان امام خدای تعالی و گفت خدای تعالی موشی که … بیاید قربان کنند هر روز یکی از ایشان
قربان خود از بهر تجدید مذبح . وآنکه در اول روز قربان خود کرد … نحشون بن عمیناداب رئیس سبط
یهودا بود قربان او جام از نقره وزن او صد و سی مثقال و … نقره بوزن هفتاد مثقال … و بودند
جام و … پر از سمید آمیخته بزیت از بهر قربان و یک قسوه … ده مثقال … بخور و یک
ثور … و فوج و حمل … از بهر ذبیحه و بزغاله بز عوض گناه … کامله یک ثور … فوج و پنج بزغاله
اینست قربان نحشون بن عمیناداب و در روز دوم قربان کرد رئیس سبط یساخار نثنایل بن صوعر
و بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و … نقره بوزن هفتاد مثقال … و بودند جام و …
پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قسوه … ده … پر از بخور و ثور …
… کامل و دو ثور و پنج قوچ و پنج بزغاله … اینست … نثنایل بن صوعر و در روز سوم
قربان کرد رئیس سبط زبولون الیاب بن حلون و بود قربان او جام از نقره وزن او صد و سی مثقال و … نقره بوزن هفتاد مثقال
… مثقال … پر بخور و ثور از گله گاوان و قوچ فربه … و بزغاله بز عوض گناه از ذبیحه کامله
ثور … قوچ … بزغاله … اینست قربان الیاب بن حلون و در روز چهارم قربان کرد رئیس
سبط روبان الیصور بن شدیوار و بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و … نقره بوزن هفتاد مثقال
… و بودند جام و … پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و … ده مثقال پر بخور
و ثور از گله گاوان و قوچ و حمل فربه و بزغاله بز عوض گناه و از بهر ذبیحه دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بزغاله
بز عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله اینست قربان الیصور بن شدیوار و در روز پنجم قربان کرد رئیس سبط

شمعون شلموایل بن صوریشدی و بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال
سال قدس و بودند جام و مصنی پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ ده مثقال پر بخور
و ثور از گله گاوان و قوچ و حمل فربه او یک ساله و بز غله بز عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ
و پنج حمل و پنج بز غله فربه اینست قربان شلموایل بن صوریشدی ✿ و در روز ششم قربان کرد رئیس
سبط جاد الیسف بن رعوایل و بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال قدس
و بودند جام و مصنی پر سمید از بهر بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ بوزن ده مثقال پر بخور و ثور از گله
گاوان و قوچ و حمل فربه از بهر و بز غله بز عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله
فربه اینست قربان الیسف بن رعوایل ✿ و در روز هفتم قربان رئیس قبیله سبط افرایم الیشمع
بن عمیهود بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی بوزن هفتاد مثقال و جام و مصنی پر از سمید بزیت
آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ بوزن ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان و قوچ و حمل فربه
و بز غله بز از عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله اینست قربان الیشمع بن عمیهود ✿
و در روز هشتم قربان کرد رئیس قبیله سبط جملیال بن فدهصور و بود قربان او جام نقره بوزن
صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال سال قدس و بودند جام و مصنی پر سمید بزیت آمیخته از بهر
قربان و قشق از زر سرخ بوزن ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان و قوچ فربه و بز غله بز عوض گناه
و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله اینست قربان جملیال بن فدهصور ✿ و در روز نهم قربان
کرد رئیس سبط بنیامن ابیدان بن جدعونی بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن
هفتاد مثقال و بودند پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان
و قوچ فربه و بز غله بز از بهر گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله بز اینست قربان
ابیدان بن جدعونی ✿ و در روز دهم قربان کرد رئیس سبط دان اخیعزر بن عمیشدی و بود قربان او
جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال پر از سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق
از زر سرخ بوزن ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان و حمل و بز غله بز عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور
و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله فربه اینست قربان اخیعزر بن عمیشدی ✿ و در روز یازدهم قربان کرد رئیس
اشیر فجعایل بن عکرن قربان او بود جام نقره بوزن صد و سی مثقال و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال جام و مصنی
پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ بوزن ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان و حمل و بز غله بز
از بهر گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل و پنج بز غله اینست قربان فجعایل بن عکرن ✿
و روز دوازدهم قربان کرد رئیس سبط نفتالی اخیرع بن عینن و بود قربان او جام نقره بوزن صد و سی مثقال
و مصنی نقره بوزن هفتاد مثقال سال قدس پر سمید بزیت آمیخته از بهر قربان و قشق از زر سرخ بوزن
ده مثقال پر بخور و ثور از گله گاوان و قوچ و بز غله بز عوض گناه و از بهر ذبیحه کامله دو ثور و پنج قوچ و پنج حمل
و پنج بز غله بز اینست قربان اخیرع بن عینن ✿ اینست قربانهای تجدید مذبح روزی که اشراف بنی اسرائیل
او را مسح کردند دوازده جام از نقره ✿ و دوازده مصنی از نقره ✿ و دوازده قشق از زر سرخ ✿ و در هر جام
انسان صد و سی مثقال ✿ و وزن هر مصنی هفتاد مثقال ✿ و بود مجموع او عیبه نقره دو هزار و چهارصد مثقال
سال قدس ✿ و وزن مجموع قشقها از زر سرخ دوازده بود هر یکی ده مثقال بمثقال قدس مجموع صد و بیست
مثقال ✿ و مجموع ثوران دوازده ثور ✿ و دوازده قوچ ✿ و دوازده حمل ✿ و دوازده بز غله ✿ و دوازده بز غله ✿

ازبهر گناه ✿ و مجموع ثوران قربان شد از بهر ذبیحه کامله بیست و چهار ثور ✿ و شصت قوچ
و شصت بز غله ✿ و بز های فربه شصت است ✿ اینست ذبیحه که از بهر مسح مذبح ذبیحه شد از پس
بعد مسح او ✿ چون موسی اندرون قبة الزمان رفت شنید کلام که با او میگفت از صحبت
غفران ✿ آنکه بالای آرون است شنید که آن است با او کلام که از میان دو کروبین ✿ القول
برخراغهما کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او کلام کن با هرون و بگو با او از وقت که
چراغ بر کنی چراغها را برکن هفت چراغ بر روی مناره ✿ و کرد هرون اینچنین و بر افروخت هم
هفت چراغ پیش روی مناره ✿ و چراغها را بر افروخت بر موجب فرموده خدای تعالی موسی فرموده
اینست عمل مناره کوفته از زر سرخ از زیر او بالا او بمانند آنکه خدای تعالی فرموده است موسی و بود
با او که چنان ساخت مناره را ✿ اخبار اللیوایین وکلم الرب موسی و گفت با او جدا کن لیوایین را
از جمله بنی اسرائیل و ایشان را مطهر کن و بر افشان بر ایشان آب تطهیر خطایا ✿ و بنه بر اجساد
ایشان ستره تراش و بتراشند ایشان را و جامه خود را بشویند و مطهر شوند ✿ و بستانند ثور
که از گاوان باشد و قربانه خام بر او از سمید بزیت آمیخته ✿ و او را قربان کنند ✿ و ثور دیگر از
بهر گناه ✿ و پیش آور لیوایین را برابر قبة الزمان و جمع کن مجموع قبایل بنی اسرائیل همه ✿ و نزدیک
کن لیوایین را برابر خدای تعالی و بنهند بنی اسرائیل دستهای ایشان را بر سر لیوایین و اختیار کند
هرون لیوایین را و بسازد ایشان را خاصه برابر خدای تعالی و بنهند لیوایین دستهای ایشان را بر
سر ثور و قربان کن ثور گناه ✿ و ثور دیگر برابر خدای تعالی که لیوایین مطهر شوند ✿ و بایستان
لیوایین را برابر هرون و پسران او ✿ که ایشان را مخصوص کن خاصه از بهر خدای تعالی ✿ و جدا کن لیوایین را
و جدا کند ایشان را از بنی اسرائیل و باشند همه من آنکه اندرون بیاید بعد از آن لیوایین را اندرون قبة لیدر
که اخاصه کنند ✿ و ایشان را بهم مطهر کن و ایشان را خاصه من بسازم برابر خدای تعالی که از عطیه است
که من استدم از بنی اسرائیل نزدیک عوض که من شما را بیش من و ایشان را از آن من ساختم ✿ عوض همه ابکار
بنی اسرائیل از آن من اند همه ابکار ✿ تا ابکار که ایام ✿ ایشان را مقدس کردم از بهر من از روز که قتل
کردم مجموع ابکار مصر ✿ و نزدیک که من بگیرم من لیوایین عوض مجموع بنی اسرائیل و ساختم لیوایین عطیه
از بهر من و امثال از هرون و پسران از بنی اسرائیل که کار کنند ✿ بجای عمل بنی اسرائیل در قبة
الزمان و از بهر بنی اسرائیل استغفار کنند که کسی بر ایشان مسلط نشود و کسی مناجات و قتی که
بیایند بنی اسرائیل بقدس ✿ و کردند موسی و هرون و بنی اسرائیل جمعیت آنها با لیوایین
اینچنان که خدای تعالی فرموده است در باب لیوایین و جامه خود را بشستند ✿ و خاص کرد
موسی لیوایین را خاصه خدای تعالی و از بهر ایشان استغفار خواستند موسی و هرون و ایشان را
مطهر کردند ✿ آنگه لیوایین اندرون رفتند که کار کنند در قبة بعد پیش دست هرون و پسران او
اینچنانکه خدای تعالی فرموده است موسی در باب لیوایین اینچنان کردند با ایشان بنی اسرائیل
الاصحاح الثامن وکلم الرب موسی و گفت با او اینست لیوایین عمر در سال بعد از بیست
و پنج ساله و از آن بالا بیاید عمل کند در کار قبة الزمان تا پنجاه سالگی ✿ چون از پنجاه ساله

از ادشو دعا نکند در عارقبه لعدع و برادران او خدمت نکنند در وقت هجعات اللیل حفظ
قبه الزمان را و عمل نکند اخبار که بکنند للیوابین در نگاه داشتن ایشان و عملشان **سنة الفصح**
و کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او در بریه طور سینا در سال دوم از خروج شان از مصر
در شهر اول و گفت با او بکنند بنی اسرائیل فصح در وقت او در شب چهاردهم این ماه وقت
مسا. کردند فصح همچنان که فرمود خدای تعالی در شب چهاردهم ماه اول به وقت مسا در بریه
سینا اخبار که فرمود الله تعالی موسی اخبار کردند بنو اسرائیل و قوم که نجس شدند بانفس آدم
نتوانستند فصح کردن در آن روز رفتند پیش موسی و هرون و گفتند بایشان که ما از دم نجسیم
بانفس آدم که مرده اند و ایشان ابر دست گرفتیم. چرا بنا چرا لم شود عمل فصح در وقت او میان بنی
اسرائیل گفت بایشان موسی قایم شوید در مقام شما که بشنوید چه می فرماید الله الرب
ازهر شما ❦ وکلم الله الرب موسی وقال له کلام کن با بنو اسرائیل و بگو بایشان مرد که نجس شود
بمرده یا بود به بعد در جایگه دور در مجوع اجیال شما بسازد فصح لله الرب در چهاردهم ماه در وقت
مسا و بخورد آن با نان فطیر و تره تلخ. و نهلیم نماند از او تا بامداد. و استخوان در نشکنند. بسازد
او را بحدود فصح تمام. و مردی که پاک باشد و مسافر نباشد. و فصح در وقت او نسازد. از نفس
هلاک شود در ساعت که او قربان نکرد لسب از بهر خدای تعالی در وقت او عقوبت شود آن
مرد بگناه خود. و چون در میان شما ساکن باشد غریب و بساید پیش من. و بسازد فصح لله تعالی
و بسازد فصح مجموع حدود او تمام. و باشد یک سنت از بهر شما و از بهر کسان که آینده شوند پیش من
و با شما ساکن شوند در میان و در آن روز که در نصب کردند قبه الزمان آمد سحابه و مغشی شد
بر قبه الیان از پیش الله الرب ❦ بر قبه الزمان و حجاب باب الشهادت. و می دیدند در دنیا
بوقت مسا آتش که میسوخت تا صباح الجنان میبود در حیاد ایم. و سحابه در روز مغشی او
میبند. و می دیدند در و آتش بشب. و چون سحابه از قبه و تنع میشد. بنی اسرائیل رحیل
میکردند بار مواضع ایشان اما رحال بجایه ابل بفرمان خدای تعالی بود. و بامر او نزول میکردند
و چون سحابه دایم میشد بر قبه روزگار بسیار ❦ دایم می نشستند بر حفظ و امان الله الرب
و ارتحال نمیکردند که سحابه می ایستید بر قبه روزگار بسیار. و بودند بنی اسرائیل که ارتحال میکردند
بفرمان الله تعالی و بامر او نزول میکردند. و با سحابه بر قبه می ماند از مسا تا صباح و رفع میشد
و بکر سحابه رفع میشد شما و روزها. و ایشان می رفتند و انگه قرار میکرد سحابه. روزگارها
بسیار و ماهها بسیار باقرار میکرد ماهها و سالها که سحابه بر قبه دایم می ماند لست
بنی اسرائیل در جایگاه خود قرار می کردند و می نشستند. و چون سحابه رفع میشد بنی اسرائیل
رحیل میکردند بفرمان الله تعالی و رحل میشدند و بامر او نزول میکردند. و حافظ بودند الرب
میشدند بفرمان الله خدای تعالی و بامر او ❦ وکلم الرب موسی و قال له. بساز دو قرن
از نقره. و بساز ایشان را منصوب که از آن نوبا شنند. و وقتی که جمع جماعت خواهی با ارتحال
لشکرگاهها دم اندر قرنها. نقره نهند و بزنند. پیش تو جمع شوند مجموع جماعت بنی اسرائیل

تا در قبه الزمان. و اگر دم زنند در یک قرن جمع شوند پیش تو رئیسان و قایدان الوف بنی اسرائیل.
و اگر دم زنند در یک قرن و رحل شوند لشکر که بر شرق قبه اند. و دم زنند در قرن دوم رحل
شوند عساکر که نزول کردند بر غرب قبه. و هر که رحل خواهند شدن ❦ دم اندرد و قرن زنند ❦
و وقتی که مجموع جمع شوند دم زنند در قرنها. و شما دم مزنید در قرنها. اما بنو هرون اندر حاکم
دم زنند در قرنها. و این عهد شما و اعقاب شما باشد تا ابد ❦ و اگر وقتی جمع شوند که محارب
شما شوند. دم اندر دم قرنها زنید بر ایشان که بر شما تنگی کنند. و بیاد آورید امام خدای تعالی اله شما
پیج با شما فرمودی است تا او که خلاص شوید از دست اعدای شما. و در بیشتر شعیر شما دم اندر
دم قرنها زنید. بر ذبایح شما و بر وقود شما کامله. و از زهره شما و از آن شما و از بهر شما یاد کار باشد
پیش خدای تعالی اله شما که منم الله رب شما ❦ چون بود در سال دوم. در روز دهم ماه دوم ❦
و تنع شد سحابه از قبه شهادت و بنی اسرائیل رحل شدند از بریه سینا. و زیر آمد سحابه در قفر
فاران. و اول رحل شد بر قول الله تعالی بفرمان موسی. اول رحل شد رئیس سبط لشکر بنی یهودا
و جیش ایشان و قایدشان نحشون بن عمیناداب ❦ و قاید سبط ایسا خار نثنایل بن صوعر ❦
و قاید بنی زبولون الیاب بن حالون و نزول کردند خیمه را و رحل کردند بنو جرشون و بنو مراری
حاملی خیام ❦ انگه رحل شد قاید بنی روبیل و اجناد او. و نام قاید شان الیصور بن شدیئور
و قاید سبط شمعون نام او شلومئیل بن صوریشدی ❦ و قاید بنی جاد الیاساف بن رعوئیل
و انگه رحل کردند بنو قاهت حاملی خیام. و قایم کردند قسط آن را تا آمدن ایشان ❦ ❦ ❦
الارتحال للتاسع ❦ انگه رحل شدند لشکر بنی افرایم و قاید سبط بنیامین ابیدان بن جدعونی ❦
و رحل شد بعد از و قاید بنی دان که لشکرشان جمع کننده شعوب و عساکرشان و اربابشان و بود نام
قاید بنی دان اخیعزر بن عمیشدی ❦ و با او قاید سبط آشیر فجعیئیل بن عکران ❦ و قاید سبط
نفتالی اخیرع بن عینان. و اینست مطاعم بنی اسرائیل با اجنادشان. انگه گفت موسی به حوباب
بن رعوئیل المدینی داماد موسی که ما می رویم بجایی که خدای تعالی ما را می دهد و ما را میعاد فرموده است که با او بده
بیا با ما که با تو احسان کنیم. از بهر آنکه خدای تعالی میعاد داد بنی اسرائیل را خیر. جواب داد موسی
و گفت که نکنم این کار را بلکه روم در ده خود و بسوی اقارب خود. گفت با او موسی ما را مگذار بل که تو میدانی
منزل ما در بریه. تو ما را دلیل و پیش رو باشی. و اگر تو با ما بیایی برسد بتو از نعمت که
با ما رسد و بر تو نیکی ما رسد از نعمت ❦ و ارتحال شدند از پیش جبل خدای تعالی مسیرت راه
سه روز. اما تابوت شهادت قبل ایشان رحل شد که از بهر ایشان منزل سازد. و سحابه
بر ایشان سایه میکرد از قبل خدای تعالی بوقت که رحل میشدند. و آفتاب موذی ایشان نشود.
چون حاملی تابوت رحل شدندی گفت مدد ما باش یا رب که بشکنیم مدعیان تو. و برا کنده شوند دشمنان تو
از پیش دست تو. و چون رحله تابوت بزیر می آمدند ❦ گفت سدا شو یا رب برالوف
بنی اسرائیل و برو بواتشان شعیب مند عر شه. و خدا برا خوش نیامد از تدمرشان و غضب کرد
و شنید الله تعالی تدمر و شواش شان را زید. و قوی شد غضب مانند آتش برافروخته شد بر ایشان

[illegible]

انتزا مد خدای تعالی و سوزانید ایشانرا که در اطراف لشکر اند و بیرامون او. و شعب ضجیج زدند
بر موشی موشی نماز کرد برابر خدای تعالی اتش ساکن شد. و خواند نام انجایکه لارا جاق از جهت
انکی اتش خدای تعالی در ایشان بر افروخته شد انجا و ایشانرا سوخته اند. و ارزومند شدند حشر که در میان
شان بودند ارزو. و لعبند بنی اسرائیل. و گفتند کاشکی می یافتیم کسی که مارا سیر گوشت می
خورانید. بیاد امد مارا از ماهی که میخوردیم بمصر بسیار و قثا و بطیخ و بصل و ثوم. و اکنون
نفس ما از من لشت بچیزی که بخورد بغیر از من که برابر چشم ما است. و من بود دیا مانند دانه گشنیز
و لون او بود سفید. و میرفتند مجموع شعوب و لزمن گرد می کردند و اورا ارد می کردند در اسیاب
و یا روشه لحم او میکردند و اورا می پوختند در دیگ. و میبهادند ازو کلم. و میشد طعم او بمانند
طعم نان که بزیت امیخته کنند. و وقتی که طل بزیر فی امد بشب بر لشکر من با او بزیر می امد.
و شنید موشی که شعب گریه می کرده در قبایلشان هر وری بر در خیمهٔ او. و عظیم قوی غضب
لله تعالی و سخت لعد انزا بر موشی عظم ❀ انکه گفت موشی برابر خدای تعالی با چرا و دم چرا
بد کردی بنده تو و چرا المعدد لکردی و ساخوق که بنهی بار ورند. و چرا ارزانی نشوم از انتو
بر جهت. و چرا بر داشتن دادی که انی این امت هر حلکرم این همه شعب. مگر لحم اورا
مولود کردم. و چرا تامرمزموت تموری که ایشانرا چنانکه کنم. نصحرتکی تاحه و حیه نربیت
کند ولد خود را. که ایشانرا بدشام بان منرکه همه فرمودی باپذر ایشان. از کجا توانم که بدهم بان
امة گوشت که بخورند. نتوانم بر داشتن این امة را همه من تنها. که او قوی تراست از من اگر
کردار تو با منست با شداین مارا قتلا قتل. اگر از تو بر جهة ظفر یابم و شغر و شو بنایم. و گفت
الرب لموشی جمع کن هفتاد شیخ از اشایخ بنی اسرائیل که بدانی که ایشانند رئیسا شعب و کتیبه او
و ببر ایشانرا بپیش قبة الزمان که انجا با تو مستعد باشند. که من بزیر ایم پیش تو. و با تو سخن گویم
انجا. و بستانم از عطیه روح که بر تو شست. و بنشانم بر ایشان که با تو بردارند گرانی این
شعب و تو تنها نبرداری. انکه گفت موشی بشعب که مهیا شوید که فردا بخورید گوشت
که شما برحدای تعالی گریه و نوحه کردید و گفتید. که کاشکی می یافتیم کسی که مارا گوشت میداد
و بود مارا بمصر بود بهتر از لعد ما بود اینجا. خدای تعالی اینک میدهد شمارا گوشت که بخورید و اورا
یک روز تنها نخورید یا دو روز یا پنج روز یا ده روز و یا بیست روز بلکه ازو بخورید تا که بیرون
از بینی شما. و ازو بر شما را لخه. از بهر انکی مرذول کردید نعمة الله تعالی که بر شما پیوسته است
و افتری اوردید برابر خدای تعالی و گفتید که چرا بیرون اوردی مارا از مصر. و گفت شعب پیش
بیت خدای تعالی که امروز میان ایشانم ششصد هزار و در اید یا دیگ. و موری که لیشانرا
ذبح بخورند بگاه اگر اسیاب ذبح شوند مجموع گوسفند از عالم. و مجموع نیز از صحرا مگر ایشانرا کفاف
باشد. و مجموع شکار صحرا و ماهی دریا مجموع او ایشانرا کفاف کند. گفت خدای تعالی بموشی دست
خدای تعالی تمام کند همه چیزها ایشاعت ایشاعت نگاه کنی با تمام کلام من یا نه. و همه
رفت موشی و گفت بشعب قول الله الرب. و جمع کرد هفتاد شیخ از مشایخ شعب و ایستا
ایشانرا بپیرامون خیمه. و بزیر امد خدای تعالی در سحاب و با موشی کلام گفت و استد از
روح که بر او ست و نهاد بر هفتاد شیخ. چو ز روح بر ایشان فرود امد نبوت کردند و نی

ویرد بصاحبه الثانی

و بعد از سه روز رفتند الطیر در لشکرگاه و فرمودند شعب و گفتند بایشان که چون نظر کنید
بتابوت عهد میثاق الله تعالی خدای شما که او را کهنه و لیوایین بر داشتند شما نیز رحیل کنید بعد
از ان ز جایگاه خویشتن و در پی تابوت روید. و باشد دوری در میان تو تابوت مقدار دو هزار گز
و از قدر باشد میان شما و تابوت و نزدیک او مروید چنانکی راه را ببینید که میروید دران چرا که ایشان
در راه نرفته بودند تا امروز و امشب. و گفت یشوع بشعب که پاک و طاهر باشید از بهر انکی الله تعالی
ظاهر خواهد شدن میان شما. و عجایب خود بنودن انکه گفت یشوع بکاهنان که حمل کنید تابوت را
و اندر روید بپیش شعب حمل کردند کاهنان تابوت عهد و میثاق و اندر رفتند بپیش شعب گفت
الله تعالی یشوع بن نون ازین روز ترا عظیم کنم در چشم جمیع بنی اسرائیل تا بدانند که من با تو ام چنانکی
با موشی بودم. و بگو بکاهنان که تابوت عهد بر گرفتند. بگو بایشان که چون رسید باب اردن انجا
در جایگاه ایستاده که کنید در میان اب اردن در میان جایگاه خود. انکه گفت یشوع بنی اسرائیل
بپیش فراید اینجا که بشنوید کلام الله تعالی خدای شما. گفت یشوع بدین بدانید که الله الحی الازلی
در میان شما و هلاک کند بپیش دست شما ⁘ حتانیین ⁘ و کنعانیین ⁘ و حوابیین ⁘ و فرزانیین ⁘
و جرجسائیین ⁘ و اموراییین ⁘ و یابساییین ⁘ از بهر انکی تابوت میثاق عهد الله تعالی امام شما است
در بحر اردن الکنون گیرید دوازده مرد از مجموع اسباط بنی اسرائیل از هر سبط مردی. و چون قدمهای
کاهنان که تابوت عهد میثاق الله تعالی بر گرفتند چون باب اردن رسند. اب اردن بریده شود
و اب اردن دو بخش شود برابر شما. ابی که از بالا میخیزد میشود. در جایگاه خود قایم شود و بیستند
انجا که در خلقت نگاه داشته ❀ چون شعب رحل شد و خیمهای خود بر کندند که در اردن اندر روند
رفتند کاهنان که تابوت عهد بر داشتند و روانه شدند برابر شعب. چون رسیدند حاملان تابوت
باول اب اردن قدمهای ایشان تر شد در اب که در کنار شاخ است از اردن و اردن پر بود از
از اب که منبغض میشد همه ایام حصاد غله تا اردن ده بار شد. و ابی که از بالا می امد استید تا بند
ابی که در خلیل بانه بیک شکوه و دور شد از قریه ادام که بپیش صرتم لشت جدا. و ابی که روان میشد
بدریا که رفت الکی خوانده میشود دریای الملح جدا بایستاد و رفت و بریده شد. و در رفتند مجموع شعب
اندرون برابر یریحا و کاهنان استیدند در میان خشک اردن که تابوت عهد میثاق الله تعالی بر گرفته بودند
در میان اب اردن استیدند کاهنان که تابوت عهد را بر گرفته بودند. و ماندند کاهنان ایستاده در میان
اردن تا چندانکی مجموع شعب همه اندر امدند و گذشتند. چون مجموع شعب در گذشت از اب اردن
فرمود خدای تعالی یشوع که گزین کن دوازده مرد از هر سبطی از همه شعب و بگو بایشان که بستانید
از جوف اب اردن از زیر اقدام کاهنان دوازده حجر و بگذرانید با ایشان و بنهید در منصب کنه
در جایگاه مبیت شما که شب انجا خواهید بودن. و خواند یشوع دوازده مرد که اماده کرده بود از بنی اسرائیل
از هر قبیله مردی. و گفت بایشان که اندرون روید بپیش تابوت عهد الله تعالی خدای شما در جوف اب اردن
و بردارید هر یکی از شما یک سنگ بر عاتق خود بر عدد اسباط بنی اسرائیل. وا این باشد نشانها که

در میان شما. و چون فرزندان شما از شما بپرسند و بگویند که این سنگها چیست ایشان را
خبر کنید و بگویید که آب نهر اردن میان ما شد دو پاره شد برابر تابوت عهد الله تعالی که ما اندر گذشتیم
نهر اردن آب پاره شد. و این سنگها استدم شما را از میان نهر اردن از زیر پای کاهنان که در میان
آب اردن ایستیده بودند که یادگار باشند از بهر بنی اسرائیل تا ابد ❦ و کردند بنی اسرائیل چنانکه
گفت ایشان را یشوع بن نون و برداشتند دوازده حجر از میان آب اردن چنانکه الله تعالی فرموده است
یشوع بن نون بر عدد قبایل بنی اسرائیل و کردند این سنگها با ایشان تا موضع مبیت شان و ایشان را
آنجا نصب کردند. بماندند آن سنگها که بر گرفتند از میان نهر اردن از زیر اقدام کاهنان که برداشته بودند
تابوت عهد الله تعالی و نهادند ایشان را آنجا تا امروز بمعنا هذا ❦ الاصحاح الثالث ❦ و کاهنان
که حمل کرده بودند تابوت عهد میثاق الله تعالی که همانجا ماندند ایستیده در میان نهر اردن تا وقتی که جمیع
بنی اسرائیل گذر کردند از آب نهر اردن و تمامت قول الخدای تعالی که فرموده بود یشوع بن نون تمام شدند
که بگوید به شعب آنچنانکه موسی فرموده بود یشوع و شعب تعجیل کردند در گذشتن آب اردن و تمامت شعب
گذر کردند   چون گذر کرد جمیع شعب و گذشتند که بودند حاملین تابوت عهد الله پیش شعب
بنی روبیل و بنی جاد و سبط منشا همه سلاح پوشیده پیشتر برادر ایشان آنچنانکه ایشان گفته بود
موسی. چهل هزار مرد سلاح پوشیده اصحاب قوت و شجاعت و مردی و جلد. اندر آمدند برابر الله تعالی
بر قاع اریحا از بهر جنگ. در آن روز عظیم کرد الله تعالی یشوع را پیش شعب بنی اسرائیل و از و ترسیدند
مانند ترس ایشان از موسی تمامت ایام حیات او. و فرمود الله الرب با یشوع که بگو با کاهنان و امر
بده با ایشان که برداشتند تابوت را که بیرون آیند از میان آب نهر اردن. چون بیرون آمدند کاهنان که برداشته
بودند تابوت را از میان آب نهر اردن اول قدم که کاهنان در ساحل اردن نهادند و مطمئن شدند در حال
آب اردن بجای خود آمد و روان شد در همه حال اردن آنچنانکه بود اول   اما جمیع شعب بر آمدند
از میان آب نهر اردن در دهم لیله که گذشت از ماه اول و منزل ساختند به جلجال که اقصی مشرق اریحا است
اما دوازده حجر که آوردند از میان آب نهر اردن نصب کرد ایشان را یشوع در جلجال و گفت
یشوع به بنی اسرائیل چون فردا فرزندان شما از شما سوال کنند که چیست این سنگها. جواب دهید و بگویید
به فرزندان شما که خدای تعالی در یباس نهر اردن برابر بنی اسرائیل و خشک در میان او گذر کردند. از بهر آنکه
خدای تعالی خدای شما. خشک کرد آب اردن را برابر شما. و این سنگها از زیر قدم کاهنان که در میان آب
نهر اردن ایستیده بودند برداشتیم و بنی اسرائیل خشک گذر کردند. که بدانند جمیع شعوب زمین که دست
الله تعالی قوی است. و ذراع او جبار است. و الله تعالی قوی است همه روزگار   چون شنیدند جمیع
جمیع ملوک اموراییم که بجانب اردن اند که غربی او اند. و جمیع ملوک کنعانیان ایشان که بر ساحل بحر اند
که الله تعالی خشک کرد آب نهر اردن برابر بنی اسرائیل که گذر کردند همه ترسیدند قلوبشان و در ایشان
هیچ نماند از ترس بنی اسرائیل. در آن هنگام فرمود الله تعالی با یشوع بساز شمشیر از طران و ختانت
جمیع بنی اسرائیل دوم باره. ساخت یشوع شمشیر از طران و ختانت کرد با او بنی اسرائیل را دوم باره
که اقلف بودند. در ... و اینست که ختانت کرد یشوع که از شعب که از مصر آمده بودند ... که بیرون آمدند
از مصر از بهر آنکه جمیع از قوم مردان جنگی بودند و مردند در بیابان و در راه بوقت بیرون آمدن ایشان
کف

از مصر. و بوقت بیرون آمدن شعب همه ختانت کرده بودند. اما ایشان که مولود شدند در راه بریه
ختانت نکرده بودند همه اقلف بودند. چرا از بهر آنکه مقام ایشان بود چهل سال که مردند و فانی
شدند جمیع مردم جنگی که از مصر بیرون آمدند. چرا از بهر آنکه قول الله تعالی شنیدند و قبول نکردند که
قسم کرده بود که ننماید با ایشان میراث زمین که با ابراهیم میعاد فرموده بود. بیدر از ایشان که با ایشان
عملک دهد آن زمین و آن زمین است که حلاو روغن و الشیر است. ... و نعمت غله دهد. و لیکن
که یشوع ختانت کرد فرزندان ایشان بعد از ایشان از بهر آنکه همه اقلف بودند که ختانت. و چون
تمام شد ایام ختانت جمیع شعب. ماندند در مقام خود تا الشکر یا وقتی که خوش شدند ❦ و فرمود
الله تعالی با یشوع که امروز برداشتم عار مصریان از شما. و خواندند نام آنجایگه جلجال الی یوم الناس هذا. و اقامت
کردند بنی اسرائیل در جلجال. و کردند فصح در روز رابع عشر از ماه اول شبهنگام در قاع اریحا. و خوردند
از غله زمین و بعد عمل ایشان فصح فطیر خوردند ... و منقطع شد من از بنی اسرائیل بعد از ... و بعد
از خوردن شان از غله زمین دیگر من نیامد بر بنی اسرائیل و منقطع شد. و خوردند از غلات اراضی کنعان در آن
سال ❦ و در وقت بودن یشوع بقاع اریحا برداشت یشوع نظر چشم خود و دید وی قایم برابر او و شمشیر
برهنه بدست او گرفته. رفت یشوع پیش او و گفت با او که تو از جانب مایی یا برمایی با اعدای ما.
جواب داد و گفت اسم عظیم احبار الله الرب خدای توام. امدم اکنون از بهر شما. بیفتاد یشوع بر روی خود سجود
کرد از بهر او ... و گفت بچه چیز فرمایید خدای بنده خود را. گفت عظیم احبار الرب که الله با یشوع
بدر کن موزه تو از قدمهای تو که این جایگه که تو بر او ایستیده ای مطهر است. کرد یشوع چنین که با او فرموده است
از و د انگشت که در عوض تحیه خود را او موسی بود و گفت بدر کن موزه تو از قدمهای تو که این جایگه مطهر است
او خود را یشوع عزد و گفت که ... رب احبار الله الا له بدر کن موزه تو از قدمهای تو که این جایگه
مقدس است و او گفت یشوع المسیح و گفت ... احبار الله تعالی   و بود دروازه اریحا بسته
و هیچ امدن از او بیرون نمی آمد و اندرون نمی رفت. گفت الله الرب العظیم با یشوع بن نون نظر
که دادم بدست تو اریحا و ملک او و جمیع شهرهای او. و لیکن شهر که بروید و محیط او شوید جمله
جنگ کنید و بگردید چول او هر روز یکبار و اینچنان کنید شش روز. و هفت تن از کاهنان
بردارند و دم اندر ابواق کنند برابر تابوت عهد که چون روز هفتم شود. گرد ما گردید شهر هفت بار
بگردید. و کاهنان دم اندر ابواق قرن بزنند. و چون دم اندر قرن کنند و بزنند بانگ عظیم
سخت بغایت که باروی شهر بیفتد از جایگه خود. در حال و شکست و سعی اندرون روند هر یک برابر
خود ❦ الاصحاح الرابع ❦ خواند یشوع کاهنان را و گفت با ایشان که بستانید تابوت عهد الله الرب
و بستانند هفت تن از کاهنان هفت قرن و دم اندر قرنها زنند برابر تابوت الله الرب
آنگه گفت به شعب اندر روید و گرد بر آیید گرد ما گرد شهر و سلاح پوشیده گذار شما. اندر روند برابر تابوت
الله الرب خدای شما. و اینچنان که گفت یشوع به شعب اختیار کردند. برگرفتند هفت تن از کاهنان هفت
هفت قرن و اندر قرنها دم زدند برابر تابوت عهد الله تعالی. و همچنان دم اندر قرنها می زدند و ایشان که
تابوت را حمل کرده بودند در پی اصحاب قرنها می رفتند. و سلاح پوشان می روند پیش کاهنان و ایشان
که قرنها میزدند و شعب در پی تابوت می رفتند. و دم اندر قرنها می زدند و می رفتند. و گفت یشوع
به شعب که دیگر دم اندر قرنها مزنید. و آوازها شما نشنوند و سخن از افواه شما بیرون مکنید تا آن روز

یکی بیاکوم که دم اندر قرنها نهید شما نیز بزنید. که دند همه جماعت با تابوت الله تعالی یکبار اول روز
که دما کرد شهر کردیدند با لشکرشان و خفتند در جایگه مقام خود ❦ و بر خاست یشوع صبح
روز دیگر و فرمود تا کاهنان تابوت الله تعالی و آغاز کردند دم اندر قرنها زدن و می‌رفتند و
لشکر پیش ایشان و جماعت در پی تابوت می‌رفتند و دم اندر دم قرنها می‌زدند. و دو هزار مرد محیط شهر
اریحا شدند. و که دیدند کرد ما کرد شهر یکبار و باز گشتند بمعسکر خودشان و اینچنین کردند شش روز
چون روز هفتم شد آمدند صبح و طوف کردند گرد شهر اریحا آنچنان که میکردند هر روز یکبار. بلکه
در آن روز هفتم که دیدند گرد شهر اریحا هفت بار و کاهنان دم اندر دم قرنها همی کنند و بانگ زدند و گفت
یشوع بشعب که دم اندر دم قرنها و زود بزنید که الله الرب خدای شما اله اسرائیل شهر را بدست شما داده
است که ببکشید این شهر و هرچه در اوست. چه همه از بهر خدای تعالی هیچ انسان از شما دست برهیچ چیز
ازو. در احاب را نگاه دارید احاب زانیه را و هر که در خانه اوست که او جاسوسان را نگاه داشت
که من ایشان بودم. لیکن شما از حرم را احاب نگاه دارید و خود را نگاه باید چرم. و خود را بلید و بجز مکنید
ما زید لشکر بنی اسرائیل حرام و طمع مکنید در هیچ از آنچه در شهر است. از زر و نقره و مس و آهن که همه
مقدس باید از بهر خدای تعالی که اندر خانه الله تعالی برند. و شعب دم اندر قرنها دند زدن و بانگ
زدند بغرها چون شعب آواز قرنها بشنیدند. و برداشتند مجموع شعب بانگ عظیم سخت عظیم او ارتخت
فرو برداشتند. در حال باروی اریحا افتاد و شعب اندرون رفتند شهر هریکی برابر خود و گشودند شهر را
و قتل کردند هرکه در شهر است. از مرد و زن و مشایخ و صبیان و شیران و بقر و غنم همه را قتل کردند شمشیر
اما آن دو مرد جاسوس که بودند گفت با ایشان یشوع سما بروید بخانه آن زن احاب و او را و هرکه با اوست
در خانه اوست بیرون کنید آنچنانکه با ایشان عهد و قسم کردید. آن دو مرد رفتند بخانه احاب و بیرون
آوردند احاب را و پدران او و برادران او و هرکه بودند بخانه او و تمام عشیره او همه و نشاندند ایشان را خارج
لشکر بنی اسرائیل و آتش زدند در شهر و شهر را سوزانیدند و هرچه در او بود. اما ذهب و نقره و آلات
مس و حدید همه را اندر خانه مال خدای تعالی بردند و زنده کرد یشوع احاب زانیه را و برادران مجموع قبیله او
و نزول کرد ایشان را در میان بنی اسرائیل تا امروز. از بهر آنکه نگاه داشت جاسوسان را که رفته بودند بجاسوسی
اریحا که یشوع فرستاده بود ایشان را و احاب ایشان را نگاه داشت. و این احاب زانیه را آنست او را زنی
عملوز قبیله یهودند و پسر ایشان ❦ و او بسبب احاب بر عمون ملک بنی اسرائیل و مولود شد
ابن احاب زانیه ابیرام بزرگین ❦ و اختیار کرد یشوع در آن روزگار و گفت ملعون باشد پیش الله تعالی
آن مرد که برخیزد و اریحا را عمارت کند. اول پسر اریحا را ابادان کند بولادت بکر او. و قایم سازد درهای
او بمولود کوچکتر بن فرزند او. و بود الله تعالی بعون او معین یشوع بن نون و ناصر و حافظ او
و بیدا کرد خبر او و نام او در مجموع آن کافه ❦ و بنی اسرائیل گناه کردند و ایستادند از حرام. و از آنجمله
عاخار بن کرمی بن زبدی از قبیله یهودا. که گناه کرده بود و ایستاد از حرم و نگاه داشته بود
او را در خیمه او. و قوی شد غضب الله سبحانه و تعالی بر بنی اسرائیل و فرستاد یشوع مردم از اریحا
به عای که نزدیک بیت آون است از مشارق بیت ایل و گفت ایشان بروید و جاسوسی بکنید
رفتند و جاسوسی عای کردن و باز آمدند پیش یشوع و گفتند با او که تمامت شعب نرود. بر بروند دو هزار
یا سه هزار مرد که ایشان عای را خراب کنند. مفرست مجموع شعب را از بهر آنکه قوم او قلیل اند. فرستاد
یشوع از شعب قومی بر عای سه هزار مرد. قوم بنی اسرائیل که رفته بودند بر اهل عای منهزم شدند از اهل عای
و قتل کردند اهل عای از بنی اسرائیل سی و شش مرد. و محارب ایشان شدند بیش دولت منهزم عای و گریزانیدند
اهل اسرائیل را. و زخم کردند از ایشان بسیار. ان بر ایشان شد دلهای قوم شعب و مانند آب شد
آب. دریدر یشوع جامه خود را. و بیفتاد بر زمین بر روی خود امام الله تعالی تا شب. او و مشایخ بنی اسرائیل
و خاک ریختند بر سر خودشان و گفت یشوع یا ربنا. چرا گذرانیدی این شعب را از اردن
که تسلیم دهی شعب تو بدست اموریین تا کشتی ما را کاشکی ما نیز در معابر اردن اخا که بودیم. و بمن امدیم و بخیه
توانم گفت اکنون که بنی اسرائیل منهزم شدند از دشمنان ایشان. اکنون بشنوند کنعانیان و مجموع ساکنان
زمین همه بر ما جمع شوند. و هلاک ما کنند. و نام ما از روی زمین بر دارند. آنگه چه کنیم بنام بزرگوار
عظیم تو ❦ از اصحاح الحادی ❦ گفت خدای تعالی بیشوع برخیز قایم باش چرا افتادی بر روی خود بر زمین
بنی اسرائیل گناه کردند و متعدی شدند بر عهد من با ایشان و ایستادند از حرام. و دزدیدند و متعدی شدند
و غدر کردند و حرام را پنهان کردند در رختشان. نتوانستند بنی اسرائیل که بایستند برابر اعدای ایشان
و [illegible] از اعدای ایشان از بهر آنکه خود را بحرام دارند. و من نباشم با ایشان دیگر. تا و قتی که
حرام از میان [illegible] برگیرند. برخیز و شمار این شعب را. و بگو با ایشان که جمع شوند همه فردا پیش تو
از بهر آنکه چنین فرماید الله الرب اله اسرائیل که میان شما حرام هست یا بنی اسرائیل نتوانید که قیام کنید
برابر اعدای شما دیگر. تا وقتی که حرام را از میان شما دور نکنید. و چون بامداد شود. بیش آیید مجموع
اسباط شما که قرعه اندازند. و آن سبط که قرعه بر او افتد قرعه الله تعالی او بیش آید قبیله
خود را و آن قبیله که بر وی افتد قرعه. بیش آورد خانهای ایشان و آن خانه که او افتد قرعه الله الرب
بیش آورد مردان خویش. و آنکه بر او افتد قرعه. و چیز حرام بیش او یافته شود. با آتش سوخته شود او
و هرچه دارد. از بهر آنکه بر فرمان الله تعالی متعدی شد. و بلبید کرد بنی اسرائیل را. جمع کرد ایشان را
اسباط. قرعه افتاد بر سبط یهودا. بیش آورد عشایر سبط یهودا. افتاد قرعه بر عشیره زرح. بیش آورد
خانه زرح افتاد قرعه بر زبدی. بیش آورد مردان خانه زبدی او فتاد قرعه بر عاخار بن کرمی بن زبدی
بن زرح. از سبط یهودا. گفت یشوع بعاخار اشتری شکر کن الله تعالی خدای بنی اسرائیل. و معترف
شو با و بحمد. و بگو مرا هرچه کردی. و از من هیچ پنهان مکن. جواب داد عاخار و گفت بیشوع. بیقین است
که این گناه من کردم کردم و حرام کردم برابر الله تعالی و کردم این کردار. از بهر آنکه دیدم در غارت
طیلسانی بابلی خوب و دویست مثقال نقره و شبیکه ذهب که بود وزن پنجاه مثقال و دوست داشتم
ایشان را و اشتدم ایشان را. و اینک در خیمه من زیر زمین نهاده ام ایشان را. و نقره بر زیر ایشان. فرستاد
یشوع مردم که اندر رفتند بخیمه او و یافتند ایشان را که دفن کرده بود و نقره زیر ایشان. ایستدند
ایشان را از خیمه او و آوردند پیش یشوع و جمع بنی اسرائیل و نهادند ایشان را امام الله الرب اله اسرائیل
و برخاست یشوع بر عاخار بن زرح. و ستد با خود طیلسان و نقره و شبیکه را و رفت بخانه او و
دختران و پسران او و بقر و غنم و حمیر و هرچه داشت است تمامت. و تمامت بنی اسرائیل با او. بالا بردند
ایشان را بالای عور عاخار و گفت او یشوع. چرا این گناه بما کردی. بابو کند او من الله الرب. و او را
آنجا سنگسار کردند مجموع بنی اسرائیل بسنگها. و او را و هرچه داشت. و بسوزانیدند ایشان را
با آتش و گرد کردند فوق او حجارهای بسیار تا امروز ❦ و برداشت الله الرب غضب خود

از بنی اسرائیل و از عوار خواندند نام آنجا که عمق عاخار تا امروز. و گفت الله الرب بیشوع که مترس
و غمناک مشو بستان مجموع شعب با تو و برو و جنگ کن و بالا رو بعای که تسلیم کردم عای را
بدست تو. و دادم بتو ملک عای را و شعب او و شهر او و بلاد او بتو. و بکن بعای و بملک او چنانکه
کردی باریحا و ملک او. اما غارت شهر و بهائم غارت بستانید از بهر شما و بنشانید کمین پس شهر
و برخاست یشوع و تمامت رجال شعب که بالا روند بعای و گزید یشوع سی هزار مرد از ابطال شان
و اصحاب قوه و شجاعت از ایشان و فرستاد شان را بشب و گفت شان را. نظر کنید که چون کمین شهر را
باید که پس شهر باشید و دور مشوید از پس شهر بسیار. و باشید آراسته همه. و من و مجموع لشکری که با من اند
پیش بیایم بر شهر. چون ایشان بیرون بیایند برابر ما بجنگ مانند بار اول. و ما بشتابیم از ایشان گریخته
در حال برخیزید شما از جایگاه خویش و اندر روید بشهر و شهر را خراب کنید که الله الرب شما شما را ظفر
داده است بر ایشان. و چون متمکن شهر شوید آتش اندازید و شهر را با آتش بسوزانید. و بشتابید بکلام
بما فرموده است الله الرب. و نگاه دارید شما را که استوار کرده‌ام و غافل مشوید. و فرستاد شان را یشوع
یشوع و رفتند بجای کمین و نشستند میان بیت ایل و عای از جانب غربی شهر. اما یشوع ماند آن شب در میان
خود. و صبح برخاست و شمار کرد لشکر را و بالا رفت او و مشایخ بنی اسرائیل پیش شعب تا بعای
و بالا رفتند مجموع ابطال که با او بودند و رفتند برابر شهر و برابر ایشان آمدند بکنار مجموع [illegible] شمال عای. و بود میان ایشان
و میان عای دره. و گرفت پنج هزار مرد و نشاند شان را کمین میان بیت ایل و عای از جانب غربی او. و نشاند
یشوع لشکر او برجنب شهر و کمین در غربی شهر. و روان شد یشوع و لشکر او و شعب از شب
بعای. چون ملک عای دید شان را شتاب کرد و شدند مجموع شعب عای در دره. و نمی دانستند که بر
ایشان کمینست پس شهر. گریخت یشوع و مجموع بنی اسرائیل گریخته در راه بیابان. و بانگ زدند مجموع
اهل عای با آواز بلند و در پی بنی اسرائیل رفتند. و شتاب کردند در طلب یشوع. و شهر عای خالی ماند
از مردم جنگی و نماند در عای و بیت ایل مرد که بیرون نیامد در پی بنی اسرائیل رها کردند دروازهای شهر شان
گشاده و بیرون آمدند در طلب بنی اسرائیل **الاصحاح الثامن** و فرمود الله تعالی بیشوع
بردار نیزه که در دست تست بر عای. که من او را بدست تو دادم. برداشت یشوع نیزه که در دست
او بود بر جانب عای. برخاست کمین بشتاب از جایگاه خود. و بیامد بشتاب و اندر رفتند
در شهر و متمکن شدند از او. و شتاب کردند و آتش انداختند در شهر. و بنگریستند [illegible] چون
اهل عای پس خود نگاه کردند. دیدند که دخان شهر شان تا باسمان میرفت. و نماند ایشان را که جا رفتن و جا
گریزند چپ و راست اما شعب اسرائیل ایشان که منهزم شده بودند در بیابان بازگشتند پیش
اعدا ایشان. و اما یشوع و مجموع بنی اسرائیل چون دیدند که کمین در شهر متمکن شدند و دخان شهر میرفت
محارب اهل عای شدند و بر ایشان ظفر یافتند. و بدر آمدند کمین از شهر پیش ایشان و زدند اهل عای در میان
بنی اسرائیل و بنی اسرائیل بر ایشان حمله کردند از پس و پیش ایشان هلاک کردند شان را. و نماند از ایشان
هیچ لشکر و ملک عای زنده گرفتند او را. و آوردند پیش یشوع. هر واقع [illegible] بنی اسرائیل از قتل مجموع
اهل عای. [illegible] در صحرا و بیابان افتادند همه شان قتیلان بشمشیر و فانی شدند
آنکه بازگشتند بنی اسرائیل در عای و قتل کردند هر که در او مانده بود بشمشیر. و مجموع که قتل کردند در آن روز از مرد
و زنان دوازده هزار جمع اهل عای. و یشوع باز فرو نکشید دست و برداشته بود دامن نیزه تا آنجا که

که قتل شدند همه اهل عای. اما چهارپایان آن شهر و مواشی او همه را بغارت ستدند بنی اسرائیل از بهر خویشتن
بموجب فرموده الله تعالی آنکه فرمود بیشوع. و سوزانید یشوع عای را. و ساخت او را انباشته تا ابد
اما ملک عای را آویخت بر چوب تا وقت شب. و چون آفتاب فرو رفت فرمود یشوع تا او را فرو آوردند
از درخت و انداختند او را بر در دروازه شهر و کردند بر او سنگهای بسیار بزرگ تا الیوم. آنگاه
عمارت کرد یشوع از بهر الله تعالی مذبح در کوه عیبال چنانکه فرمود عبد الله تعالی موسی بنی اسرائیل و چنانکه
نوشته است در سفر شریعت موسی مذبح که از سنگهای تمام. که بر ایشان آهن نرسیده بود. و قربان کردند بر مذبح
قربانها کامل از بهر خدای تعالی و ذبح کردند [illegible] و نوشت آنجا بر سنگها نسخه شریعت موسی که نوشت
ایشان [illegible] اما بنی اسرائیل و بود جمع مجموع بنی اسرائیل و مشایخ شان و کتبه شان و قضاه شان ایستاده بین
و ایستاده در جانب تابوت عهد الله تعالی نیم شان برابر جبل جرزیم و برابر کهنه و اللاویین ایشان حاملان بودند
تابوت عهد الله الرب نیم شان برابر جبل جرزیم. و نیم شان برابر جبل عیبال [illegible] عبد الله تعالی
که دعا کنند بنی اسرائیل را تمامند بار اول. و بعد از آن بخواند یشوع جمیع آیات شریعت [illegible] نوشته است
یشوع [illegible] موسی همه را تمام خواند بر بنی اسرائیل تمامت ایشان زنان و صبیان و اما
غریبان میان ایشان چون شنیدند مجموع ملوک که بودند در عبر اردن در جبال و صحاری و مجموع سواحل بحر
اعظم که برابر لبنان‌اند. حیتانیین • و اموراییین • و کنعانیین • و فرزاییین • و حواییین • و یبوساییین •
جمع شدند در قتال یشوع و بنی اسرائیل بر یک سخن. اما ساکنان جبعون شنیدند آنچه کرده بود یشوع بعای و باریحا
حیلت کردند از بهر نفس شان حیلت. رفتند ساختند از بهر نفس شان زاد و نهادند بر درازگوش خود
جوالهای کهنه و خیکهای شراب پاره پاره شوریده و موزهای پاره پاره و بودند موزهای ایشان خلق
و پوشیدند جامهای کهنه. و نان زاد شان خشک کرده. و [illegible] و رفتند پیش یشوع
و در معسکر جلجال گفتند با او و با بنی اسرائیل که آمده‌ایم از بلاد دور. که با ما امان دهید. گفتند
بنی اسرائیل بحوییین اگر شما از جایگاه نزدیک ما آمده‌اید چگونه ببندیم با شما امان. گفتند حوییین
بیشوع ما بنده تو ایم. گفت با ایشان یشوع از کجایید و از کجا آمده‌اید. گفتند با او. که بندگان تو از راه
دور از افقهای ارض از بهر نام الله الرب تو. که ما شنیده‌ایم که نام او و همه کرد با اهل مصر و آنچه کرد با دو ملک
ایشان که بودند در عبر اردن سیحون ملک حشبون و عوج ملک بشن [illegible]. و گفتند
با ما مشایخ ما و مجموع ساکنان زمین ما. که بستانید توشه شما و بروید پیش ایشان. و بگویید با ایشان که ما
عبید شماایم. اکنون بعهد با ما امان و گفتند بیشوع. این نان [illegible] از خانهای ما گرم. در آن
روز که بدر آمدیم که بیاییم پیش شما و خشک شد [illegible] و خیکها که در ایشان شراب ریختیم پاره پاره شدند و نو
بودند. و موزهای ما [illegible] کهنه شدند از بهر دوری راه بسیار.
دو راست ستدند این قوم زاد شان [illegible] و نپرسیدند بنی اسرائیل الله الرب را امر شان
الاصحاح التاسع داد یشوع با ایشان صلح و امان و داد شان را امان بر نفس شان. و سوگند
خوردند با ایشان [illegible]. و بعد از آن [illegible] سه روز. شنیدند که نزدیک
ایشان اند. و در جای ایشان اند [illegible] بنی اسرائیل و آمدند بدهای شان و آنست
نام دههاشان • جبعون • اجفیرا • بیروت • و قریه یعریم • و بنی اسرائیل ایشان را قتل
نکردند. از بهر آنکه سوگند خورده بودند با ایشان بالله اسرائیل. [illegible]

بزرگوران شعب ومتفرق شدند بر ایشان کشتند ایشان را خلعت ما عهد کردیم با ایشان اسرائیل الی السیف
ونتوانیم که با ایشان بدی کنیم . لیکن بسازیم با ایشان این کردار . وزنده مانیم ایشان را تا نباشد بر ما غضب
کند الله الرب . از بهر ایمانی که با ایشان خوردیم . گفتند سروران شعب زنده مانند ایشان میان ما
وهیزم وآب آورند از بهر مجموع جماعت . وشدند سقایان آب وهیزم کشان از بهر جماعت
از بهر جماعت اسرائیل تا امروز . اینچنین که اندراز گفتند اند . آنگه خواند ایشان را یشوع بن نون وگفت
ایشان را . چرا بما دروغ گفتید . که ما دوریم از شما بسیار . واشما مقیم هستید . اکنون ملعون
باشید ونقصان نکند کشیدن آب وشکستن هیزم از بهر خانه الله تعالی . جواب دادند یشوع وگفتند
وگفتند . شنیدیم که ما عبید تو از آنکه الله تعالی بموسی فرمود که بشما دهد مجموع این زمین ها
وهلاک کند مجموع ساکنان این زمین پیش شما . ترسیدیم بر نفس خود وکردیم این کردار
اکنون ما بندگان در دست توایم . لیکن با ما آنچه رضای تو است وکرد با ایشان این کردار وخلاص شان از
دست بنی اسرائیل واسیر را قتل نکردند . وگماشت شان را یشوع هیزم کش وآب از بهر جماعت بنی اسرائیل
واز بهر خانه خدای تعالی تا امروز در موضعی که رضای الله تعالی بود . چون آدونیصدق ملک اورشلیم
شنید یشوع گشود عای وویران کرد واینچنان کرد با اریحا وملک او اینچنان کرد با عای وملک او . وساکنان
جبعون صلح با بنی اسرائیل کردند ترسیدند ترس عظیم . چرا که جبعون شهر عظیم بود مانند شهرهای ملک
وبزرگتر از عای بود . ومردم جبعون همه جبار بودند . فرستاد آدونیصدق ملک اورشلیم سوی هوهم ملک
حبرون وبسوی فرآم ملک یرموت وبسوی یافیع ملک لخیش وبسوی دبیر ملک عجلون وگفت ایشان را بر آیید بمن
من برای قتال اهل جبعون که ایشان صلح کردند با یشوع وبنی اسرائیل وجمع شدند پنج ملک اموریان
وبر آمدند وایشانند ∴ ملک اورشلیم ∴ ملک حبرون ∴ ملک یرموت ∴ ملک لخیش ∴ ملک عجلون ∴
ومجموع لشکر شان وبزیر آمدند بر جبعون که جنگ کنند با اهل جبعون . فرستادند اهل جبعون پیش
یشوع بجلجال وگفتند دست وعافیت خود را از بندگان تو که مجموع ملوک اموریان که ساکنان کوه اند جمع شدند
بر ما . بر آمد یشوع از جلجال او ومجموع ابطال شعب وتمامت جبابره واصحاب قوة وشجاعت . ووحی
الله تعالی آمد بر یشوع . وگفت او را مترس وشکسته مشو از ایشان که من ایشان را تسلیم تو کردم ونتوانند ایستاد
وملوک ایشان برابر تو ایستیدن . وبا تو مقاوم وثابت شوند . آمد بر ایشان یشوع ناگاه . چرا که برخاست از جلجال
شب . الله تعالی ایشان را منهزم کرد از پیش بنی اسرائیل وزخم زدند ایشان زخم بسیار قوم در جبعون
الی حوارون . ودنبال کردند در راه حوران وقتل می کردند ایشان تا عزیقا ومقیدا . چون که گریختند از پیش
که مانند بنی اسرائیل وبزیر آمدند بعقبه حوران باراند الله الرب بر ایشان سنگها بزرگ از آسمان تا عزیقا
وزدند همه . وبود عدد ایشان که مردند بجاره برد بیشتر از آنکه قتل کردند بنی اسرائیل . آنگه برخاست
یشوع امام الله الرب که تمام کشته داد روز داد الله تعالی اموریان پیش بنی اسرائیل **الاصحاح**
ایستیت قول یشوع بن نون امام بنی اسرائیل **قال یشوع** بایستید آفتاب بجایگاه خویش در جبعون
واز جایگاه وسیر مکن وتو ای ماه بایست بموضع خود مکن در ارض قاع ایلون . وثابت شد آفتاب بجایگاه
خود وقمر نجنبید تا وقتی که منتقم شدند همه شعب از اعدای ایشان . نوشته شد این عجیبه در
در سفر یاشار . از بهر آنکه آفتاب ایستاد در میان آسمان ونه جنبید بغروب وشتاب نکرد باز آمدن

ونبود مانند آن روز قبل او وبعد او . وآن آنکه الله تعالی شنید صلاة ودعای یشوع بن نون والله الرب خود
محارب شد از بهر اسرائیل . وبازگشت یشوع ومجمع بنی اسرائیل بمعسکر خود بجلجال . گریختند این پنج ملک
وپنهان شدند در مغاره ماقاره . گفت یشوع بنهید سنگهای بزرگ بر در مغاره سنگهای بزرگ بسیار . وبنشیند بر در مغار
مردم بسیار تا نگهبان شان باشند . اما شما مستقیم مباشید لیکن بروید در پی اعدای شما که [illegible] شان را
ومدارید ایشان را که در شهرها اندر روند که الله الرب اله شما ایشان را بدست شما داده است
وهلاک بسیار ایشان را . چون یشوع وبنی اسرائیل فارغ شدند از محاربه ایشان واشیا را فیتی وعبید کردند
الاصحاح الثاني چون یشوع وبنی اسرائیل بازگشتند بسلامت بجبعون وباز آمدند مجموع شعب پیش یشوع
ونماند ایشان را کاره . باز که آمد اهل جبعون گشتند ومانند لعنت ازیشان کسی . آنگه شعب
بسلامت بماقاره وبنی یافتند کسی از بنی اسرائیل وبیرون نیامد لعنت ازیشان . آنجا فرمود شان یشوع
گفت یشوع بکشائید در مغاره وبدر آورید این پنج ملک را از مغاره
ملک را از مغاره ∴ ملک اورشلیم ∴ ملک حبرون ∴ ملک یرموت ∴ ملک لخیش ∴
وبدر آوردند ∴ ملک عجلون ∴ ایشان را بدر آوردند این ملوک را پیش یشوع . خواند یشوع مجموع سلاطین ابطال بنی اسرائیل
که با او رفتند . وگفت یشوع با ایشان پیش روید وبنهید پای بر اعناق ایشان این پنج ملک . وگفت با ایشان یشوع
مترسید وشکسته مشوید قوی باشید ومعتبر باشید . از بهر آنکه چنین کند الله الرب با مجموع اعدای شما که محاربه شما شوند
صلیب کرد . وبعد از آن قتل کرد شان را یشوع . وآویخت
شان را بر پنج چوب بماندند آویخته تا وقت مسا . چون آفتاب غروب کرد فرمود یشوع که جیفه را
از آن چوب بزیر آوردند شان را بر چوب واندر اختند شان را در مغاره که در وی پنهان بودند وبستند در مغاره
سنگها بزرگ تا امروز . وفتح کرد یشوع ماقاره در آن روز . وقتل کرد هر که دروی بودند بشمشیر .
وهلاک کردند ملک او وهر که دروی بودند ونماند ازیشان هیچ کس . وکرد بملک ماقاره چنانکه کرد با
ملک اریحا . آنگه اندر رفت یشوع وتمامت بنی اسرائیل با او از ماقاره با لبنا ومحاربه اهل لبنا شد وداد
لبنا را الله الرب بدست اسرائیل وقتل کردند اهل او وهلاک کردند ملک او . وهر که در آنجا بود بشمشیر
وهلاک کردند آنکس را که در آنجا بودند چنانکه کردند با اهل لبنا . بر آمد هورون ملک جازر بعون
اهل لخیش . وقتل کرد یشوع ومجموع لشکر او بشمشیر ونگذاشت ازیشان باقی . آنگه رفتند یشوع
وجمیع بنی اسرائیل از لخیش بعجلون وبزیر آمدند بر عجلون ومحاربه اهل عجلون شدند وفتح کردند عجلون را
وقتل کردند اهل او را بشمشیر وهلاک کردند مجموع که در وی بودند چنانکه کرد با اهل لخیش . آنگه رفت
ومجموع بنی اسرائیل از عجلون بحبرون ومقاتل اهل حبرون شد وفتح کرد حبرون را وقتل کرد اهل او را
بشمشیر وقتل کرد ملک حبرون را وخراب کرد مجموع دیهها او وهلاک کرد مجموع آنکس که آنجا بودند ونماند
ازیشان هیچ کس چنانکه کرد بعجلون که کرد بحبرون قتل کرد هر که در وی بودند . ورجوع کرد یشوع وجمع
بنی اسرائیل از عجلون بدابیر ومحاربه اهل دابیر شد وفتح کرد دابیر را وقتل کرد مجموع اهل دابیر
وملک شان وهر که در وی بودند بشمشیر وقتل کرد مجموع آنکس که در وی بودند ونماند ازو هیچ احدی واینچنان کرد بحبرون
که کرد با لبنا وملک او وچنانکه کرد با لبنا وملک او . وخراب کرد یشوع بن نون مجموع زمین راهها کوهها وصحاری
وخراب کرد یشوع مجموع زمین وشد ودو ملوک شان ونماند ازیشان هیچ احدی . ومجموع اجناد شان را قتل کرد
اینچنانکه فرمود الله الرب اله بنی اسرائیل . وخراب کرد یشوع از رقام الجائی تا غزه وتمامت ارض جشان
وتا جبعون این ملوک را وبلاد شان را همه را هلاک کرد شان را یشوع بن نون در آن زمان از بهر آنکه الله الرب
اله اسرائیل همه . هلاک کرد شان را یشوع بن نون . چون شنید یابین ملک حاصور وفرستاد بسوی یوباب

ملک حاصور • و ملک شمرون • و بیش ملک اکشاف • و ملک اکشاف • و بیشتر ملوک که بودند
در ناحیه جنوبی که در جبل بودند • و تیمن • و صحرا کنرت • و قاع ادوم • و در فندره که در ناحیه غرب است • و
کنعانی که در مغرب و مشرق اند • و اموراتین • و حاثانیین • و فرزانیین • و یابسانیین • ایشان که در کوه اند
و جوابیین که در جبل حرمون اند در زمین مصفه • بدر آمدند ایشان و مجموع عساکر ایشان و بودند بسیاری همانند
ریگ در ساحل بحر است • با ایشان از هوادج و اسپان که بشمار جمع شدند ازا ایشان همه • و بر ابر آمدند
بر آب مرون • و جمع شدند تا از برای حرب بنی اسرائیل • امد وحی الله تعالی بر یشوع بن نون و گفت
با او مترس از ایشان از برای آنکه با مداد در این وقت ایشانم همه شان را قتل شده پیش روی بنی اسرائیل
و هلاک کنم خیولشان و بسوزان هوادج شان • آمد یشوع اب عرون است تا که او و جباران
و دم قتال کننده شعب او • موافق شان شد • طفر داد الله تعالی اله بنی اسرائیل بر ایشان و منهزم
شدند ایشان و قتل کردند شان را تا جد صیدون العظیم با موضع جمع شدن آب • و تا صحرا صمیا • الی
در ناحیت مشرق است ایشان را هلاک کردند • و از ایشان هیچ احدی نماند • و کرد با ایشان یشوع انجاز
الله تعالی الکالی علی الکوبین بهر الاکوان • و پی کرد خیولشان و سوخت هوادجشان با آتش

الاصحاح التاسع

باز گشت در آن روزگار و گشود حاصور و قتل کرد ملکش از برای آنکه
حاصور بود اول مال و اعظم شان • و ظفر یافت یشوع بمجموع این شهرها و ملوکشان و قتل کرد مجموعشان
بشمشیر انجازا که فرموده بود موسی عبد الله الرب • هرای اسرائیل • اما مجموع قری که بر بلندی بودند و بر صحرا را
هر اسوزانید یشوع و بنو اسرائیل • و شهر را ایند یشوع حاصور • د لمرو غارت کرد این مدن را همه • و مجموع
مواشی انغارت بردند بنی اسرائیل از بهر خود • اما مردم را قتل کردند همه را بشمشیر • و نماندن
از ایشان هیچ کس • و انجازا که فرموده بود موسی عبد الله تعالی بیشوع یشوع انجاز کرد • و نگذاشت هیچ چیز ازان
که فرموده بود الله تعالی بموسی کرده است • و ظفر یافت یشوع بمجموع ارض جبال و جمیع ارض صحاری
و اشتعد کوهها و صحاری را و جبال و جمیع ارض تیمن و جمیع ارض صحاری شتند کوهها و صحاری را از
جبل که منفصل است و برود تا ساعیر تا عجد که در صحرا لبنا است • پیش جبل حرمون است • و ظفر
یافت مجموع ملوکشان را و ماند یشوع در حرب روزگار بسیار • با این ملوک تا وقتی که بر ایشان ظفر یافتند
بنو اسرائیل • و خواستند ماحلا جوابین که شاکن جبعون اند که یشوع ایشان را نه رها کرد • که مستعد
بنو اسرائیل باشند • اما مجموع این را الحرب کرد شان را یشوع • و سوگند دل مانده ایشان • و بود این امر
امر از قتل الله الرب تعالی و او بشت که ایشان را بر انگیزانید که در خیزند و محارب بنی اسرائیل شوند
که همه بقتل شوند • و محالشان ندا دکه نخواهند که بر ایشان رحمت کنند • بلکه هلاک شان کند • انجازا که
الله الرب فرموده است بموسی • و باز گشت یشوع در آن وقت • و قتل جبابره بکرد • که در کوه حبرون الی
و از دابیر • و از جبال و همه کوه یهودا • و از همه جبل اسرائیل • هلاک کرد شان را یشوع • و خراب کرد
ایشان را و زمینشان • و مدن ایشان • و نماند در زمین که نشستند بنی اسرائیل بجز غزه • و اشدود و جات
که ماندند در ایشان عنیم • و ظفر یافت یشوع بمجموع زمین انجازا که فرموده است الله تعالی بموسی • و بخش کرد
یشوع بر بنی اسرائیل میراث از بهر اسباط اسرائیل و اسوده شد از جنگ • و اینست نامهای زمین که قتل کرد یشوع
بن نون • و مواضع شان را میراث کرد • آنست • با مدار اصل • دن پیش مشارق آفتاب • از وادی ارنون تا جبل
حرمون • و همه زمین که در عارو او و سیحون ملک اموراییین که شاکن حشبون بود است • و بود متسلط
از عدو اعیر که بر شاطی وادی ارنون و کنار وادی • و نیم جلعاد تا آفاق الوادی الی در حد بنی عمون است
و در صحرا تا جد کنرت از ناحیه مشرق • و تا بحر قاع که خوانند شود بحر الملح که در منفق طرق اشیموت است
و از تیمن تا زیر اشدوت الفسقه • و جد عوج ملک بیشان او که از قبیله جبابره بود • و جد
جبابره که ساکن عشتروت اند و ادرعی بود • متسلط بر جبل حرمون و سلکا و تمامت بیشان
و تا جد عند روت • و معکت • و نیم جلعاد • و جد سیحون ملک حشبون که ازو امل کرد موسی
بنده الله اسرائیل • و داد آن زمین او میراث روبیل و جاد و نیم قبیله منشا • و اینانند ملوک الارض
که قتل کرد یشوع و بنی اسرائیل پیش مجاز اردن • و جلجال که در قاع لبنان است • و تا جبل که بیوسته است
و میرود تا ساعیر • این همه را شاخت یشوع میراث از بهر بنی اسرائیل • کوهها و صحاری • و غارها
و اشدوت • و در بریه و تیمن • و حاثانیین • و اموراتین • و کنعانیین • و فرزانیین • و جوابیین
و یابسانیین • و اینانند ملوک زمین که قتل کرد شان را یشوع بن نون • اولهم • ملک اریحا • ملک عای
که بیت ال • ملک اورشلیم • ملک حبرون • ملک یرموت • ملک لخیش • ملک عغلون • ملک جازار
ملک دابیر • ملک جرما • ملک جادار • ملک عادار • ملک لبنا • ملک عدلم • ملک بیت ال • ملک ماقاره
ملک تفح • ملک جافار • ملک افاق • ملک شرون • ملک مادون • ملک حاصور • ملک شاوه دورون
ملک اکشاف • ملک تعنع • ملک مجدول • ملک رقام • ملک یقنعم • ملک دور و النفدور • ملک غوی و جلجال
ملک ترصا • مجموع این ملوک قتل کرد شان را یشوع بن نون سی و یک ملک

الاصحاح العاشر

بعد از آن
پیر شد یشوع بن نون و بعمر پیر گشت • و امد وحی الله الرب و گفت بیشوع بن نون که تو پیر شدی
و در عمر پیر گشتی • و زمین که ماند بسیار است • ملک نیست که تو او را میراث کنی • و این زمین که مانده است
در جلیل فلسطین • و در همه بلاد عمر از جد شجور با پیش مصر • و تا جد عقرون • الی در جانب این شمار است
از ارض کنعانیین • پنج ملوک اهل فلسطین نیز • جز ثانیین • و اشدودین • و فسقلانیین • و اهل جات
و اهل عقرون • و عوابیین • ایشان که از ناحیه تیمن • و مجموع ارض کنعانیین • و مغاره الصیدانیین • و با افاق
و جد اموراتین • و ارض جبال • و مجموع لبنان • از شرق جلعاد که جبل جاد تو نشست • و تا مدخل حماه • و جمیع ساکنان
جبال • و تا مصرافوت مایم • و جمیع صیدانیین • منم که الله الرب هلاک شان کنم • و بشمار ارض ایشان
میراث بنی اسرائیل • اما ارض بنی اسرائیل • الحالی که تو گفتم قسمت کن بنه سبط و نیم سبط منشا با ایشان
روبیل و جاد و نیم قبیله منشا است • میراث ایشان بر دست موسی در شرق مجاز اردن انجازا که
دادشان موسی • بنده جدعد او عیره الی در شاطی وادی ارنون است • و قریه که در جوف وادی است
و مجموع صحاری از حد میدبا است • و تا دیبون • و مجموع قری سیحون ملک اموراتین الی از حد حشبون است
تا جد بنی عمون • جلعاد • و جد عنددور • و قوروش • و جمیع جبل حرمون • و جمیع متنین • تا سلکا همه ملک
عوج الی تمام است • الی او نشسته در عشتروت و ادرعی • و او تنها باقی مانده از جبابره که موسی ایشان را قتل کرد
و زمینشان میراث گرفت • و بنی اسرائیل هلاک نکردند شعوب که بودند در عنددور و قوروش • بلکه شاکن شدند
پیش و دیون • و قوروشیون میان بنی اسرائیل تا امروز • اما قبیله لیوی با ایشان بخش داده نشد • از همه
الی قربان الله الرب بود میراث ایشان بر عشایرشان • و بود جدشان از حد عدو اعیر که بر شاطی وادی
ارنون است • و قریه که در جوف وادی است • و همه صحرا تا میدبا • و حشبون و مجموع قری که در صحرا اند • و دیبون

29

وهو جد بالات وميان بنی عمو است دیگر • ویاهاص • وقرموت • وغاث • وقربیتم • وبشما • وبیرف
وماعیر که در جبل است ارا عور • وبیت فغور • وعشتروت • وقرغا • واجشموف • ومجموع مرگ
در جوانب • وبما سعالت سیحون ملک امورانین الی که ملک کرد بحشبون • الی اورا موسی قتل
کرد وبنی اسرائیل • وقتلا انسه وان اوبنه بعدین ونامهاء شهرا او • لوی • آفنم • صور • حور
رباع • بن سر که شیوخ که مستلط بر مجموع ملک او ❀ وبلعام بن فغور منجم که بنی اسرائیل او در جیب با انسان
که قتل کردند وسبحد بنی روبیل نهر اردن است چد بنی روبال با قبائل او واداشان موسی وقری ومواع
اما بنو جاد دادشان موسی بخش که میراث بر عشایرشان • وبد چدشان • لعزیر وجمیع قری
جلعاد ونیم الحلب داده شان • ارض بنی عمون تا غد واعیر الی که در حدربث است • واز حد حشبون
تا الرمه مصفا وبطنین • واز حد محنیم تا حد دابیر • وعور • وبیت اتیم • وبنمرا • وساجوت • وحرییا
وباقی ملکت سیحون ملک حشبون • وبد چدشان تا اردن تا جدرا اقصی بحر کنرت • وتا جار آردن
که در ناحیت مشرق اینست وراثت بنی جاد بقبایلشان قری ومواعشان ❀ اما نیم قبیله
قبیلهٔ منشه دادشان موسی که بود بیانشان بقبایلشان • واول حد ایشان • از اول حد محنیم وهمه
منشین • ومجموع مملکت عوج که بود بمنشین ومجموع دهها یائیر که بمنشین است • شصت قریه • ونیم جلعاد
وعشتروت • وادرعی • وقری ملک عوج • وملک منشین • این همه قری • ومواعشان که داد بنی موسی به بنی
ماخیر بن منشا • بقبایلشان بنی ماخیر • این دو سبط ونیم سبط وراثت دادشان موسی در رماع موآب
بین مجاز اردن در ناحیت مشرق ❀ اما سبط لوی نداد شان را موسی بخش ایرم الی بخششان داد در ارض کنعان
داد قربانهاء الله الرب اله اسرائیل انجان که گفت شان را ❀ واینست که میراث که قسمت اسرائیل در ارض
کنعان آنج بایشان میراث داد العازار الحبر ویشوع بن نون ورؤسا اسباط بنی اسرائیل در حسب ایشان
بالخر فرمود است شان را الله الرب • بر دست موسی بخش کند بر نه سبط ونیم • چراه که دو سبط ونیم
دادشان موسی در مجاز اردن اما اللیواس نداد شان را موسی بخش در میان ایشان • چون بودند دو سبط
منشا وافریم • وبلیواس نداد موسی بخش در زمین بغیر قری که نشستگان شوند • ودهها ارعم جوانب شان
وانعامشان واعمالشان • انجان که فرمود الله تعالی بدست موسی وقسمت کردند زمین • الاصحاح الرابع عشر • ولعدند بنی
یهودا پیش یشوع بن نون در جلجال • وگفت کالاب بن یوفنا العبرانی یا یشوع دانستی سخن که فرمود
الله تعالی بموسی عبد او در سبب من وسبب تو در رقام الجای که جاسوسی رفتم شدم • وبودم بن چهل ساله
وقتی که فرستاد مارا موسی عبد الله الرب از رقام الجای وخبر کردم اورا بدانچه بود در دل من
برادران که با ما رفته بودند • بترسانیدند قلوب شعب • ومن در پی قول الله تعالی رفتم • وقسم کرد
که موسی در آن روز گفت که ارض که قدم تو متوطی او باشد میراث تو بود بمیراث • وابناء فرزندان
تو از اول الی وقتی دهر لحق فرمود الله الرب • اکنون الله تعالی بما ابقا یافته داد انجان که فرموده بود • واز آن
روز که شست چهل وپنج سال از روز که الله تعالی این قول فرمود بموسی • فرمودش که سیر کند بنی اسرائیل
در بیابان • ومن امروز هشتاد وپنج سال • وقوت من امروز همانند قوت آن روز که موسی فرستاد مرا جاسوس
وقوت من امروز در حرب ودخول وخروج • دیگر انجان که اول بود • اکنون بده مرا این کوه که سخن کرد الله تعالی
که در آن جبل هستند جبابره • وشهرها بزرگ استحکام شده • واو میل جامع که الله الرب تعالی ایشان
ظفر دهد من بر ایشان ظفر یابم انجان که الله تعالی فرمود ❀ وخواند یشوع کالاب را بن یوفنا وداد

وداد تا او کلیج حبرون بمیراث کالاب بن یوفنا القنزانی تا امروز وازین کی تبع که داشت الله الرب اله اسرائیل
وبود نام حبرون اول القریه الرابعة التی لعظیم الجبابرة • واسود زمین از حرب • وبود سهم بنی یهودا
بقبایلشان از حد ادوم تا بریه صین تا آخر تیمن • وبود حدشان از تیمن که در اقصی بحر الملح و تبع
شود الجا تا حد ... العقد الی بر آید با تیمن وبرود وبر آید از تیمن تا ناحیه عقبه عقرقم واندر
رود تا صین وبرود از ارض ... تا ماقار الحی واندر رود بحصروت ومرتبع شود تا الذر وبگردد تا قرقع
واندر رود تا عصمون وبیرون رود تا وادی مصر وشود بحار ایشان تا بحر مغرب واین حد ایشانست در
ناحیه تیمن ❀ واما حد ایشان در مشرق تا اقصی بحر الملح وتا اقصی نهر اردن وحد ایشان از ناحیت جربیا
از بنیشان البحر که در اقصی نهر اردن است انجان که صاعد شود تا البنان قدیه بیت حوملان ومرتفع شود
حدشان تا دابیر از غور عاخار تا جدن وبازگردد تا جلیل الی که برابر عقبه رمیز از ناحیه تیمن تا وادی
واندر رود تا حد عین شمش وبرود ومخرج او بر عین روغال الی که صاعد شود تا وادی برهانوم تا جانب
اسکان ایشان الی که اوست اورشلیم • آنگه صاعد شود حد تا سر کوه که امام وادی برهانوم است واقصی
غور الجبابره • از ناحیت مغرب وبرابر شود حد بر سر کوه بینبوع آب نفتوح • وبرود بر قری کوه عفرون
وبرود حد او بالاع که قریه یعرین است • وبرابر شود حد از بالاع از ناحیت مغرب جبل ساعیر وجاز او
جوانب جبل یعریم از ناحیت شمال او موضع که خوانند شود کسالون وزیر رود تا بیت شمش وجاز او تا جبن
وبدر رود از جانب عقرون از ناحیت شمال وبرابر شود شکرون واندر رود بر کوه بالاع وبرود بر به
یابنال وشود مخارج او تا بحر مغرب وشود حد او بحر غوم چه مرسیا اینست حدود بنی یهودا تا اما لیشان
❀ اما کالاب بن یوفنا داد اورا یشوع بن نون بخش میان بنی یهودا انجان که فرمود الله الرب • وگفت کالاب
یشوع بدهد این قریه جابر که بود آبای الجبابره • وداد یشوع بکالاب قریه آبای الجبابره که مارحه ورا است
وکالاب ملک کرد از وی سه تولد بنی جبابره • ششی • واحیمن • وتلمی • فرزندان جبابره • ورفت از آنجا
پیش ساکنان دابیر • وبود نام دابیر اول قریه الکاتب • وگفت کالاب هر که فتح کند قریه الکاتب واورا
خراب کند بدهم عکسا دختر من بزنی او • فتح کرد او را عثنیال بن قنز اخی کالاب وداد اورا عکسا دختر او بزنی
چون ایستد دختر از زنی خواست دختر که خواهد از پدر خود زمین عیراف سر خود را او بخفت از دراز گوش
در او نشسته بود • گفت او کالاب پدر او چیست ترا حال تو با دختر جواب داد پدر خود وگفت با او مارا
❀ تزوج کردی بارض تیمن بده بمن میراث این چه بود که آب دارد داد کالاب جدود اعلو وجدود سفلی
واین میراث سبط یهودا با قبایلشان • اینست چاه ودهها قری بنی یهودا از ناحیت تیمن واینست نامهای
قری ایشان • قبصئیل • عادار • یاغور • قینا • دیمونا • عدعدا • قادش • حاصور • یتنان • زیف و طلم
بلعوت • حاصور • الحدیثه • قریه حصرون • امنام • شماع • مولادا • حصار • اذ جیشمون
بیت فالط • دار الثعلب • بئر شبع • بعالاام • علیان • اعصام • السکلام • اختسیل • حرما
صیقلغ • مدمنا • سنسنا • لباوت • شلحیم • عین رمون • جمیع این قری بیست ونه قریه ومواعشان
در صحرا • اشتاول • صرعا • اشنا • زانوح • عین جنیم • تفوح • عینام • الاصحاح الثانی عشر (red)
یرموت • عدلام • سوکو • عزیقا • شعریم • عدیتایم • عادار • عدرتایم • چهارده قریه تا ومواعشان
عقرون ودهها او • ومواع او از ناحیه مغرب • ومجموع بلاد اشدود • ومواع او • اسدود ومواع او
غزه ومواع او • ودهها او • وتا حدود وادی مصر وشان بین بحر اکبر • واینست قری در جبلست • شامیر
یاتیر • سنامیر • سوکو • دنا • قریه الکاتب اوست دابیر • عناب • اشتموا • علیان • عنیان

بجلالان • علوا • یازده قریه با ولدغان • ربیب • رومه • وعشان • ویانوم • بیت تفوح •
افاق حمطا • قریه الرابعه واوست حبرون • صیعور • نه قریه با ولدغان • معون • کرمل •
زیف • واطا • ایزرعال • یقدعام • زنوح • وقین • غبعا • وتمنا • ده قریه با ولدغان •
حلحول • بیت صور • غادار • معرت • بیت عنات • والتقان • شش قریه وولدغان • قریت
بعال اوست قریه یعرین • دو قریه با ولدغان • در بدیه • بیت عاراما • مدین • سخاخا • نبشان •
عیر ملح • عین جادی • شش قریه با ولدغان • اما یبوسیون ساکنان اورشلیم بودند بنی یهودا قادر نبودند
بدر کردنشانرا تا امروز ❁ انکه بدر امد سهم بنی یوسف از جاردن نزدیک اریحا تا آب اریحا از جهت مشرق ببیابان
که بالا میرود از اریحا بکوه بیت ایل • وبیرون رود از بیت ایل بلوز وبگذرد بحد ارکی عطروت • وفرود آید بحد مغرب
ومیرسد بحد یفلیط • تا حد بیت حورون زیرین وبرود بجازار
ومیشوند بیرون رفتنهای او بدریا • ❁ فرا گرفتند بنو یوسف منشا وافرایم ❁ وشد حد بنی افرایم بقبایلشان
وحد میراث ایشان عطروت ادار • تا بیت حورون العلیا • وبیرون شود تا مغرب در مکمتات بشمال
وبگردد بمشرق بسوی تانت شیلو • واندر رود در وی از شرق یانوح • وفرود آید از یانوح بعطروت ونعرت
وبریحا ❁ وبیرون رود از تفوح تا بدریا وبیرون شود در وادی قانا • وبشوند بیرون رفتنهای او بدریا •
اینست نصیب سبط بنی افرایم بقبایلشان • وشهرهای جدا کرده شدند بنی افرایم در میان میراث بنی منشا همه قریها وولدغان
وفرا نگرفتند کنعانیان را که در جازر بودند • ونشستند کنعانیان میان بنی افرایم تا امروز وشدند از برای خراج
وشد جلعاد وبشن میراث بنی منشا • ازبرانکی او بود نخست زاده یوسف • در سهم میراث ماخیر بن منشا
نخست جلعاد که او بود بکوریه وبود مردی جنگ شدید با او جلعاد وبشن ❁ وشدند فرزندان جوانان
ازان بنی منشا بقبایلشان بنی ابیعزار • وبنی حلاق • وبنی اسرائیل • وبنی شکیم • وبنی حافار • وبنی شمیداع
اینانند نرانی بنی منشا بن یوسف بقبایلشان • اما صلحفد بن حافار بن جلعاد بن ماخیر بن منشا نبودند او را
فرزندان نرینه بود او را دختران واینست نامشان محلا • نعا • حغلا • ملکا • ترصا • اینها پیش العازار
ویشوع بن نون وپیش امیران بنی اسرائیل وگفتند خداوند الرب فرمود بموسی که بدهد بما میراث با اعمام ما
بونعاند که بدهند با اعمام ما • داد ایشانرا با اعمامشان بحد بخشهای بنی منشا ده بغیر ارض جلعاد و
بشن انکی عبر اردن است • ازبرانکی دختران صلحفد داده شدند میراث با اعمامشان وشد جلعاد ازان
ازان منشا ایشان که ماندند • وشد حد منشا از اشیر مکمتات برابر شکیم عین تفوح • وشد میراشان
ارض تفوح وبلح وشد جر میان بنی منشا بن یوسف وبنی افرایم • وبود حدشان که بدره وادی قانا بجد وادی
الجنوب • بر عیز وادی مری منشا میان قریه افرایم • وشد حد بنی منشا بر عیز وادی • وشدند بیرون رفتنهای او بدریا
وشد تیمن ازان افرایم وشمال ازان منشا • وبود حدشان با خیم حد ایشان ازجانب الجنوب
وحد ایشا خار از جانب مشرق در کوههای ایشاخار • بیت شان وولدغان او • وتعنخ • وولدغان
بلعام • وولدغان او • عندور وولدغان او • معدو وولدغان او • سه کاره واخراب نکردند بنی اسرائیل ایشان
این قریه • ازبرانکی کنعانیان راضی شدند که بنشینند بزمین • انگاه اسلام عظیم شدند بنوا اسرائیل
استدند از کنعانیان خراج وقتل کردند ایشانرا وخراب نکردند ایشانرا الاصحاح الثالث عشر
وگفتند بنی یوسف بیشوع چرا ما را دادی یک حصه ویک قسم وما قوم بسیار هستیم [illegible] بارک کرد • وبود ای
با یک حصه ویک قسم ما قوم بسیاریم وبادای این قطعه • گفت ایشانرا یشوع اگر شما بسیار هستید بالا روید بجنگل
واختیار کنید انجا از ارض فرزائیان وجبابره • اگر تنگ است کوه افرایم بر شما تنگ است • گفتند بنی یوسف

موسی والعیازار الکاهن وامیران جماعت که • عطرون • ودیبون • ویعزیر • ونمره • وحشبون • والعلاله
وشبام • ونبو • وبعون • زمین که زد خدای تعالی او را در پیش بنی اسرائیل زمین است که او مواشی
وازان بندگان تو مواشی بسیار اند بغایت • اگر یافتیم رحمت ورافت در چشمهای تو بدهی این زمین را بندگان تو بمیراث
ونبرم مارا اندرون اردن • گفت موسی بنی روبیل وبنی جاد • برادران شما بحرب روند وشما اینجا مقیم
شوید • چرا شکسته کنید قلوب برادران شما بنی اسرائیل وتیره کنید ایشانرا • واندرون زمین که دادست ایشانرا
خدای تعالی • چنین کردند پدران شما وقتی که فرستادم ایشانرا از قادش برنیع که ببینند زمین را
جاسوسی کنند • وایشان بالا رفتند بوادی العنقود ودیدند زمین را وشکستند قلوب بنی اسرائیل
که نشوند داخل بزمین که بایشان داد خدای تعالی • وعظیم شد غضب الله تعالی بر ایشان وازان
روز قسم کرد وگفت که نبینند ونه بینند مردم که برآمدند از ارض مصر از فرزند بیست ساله
تا بالا زمین که قسم کردم بپدران ایشان ابرهیم واسحق ویعقوب • ازبرانکی تمام نکردند قول من
ونگاه نداشتند • بجز کالب بن یفنا القنزی ویوشع بن نون که ایشان تمام کردند
قول الله تعالی • وعظیم شد غضب خدای تعالی واورا ومتیه کرد ایشانرا در بریه چهل سال
تا جمله هلاک شدند جموع حثیت مردم ایشان که مسخط کردند الله تعالی ومرتکب شیات شدند
برو چه [illegible] شما برخاستید [illegible] بجای پدران شما مردم گناهکار ومیخواهید که تمام
کنید وبرآید غضب خدای تعالی بجموع بنی اسرائیل واگر شما میخواهید که جدا شوید امر خدای تعالی
بغایت هلاک کنید شما در بریه [illegible] ایشان قوم رفتند از پیش موسی وگفتند عمارت
کنیم اینجا [illegible] از بهر اغنام وما سلاح بپوشیم وبرویم پیش بنی اسرائیل که
ببریم ایشانرا بمواضعشان [illegible] در قریهای [illegible] مقیم
شوند [illegible] خانه ما [illegible] بنی اسرائیل [illegible] میراث او
انکه ما نستانیم ایشان میراث [illegible] عبر اردن [illegible] میراث خود
گفت بایشان موسی اگر شما این کار کنید وسلاح بپوشید الاصحاح الرابع والعشرون
درپیش [illegible]
امام الرب از بهر حرب وجموع شما مسلح شده باشید از تو شما سلاح بپوشید امام الرب از بهر حرب اعداء شما
که هلاک شوند از برابر شما • وچون مقهور شود [illegible] از قبل خدای تعالی انگه باز آئید
ومتحمل [illegible] خدای تعالی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] ازان شما میراث • واگر
این کار نکنید • بشوید امام خدای تعالی بر گناه ومعلوم بدانید که خطایای شما دریافت شما • انبا ازان
کنید از بهر شما وعیال شما قریها وفراغ از بهر مواشی شما • وتمام کنید قول شما که از دهان شما بیرون آمد
گفتند بنی روبیل وبنی جاد [illegible] بندگان تو همه [illegible] خداوند ما • اما عیال ما ومواشی ما وچشم ما
باشند انجا در قریهای جلعاد وبندگان تو اندر روند [illegible] امام الرب [illegible] خداوند ما • وگفت موسی
از بهر ایشان با العیازار [illegible] ویشوع بن نون ورئیسا قبایل بنی اسرائیل انکه گفت بایشان اگر
در روند بنو روبیل وبنو جاد [illegible] ایشان سلاح بپوشیده [illegible] بدهید بایشان
ارض جلعاد میراث • واگر نروند [illegible] میراث گیرید با شما ارض [illegible] کنعان • جواب
بنی روبیل وبنو جاد وگفتند [illegible] امام الله الرب [illegible] بندگان تو [illegible]

٢٨

اندر روم بارض كنعان بشلاح بوشيده از نهر عرب وباسد ابر ارض ميراث ما از عبر اردن . داد موسى
بنو روبيل وبنو جاد ونيم قبيله منشى بن يوسف ارض ملك سيحون ملك الاموراييين وارض عوج بن
مشين اين ارض همه بحدود او وقراياء او وقرى ارض كه محيط است وعمارت كردند بنو جاد
بنو جاد ديبون وعطروت . وبنو فام . وبعزير . وجيا . وخانه غرا . وخانه هاران . قرى شيد
برك وحظاير اغنام وعمارت كردند بنو روبيل حشبون والعلا وقريتيم ونابوا
وبعلون المشاة المذكوره . وسما . ودعا كردند باسماء ايشان نام قريه كه عمارت كردند . ورفتند بنو ماخير
بن منشى بشر جلعاد وكشتوند او را وملك دادند اموراييين را كه دروبودند . ورفت ساد موسى جلعاد بيش
بن ماخير بن منشا كه در انجا ساكن شدند . اما يابر بن منشى رفت وفتح كرد دساكر وخواند شده
دساكر يا بر با الوهن . ورفتند بنوبحاج وكشتوند قنيث ودساكراو وتامش كرد بنام بحاج
تا الوهن سطا عن بنى روبيل وايست مطاعن بنى اسرائيل اند اراض مصر با جنادشان بردست
موسى وهرون ونوشت موسى مطاعنشان وراحلشان برخاستند از عمسيس در ماه روز از ماه اول
من بعد فصح . وبيرون امدند بنو اسرائيل بقوم عظيم برابر جموع اهل مصر . واهل مصر مشغول بودند بدفن ابكارشان
كه ايشان را قتل كرد خداى تعالى كه منتقم شد خداى تعالى از خداى كارشان . وبرخاستند بنو اسرائيل
از عمسيس ونزول كردند بسكوت . وبرخاستند از سكوت ونزول كردند با ثم الى كه در اقاصى
معانه است . وبرخاستند از اثام ونزول كردند بر كنار خندق كه مقابل بعلصفون است ونزول
كردند پيش مجدل . وارتحال كردند از كنار خندق واندر امدند بدريا تا بيفغر . ورفتند سه روزه
راه ببريه اثام . ونزول كردند بمرث . وترحل از مرث . ونزول كردند بالم . وبود در اليم دوازده
چشمه اب وصد وهفتاد درخت نخل انجا نزول كردند . وترحل شدند از اليم ونزول كردند بجانب
بحر سوف . وارتحال كردند از ساحل بحر سوف . ونزول كردند ببريه سين . وترحل شدند از
از قفر سين ونزول كردند برفقا . وترحل شدند از رفقا . ونزول كردند الوش . وترحل شدند
از الوش وبزير امدند بيرفيدن واب نبود كه شعب بخورد . وترحل شدند از رفيدين ونزول
كردند ببريه سينا . وبرخاستند از قفر سينا ونزول شدند بموضع كه موفقست بقبور الشهوة
وترحل شدند از قبور الشهوة . ونزول كردند بحصروت . وبرخاستند از حصروت ونزول كردند
برثمه . وترحل شدند از رثمه . ونزول كردند در رمون فرص . وترحل شدند از رمون فرص ونزول كردند
لبنا . وترحل شدند از لبنا . ونزول كردند برسا . وترحل شدند از رسا ونزول كردند قاهلت وترحل
شدند از قهلات ونزول كردند كوه شافار انجا نزول كردند . وترحل شدند از كوه شافار ونزول
كردند حرادا . وترحل شدند از حرادا ونزول كردند در مقهلوث . وترحل شدند از مقهلوث ونزول
كردند تحث . وترحل شدند از تحث . ونزول شدند تارح . وترحل شدند از تارح ونزول كردند متقا
وترحل شدند از متقا ونزول شدند در حشمونا . وترحل شدند از حشمونا ونزول كردند مسيروت . وترحل شدند
از مسيروت ونزول شدند در بنى يعقان وترحل شدند از بنى يعقان ونزول شدند حر جاد . وترحل
شدند از حر جاد . ونزول شدند يطبات . وترحل شدند از يطبات ونزول شدند عبرونا وترحل شدند
از عبرونا وترحل شدند از عبرونا . وبزير امدند عصيون جابر . وترحل شدند از عصيون جابر وبزير امدند
ببريه صين وترحل شدند از بريه صين كه موفقست بقادش وبزير امدند در هور الجبل الى

ازهر الهى خداى تعالى برادران شما را لعب دهد . هما نند الهى بشما داد . وميراث كيرند ميزوا . الهى خداى تعالى
ايشان دهد در بعبار اردن انكه باز ايد . هر كس بارض ميراث كه بشما دادم . وكفتم بيشوع در ان زمان وكفتم
ديدى چشم تو انچه كرد خداى تعالى با شما با اين دو ملك انجان بسازد خداى تعالى الهى شما مجموع
مالك اكى اندرون بيش ايشان روى . از ايشان مترسيد . الله ربت شما . او مجاهد نمايد از بهر شما
ودر ان وقت متضرع شدم بيش خداى تعالى وكفتم كه معبود ازتو بزرك ولي . تو فرمودى كه بنمائي به بنده تو
تو از عظمت تو وحياى دست منيع تو . دراج قوى تو . كدام خداست كه اسمانست يا در زمين است
كه بكند كردار تو بار بت خداى تعالى وحوادث تو . بكذرم اكنون وبه بينم اكه ميخواهم ليزبين حصب
كه در بعبار اردنست وان كوه حضب ولبنان . خشم كرد الله الرب برمن از سبب شما ومستجاب
من نشد وكفت الله الرب تعالى بسه . حسبت تو ديكر سخن مكو بيش من بالا بر وبر سر
كوه وبردار چشم تو بالاى جانب مشرق ومغرب وجنوب وشمال وتمر ونظر كن با او بنظر تو اما اندر
او مرو . وبكو بيشوع وقوت بده او را . وتا بييد تربيع كه او سبب برابر اين شعب اندرون رود .
واو ميراث دهد ايشان را . زمين كه او را مى بينى وساكن شويد برابر خانه فغور فصل
بشنو بلى كس بنى اسرائيل سنن واحكام كه شما را بياموزانم او مر كه با ايشان كار كنيد كه زنده بمانيد
وفيروز شويد . واندرون روبد وميراث كيريد زمين الهى خداى تعالى با شما دهد الله تعالى الهى بزرك شما
وزيادت كنيد بر سخن شما بشيار شكنم وازاو نيارت كنيد . بلكاه داريد شيار شر الله الرب خداى شما
انچه شما بسيار شكنم . ديديد كه خداى تعالى چه كرد با فغور الصنم . از بهر انكه هر انسانى كه در بى
بالغفور صنم رفت او را هلاك كرد الله تعالى خداى شما از ميان شما واشما بيد كه در بى امر الله تعالى
خداى شما رفتيد . اينك شما بسلامت مانديد تا امروز . نكاه كنيد كه اموختانيدم شما را جمع
سنن واحكام . انچه كه الله الرب عز وجل مرا لست بايشان كنيد در ان زمين كه اندرون او رويد
واو را ميراث كيريد ونكاه داريد وبا ايشان از وصايا كار كنيد ما از بهر انكه اوست در حكم شما وحكمت
وفهم شما برابر شعوب كه از شما بشنوند اين همه سنن واحكام . بكويند وقتى كه او را بشنوند بكويند
كه چه حكيمست اين شعب عظيم وچه خوبست فهم او . كدام شعب عظيم بود بسر خداى تعالى
كدام شعب عظيم كه نكاه دارد احكام وسنن معتدله از سنت كه ابر شما بخوانم درين روز . وليكن
خود اكاه باشيد . وبجد بر باشيد با نفس شما وفراموش مكنيد مجموع ايات كه ديديد ونرونداز دل شما
با منت نام زندكانى شما بل بياموزانيد ايشان را بفرزندان شما وبفرزندان فرزندان شما . وبكوييد ايشان را
انچه ديديد ان روز كه قائم شديد امام خداى تعالى در حوريب . وروزى كه فرمود الله تعالى كه
جمع كن بسيار مجموع شعب كه بشنوانم ايشان را ايات من وبياموزند كه از بهر قبول كنند تمامت ايام كه زندكانى
ايشان بر روى زمين وساموزانند فرزندانشان ديكر . وامديد بجنب جبل وجبل مشتعل بود
بود با تش كه لهيب او تا باسمان ميرفت . وديديد ظلمت وضباب وسحاب . وخداى تعالى
با شما سخن ميكفت در جبل از ميان اتش وميشنيديد كلام او واز عظمت او نمى ديديد شبيه
لم شنيديد او را ورويت وسيدا كرد شما را عهد او . وفرمود كه بجا بياريد كله . ايشان را الكبر ولوح
نوشته است اسحاق . وفرمود الله الرب . كه شما را بياموزانم اينات سنن واحكام كه تا او بكار بريد
در زمين كه در وميرويد وان را ميراث كيريد محترز ومحتفظ النفس شما باشيد سخت كه از بهر انكه

ندید شبیه در لحظه کلام با شما را کلم کرد خدای تعالی در حوریب از آتش. محفظ باشید تا مبادا متعفن شوید
و بتراشید اصنام و مانند ایشان یا مانند بهیمه در زمین که باشید. هر طیری که طایر است در هوا باشد
یا شبیه هوام زمین یا شبیه سمک که در آبست زیر زمین. چشم شما الامید دارید و نگاه کنید در گنبد در
در آفتاب و قمر و کواکب و مجموع استارگان آسمان و برابر ایشان نماز کنید. و از بهر ایشان سجود کنید
و ایشان را عبادت کنید انکه قسمت کرد شان را الله الرب از بهر همه شعوب که زیر آسمان اند. لهذا
شما را نزدیک برد الله الرب و شما را اندر آورد از کوره حدید و از ارض مصر که او را شعب باشید
و میراث مانند امروز. و سخت غضب کرد الله الرب خدای شما از سبب اقوال شما. و قسم کرد که اندرون
نروم این نهر اردن و اندرون زمین مخصبه نروم که شما می دهد الله الرب خدای شما. الیک من اکنون
متوفی می شوم در زمین و اردن را در نروم. لیکن شما اندرون میروید و میراث گیرید این زمین مخصبه
انکه می دهد الله تعالی خدای شما. نگاه دارید اکنون و مبادا فراموش کنید عهد و احکام الله خدای تعالی
انکه با شما عهد کرد. و مبادا متعفن شوید و اصنام را بتراشید و مانند ایشان که خدای تعالی
نهی کرد و منع فرمود از ایشان از بهر انکه الله خدای شما آتش است سوزاننده اله غیور
و چون تمام فرزندان پسران و دختران بوجود آیند و بسیار شوید در زمین و بتراشید اصنام و مانند ایشان
از هر چیزی و مرتکب شر شوید امام الله خدای شما. و عاصی او شوید. ایلا من گواه گرفتم بر شما
آسمان و زمین که شما را هلاک کند و زود هلاک شوید از روی زمین انکه اندرون اردن شما اندر رفتید امروز
که او را میراث گیرید و ایام شما دراز نشوند در او بل هلاک شوید از او زود و پراکنده کند خدای تعالی
شما را در میان شعوب. و بمانید از شما عدد قلیل میان شعوب که شما را پراکند. و آنجا عبادت الهه
ایشان کنید. الهه که اولاد آدم ایشان را ساختند از خشب و حجار نبینند و نشنوند و نخورند و نه
نگیرند و لکن خواهید آنجا الله رب شما. و او را بیابید چون او را بخواهید از مجموع قلوب شما. و از همه انفس
شما. و قتی که با شما اجزای آن سخنان رسد از بلایا و مبتلا شوید همه این بلاها در آخر ایام. و باز آیید پیش
الله تعالی و آواز او بشنوید از بهر انکه الله رب کریم خدای عظیم رحیم غفور است. او شما را مخذول نکند
و عهد خود فراموش نکند که عهد کرد با پدران شما

الاصحاح الرابع

بپرسید بر ایام پیشین که
گذشتند پیش از شما از آن روز که خدای تعالی خلایق را بر روی زمین آفرید. از یک طرف آسمان تا اقاصی آن
هرگز بوده است مانند این امر عظیم. یا شنیده شد مانند او هرگز. هرگز شنید که شعبی دیگر شنید
آواز الله الرب که با او کلام میکرد از اندرون آتش انچنانکه شما شنیدید و حیی شدید
یا خدای آزمایش کرد که ایشان را از وسط [illegible] بیلایا و آیات و اعاجیب عظیمه
و حروب و ید منیعه و بازوی عظیم و بهیبت عظیم مانند انکه کرد الله تعالی در ارض مصر برابر شما و شما
معاینه دیدید و دانستید که الله تعالی خدای شما اوست و نیست اله دیگر بغیر از او. شنیدید
آواز او از آسمان که با شما تعلیم کرده و نمود با شما آتش عظیم او و دیگر بر زمین و شنیدید اقاویل او
از آتش. از بهر دوستی او پدران شما را و خواست که نسل ایشان بعد از ایشان [illegible]
شما را بدر آورد از زمین مصر بقوه او عظیم که از پیش هلاک کند شعوب عظیمه. و شما را اعز تر
کرد که بدر آورد و بدهد شما الارض ایشان میراث مانند امروز. شما ار و قبول کنید [illegible] و اندرون شما

و فرزندان من متسلط نشود بلکه متسلط بر شما الله الرب است. انگه گفت ایشان را جزعون مضمون از شما
لیکن بیارید باو یک حلقه [illegible] که از شما غنیمت گرفته اید که اسیر کردید که شتران ایشان با زکره
بودند همه اقرطه [illegible] از بهر انکه غریب بودند. گفتند بشنویم و بدهیم [illegible] خواستند. و انداختند
پیش ایشان چادر [illegible] اندر انداختند هر یک از ایشان اقرطه و نعتم. و بود وزن اقرطه زر که انداختند یک هزار
و هفتصد مثقال [illegible] بغیر از قلاید و هلالها و جامه‌ای [illegible] که بر ملوک بودند و بغیر قلاید
که بر گردن شتران شان بودند. و ساخت جزعون [illegible] کرد از و تمثال و نصب
کرد او را در عفره قریه او. و لغو شدند بنی اسرائیل باز صنم و ماند از صنم جزعون و فرزندان او عثره
بنی اسرائیل [illegible] مدینین [illegible] بنی اسرائیل و آسوده [illegible] چهل
سال [illegible] جزعون و رفت جزعون بن یواش و نشست در خانه خود. و بودند از جزعون
هفتاد پسر [illegible] بودند چرا از بهر انکه زنان بسیار داشته بود. و سریه که نشانده در شکیم
زائید او را پسری و نام او نهاد ابیملک. و جزعون وفات یافت بعد از عمر بسیار و خیر و دفن شد
در قبرستان پدر او در قریه عفره قریه ابوعزری. چون جزعون وفات یافت. باز گشتند بنی اسرائیل
در کردار شیاطین [illegible] و بعلاء را عبادت کردند و ساختند بعل صنم را اله معاهد ایشان و بیاد نیاوردند
بنی اسرائیل عبادت الله تعالی الرب اله ایشان انکه خلاص کرد شان را از مجموع اعدا ایشان که حوالی
ایشان اند. و هیچ معروف نکردند بفرزندان جزعون و ندانستند لطف [illegible] و انعام کرد
در حق بنی اسرائیل از نعمتها که کرد با ایشان. و رفت ابیملک پسر [illegible] که جزعون است. پیش خالوان او
سادات شکیم و پیش قبیله مادر او. و گفت ایشان را که بگوید مجموع سادات شکیم. چه آرام گیرید و کدام
امور شما را بهتر است که بر شما حاکم شوند هفتاد مرد فرزندان جزعون یا یک مرد متسلط شود بر شما
یاد آورید که من از خون و گوشت شما ام. گفتند خالوان او پیش سادات شکیم تمامی این سخن مطیع او شدند و گفتند
که او برادر ماست. و دادند او را هفتاد مثقال از نقره از مال خانه خدای ایشان ابیملک با جارت گرفت
قوم بطالین [illegible] رفتند با او. و اندر آمد بخانه پدر خود جزعون در عفره. و قتل کرد مجموع برادران
خود را پسر جزعون هفتاد برادر خود را بر یک صخره. و ماند پسر کوچک یوثام نام و خلاص
یافت. از بهر انکه متغیب شده بود. و جمع شدند ارباب شکیم و مجموع شعب با ابیملک و رفتند و نشاندن
او را ملک پیش درخت بلوط که در مصیاست پیش شکیم. خبر شد یوثام پسر جزعون از کار. رفت یوثام
رفت و ایستاد بر جبل جرزیم. و برداشت آواز خود و گفت بشنوید قول من یا سادات شکیم
بشنود الله تعالی از شما. برخاستند مجموع درختان بیشه که نشانند بر خود ملک و رفتند پیش درخت
زیتون و گفتند با درخت زیتون که باش بر مجموع درختها ملک ما باش و حاکم و پیش رو جمله درختها باش. جواب داد و گفت
درخت زیتون و گفت با ایشان من یک لحظه میوه خوب و روغن مبارک که مجموع خدایان و اول [illegible] شاد
و منتفع می شوند مجموع خلایق و مشغول شوم نخواهم [illegible] شما. گفتند درختها با درخت انجیر بشو تو بر ما
ملک. گفت ایشان را درخت انجیر من یک لحظه میوه خوب شیرین من و بشوم مشغول نخواهم که شما. گفتند
درختها با درخت انگور که تو بیا و بر ما ملک بشو. گفت درخت انگور من یک لحظه میوه [illegible] قدرش عالم و مخ
ملوک خلایق و بیایم مشغول شوم نخواهم که درختها. گفتند درختان با درخت عوسجه تو بیا و باش بر ما ملک
گفت ایشان را درخت عوسجه با درختها اگر شما می خواهید که من بر شما ملک بشوم. همه شما جمع شوید و بیایید زیر سایه من
مستتر شوید

امدند مجموع اشجار غاب و زیر سایه عوسجه مستتر شدند. بیدار بعد آتش از میان عوسجه و بسوزاند جمله
جمله درختان غاب از لبنان. الاصحاح الثامن اکنون اگر شما براستی نهادید ابیملک را بر شما
ملک. و مکافات فرزندان یرعبعل جدعون براستی کردید او را با شما کرد و مکافات او کردید چنانکه او
عوض ... او با شما کرد بکرد و ارد دست افکند او از بهر شما نفس خود مجاهده نمود و خلاص کرد شما را از دست
مدینیان هلاک شما کردند. واشما برخاستید بر اهل خانه پدرم امروز و کشتید پسرهای او هفتاد فرزند او
ذبح کردید ایشان را بر یک صخره. و ابیملک بر شما ملک نشاندید پسر کنیزک او بر جدعون است
و شهر داران سکام ساختند او را ملک. اگر از کار براستی کردید و ابیملک بر شما ملک نشاندید شاد شوید
با او و او شاد شود با شما. و اگر نه بیرون اید آتش از ابیملک و بسوزاند شهرداران سکام همه را و ملو را نیز با ایشان
و بیرون اید آتش از شهرداران سکام و ملو و بسوزاند ابیملک را. و گریخت یوثام بن جدعون و رفت
به ابیر و ساکن شد آنجا در جایگه که ابیملک ساکن بود او. و ابیملک مسلط شد بر بنی اسرائیل
سه سال. و فرستاد الله الرب روح شوم بر ابیملک و بر ارباب سکام. از بهر آنکه بکشد هفتاد پسر جدعون
و عذاب ها و ارباب سکام با ابیملک. که منتقم شود از ایشان آنچه کرده بود با پسر جدعون هفتاد و خون
ایشان را بستاند از ابیملک که قتل کرد هفتاد برادر خود را بر یک صخره و از ارباب سکام که معین او شدند
و او را قوت دادند بر قتل برادران جدعون و ساختند از بهر ایشان کمین بر سر کوه. و گرفتند کاروانیان در کوه و راه
و در جستجوی ایشان خبر کردند ابیملک را. امد جاعال بن عافار با برادران او و در سکام و اهل سکام با ایشان
پناه گرفتند. آنگاه بیرون امدند بصحرا و بریدند هر درخت باغها ایشان و پالودند شراب ایشان را و خوردند و اندر
رفتند بخانه اصنام ایشان و خوردند و اشامیدند و افترا کردند بر ابیملک. گفت جاعال بن عافار
کیست ابیملک و کیست سکام که ما او را خدمت کنیم. نه ابیملک فرزند جدعون است. اگر ذاجاک
منعدا است بر ... مود با او. و مطیع اهل سکام شد. ما چرا مطیع او شویم و چرا مستعبد او شویم
و چه بودی اگر این شعب بدست من دادی که بکشم ابیملک را و بیندازم او را و ... او را. و بگویم با ابیملک
که مستعد بشو با اصحاب تو و بسیار بسیار کن لشکر خود و بیرون آی. بشنید زبولاک حاکم قریه کلام عافار و خشمناک
شد عظیم سخت. و فرستاد رسول پیش ابیملک بنهان و گفت با او که اینک جاعال بن عافار و برادران او مجیط
قریب باشند بر خیز تو و مجموع شعب که با تو است. و کمین ساز در دشت صحرا و چون افتاب بر اید
بر خیز و کر د قریه بکیر. که بیرون اید جاعال و شعب که با او است برابر تو بکن با ایشان هر چه توانی. برخاست
ابیملک و مجموع شعب و لشکر که با او است بشب و کمین ساخت جولان سکام در چهار جایگه. بیرون امد جاعال
و اصحاب او و ایستادند بدر دروازه شهر سکام جمیعا ابیملک و اصحاب او از جایگه کمین بیرون امدند. دید
جاعال شعب را. گفت بزاجاک می بینم قومی بسیار بزیر می ایند از سر کوهها. گفت زبولاک مر اورا سایه
جبال و سایه آن دیدی. گفت جاعال بزاجاک می بینم شعب بسیار بیرون می ایند از ... میان
و یک جوق می ایند از جانب درخت بلوط. گفت با او زبولاک کجاست ان سخن که میگفتی از بهر ابیملک کیست
ابیملک که ما مطیع او شویم. اینست شعب که بروی سخن میگفتی. بیرون رو اکنون پیش ایشان و جنگ کن با ایشان
بیرون امد جاعال از پیش ارباب شهر سکام و محاربه کرد با ابیملک. ابیملک جاعال را منهزم کرد و ازو بکریخت و بدر
کرد زبولاک جاعال را و برادران او را از سکام ❁ و بعد از ان روز دیگر بیرون امد شعب بصحرا و خبر شد ابیملک

با ان و فرستاد لشکر او و ساخت ایشان را سه لشکر و کمین ساخت در صحرا او دید شعب که از شهر بیرون می امدند
چون دید ایشان را. برامد برایشان ابیملک و لشکر که با او بودند و رفتند تا جای دروازه شهر و لشکر
و دو قسم دیگر رفتند بصحرا و قتل کردند مر ایشان را. و ماند ابیملک انجا همه روز و ظفر یافت بر شهر و قتل
کرد هر که در شهر بود و برکند عمارت شهر و زرع ایشان برید و بشنیدند مجموع متوطنان شهر سکام و جمع شدند
بیت ایل ایل بریت که خورند انجا و عهد کنند انجا. خبر شد با ابیملک که اهل سکام جمع شدند. رفت ابیملک بجبل
صلمون او و مجموع شعب که با او بودند. و بستد ابیملک تبر بدست خود و ببرید هیزم و برداشت
بر کتف خود و گفت مجموع شعب هر چه من کنم شما نیز انجا بکنید همانند من. ببریدند مجموع شعب که با او
بودند هیزم هر یکی بار گرفتند بر کتف خود و رفتند در پی ابیملک و جمع کردند هیزم بسیار و نهادند
بر بارو سکام و زدند اتش در هیزم و بسوختند مجموع اهل سکام در اتش که برافروختند ابیملک و بود عدد انها که بسوختند با اتش
از مردم و زنان هزار نفس. بعد از ان رفت ابیملک با تاباص و برنشست آنجا بر تاباص و او را حصار گرفت. و بود
در شهر حصن سخت. گریختند مردم شهر از مرد و زن و مولی شهر بدان رفتند و اندر رفتند بحصن و در وا بستند و حصن
ایشان محکم کردند. و بالا رفتند بر حصن. امد ابیملک بر حصن که مجاهده کند اهل حصن را. و امد پیش در حصن
که بسوزاند حصن را با اتش. بگرفت زنی لخت از بالا. انداخت بر سر ابیملک پاره سنگ آسیاب و بشکست سر ابیملک را.
ابیملک خواند شاگرد او که حامل سلاح او است زود. و گفت با او برکش شمشیر از غلاف و قتل کن
مرا زود بشمشیر که نگویند که یک زن بکشت او را به سنگ آسیاب زد و سر ابیملک بشکست و زد. کشید
نو کر او شمشیر و قتل کرد ابیملک را و مرد. چون دیدند بنی اسرائیل که ابیملک وفات یافت. رفتند هر کس از ایشان
بوطن خود. مکافات کرد الله تعالی ابیملک را بکردار او. و بدی که او بر پدر خود کرد که بکشت برادران خود چون
قتل کرد هفتاد برادر خود. و همه بلاهای که بر سر اهل سکام. باز گشت کید ایشان بر سر ایشان
و شد بر ایشان لعنت یوثام بن جدعون. الاصحاح التاسع
برخاست بعد ابیملک که خلاص بنی اسرائیل کرد. تولاع بن فوآه بن دودو مردی از قبیله ایساخار
و بود ساکن شامیر از جبل افرایم. و شد قاضی بر بنی اسرائیل بیست و سه سال و وفات یافت و دفن
در شامیر جبل افرایم. و برخاست بعد او یائیر جلعادی و شد قاضی بنی اسرائیل بیست و دو سال
و بود عمر او بسیار و بود او را سی پسر که می نشستند بر سی اسب. و بود او را سی شهر. و بودند نام شهرهای او
و ولایت او یائیر تا امروز که در زمین جلعاد اند. و وفات یافت یائیر و دفن شد در قامون ❁ باز کردند بنی اسرائیل
در بدیها و پلیدی شان اول و کار قبیح امام الله تعالی الرب الجالس علی الکروبین و عبادت کردند بعلارا
و استروت را این دو صنم. و سجود کردند از بهر خدایان ارام. و الهة صیدان. و الهة مواب. و الهة
بنی عمون. و الهة اهل فلسطین. و خدایان مجموع شعوب. و دور شدند از عبادت الله تعالی اله اسرائیل
الجالس علی الکروبین. و از بهر او سجود نمی کردند. و عظیم شد غضب الله الرب بر ایشان و مسلط
کرد بر ایشان اهل فلسطین و بنی عمون و نکال کردند و ستم عظیم کردند بر ایشان و مضطهد ایشان
شدند هجده سال و ستم عظیم کردند بنی اسرائیل هر که بودند در معابر اردن در زمین امری انکه بزمین جلعاد بودند
و اندر امدن بنی عمون باردن که مجاهده کنند بنی یهودا و بنی بنیامین و بنی افرایم دیگر. و مضطر شدند
بنو اسرائیل و عظیم تنگ شد بر ایشان روزگار سخت. بر خاستند بنو اسرائیل پیش الله الرب تعالی

و گفتند که گناه کردیم و جرم و بدی کردیم امام تو یا رب العالمین که از طاعت تو مجتنب شدیم و عاصی شدیم
که عبادت کردیم بعلا و خدایان بیگانه   گفت الله الرب بنی اسرائیل را که آیا اهل مصر   و موابیین
و بنو عمون و اهل فلسطین و صیدانیین و اهل عمالیق و معون   شتم کردند بر شما و متضرع
شدید پیش من و خلاص کردم شما را. اکنون شما از عبادت من مجتنب شدید و عبادت کردید خدایان
شعوب که. از ین جهت شما را دیگر خلاص نکنم. بروید و تمسک کنید پیش از خدایان که انتخاب کردید
ایشان را و بپرستید تا ببینید که ایشان شما را خلاص کنند در وقت شداید شما. گفتند بنی اسرائیل با الله الرب المجید
که خطا کردیم و مذنب شدیم. با ما هر چه خواهی بکن و هر چه سزای باشد لیکن ما را خلاص کن و برهان
عبید تو بنی اسرائیل را. و دور کردند بنی اسرائیل خدایان بیگانه از میان ایشان و عبادت کردند الله الرب
اله ایشان [illegible] از جهت آنکه [illegible] شدند. جمع شدند بنی عمون و فرود آمدند بر
جلعاد و جمع شدند بنی اسرائیل و فرود آمدند در مصفیا. گفتند شعب جلعاد سرداران ایشان هر مرد به صاحب
خود که آن مرد که برود پیش بمحاربه بنی عمون او باشد سر همه اهل جلعاد   و بود یفتاح الجلعادی
جبار. و بود فرزند یک زن زانیه گناهکار اندر رفت پیش او جلعاد و زاینده از هم جلعاد یفتاح
بعد از ولادت یفتاح. زاینده زن جلعاد از هم جلعاد پسران و بزرگ شدند فرزندان زن جلعاد و بیرون کردند
یفتاح را. و گفتند که این پسر کنیزک بد راست این با ما میراث نستاند. از جهت آن او از برادران بگریخت
یفتاح گریخت از برادران خود. و رفت نشست در زمین طوب و جمع شدند پیش او قوم فرومانده و شدند
با او. چون شد بعد از روزگار جمع شدند بنو عمون بمجاهده بنی اسرائیل چون [illegible] استعداد محاربه شوند
رفتند سرداران جلعاد که بیارند یفتاح را از ارض طوب او. گفتند به یفتاح بیا با ما که باش ما را سردار
سر ما و با بنی عمون محاربه باشیم. گفت یفتاح با شیوخ جلعاد نه شما بودید که ما را دشمن داشتید و بدر
کردید ما را از خاندان پدر من. چرا آمدید پیش من اکنون که مصایب بر شما مستولی شدند و بلاها بر شما روی
نمودند. گفتند شیوخ جلعاد به یفتاح که آمدیم اکنون پیش تو که بلاها بر ما روی نمودند و مصایب مکشف
ما شدند و شداید بر ما پیوسته آمدند. بشو با ما که محاربه کنیم با بنی عمون. و بباش ما را سر بیش
بر جمیع اهل جلعاد. گفت با ایشان یفتاح که اگر با شما بیایم و محاربه بنی عمون بشوم. و الله الرب
ایشان را بدست من دهد بشوم بر شما سر. گفتند با او شیوخ جلعاد الله الرب بشنوند [illegible]
و بر ما گواه باشد که مخالف تو نشویم و با تو عذر نکنیم بقول و فرمان تو کار کنیم. رفت یفتاح با اهل جلعاد
و ساختند او را بر خویشتن سر و حاکم. و شد [illegible] و قول [illegible] یفتاح و بود همه قول یفتاح [illegible]
الله تعالی مقبول در مصفیا. فرستاد رسل پیش ملک بنی عمون و گفت با او چه کار تو را و چون آمدی
بر من تا که با ما جنگ کنی و محاربه شوی. گفت ملک بنی عمون به رسل یفتاح. از جهت آنکه بنی اسرائیل استدند
زمین ما بغصب چون آمدند از ارض مصر. از ارنون تا یبوق و تا اردن. بازگردانید به ما زمین ما
بخوشی   باز فرستاد یفتاح رسولان با ایشان و مکاتیب پیش ملک بنی عمون و گفت در مکاتیب
او. [illegible] یفتاح چرا استدند بنی اسرائیل زمین مواب و بنی عمون [illegible] چون بود که برآمدند
از ارض مصر که [illegible] تا رسیدند [illegible] و آمدند بر قادش و فرستادند بنی اسرائیل رسل
پیش ملک ادوم که بگذاریم [illegible] و گفتند که بگذریم بارض تو. و او راه نداد ایشان را که بگذرند و بنی اسرائیل ساکن شدند

در قادش و رفتند اندر بریه و گردیدند جول ارض ادوم و مواب. و بزیر آمدند عبر ارنون و اندرون رفتند
بارض مواب. از جهت آنکه ارنون بود حد مواب. و فرستادند بنی اسرائیل رسل پیش سیحون ملک
اموریین و ملک حشبون و گفتند با او بگذار ما را که بگذریم بارض تو تا زمین ما. و باور نداشت ایشان را سیحون که
بگذرند بنی اسرائیل در زمین او. و جمع کرد سیحون جمیع لشکر او. و بزیر آمدند به یاهص و حرب کردند با بنی اسرائیل
و الله تعالی [illegible] کرد اموریین را سیحون را [illegible] و شکست ایشان را برابر بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
جمله اموریین را هلاک کردند و ارض ایشان میراث گرفتند و استدند و جمیع حدود ایشان را میراث
استدند از ارنون تا یبوق و از بریه تا اردن   الاصحاح العشر   اکنون الله الرب اله ما بود که
داد بدست او میراث بنی اسرائیل زمین اموریین که ایشان را هلاک کرد از پیش دستشان و تو
میخواهی که او را میراث کیری. راضی نیستی که بمیراث کیری آنچه بتو داد کاموش اله تو. اما آنچه
الله الرب اله ما هلاک کرد از پیش دست ما. و بما میراث داد. و آن را از ما است. مگر تو بهتری
از بالاق پسر صفور ملک مواب. مگر او حرب کرد با بنی اسرائیل یا مقاوم ایشان شد بجنگی. ایشان یا
مجاهده ایشان شد و محاربه ایشان شد در آن که بودند بنی اسرائیل ساکن اند بحشبون و قرایا او و در
عروعیر و قرایا او و جمیع قرایا که پیش ارنون است سیصد سال. چرا تو خاصم نشدید و نخواستید در
دراز وقت. [illegible] من گناهی نکردم با تو. و تو میخواهی شر و طلب محاربت من میکنی. الله الرب
حکم کند میان من و تو. و میان بنی اسرائیل و بنی عمون. ملک بنی عمون نشنید کلام یفتاح و او را
بچیزی نگرفت و وحی الله تعالی آمد بر یفتاح [illegible] الله الرب. و اندر رفت بجلعاد. و اندر آمد به مصفیا
جلعاد. و گذشت تا مصفیا که بجلعاد است پیش بنی عمون و نذر کرد یفتاح نذری از بهر خدای تعالی
و گفت. یا رب الاله [illegible] بنی عمون [illegible] هر که از در خانه با استقبال من بیرون آید
بیرون آید وقت بازگشتن [illegible] از محاربه بنی عمون [illegible] با الله تعالی باشد ذبیحه خدای تعالی
سازم او را. و اندر آمد یفتاح بر بنی عمون بجنگ ایشان و الله الرب [illegible] بنی عمون [illegible]
شدند [illegible] و قتل از ایشان بسیار از حد عروعیر [illegible]
[illegible] و شکسته شدند بنی عمون [illegible] شدند پیش
پیش بنی اسرائیل. بازگشت یفتاح به مصفیا بوطن خود. ناگاه دختر یفتاح بیرون آمد با استقبال پدر خود
بطبول و زنور [illegible]. و آن دختر داشت یفتاح و بغیر از او فرزند دیگر نداشت. چون یفتاح
دختر خود را دید. جامه خود بر خود بدرید و با بانگ بلند [illegible] گفت آه آه [illegible]
یا دختر [illegible]
کشودم دهن خود را [illegible] الله الرب [illegible] نذری کردم و نتوانم بازگشتن از نذر که کردم. گفت با او
دختر او. یا ابتاه اگر گشودی دهان تو برابر خدای تعالی و نذر کردی بکن با من [illegible] نذری کردی چون [illegible]
ترا خدای تعالی [illegible] از اعدای تو بنی عمون. [illegible] پدر خود گفت که [illegible]
دو ماه. بروم و [illegible] دو ماه بر کوهها و بگریم بر [illegible]
که برو. و فرستاد دختر خود را تا دو ماه. رفت دختر و دختران [illegible] صواحب او بودند با او. و گریست بر کوهها
و گریست بر جوانی خود و بر بکارت [illegible] تا دو ماه. و بعد از دو ماه باز آمد پیش پدر خود و کرد با دختر خود
آنچه نذر کرده بود. و بود که دیگر هیچ [illegible] بود و شد این [illegible] دختر این میان بنی اسرائیل [illegible]

هر سال در آن روز بودند که جمله بنی اسرائیل جمع می شدند و می رفتند بر سر گور دختر یفتاح و سوگواری و نوحه
می کردند و می گریستند و نوحه و زاری می کردند هر سال چهار روز. اما بنو افرایم برخاستند و در
رفتند تا جنگ. و گفتند بیفتاح چرا تو رفتی بجنگ بنی عمون و ما را نخواندی که با تو می آمدیم
تا در آن خانه خواهیم سوزانیدن با آتش. گفت ایشان را یفتاح با قوم من جنگ می کردم با بنی عمون عظیم و ان
من خواندم شما را و نیامدید و خلاص مرا از دستشان. چون [illegible] خلاص نبود [illegible] جان من
بدست گرفتم و رفتم بر بنی عمون. والله الرب ما را ظفر داد بر ایشان و شما را [illegible]
اکنون چه سبب جمع شدید بر من که با من جنگ کنید. و جمع کرد یفتاح مجموع اهل جلعاد و [illegible] ظفر
[illegible] گفتند بنی افرایم [illegible] ایشان از قوم اند و [illegible] و گرفتند اهل جلعاد معبر
اردن که [illegible] افرایم است. و هر که می آمد از بنی افرایم [illegible] که اندر [illegible] قوم جلعاد او را
امتحان می کردند و می پرسیدند [illegible] که تو از بنی افرایم [illegible] میگفتند با او بگو شبلات بگو سیبلات
جرا که بنی افرایم نمی توانستند گفتن شبلت [illegible] و قتلش می کردند بر معبر اردن. قتل کردند از بنی افرایم
چهل و دو هزار مرد. و بود یفتاح [illegible] مسلط شد بر بنی اسرائیل شش سال و وفات یافت یفتاح
جلعادی و دفن شد در قریه جلعاد. و شد بعد از او قاضی بر بنی اسرائیل ابیصان از بیت لحم
بود او را سی پسر و سی دختر. و داد دختران خود را بشوهر و در آورد سی دختر از بهر سی پسر او
و بود قاضی بنی اسرائیل هفت سال و وفات یافت ابیصان و دفن شد در بیت لحم. و بود بعد
او قاضی بر بنی اسرائیل الون زبولونی ده سال و وفات یافت الون [illegible] زبولون. و بعد
از الون قاضی شد بر بنی اسرائیل عبدون بن هلیان افرعتونی و بود او را چهل پسر و سی فرزند زاده که
[illegible] سوار می شدند. و ماند قاضی بر بنی اسرائیل هشت سال و وفات یافت عبدون
بن هلیان افرعتونی و دفن شد در افرعتون که در ارض افرایم است در کوه عمالیقان. باز کردند
بنی اسرائیل در بلا ایشان و بد کاری ایشان برابر الله الرب. و مسلط کرد بر ایشان قوم فلسطین
و مستعبد کردند ایشان را چهل سال.

قصه شمشون جبار

بود مردی [illegible] از قبیله
دان اسم منوح. و جفت او عاقر بود. پیدا شد بر او ملک الله الرب و گفت با او تو عاقری و فرزند
نمی آوری اکنون باردار شوی و از تو مولود بشود پسری. خبردار باش و نخوری خمر و مسکر و نخوری
چیز نجس هرگز. که باردار شوی و بیاوری پسری. و سر او [illegible] بر سر او [illegible]
که [illegible] جبار [illegible] او در بطن مادر. و او آغاز کند خلاص بنی اسرائیل از دست اهل فلسطین. آمد آن زن
پیش زوج او منوح. و گفت با او که آمد بسوی من ملک الله الرب و نمود بمن [illegible] ملک الله تعالی [illegible]
عظیم و از او سؤال نکردم که از کجاست و نام خود بمن نگفت. و گفت مرا که باردار شوی و بیاوری پسری.
و گفت که شراب مخور و مسکر نخور و چیز نجس نخور [illegible] او در بطن مادر
تا روز وفات او.

الاصحاح الثالث عشر

و خواست منوح از الله الرب و گفت [illegible] از تو [illegible]
الله الرب که [illegible] تا بیاید بپیش ما و ما را نماید که چه سازیم
با کودکی که بوجود آید. شنید الله الرب سخن منوح. باز آمد ملک الله تعالی پیش زن منوح
نشسته بود در [illegible] و منوح زوج او پیش او نبود. دوید زن منوح بشتاب پیش منوح زوج او و خبر
کرد او را و گفت که آنکه پیدا شد مرا آن روز که پیش من آمده بود [illegible] برخاست منوح و رفت با جفت او
آمد پیش مرد و گفت با او تو آنی که سخن کردی با این زن. گفت من. گفت منوح اکنون
با تمام شود قول تو. خبر ده ما را نام کودک و کردار او. گفت ملک الله الرب [illegible] منوح که
پرهیز کند [illegible] جیزی که از باغ انگور [illegible] و شراب و مسکر
نخورد و جیز نجس نخورد [illegible] از همه آنچه گفتم. گفت منوح بملک الله الرب
[illegible] بزغاله [illegible] پیش تو [illegible] گفت ملک الرب بمنوح. اگر تو مرا
[illegible] از طعام تو. و اگر قربانی [illegible] از بهر الله تعالی [illegible] اما منوح گفت
[illegible] ملک الله تعالی [illegible] گفت منوح بملک الله تعالی نام تو جیست
که چون [illegible] تمام شود نام کودک بنام تو بخوانیم. گفت ملک الله الرب بمنوح چرا می پرسی نام من
و نام من محمود است [illegible] اسند منوح بزغاله و قدری شراب [illegible] و قربان
کرد او را برابر از بهر الله تعالی بر صخره و آغاز کرد به تسبیح از بهر الله تعالی [illegible] الرب [illegible] و منوح
و جفت او معاینه که لهیب النار [illegible] صخره [illegible] و ملک الرب بالا رفت با لهیب آتش
[illegible] منوح و جفت او [illegible] بروی خود بر زمین [illegible] دیگر پیدا نشد
ملک الله الرب که بنماید خود را بمنوح و جفت او [illegible] دانستند که ملک الله الرب بود
گفت منوح بجفت خود [illegible] از بهر آنکه دیدیم الله تعالی معاینه. گفت جفت منوح بمنوح اگر
خدای تعالی می خواست که بمیریم از ما قربان [illegible] کرد و [illegible]
روزگار [illegible] زاید پسری و نام او نهاد شمشون [illegible] بزرگ شد
و الله الرب [illegible] و روح الله الرب آغاز کرد بر شمشون که [illegible] در محله دان میان
صرعا و میان اشتاول. بزیر آمد شمشون به تمنت و دید [illegible] دختری از بنات اهل فلسطین. رفت
و گفت به پدر و مادر خود. که دیدم دختری در تمنت از بنات فلسطین او را از بهر من بخواهید که زن من باشد
گفتند با او پدر و مادر او [illegible] نیست [illegible] خانه برادران تو و قوم تو [illegible] تو دختر [illegible]
دختر از اهل فلسطین [illegible] گفت شمشون [illegible] خود [illegible] می خواهم [illegible] او را دوست می دارم
و خوب آمد در نظر من. و معلوم نبد پدر و مادر او را که این کار از قبل الله تعالی است [illegible] الله الرب [illegible]
است که شمشون [illegible] از اهل فلسطین که منتقم شود از اهل فلسطین و بودند در آن وقت اهل
فلسطین مسلط بر بنی اسرائیل. بزیر رفت شمشون و والدین او با تمنت [illegible] شمشون
شبل شیر [illegible] عظیم. روح الله الرب بر شمشون [illegible] شیر را [illegible] او را
همانند دریدن بزغاله و نبود با شمشون هیچ سلاح. و معلوم نکرد والدین خود را [illegible] رفتند [illegible] دختر
سخن کردند و شمشون [illegible] بعد از روزگار
رفت [illegible] شیر [illegible]
و عسل [illegible]
[illegible] عسل [illegible]
که او را [illegible] شیر است
[illegible] هفت روز.

از بهر آنکه به خواستگان بجا شد اصل جهاز بی ساختند و لیمه هفت روز. چون اغرا دیدند اهل فلسطین
سی دوست بدو راشنسابین گفت بایشان شمشون بگویم بشما مثل ازاد ابد و عجایب و بیریم شما را
ازبهر او. اگر شما بیرون آمدید از مسئله من و سوال من جواب دادید تعبیر او گشتید مجموع ایام عروسی
دادم سی جامه و سی مندیل. و اگر از مسئله من بیرون نیایید بستانم از شما سی جامه و سی مندیل.
گفتند با او سوال کن مسئله تو که بشنویم. گفت ایشان را بیرون آمد از خورنده خورش و از ترش شیرینی
سه روز اندیشه کردند و فکر کردند در جواب مسئله او. و جواب مسئله نتوانستند با او درگیر. چون
شد روز چهارم گفتند بعروس شمشون که خدع کن شوهر تو که بتو بگوید جواب این مسئله او. و اگر نه بکشیم
ترا و خانه تو بسوزانیم بآتش و خانه پدر تو. دانستانیم میراث شما. و دعه شمشون گریست پیش او
و گفت با او دشمن جواب این مسئله تو و لعب و گریست سه روز او شمشون را گفت یقین است که تو مرا دوست
نمی داری از بهر آنکه مرا خرع کردی و جواب مسئله تو که گفتی الا کردی از پسران قوم من. گفت با او من
با او من بگفتم تو را که بگویم تو. آغاز کرد گریه و زاری پیش شمشون جمله ایام عروسی. چون شد روز هفتم
گفت با او از بهر آنکه او را غمناک کرد او گفت جواب مسئله بعروز دادگر او. گفتند اهل قریه پیش از آن
از آنکه طعام بخورند. گفتند چه شیرین تر باشد از عسل و چه تلخ تر و قوی تر از شیر. و گفت ایشان را
شمشون اگر نگفتی گوساله من نتوانستید دادن جواب مسئله من. آنگه آمد بروی تایید روح الله تعالی
و بزیر رفت بعسقلان و قتل کرد از قوم ایشان سی مرد از اهل فلسطین و استد جامه ایشان را و داد
بایشان که جواب مسئله گفتند. و خشم و قوی شد بخشش باز آمد بخانه پدر خود. و شد زن شمشون
که او را دوست میداشت اسب بزن شفتین شمشون الاصحاح الثانی عشر چون وقت
ببیند گندم شد شمشون یاد آورد خلیله خود. و برداشت از بهر او بزغاله. و گفت بروم پیش زن خود با شم
پیش او بحاشر او. چون شد شمشون را پدر زن که آمد پیش زن او بردن خانه اشتید و نگذاشت که شمشون اندرون
خانه پیش خلیله خود برود. و گفت شمشون که از تو بندانست که تو او را بخواهی و دوست می داری استد شوهر
دیگر بشفتین تو بزنی او. خواهر کوچک او از او خوبتر است او را بتو بدهم بزنی بستان او را بجای او و زن تو باشد
بجای خواهر او. گفت شمشون من بیزارم که بکنم با اهل فلسطین جانی از بهر آنکه بر من ظلم کردند. من با ایشان
بسازم هم شر و هم بدی چرا که بر من ظلم کردند و خلیله مرا از من استدند من نیز مکافات ایشان بکنم. و رفت
شمشون و شکار کرد سیصد روباه از بهر صحرا و جمع و بماند در میان دنب ایشان و بست مصابیح آتش و بست
دو روباه جمع و نهاد در میان دو ثعلب مصباح آتش و نهاد مصابیح آتش پیش دنب شان و برافروخت
آتش در مصابیح. و ثعالب را ها کرد و مصابیح آتش رفتند ثعالب در میان زرع ایشان و باغهاشان
و سوزاند زرع خرمنها زرع و باغهای اهل فلسطین و نماند اهل فلسطین را نه زرع و نه باغ و نه زرع
که همه بسوخته است و سوخت ریتون باغها میوه و انگور اسار و همه نماند که نسوخت. گفتند اهل فلسطین
که کرد این کردار با ما. گفتند که این فعل شمشون است داماد تمنی وار از بهر آنکه زن او استد و داد بیش
بدیگری [illegible] جمع شدند اهل فلسطین و بسوزانیدند بخانه پدر زن را و خانه زن را با آتش. گفت شمشون
هر آینه کردار کردید دیگر بلند ثم بالاهال از شما. باو فتی که نفس من آرام کرد. آنگه آرام کردم از شما و آمد
از ایشان زخم بشبیار و زد ایشان را بر ساقها ایشان از اقدام اسبان و بار اعضا ایشان

و به دهان او بایشان بخشد قوی الله دنت و شاکر شد تا حاف که در شمس عطمین. و جمع شدند اهل
فلسطین و آمدند بارض یهودا و نزول کردند برایشان گفتند یهودا با اهل فلسطین از بهر چه آمدید
که بستند گیریم شمشون را. و بکنیم با او چنانکه کرد با ما. بزیر آمدند سه هزار مرد از یهودا بشاخ
که در کهف مطین است. و گفتند شمشون نمی دانی که اهل فلسطین بر ما مسلط اند چرا کردی این
این کردار. گفت بایشان چنانکه ایشان با من کردند من نیز با ایشان کردم. گفتند با او از بهر آن آمدیم
آمدیم که ترا بسته داریم و بسپاریم بایشان. گفت بایشان شما با من سوگند بخورید که مرا قتل نکنید
شما. گفتند با او که با تو بدی نکنیم بلکه ترا بسته کنیم و بایشان برسپاریم. و ما ترا قتل نکنیم. ببستند او را
بستند او را بدو ریسمان تازه نو و بردندش پیش ایشان. چو صبح که خوانده شود لحی اعادله بودند اهل فلسطین
بر خاستند براو اهل فلسطین تا او را قتل کنند. حلول شد بروی تایید روح الله الرب المجید روح القدس
و شد ریسمانها دو ریسمان که دست با ایشان بسته بودند مانند خیط کتان که بنیم سوخت آتش باشد و جنبید
و بازکرد هر دو ریسمان. و یافت شانه خر استخوان پوسیده دراز کرد دست خود و استد آن استخوان شانه
خر پوسیده بدست خود و قتل کرد بآن استخوان از اهل فلسطین هزار مرد. و گفت شمشون با اهل فلسطین
که بشانه خر پوسیده قتل کردم از شما هزار مرد و قتل کردم از شما باین شانه که او بسیار است. چون تمام کرد کلام کرد
کلام خود را انداخت استخوان را. و نامید و نقوع که بدیر کاه لله الرب المعین. و گفت شمشون و خواند نام آنجا که
دم لحی. و تشنه شد شمشون تشنگی عظیم سخت. و تضرع کرد پیش خدا او را و گفت تو ای الله الرب
الناصر قوت دادی مرا بر سر ضعیف تو و ساختی از بهر این نام ولی باد ذکر عظیم. اکنون بمیرم تشنه و بیفتم
بدست این قلف اعلای تو بالله الرب العزیز المجید. شکوراخ کرد الله الرب آن استخوان شانه خر و بدر
آمد از و چشمه آب عذب بسیار. خورد و باز آمد نفس او برای او. و از بهر خواندند نام آنجا که عین قرن قل الحار
با او من. و او بود قاضی قضایا بنی اسرائیل بیست. آنگه رفت شمشون بغزه. و یافت آنجا که عورت
زانیه صبیحة الوجه خوب روی اندر رفت بخانه آن عورت. گفتند اهل فلسطین اینک شمشون آمد بیلاد ما
و او اینجاست. گرد گرفتند بروی در دوار شهر و آغاز کردند بخاطر که در همه مجمع شهر از شان و گفتند چون
روز شود بستانیم او را و قتل او بکنیم و برهیم از همه بلاهای او. شمشون بخفت تا نیم شب. و بعد برخاست
بعد نیم شب. و استد در عتبه دروازه شهر و برکند در و لنج را تمامت و علمهای او. و برداشت بر عاتق خود
بالای کوه که برابر حبرون است. و بعد از آن دوست داشت زنی در قریه که نام شد نحل شار و ق است
و نام آن زن دلیلا. گفتند اهل فلسطین با دلیلا مخدوع کن شمشون را و ببین که زور و قوت او از چیست و بچه چیز
قوت می گیرد او و بچه توانیم او را ببستن که او را ذلیل کنیم. و بدهیم بتو هر یکی هر یک سیصد مثقال نقره
گفت دلیلا با شمشون بگو مرا بچه روز تو قوی است و بچه توانیم ترا ببستن و بچه کم شود زور تو. گفت با دلیلا
شمشون که اگر ایشان مرا ببستند بهفت دوال پوست که او فرلخ تازه که خشک نشده باشد دوال فرلخ
باشد مرا که بیبندند زور من ضعیف شود و بشوم مانند یک مرد از ایشان. گیر اسامی فلسطین او بدند
هفت دوال را و باره فرلخ که خشک نشده بودند. شمشون را با آن دوالها بست محکم بغایت و نشاندند بر شمشون
بر شمشون کمین در خانه خود. و گفت دلیلا شمشون اینک آمدند بر تو اهل فلسطین. آن دوالها را برید همانند
ریسمان کتان که بنیم سوخته آتش باشد ضعیف شد. گفت با او دلیلا که مرا فریب کنی و دروغ گفتی
۴۴

لعبه بسته شوی و زور تو ضعیف شود. گفت باو شمشون اگر مرا ببسته کنند برنجلها جدید ان که با ایشان
کار نکرده باشند باشان ضعیف شوم مانند یکی از مردم عام. دلیلا بست شمشون را برنجلهای اهن
ان که در وی کار نکرده بودند. و گفت بشمشون که اینک امدند بر تو اهل فلسطین یا شمشون. و قومی
بودند از اهل فلسطین در خانه دلیلا پنهان در کمین شمشون در مجمع او. و در حال جست شمشون و رجایها
چو دو ابریشم که در مجمع رنجلهای که بروی بسته بودند مانند پاره های نیم سوخته. گفت دلیلا بشمشون
تو با من راست نمی گویی از برای انکی مرا دوست نمی داری. مرا راست نمی گویی که بچه بسته شوی.
اگر با مرا دوست داری راست بگو که بچه بسته شوی. گفت باو شمشون اگر ببسته داری هفت
از موی سر من در تو لچولاه ضعیف شوم مانند یک از مردم. دلیلا بست هفت بند موی سر شمشون
در تو لچولاه بستن محکم. و گفت یا شمشون اینک امدند اهل فلسطین بجهت تو. شمشون بیدار
شد و جست تول را و هر چه موی او در او بسته بود و در هم بیند لخت. ما سد [illegible] گفت
دلیلا بشمشون [illegible] که مرا دوست [illegible] چند بار [illegible] تا الکون
سه بار و نمی گویی که زور تو بچه بسته می شود. و زورمندی تو بچه چیز عظیم می شود.
چون دلیلا بشمشون بسیار ناز می کرد شمشون را [illegible] و نفس شمشون را برنجانید [illegible]
کرد بدلیلا [illegible] گفت باو. از بهر انکه نفس شمشون [illegible] عظیم [illegible] بود که شمشون [illegible] دلیلا عظیم
ملول شده بود. [illegible] دلیلا [illegible] بتراشد
و موی سر من تراشیده نشده هرگز. از بهر ان [illegible] خدای تعالی هستم. اگر موی سر من تراشیده شود از
زورمندی من ضعیف شود. و شوم مانند یک از مردم ضعیف

الاصحاح السادس عشر

چون دید دلیلا که شمشون راز دل خود با او راست گفت [illegible] ایذ از دل او بود. و فرستاد
و خواند سروران اهل فلسطین و گفت [illegible] بیایید [illegible] که شمشون [illegible] گفت [illegible] زورمندی [illegible]
[illegible] امدند سروران اهل فلسطین پیش دلیلا و با خود اوردند مجموع نقره که با او گفته بودند و دادند
بدلیلا. دلیلا شمشون را خسبانید بر زانو خود و فرستاد او در حجام را و موی سر شمشون را تمامت تراشید
هفت بند موی سر او. اغاز کرد زورمندی شمشون [illegible] و زورمندی شمشون از شمشون
مفارقت کرد در حجام [illegible]. انکه گفت دلیلا بشمشون که اینک امدند بر تو اهل فلسطین یا شمشون. بیدار
شد شمشون از خواب خود. و گفت که بیرون روم بیش ایشان [illegible] اوک [illegible] باشد [illegible]
می کردم بارهای دیگر. و ندانست که زورمندی خدای تعالی با او [illegible] بود از و جدا شده. استدند اهل
[illegible] شمشون را و دو چشم او میل کشیدند [illegible] دو چشم. و بستند [illegible] را برنجلهای اهن
و بردند او را [illegible] و ساختند [illegible] اسیاب و بستند [illegible] را در اسیاب و بروی [illegible]
[illegible] اسیاب [illegible] کرد. اغاز شد موی سر شمشون بیرون [illegible] اما
سروران اهل فلسطین جمع شدند [illegible] اینان [illegible] که [illegible] عظیم. و گفتند که خدای

داد بدست ما دشمن ما را انکی [illegible] خراب کرد [illegible] بسیار [illegible] کرد. و جمع اهل فلسطین [illegible]
[illegible] کنند. چون خوردند و اشامیدند و طیب [illegible]. و از بهر [illegible]
و ستایش [illegible]. گفتند [illegible] شمشون را [illegible] فرستادند و شمشون را [illegible]
و رقص [illegible] و [illegible] ایستانیدند او را [illegible] در میان استونهای خانه صنم ایشان
گفت شمشون [illegible] بیشتر [illegible]. قدری [illegible] استونهای
[illegible] خانه [illegible] تکیه کنم. بر این استونها که این خانه [illegible] ایستاده است
و خانه [illegible] و زن [illegible] بودند سروران اهل فلسطین [illegible] در خانه صنم و بودند بالای
بام خانه بیشتر [illegible] در خانه بودند. [illegible] تماشا می کردند بر شمشون [illegible] رقص می کرد. دعای
کرد شمشون [illegible] خدای تعالی [illegible] و گفت یا رب [illegible] ضعیف [illegible] یاد داری [illegible]
[illegible] این بار دیگر [illegible] خود [illegible] اهل فلسطین [illegible] شمشون [illegible] خانه که اهل فلسطین
[illegible] شده بودند [illegible] و دست [illegible] عمود [illegible] دست و یک عمود [illegible] دست. و گفت شمشون [illegible]
[illegible] اهل فلسطین و کشید دو عمود خانه بقوه خود. افتاد خانه بر سروران اهل فلسطین و بر مجمع
بالای خانه و اندرون خانه بودند. و مجموع ایشان [illegible] و بودند ایشان که [illegible] بیشتر از ایشان که
بحیات خود [illegible] کرد. [illegible] شمشون [illegible] قوم او. و استدند تن شمشون را و بردند او را
[illegible] در میان [illegible] و [illegible] در قبر [illegible] پدر او. و او بود قاضی بنی اسرائیل بیست سال [illegible]

تمت قصه شمشون بن منوح

قصه میخا از جبل افرایم

و بود از بعد شمشون [illegible] از جبل افرایم نام او میخاه. گفت با در خود [illegible] هزار مثقال و صد مثقال
که [illegible] و [illegible] شنیدم [illegible] از نقره [illegible]
گفت مادر او خدای تعالی مبارک کند فرزند [illegible] باز داد این نقره [illegible] خود. از هزار و صد مثقال
نقره. گفت مادر [illegible] این نقره را [illegible] از دست [illegible] از بهر خدای تعالی اله اسرائیل
[illegible] و [illegible] ساختن او صنم مسبوک [illegible] پانصد مثقال. باز داد [illegible] فرزند [illegible]
نقره را [illegible] نقره را با او. [illegible] و [illegible] مثقال و [illegible]
از بهر او صنم مسبوک [illegible]. و بود این صنم در خانه میخا. و میخا ساخته بود از بهر خود خانه از بهر
صنم خدای تعالی در خانه خود. و ساخته بود از بهر خود [illegible] و [illegible] چهار بیست. و مقدس
[illegible] بود از خانه که از بهر خدای تعالی ساخته بود. و [illegible] خود [illegible] و بنو [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] و بود هر انسانی که [illegible] بارادت دل خود. [illegible] ارقدیه داود نام او
[illegible] شود [illegible] که [illegible] مقیم شود. امد و رسید بجبل افرایم. و رفت بخانه

میخا آخر اله او بود. گفت با او میخا که از کجا آمدی. گفت با او که مردی لیوی ام از بیت لحم قریه یهودا
بر آمدم که مسکنی موافق طلب کنم که آنجا باشم. گفت با او میخا که پیش من باش مرا شاگرد و پدر و حبر
و من بدهم ده درم هر سال نقره. و پوشش تو و ماکول تو. برفت آن مرد لیوی و راضی شد که باشد بخانه
میخا. و ماند آن مرد لیوی پیش میخا همچند یک فرزند او. و تمام کرد میخا ار هم و لیوی تمامت آلت
احبار و بود از بهر او حبر. و ماند در خانه میخا. گفت میخا اکنون دانستم که خدای عز و جل نیکویی
و بمن نظر کرد. که شد از بهر من حبر از لیویان. در آن روزگار نبود اسرائیل را ملک. و سبط دان استیطان جستند
بودند. و در آن روزگار بود که اهل قبیله دان از بهر طلب میکردند که میراث گیرند و نشینند که در روزگار
گشت از بهر ایشان نصیبه میراث نرسیده بود. تا آن روزگار در میان قبایل اسرائیل. و فرستادند بنو دان
پنج مرد از قبیله دان که از صرعا و استاول که بروند و زمین را جاسوسی کنند و ببینند زمین را. و گفتند
ایشان را که بروید و جسس کنید زمین را. آمدند بجبل افرایم و شدند بخانه میخا. و آن شب آنجا بودند. چون
نزدیک بودند بخانه میخا. دانستند آواز لیوی میل کردند بسوی او. و گفتند با او که ترا
اینجا که آورد. و چه میکنی اینجا. گفت با ایشان لیوی که اینچنین کرد با من میخا که مزد داد مرا
بشد مرا با مزد. و مرا با اجارت گرفت و شدم او را حبر. گفتند با او نظر کن که ظفر یابیم در راه
که ما در وی ساییم. گفت ایشان حبر که بروید بسلامت. خدای تعالی مراد شما تمام رساند و مراد شما تمام شاید
رفتند پنج مرد تا لیش و دیدند شعب آنجا که ساکن اند بیغم برقرار خود. و هیچ کس نیست که
و هیچ کس بر ایشان ستم و منازعت نمیکند. و جایگاه شان از صیدانیین دور بود. و نیست میان ایشان
و میان هیچ قبیله منازعتی و سخن و مضایقه. باز آمدند پیش برادران ایشان بصرعا و استاول. و گفتند ایشان
برادران ایشان که چه آگاهی آرید. گفتند که برخیزید که برویم بر ایشان که دیدیم زمین شان سخت نیکو
علفزار نیز فراخ و مخصب و زمین پر نعمت عظیم. مترسید و خاموش منشینید. و تعجیل کنید که برویم
و زمین آنرا گیریم میراث ما. و از خدا راه یابید. و در آن جز هیچ نقصانی نیست و اندر روید بر شعب
آبادان و زمین فراخ سخت که گشاده است از هر چیزی که هست و در آن هر چیز بسیار است
و مصالح هیچ سر نباشید

الاصحاح الرابع عشر

برخاستند اهل قبیله دان
از صرعا و استاول ششصد مرد سلاح پوشیده سلاح تمام. و بالا رفتند و نزول کردند پیش قریه
نعران که از یهودا است. و نام آن جایگاه خوانده شد عسکر دان تا امروز و او پس قریه نعران
و اندر آمدند از آنجا بجبل افرایم. و شدند که رسیدند بخانه میخا. گفتند آن پنج مرد که جاسوسی رفته بودند
برادران خود. بدانید که در این اکنون جه ورد هست و صنم مسبوک. مروید و نیک بدانید که چه کنید
باز گردیدند آنجا و رفتند پیش آن مرد لیوی که در خانه میخا است. و بر وی سلام کردند. اما
آن ششصد مرد سلاح پوشیده که از بنی دان اند ماندند در دهلیز. و آن پنج مرد که جاسوسی رفته اند اندر آمدند

بخانه میخا. و استدند صنم را و جه ورد را. و حبر بودند و حبر قایم بود در دهلیز پیش در. و آن
ششصد مرد سلاح پوشیده سلاح شان ... رفتند بخانه میخا. و استدند صنم مسبوک و جه ورد را
گفت ایشان را حبر که اینچه کار است که میکنید. گفتند بحبر که خاموش باش و دست بر دهان خود
بنه. و بیا در میان ما که از بهر ما پدر باشی و حبر ما باشی. از این دو چیز کدام بهتر است ترا که حبر یک مرد باشی
یا حبر یک قبیله از قبایل اسرائیل. نیک خوش شد حبر را. استد صنم و جه ورد او و رفت در میان آن
قوم. و میرفتند شان عظیم کردند. و غنیمت بسیار با ایشان است از گوسفند و چهارپای و مواشی و کاروان
و هنگام چو رفتند که از خانه میخا دور شدند ... میخا ... رفتند در طلب بنی دان
و ... دور بودند و میخا با مردمان دریافتند بنی دان. آمدند بنو دان و گفتند میخا را که تو چه داری که با مرد می
آیی. گفت میخا از بهر آنکه استدید خدایان که ساخته بودم. و بردید حبر را نیز ... بغیر از آن
نماند که ... ادری ما ... گفتند میخا را که تو با ما ... ما. سازد که از ما قومی بر تو آیند که
... دارند. و با تو بدی کنند. رفتند بنو دان در راه خود. چون میخا دید که طاقت ایشان ندارد. باز
گردید بوطن و خانه خود. و ایشان استدند هرچه ساخته بود میخا و بردند حبر را نیز که پیش میخا
بود و رفتند بلیش و رسیدند بر شعب آسوده و همه را قتل کردند. و قریه لیش را بسوختند
بآتش. و هیچ امید نبود شان نرسید جز ... از بهر آنکه قریه دور بوده است از صیدان
و در میان ایشان و میان هیچ امت از شعوب منازعه و دشمنی نبوده است تا ... و آن قریه
بود در میان بیت رحوب. و آن قریه را عمارت کردند و ساکن او شدند. و نهادند نام آن قریه دان
بنام دان پدر ایشان که از صلب اسرائیل زاده شد. و بود نام آن قریه پیش از آن لیش. و بنو دان صنم را نصب
کردند. اما یوناتان بن جرشون و ... شدند حبر قبیله بنی دان تا امروز که بغارت شد زمین. و نهادند
صنم که ساخته بود میخا که همه روزگار در خانه بود ... خانه الله الرب در شیلو. و در آن روزگار بنی اسرائیل را
ملک نبوده است. و بود مردی نام او لیوی ساکن ... جبل افرایم. استد عورتی از بیت لحم قریه بنی
یهودا ... و ... بود از پیش لیوی شوهر خود. و رفت بیت لحم قریه
یهودا و ماند آنجا چهار ماه. ناگاه برخاست لیوی شوهر آن زن و رفت بطلب زن خود ... که زن خود را
بخانه خود آورد. و برد با خود ... خود. و دو دراز گوش. چو لیوی پیش زن خود رسید. زن
... شوهر خود او را بخانه پدر خود. چو پدر زن داماد خود دید شادمانه شد. و داماد خود را
مهمانی کرد تا سه روز ... خوردند و آشامیدند و خفت آن شب شب سیم. و روز چهارم
داماد برخاست که از خانه ... بامداد برود صبح بوطن خود. گفت با او پدر زن که دل خود را ... نان
تغذیه کن و بعد از آن روانه شو. خوردند نان ... و آشامیدند. آنگاه گفت با داماد پدر زن
اگر بخواهی امشب نیز ... امشب بخسپیم. امداد برخاست داماد که برود. گفت با او پدر زن

امشب نیز اینجا باش مانند اینجا از شب . روز دوم برخاست بامداد لاوی تا برفتن گفت پدر زن قدری
قلب بخور و صبر کن تا روز شود با هم خوردند بعد از آن تا هر دو خوردند برخاست لاوی برفتن
او و زن او و شاگرد او . گفت با او پدر زنم روز شده است . امروز نیز پیش ما باش و چون روز شود
برخیز برو . و لاوی نشنید سخن پدر زن خود و نخواست که اینجا بخسپد . بیرون آمد و رفت و رسید
برابر یبوس که اورشلیم است . رسیدند برابر اورشلیم . و با او دو خر بار کرده . و شاگرد او با او چون
رسیدند نزدیک اورشلیم شب شد و آفتاب غروب کرده بود . گفت بنده بخداوند کار خود بیا تا امشب
درین قریه باشیم . گفت خداوند کار او با غلام خود . اندر نرویم بقریه بیگانه که او نیست از قبایل بنی
اسرائیل بل برویم بجبع . گفت با او غلام او بیا تا اندر رویم بعضی ازین قریها یا بجبع یا برامه رفتند تا گاه آفتاب فرو رفت
ایشان رسیدند بجبع قریه بنی بنیامین اندر جبع رفتند که شب آنجا بخسپند در جبع . اندر رفتند بجبع
و بنشستند در بازار جبع . هیچ آدمی ایشان را بخانه خود نبرد . ناگاه آمد یک مرد پیری از عمل خود و بود
از صحرا از جبل افرایم . و مقام گرفته بود در جبع و اهل آنجا از سبط بنیامین بود . و بودند مردم بنیامین و مردم قوم
و بدکردار بودند بغایت . آن مرد پیر برداشت نظر خود را و دید که مردی غریب مسافر بنشسته است
در بازار قریه . گفت آن مرد پیر با ایشان کجا میخواهید و از کجا آمدید . گفتند آمدیم از بیت لحم قریه یهوذا
و میخواهیم جبل افرایم که ما از آنجا ایم . رفته بودیم به بیت لحم قریه یهوذا و میرویم بخانه الله الرب
و کسی نیست که ما را بر دکانه خود . و هست ما را علف و قضیم چارپایان و ما را هست نان
و خوردنی و شراب که ما را کفایت است و کنیزک تو و این عبد تو . و ما را هیچ چیز در بایست نیست
بغیر جایگاه خفتن ما لاغیر

الاصحاح الخامس عشر

گفت با او آن مرد پیر السلام هر چه ترا در بایست
است همه چیز بر من بود هم . و شب در بازار مخسب بیا اندرون خانه من بخسب . اندر برد ایشان را بخانه
خود . و انداخت قضیم از بهر چارپایان ایشان و علف . و بشستند قدم شان پایها . و خوردند
پیش او خوردند و آشامیدند و خوش طبع النفس شده بودند ناگاه جمع شدند مردم بدکردار قوم بسیار
از قوم قریه و محیط خانه که لاوی بداخل بیش از مرد پیر شدند . و مجاهده میکردند که بکشایند در خانه
گفتند بمرد پیر که صاحب خانه است . بیرون آور این قوم که مهمان آمدند امشب پیش تو ایشان را تا بدانیم
ایشان را . آن مرد پیر صاحب خانه بیرون از قوم بد بیرون رفت . و با ایشان گفت مکنید ای برادران
ترک کنید این گناه عظیم و این کار بد مکنید . که عاقبت این کار سخت عظیم شوم خواهد بود . ترک کنید
این بدکردار و بروید . که این مرد اندر خانه من آمد . و پیش من بزیر آمدند این قوم را رسوا مکنید . و این فعل
بد با ایشان مکنید و این کردار قبیح . اینک دختر دارم دختر بکر . و سریه او است بیرون آورم پیش شما . که ایشان را
بدانید و بکنید با ایشان هر چه بخواهید . و این فعل بد با این مرد مکنید که عاقبت این فعل بد باشد .
و این مرد را رسوا مکنید . آن قوم سخن این مرد پیر نشنیدند . آن مرد گرفت سریه خود را و سپرد او را بدست
آن قوم گناهکاران شوم فجره . آن قوم فجره و مرتکب سریت این مرد لاوی کام شدند از اول شب تا صبح روز

بار کردند بنی اسرائیل از و . و برخاستند از رقیم و آمدند مجموع بنی اسرائیل با هور الجبل

التورية في وفات هرون الكاهن

گفت خدای تعالی با موسی و هرون بر سر کوه هور الجبل که در حد ادوم است
و هرون را بر کوه برد که بمیرد پیش اهل او . و اندرون نرود بزمین که به بنی اسرائیل میدهم که شما
عاصی شدید بر من بخوض مستعجب که نشوید و مجتنب از شریعه تا حدی که پیش آب خصومت
که از سنگ بر آمد . مرا حجة نکردید پیش بنی اسرائیل نگاه ایشان . برو پیش هرون و پسر او
الیعازار . و بگو هرون که بپوشد جامه کهنوت او تمام . و بالا ببر ایشان را بهور الجبل . و بدر کن
از هرون جامه کهنوت او که پوشیده است . و بپوشان جامه کهنوت را بپسر او الیعازار . و بعد از آن
هرون وفات یابد و بمیرد پیش اهل او و شعب او . و کرد موسی آنچنان که فرمود با او خدای تعالی
و بالا رفت بکوه هور و برد هرون و پسر او الیعازار با او برابر جماعت بنی اسرائیل . و بدر کرد موسی
جامه کهنوت که هرون پوشیده بود و بپوشانید بر الیعازار پسر او . و هرون وفات یافت بهور
الجبل . و بزیر آمدند موسی و الیعازار از هور الجبل چون مجموع اسباط بنی اسرائیل دانستند که
هرون کاهن وفات یافت . نوحه و گریه عظیم کردند هرون کاهن مجموع اسباط بنی اسرائیل سی روز
شنید کنعانی ملک عرد که در تیمن ساکن است . که بنی اسرائیل نزول کردند در راه جواسیس
بیرون آمد برون بنی اسرائیل و اندر آمد میان بنی اسرائیل و شکوه کرد از بنی اسرائیل قومی . بنی اسرائیل
نذر کردند از بهر خدای تعالی نذری و گفتند که اگر این شعب یاد ادی یا رب . بسپارم هیچ قرایای
ایشان حرمة للرب خدای تعالی . شنید الله الرب کلام بنی اسرائیل و داد بسپرد کنعانیان را
و قوت داد بنی اسرائیل بر کنعانیان . و هزیمت کردند کنعانیان را . و قتل کردند ایشان را و جمیع
قرایا ایشان را حرمة ساختند شان را و خواندند نام آن بلاد حرمة . الله تعالی

التورية في حية النحاس

برخاستند شعب از هور الجبل و آمدند براه بحر سوف که گرد برگرد ارض ادوم گردند
ملول شد شعب از نفس خود از عذاب و رنجات راه و متذمر شدند بر خدای تعالی و بر موسی و گفتند
عذاب یا دادی و ما را بدر آوردی که در بریه بمیریم که درین جای که نان است و نه آب است و نفس ما از
قلت طعام تنگ شدند و هلاک . شنید خدای تعالی تذمر ایشان . مسلط کرد بر ایشان مارهای
افعی که منهوش و هلاک کردند از ایشان قومی بسیار . مجموع شعب جمع شدند پیش موسی و گفتند موسی که
خطا کردیم که متذمر شدیم بر خدای تعالی و بر تو ای موسی . نماز کن که خدای تعالی که این مارها را از ما دور
گرداند . موسی نماز کرد امام الله الرب بسبب دفع کردن مارها از بنی اسرائیل . فرمود خدای تعالی
موسی را بساز از نحاس مار و مانند مار و او را بیاویز بر سر چوب بلند نشان . و هر که او را مار
بگزد . باز مار نحاس نظر کند که آویخته است . خلاص شود . ساخت موسی از نحاس مار و او بیخت او را
بر چوب بلند نشان و هر وقتی که مار ورا گزیدی . در آن مار نحاس نظر میکرد خلاص میشد . این مار که
که موسی ساخت و بر چوب بلند آویخت از بهر شفای بنی اسرائیل مانند صلیب است که در طلسم منصوب
که هر که پیش صلیب آید و بدرستی ملتجا صلیب کند صلیب او را از همه بلاها خلاص کند
ورحلت کردند بنی اسرائیل و نزول شدند به ابوت و از ابوت ارتحال و نزول شدند بر عی العباریم
التی در بریه است مقابل ارض مواب در جانب شرقی حیث که مشارق آفتاب است . از آنجا برخاستند

ارغاو نزول کردند در وادی زرد وازانجا ارتحال کردند ونزول شدند در عبر ارنون در بریه الی بیرون نشست
انجا اموراین وایشان که ارنون حد اموراین است بود میان اموراینین ومیان موابیین وازیشان
گفت در کتاب حروب الرب اللیب بعاصفه در وادی ارنون واصلیت در شعاب اودیه که
ما یلیه سکان عاد الی منتهی گشت در حد اموراینین وبود انجا جاه آب . وبود ان جاه که خدای تعالی
فرمود انجا بیشتر اوجمع کن پیش من شعب که از ایشان آب دهم . آنگه التسبیح الذی سبح بنی
اسرائیل علی الملکی ماها انجا تسبیح کردند بنی اسرائیل وگفتند که بالا ایا تو یا آب از چاه که معاینه
بشنند ترا از چاه که عطا او را حکمین کنیدند شرو سلاطین شعب او را بیدا کردند . واشکار اسرائیل
تل الاحشان شدند از بریه تا متنین وار متنین تا نحلیئیل وار نحلیئیل تا موات الی در وادی جبل موآب
تا سر بلندیها الی بیداشت بر اشیمون ⁂ آنگه فرستادند بنی اسرائیل رسل بیش سیحون ملک اموراینین
وگفتند با او . اندرون بیم در زمین تو . وهیچ جنگ از زمین تو بهای بزنیم وبا نگاه نکنیم . واز آب چشمها تو نخوریم
الی برویم براه اعظم که اندر زوم بارض تو . سیحون رام نشد که رها کند بنی اسرائیل را که اندر زمین او در روند
ودرجو داد . وجمع کرد مجموع جند او . وبیرون آمد به بریه با همن ومحاربت بنی اسرائیل شد . فقتل اذری
اسرائیل سیحون را ومجموع جند او . ومیراث گرفتند زمین او ومجموع قریاها او . از حد ارنون تا یاباق
وتا حد بنی عمون . از انکه الی حد بنی عمون بود دفراخ بسیار سخت لشکار . اشتند بنی اسرائیل این مجموع
قریاها . وساکن شد اسرائیل در قریاها موابین در حشبون ومجموع قریاها او . از انکه الی حشبون بود دیسه
سیحون ملک اموراینین واو شد که با ملک موآب جنگ میکرد . بیش گرد وازستد مجموع زمین او لعضیب . از حد
او تا حد ارنون وازینهاست که گفتند مثل ومیگفتند اندر آیید حشبون عمارت شود ومشید شود قریه
سیحون وانار ازانکه الی لهیب اتش عظیم بر امد از حشبون وشعله بسوزانید عاد قریه موآب . وارباب
اصنام ارنون وخادمان اصنام . الویل برتو یا ارنون الویل برتو یا موآب . وچون هشکوهم شدید
با شعب کاموس که اوشت که داده در زندان او بغارت وفرستاد دختران از او درشتی وتار سیحون ملک
اموراینین وهلاک کردیم حشبون تا ریبون وجو شب تا مشتق چشن تا که الی دربریه نشست
ونزول کردند بنی اسرائیل تا ارض اموراینین وفرستاد موسی جواسیس تا اعزیر . واستدند قریایها او
وقتل کرد اموراینین را الی انجا بودند . وباز گردیدند ورفتند بارض بیشن وبیرون آمد عوج ملک بیشن
بیش ایشان او ومجموع اجناد او . که با بنی اسرائیل حرب کند در اذرعی وگفت خدای تعالی موسی که از وی مترس
که او را بدست تو دادم . وبده هم مجموع شعب او وارض او بتو . بکن با او انچنان که کردی بسیحون ملک اموراینین
الی ساکن حشبون بود . وچون با او قتال کردند کشته عوج وفرزندان او با او ومجموع شعب . وبکرا استند
نجا اسرائیل از ایشان هیچ کس . ومیراث گرفتند مجموع زمینشان . برخاستند بنی اسرائیل ونزول کردند بغربت
موآب الی بشهر اردن اریحا است **خبر بلعام بن باعورا که تا از امر او** چون نظر بالاق بن صفور
انچه کردند بنی اسرائیل با اموراینین وبراکنده کردند موابین را از شعب . لذ زید دلشان از بنی اسرائیل
گفت بالاق ملک موآب با شیاخ مدین براستند که این جمع که همی جرند بکرد ما کردها وهی که لذ بکشتی را که
اورا هلاک نکردند همی جرند مجموع لب کراها اشتن . انجنانکه ثور همی خورد گیاه را اسار همی جرند کرد ما را
وبود ملک موآب در ان وقت بالاق بن صفور . فرستاد رسل بیش بلعام بن فغور العاف معبر الاحلام

انکه بنهر بر بنی اعدم دیار بنی عمون که امر بخوانند پیش او که با او استعانت کند . وگفت که ترا اعلام میکنم
که بدر امدند شعب عظیم از ارض مصر که بپوشانید روی زمین را . ونزول شدند برابر ما . میخواهم از تو که بیای
ولعنت کنی این شعب را . که قوی است وبسیار تر از ما است . مگر بتوانیم با او جنگ کردن واو را هلاک
کنیم از روی زمین که میدانم الی تو او را لعنت کنی ملعون شد والی تو او را برکت کنی مبارک گشت . ورفتند
مشایخ موآب ومشایخ مدین وبا ایشان هدایا . امدند پیش بلعام بن فغور وسانیدن با او قول
بالاق بن صفور . بلعام گفت با ایشان امشب اینجا بمانید که خبر دهم شما را بدانچه خدای تعالی بمن امده
اقامت شدند اشراف انرور پیش بلعام . امد ملک الله پیش بلعام آن شب وگفت با او . این چه
قوم اند که پیش تو امدند . گفت بلعام بملک خدای تعالی بالاق بن صفور ملک موآب بیش من فرستاد ایشان را
وگفت که بدر امدند شعب از مصر وبپوشانید روی زمین بیا پیش من که لعنت کن او را لعنت کنی که مگر بتوانم
با او مجاهده کردن وهلاک او کردن . قال الله تعالی بلعام وبا این قوم وشعب را لعنت مکن که او مبارک گشت
بلعام برخاست صبح وگفت بعظما بالاق بروید پیش خود شما که خدای تعالی نمیخواهد که ما را با شما او بشود
برخاستند عظما موآب وامدند پیش بالاق وگفتند نمیخواهد بلعام که بیاید با ما . دیگر باره بالاق فرستاد
رسل خود اعظم واکرم از رسل اول . امدند پیش بلعام وگفتند با او چنان میگوید بالاق بن صفور که ممتنع
مشو از امدن پیش من که عزیز کنم ترا عظمت وکرامت بسیار کنم . وهر چه بگویی همه بجای آورم وبیا از بهر
من ومذمت کن برای من این شعب را لعنت کن . جواب داد بلعام رسل بالاق وگفت . اگر بالاق بدهد
مرا خانه او پر از زر سرخ ونقره . نتوانم که بگذرم از قول الله تعالی خدای من عزو جل که بکنم از بهر قول کوچک
یا بزرگ . شما نیز امروز اینجا باشید امشب که بنظر کنم چه خبر دهد مرا خدای تعالی در امر شما
بزیر امد وحی الله تعالی بر بلعام آن شب وگفت با او . اگر این قوم پیش تو امدند که ترا بخوانند برخیز وبا ایشان
برو . بلی بنا اذا لیکن بغیر از انچه من با تو بگویم . برخاست بلعام بامداد وزین کرد دراز گوش خود
ورفت با عظما موآب وعظیم شد غضب الله تعالی بر بلعام از سبب رفتن او با ایشان . ایستاد ملک
الله تعالی واستاد بر طریق که بلعام را هلاک کند . وبلعام بر بهیمه خود نشسته بود ولشکر وبا او
ودو غلام او وایشان که بطلب او امده اند . بهیمه دید ملک الله تعالی ایستاده در میان طریق کشیده
شمشیر خود را بدست خود گرفته داشت . بهیمه رمید چون ملک را دید بهیمه رمید از راه ورفت
بحرث زمین . بلعام رد بهیمه خود را که باز گردد در راه راست . قایم شد ملک الله تعالی در میان راه تنگ که
میان دو رز انگور بود ودیوار از یک جانب ودیوار از یک جانب راست . دید بهیمه ملک الله تعالی خود را بدیوار
رزبنا نه بوسشت پای بلعام در میان دیوار وبیم منعصر شد درد کرد . اغاز کرد بهیمه را دیگر بار بزند
الاصحاح الثانی عشر انگه عابد شد ملک خدای تعالی وایستاد بجای تنگ چنانکه نشست
بهیمه بجنبد نه چپ ونه راست . نظر کرد بهیمه دیگر بار ودید ملک الله تعالی قایم ایستاده او در دست که
بهیمه بجای خود نشست بزیر بلعام . بلعام بهیمه را زد بعصا . خود گشود الله تعالی زبان
بهیمه . گفت بهیمه ببلعام . چه کردم با تو که مرا می زنی سه بار . گفت بلعام بهیمه خود از بهر انکه
مرا حقیر کردی که اگر در دست من شمشیر میبود در این ساعت ترا میکشتم . گفت بهیمه ببلعام
نیستم من اتان تو که مرا رکوب کرده یی بیشتر هرگز با تو چنین کار کردم گفت نا او بلعام ٢٩

تا او را پاک کرد خدای تعالی نظر بلعام و دید ملک خدای تعالی قایم در میان طریق کشیده شمشیر دست
او را فته. بیفتاد بر رو که خود سجود کرده. گفت با او ملک الرب چرا زدی بهیمه تو سه بار. منم
که از بهر تو آمدم شیطان از بهر آنکه استیزی راه خلاف امر من. و بهیمه مرا دید دور شد
از من سه بار. و اگر از پیش دیدن من سه بار نشستی قتل تو می کردم. و بهیمه زنده می گذاشتم
گفت بلعام ملک رب. گناه کردم و بد کردم ندانستم که قایمی برابر من در راه. اکنون اگر بد است در نظرت
که می خواهی باز گردم. گفت ملک الرب به بلعام. برو با این قوم. لما تنبا ذا یکی کاری می نا تو گویم
رفت بلعام با عظما بالاق. شنید بالاق که بلعام آمد است پیش برو او تا شهر المدینه و ملتمسا او که بود
در قریه مواب در حد ارنون. و گفت بالاق بلعام فرستاده بودم. به پیش تو و ترا خواندم چون نشست
که نیامدی پیش من. آیا حقا که اکرام تو نتوانم کردن. چیزی که خدای تعالی بر زبان بنهد لخت. رفت بلعام
با بالاق آمد آورد او را قریه حصوت. و ذبح کرد بالاق گاو و گوسفند و فرستاد از بهر بلعام
و اشراف که با او بودند. بامدادان بالاق پیش بلعام و بالا برد او را بجای اصنام خود. و دید از آنجا
مجمع منازل شعب بنی اسرائیل. و گفت بلعام بالاق عمارت کن مرا بجای اینجا هفت مذبح و بیاور
از بهر من هفت ثور و هفت قوچ. و کرد بالاق آنچنانکه گفت بلعام. و رفع کردند بلعام و بالاق ثورها
و قوچها بر مذبح قربان. و گفت بلعام بالاق ایستاده باش بر سر قربانهای تو که مرا بالا روم مگر خدای تعالی
بر من وحی کند بعضی کلام. و هر چه نماید بر من وحی آید. و رفت مستوی. بیامد خدای تعالی
بلعام و گفت با او ساختم هفت هفت مذبح و قربان کردی بر ایشان هفت ثور و هفت قوچ
الهام کرد خدای تعالی بلعام را قول و گفت با او برو بپیش بالاق و بگو با او این گفتار. آمد بلعام پیش بالاق
و بالاق ایستاده بود بر سر قربانهای خود. و با او مجموع قایلان مواب. و برداشت بلعام آواز خود با مثال و گفت
از بهر بالاق ملک مواب از ارام که از مشرق فرستاد. و گفت بیا پیش من که لعنت کنی یعقوب و هلاک کنی
آل اسرائیل. چون لعنت کنم او را و خدای تعالی لعنت نمی کند. و چون هلاک او کنم. و خدای تعالی هلاک
او نمی خواهد. از بهر آنکه می بینم او را از سر کوهها. و نظر کردم بر او از کامها. و اینک او شعب نازل تنها
که با شعوب در شمار نیاید. که تواند شمرد کردن جمع یعقوب. یا که تواند شمرد کردن ربع بنی اسرائیل.
بمیرد نفس من مرگ راستان. و باشد عاقبت من مانند عاقبت ایشان. آنگه گفت بالاق بلعام این چیست
که با من کردی. من ترا خواندم که لعنت کنی اعدای من. و اینک تو ایشان را برکت می کنی. جواب داد بلعام
و گفت. آنکه خدای تعالی الهام کند و بر زبان من آورد او را حافظ شوم و با او نطق کنم. گفت با او بالاق
بیا با من جای دیگر که ایشان را از آنجا بینی. و نبینی ترا الا ایشان نظر کنی اجمعین و از آنجا او را از بهر
من لعنت کن از آنجا. و رفت و برد او را بکفل البریة و ایستانید بلعام را بر سر کوه. و عمارت کرد
آنجا هفت مذبح. و قربان کرد بر ایشان هفت ثورها و قوچها. و گفت بلعام برابر بالاق واقف
باش اینجا بر سر قربان تو. که من بروم و نظر کنم که چه گفته می شود مرا. و ملاقی شد خدای تعالی
الا بلعام را. و الهام کرد او را قول و گفت با او برو بپیش بالاق و خبر کن او را این قول. آمد بلعام پیش
بالاق و او قایم بر سر قربانهای خود و با او اشراف مواب. گفت با او چه فرمود است خدای تعالی. برداشت
بلعام آواز او با مثال او و گفت خیز ای بالاق و بشنو قول من و گوش دار بگواهی من ای پسر صفور

و وک. و خبر کردم ترا بخیر و شر. و رسولم با تو امروز که دوست داری الله تعالی خدای تو. و بروی
در راه او. و نگاه داری سنن و وصایای او و احکام او که زنده باشی و بسیار شوی بسیار. و برکت کند الله تعالی
بر تو و بر امور تو. و نیز بر باشی در زمین که اندرون روی بمیراث آن او را برای میراث گیری. و اگر قلب تو
باز گردد و نشنوی و گمراه شوی و سجده کنی خدایان دیگر را و از بهر ایشان سجده کردی
فرمودم با شما امروز که هلاک شوید. و دراز نشود زندگانی شما در زمینی که بر روی که او را میراث گیرید.
و اشارت با شما و گفتم با شما آسمان و زمین و زندگانی و مرگ. و خواندم بر شما دعا و لعن اختیار
کنید زندگانی که زنده شوید تو و نسل تو. و دوست دارید الله تعالی خدای تو باشی و قول او بشنوی
و نزدیک او شوی. عبادت او که او است زندگانی تو و درازی عمر تو و ساکن شوی در زمین که الله تعالی
خدای تو قسم کرد به پدران شما ابرهیم و اسحق و یعقوب که بدهد ایشان را. آنگه رفت موسی و کلام
با بنی اسرائیل و خواند بر ایشان این همه. و گفت با ایشان که دارم امروز صد و بیست سال و نمی توانم
بیرون رفتن دیگر. و الله الرب گفت مرا که نتوانی گذشتن از این اردن. الله تعالی اله شما او اندرون
رود پیش شما. و او هلاک کند این شعوب را از پیش دست شما. و ایشان را میراث گیرید. و یشوع بن نون او برود
پیش شما چنانکه خدای تعالی فرمود. و بکند با ایشان چنانکه الرب کرد با عوج و سیحون دو ملک
امورانی که ایشان را هلاک کرد. و بدهد ایشان را الله الرب از برابر دست شما. و بکنید با ایشان
اکنون همچنانکه کردم با شما از بهر ایشان. قوی شوید و عزیز شوید و مترسید و مخوف مشوید و شتمناک
مباشید از پیش ایشان که الله الرب اله تو او می رود پیش شما. بشیمان و مخذول
نکند شما را و دلیل نکند. و خواند موسی یشوع و گفت با او بپیش مجمع جماعت همه. قوی و محکم باش از بهر
آنکه تو آیی این شعب را در زمینی که الله تعالی قسم کرد به پدران ایشان که بدهد به ایشان. و تو میراث
از بهر ایشان میراث گیری. و الله اله که برابر تو رود و او با تو باشد. و مقهور و مخذول و مرجوم
نکند ترا. مخوف و شتمناک مشو و بجز نشود دل تو. و نوشت این توراة و سپرد
این ناموس و داد او را بر جا تا بنی اسرائیل لوی که بردارند تابوت عهد الله الرب و مشایخ
بنی اسرائیل. و سلام کرد موسی و گفت با ایشان هر بعد هفت سال ترک و عزان در عید المظال
وقتی که جمع شوند بنی اسرائیل همه و جمع شوند امام الله الرب اله شان در موضعی که او را اختیار
کند. بخوانید بر ایشان این همه. ستر که بگوش ایشان بشنوند ایشان را. و جمع شوید مجموع شعب همه
مردان و زنان و کودکان و ساکنان که باشند در قریه‌های شما که بشنوند و بیاموزند و متقی شوند الله تعالی
اله شما و نگاه دارند مجموع اقوال این کتاب توراة و آیات او و با او عمل کنند. و بشنوند فرزندان
ایشان که ندانند بشنوند و بیاموزند که بترسند از الله تعالی خدای شما تمام زندگانی روزگار شان در زمینی که در او می روند
و ساعد ند ترسناک الله تعالی خدای و نیایشان تمام زندگانی روزگار شان. بخوان یشوع و وقتی
که او را میراث گیرند. آنگه فرمود الله الرب تو نزدیک رسید ایام وفات تو. بخوان یشوع و وقتی
در قبه الزمان و سدارت الله تعالی اله الاله در قبه الزمان در عمود ابر سحاب و قایم عمود سحاب
در قبه الزمان. و گفت الرب موسی اینک تو خفتی با پدران تو. و این شعب قایم شود
و گمراه شود و در پی خدایان دیگر روند از شعوب که آنجا در روند. و در میان ایشان نشینند. و مرا
فراموش کنند و عهد مرا باطل کنند که با او عهد کردم. و غضب من قوی شود بر ایشان در آن روز

وایشانرا فحش ناک کنم. ودوری ورزیشان ازکه دانم. وبشوند خوردنی اعدا ایشان وبرسد بایشان شر عظیم
وتنگنائی بسیار. وگوید در آن روز از بهر آن بر من آورد شر این بلایا همه. از بهر آنکه نیست خدا در میان
اله. ومن روی خود از ایشان بگردانم در آن روز. از بهر همه بلیه‌ها که کردند ودر پی خدایان دیگر رفتند
بنویسید اکنون این تسبیح وبیاموزان بنی اسرائیل وبنه او را در افواه ایشان که از بهر باشد
این تسبیح گواه بر بنی اسرائیل که در خواهم ایشانرا اندرون زمین که بابدان ایشان قسم کردم که می‌رسد
عسل وشیر وبخورند وسیر شوند وبیاسایند ودر پی خدایان دیگر روند واصنام را
عبادت کنند وبر من عاصی شوند. وباطل کنند عهد من. چون که برایشان شر شدید وعموم
خواند شود این تسبیح برایشان از بهر گواهی وهمه وی فراموش نشود از افواه نسل ایشان که من عارفم بفکرها
ایشان وبهرچه خواهند کردن امروز قبل از آنکه اندرون برم ایشانرا بزمینی که
قسم کردم بپدران ایشان. ونوشت موسی این تسبیح در آن روز وآموزانید او را بنی اسرائیل. وفرمود
الله الرب بیشوع بن نون وگفت باو قوی باش وعزیز باش. از بهر آنکه تو که برابر شعب اسرائیل
اندرون زمینی که بایشان قسم کردم ومن باشم با تو. چون تمام کرد موسی ابیات توریت در سفر
که او فارغ شد. فرمود موسی ملولان را که بردارند تابوت عهد الله الرب ... گوش شما وگفت
بستانید این کتاب وبنهید او را بجانب تابوت عهد الله تعالی اله شما در جانب ... او
که آنجا باشد از بهر شما گواه. که من دانستم جفا وقساوت دلهای شما ... خواهد رسیدن بالا او
ومن زنده خواهم بود امروز. واین شما عاصی شدید از الله الرب ... با شما از بعد موت من ...
که خیانت خواهید کردن. جمع شوید پیش من اسباط شما وکتبه شما که بر ایشان بخوانم این اقوال
وبر شما گواه گیرم آسمان وزمین که معلوم من شد خواهید بود از بعد وفات من بگذرید از راه که
بشما گفتم از بهر او. وبرسد بشما شر عظیم در آخر روزگار وقتی که بلیه‌ها کنید پیش چشم
الله الرب. ومسخط کنید او را باعمال دست شما الاصحاح التاسع عشر وگفت موسی
بسمع جماعت بنی اسرائیل همه وخواند این تسبیح تا وقتی که او فارغ شد تسبیح موسی
گوش دارید آسمان که بگویم. وبشنود زمین نطق فاهم. افشانیده شود
تعلیم من مانند قطر باران وبریزاید قول من مانند طل مانند ریاح که هبوب شوند بر عشب ومانند طل بر
گیاه. از بهر آنکه بنام الله الرب می‌خوانم بدهید عظمت از بهر اله ما. جبار که راه او همه عیب نیست
والهه احکام او عدل ... الله امین نیست ظالم بار وعدل هلاک کند وبدارد ابنا که عیب
یا جیب خبیث جیب. این است مکافات کنید خدا را ای شعب بد وبیست حکیم پدر او نیست ترا
پدر که آستد ونگاه داشت. واو ساخت ترا وبر وساخت. بیاد آورید روزهای ماضی که شدند ورفتند
ونگاه کنید بتاریخ شده سالها واحقاب اولین. بپرسید از پدر تو واو بنماید بتو وازمشایخ تو بگویند بتو
چون قسمت کرد عالی شعوب را وچون منتشر کرد بنی آدم تا ثابت حد شعوب بشمار بنی اسرائیل ایشانند
خاصه الله الرب اوست شعب او واهل اسرائیل که میراث او است ... او را دریابد بریه وبسر ویرانی
اشیمون او را تدبیر کرد ودوست داشت ونگاه داشت او را مانند حدقه چشم. ومانند نسر
که بپرد بر لانه خود وسایه کند بر بچگان او وحمل کند شانرا بر دار بر بال اجنحه خود نگاه داشت شانرا
الله الاله تنها دارا وشد تنها وبنود با او اله بیگانه نشانید شانرا در اخصب زمین وخورانید شانرا

از غله مزارع ومکیدن داد بیشتر عسل از سنگ وروغن از سنگ خارا. روغن گاو وماست گوسفندان
با شحوم سمینات وخورانید او را بر کان غرنده از گوسفندان وبچه ایل با روغن ولباب گندم وخوابند او را
خمر از خون انگور. فربه شد بطره کافت وجبانی کرد ورم کرد اموال. فراموش کرد الله الاله که او را آفرید
وساخت وامری آورد بر منبع که او را خلاص ومجبور کرد ام انجابها. ومسخط کرد او را
باصنام وقربان کردند باجنه از بهر شیاطین که نیستند خدا من که نمی‌شناسند. اما ایشان نو کنند که
از وقت ساخته شدند وآبای ایشان متقی ایشان شدند. فراموش کردی عزیزی ترا زاید. وبیاد نیاوردی
الله اله که ترا مجد کرد. دید الله الرب غضب کرد. از بهر آنکه غرنده از او ودختران او را مسخط کردند
گفت بگردانم روی مرا از ایشان ونگاه کنم که چه خواهد شدن از آخرت ایشان که ایشان حیث مخالفه
ومنقلب فرزندان که در ایشان نیست ایمان. ایشان مهیج کردند بغیرت از بهر عبادت اصنام که نیستند
الهه. ومرا متبرم کردند ما را از بهر نجاست ایشان وثنان. من نیز لکن ایشانرا بغیر شعب
وسخط بر ایشان بشعب جاهل از بهر آنکه غضب من آتش است که می‌سوزد وبسوزاند تا هاویه سفلی
بخورد زمین وغله او. وبسوزاند اساس کوهها جمع کنم با ایشان شر وبلاها وآفات وپراکنده اندازم اندازم
تیرهام من از ایشان بجوع وبسازم سادر ایجاز ... وبسپارم ایشانرا بپرندگان ومسلط کنم بر ایشان
سباع ... با شموم ... اثر ... وطن ایشان ... وقتل کنند ایشانرا حرب از بیرون وهلاک کنم
ایشانرا ... از اندرون مخادع اسار وجوانان وعذارا وصبیان ومشایخ معا گفتم کجا اند
خدایان شما ... ایشان ... وگوشت ... ایشان ... وشراب تقای ایشان
... اکنون ... وبیاید شما باشند نگاه کنید اکنون که منم من ونمی‌لرزی
نیست ... من بمیرانم ومن زنده کنم ... نگاه دارم ... که ... دست
بر آسمان دست من وگفتم که زنده ام ... ایشان وازنامشان وبر دارم ... ایشانرا از میان
مردم. اگر نه از بهر غضب دشمن ... گفتم که اعدا ایشان بر ایشان متعظم نشوند وبگویند که دست
ما بلند شد وکرد وخدا نکرد این جبرها از بهر آنکه او شعب عظم الردیه ونیست در میان شان دانا.
اگر فهیم وعاقل هستند ومتفهم این حال می‌کردند ودیدند که آخر نشان چه خواهد بودن. بر یک را دو شان
میگریزانید هزار ... ودو ایشان ... می‌گریزانند. ولیکن ... ایشان دفع کرد شانرا ولله الرب
حبس کرد شانرا بدست عز شان ومنیع ایشان ... ما. از بهر آنکه دشمنان ما هستند قضاة ما
از بهر آنکه حیات شان از ... دشمان از جمله سدوم وازعمره. والکرم ایشان انگور
تلخ غوشه ایشان تلخ است از بهر آنکه ... زهر است شراب ایشان ...
وسم ... داشتم باخبر نوشته در خزاین من ودارم جزا که ایشانرا جزا بدهم در وقت که ... اقدامشان
... از بهر آنکه نزدیک است روز هلاکت ایشان. ونزدیک است عتاب که ... مهیا است
برایشان که الله الرب حکم کند بر شعب او ... از عبید او. از بهر آنکه دید دست مسلط
شد ونیست معین ... وبگوید کجا اند خدایان ... که در ایشان اعتماد کرده بودید ومیخوردید شحوم ذبیحه
ایشان ومی‌نوشیدید خمر ... ایشان برخیزند ... وبرهانند شما را وسایه کنند بر شما

نگاه کنید اکنون و بدانید که منم و نیست اله بغیر از من. منم که زنده کنم و منم که میرانم که میرانم منم که بزنم
و منم که شفا کنم. و نیست جیبی که از دست برهد که من بالا داشتم دست بر آسمان و گفتم که منم حی
تا ابد. تیز کنم لب شمشیر من که امر من کند مانند برق و دست گیرد عدل و انصاف و بستانم ستانرا
تقاضا بازگردانم جزا بر دشمنان من دفع اعدای من بیالا مست کنم تیرهای من از خون و سیر کنم شمشیر
من از خون کشتگان و مسبیان و از سر تاج دشمن تسبیح کنید شعوب الکون با او. از بهر آنکه
قایم کند عهد او و باز گرداند عذاب بر دشمنان او و عفو کند بر زمین او و شعب او و تطهیر کند ایشان را
انکه آمد موسی و خواند مجموع تسبیح بر شعب او و یشوع بن نون. چون تمام کرد این اقاویل موسی
واین همه آیات ابنای اسرائیل گفت قبول کنید بقلوب شما این اقوال و این آیات که میگویم با شما
امروز. و بکنید با ایشان فرمان شما اگاه دارید و عمل کنید مجموع آنچه در سفر توریت است که نیست
اقوال باطله پیش شما لکن او دست میان شما. و بدین قول اعمار شما دراز شوند در زمینی که در و روید
که امر اعبراث کنید ✿ و کلم الرب و قال له بالا رو بر کوه عبرانیین این جبل نابو که در ارض
مواب در کوه بالا روی با او برابر یریحو و نگاه کن با رض کنعان که دهم بنی اسرائیل میراث و وفات
بشو آنجا بالا روی با او و جمع تو با شعب همچنانکه وفات کرد اهرون برادر تو در هور الجبل و رفت بسی
قوم او از بهر آنکه مخالف من شدید پیش بنی اسرائیل و قول من محقق نداشتید قول من شراب الحی
در رقام بیریه صین از بهر آنکه ما را مقدس نکردید میان بنی اسرائیل نگاه کن در زمینی که دهم بنی اسرائیل
ار در روا اندر و نمی روی آنجا الاصحاح العشرين است دعا که دعا کرد موسی بوقت وفات او
بسر ابن سال دعا کرد از بهر ایشان و گفت الله ما بیش ما از سینا. و تابنده شد از بهر ما از ساعیر
و بیدا شد از جبل فاران با او ربوات اطهار بر یمین او دلهای شان و دوست داشت شان را
شعوب و برکت کرد بر همه اطهار او و ایشان در دل تا رتو می روند و قبول کنند کلام تو که داد ما را موسی
سنن و داد او را میراث آن بر مجموع آل یعقوب و باشد ملک در بنی اسرائیل جون جمع شوند رئیسان شعب
و اسباط بنی اسرائیل ✿ مال بر شود روبیل و نمیرد و باشد در عدد بنی اسرائیل ✿ قال ایهود این قول
بشنو یا رب صوت یهوذا و بیاور او را بشعب او. دستهای او جنگ کنند از بهر او و باش یاور او
تا مر او را از اعدای او که هم شدند بر او ✿ و قال با لیوی نام تو و نور حالکه تو بدید اخرجته او که
تجارت و مبتلا کردی او را بر آب الشحب از بهر آنکه گفت بهر پدر و مادر نمی بینم شان را. و نمی شناخت
شناخت او برادران را و از بهر پسران او معرف دیگر بر نگاه داشت کلام تو و کرفت عهد تو و بدانند آل
یعقوب او امر تو و آل اسرائیل احکام تو. مستمع باشند عطر بغضب تو و تمام بر مذبح تو مبارک کن یا رب
قوت او و مقبول کن که دارد دست او و بشکن پشت اعدای او و نباشد از بهر اعدای او شنات او و با یک
و قال لبنیامین حبیب الرب ساکن شود مطمئن ابن و عراف باشد بر او همه روز و مبارک کند میان
میان کتفی شده ✿ و قال لیوسف دیر او مبارک است از الله الرب سیر شود از طل آسمان
و محمد دایا از غمر جای اندیرو از ثمار غلات اعام دهر و از ثمار منزبا شتاء او و اد او بگی نزول کند

اهل اسرائیل و بگویند که بیرون رفتیم از دام و یافتیم ظفر بر ایشان. بگو منادی که در لشکر منادی کنند در شعب
مگویید. هر که نا توان و ترسان است. برخیزد و بزیر برود از جبل جلعاد. بازگردید از شعب بیست
و دو هزار در جنگ بوطن خود شان و ماندند پیش جدعون ده هزار مرد الاصحاح الثامن فرمود دیگر
بار الله تعالی جدعون را شعب که با تو است بسیار اند. بزیر بر ایشان را بر کنار آب اعاوالی که من با تو
ان بمانند. و آن که گویم باز گردد باز گردد. جدعون بزیر برد شعب را بر آب. و گفت الله الرب جدعون را
هر آب بلیسد از خود دهن همانند سگ جدا کن ایشان را. و هر که بر زانو افتد و آب خورد. جدا کن او را. و بودند
شمار شان که آب را بلیسیدند از دهن ها سیصد مرد. و باقی شعب همه بر زانو افتادند و آب خوردند. گفت
الله الرب جدعون را بر سیصد مرد که آب بلیسیدند با ایشان خلاص کنم بنی اسرائیل را. باقی را
همه بازگردان شان که بروند بوطن خود شان. با این سیصد مرد بدهم مدین را بدست تو. تا مر شعب
قربانها بدستهای شان در زاد شان لکن مجموع بنی اسرائیل بازگردید بوطن شان. و ماندند این سیصد مرد با جدعون
اما عالم مدینیان شدند زیر جدعون. چون شب شد بر ایشان گفت خدای تعالی جدعون را برخیز ایستاده و اندر رو
بلشکر مدین که دادم شان را بدست تو. و اگر ترسی ... که اندر روی بزیر برو تو و فارا غلام تو بلشکر
که بشنوی کلام ایشان چه میگویند. و آنگه قوی شوی. و دست تو زور ناک شود. جدعون و فارا
غلام او بزیر رفتند. بلشکر که لشکر کلام ایشان چه میگویند. اشنیده بر خوند بیچاره مرد از لشکر
مدینیان و بود مدینیان و اهل عمالیق و بنو رقیم بزیر آمده بغور. مانند جراد بیشماری و عدد شان
محصی نمی شد از بسیاری و شتران شان محصی نمی شد. چرا. از بهر آنکه عظیم بسیار بودند که عدد نمی توانستی
مانند ریگ سیاحل دریا. آمد جدعون و کشنید که یکی مرد خواب خود میگوید بصاحب خود و گفت با او. دیدم
در خواب که یک قرص نان جوین میغلطید و می آمد بلشکر مدینیان و غلطید و آمد و شد در خیم خیمهای
روسا. و خیم را فرو کرد آن و همه بزیر انداخت تمام شان را. تفسیر کرد صاحب او با او و گفت بصاحب
خواب نیست این قرص نان جوین الا جدعون بن یواش جابر بنی اسرائیل که الله الرب اله اسرائیل مجموع
لشکر مدینیان بدست او خواهد داد آن و او را مظفر و منصور کرد بر ایشان. چون شنید جدعون تعبیر
خواب ایشان سجود کرد مر خدای را. و باز آمد بلشکر بنی اسرائیل و گفت شان که برخیزید که الله الرب
بدست شما داد لشکر مدینیان را و شما را بر ایشان ظفر داد. بخش کرد آن سیصد مرد که بودند بسه قسم
و گفت شان را بکشتاینید بدست شما قربها با ذکر ها هی و بنهید در اینها مصابیح آتش. و گفت شان
بر من نگاه کنید و هر چه من بکنم شما نیز چنان سازید. که بروم بلشکر و هر که با من اند و دم اندر دم صور بزنم
چون شما بشنوید شما نیز دم اندر دم صور زنید که با من اند. و بگویید که حرب لله الله تعالی است
و از آن جدعون. و اندر رفت جدعون با او یکصد مرد در لشکر مدینیان نیم شب برخاستند پاسبانان
ایشان این سیصد مرد بیکبار دم اندر قربها زدند. و بشکستند با ذکر ها و گرفتند هر یکی مصابیح
آتش بدست شان بدست بسیار مصابیح و بدست خواست قرنها که اندر دم می زدند. و بانگ زدند که
با وازهای بلند و گفتند که حرب از آن الله تعالی و از آن جدعون است. و ایستادند هر کدام جدعون هر یکی
بجایگاه خود مقابل لشکر. بیدار شدند همه خوندار لشکر. و روی گریزها نهادند و گریختند بیک آواز.
و اصحاب جدعون دم اندر دم می زنند هر سیصد مرد. و الله الرب مسلط کرد هر یکی از ایشان بر صاحب
بر صاحب. و نهاد هر یکی شان شمشیر خود بر صاحب خود. و مجموع لشکر شان اغلب شان قتل شدند

٤١

اغلب شان قتل شدند واسان که ماندند کشتند تا جهت شبطا. وامدند با حرابل محولا که بسر بطیت
امدند از اهل بنی اسرائیل از اهل نفتالی واشار وجمیع اهل منشا ورفتند بطلب لشکر مدینین. وفرستاد
جدعون رسل در همه مجموع جبال افرایم وگفت بزیراید برا اهل مدین ومستقبل ایشان بشوید وبگیرید تا ما
وبگیرید راه ها برایشان. از اول آب وتا جهت بیت برا کنار اردن است. ورفتند مجموع بنی افرایم هم و
وبستند طریق برایشان وگرفتند دو قاید سرهنگ از لشکر مدین عوریب وزییب وقتل کردند عوریب
بصور وملاذ دند عوریب وزئیب کردند بطلب لشکر مدین واستدند عورب وزیب وامدند تا ستا ر
شاه ابیستر جدعون با نجا اردن گفتند که عون بنی افرایم جرا اینچنین کار کردی فما لنخواندی بوقت
رفتن تو بجهاد اهل مدین وبا جدعون خصومت کردند جلد قوی. گفت بایشان جدعون چه کردم بنعم شما
ایشما با بنی افرایم. یافتند بار از قطاف ابیعزر عالی ودابر عالی داد الله الرب بشما دو قاید مدین عوریب
وزییب. اما من کردم ابر کار که شما ایمز وانکوه باشید. وقطار شنیدیه اکه خاموش شدند غضب
ایشان نشست. چون گذشتان ابرکتار. ولغد جدعون بیاردن واندر رفت او وسیصد مرد که با
بودند وگشته شدند گشتگی سخت عظیم وضعیف شدند ولی هرش شدند له کشتگی. گفتند با اهل
با اهل سکوت بدهید ابر قوم که با منند بدیده نان گفتند با جدعون اشراف سکوت هم بینیم
زابح وصلمنع در دست که بیقیم بمردم تو نان. گفت با ایشان جدعون جون الله تعالی بدهد بدست من
زابح وصلمنع بدست رساند گشتیم اجساد شما بر خاشاک صحرا وبرچشکها. ورفت
از انجا از فنوال وگفت باشان همچنین نیز که بدهد باو مردم جواب مانند ماندا اهل سکوت
وگفت با اهل فنوال دیگر اگر بسلامت بیایم خراب کنم برج شما اینرا. وبودند زابح وصلمنع نزدیک
با اسان از لشکرشان پانزده هزار مرد که ماندند از لشکر مشرق واسان که قتل شدند صد هزار
وبیست هزار مرد که بشمشیر قتل شدند **الاصحاح الثامن** ورفت جدعون در طریق ساکنان
که در خیم مقیم اند. از شارق نبح واهل یحیا. وافتاد لشکر جدعون بلشکرشان بزیر لیس بودند
در آسایش تمام. و بگسند زابح وصلمنع ورفت جدعون در عقب شان وظفر یافت بر هر دو ملک
مدین وترسیدند اهل لشکرشان وپراکنده شدند وباز امد جدعون بن یواش از محاربه اهل مدین
ازبش قتا جر انی وبالا زابح وصلمنع وگرفت ودی از اهل سکوت وپرسید او را برا اهل سکوت وحاکم
ایشان ونوشت او برا جدعون نامها شان وبود عدد شان هفتاد هفت مرد اکه باز گشت بیش
بیش اهل سکوت وخراب کرد برج فنوال وقتل کرد مجموع اهل قریه را تمامت وگفت برا زابح وصلمنع
چون بودند آن قوم که قتل کردید ساکنان تابور. گفتند با مثل شما بودند ومانند تو بودند دیدار شان
مانند دیدار ملک زادگان گفت با اسان برادران من وفرزندان مادر من بودند سوگند خورم بنام الله
که اگر شما ابقا ایشان سعف کرده بودید من شما را قتل نمی کردم. وگفت
بیاثار فرزند بکر او برخیز قتل کن شما را. خوار کشیده خود که ترسید که او کودک
گفتند زابح وصلمنع برخیز تو قتل ما کن که دیدی جباری جبار کند قتل جبار. برخاست
جدعون وکشت زابح وصلمنع واستدند اهله زر ونقره که در زنشتران بودند گفتند
بنی اسرائیل جدعون باشیم با حاکم وفرزند تو وفرزند فرزند تو که تو از اهل ما برهانیدی
گفت با ایشان جدعون من مسلط نشوم بر شما وفرزند من نیز مسلط نشود

شمار آل یوسف محصی شد عدد آل یوسف اسان که بیجب بیست ساله وبالا که رفت بلشکر با احادی اسرائیل
بنی افرایم بود چهل هزار وپانصد مرد ✤ وفرزندان منسا بن یوسف در موالید شان لمیر انشان محصی شد
از فرزندان بیست ساله وبالا بود فرزندان منسا بن سی ودو هزار ودویست مرد ✤ وفرزندان
دان در موالید عشایر ایشان شمار شان از فرزندان بیست ساله که تواند بلشکر رفت محصی کردند
عدد آل دان بودند شصت ودو هزار وهفتصد مرد ✤ وفرزندان اشیر در موالید ایشان از بیست ساله
تا بالا که تواند با بنی اسرائیل بلشکر رفت محصی کردند ایشان را آل اشیر بودند چهل هزار ویکهزار وپانصد مرد
✤ فرزندان نفتالی در موالید قبایل عشایر وپدران ایشان که تواند بلشکر رفت با بنی اسرائیل محصی کردند ایشان را
در آل نفتالی بودند پنجاه وسه هزار وچهار صد مرد ✤ اینست شمار که کرد موسی وهرون ودوازده
قاید از رئیسان بنی اسرائیل هر دو که دار رئیسان پدر ایشان وبود مجموع عدد بنی اسرائیل در قبایل پدر ایشان
از فرزندان بیست ساله تا بالا که بجنب تواند رفت با لشکر بنی اسرائیل بود عدد مجموع بنی اسرائیل در
قبایل پدر ایشان ✤ بودند ششصد هزار وسه هزار وپانصد وپنجاه مرد ✤ اما اللیوانیین در سبط
پدر ایشان محصی نشدند با ایشان که محصی شدند با بنی اسرائیل ✤ وکلم الرب موسی وقال له محصی مکن
سبط لیوی وثبت مکن حساب ایشان در شمار بنی اسرائیل بلکه لیوانیین ایشان را موکل بر قبه الشهاده
وبر مجموع الات او وبر هرچه در خاصت که تمام او ست قبه الزمان وایشان بردارند خیمه را ومجموع
اوعیت او. وایشان باشند خدم قبه. ومنزل شان باشد حول قبه الزمان ووقتی که بخواهند
که رحیل کند اللیوانیین بگشایند قبه الزمان را ووقت نزول اللیوانیین نصب کنند قبه الزمان وهر
بیگانه که نزدیک خیمه رود قتل شود ونزول کنند بنی اسرائیل هر کس در محله خود ودر محله قاید ایشان
واللیوانیین نزول کنند حول قبه الزمان که نزول نشوند بغضب بر جماعت بنی اسرائیل واللیوانیین نگاه دارند
قبه الزمان ودر همه باب بکل حاجت او باشند. وکردند بنی اسرائیل الکا که خدای تعالی فرموده بموسی ✤
الاصحاح الثاني ✤ وکلم الرب موسی وقال له ولهرون بیوسته شوند هر چه با قاید خود.
وبیش قاید شان نزول کنند بنی اسرائیل در مواضع منزل خود واز نزد ایشان میان اسباط ایشان گرد
قبه امد. واول که نزول کند ایشان برشرقی ✤ قبه قاید لشکر بنی یهوذا واحاد او وباشد رئیس بنی یهوذا
نحشون بن عمیناداب وعدد احاد او هفتاد وچهار هزار وششصد مرد ✤ ونزول کند بیش ایشان
✤ وباشد رئیس بنی یساخار نتنئیل بن صوعر وعدد احاد او پنجاه وچهار هزار وچهار صد مرد
وایشان سبط زبولون ورئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون وعدد احاد او پنجاه هزار وهفت صد مرد
وعدد لشکر آل یهوذا واحاد ایشان صد هزار وهشتاد هزار وچهار صد مرد. ایشان بروند اول
اول لشکر بنی اسرائیل ✤ ونزول کند قاید بنی روبیل بلشکر او بر یمین قبه اید مشرقی رئیس بنی روبیل الیصور
بن شدیئور وعدد احاد او چهل هزار وشش هزار وپانصد مرد ✤ ونزول کند با او سبط شمعون ورئیس
بنی شمعون شلومیئل بن صوریشدی وعدد احاد او پنجاه هزار وسه هزار وسیصد مرد ✤ ونزول کند
با ایشان سبط جاد ورئیس بنی جاد الیاساف بن رعوئیل وعدد احاد او چهل هزار وشش هزار و
وششصد پنجاه مرد مجموع لشکر بنی روبیل صد هزار وپنجاه ویک هزار وچهار صد پنجاه مرد ✤ اسان که عدد لشکر

٤٢

وارحال قبه الزمان با ... باللیوایین در مجموع لشکر و اهجان که بربرایند انجان ارتحال کنند. او لسبا ملک
وهر انسان با پایداو و احناد او ❦ اما قاید لشکر الی افریم نزول کند در غربی و باشند بیش افرایم
الیشمع بن عمیهود و عدد احناد او چهل هزار و پانصد بود ❦ و ابیشان که با او نزول ایند سبط المنشی
و رییس بنی منشا جملیال بن فدهصور و عدد احناد او سی و دو هزار و دو صد بود ❦ و با او سبط
بنیامین ابیدان بن جدعونی و عدد لشکر او سی و پنج هزار و چهار صد بود مجموع لشکر افرایم صد هزار
و هشت هزار و صد بود ساسیان ارتحال کنند بعد عساکر ❦ و ماید عسکر دان ... بر جانب شمی
او و رییس عسکر بنی دان احیعزر بن عمیشدی و عدد احناد او شصت و دو هزار و هفتصد بود ❦
و نزول کنند با او سبط اشیر فجعایل بن عکران و عدد لشکر او چهل و یک هزار و پانصد بود ❦ و ابیشان
سبط نفتالی احیرع بن عینن و عدد لشکر پنجاه و سه هزار و چهار صد بود ❦ مجموع لشکر دان و عدد
ایشان صد و پنجاه هزار و هفت هزار ارتحال کنند بعد مجموع ماندان هستند ❦ و این عدد بنی اسرائیل در قبایل
پدر ایشان مجموع عدد عساکر با احناد ایشان ششصد هزار و سه هزار و پانصد و پنجاه
مرد ❦ و اللیوایین شمرده نشدند با بنی اسرائیل انچنانکه خداوند فرموده است بموسی
و کردند بنی اسرائیل بر فرموده الله تعالی که گفت بموسی و فرموده است ❦ انچنان ارتحال میکردند نامداران
ایشان و نزول میکردند. دیگر هر یکی از ایشان با لشکر خود و خانه پدر او و اینست ذکر ولد
هرون کاهن و موسی که در روز که کلام کرد الله تعالی خداوند در جبل سینا با موسی
و اینست نامهای بنی هرون بکر نداب • ابیهو • الیعازار • ایثمار • اینست نامهای بنی هرون •
الکاهن ایشان که مسیح شدند و دست ایشان کامل شد در خدمت • و مردند نداب و ابیهوا
برابر خداوند تعالی چون قربان کردند اتش بیگانه امام الله الرب در بریه طور سینا. ایشانرا
فرزند نشده است. و کاهن شد الیعازار و ایثمار در نظر کاهن پدر ایشان هرون ❦ و کلام الله تعالی
و گفت با او که مقدم کن اهل سبط لیوی بر دست هرون کاهن که خدمت او کنند و محافظ
نگاه دارند و قیام نمایند در حفظ بنی اسرائیل برابر قبه لمد بیش دست خداوند تعالی و عمل کنند در
قبه الزمان و نگاه دارند مجموع الت قبه الزمان. در وقتی که مجموع بنی اسرائیل شوند در خدمت
کار کنند. و بده الیوایان را بخدمت هرون و پسران او خدمتا لله تعالی خداوند تعالی ایشانرا
بخشیده است به هرون و پسران او از میان بنی اسرائیل و داد ایشانرا هرون و پسران او
که نگاه دارند خدمت ایشان و هر غریبی که نزدیک خدمت ایشان رود قتل شود ❦ و کلام کرد
خداوند تعالی بموسی و گفت با او که اختیار کردم لیوایین را از میان بنی اسرائیل ❦ و ساختم ایشانرا
بجای هر بکری که از بنی اسرائیل که خدمت کنند • و هر بکری که از ان منست از اول آن روز
که قتل کردم مجموع ابکار مصر • مقدس کردم مجموع ابکار بنی اسرائیل از ادم من و گفتم که از بکر انسان
و ابکار بهایم از آن من باشند که منم خداوند تعالی و نیست بغیر از من ❦ و کلم الرب موسی و گفت با او
در بریه سینا که بیدم بنی لیوی و قبایل پدر ایشان شمار کن هر نری که فرزند نگاه تا بالا و عدد کرد
موسی بنی لیوی بر فرموده خداوند تعالی انچنانکه فرموده است. بودند فرزندان لیوی با نامهای ایشان
جرشون و قبایل ایشان مجلی و موشی اینانند لیوایان و عشایر پدر ایشان و جرشون هلبنی
و عشایر شمعی ❦ و بنی قاهت در قبایل ایشان عمرم و یصهر و حبرون و عزئیل

که با خوانیکی وقته بودند جامهٔ خود را دریدند. و گفتند بجماعت بنی اسرائیل این زمین که در ورفتیم و خبیرا و شدیم
زمین خصب است بغایت و دار عظیم. اگر خداوند تعالی او را بما داد پس و اندرون او شدیم و بما داد آن زمین را. از جریان شیر
که غلو او شیر و عسل است. و خداوند تعالی ابرخود مغضب مکنید و ملول مشوید و ترسنده دل شما مبندارید
از اهل ارض که اهل آن زمین بیش طعام اند مبیذولین از بهر خود زمان. و معلوم نبینه شمارا. که اتو قال
کنشود و ضعیف شوید. از بهر انکی خداوند تعالی با ماست مترسید از ایشان و بیلان شد بجد الله تعالی
در سحاب در قبه الزمان برابر بنی اسرائیل ❦ گفت خداوند تعالی بموسی تا کی این شعب مرا بجانند
و حیند تا حیند مارا باور کنند. نظری کنند مجموع ایات من که بیش ایشان ساختم من نمایم بر ایشان
برکه. و ایشانرا هلاک کنم. و بسازم از بهر تو شعب عزیزتر از ایشان گفت موسی امام خداوند تعالی
بشنوند اهل مصر ایشان که این شعب بدر اوردی از میان ایشان بقوت بازوی تو. و ساکنان این زمین بگویند
که شنیدیم که تو ای خداوند این شعب و تو میان ایشانی و ترا دیدند چشم بچشم یا رب مجد و عظمت تو. و بود
سحاب تو بالای قوم از قبل تو. و تو بیش می رفتی اما ایشان نشب بعمود اتش و بعمود سحاب بروز.
اگر تو این شعب قتل کنی تا مرد نمانند یک مرد. بگویند شعوب انکی خبر تو شنیدند بگویند که
خداوند تعالی نتوانست که این شعب بدهد این زمین که بیذرا ایشان گفت و میعاد داد. از بهر ان ایشانرا
قتل کرد در بریه عظیم شود اکنون قوت تو یا رب. انچنانکه وعده کردی و گفتی یا رب صبر و بسیار
طول الروح یا غافر اثام و خطایا و تو مترکی بکی از کسی که و نمی که لغرامه لله دار از فرزندان تا
سه جیل و چهار که گناه کار باشند. عفو کن یا رب این شعب این را بزرگ عظیم رحمتی
انچنانکه عفو کردی انهارا از وقت که بدر اوردند از ارض مصر تا این وقت ❦ و گفت خداوند تعالی
بموسی عفو کردم گناه ایشان از بهر ایشان گفتول تو و لیکن حی قیوم. و قسم کردم ان بمجد الله الرب
المجید صاحب اسمان و زمین که همه دم که مجد دیدند معاینه. و ایات که از بهر ایشان ساختم در مصر
و در بریه از مودند مارا ده بار. و قول من نشنیدند ان زمین را نبینند که قسم کردم از بهر پدر ایشان
که ایشان به ایم اورا. هیچ کس که مرا خشم اورند او را نبینند. بجز عبدی
کالاب که لغرض کامل کرد دو دیدی از من رفت و از زمین بیاورد مهر ام. او را خایر و در ان زمین که در اورفت
و نسل او میراث کند. اما عمالقی و کنعانی ایشان ساکن که بودند. لما شما بر امداد
کوچ کنید در طریق بحر سوف ❦ و کلام کرد خداوند تعالی بموسی و گفت با او و بهرون تا کی و چند
... شوند این جماعت بد بیش من و ... شوند. شنیدم تذمر ... بنی اسرائیل بگوید با ایشان که
منم حی قیوم قال الرب چون قسم کردم که شما اینجا صیر شوید ... که گفتید. و انچنانکه اندیشه کردید
انچنان شما را شود در بریه تنها شما ساقط شوید و مبتلی شوید. و هلاک شود همه شمار شما. از فرزند
بیست ساله تا بالا از ایشان که بر من تمرد کردند نروند باز جز که دست بر داشتم که شما را در او نزول
کنم. و در او نرود بغیر کالاب بن یوفنا و یشوع بن نون و مواشی شما که بغارت روند گفتید. فرزندان شما
که گفتید خبر از شما از اید و روند در ان زمین و نگرستم ایشانرا انجا و بیر ان بهم ایشانرا از زمین
که شما او را ذلیل کردید. جثت شما ساقط شوند در بریه و مبتلی شوید چهل سال بر عدد روزها

که بجاسوسی رفته بودند چندم شما چهل روز. و باشم شما معاقب شوید. اربعین روز یک الی چهل سال که شما را
معلوم شود که منم که کدام ابرا ارتسیب ند مر شما. بیش دستی منم خدای تعالی چنین گفتم. که انجمان
ستادم با بن جماعت دون الجمع شدند سیر من و هلاک شوند در تیه و در و میرند لله ایشان
و قوم که موسی ایشان را فرستاده بود که میبرد اجاسوسی کنند. و باز گان نه شدند. و فساد کردند جماعت را
تمام. و از ان ابراهیم خبر دادند بر تخن خبر بد و دندان قوم که خبر دادند خبر بد در میر بمرک قیاحاه برابر
خدای تعالی اما یشوع بن نون و کالاب بن یوفنا خلاص شدند از مرک و هلاک شدند ایشان که خبر
ملتستنفو کردند الاصحاح الثاني عشره و خبر کرد موسی بنی اسرائیل را مجموع این اقوایل.
و شکست شعب در حزن عظیم. و برخاستند بامداد و بالا رفتند بکوه. و گفتند که ما تاخیه ایم بجای
که خدای تعالی فرموده است. و معصیت کنیم بجا اما. گفت با ایشان موسی که چرا متعدی شدید بر
امر تا فرموده بود خدای تعالی برایند که میر خواهید بودن و مرادشما تمام نشود. بالا مروید که
خدای تعالی با شما نیست که اعدای شما بر شما فیروز شوند ایراکه برابر شما کنعانیان و عمالیقانند
اکر بالا روید منهزم و شکسته خواهید بودند و قتل شوید. ایراکه خدای تعالی از شما غضب کرد و ادبر
و باز کردید از قول او. از برای خدای تعالی با شما نباشد. و آغاز کردند و بالا رفتند بسر کوه
اما تابوت شهادت عهد الله تعالی و موسی نجنبیدند از لشکر. بزیر آمدند عمالیقان و کنعانیان
ایشان که ساکن کوه بودند. اندر رفتند و شعب را کریزانیدن و قتل کردند. و هلاک ایشان کردند
تا حرما وکلم الله الرب وقال له کلم بنی اسرائیل وقتی که اندرون روید بارض مسکن ایشان
که من شما دهم بمیراث. قربان کنید قربان از بهر خدای تعالی ذبایح و دود. و نذر کنید نذر از خاصه خدای تعالی
در مجموع اعیاد شما ابرا فعل کنید. و مر بار کنید و قود که از نتیجه شود را که او بیش الله تعالی از گاو و گوسفند
و مر او بدانکه قربان میکنید از بهر خدای تعالی در ملو شمید عشر جیب امیخته بزیت ربع کیله.
و فرزا و خبر باشد ربع قسط بر مذبح انکو دیعه حملو لمد. و دعه قوچ واحد. و بسازد قربان او از
ارادفایق امیخته ثلث کیله زیت و فروزاوار خمر باشد ثلث قسط. و مربار کنید مروحی قتار للرب
و بهم که ثور مهیا کند از کله و قود کامل یا ذبیحه خاصه یا ندر سام از بهر خدای تعالی قربان کند بر ثور
از سمید ثلث اعسار جیب امیخته بنیم کیله زیت. و فر و دار خمر بانه نیم قسط قربان و رنج قتار
طیب از بهر خدای تعالی اعمال بسازید بیک ثور و یک قوچ از غنم یا از بز بسیار که اسما را معاوضه
امتحان کنیه. از بهر هر یکی بعدد او. و بسازند اینها مجموع بنی اسرائیل و قربان کنند از بهر ربح قتار بجه
قتار للرب واکر در میان شما و در غیب ساکن شود که بیش من اید. یا میان فرزندان شما
یا لحتاب شما. و او بیش ادد قربان از بهر رنج قتار خدای تعالی بسازد انجنان که شما کردید
و با از سنه باشد از بهر شما و از بهر اسان که بیش من اند و مارا مو کنند و بیش شما ساکن شوند
از عبا عهد دایم با لحتاب شما تا ابد. و انکی مقبل شود و بیش من اند از غربا باشد برابر الله الرب
بمانند شما. و باشد شما را یک سنه و یک حکومت از بهر شما و از بهر ایشان که بیایند بیش من و با
شما ساکن شوند وکلم الرب موسی وقال له کلام کن با بنی اسرائیل و بگو با ایشان
وقتی که اندرون روید در زمین که من اندرا ایشان دهم. و بخورید از نان زمین مختص کنید از بهر خدای تعالی
خاصه از اول غله شما. و باشد خاصه که او را مختص کنید از بهر خدای تعالی قرص و بسازید او را

الاصحاح الثامن

و اندر وی رو بدر مرمیز محضه و او را میراث کیرید. الیکی خدای تعالی او را قسم کرد پدران شما. بشکنید مجموع
اعدای شما. و ایشان را ملیه برابر امام شما انجانکی که خدای تعالی فرموده و چون فرزند افرستند و سوال
کنند از شما و گوینید چه چیز است شهادت و سنن حکومت الیکی خدای شما فرموده است با او بگوید
بفرزندان شما که ما بودیم عبید فرعون در ارض مصر و بدر اورد خدای تعالی ما را از ارض مصر بدست قوی و بازو
و بازوی عظیم و خدای تعالی کرد انسها ایات و معجزات بسیار عظیم و نزول کرد بر مصر بلا اسبیار
و کرد با فرعون و مجموع اهل خانه او برابر ما و ما را بدر اورد خدای تعالی .. انجا بدر آورد و داد با زمین که
قسم کرد با پدران ما. و بما فرمود الله تعالی خدای ما که بکنیم این سنن همه و بترسیم از خدای تعالی
الله ما که بر انعام کرده و بکنند همه روزگار. و زنده شد ما را نعیم نعمت او تا ان روز و باشد
از بهر ما خیر اعمال که اهر نگاه داریم و بکنیم مجموع ان وصایا. و ما سان که دیم برابر خدای تعالی انجانکی
فرموده است و چون خدای تعالی شما را بان زمین که با شما عهد کرد بسیر دو اندرون در روید درو جنبکی
او را بمیراث کیرید. و هلاک کنید شعوب بسیار از برابر شما. حیثانیان. عرجاشیان. اموراییان.
کنعانیان. فرزانین. حاوانین. یابسانیان. هفت شعوب بسیار شوید و قوی شوید
از ایشان. بعد ایشان را خدای تعالی بدست شما. بزنید بر ایشان و قتل کنید شما ایشان را. و بر اکنید ایشان را
و با ایشان شتمناک شوید و بر ایشان رحمت مکنید. و با ایشان عهد و پیوندی مکنید و با ایشان دختری
و خویشاوندی مکنید. و با ایشان دختر مدهید و از ایشان دختر مستانید که بنا کشند فرزندان شما را با
ایشان و عمل کنند فرزندان شما از عبادت الله تعالی و فرزندان شما فریفته کنند و ایشان را باخود کشند و مجموع شوند
و کردن زنیهای خدایان ایشان. و عظیم شود خشم و غضب خدای تعالی بشما و شما را هلاک کند زود. که ایشان باید
با ایشان کردار. خراب کنید مذبح ایشان و بشکنید اصنام ایشان و نواحی ایشان را بر کنید. و انگ ایشان را
پاره پاره کنید و بسوزانید منحوته ایشان را. از بهر انکه شعب طاهر و پاک هستید از ان خدای تعالی اله شما
که او شما را اختیار کرد و کزیده میان مجموع طوایف و ساخت شما را شعب طاهر خاصه خود. باشید او را
شعب محبوب از میان همه شعوب که بر روی زمین اند. و نا انست که شما بسیار تر هستید که خدای تعالی
خود شما را کزید و اختیار کرد از مجموع شعوب اما خدای تعالی شما را از بهر دوستی خود اختیار کرد از امم و قبایل
که در شب کند ایمان را که قسم کرد با پدران شما. و از بهر انه بدر آورد شما را از ارض مصر از تعبد مصریان خدای تعالی
بدست قوی و بازوی عظیم و خلاص کرد و دور رهانید شما را از تعبد مصریان و از دست فرعون ملک مصر که بدانید که
الله تعالی خدای حق است حکیم است و جبار. او نگاه دارد عهد و نعمت از بهر اولیای او. ایشان که نگاه دارند
شرع و نوامیس و احکام او تا هزار مرتبه حسب ایشان و مکافات کند دشمنان خود را در زندگانی ایشان و مجازات ایشان
هلاک کند. نگاه ندارد از بهر دشمنان او عهد. بل مکافات کند ایشان را در حیات ایشان. نگاه دارید
شرع و احکام او و وصایای او الیکی او را با شما بگویم امروز و با ایشان کار کنید. و اگر شما بشنوید این احکام را
و او را نگاه داشته. و با ایشان کار کنید. خدای تعالی نگاه دارد از بهر شما عهد و نعمت الیکی با پدران
شما کرد. و شما را دوست دارد. و بر شما برکت کند و برکت کند بر فرزندان شما و کیاه زمین شما میوه خود
بشما دهد و بر شما بر دهد بسیار بشما و بر گندم و خمر و زیت شما و بر گله گاوان و قطیع گوسفندان شما
برکت کند در زمین که عهد کرد پدران شما که او را بشما دهد او را. و مبارک باشید شما و فرزندان شما از همه شعوب
و در میان شما زن عاقر نباشد و نا عقیم. و بگذارد الله تعالی هر وجع و مجموع ضربات که بد و ای که دیدید اهل مصر

اکنان که می‌دانید بر شما نزول نیاید. بل نزول آورد بر مجموع دشمنان شما. و نخورید مجموع خیرات زمین
آنچ شما دهد خدای تعالی. و چشم شما بر ایشان شفقت نکند. و عبادت نکنید خدایان ایشان
که ایشان از بهر شما دام و فخ بلا اند. و اگر در دل شما بگوید شما که این شعوب از ما بسیار تر اند
چون توانیم ایشان را هلاک کردن مترسید از ایشان. بل یاد آورید مجموع آنچ خدای تعالی شما
با فرعون کرد و با مصر. و مجموع عجایب او از بلای عظیم آنچ چشم شما دید و آیات
بدست منیع و بازوی جبار. و چنین کند خدای تعالی بمجموع شعوب
که از ایشان می‌ترسید. و مسلط کند خدای تعالی بر ایشان زنبور که ایشان را هلاک کند. و آنکه ایشان
باقی باشند و پنهان شوند از شما. از ایشان مترسید. که خدای تعالی خدای شما میان شماست. الله الاعظم
العظیم المرهوب او هلاک کند خدای تعالی این شعوب از پیش دست شما کم کم که شما نتوانید زود
زود هلاک ایشان کردن که بسیار نشوند بر شما سباع. بل که خدای تعالی ایشان را در دست شما
تسلیم کند الله تعالی ایشان را از شما بزنید ایشان را و پراکنده کنید ایشان را. و بدهد ملوک ایشان را
بدست شما و ایشان را هلاک کنید و نام ایشان از روی زمین. نتواند کسی که ایستادگی کند برابر شما. ایشان را
هلاک کنید و بسوزانید صورتهای ایشان را. نه بخواهید طلا و نقره ایشان و در دست نگیرید و از قوم
که برایشان است. و نشاید که بر شما یا و بجز شوید که در لعنت است پیش خدای تعالی. اندر میر خانه است
خانه شما که نشوید هم چون ایشان. که بجز لعنت نکنید و مخفی باشید او را که ایشان حرام اند. اینها
وصایاء که با شما گویم. او را العمر نگاه دارید و با او کار کنید که زنده باشید و بسیار شوید و اندرون
روید. و میراث گیرید. زمینی که خدای تعالی قسم خورد بدین شما. و یاد آورید همه طریق که در شما یاد
شمارا داد الله تعالی خدای شما. و بیاز ردتان کرد چهل سال در بریه قفره که شمارا متواضع سازد و تجربت
کند و بداند مجموع آنچ در دل شماست. هل نگاه دارید وصایاء او ام لا. شمارا متواضع کرد و گرسنه داشت
و خورانید شمارا من که او را نمی‌دانستید شما و ندانستند پدران شما که بنماید بشما که از نان تنها
زنده نشود انسان بل بکل آنچ از دهن خدای تعالی صادر شود. و جامه شما باره نشد. و قدم شما خسته نشد این چهل سال.
و معلوم شوید با دلهای شما که اکنان ادب دهد پدر فرزند خود. اکنان ادب داد شما را الله الرب تعالی
الاصحاح الثالث [illegible] نگاه دارید وصایاء الله تعالی و بروید در راه او و متقی او باشید از بهر آنکه
الله خدای شما اندر برد شمارا در زمین خصیبه. زمین بسیار اودیه و چشمها آب روان و صحاری و کوهها.
زمین گندم و جو. در زمین انگور و انجیر و انار و زیتون و روغن و عسل. زمینی که در او محتاج نشوید و نان شما
کم نخورید. و در او شمارا هیچ چیز کم نشود. زمینی که سنگ او آهن است. و در او بجائی بروید از کوهها
او. بخورید و نعمت و سیر شوید و حمد و شکر خدای تعالی کنید در زمینی که پر نعمت است آنکی شما میدهد
خدای تعالی اله شما. محفوظ باشید و فراموش نکنید الله تعالی خدای شما و وصایاء او نگاه دارید و شرایع
او که بشما فرموده است امروز. و نگاه کنید که نخورید و سیر شوید. و عمارت کنید خانها و بنشینید
و گاوان و گوسفندان شما بسیار شوند. و در زر و نقره چیز بسیار شوند. و اموال شما بسیار شود و تو اسی ما
و دل شما متکبر شود و فراموش کنید خدای تعالی را آنکی بیرون آورد شمارا از زمین مصر و خانه بندگی
فرعون. و بیاورد شما را در بریه قفر عظیم سهمناک. که آنجا بودند مارها و
عقارب بسیار. و آنجا تشنگی بود و آب نبود و خدای تعالی بیرون آورد از بهر شما آب از سنگ طران

وعجم افریده نتوانند مانع شما شدن مجموع همه روزگار حیات شما. همچونان که بودم با موسی همی من
با تو باشم. و ترا بخذول نکنم و مخذول نسازم. تو قوی و معتز باش سخت سخت بغایت. و بدرا کرده ام
از بهر آنکی تو میراث دهی این شعب را. زمینی که قسم کرده‌ام بپدران ایشان ابرهیم و اسحق
و یعقوب که بدهم بذریت ایشان. تو قوی و معتز باش سخت بغایت. که نگاه داری و بسازی
تمامت سنن و فرایض و احکام و وصایاء که بتو گفته موسی بنده من. مجاوز از مشو یمین و یسار
که تو رشید و فیروز شوی در هر چه شغل کنی. و زفان تو معدوم و خالی نشود از درس سنن این سفر
بل با ایشان اهتمام کن و شب و روز درس این سنن بکن که حافظ و عامل باشی مجموع آنچ در او نوشته است
که ممنوع و سمع و فیروز شوی ایک بتو گفتم حافظ باش قوی و معتز باش. و مخیف و سهمناک
مباش که الله تعالی با من بتو است و با تو است بهر جاء که بروی.
اغاز کتاب یشوع
موسی نبی علیه السلم وفات یافت در هفتم روز که گذشت از شهر اذار. و نوحه و گریه
کردند برا او بنی اسرائیل سی روز. و بعد از وفات موسی علیه السلم. وحی آمد بیشوع بن نون
در هفتم روز که گذشت از شهر نیسان. و گفت یشوع بمتولیان و ریشان شعب و بنکهبان ایشان
و گفت با ایشان در زر و بیت لشکر و آگاه کنید شعب را و بگویید با ایشان که بسازید از بهر شما قوت
از بهر آنکی مدت سه روز. اندرون آب اردن خواهید کردن که میراث گیرید زمینی که خدای تعالی
با شما فرموده است و داده است او را میراث شما. اما ابناء روبیل و ابناء جاد و نیم قبیله منشا
گفت با ایشان یشوع که یاد آورید امری که بشما فرموده است موسی بنده الله تعالی خدای شما. شمارا
راحت است که بشما داد این زمین که زنان شما و عیال و اطفال و مواشی و رخت شما همه شما را بگذارید
در این زمین که موسی بشما داد در عبر اردن. و تمامت شما مسلح بروید. اندرون روید پیش برادران شما
و مجموع ابطال شما اصحاب شجاعت و قوت و دانا. و معین و پناه برادران شما باشید. و ایشان را
قوت و مدد دهید که خدای تعالی برادران شما را رحمت دهد. همچنانکی با شما آسایش داد. و ایشان
هم ایشان نیز زمین میراث گیرند. آنچنانکه خدای تعالی شما را فرمود. آنکه باز آیید و بروید تا
میراث شما. و میراث شما باشد که موسی بشما داد عبد الله تعالی در عبر اردن از مشارق آفتاب
جواب دادند بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا و گفتند با یشوع. هر چه با بفرمایی از بهر چیز
ما مطیع از باشیم و بکنیم و هر جا که بفرستی برویم. همچنانکه مطیع و فرمانبر موسی مطیع و فرمانبر
تو باشیم. مگر میخواهیم از رحمت خدای تعالی اله ما که با تو باشد. همچنانکی با موسی. و هر که مقاوم
و عاصی تو شود. و مطیع امر نشود بقتل رسد. قوی و معتز باش. فرستاد یشوع بن نون
دو مرد از شطیم و گفت ایشان را که بروید و نگاه کنید زمین را. و خیبر حال آن شوید. و گفت
با ایشان که بروید با ریحو. رفتند آن دو مرد با یک جا و اندر رسیدند بخانه زن خاطیه حظ نام
نام او راحاب. و در خانه او نزول کردند بخانه زن خاطی که به سرای اندر آمد و دیدند زن خاطی خطا
میخواهند که بیشه زن است. و بگفتند که ایشان جاسوس اند. و شب اینجا خفته اند. گفته شد ملک
اریحا. که اینجا آمدند دو مرد در دهشت که او را بنی اسرائیل. که خبر الضبط باشند

فرستاد ملک اریحا بپیش راحاب زانیه وگفت با او که بیرون آر آن دو مرد که شب پیش تو آمدند ایشان آمدند
خبر ارض ما بشنوند. رفت راحاب پیش این دو مرد جاسوسان وایشان را پنهان کرد. وگفت با ایشان
که حقا پیش من آمدند دو مرد. ونه دانستم که از کجا اند. چون وقت آن بود که دروازه شهر بسته شود
بشب بدر رفتند ونمیدانم که کجا شدند. بروید بطلب ایشان زود که ایشان را بیابید.
وراحاب این دو مرد را بالا برد وپنهان کرد ایشان را در میان اطناب کتان که داشت واورا بودند
بالاخانه او. وان قوم ملک بطلب ایشان رفتند در طریق مجاز اردن. ودروازه شهر بستند
بعد از آنکه قوم ملک بطلب جاسوسان رفتند. وآن دو مرد هنوز نخفته بودند. وراحاب بالا رفت
پیش ایشان بالای سطح خانه او وگفت با این دو مرد. دانستم که الله تعالی دهنده ارض ما باشما است
وبیم وترس شما در دل ما افتاده است. واز شما شکسته شدند مجموع اهل [illegible] که شنیدیم که
الله تعالی آب بحر سوف برای شما خشک کرد چون از مصر بیرون آمدید. وشنیدیم که چه کردید
بدو ملک اموریان سیحون وعوج ایشان را که هلاک کردید. چون شنیدیم دل ما گدازید ونماند در ما
روح او هیچ من از خوف شما. از بهر آنکه الله تعالی خدای شما اوست الله تعالی که در آسمان بالا است
ودر زمین بزیر. عهد کنید وسوگند بیاد آورید با من بخدای شما. که من باشما معروف کردم [illegible]
نشان دهید نشان راست. که ابقا کنید بر پدر وبرادران من وبر خویشان وقوم من [illegible]
ونفس ما از مرگ خلاص کنید. گفتند با او این دو مرد. ما نفس خود را گرو دهیم فدای شما. اما نباید که
پیدا کنید این کلام که در میان ما است. وچون الله تعالی این زمین را با ما دهد با تو معروف کنیم.
وفروهشت ایشان را از روزنه وبیرون کرد از بهر آنکه خانه او پهلوی بارو شهر بود. واو در پهلو برج باره
بارو شهر. وگفت با ایشان بستانید راه کوه که نباید ابر ابر شما افتند. ایشان که بطلب شما رفتند
وآنجا متواری شوید سه روز تا که ایشان باز آمدند انگه شما بروید براه شما ۞ الاصحاح الثانی ۞
گفتند با راحاب این دو مرد. ما بری شدیم از عهد که با تو کردیم چرا که ما خواهیم
اندر آمدن در زمین شما تو بیاویز این خیط سرخ در روزنه که ما را از ان بزیر کردی وبرو پیش
[illegible] اهل پدر ومادر وبرادر وخویشان تو واهل خانه تو. وایشان را با تو در خانه نگاه دار
وهر که از خانه تو بیرون رود خون او بگردن او. وما از خون او بری ایم. وهر که در خانه تو باشد خون
او بگردن ما ودست او بر ما [illegible] اگر کسی موذی ایشان شود. واگر تو این کلام پیدا کردی
لازم ما چیزی نشود از سوگند که با ما دادی. گفت راحاب با ایشان چنان باشد که قول شما وبراه کرد
ایشان را ورفتند وراحاب ببست رسن خیط سرخ در روزنه خانه خود. این دو مرد رفتند
بکوه وآنجا پنهان شدند سه روز تا که آن قوم که بطلب ایشان رفته بودند باز آمدند. اما این دو مرد
این دو مرد جاسوس بزیر آمدند از کوه وآمدند پیش یشوع بن نون. وخبر کردند او را بهر چه بود و
وبر ایشان گذشت. وگفتند با یشوع که الله تعالی خدای ما زمین را تمام با ما داده است وترسیدند از ما
مجموع ساکنان زمین ۞ برخاست یشوع بامدادان وبرخاستند از شطیم. وآورد شعب را
مجموع بنی اسرائیل باردن وشب آنجا بودند واندرون نرفتند. واز بعد سه روز که [illegible]

شمار کنند وبستانند ازو صد مثقال نقره وبدهند نقره را به پدر دختر. واما فعل [illegible] خواهد او از بهر
آنکه انداخت دختر از بنی اسرائیل [illegible] وباشد زن او اگر خواهد واگر نخواهد نتواند او را طلاق کردن ۞
واگر آمد اختر او راست یافته ونیافته باشد او را عذرا. بدر برند دختر را بدر خانه پدر او واو را
سنگسار کنند اهل قریه بسنگ که بمیرد. از بهر آنکه مرتکب شد گناه برای اسرائیل وشد زانیه در خانه
پدر او ودور کنید شر را از میان شما ۞ واگر یافته شود که خفت با زن شوهر دار قتل شوند هر دو
[illegible] دور کنید شر از بنی اسرائیل ۞ واگر [illegible] دختر خطیبه پاک باشد ومتزوج او [illegible]
[illegible] واو را [illegible] ومضاجع او شد بدر کنند هر دو شان وسنگسار
کنند ایشان را در باب قریه که بمیرند. واز بهر آنکه [illegible] دختر که فریاد نزد با اهل قریه. ومرد قتل شود
قتل شود از بهر آنکه فضیحت کرد زوجه صاحب خود را. ودور کنید شر را از میان شما ۞ واگر یافت مرد دختر نامزده
[illegible] ومضاجع او شد قتل شود مرد تنها. وبا دختر عقوبت ندهند که او را عقوبت نیست
واجب عقوبت گناه بمانند آنکه [illegible] بر صاحب او واو را قتل کرد. [illegible] ازین دختر [illegible]
[illegible] ومستغیث شد ولکن نشنید او را ۞ واگر مرد یافت دختر عذرا که نامزده نیست وبا او
[illegible] ومضاجع او شد. ویافته شوند. بدهد آن مرد به پدر دختر پنجاه مثقال نقره که مضاجع
او شد. [illegible] دختر زن او که او را فضیحت کرد. ونتواند او را طلاق دادن تا روز مرگ ۞ متزوج نشود
مرد زن پدر او [illegible] ۞ اندرون نرود [illegible] با جماعت الله تعالی در خانه او واندرون نرود
فرزند زنا بخانه الله تعالی [illegible] ونسل او بعد او تا ده پشت بخانه الله تعالی که با شما صافی نشود
[illegible] نشود [illegible] که ایشان بطعام بیاوردند [illegible]
[illegible] لعنت کند وبخواست الله تعالی [illegible] لعنت بدعا [illegible] الله تعالی
شما را دوست داشته است واز بهر ایشان خیر مخواهید همه ایام حیات شما. دور مکنید [illegible] از شما
[illegible] ودور مکنید [illegible] از بهر آنکه در ارض او ساکن بودید [illegible] بعد از [illegible]
اندر روند بجماعت الله تعالی ۞ وچون بلشکر روی برای اعدای تو [illegible] از همه [illegible] واگر باشد در [illegible]
شما [illegible] بدر رود خارج لشکر ودر میان [illegible] نه نشیند بلشکر. وچون [illegible] باشد
[illegible] شود. وچون آفتاب غایب شود بدر رود بلشکر وباشد بشما موضع معروف خارج لشکر
[illegible] چون نشیند بحاجت [illegible] جایگه حاجت
وبپوشانید او را دیگر بوقت باز آمدن. از بهر آنکه الله تعالی اله شما با شما است در لشکر که شما را فیروز
کند. واعدای شما از شما دفع کند. بباید که لشکر باشد پاک مطهر که در وی نبیند [illegible] از شما وبا شما
۴۶ نباشد ۞ واگر بگریزد بپیش شما بنده [illegible] صاحب او. [illegible] با شما هر جا که خواهد
در بعضی قریهای شما که [illegible] وبر او ظلم مکنید. وزانیه نباشد در میان بنی اسرائیل وزانی [illegible] ایشان
از بنی اسرائیل واندرون نرود در خانه خدای تعالی اله شما [illegible] زانیه [illegible] الله تعالی
واز برادران شما [illegible] بطعام [illegible] که [illegible] شود [illegible]. اما از غریب بستانید اگر خواهید
اما از برادر شما [illegible] که خدای تعالی برکت کند از بهر شما در [illegible] در زمین که
اندرون روید که [illegible] ۞ والبته [illegible] الله تعالی غافل مشوید [illegible]
۴۹ در [illegible] خدای تعالی [illegible] و [illegible] او شود [illegible] خطیه
بر شما. واگر نخواهید [illegible] بر شما گناه [illegible] از افواه شما تمام کنید او را [illegible]
[illegible] خدای تعالی اله شما. [illegible] بقول افواه شما ۞ وچون [illegible] باغ [illegible] صاحب

شما بخوریب از عیب او کفاف شما و مستانید حاجت شما از و چیزی هر آنچه زرع رویید از صاحب شما
ستانید از سنبل بدست شما و بمغل میبر به زرع صاحب شما . و هر وزی که مزوج شود بزن و آمد بستر او
و یافت بر او انکی نخواست و او را دوست نداشت . بنویسد از بهر او خط طلاق او و بدهد با او خط طلاق او
و طلاق کند او را و بیرون کند زن را از خانه او . و چون زن از بستر او بیرون رفت و انشده دیگر بعد از آن که بود دیگری
و طلاق کند او را دیگری بدهد با یک خط طلاق او و بیرون کند او را از خانه او . یا اگر و داکی او را اول بزنی استده بود
دوم بار بغیر از آنکی طلاق کرد او را حلال نباشد شوهر اول که واجع او باشد یا بشود و بستاند او را بزنی
بعد از آنکه نجس شد بغیر از او هر که دیگر و هر که این کند نجس است امام الله تعالی خدای شما نجس مکنید
مکنید زمین را که خدای تعالی بشما دهد خدای شما میراث للامحاج الخامس عشر و چون زنی
بستاند و نجس نبود و مطلق دادی از امور نبود مقیم شود در خانه او . یکسال و شاد شود بزن او
که استده است مستنان اسباب بلاو زیرکو . و اگر آنرا ببیند نفس خواب که بایید و بخایید
و اگر یافته شود کسی از بنی اسرائیل که بدزدد نفسی از برادران او از بنی اسرائیل و بالبخشند . و او را بفروشند
قتل شود دزد نفس و دور کنید شر از میان شما . نگاه دارید لعج کنتم در ضربه برص و بهزین باشید عظیم
و بیاموزانید لعج تعلیم دهند با شما احبار و للواین انغار که یاسان . شبیه هاست که نگاه دارند تعلیم
دهند و بیاد آورید که دلله تعالی خدای شما بمزیم در طریق که برآمدید از مصر . و اگر باشد
ترا بر صاحب تو قرض اندر خانه مدر رو که بستانی گرو ولیکن صبر کن در راه بازار و در که بر او قرض است
او بدر آورد گرو بیازار . و اگر مرد که غریم تو سست مسکین باشد شب مخسب در جامه او بل باز داده از بر او
گرو او بوقت غروب آفتاب . که بخسبد بجامه خود و برا دعا کند و باشد ترا ثواب امام خدای تعالی
الهنو . ظلم مکن بر برادر تو در اجر او و مسکین باشد ام غفیه . و ظلم مکن بر شاکر قرابای تو و لیکن
بده با او اجر او از روز او و آفتاب غروب نکند که او را بیشتر تو جهی باشد . از بهر آنکی مسکین است
از بهر آن نفس خود را بهر اجر او بتو میدهد که بر تو دعا کند و لازم شود ترا خطیه او . و نمیرند پدران
بسبب فرزندان نشان و قتل نشوند پسران بسبب پدران . بل بمیرد هر کس بذنب خود . حیف
مکن بر یتیم و ساکر و قصاد و جامه ارمله بگرو مستانید . و بیاد آورید که بودید عبید در ارض مصر
و بدر آورد دلله تعالی خدای تعالی شما را از آنجا . آنکه از بکویم بشما و سفارش کنم شما را که بر شما و اجبست
که بستانید از آنکه هر زحصاد کنید زرع زمین شما و فراموش کنید جیم بازمگردید از استان او . بل
باشد از بهر مساکین و یتیم و ارمله که برکت کند الله خدای شما در جمیع کار دست شما . و چون زیتون را
افشانید . مستانید لعج بتر شما مانده باشد . بل باشد از بهر یتیم و ارمله و مساکین که ساکر لست میان شما
دو وقت بزید آنگه کروم شما میبرید مجمع لعج از و مستانید . بل رها کنید در او که زنده شود مسکین و یتیم و ارمله
و بیاد آورید که عبید بود در مصر انجان میکویم بکنید این کردار . و اگر خصومت باشد میان دو خصم او
برود بپیش قضاة . و راست را راست کنید و دروغ را دروغ کنید . و اگر دروغ محتاج ادب باشد بیندازند
او را قضاة و ادب دهند او را بر قدر بدی او بزنند او را بچهل عدد . و زیادت نکنند که عقوبت زیادت
نشود . و بشود ذلیل برادر تو پیش تو . تو بر تو در کار چیزی منه بر دهان او و مانع شود از خوردن
و چون ساکن شوند برادران بیکی و یکی از ایشان بمیرد و فرزند رها نکند . زن او دو غریب نشاند

و نشود آن نشان بر دست تو و عهدی بر پیشانی تو . از بهر آنکه خدای تعالی ترا از مصر بدر آورد بدست
قوی و بازوی جبار . ختم و چون فرعون شنید آنکه شما او رفتند و خدای تعالی ایشان را نبرد در راه فلسطین
از بهر آنکی نزدیک بود . چرا که خدای تعالی گفت که شعب و عیال ایشان اقتال و جنگ به بینند بترسند و باز گردند بمصر
آنکه خدای تعالی شعب خود را بریه بحر سوف . و بیرون آمدند همه بنی اسرائیل از مصر و همه ایشان سلاح
پوشیده . و موسی برداشت اعظام یوسف را با خود . از بهر آنکه یوسف داده احبار بنی اسرائیل و سوگند
گفته بود به بنی اسرائیل که البته خدای تعالی شما را یاد خواهد آمدن اعظام مرا از اینجا ببرید با خود . که
برخاستند از سکوت . و تیر آمدند و نشستند بیوم آمدند در اقطار بریه است . و بود که خدای تعالی برابر شعب خود در وقت
بروز در عمود سحاب که ایشان را راه نموده شاکر کند . و شب بعمود آتش که از بهر ایشان نور دهد و خدای تعالی
میرفت شب و روز برابر شعب خود . و علی الدوام هیئت عمود آتش بشب و عمود سحاب بروز پیش دست شعب
میرفت . خطاب کرد الله خدای تعالی با موسی و گفت با او . بگو بابنی اسرائیل که بازگردند و نزول آیند بر کنار
میان خندق مغدول و دریا برابر بلعصفون اینجا نزول آیند برابر بحر . و گفت فرعون که بنی اسرائیل بیکجا مانده
در زمین و پنداشت فرعون که بنی اسرائیل متبه شدند در قفر . و گفت خدای تعالی بموسی . ایا من قاسی
میکنم قلب فرعون و بیاید در پی شما . و من مجد شوم بفرعون و بجمیع جنود و لشکر او . و بدانند اهل مصر منم
خدای تعالی که کرده ام لعجان الامحاج السابع شنید ملک مصر که شعب رفت و منطلق شدند
فرعون پشیمان شد و عبید او و بغیر ساکن شعب پشیمان شدند و گفتند که چرا فرستادیم شان را . از تعبد ما
کاشت که ما کردیم . لغام نهاد در دهن جمیع خیول او و رفت جمیع لشکر او . و برخاست با ششصد مرکب گزیده و جمیع
مراکب مصریان نیز و جمیع مردم او با او . و قاسی کرد الله خدای تعالی قلب فرعون و رفت در پی بنی اسرائیل و
بدست غالب رفتند جمیع مصریان در طلب شعب . یافتند شعب را که نزول آمده بودند بر لب دریا و جمیع خیول
فرعون و مراکب او و سواران او و اجناد او . نزول آمده بودند بر شاطی خندق برابر بلعصفون . نزدیک
شد فرعون بنی اسرائیل ترسیدند . برداشتند چشم خود را چون دیدند که جمیع مصریان بطلب ایشان آمدند
بنی اسرائیل ترسیدند ترس عظیم . نماز کردند بنی اسرائیل پیش خدای تعالی و گفتند بنی اسرائیل که مگر گورها
کم بودند در مصر که ما را بیرون آوردید از مصر که همه ما اینجا در بریه بمیریم . چرا با ما کردی این کار . و ما را بیرون آوردی
از مصر با انجان میگفتیم بتو در مصر و ما در مصر بودیم که بگذار ما را که مستعبد مصریان باشیم . از بهر آنکه ما را از بهر
بود که مستعبد مصریان بودیم از آنکه بمیریم در بریه . گفت موسی بشعب لا خوف علیکم یا شعب الله الحی
و به بینید خلاص شما در این روز . از بهر آنکه معاینه می بینیم مصریان امروز که دیگر ایشان را نخواهید دیدن
تا ابد . الله خدای خدای تعالی خواهید جنگ کرد از بهر شما . اکنون شما ایمن و آسوده باشید ختم نماز کرد
موسی پیش خدای تعالی فرمود خدای تعالی بموسی چه شده است ترا که پیش من زاری و نماز میکنی . بگو
بنی اسرائیل که امر بکوچ شوند و تو برداری عصا را و بزن بآب دریا و آب باره شود که بروند بنی اسرائیل
در بحر بخشکی . و اینک من قاسی میکنم قلب مصریان که در پی ایشان روند . و من مجد شوم بفرعون و بجمیع

جنود او و سواران او. تا معلوم دانند اهل مصر که منم الله الرب خدای تعالی بر مجموع کاینات و مخلوقات من که مجد
شدم بفرعون و مراکب او و سواران او ۞ ملاک الله تعالی که پیش شعب می رفت. شد که رفت پیش فرعون
و برداشت سحاب که پیش ایشان بود دنبال ایشان شد. رفت میان لشکر مصریان و زیرا مد بنی اسرائیل
و شد سحاب و تاریکی از شب تمام بر مصریان. و ضیا و نور شد بر بنی اسرائیل از شب تمام و مصریان
نمی توانستند که پیش بنی اسرائیل بیایند ۞ بر داشت موسی دست خود بر دریا. و زجر کرد الله تعالی
دریا را. و فرستاد ریح السموم ریح عاصف تمامت آن شب ساخت آب دریا خشک شدند آبهای
دریا مانند بارو پیش ایشان و شمال ایشان برخاستند مصریان و رفتند در پی بنی اسرائیل. فرعون و همه
اجناد او و مراکب او و سواران او در دریا. چون وقت چاشت شد. مترایا شد الله تعالی خدای عجیب
رب الجنود بلشکر مصریان بعامود آتش و فرو کوفت ایشان را و بست پایهای ایشان را و متحیر شدند چون
دیدند که پیدا شد عمود آتش و سحاب. و متحیر شدند عساکر مصریان و بسته شد مراکب ایشان ...
ساخت ایشان را و بست پای ایشان را که نمی توانستند راندن مراکب را. گفتند مصریان بیایید که بگریزیم از دست
بنی اسرائیل از بهر آنکه خدای تعالی از بهر ایشان حرب کرده است ۞ قال الرب بموسی دراز کن دست تو بر دریا
که آبها بر مصریان باز گردند و بر مراکب ایشان پوشیده شوند و بر سواران ایشان. برداشت موسی دست خود
بر دریا باز گشت دریا بوقت چاشت بجایگاه خود. و مصریان فرار کردند که بگریختند برابر او. و
خدای تعالی مصریان را عذاب داد که آبها در دریا باز آمدند و پوشانیدند مراکب مصریان را و سواران ایشان و مجموع جنود
فرعون ایشان که اندرون دریا رفته بودند ... بنی اسرائیل از ایشان هیچ کس ... نماند. و بنی
اسرائیل رفتند بدریا بخشکی و شد آبها ایشان را مانند بارو. بیمین و یسار ایشان و خلاص کرد خدای تعالی
دران روز بنی اسرائیل را از دست مصریان و نگاه کردند بنی اسرائیل بر مصریان که در موج دریا مرده بودند.
و دیدند بنی اسرائیل آن نقمه و بلا عظیم که خدای تعالی بر مصریان نزول کرده است. و شعب خشیت
خدای تعالی شدند و باور کردند بخدای و موسی بنده خدای تعالی تسبیحة موسی و بنی اسرائیل بعد خلاص ایشان
از دست فرعون و مصریان ۞ آنگاه تسبیح کردند موسی و بنی اسرائیل باین تسبیح از بهر خدای تعالی و گفتند ۳۵×
تسبیح للرب ذو الجلال که متعالی است و شد. مراکب فرعون و سواران او را فی الیم ... خدای و ازلی
او بود که خلاص ما. اینست خدای تعالی شکر او کنیم. اوست خدای پدران ما. عظمت او کنیم تعالی خدای ما
جبار خدای شادی خدا است نام اوست. مراکب فرعون سواران او و جنود فرو برد غرق کرد
در دریا غرق کرد جبابره جباران او در بحر سوف. و موجهای آب پوشانیدند ایشان را بقعر ...
فرو رفتند. و مثل شدند مانند سنگها. یمین تو خدای تعالی معظم است. که بقوه یمین تو یا
خدای تعالی اعدای تو هلاک کردی بعظمت. بر روی انداختی معاندین تو. فرستادی غضب تو
ایشان را ... مانند هشیم. بعظمت ... روی تو ... شدند آبها و ایستادند
امواج دریا. و ... مانند ... امواج ... در قعر بحر. گفت عدو که ...

بر ایشان برسم و غارت ایشان را بخش کنم. نفس من ممتلی از ایشان شود. و شمشیر خود را از ایشان بیرون آرم. قتل کند
دست من ایشان را. فرستادی ریح تو و دریا بر ایشان موج شد بزیر رفتند در آب و مثل شدند مانند آهن
در آب عظیم. کیست مانند تو یا رب و که باشد مانند کردار تو. یا حق در قدس او. با مجد و ...
پیدا کنی عجایب. بر داشتی یمین تو و ... ایشان را فرو برد. آوردی نعمت ... تو ... خلاص
کردی. نگاه داشتی بعزت تو و عظمت تو دیار قدس تو. شعوب شنیدند و ... شدند ...
بر ساکنان فلسطین مشغولی شد. پیش از ان ترسناک شدند اشراف ادوم ... مشغولی شد
بر اشراف ... موآب. و شکسته شدند جمیع سکان کنعان و خوف بزیر بر ایشان ...
بعظمت ذراع تو. فرو رفتند مانند سنگها تا ... شعب تو یا رب. تا ... شعب ...
کردی که بیاوری ایشان را و بنشانی بجبل ... میراث تو یا رب ساختی ... قوی ... تو یا رب
قوت دست تو ... خدای تعالی مالک است تا ابد الآباد. که دخول فرعون و مراکب و فرسان او فرو رفتند
بدریا و ... کرد الله الرب آب دریا. بنی اسرائیل رفتند بخشکی میان دریا. ایستاد مریم نبیه
خواهر هرون دف بدست خود و بیرون آمدند همه زنان در پی او با دفوف و ... و ... بایشان
مریم تسبیح کنید مر خدا را ذو الجلال و العظمه و الاکرام که متعالی شد بر خیول و سواران ایشان فرو برد شان
بدریاه الاصحاح العاشر ۞ برخاست موسی و بنی اسرائیل ... بحر سوف ... رفتند
که رسیدند ... و رفتند در بریه ... سه روز ... آب ... خواندند ...
نتوانستند خوردن از آب ...
... شعب بر موسی ... خدای تعالی ...
...
که اگر ... مطیع فرمان ... خدای تعالی ...
او را ... و ...
بر تو ... منم الله الرب شافی تو ۞ آمدند تا رسیدند بایلیم و بود آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد
نخله آنجا نزول کردند بر آب. آنگاه از ایلیم برخاستند و آمدند مجموع بنی اسرائیل ... سین ... میان
ایلیم است و میان سینا در پانزدهم ماه دوم ... بیرون آمدند بنی اسرائیل از مصر ...
۲۶۱× شدند مجموع جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هرون در بریه. و گفتند بنی اسرائیل ... که وفات
می یافتیم ... الله تعالی ... در ارض مصر نشسته می بودیم ... دست ما. از بهر آنکه
... ۞
قال الله الرب ...
...
... الله الرب ...

موسی وهرون بجمیع بنی اسرائیل بوقت شام بدانید که خدای تعالی شما را از مصر آورده است و بامداد
ببینید مجد خدای تعالی از بهر آنکه مشوش شدید . و شنیدیم قدام خدای تعالی و ما کیستیم
که بر ما تندمر میشوید . و گفت با ایشان موسی که خدای تعالی داد بشما گوشت که بوقت شام بخورید .
و نان که بامدادان بخورید و سیر شوید . از بهر آنکه شنید خدای تعالی شنید تندمرهای شما . و بر او متر اطی
میشوید بر او . و ما خود کیستیم . چرا بر ما تندمر میشوید بل بر خدای تعالی گفت خدای تعالی بموسی که
بگو بجمیع بنی اسرائیل که بیایید و بیستید پیش دست خدای تعالی که تندمر شما پیش خدای تعالی رسیده است چون هرون گفت
بجمیع بنی اسرائیل ملتفت شوید بیریه . اینک مجد الرب خدای تعالی معلق شده در سحاب گفت الرب بموسی ١٦١١
که شنیدم تندمر بنی اسرائیل بگو با ایشان که میان مغارب آفتاب بخورید گوشت و بامداد سیر شوید از نان
و بدانید که انا الله الرب خدای تعالی خدای شما چون وقت شام شد سلوی برآمد که منتشر گرد لشکر را
و بود بامدادان سایه وظل از منقطع شده . لشکر محیط شده از ضبابه مرتفع شد از ظل دید بر روی صحرا چیزی تنگ
و پوست او منقشر میشد و بود مانند صفایح جلید بر زمین نگاه کردند بنی اسرائیل از آن گفت هر یکی از ایشان
بصاحب خود که این چیست از بهر آنکه ندانستند که چیست . گفت با ایشان موسی که اینست آنکه خدای تعالی
از بهر شما فرستاده است که او را بخورید . و اینست فرمان خدای تعالی که فرمود از بهر او که ملتقط شود هر مرد بر قدر
قوت او و یک مکیال از بهر هر مردی بر عدد کس شما که بستانید هر یک از بهر آنکه در خیمه او است
بکیله . کردند بنی اسرائیل اینچنان و جمع میکردند هست از ایشان که بسیار ستده است . و هست که
کم . و پیمودند آنچه جمع کردند زیادت نیامد است از آنچه که بسیار جمع کرده بود . و هست که کم ستده بود از او
بیمودند هیچ کم نیامده است از آنکه بیک ستده بود . و آنکه قلیل ستده هیچ از او کم نشد . ملتقط کردند هر یکی
بر قدر قوت او گفت با ایشان موسی که نگاه مدارید از او تا بامدادان مطیع موسی نشدند . یکی از ایشان از او نگاه
داشته است تا بامدادان کرم کردند و کرم در وی افتاد . غضب کرد موسی بر ایشان آغاز کردند ملتقط او بهر بامداد
هر یکی بر قدر قوت او و چون آفتاب بر او گرم میشد می گداخت چون روز ششم ملتقط کردند از آن
ضعف که ملتقط میکردند دو کیله . اما اشیاخ جماعت خبر کردند موسی را گفت با ایشان که چنان
فرمود خدای تعالی که روز شنبه و آسایش . و فردا روز قدس خدای تعالی است . هرچه خواهید که بپزید
او را بپزید و مطبوخ کنید طبخ کنید نگاه آنچه بماند تا بامدادان سپرد نگاه داشتند او را تا بامداد همچنان که
موسی گفت گنده نشد و دیب در وی نشد . و گفت با ایشان موسی بخورید او را امروز از بهر آنکه امروز
روز شنبه است روز خدای تعالی است . و نتوانید یافت او را امروز در صحرا شش روز ملتقط شوید و روز هفتم روز شنبه است
چون روز هفتم برخاستند قوم که ملتقط شوند نیافتند گفت خدای تعالی بموسی تا کی توبه کردند
که وصایای من و شرایع من قبول کنند . نگاه کنید که خدای تعالی داد بشما از بهر روز شنبه . از بهر آن او داد خدای تعالی
شما در روز ششم داد آن بشما روز شنبه دو روزه که هر یک در وطن خود نشینند . و بیرون نیاید کسی
از شما از در خانه خود روز شنبه . آسوده شدند در روز شنبه نام نهادند بنی اسرائیل
و او مانند دانه کشنیز و طعم مانند طعم عسل شهد شیرین و گفت موسی که اینست که خدای
تعالی فرموده است که از وی یک مکیال نگاه دارید از بهر اعقاب شما تا نگاه کنند نان که خدای تعالی شما را داده است

ومقدس کنید سال پنجاه و ندا کنید بازادی در زمین از جهت جمیع ساکنان او و باشد باز داد از جهت شما چون باز آید . و برود
هر مردی از شما بمیراث او و بعشیرت او . و باشد این در سال پنجاه و زمین شما کشته مکنید در این سال و حصاد
مکنید بروینده در وی . و انگورها مچینید . از بهر آنکه او سال بازداد است . و مقدس باشد پیش شما
و در این سال بخورید از زرع شما . و برود هر یک از ایشان بمیراث او . و اگر فروخته باشی بر صاحب تو چیزی یا از دست
صاحب خود خرید باشی ظلم مکنید بر صاحب خود ظلم نکند در شمار سالها . و بخرد از صاحب او در سال بازداد ایدون
و آنکه بر شما فروشند و بخرند بر قدر غله سالها و شمار سال و خرید . و چندانکه بسیار باشد بر قدر
دخل و بسیار سالها . و کم کنید بهای او بر قدر آنکه مانده است از سالها بازداد از آنکه او را فروخته باشد
بر قدر سالها . و ظلم نکند و دار یکی از ایشان بر صاحب خود . و بترسید که الله تعالی منم الله تعالی خدای شما
نگاه و صایای مرا و بایشان کار کنید . و احکام مرا نگاه دارید و بایشان کار کنید که در زمین شما ساکن شوید
با ایمنی و سکونت و ایمن که بدهد زمین غله خود بشما و بخورید و سیر شوید . و ساکن شوید زمین شما
و اگر گویید چه بخوریم در سال هفتم از آنجا که نه ما زرع بکنیم و غله نستانیم . و بهم میشوید که
بفرستم از بهر شما برکات من در سال ششم . و در سال ششم . و در این سال زمین شما دهد بسه سال که زراعت
کنید . و در سال هشتم ما بخالیج غله او بیاسیید . از بهر آنکه بخورید از غله سال ششم تا سال نهم غله که من
بخورید تا وقت رسیدن غله نو بخورید . اما زمین بیع نشود بیع صحیح مرا . از بهر آنکه مراست زمین
و شما ساکنان من هستید بخانه من . و نا چیز زمین فروخته شود که در میراث شما . خلاص شود و مردم شود
در سال بازداد . و اگر برادر تو مفتقر شود و محتاج و فروخت چیزی که از میراث او . باید پیش خویشان
او . و خلاص کند آنچه فروخته بود و با او باز دهد . و اگر او را نباشد که کسی که خلاص کند و کشاده شد
بر او و توانسته بر خلاص او بشمارد سالها را که از کدام سال وقت بیع خود را . و باز دهد بخصم از حق او
و لعب انکه میراث او بیع شود و بستاند . و اگر نتواند بدهد اذا آنکه بروا باشد و بیع درست باشد
از بهر آنکه خرید است تا سال بازداد . و چون سال بازداد تمام شود و میراث او با او رد کنند و متصرف شود در خود
و اگر کسی مسکن فروشد در قریه در قریه که برابر او باشد خلاص شود بیع او که بیع درست است
بیع او خرید او و باشد خلاص او تا سال تمام شدن دوم . تسلیم کند بیع مسکن و صحیح باشد اگر سال که خرید شد
و اگر خلاص نکند تا سال دوم تمام شدن . تسلیم کند مسکن او صحیح باشد اگر خریده است . در قریه
که او را بارو بیند . و باشد از بهر عاقبت و از وی بر نشود در سال بازداد . اما خانها که نیست برایشان
بارو . باز گردانیده شود . بمانند مزارع زمین او خلاص شود . و از دست نشود در سال بازداد . اما قریهای اللیواین و خانهای شان
آنکه دهها میراث ایشان است خلاص شان دایم باشد تا ابد آنکه از اللیواین بود . و آنکه خلاص کند
خلاص اللیواین روزی در خانه ایشان که خرید در سال بازداد . از بهر آنکه خانهای قری اللیواین است
میراث ایشانست در میان بنی اسرائیل و مزارع که دو قری ایشانند . فروخته نشوند که میراث ایشانست
تا ابد . و اگر برادر تو فقیر شده باشد و محتاج . و نتواست اعانت کنید او را بمنزله غریب مقیم و از خدای تعالی
بترس که او با تو ساکن است و با تو زنده میشود . بنا آنکه از وی ربح نستانی معین او باش و از
خدای تعالی بترس و برادر تو با تو زنده شود و با او بروبیت قرض مده و از وی سود دستان بمانند سلف

لا بمانید طعام شما که منم الله خدای تعالی که سما در آوردم از ارض مصر که بدهم با شما ارض کنعان و باشم شما
اله باشم ولکن برادر تو مفتقر شود و بتو فروختن افتد او را بخرو مستعمرا و معشور نمانند بیگانه که
مستعبد شوی که باشد با تو مانند مزدور و شاکر و خدمت تو کند تا سال که دایند نه تمام شود سال او
سال رگاه که بروند از پیش تو و فرزندانش و بعشیرت خود رود و بقبیله پدران او و بمیراث او از پدران او
رود که ایشان بنده منند که ایشان را بدر آوردم از ارض مصر بیع نشود بیع عبید و متکلف نشوند علی
تحت بترس از الله تعالی خدای تو اما عبید شما و کنیزکان شما که ایستانند باشند از شعب دیگر که گرد
شما اند ایشان از شما باشند عبید و اما و از ساکنین که با شما ساکن غریب اند از شما از ایشان عبید
بستانید و از نسل ایشان که همو الدیمیشوند در ارض شما ایشان را میراث باشند و فرزندان شما ایشان را
ایشان را مستعبد کنند تا ابد و با ایشان کار کنند تا ابد از برادران شما بنی اسرائیل مستعمر مشوید مرد
از شما کسی مستعبد برادر خود را مستعبد نشود استعباد شدید الاصحاح الخامس عشر و اگر بابد
ساکن باشد و بود با بنده او البته و مفتقر شده بنده لود در تو که ساکن است با غریب دل و غریب ساکن
که اگر که با تو است فرزند از فرزندان وی که با تو ساکن است خلاص شود او بعد بیع او خلاص کن او را
بعض برادران و یا عم او اما یا عم او و اولیت خلاص او از اهل عشیره او و اگر او را مکنت باشد که خود را
خلاص کند حساب کند با خریدار وی که او را خرید است از اول سال که خرید است او را تا الا سال یار که دایه
بر شمار سالها اعیان باشد او و با او باشد تا اجیر و اگر مانده باشد تا سال یار گرد اید ز سالهاء
بسیار بر قدر سالها باشد خلاص او از نقره خرید او بر شمار سالها اعیان باشد خلاص او و الد بار مانده
باشد تا سال یار که اید او کم بر قدر سالها که مستعبد شده باشد اجیر حساب کند بدهد هر سال بعد
اجیر و مستعبد او نشود استعفار عظیم باشد و اگر آزاد نشود بقتل آزاد او و فرزندان او از بهر اکه بنی اسرائیل
عبید من اند که بدر آوردم ایشان را از ارض مصر منم الله رب شما مسازید اصنام و انداد و نصب مکنید
انصب تو از بهر اوثان و مسازید در ارض شما سنگی بها عبادت شاروار بهر ان سجده کنید منم الله خدای شما
نگاه دارید وصایای من و متوقع مقدس من باشید که منم الله تعالی و بغیر از من کس دیگر نیست ثواب
اعمال صالحة اگر شما رفتید در تنزیل من و وصایای من نگاه داشتید و با او کار کردید اعطار شما دایم کنم
در اوقات شان و زمین شما بدهد ثمار او و اشجار صحراء غله خود و بپیوسته شود قطاف و منتظر کشتود
زرع بزرع و نان بخورید و سیر شوید و در زمین صحراء نشنید و سلام و امن بر زمین شما فرستم و بسیار
کنم رحمت بر شما و بر فرزندان شما و منع کنم سباع را از زمین شما و حرب نباشد در زمین شما
و دشمنان شما بگریزانید و ایشان را بیفکنید پیش شما کشته چون ایشان حمله کنید نه از شما بگریزانند صد را
و صد از شما بگریزانند ده هزار و بیفکنند اعدای شما در حرب و بیایم بر روی شما و اشمار ابسیار بسیار
سازم و افزون بسیار شمار او منع کنم و عهد من با شما پیوسته کنم عهد ابدا و بخورید غله کهن تا رسیدن غله نو
و بماند کهنه از الهه تجدید احدی که او را انداز بیرون و دایم کنم مقدس من در میان شما از شما دور نشوم
و منفط شما نشوم بل با شما باشم و باشم میان شما و او را از شما باشم و اسما ارام شعب باشید
منم الله الف خدای شما ضر نعبد ایشان ساختم شما بیوفا ظهر قامت ساختم لا خوف علیکم

بکارید و از میوه او مخورید چون سال چهارم شود بدهید مجموع میوه در ختمان شما مجموع اوبه خدای تعالی
و محل از بهر عظمت الامت او و در سال پنجم بخورید میوه او که او منفعت زیادت بار آید ثمار او از بهر شما
که منم خدای تعالی اله شما ✿ مخورید خون و مفرایید سباع طیر در میان شما عراف نباشد میان شما
موی سر خود دراز مکنید و زیر ریش شمار امتراشید و روی سما مجروح مکنید ✿ و بر تن شما مسوزن نقش
مکنید مانند دیگری که منم الله خدای شما ✿ روا مدار دختر تو که زانیه که از حسب پر شود از زنی و فسق
و گناه ✿ اوصایای من و مواسیم من حفظ کنی و نگاه دارید و مکرم دارید قدس من که منم الله تعالی خدای شما
در پی دانایان مجع و زمال و فال گیر و فقها مپرسید ایشان را و از ایشان هیچ مپرسید که تا ماند ایشان بشوید
نجس که همه ایشان نجس اند که منم الله تعالی خدای تو ✿ پیر را اکرام کن و از بهر خدا بر خیز و نگاه کن و اکرام
کن که الله تو را برکت و اتق باش بالله تعالی خدای تو که منم الله خدای تو که منم الله اله شما ✿ و چون ساکن
سا کن شود در میان شما الحکیش عزایه براو ظلم مکنید بلکه او را نزول کنید مانند منزل شما و او را از شما شمارید و از ایشان
که بیش جرایند و پیش ساکن شوند ایشان را دوست دارید مانند الی نفس خود را دوست دارید از بهر اکه شما نیز
ساکن بودید در ارض مصر منم من الله خدای شما حیف مکنید در قضا و در وزن اثم مکنید و در سنگ و کیل و پیمودن
بسازید میزان عدل و مثاقیل قسط که منم الله تعالی خدای شما که شما را بیرون آوردم از ارض مصر و از بعد
مصرایان نگاه دارید مجموع وصایای و احکام من و با احکام من کار کنید که منم الله تعالی خدای شما و بعد و بشت
انتباع که الارم خطاب بر مجموع انکاب و اجتناب کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت
با او بگو بنی اسرائیل هر مردی که از بنی اسرائیل و از ایشان که پیش تر ایند و ساکن شوند در میان بنی اسرائیل
که تخم خود انداخت در زن بیگانه قتل او و قتل و سنگسار کنند مجموع بنی اسرائیل بسنگ و من بر غضب خود را
تو او کنم بر او و او را از شعب هلاک کنم که تخم در زن بیگانه انداخت و خواست که قدس مرا
نجس کند نام مقدس من اگر شعب زمین غافل شود از آن که تخم خود انداخت در زن بیگانه و قبل او و لعب
نکند بنویسم غضب بر آن کس و بر قبیله آن که او را هلاک کنم و هلاک کنم هر که با او مطلع شده
از بهر انکه گم شدند بر زنان بیگانه که از آن ایشان نیستند جاهل و هر که در پی عافل رفت و در پی فقها
و با ایشان مطلع شده بنویسم غضب عظیم و او را هلاک کنم از شعب او متقدس شوید که
باشید مقدسین که منم الله تعالی خدای شما ✿ وصایای من نگاه دارید و با ایشان کار کنید که منم الله خدای شما
که شما را مقدس ✿ و هر مردی که پدر و مادر او دشنام دهد قتل شود قتل از بهر انکه پدر و مادر خود دشنام
داد و خون او در گردن او ✿ و مردی که بیاید پیش زن صاحب خود یا زن بیگانه او در بیگانه قتل شوند هر دو
جمع فجار و فاجرات ✿ و مردی که بیاید پیش زن پدر او که گشاده است عورت پدر او در دو قتل شوند هر دو
و خون ایشان در گردن ایشان ✿ و مردی که بیاید پیش عروس او قتل شوند هر دو جمیعا و خون ایشان در گردن ایشان
و مردی که بیاید بسر و مانند او و بر او مرتکب شود مانند زن مرتکب شود و هر دو مرتکب نجاست شده باشند
کشته شوند و خون ایشان در گردن ایشان ✿ و مردی که زن و مادر زن بستانند هر دو مرتکب گناه شده
آتش بسوزانند او را در میان شما گناه نباشد ✿ و مردی که بر بهیمه مرتکب شود مانند زن قتل شود
و بهیمه را سنگسار کنند ✿ و زنی که بخشند زیر بهیمه که بهیمه بر او مرتکب شود از زن

وبعد از قتل شوند عما و خون ایشان بگردن ایشان ● و دختری که بسته باشد بزنی خود هر خود دانستن یا پدر یا مادر
و دو عورت دختر ببینند و دختر عورت و ببینند از عظیم عار است قتل شوند برابر شعبشان از بهر آنکه
کشتن و عورت خود ما خود و گناه ایشان در گردن ایشان ● و مرد بیاید بسر زن طامث و عورت
کشوده باشد مر دسوع خود خود و او کشوده باشد سوع عورت و او برکشوده باشد سوع خود خود که
هر دو هلاک شوند از شعب خود ● عورت خاله یو مکشای و عمه تعم تو یا قرابت تو
بهر که ابیرا که معاف شود با نام شهمای ● و مرد که باشد بسر عورت عمه خود و عمه سعوی خود
کشوده باشد و فصح که دش معاف شوند هر دو گناه کردند و عمر بدخلایشان که از ایشان فرزند ساید
و مرد که از برادر خود بستاند که او عورت برادر خود بکشاید عمر بد و از ایشان فرزند نیاید

الاصحاح الحادی عشر در وصایا و احکام فرمود خدای تعالی که همه احکام و شرایع من نگاه دارید
و با ایشان کار کنید که زمین از شما بیزار دو که در و مقر روید ساکن او نشوید ● و مروید برقانون شعوب که
ایشان را از برابر شما هلاک کنم ● از بهر آنکه اسیر او تبعیت کرده جمیع خطایا و ازین همه بالاها و متعفن ایشان
و من با ما گفتم که شما میراث ایشان میراث که از باشد همه و میراث شما شود زمینی که عسل و شیر ... منم الله
خدای تعالی خدای شما آنکه شما را کشیدم از میان شعوب نگه کشید و فرق کنید میان بهایم پاک از بهایم نجس
و نشر شما نجس بهایم و طیور نجسه ● بجمیع طیور انسان نجسه و همه بهایم نجسه ● که فرستادم ایشان را برای شما نجس
و از بهر من مقدس و پاک باشید که منم الله خدای قدیر مقدس منم قدوس که شما را کزیدم و مختص کردم از همه
شعوب که از بهر من مقدس باشید ● و هر مردی یا زنی که بیشن عالف و مجم روند قتل شوند و قتلشان بسنگ
سنگسار شان کنند ● و خون ایشان در گردن ایشان ● سنة الکهنة ● و گفت خدای تعالی
بموسی که بگو بکهنة بنی هرون که نجس مباشید بر تن مرده از شعب شما یا اقارب یا از کهنه باشند
مانند پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهر یا که عذرا باشد و شوهر نداشته باشد ● یا بزرگ
از شعب که بمیرد ● نروند که نجس نباشند ● و در سر شما از ملید لرهوده ● و عرض شما متراشید ● و بر
روی شما تخم فرنید ● و در تن شما اثر مکنید ● بل باشید پاک و مقدس پیش خدای تعالی اله شما ● نام خدای شما
نجس مکنید ● که ایشان قربان خدای میکنند بهترین قربان مذبح ● باید که اطهار و پاک باشند ●
و زن زانیه بزنی نستانند ● و نا زن نجس بزنی نستانند و مطلقه نستانند ● از بهر آنکه کاهن مقدس
کنند ظهر او ازین که او قربان میکند از بهر خدای او ● و بیش تو مطهر باشد که کاهن طاهر است
منم الله الرب خدای تعالی که شما را مقدس کنم ● و دختر مرد حبر که اغاز کند بزنی او خود را
نجس کرد ● او را باتش بسوزانند و باتش سوخته شود ● و حبر عظیم اعظم ● برادر از او که بر سر او
ریزد دهن مسح او و که کامل کند بشور دستهای او از بهر لباس کهنه سر خود را نبوشاند
و جامه خود را پاره نکند ● و اندرون نرود جایی که در وی مرده باشد ● و نجس نشود بپدر و مادر خود
و از بیت المقدس بیرون نرود ● و مقدس خدای تعالی را الله الرب اله او نجس نکند ● از بهر آنکه اکلیل
دهن مسح الله الرب بر او است که منم الله الرب ● و نبیست عبری از کاهن بزنی نستاند الا دختر
الا دختر بکر عذرا ● اما زن ارمله و مطلقه که بزنی نجس شده باشد ● او را بزنی نستانند و نستانند

و بنی عم آی در قبایلشان عیلی و موشی اینست قبایل اللاویان و عشایر آباء ایشان و بنی جرشون
قبیل لبنی و قبیل شمعی اینند قبایل بنی جرشون و بود عدد هر نری از ایشان از فرزند ماه تا بالا هفت
هزار و پانصد ● عدد قبیله جرشون و باشد منزلشان پس قبة الزمان از جانب غربی و بود رئیس
قبیله بنی جرشون الیسف بن لایل ● و بود عملشان در قبه امت که حمل کنند قبه الزمان و حجاب او
و پردهها و وسترها و ستر باب خباء و رباطهای ستور و مفاتح ایشان و حجاب در حجره الی محیط خبا است
و مذبح و قبه لیند و ریسمانها و جمیع اعمال او ● الاصحاح الثالث قبایل بنی قاهت قبیله عمرم قبیله یصهر
قبیله جبرون و قبیله عوزیل و قبیله قاهت ● و بود عدد ایشان از ابنای یک ماهه و بالا هر نری که
از ایشان است هشت هزار و ششصد نفر که نگاه دارند قدس را و باشد منزلشان بنی قاهت پیش
کنار کوه از جانب اغن و پیش قبیله قاهت که مسلط است بر خانهای پدران ایشان الیصفن بن عوزیل
و عملشان نگاه داشتن تابوت و مایده و مناره و مذبح و اوعیه قدس آنکه مستعمل میشوند در او ●
و حجاب در و سترها ● و تمامت عمل او ● و بود رئیس رئیسان اللاویان العازار بن هرون حبر ● مسلط بر جمیع
ایشان حافظ قدس اند ● و قبایل مراری قبیله محلی و قبیله موشی اینند عشایر مراری و بود عددشان
از فرزند ماه و بالا که ایشان شش هزار و دویست نفر ● و بود سرخانهای پدر مراری صوریال
ابیحایل و بود منزلشان و قتی که نزول میکردند پیش دامن خبا از جانب ابشیر ● و بود سلطان حفاظ مراری
الواح خبا و اعمده او و عوابره و دعایم او و جمیع اوعیه او و تمامت عمل که در آن مستعمل میشود با اوتاد و جمیع
وهر نزول کنند مشارق قبه که برابر قبه الزمان از ناحیه مشرق قبه امد موسی و هرون و پسران او
که ضبط کنند حفظ قدس و قرابین بنی اسرائیل و هر که از غیر بیاید پیش قبه الزمان بغیر اید بقتل او
و بود عدد اللاویان ایشان که موسی شمار کرد برابر امر خدای تعالی از فرزند ماه و بالا بیست و دو هزار
کلام کرد خدای تعالی بموسی گفت با او بحق که هر نری از بنی اسرائیل از فرزند ماه تا بالا و شمار ایشان
و شمار بگیر عدد نامهای ایشان که ایشان را بیش و ... پیش لاویان که منم خدای تعالی و بعد از همه ایشان دیگر
بیست که اللاویان خدمتگر کنند ● اجر که جمیع بهایم بنی اسرائیل شمار کرد موسی ایشان را ● جا المجداء تعالی
فرمود که هست ● بود ابکار بنی اسرائیل بنامهای ایشان هر نری که از ایشان است ● از فرزند ماه و بالا بیست
و دو هزار و دویست و هفتاد و سه ● و کلم الله الرب و قال له مقدم کن ابکار اللاویان عوض ابکار
بنی اسرائیل و بهایم اللاویان که باشند از من که منم الله الرب ● اما خلاص دویست هفتاد و سه زیادت سد
ابکار بنی اسرائیل و باشد خلاص بنی لاویان پنج مثقال به مثقال قدس از بهر هر نری که مثقال قدس بیست دره است
این مثقال او با شد خلاص زیادتی ابکار بنی اسرائیل بهرون و پسران او ● و قبض کرد موسی نقره خلاص از زیادتی
ابکار بر اللاویان از ابکار بنی اسرائیل و بود از نقره ● یکهزار و سیصد و شصت و پنج مثقال بمثقال قدس
و داد موسی نقره خلاص بهرون و فرزندان او بموجب قول الله الرب ابحین حکم مود الله الرب بموسی
وکلم الله تعالی موسی و هرون و گفت با ایشان که قبض کنید حساب بنی قاهت خاصه از بنی لیوی و بحسب
شو دعشایر ایشان در قبایل پدر ایشان از فرزند سی ساله و بالاتر و تا فرزند پنجاه ساله ● هر که قوه
دارد که عمل کند در عمل قبة آمد ● باشد عمل بنی قاهت در قبة الزمان قدس القدس و اندرون نروند ●

بلید ور هرون و پسران او بوقت انجا بنی اسرائیل و بستانند حجاب در که مستور طشت برافراشته و بالا
برافراشته و حتور کشته تا بوقت شهادت و برافراشته کنند بالا او نطع ساخته از پوست تحش و برافراشته
کنند بالا او جامها چوبه تمام. و بنهند دهو قما را در جایگاه ایشان. و برافراشته کنند بر مایدۀ
خبز الوجوه توب چربه و بنهند در جا بر جافات و جامات و کتاب و مغارف سوراخ که چوبه ایشان
عرف میکند و باشند نان بر مایده در همه وقت و برافراشته کنند بر او جامه چوبه احمر و بپوشانند بر نطع
از جلود لکا. و بنهند دهو قما در مولفشان و بستانند جامه از چوبه و بپوشانند او را بر منارۀ بنهند
چراغها و کنار او و مناخ او باد و مجموع الت روغن چه برام و خترج اعما. و درج کنند او را و اوعیه او
در جلود لکا و او را بنهند بر مجلود دهو قما. لما مذبح ذهب برافراشته کنند بر او جامه تمام از چوبه و بپوشانند بر
نطع از جلود لکا. و او را بنهند بر دهو قاعه. و بستانند مجموع الت خدمت قدس را که با او خدمت میکنند و بنهند
در جامه چوبه و درج کنند او را در نطع از جلود لکا. و بنهند او را بر دهو قا و دور کنند مذبح را و برافراشته
کنند بر او جامه ارجوان و بنهند با او مجموع الت خدمت که با او خدمت میکنند منا خزرا و مناشل و مغارف
و مطابن مجموع الت مذبح و برافراشته کنند بر او نطع از پوست لکا و بنهند بر دهو قا و چون تمام کنند هرون
و فرزندان او رفع الت قدس تمام کرده باشند. و ستور او بوقت از نجال لشکر انجا اندرون بنی قاهت که
بر دارند او را. و از او که ایشان دست بر قدس نهند که نمیرند. اینست نعت که دارند بنی قاهت و الخ
می بر دارند از الت قدس و بود سلطان مسلط بر ایشان تا امت الیعازار بن هرون الکاهن بر زیت
براق و خترج اعما که مر ایشان او برافروخته میشود و بخور تعطیر و بر تمید دایم و بر دهن المسحه که با او
کاهنان مسح میشوند. و مسلط بود بر خبا و مجموع آنچه در او نیست. و بر قدس و بر مجموع الت او ❀ و کلم
الله الرب موسی و قال له و لهرون هلاک نشوند سبط عشیرۀ قاهت از لیراکس یا که اسباط بد
با ایشان این کار که نه شوند و نمیرند که چون اندرون روند بیت المقدس بیت قدس المقدس و اندرون
رو د هرون و پسران او. و برامتر و مسلط شوند بر همه کار او و بر همه محمول میشود و اندرون
خانه قدس المقدس بروند و نگاه کنند قدس را بپوشانند که نمیرند ❀ الاصحاح الرابع ❀ و کلم
الله الرب موسی و قال له بستانند حساب بنی جرشون در مال و بیوتشان و آبای ایشان و محصی کن
دکورشان از سی ساله تا پنجاه ساله انکه و قوت باشد که در قبه الزمان خدمت کند بر الموجب
که عمل و لعب لست بر جرشون که عمل کنند و حمل کنند قاق خبا و قبه امد و حجاب باب او در
خبا و چراغ … و نطعها که برقبه امد و بر حجاب در خبا که برا او افراشته میشود. و ستور و که
بر مدخل … و قبه الزمان است و اطناب او و همه الت او و عملشان و خدمتشان که بوبان
هرون و پسران او بر قول شان باشد همه عمل بنی جرشون مجموع لح حمل کنند. و همه خدمتشان بر ایشان
مقرر دارند ایشان را بر آن نگاه داشتن و بر داشتن این عمل بنی جرشون است در قبه الزمان و نگاه داشتن را
ایشان با یثامار بن هرون الکاهن ❀ و محصی که بنی مراری در قبایلشان و بیوتشان و پدرانشان از سی ساله
تا پنجاه ساله که او را قوت است که عمل قبه امد کار کنند. و اینست صفت حفظشان و لخ حمل کنند
در قبه الزمان و الت او از قبه الواح و اعمدۀ که دایر اویند و دعائم او و میخ او و اطنابه و همه
انبوب او و همه حمل او و اوعیت او و محصی شوند بر ایشان بنامهاشان اینست عمل قبیله بنی مراری

در مسئلۀ … و آنکه نفس قتل کند او را قتل کنند بینه و گواهی عدل و گواهی یک را قبول نکنند بر قتل
و رشوه قبول نکنند در حق انسان که بر او واجب نشده باشد قتل. بل قاتل قتل شود و قتل … در مهر
را نجس نکنید که در او ساکن شوید و در او مقام گیرید. از برای انکه خون زمین را نجس کند
و زمین که در او خون ریخته شود عفو نکنند از برای عزت تا وقتی که قاتل قتل شود که قتل کرده باشد
و زمین را نجس مکنید که در او باشید که در او حاکم. منم الله تعالی خدای جبار. که اجلال هستم
در میان بنی اسرائیل. امدند رئیسان بنی ماخیر بن جلعاد بن منشا بن یوسف و کلام کنند
پیش موسی و الیعازار حبر عظیم. و عطا … و رئیسان بیوت اباء بنی اسرائیل و گفتند
که خداوند تعالی فرموده است که داده شود ارض بنی اسرائیل بخش و فرمود سید ما از قبل خدای تعالی
که داده شود بدختران صلفحد برادر ما بخش. اگر متزوج شوند از بعض بنی اسرائیل کم شود میراث ایشان
از میراث پدرانشان. و بشوند بمیراث اسباط که متزوج شوند با ایشان. و کم شود از ایشان میراث
از میراث پدرانشان. و بشوند میراث ایشان با میراث اسباط جواب داد موسی عن
بنی اسرائیل عاید شود. بشود میراث … گفته اند از سبط یوسف. اینست فرموده خدای تعالی که
امر خدای تعالی … که خواهند از رجال با متزوج شوند از قبیله پدرانشان و عاید
دختران صلفحد متزوج شوند … بلکه بدهر قوم از ایشان میراث خود در قبیله
نشود میراث بنی اسرائیل از قبیله بدیگر قبیله. بلکه … از قبیله پدر او متزوج شود
در قبایلشان و پدران ایشان. و هر دختری که وارث میراث شد از قبیله …
و متزوج از قبیله بقبیلۀ دیگر الا از قبیله او متزوج شود. و وارث بنی اسرائیل باشد هر یکی از قبیله
خود. و منتقل نشود میراث از قبیله بقبیلۀ دیگر. بل هر کدام ایشان بگیرد میراث خود در
قبیله خود. و … خود انجان که خدای فرموده است بموسی ایشان کردند بنی اسرائیل با دختران
صلفحد ❀ و متزوج شدند محلا و ترصا و حجلا و ملکا و نوعا دختران صلفحد. از فرزندان
اعمامشان از قبیله منشا بن یوسف. و شد میراث ایشان در میراث قبایل پدر ایشان
اینست احکام و وصایا که بشارت و شرایع الهی خدای تعالی بموسی فرموده است
از جهت بنی اسرائیل بر دست موسی در عربات مواب بپیش اردن اریحا تمام
بموجب خدای تعالی

ولله الحمد و المنة و للعطه و العز و القدرة و الجبروت تمام شد سفر
… بعون الله سبحانه و تعالی … علی کاتبه و ناقله …
… الکاتبی و لله الحمد دائما ابدا ابدا ابد

في بابه عشر د جنيه هو يوم ساننا اولى سبأ عبد العز نجز بين الليل باخذ من النهار
الى ان الى عشر شهر زنا ويعود النهار باخذ من الليل الى ان الى عشر شهر حادسين يتساوى فيه الليل
والنهار

א ב ג ד ה ו ז ח ט י כ ל מ נ ס ע פ
ש ק ר ש ת

א ב ג ד ה ו ז ח ט י כ ל מ נ ס ע פ צ
ק ר ש ת

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وهو الغفور الرحيم

بدى بعونه الله سبحانه وتعالى المعين الغفور الرحيم
بكتابة سفر بحجم توريت مقدسه للنبي المرسل
بدر الانبيا واول الرسل كليم موسى بن عمرم مبسوط للبوى
واسا بد اول كمه لسة الوت المعروف بمشنه التورية

ابند ا آية
للاصحاح الاول

اليست ايات واقوال كه خداى تعالى بموسى موعود است . بيش مجاز اردن در قفر عرابه
جا سوف . ميان فاران ونتل وليان وحصروت وذرهاب مسيره يانزده روز راه
از حوريب تا ساعير الجبل وتا رقام الجي . لغا بود در شهر سند از بعين در ليش رني اسرايل از مصر
در ماه يجي عشر در اول روز او كلام كرد موسى با بني اسرايل وكفت با ايشان مجموع انج خداي تعالى
با او كفته بود له بني اسرايل بعد از قتل كردن ايشان سيحون ملك اموراين الكي ساكن حشبون بودي
وعوج ملك بسن كه ساكن عشتروت بود واودري در مجاز اردن ارض موآب . انكي ابتدا كرد موسى
تفسير كردن اين سنه وميكفت كه خداي تعالى الرب بما كفت در حوريب جه نشستيد درين جايكه
برخيزيد واز جايكه ارتحال كنيد وبلد زيد ابن كوه . واندر رويد بجبل اموراين وبهرجه ما كرد اوست
تا غرار وهرجه ما كرد اوست وتا زير كوهها بتمن وساحل بحر زمين كنعانين ولبنان تا جد
نهر فرات . بستا نيد آن زمين كه بشما ميعاد كرد خداي تعالى . پدران شما ابرهيم اسحق يعقوب
كه اورا بشما دهد كه ميراث شما باشد ونسل شما تا ابد بعد از شما . وكفتم باشما در آن زمان كه نتوانم
شما را بر داشتن تنها از بعد انكي خداي تعالى شما را بسيار كرده است . واسما او مرد از امروز چون ستارهاي
استاركان آسمان . والله تعالى خداي بدران شما سمار را . كناد وهمار كناد انجان كه بشما كفتست
اكر زمر زمر تنها توانم برداشتن ثقل شما . وامور شما واحكام شما بكزنيد قوم معروف حكما اعنا از اسباط
شما كه ايشان ابرشمار وسكالنم . خواستيد وكفتيد با من جه خوب كه كوي كه بسازم كفتم برايشا
شما زيشا اسباط قوم انبيا حكما موفق ساختم ايشانرا روسا بر شما . رئيسا الوف ورئسا صدها
ورئيسا دهه . وساختم نويسندكان براشما . وكفتم بقضاة شما در آن وقت كه انصاف كنيد ميان
برادران شما وبشنويد از ايشان وحكم كنيد حق وراستي ميان مرد وبرادر او وهمسايه او . وچيز مكنيد
در حكم . بل بشنويد از كوچك الحناكي از بزرك . وحسيب وحرمت ومكنيد كه عظيم شود باشد قدر او
از مهر انكي حكم از آن خداى تعالى است . وهر كارى كه بر شما دشخوار شود او را معلوم مكنيد بكويد كه بشنوم
وكفتم با شما در آن زمان همه در باب ست كه بود شما را كه او را بسازنيد . وارتحال كردم از حوريب عظيم
ومهوب انكي او را ديديد شما ديديد بسوى جبل اموراين انكي ما را داد الله تعالى خداي ما . وبنياد كنيد كه چون
خداى تعالى ساخته زمين را بيش دست ما . بالا رويد زمين را ميراث كيريد انجان كه خداى تعالى ما را مود است
الله الرب الله بدران ما . ومحيف ونرسناك نه امديد بيش من جمع شما وكفتيد كه بفرستيد

برابر یاودم که رهبر ابه بینند از بهاو خبر او بما دهند . و رهنای ما باشند سوی مصر و بیرراه او که اندر رویم
و موی که اندرون ایشان بروم . و بسندیده شد قول شما پیش من و گفتم بدو لزده مرد از شما از هر سبط
مردی و ایشان را فرستادم . و رفتند بالا کوه و رفتند تا جبری که استیدند بوادی العنقود . و دیدند عنب را
واستدند از ثمار او و آوردند . و خبر ما کردند و گفتند که زمین عظیم خصبست که الله الرب خدای ما بما
بما می دهد . و نمی خواستید که در آن زمین رویدید بلکه مانع شدید لفرمان خدای تعالی و عاصی او شدید و شکوائی
در خیم شما و گفتید از بهر آنکه خدای تعالی ما را دشمن داشت بدر آورد ما را از ارض مصر که بدهد ما را بدست
اموراییین که هلاک کنند . کجا بالا رویم که برادران ما دل ما شکستند . و گفتند که شعب عظیم و قوی است
و قوی تر از ماست . و قری ایشان مشید تا آسمان و دیدیم انجا هم زندان جبابره . و گفتم با شما که
ترسناک مباشید و مخوف از ایشان از بهر آنکه خدای تعالی خدای ما باما است او برود پیش روی امام
شما و او جنگ کند از بهر شما . همچنانکه بشما کرد بمصر . و در بریه همچنانکه دیدید که الله الرب
خدای شما اسما را ببرد و قوت شما داد همانند بدر که بفرزند غذی صلاح دهد . بهمه راهی که یا او رسید
تا رسید او سما تا را . و با این قول باور نمی کنید خدای تعالی که حمل کند پیش دست شما و او پیش رو
شما باشد در طریق که باز دار هر شما منزلی که در و ساکن شوید . یا او است که سما راداه بنمود است
که دروی روید بشب در نور آتش و در روز ستر شما کرد از گرمی آفتاب بغمام آسمان . و شنید الله تعالی
تعالی قول شما و غضب کرد . و قسم کرد و گفت که این قوم نبینند این خیر روی زمین مخصبه
که قسم دادم که بدهم اسلاف را . بغیر کالب بن یوفنا و یشوع بن نون که او از روز گفتم که بایشان دهم
از مصر که با او رفتند و بفرزندان ایشان بدهم میراث این زمین را تمام که او تمام کرد قول الله تعالی و دادا و
کامل کرد . و خدای تعالی بر من نیز غضب کرد بسبب شما . و مرا نیز گفت که تو نیز اندرون از زمین نگی
و لیکن یشوع بن نون خادم تو او انجا رود . و او را موی شادم و موید و فیروز شادم . و او است که خیبدا
بنی اسرائیل میراث دهم . ازین مغضب که بایشان معیاد گفتم و دادم و مواشی شما و عیال شما که گفتید
که بشوید غارت و فرزندان شما که نمی دانند خیر از شر انجا روند و بایشان دهم آن زمین که او را میراث گیرند
اما شما رخیز بید . و رحل شوید به بریه . در راه بحر سوف و باز آمدید و گفتید . و گفتید که گناه کردیم برابر خدای تعالی
الله ما . ما برویم و حرب کنیم همچنانکه فرمود خدای تعالی . و سلاح بوشیدید هر کس از شما سلاح خود و شتافتید
خود را ببالا رفتن بکوه . و گفت مرا خدای تعالی بگو ایشان را و بایشان بگو بالا مروید و مجاهده مکنید
که در میان شما نیستم . که مبادا شما را شکسته سازند . و گفتم شما را و شما قبول نکردید . بلکه
قول مرا دیگر گون کردید . و عاصی شدید بر قول الله الرب اله شما . و گستاخی کردید و بالا رفتید بکوه
بیرون آمدند اموراییین که ساکن از جبل بودند پیش شما و شما را بگریزانیدند . همچنانکه دفعان بگریزاند زنبور را
بگریزانیدند و راندند شما را از شاعیر تا حرما . و بنشستید و گریستید و گریه و شیون کردید پیش الله الرب
و خدای تعالی آواز شما نشنید و بشیون و گریه شما نظر نکرد . و ساکن شدید در قادش ایام بسیار انجا مقام
کردید ایام بسیار . و برخاستیم و رحل کردیم به بریه در راه بحر سوف . همچنانکه خدای تعالی فرمود
و گردیدیم کوه جبل شاعیر روزگار بسیار الاصحاح الثاني و فرمود خدای تعالی که دراز شد

و مرا قبل کنم فرزند بکر تو . چون موسی همی رفت در راه در جایگاه خفتن برابر او رسید خدای تعالی که او را
قتل کند . استد صفورا سنگ تیز و ببرید غلفه فرزند خود . و افکند پای او و گفت که داماد خون
از آن منست . و موی خون در آن ساعت ترک او بکرد . اما که گفت داماد خون از بهر ختانت گفت
گفت خدای تعالی هرون را برو پیش برابر موسی برادر تو در قفر . رفت هرون برابر موسی و لقا او کرد
بجبل خوریب . و در بر گرفتش و بوسه دادش . خبر کرد موسی هرون را همه سخن خدای تعالی با او فرمود و او را
از بهر او فرستاد . و بنشانها که فرمود از آیات . رفتند موسی و هرون و جمع کردند مجموع اشیاخ بنی اسرائیل
گفت بایشان هرون مجموع سخن خدای تعالی فرمود است موسی . و ساخت آیات و علامات برابر شعب ایمان
آوردند تمامت شعب . و شنیدند که خدای تعالی یاد آورد مجموع بنی اسرائیل را . و نظر کرد بخضوع ایشان بیفتادند
مجموع شعب و سجود آوردند خدای تعالی را و بعد این خطوب رفتند موسی و هرون و گفتند بفرعون
همچنانکه فرمود الله الرب خدای تعالی که بنی اسرائیل را بفرست شعب مرا که بروند بقفر . گفت فرعون
کیست خدای تعالی که من مطیع او بشوم و بفرستم بنی اسرائیل را من نشناسم خدای را و نمی فرستم بنی
اسرائیل را . گفتند با او الله خدای تعالی خدای عبرانیانست آشکارا پدید آمد بما و گفت با که سه روز
راه در قفر رویم و ذبایح ذبح کنیم از بهر خدای تعالی الله ما . که مبادا که بر ما بفرستد حرب و وبا . گفت
بایشان ملک مصر چه میخواهید یا موسی و هرون که باطل کنید شعب را از کار بروید بکار شما . و گفت
بایشان دیگر بار فرعون که شعب زمین ایشان بسیارست . و شما میخواهید که ایشان را از عمل خود
ایشان باطل کنید . فرمود در آن روز زندانبانان و متولیان شعب که ندهید بشعب کاه از بهر زدن خشت
مانند هر روز . ایشان بروند و کاه از بهر خود جمع کنند . و شمار ایشان حساب خشت
مانند عادت پیشین و از شمار هیچ کم مکنید کار را . ایشان از بهر آنکه بطالند . از بهر آن میخواهند و فریاد
می کنند که برویم تقرب و ذبایح ذبح کنیم از بهر الله خدای ایشان از بهر آنکه بطالند . و از بهر آن سخن
شدند و شنیدم حسبتوهم بکلام باطل . بیرون آمدند ولات شعب و گفتند با ایشان که هم چنان که
می فرماید که بشما کاه نمیدهم دیگر . بروید کنید شما از هر جا که بیابید . و یا از عمل شما چیزی کم نکنیم . شعب متفرق شدند
در مجموع زمین مصر از بهر کاه . آنان ولات که دیه متولیان ایشان که بر ایشان ستم می کردند . و اشتاب
می کردند عملشان را . و می گفتند که حساب عمل شما تمام کنید . همچنانکه تا غایت رفع می کردید . و زدند
که خشت میسازند و ادب میدادند کتبه بنی اسرائیل را و عتاب کردند ایشان را متولیان ایشان را
آنان که بر بنی اسرائیل متولی بودند از قبل فرعون و گفتند بایشان که چرا تمام نمیدهید حساب خشت
مانند که اول می دادید آمدند سلطان بنی اسرائیل پیش فرعون و گفتند که چرا آمده کنی تو این را که اربی کشد
و نمیدهند بعبید تو کاه . و می گویند ما را که خشت بزنید . و بندگان تو مجروح شدند و در حق شعب تو خطا
می کنند . گفت بایشان فرعون که شما قوم بطالیت از بهر آن میگویید که برویم و ذبایح ذبح کنیم از بهر خدای ما
اکنون بروید و کار کنید و کاه مستانید و رفع کنید حساب را از آن خشت مانند که می دادید تا غایت ٥٩

نظر کردند کتبه در بنی اسرائیل نظر شو. و گفتند با ایشان که لم نکنید از خشت. ملرفع کنید عامند ایکی تا غایت
می کردید هر روز ۷ شعب دیدند که موسی. وهرون وایشان استیدند پیش ایشان که بیرون آمده بودند
از پیش فرعون گفتند با ایشان خدای تعالی حکم کند میان ما و میان شما این چه کار ستید که با ما کردید که فرعون را
بر ما خیره کردید. و عبید او بر ما ستم و جور زیادت کردند تا حرکت بر ما رسانیدند شمرا. و میخواست که
بر ما سلاح اندازد و قتل ما کند ۷ بیرون آمد موسی وقت پیش للته الرب یا خدای تعالی. و گفت یا خدای تعالی
چرا کردی شعب تو این شر و عذاب و ستم. و چرا فرستادی مرا که در ساعت که رفتم فرعون رفتم. و نام
جباری قدرت تو گفتم. با شعب تو بد کرد و ستم و عذاب بر ایشان افزود بیشتر زانکه تا غایت بود
و عظیم تنگی کرد بر شعب تو. و تو یا خدای تعالی شعب تو خلاص نمی کنی. گفت خدای تعالی موسی الکنون بگاه کنی
کی سازم با فرعون که اسمارا بفرستد بدست منیع و بازو قدرت. که ببدر کند ایشان از مصر ٥٦
و کلم الله الرب موسی و گفت با او. که منم خدای تعالی که پیدا شدم با برهیم و اسحق و یعقوب.
و نام معکاکم اله المواعید. و اسما را معلوم نکردم نام خدای تعالی. و تابنکم با ایشان عهد دیگر
و با ایشان بگفتم که با ایشان دهم زمین کنعان زمین غربت ایشان که در وساکن بودند. و اینک شنیدم
اورد عهد از بهران بگوید بنی اسرائیل که منم الله الرب خدای شما. منم که بیرون اوردم شمارا از تعبد
مصریان. و داکم بستانم از اعمال ایشان. و شمارا از دستشان خلاص کنم. بدست جباری و بازوی قوی
و احکام عظیم و بستانم شمارا شعب خاص من شعب و باشم شمارا خدای تعالی باشم. که شمارا معلوم
کنم که منم الله الرب خدای شما. که شمارا بیرون اوردم از تعبد مصریان و بیارم اسما بر زمین که قسم کردم
که بدهم او را بیدان شما: ابرهیم. اسحق. یعقوب. و بدهم ان زمین را بهر شما میراث. رفت
موسی و گفت به بنی اسرائیل ازین اقاویل. نشنیدند از موسی و مطیع سخن موسی نشدند. از عظم عذاب
و جز لشان که بر ایشان مستولی شده بد. و عذاب و تنگی نفس ایشان که دوادو بودند الاصحاح
الرابع
و خطاب کرد خدای تعالی با موسی و گفت با او که برو. پیش ملک مصر فرعون و بگو با او که بفرستد
بنی اسرائیل از ارض مصر. و گفت خدای تعالی با موسی که بنی اسرائیل سخن من نمی شنوند. فرعون سخن من
بشنوند و مطیع فرمان من شود. و زفان من ثقیل گشت. سخن گفت خدای تعالی با موسی و هرون و گفت با ایشان
سالار بیت پیش بنی اسرائیل و پیش فرعون ملک مصر که بیرون فرستند بنی اسرائیل را از ارض مصر ۷ و اینست
مهتابدران ایشان. روبیل بکر اسرائیل. حنوخ. فلو. حصرون. کرمی. ۷ بنو شمعون.
یموال. یامین. اهار. یاخین. صاحار. شاول. فرزند کنعانیه. مال شمعون ۷
و اینست نامهای بنی لیوی در قبایلشان. جرشون. قهات. مرری. ۷ بنو جرشون.
لبنی. شمعی. در قبایلشان ۷ بنو
قاهات. عمرم. یصهر. حبرون. عزیئیل. و بود عمر قاهات صد و سی و سه سال.

و بنی مراری. محلی. و موشی. اینست قبایل لیوی در قبایلشان ۷ عمرم زن استد نام اوی
یوخابد. دختر خود. و زایید از بهر او هرون و موسی. و مریم. و بود عمر عمرم صد و سی و هفت سال
و بنی یصهر. قرح. و نفاغ. و زخری. و بنی عزیئیل. منشایل. و الیصفن. و ستری. و هرون
استد زن الیشبع دختر عمیناداب اخت نحشون. مولود شد از او. ناداب. ابیهو. العازار.
ایثامر ۷ و بنو قورح. اسیر. القانا. ابیاسف. اینست قبایل قورح ۷ و العازار بن هرون
استد زن از دختران فوطیئیل. مولود شدش فینحاس. اینانند اشراف بنی لیوی در قبایلشان ۷ هرون
و موسی. و هرون اینانند که خدای تعالی فرمود ایشان را که بیرون برید بنی اسرائیل را از زمین مصر. موسی و
هرون. چون بود آن روز که در و کلام گفت خدای تعالی و موسی را فرستاد در زمین مصر. سخن گفت خدای تعالی با موسی
و با او گفت که منم الله الرب خدای تعالی. بگو با فرعون ملک مصر هرچه من با تو گویم. گفت موسی
٧٥١ خدای تعالی. اینک من ثقیل زفان ام. چون بشنود فرعون سخن من و مطیع من شود. گفت خدای تعالی
با موسی که نظر کن که من ترا ساختم اله فرعون. و هرون اخیک تو باشد. تو بگوی هرچه من بتو
بگویم. و هرون برادر تو بگوید با فرعون که بفرستد بنی اسرائیل از ارض مصر. و اینک من قاسی میکنم
قلب فرعون. و بسیار بسازم آیات و عجایب را در ارض مصر. و فرعون مطیع شما نشود. در ازکنم دست
من بر مصر و بدر آورم جموع لشکر من و شعب من از ارض مصر. با احکام عظام. تا بدانند اهل مصر.
که منم الله الرب خدای تعالی. که بر داشتم دست من بر جموع مصریان و بدر آوردم بنی اسرائیل از میان ایشان.
کردند موسی و هرون آنچه با ایشان فرمود خدای تعالی. و مطیع امر او شدند ۷ و بود عمر موسی هشتاد
ساله و بود عمر هرون هشتاد و سه ساله که با فرعون سخن گفتند. گفت خدای تعالی با موسی و هرون
اگر بگوید فرعون با شما که بیدا کنید از بهر او آیتی. بگو هرون را که بستاند عصای تو و بیندازد پیش
دست فرعون و عصا بشود اژدها. آمدند موسی و هرون پیش فرعون و ساختند آنچه خدای تعالی
ایشان فرموده بود. بینداخت هرون عصای خود پیش دست فرعون و برابر احبار او و شد
اژدها. خواند فرعون حکما و سحرا. کردند سحرای مصر دیگر بسحرشان همچنان. بینداختند عصای
شد اژدها. فرو برد و مبتلع شد عصای هرون مجموع عصای ایشان. قاسی شد دل فرعون و منکر
او که فرستد ایشان را. همچنانکه خدای تعالی فرموده است. و گفت خدای تعالی با موسی که فرعون
قاسی دل بشود و شعب را نفرستد. برو بامداد از پیش فرعون اینک او بیرون آید که خود را بشوید
باب. تو بایست برابر او بر کنار اب و بستان آن عصا که در دست تو اژدها شده است. و بگو
او را که خدای تعالی اله عبریان مرا پیش تو فرستاده. و گفت که بفرست شعب مرا که عبادت من
بکنند در قفر. و تو تا این غایت نمی شنوی و مطیع نمی شوی. اکنون چنین فرموده است الله الرب خدای عبرانیان که
بازین ترا معلوم شود و بدانی که منم الله الرب خدای عبرانیان. اینک من زنم اب نیل بعصای که در دست
منست

کی بگردد و بشود خون در مجموع ارض مصر. و همه ماهی که در شط اند مجموع شان بمیرند. و آب شط گندیده
شود و اهل مصر برنجند بر دم کی از خوردن آب شط. و فرمود خدای تعالی موسی که بگو بهرون
که بگیر عصا را و بردار دست تو بر آب مصریان و بر انهار ایشان و بر رودها و دوالیب شان
بشوند خون و بشود دم در مجموع ارض مصر و در چوب و در سنگها. کردند موسی و هرون انچنان که خدای
تعالی بایشان فرموده است. برداشت هرون عصای دست داشت. و بزد [illegible] آب نهر را برابر فرعون
و برابر مجموع عبید او. شد مجموع آب نهر بها بر خون و مردند همه ماهی که در نهر
گندیده شد. [illegible] و نمی توانست که از آب نخورد ساختند سحره امصار [illegible] مصر بودند. و آب
فرعون قاسی شد و مطیع کلام ایشان نشد. انچنان که خدای تعالی فرموده بود. رفت [illegible] بخانه او قلب
نکرد در هیچ چیز و منتها [illegible] نشد. کاویدند مصریان گرد همه نهر از بهر آب که بخورند [illegible]
از آب نهر شد هفت روز تمام. بعد از آن که خدای تعالی زد نهر آب را [illegible] ولی نتوانستند [illegible]
برو پیش فرعون و بگو با او که انچنان میگوید خدای تعالی که بفرست شعب که عبادت [illegible] کنند در قفر.
و اگر عاصی شوی و شعب مرا نفرستی اینک من [illegible] مجموع حدود تو بضفادع که از [illegible] آب انهرون
بخانهای تو و خلوت خانه تو و بر بستر تو و بخانهای عبید تو و شعب تو و انبار خانهای تو [illegible] تو
و هر چه داری و بیایند ضفادع یعنی بر فوق بر تو و بر مجموع شعب تو. و فرمود خدای [illegible] موسی
بگو بهرون که دست خود با عصای خود دراز کند. بر انهار آب و بر دوالیب و بر آجام. و بیاورد ضفادع را
بر ارض مصر. برداشت هرون دست خود را بر آبهای مصریان. سحره نیز ساختند [illegible] و بیاوردند
ضفادع را بر روی ارض مصر الاصحاح الخامس
خواند فرعون موسی و هرون و گفت بایشان که
بروید و نماز کنید پس خدای تعالی که دور کند این ضفادع را از من و از شعب من که بفرستم شعب را که ذبایح
کنند پس [illegible] شما از بهر خدای تعالی. گفت موسی بفرعون تا چه وقت میخواهی که بر تو نماز کنیم بر تو
و بر عبید تو و بر شعب تو که دور کند خدای تعالی ضفادع را از تو و از خانه تو. گفت که فردا گفت که چنان
شود که خواستی که بدانی که اوست الله لا اله الا خدای عبرانیان و نیست خدای دیگر بغیر از خدای ما
و او منصرف کند ضفادع را از تو و از خانهای تو و از عبید تو و از شعب تو الا ایشان که در نهر اند
ایشان مانند. بیرون رفتند موسی و هرون از پیش فرعون و نماز کردند پیش خدای تعالی از بهر ضفادع
مستجاب کرد الله تعالی از موسی و هرون و ضفادع باز ماندند از خانها و سراها و از کرد و نساوی [illegible]
که جمع کردند. دید فرعون فرج و شادی شد [illegible] قلب فرعون قاسی شد و نشنید سخن شان را و مطیع
نشد بانچ فرمود خدای تعالی موسی [illegible] و گفت خدای تعالی موسی که بگو بهرون بردار عصای خود
و بزن خاک زمین را بشود قمل در مجموع [illegible] برداشت عصا را و بزد بر خاک زمین
روان شد قمل بر مجموع ارض مصر [illegible] در دم و چهارپایان و شد مجموع زمین قمل ولی نتوانستند که قمل را

ولی نتوانستند که قمل را بیرون آرند از مردم و از بهایم گفتند سحره بفرعون این امر نیست الا که از دست خدای تعالی
قاسی شد قلب فرعون و مطیع امر موسی و هرون نشد همچنانکه خدای تعالی فرموده است. گفت خدای تعالی
موسی که برخیز بامداد و بایست پیش دست فرعون اینک بیرون آید بکنار رود خود بنگرد بگو با او که همچنان
میگوید الله تعالی خدای عبرانیان بفرست عبید مرا و شعب مرا که عبادت من کنند. و اگر مانع میشوی
که شعب مرا نفرستی اینک میفرستم بر تو و بر شعب تو و بر اهل خاندان تو هوام و حشرات زمین از هر
جنس و پر شوند خانهای تو و خانهای مصریان از هوام و حشرات زمین مانند زمینی که بر او نشسته اند.
و در آن روز نگاه کنم بر ارض جشان الکی شعب من در وی ساکن کنند. و نباشد در او از هوام و حشرات هیچ چیز
که بدانید که منم الله الرب و خدای تعالی منم در زمین و نگاه کنم و فرق کنم میان شعب من و شعب تو. و از آن
فردا بشود. کرد خدای تعالی انچنان که فرموده. و فرستاد حشرات و هوام بر خانه فرعون و بر همه
خانهای عبید او [illegible] مجموع ارض مصر و نیز ایشان پر شدند. خواند فرعون موسی و هرون را. و گفت
بایشان بروید [illegible] و ذبایح ذبح کنید از الله تعالی خدای شما. گفت موسی که نتوانیم این کار کردن
بلکه ذبایح ذبح [illegible] خدای ما از نجاست مصریان نجس ایشان اکنون از بهر خدای مصریان ذبح کنیم
برابر ایشان [illegible] ما را سنگسار نکنند. بلکه برویم سه روزه دور در قفر. و انجا ذبایح ذبح کنیم بنزد خدای ما تا بفرماید
گفت فرعون من شما را بفرستم که انجا ذبایح ذبح کنید از بهر الله تعالی خدای شما در قفر بلکه دور
نرفته و [illegible] نماز کنید بر من. گفت موسی اینک من بیرون میروم از پیش دست تو. و نماز کنم پیش حضرت الله تعالی
و دور کند این هوام و این حشره از فرعون و عبید او و شعب او. بلکه دیگر بار فرعون دروغ نگوید بقول او
و مانع شود از فرستادن شعب که ذبایح ذبح کنند از بهر الله تعالی. بیرون رفت موسی از پیش فرعون و نماز کرد
الله تعالی [illegible] فرعون و عبید او کرد الله تعالی نماز موسی قبول کرد. و هوام و حشرات منصرف کرد از فرعون
و از عبید او و شعب او. و نماند هیچ چیز از ایشان و نابلی. دیگر بار قلب فرعون قاسی شد و نفرستاد شعب را
[illegible] خدای تعالی موسی برو پیش فرعون دیگر بار و بگو با او انچنان میگوید الله تعالی خدای عبرانیان که بفرست
شعب مرا تا عبادت من کنند. و اگر مانع شوی که ایشان را نفرستی و ایشان را بگیری تا این غایت اینک دست الله الرب
بر مجموع ماشیه تو که در قفر اند. از خیول و حمر و شتر و غنم و وبای عظیم بر ایشان افتد. و فرق کند
الله تعالی در میان مواشی عبرانیان و مواشی شما و از مواشی عبرانیان هیچ تلف نشود و مواشی شما همه سقط
شوند و بمیرند. و صبر کرد خدای تعالی تا بامداد. که فاعل این بلا من خدای تعالی. و تمام کرد الله تعالی این بلا
بامداد آن روز و مردند مجموع بهایم مصریان و از بهایم عبرانیان که سقط نشد. فرستاد فرعون که نظر
کردند. دیدند که از دواب عبرانیان هیچ سقط نشده است. قاسی شد قلب فرعون و مانع شد که شعب را
بفرستد. و گفت الله تعالی موسی و هرون بستانید در حفنهای شما از دود تون و بپاشد از آن موسی برابر
آسمان پیش فرعون بشود غبار عظیم در مجموع زمین مصر. بشود در مردم و بهایم و همه بقروح نابد خیره [illegible]
[illegible] ارض مصر تمام. ستدند موسی رماد اتون را و رفتند ایستادند پیش فرعون و پراکنده کرد و بپاشید موسی
برابر آسمان بجانب فرعون. شد اعلاج عظیم و قروح [illegible] و منقلب شد در مردم و در چهارپایان [illegible]
نتوانستند که برابر فرعون قایم شوند از بهر قروح ظاهر شدند در مردم و در دواب و بر مجموع سحره ظاهر شد

و بر جمیع اهل مصر ظاهر شد. قاسی کرد الله الرب قلب فرعون را. و نشنید سخن ایشان را چنانکه خدای تعالی به موسی فرموده بود
و گفت خدای تعالی به موسی برخیز و بایست برابر فرعون و با او بگو که چنین میگوید الله خدای بنی اسرائیل بفرست
شعب مرا که متعبد من شوند و الا که فرستادم اینک من میفرستم در این وقت زخم من بر دل تو. و بر عبید تو و بر شعب تو که
بدانی و تا معلوم بشود که نیست الله تعالی غیر از من بر همه روی زمین. ازیرا که الحال بر تو و بر عبید تو و بر شعب تو
و بهم الحال اکنون دست دراز کنم و بر تو زخم زنم و بر شعب تو نیز وبا و هلاک کنم ترا از روی زمین و اما تو مقیم بودی
که بینا کنم عزت و عظمت و قدرت و جباری من که همه بشنوند نام من همه ساکنان زمین. و تو ظاهر غایت
مانع شعب من میشوی و نمیگذاری که بیرون آیند. باران در فردا وقت بفرستم شر اعظم سخت شدید که
هرگز نبوده باشد مانند او در مصر از آن روز که اساس او ساخته شده است. و تا العین. و اکنون بفرست
جمیع بهایم تو اندرون ساعه همه را که در صحرا از اهالی و انسان و هر بهیمه که یافته شود بیرون در صحرا و
خانه شر بر ایشان افتد همه بمیرند. و هر که بترسید از سخن خدای تعالی از عبید فرعون و بهایم خود را در صحرا
گذاشت الاصحاح السادس و گفت خدای تعالی به موسی دست بردار بسوی آسمان که شر بریزاید بر جمیع
ارض مصر و بر جمیع حقلهاشان و حشیشهاشان که اشیاء ارض مصر اند. برداشت موسی عصای خود برابر
آسمان لهذا زاید خدای تعالی آنها. آن آوازهای رعد و شرها و آتش که مضطرب شد بر روی زمین بریزید
و فرستاد خدای تعالی شر اعظم بر ارض مصر. شرها بریزید میامد و آتش مضطرب میشد در شرها بود
عظیم بغایت که هرگز نبود مثلش مانند او در جمیع زمین مصر. از آن روز که بشر در او ساکن شد بزد
شر بر جمیع ارض مصر و هر که در حقل بودند از آدمی و بهایم همه هلاک شدند و جمیع عشب زمین را شکسته و
شکست جمیع درختهای ریاض. اما ارض جشن که بنی اسرائیل در او ساکن اند شر نیامد شده است
فرستاد فرعون و خواند موسی و هرون و گفت ایشان را خطا کردم و این بار دیگر. و خدای تعالی راست
و من و شعب من منافقیم. نماز کنید پیش دست خدای تعالی که او دو صبر داشت و رحیم منصرف کرد اند
آن ابرهای نحاف و رعد و برق و شرها با شما را دیر مشوید. گفت موسی بفرعون چون از شهر
بیرون روم دو دست بردارم بحضرت الله الرب خدای من او منصرف کند از شما آوازهای رعد و دیگر شرها
بریزید نیاید. تا بدانی دانم چنین و همچه در اوست ارض خدای تعالی است. در دل شما بوده است و از وی
نترسیدید. و اینکه کتان و جو را هلاک کرده است. از آنکه جو ابتدای کردن بود غنچه کنه و کتان بزر
میکرد هلاک نشدند از آنکه متاخر بودند. بیرون آمد موسی از شهر از پیش فرعون و دست برداشت
پیش خدای تعالی با آسمان منصرف شد شرها و رعد منقطع شد باران منقطع شد از زمین دید فرعون
که شرها و رعد منقطع شدند از زمین حاطی سد فرعون دل او و قاسی شد دل تو و دل عبید او. و نفرستاد
بنی اسرائیل را چنانکه فرموده خدای تعالی به موسی ا قال الرب لموسی برو پیش فرعون از آنکه من
قاسی کردم دل او و دلهای عبید او که این آیات بیدا کنم بر ایشان و بدانند فرزندان شما و فرزندان فرزندان
شما که چه کردم با مصریان از عجایب که ساختم و کردم با ایشان. و بدانند که منم الله الرب خدای تعالی
آمدند موسی و هرون پیش فرعون و گفتند با او که چنین میفرماید الله الرب خدای
عبرانیین تا کی مانع میشوی و تواضع نمیکنی و محیف میشوی بفرست شعب من که ایشان می پرستم

بر تخوم مصر تو جراد که بخورد جمیع اهل زمین و بپوشاند روی زمین و نتواند ایشان که نگاه کنند بر زمین
و بخورند جمیع آنچه شما را مانده است از شر ها. و بخورند جمیع درختهای شما که برآیند در حقل و پر شوند از جراد جمیع
خانهای شما و خانهای عبید تو و خانهای جمیع عبید تو و جمیع مصریان که مانند او ندیده باشند و نشود. و ندیده بودند
پدران شما و پدران پدران شما از آن روز که در او آفریده شدند انسان بر زمین تا امروز. بیرون آمد از پیش فرعون گفتند عبید فرعون
عبید او تا کی این بلا بفرست قوم را که متعبد شوند الله الرب خدای ایشان نمیدانی که ارض مصر خراب شد. باز کردانیدند
موسی و هارون را پیش فرعون گفت با ایشان که بروید عبادت کنید پیش حضرت خدای شما. و لیکن کیست از شما که
برود. گفت با او موسی که با ما برویم زنان ما و پسران ما و دختران ما و مواشی و چشم ما همه را ببریم با خود و برویم از آنکه عید است
از آن ما از آنکه الله الرب خدای ما. گفت با ایشان همچنان شده که بکشید و خدای شما مصاحب شما باشد و وقتی که شما را
بفرستم با چشم شما. نظر کنید بنا داعی پیش شما در راه برابر شما رسد. و لیکن نیست چنان که شما میگویید.
اکنون جمیع مردم بروند و عبادت کنید پیش خدای شما. از آنکه رغبت و خواهش خود میخواهید. و بدر
کردند ایشان را عبید فرعون ا گفت خدای تعالی به موسی بردار دو دست تو بر ارض مصر که بیاید جراد
بر ارض مصر و بخورد جمیع عشب زمین و حقل ایشان و هر چه مانده است از شرها همه را بخورد. برداشت
موسی عصای او جمیع دمیدن داد خدای تعالی باد عظیم باد سموم بر تمام زمین و از شب جمیع تا بامداد شد
برداشت سموم و آمد جراد بر جمیع روی زمین مصر. و نشست جراد بر جمیع روی زمین مصریان و عظیم
و عظیم هلاک کننده و مفسد بود سخت. و نبوده است هرگز مانند آن جراد. در قبل و نه بعد. و مانند
او نباشد. چنان آمد جراد که بپوشانید جمیع روی زمین و زمین تاریک شد. و خورد جمیع اهل زمین و تمامت اشجار که
مانده بودند از شرها. و در صحرا نماند غصن و نبات و نه میوه و نه ثمار در حقل در جمیع ارض مصریان که جراد او را
نخورد. شتاب کرد فرعون طلب داشت موسی و هرون را. و گفت با ایشان که خطا کردم پیش حضرت
خدای تعالی خدای شما و از شما. ما را عفو کنید این بار دیگر و نماز کنید پیش خدای تعالی خدای شما که از من
دور کند این آفت عظیم و مرگ. بیرون آمد موسی از پیش فرعون و نماز کرد برابر حضرت خدای تعالی. دیگر بار رحمت
کرد خدای تعالی و آورد باد بیگانه عاصف سخت که برداشت جراد را و او را انداخت در بحر سوف و نماند
و نماند در تخوم مصریان جراد و نه اثر او. دیگر بار قاسی کرد خدای تعالی دل فرعون را و نفرستاد بنی اسرائیل را
گفت الله الرب به موسی بردار دست تو با آسمان که تاریکی بشود بر جمیع ارض مصر. و ایشان را تاریکی ذلیل کند.
برداشت موسی دست او با آسمان و شد تاریکی عظیم بر جمیع ارض مصر سه شب و سه روز. چنانکه نمی دید
یکی دیگری را. و هیچ آفریده از جایگاه خود نمی برخاست سه روز. اما جمیع بنی اسرائیل همه را روشنایی
بود و نور در مساکنشان. خواند فرعون موسی و هرون و گفت بروید و متعبد باشید حضرت خدای شما اما
گوسفندان و گاوان همه بدارید اینجا گذارید و ... شما بستانید و بروید. گفت موسی به فرعون که تو نیز
57 چیزی بدهی از ذبایح و انصاب بره که اینجا ذبح کنیم از بهر خدای تعالی خدای ما. و نمی دانیم که چه خواهیم
خواهیم کرد عبادت خدای تعالی وقتی که آنجا رسیدیم. دیگر بار قاسی کرد خدای تعالی دل فرعون

وامر شد که اشیا از ایشان بفرستند. گفت فرعون موسی بیرون رو از پیش من حذر کن که [illegible] مبینی
دیگر بار. که در آن روز که تو مرا ببینی قتل شوی. گفت با او موسی چه خوب گفتی که تو دیگر نخواهم
۱۱ دیدن روی تو **الاصحاح الحادی عشر** گفت الله تعالی بموسی که دیگر بار خواهم زدن فرعون را بلا و
مصریان را. بعد ازآن بیرون کند شما را ازینجا. و چون شما را همه بیرون کند شما همه بیرون روید. و بگو پیش شعب
که بعاریت بستانند از مصریان. مرد از دوست خود و زن از صاحبه خود. جامه و پوشش و زر و نقره. و
خدای تعالی انداخت محبت شعب در دل همه مصریان بعجب و رحمت و رافت. اما موسی بود او را هیبت
عظیم در مجموع اهل مصر و دل همه عبید فرعون و پیش مصریان. و گفت الله الرب خدای تعالی بموسی که برو در پیش
فرعون. رفت موسی و گفت موسی که اینجا میگوید الله تعالی که من در تمام خود نیم شب و بزنم و اندر میان ارض مصر
و بمیرند مجموع ابکار مصر. از بکر فرعون که نشسته است بر منبر خود و تا بکر کنیزک که در آسیاب است
همه بمیرند. و مجموع ابکار بهائم همه بمیرند و بشوند فریاد و ولوله و نوحه و گریستن عظیم. و هم اندر همه
ارض مصر که نمانده او نشده باشد دیگر. و بشوند نمانده بدیگر. اما آل اسرائیل را آفت نرسد ایشان را
او مردم و به بهایم ایشان که بدانید که خدای تعالی فرق کرده در میان مصریان و آل اسرائیل. بیایند عبید
عبید تو اینان پیش من و سجود آورند از بهر من و بگویند که بیرون برو تو و مجموع شعب باقی و از آن بیرون روم
بیرون آمد موسی از پیش فرعون بغضب عظیم و گفت الرب خدای تعالی بموسی فرعون مطیع شما نشود. و از آن معجزهام
که آیات من بسیار باشند در ارض مصر. اما موسی و هارون بیرون آمدند. بینا کردند انجرایح را جرایح همه دشت
فرعون تا همی کرد خدای تعالی دل فرعون و نفرستاد بنی اسرائیل از زمین او و گفت خدای تعالی بموسی و هارون
۱۲ ارض مصر این ماه باشد شما را. بستانند [illegible] از ایشان سر ماه ماهها و سال. بگو به مجموع جماعت بنی اسرائیل که در دهم
بستانند هر مردی از ایشان بستانی گوسفند از بهر خاندانش و گوسفند از بهر اهل پدرش و اگر اهل خانه کم باشند
مشترک شوند در [illegible] چاراو که نزدیک است بخانه او. بر شمار مردم. و بستانند هر کسی بر قدر خوردن او
از گوسفند [illegible] که دراو عیب نباشد نر باشد [illegible] و بستانند از [illegible] و بستانند با [illegible] و پیش شما بانند
برداشته تا چهارده از ماه. و ذبح کنند مجموع جماعت شعب بنی اسرائیل بوقت غروب آفتاب. و بستانند از خونش
و بمالند بر [illegible] درهای خانه ایشان. و بر [illegible] خانهها که در ایشان که ازان بخورند ش. و بخورند گوشت را
درین شب. بریان کرده باتش و بخورند با او نان فطیر و تلخی. و بخورید از او با پخته باب. بل بخورند ش بریان
کرده باتش و سر او و پاچه او و شکم او. و نمانید از او تا فردا. و هر چه از او زیادت ماند تا بامداد باتش بسوزانید
او را باتش. و بخورند ش همچنان و میان شما بسته و موزه شما در پای شما. و عصای شما در دست شما. و بخورید
بتعجیل ازبهر آنکه فصح است للرب خدای تعالی. و من اندرون روم بارض مصر امشب و بمیرند مجموع
ابکار ارض مصر از مردم و تا بهائم. و بر مجموع معبودان شان حکم کنم انا الرب خدای تعالی. و باشد
او نشان [illegible] درهای شما که شما آنجا ساکن باشید. که [illegible] برخون و عفو کنم بر شما و مسلط نشود
مرگ بر شما و فساد شما نکند. بوقتی که قتل کنم ابکار مصر. و باشد امروز یادگار [illegible]

و او مردم شما را پیش من که شما اکنون مطیع من شوید. و عهد من نگاه دارید شما پیش من دوست تر از مجموع باشید.
و شما باشید از بهر من مملکت و کهنه و شعب مقدس. این ابیات بگو بنی اسرائیل که نگاه دارند. و آمد
موسی و خواند مجموع اشیاخ بنی اسرائیل و گفت با ایشان مجموع این ابیاتها که خدای تعالی با او گفت خدای تعالی
جواب دادند مجموع شعب و گفتند با او ما مطیع و سامع و فاعل مجموع آنچه ما فرمایی خدای تعالی. برد موسی
جواب پیش خدای تعالی و قال الرب لموسی اینک من آمدم بسحاب مظلم. که مجموع شعب کلام
بشنود چون من با تو سخن بگویم. تا که شعب قبول کنند کلام تو و پیش ایشان صادق شوی تا ابد. خبر
کرد موسی شعب را بقول خدای تعالی. گفت خدای تعالی بموسی برو پیش شعب و شعب را مطهر ساز امروز
و فردا. که سفید کنند جامه خود را بر جویها. و معاد و مستعد باشند شوند در روز سیم. که خدای تعالی
بر جبل منبسط خواهد شدن در روز سیم برابر مجموع شعب مناو مخاطب شود. و گفت با ایشان احتیاط
کنی احتیاط کنید تا که بالا بروید و بذیل کوه نزدیک مشوید. و هر که نزدیک شود بذیل کوه قتل شود.
و دست [illegible] لمس او نکند. بل بسنگ رجم کنند ش و بتیر اندازند ش همه اگر مرد باشد و زنده نماند. و چون
[illegible] شوند آوازها بوق که الاجل بشوند. به زیر آمد موسی از کوه و مجموع شعب را طاهر کرد و سفید کرد
کرد مجموع جامهای ایشان را. و گفت موسی بشعب آراسته و مستعد باشید از بهر روز سیم. و نزدیک
[illegible] شما پیش زن او و چون روز سیم شد بامداد اینک آوازها بوقها و اینک برق و سحاب عظیمه
جلوس شد بر جبل عظیم شد آواز بوق سخت عظیم. شد ترسان مجموع که در لشکر بود. و بیرون آورد موسی
شعب را بلقا الرب للعظیم خدای عز و جل [illegible] القدوس. لشکر ایستیدند در کنارهای کوه. جبل سینا
بر منبسط شد [illegible] دخان او مانند دخان تنور و عظیم شد آواز بوق و قرن عظیم عظیم سخت
و بود موسی تکلم. و خدای تعالی جواب موسی می داد بصوت. و منبسط شد الله خدای تعالی بر جبل
سینا. پیش سر او. و خواند موسی را بر سر کوه و قال الرب [illegible] اهبط و بگو بشعب
دور شوید از نظر ایشان سخت [illegible] هلاک نشوید. که تا که بالا بر آیید و بسیار هلاک شوند بسیاران. و کاهنان
آنکه ایشان نزدیک شوند پیش خدای تعالی ظاهر شوند که تا که بالا بر آیید بر ایشان سخط الرب سبحانه تعالی
گفت موسی بخدای تعالی که نتوانند شعب بر صعود جبل سینا از بهر آنکه [illegible] شدی و نزدیک آیی و گفتی با من
حد الجبل [illegible] و مطهر شان. گفت الله الرب بموسی بزیر برو. و بالا بیا تو و هارون برادرت باتو و کهنه
و شعب دور نشوند ازینجایگه. و چون بالا بیایند پیش خدای تعالی که از ایشان قتل نشوند. بزیر آمد موسی
۲۰ پیش شعب و گفت با ایشان این گفتار **العشرة الآیات** و گفت خدای تعالی مجموع
شعب این همه آیات. که منم الرب اله تو آنکه بیرون آوردم ترا از ارض مصر. از تعبد و ظلم. تا نباشد تو را خدای دیگر
بغیر از من. [illegible] صنم. و یا مانند آنکه در آسمان است بالا. یا آنکه در زمین است بزیر. او یا آنچه در آب است زیر آن
از بهر ایشان سجود مبادا. و متعبد ایشان مشو. از بهر آنکه منم اله تو اله غیور مجازی گناه پدران
بفرزندان تا سه چهارمین [illegible] از اعدای من و [illegible] تا هزار نسل محبان من و نگاه داران وصایای
من. [illegible] بنام الله تعالی اله تو دروغ. که [illegible] خدای تعالی آنکه بنام من [illegible] کند دروغ [illegible]

بقیم . نگاه دار روز شنبه را مطهر اش کنی . شش روز در ایشان کار کنی وبساز همه معاملهای خود را
وهفتم روز شنبه است الله خدای تو در وی هیچ کار مکن از اعمال تو و فرزندان تو و عبید تو و کنیزکان تو و دواب تو
وساکن که در دیه تو اند . که خدای تعالی افریده است اسمان و زمین را در شش روز . و بجو روح در ایشان است
واسایش کرد در روز هفتم و اورا مقدس کرد ❦ عزیز دار پدر و مادر را تا دراز شود عمر شما در زمین که
خدای تعالی می دهد . قتل مکن زنا مکن دزدی مکن بر صاحب تو گواهی دروغ مده . دختر صاحب تو ارزو مکن
متمنی و ارزومند زن صاحب تو مباش و نه غلام و نه کنیزک او و نه گاو او و نه دراز گوش او و نه هیچ چیز از ان
صاحب تو را باشد ❦ وجموع شعب میشنیدند اصوات ابواق . و بیرون امد دخان از ان کوه . چون شعب از ان دیدند
ترسیدند . وا دور ایستادند . و گفتند موسی را تو کلام کن با ما تا بشنوم . و خدای عز و جل با ما سخن نگوید .
که نمیریم . گفت موسی شعب را که خوف علیکم مترسید . که خدای تعالی امد پیش شما که بیازماید شما را تا ترس او
و مرعوب میشوید . و خطا و گناه مکنید و اثم . ایستادند جموع شعب از دور . و موسی اندر رفت در میان
ضباب که خدای تعالی در او [illegible] شد ❦ گفت خدای تعالی موسی را که بگو بنی اسرائیل را . دیدید معلوم
شما شد که با شما سخن گفتم از اسمان . مسازید شما را با من خدایان از زر . و مسازید شما را خدایان از نقره
بساز از بهر من مذبح از خاک زمین و قربان کن بر او قربانیهای تو و ذبح تو و گوسفندان و گاوان تو . در هر بلد که
نام من یاد کرده شود در او . مستجاب تو شوم و بر تو برکت کنم . و اگر بسازی از بهر من مذبح از سنگ عمارت
مکن او را از سنگهای تراشیده . از بهر انکه بر سنگ شمشیر کردی [illegible] کردی او را . و بر مشو به پایها بر مذبح
من که عورت تو بر او کشاده نشود ❦ الاصحاح الثاني عشر ❦ السفر الثاني ❦

اینست احکام که بیشان عرضه میکنی . چون بخری عبد عبری خدمت تو کند شش سال و در سال هفتم از خانه تو
٢٢١ بیرون رود آزاد . اگر تنها امده باشد تنها بیرون رود از خانه . واگر او را زن باشد زن او بیرون رود . اگر سید او او را
زن داده باشد و او را از ان زن پسران شده باشد فرزندان او از ان سید او باشند و او تنها بیرون رود . اگر
اگر ان بنده گوید دوست دارم سید خود را و زن و فرزندان خود را و تنها بیرون نروم . ببرد او را سید او را
[illegible] بر عتبه او و [illegible] سوراخ کند گوش او به مثقب عبد شود او را تا ابد ❦ واگر مرد
دختر خود را کنیزک بفروشد بیرون رود از خانه او مانند بیرون امدن کنیزکان . واگر سید او با او نزدیکی
کرده باشد و نخواهد او را حلال بستاند فروختن او نشاید بر شعب بیگانه از بهر انکه غدر با او . واگر
او را از بهر فرزند خود بستاند . چنانکه با اولاد دختران کند . واگر برود دیگری از برای او بستاند قوت
او تمام دهد و پوشش او و مضجع او . واگر بیش او نباید این سه خصال از خانه بیرون رود بی بها ❦ وهر که
بزند مردی را که بمیرد . باید کشته شود قتلا . والکه قتل او نخواهد و خدای تعالی او را نگاه داشته است
ونصیب در شهری است [illegible] را جایگاه که بگریزد ❦ وهرکه برصاحب خود کین بسته باشد وغدر کند
بر او . و قتل او کند او را از پیش مذبح بقتل برد . وهر که بزند پدر یا مادر خود را بقتل برند . والکه آدمی
بدزدد و بفروشد یا یافت شود [illegible] بخواهد قتل شود . وهر که پدر و مادر خود را دشنام دهد
قتل شود قتلا . واگر دو مرد جنگ کنند و بزند یکی صاحب خود را به سنگ یا به دست [illegible] و نمیرد انجا
بخسپد و [illegible] و برخاست و در بازار [illegible] آزاد شود [illegible] او را ولیکن

بدهد یا او عوض بطالت او و اجرت طبیب ❦ واگر بزند بنده یا غلام خود یا کنیزک خود بچوب و بمیرد
بر دست او عقوبت کنند عقوبت اگر زنده بماند یک روز یا دو روز بر او عقوبت نیست که زر او [illegible]
مال او است ❦ واگر دو مرد جنگ کنند و بزنند عورتی حامله بار دار و بیندازد بچه او و هیچ زیان بچه نباشد
بیندازد غرامت دهد چندانکه لازم کند شوهر ان زن و بدهد [illegible] قطع کند . واگر زیان حاصل کرد
در بچه که انداخت جان بجای جان و چشم بجای چشم و دست بجای دست و الرجل بالرجل [illegible] و جراحت
بجراحت و جبله بجبله ❦ واگر مرد بزند چشم بنده او یا چشم کنیزک او و [illegible] چشم او را باید غلام
آزاد کند بجای چشم . واگر دندان بنده او یا دندان کنیزک او را آزاد کند عوض دندان ❦ واگر گاو
بزند مرد یا زن را و ان مرد بمیرد سنگسار کنند ان گاو را و گوشت او نخورند و خداوند ان گاو آزاد باشد ❦
اگر ان گاو معروف باشد بجنگ و نطح از پیش روزگار و خداوند او را اگاه کرده باشند و قتل کرد مرد یا زن
ان گاو سنگسار کنند و خداوند او دیگر قتل . اگر [illegible] قطع کنند بدهد [illegible] بهای خود را
[illegible] بخواهند . واگر گاو نطح کند پسر یا دختر این قضا بر او قضا کنند . واگر نطح کرد ان گاو
بنده یا کنیزک بدهد بخداوند او [illegible] از نقره و گاو را سنگسار کنند ❦ اگر مرد [illegible]
[illegible] گاو ان را رها کند و برود و [illegible] بدهد عوض [illegible] گاوان او
[illegible] واگر آتش [illegible] شود و افتد [illegible] واگر آتش را
بسوزاند [illegible] غرامت کشد انکه آتش را انداخت ❦ وچون دهد بصاحب خود ودیعت [illegible]
زر یا جامه که نگاه دارد در ودیعت شود ان ودیعه از خانه [illegible] یافته شود غرامت [illegible]
واگر دزد یافت نشود خداوند خانه حاضر [illegible] دست خود را دراز نکرده باشد
در هیچ چیز از [illegible] در هر چیز و در هر جامه [illegible]
[illegible] غرامت کند [illegible] ❦ واگر داده به صاحب خود گاو یا گوسفند
یا حمار از هر حیوان که باشد بودیعت [illegible] بمیرد یا مفترس شده یا بغارت رفت [illegible]
دراز نکرده [illegible] از خدای تعالی [illegible] واگر دست خود را [illegible] صاحب او [illegible]
قبول کند صاحب [illegible] صاحبش [illegible] غرامت نکند . اگر دزدیده باشد غرامت کند . واگر مفترس شده
افتراش وبران بینه بیزا کند غرامت نیست بر او ❦ الاصحاح الرابع عشر ❦ وچون [illegible] صاحب خود
خود دابه بخواهد وان دابه بمیرد یا افتراش شده است و صاحب او حاضر نباشد غرامت کند [illegible]
و اگر صاحبش با او باشد غرامت نکند . واگر ان دابه بکرا باشد [illegible] باجر او ❦ وچون بکسی کنیزک
فریباند [illegible] دختر بخواهد [illegible]
بدهد مهر او بر قدر مهر او ❦ و ساحره را قتل کن . وهر که بیش حیوان برود و مضاجع او شود بمیرد قتل
شود ❦ وهر که ذبح کند [illegible] بل از بهر خدای تعالی تنها ❦ و ساکنان [illegible]
[illegible] مصر بودید . و [illegible] . و ایتام را
[illegible] بیش من [illegible] و بشنوم نماز ایشان را . و غضب کنم [illegible] و ملامت
شما را [illegible]

ونسل بنشا ارامل و فرزندان یتامیم . و اگر لقمه نو مسکین تلف دهی که باقی است درخانه تو اند شعب
و نباشد ورا لا باز دهد ازو شود دست بیاید . واگر پوشش حاجت تو بکند و بستانی . چون آفتاب فرو رود
بازده پوشش را بخداوندان . که او را نیست پوشش بغیر از و پوشش تن او بچه خسپد . واگر بس مرا ناز کنند
بشنوم ازو که من رؤوف و رحیم . و قاضی را دشنام مده . و رییس را . و دیر مشو با اول غله بیادر تو . و اول
عصیر تو . پسر بکار خانه تو ازان منند . و اینچنان بیشار بگاوان و غنم باشند با مادرشان هفت روز
و در روز هشتم . بیاورشان او را باشند پیش مقدسین . و مخورید بربعه از حیوان که از دره است
بلکه او را اندازید از بهر سگان . بصدقه مده باز دروغ . و دست تو در ارجناه کار که او را باشی گواه دروغ
در پی هوای نفس بسیار نروی که هلاک نشوی . وصحبت بزرگان بکن که حیف کند در قضا که با ایشان نیز
تو مجیف شوی . و معین مسکین بر ظلم مباش . و چون بیابی گاو دشمن تو یا خر او . و بر او بار باشند بار
بیاور ایشانرا پیش اوی . و اگر بینی خر دشمن بو خفته زیر بار او و همت کردی که نه داو نکنی مدد
او بکن و مساعد او باش . و صدیق و مصلح را ملوث مکن دوست نمی دارم کاذب را . و رشوة قبول مکن
که رشوه کور کند چشمهای حکام را در قضا . و بشر ابراز دیگر راست گویان را . و ساکنان خانه شما مخانید
که شما میدانید که نفس شما بنده بود که بودید شکال ارض مصر . کاشت زمین و پوشش ... غله او را بردار
و در سال هفتم رها کن او را . تا مساکین شعب تو بخورند دخل او . و بعد از آن حیوان نیز بخورد . و اینچنان بکن با کرم
تو و زیتون تو . بشمار کار تو شش روز . و در روز هفتم آسایش گیرد که گاو تو و خر تو و فرزند کنیزک تو و مقیم
دیه تو در روز هفتم آسایش گیرد . و نگاه دارید هر چه گفتم بشما . و نام اوثان و غلاد لاریاد میاورید و د
یاد تو نام ایشان میاور . و بسیار از بهر من در سال سه عید . نگه دار عید الفطیر هفت روز که بتو گفتم
در ماه الفاج که شما را با او بدر آمدم از مصر در ماه الفاج . و مبینید پیش دست من تهی . و عید او عید
حصاد اول درود غله شما و زرع شما و دخل غله شما . و عید جمع کردن غله تو در آخر سال که غله تو جمع کنی
از حقل . سه بار ایشانه شود هر ذکر انکه پیش من ایستید پیش دست الله خداوند تعالی اله تو
ذبح مکن بر خمیر خون ذبیحت و مگذار اش که بعد تو تا بامداد . و بیاور از اول غلات زمین تو بخانه الله خدای
تو مجد . میز بر غله را بشیر او . اینک من فرستم ملاکی پیش دست تو که ترا نگاه دارد در سفر
و ببرد ترا بان جای که مهیا کردم . و مطیع امر او باش و خلاف او مباش ... ترا گناه شما عفو
کند . از بهر انکه نام من در او حالیست . اگر تو قول او قبول کردی و مطیع امر او شدی و کاردی هر چه بتو
گوید دشمن گردد اردشمنان تو و اعداء اعدای تو . و ببرد ملک من امام تو و ترا بر مواربین . و حیثیین
و فرزیین . و کنعانیین . و حاوییین . و یبوسیین . ترا هلاک کردم . و تو ایشانرا قتل کن و مبید
ایشان بکن . و از بهر خدایان ایشان سجده مکن . و متعبد ایشان مباش . و فعل مکن مانند فعل ایشان بل
ایشانرا بر روی زمین از روی ایشانرا . و بشکن اصنام ایشان و هلاک بکن خدایان ایشانرا و بشکستن
و متعبد خدای تعالی باش خدای شما که برکت کند بر شما و بر طعام شما و بر شراب و زیتون شما و برد حل
شاه و زوال کند آفات بلا ان شما . و در زمین شما عاقر و ناکله نباشد . و تمام کنم روزگار زندگانی شما
و بفرستم ترس من و رعب پیش روی دست تو که هلاک کند مجموع شعوب که پیش ایشان بروی .

خواستند و ماندند و مرد در لشکر . نام یکی الداد . و نام دیگر میداد . بزیرا مد روح بر ایشان که ایشان
نیز نوشته شده بودند از هفتاد . و محفی نکردند قبه لمره نبوت کردند در لشکر

الاصحاح العاشر

دوید کودک از لشکر بموسی گفت و خبر کرد او را که الداد و میداد
در لشکر نبوه میکنند . جواب داد هوشع بن نون تلمیذ موسی از کوچکی او . و گفت موسی که یا سیدی
موسی ایشانرا مانع کن . گفت با او موسی ممیح هستی در غیرت . کاشکی مجموع شعب زمین ارض
الله الرب القدوس انبیا بودندی که خداوند تعالی نهاد از روح او بر ایشان . و اندرون رفت موسی
پیش خداوند تعالی . و اشیاخ بنی اسرائیل . و دمید باد از پیش خداوند تعالی و بیاورد سلوی را از دریاه
و بینداخت او را بر لشکر . بینداخت یک مره بر دست راست . و یک مره بر دست بیسار برامون لشکر .
و مرتفع بود از روی زمین بر دیک دو گز ازعیره . برخاست لشکر تمامت روز و تمامت شب و بامداد
روز ... جمع کردند سلوی را . و انکی از سلوی قلیل جمع کرده بود ده انبار . و در عمل ... نهادند و خبزی
او بخندند از و که در لشکر که از بهر ایشان باشد قدید که بیامدند گوشت گشت در میان دندان ایشان
میماند و در گلوشان نمی فرو رفت . و عظیم شد غضب خداوند تعالی بر ایشان . و زد خداوند تعالی
شعب را ضرب عظیم سخت . و نام آنجایگه خواندند قبور الشهوة . از بهر انکه آنجا دفن شدند قوم شعب
که از ذبیحه شده بودند بشهوه . و رحیل شد شعب . از قبور الشهوة و امدند بحصیروت
وافتادند هارون و مریم بر موسی و موسی را ملامت میکردند . در امر زن زادها که موسی او را بزنی استد
از بهر انکه زن موسی حبشیه بود . و او را از زن سیاه بود . و گفتند که ... که خداوند تعالی بموسی
تنها سخن گفت و بمانیز سخن گفت . شنید خداوند تعالی آن را . اما موسی مرد بود متواضع بیشتر از همه
خلایق که در روی زمین اند . گفت خداوند بموسی و هارون و مریم . بیرون روید هر سه شما پیش قبة الزمان
بیرون رفتند هر سه . نزول کرد خداوند تعالی در عمود سحاب و ایستید در در قبه الزمان و خواند هارون
و مریم . بیرون رفتند هر دو ایشان . گفت بایشان خداوند تعالی بشنوید اکنون قول من اگر نبوه شما
یقین است که من با شما کلام کنم که امنم الله الرب در رویا و با شما در احلام سخن کویم . اما موسی عبد
و مانند شما نیست متمن است بر همه اوبکویم مو لعبه اعیان با بتشبیه بلهمعاینت دید مجد الله الرب
چرا نمی ترسید که بر اوشید بموسی عبد من . و سخت شد غضب خداوند تعالی و مرتفع شد از قبة الزمان
در حال مریم برصات شد مانند برف . نگاه هارون بمریم در دید ایش برصات . و گفت هارون بموسی
میخواهیم از تو باستید که بر گناه ما عفو کنی و بر خود مگیر بدانچه که ابلهی کردیم و ظلم کردیم . و نباشیم مانند مرده که
مرده از شکم مادر او و خورده است نیم گوشت خود . دعا کرد موسی خداوند تعالی را و گفت میخواهیم از تو
یا رب العالمین که رحم کنی ... گفت الله تعالی بموسی اگر پدر او در روی او بصق میکرد نه باید که
تا هفت روز شرمسار شدند . اکنون بیرون ... هفت روز و شعب رحیل نکرد تا مریم آمد اندرون
شعب بیاید . انکه شعب رحیل شد از حصیروت و نزول شدند بصحرا فاران . و کلم الرب
و قال له . بفرست مردم که جستجو کنند زمین کنعان که من میدهم ببنی اسرائیل بفرست از هر سبط مردی
از رییسان و بزرگان ایشان . و ایشان که میفرستی از رییسان باشند . و فرستاد موسی ایشانرا از بریه
٣٠ فاران بموجب فرمان خدای تعالی و مردمان از رییسان بنی اسرائیل . اینست نامهای ایشان . از سبط
رویبل شاموع بن زکور . از سبط شمعون شافاط بن خوری . از سبط یهودا کالب بن یوفنا

وازسبط ایساخار یغال ئیل بن یوسف ❁ ازسبط افرام هوشاع بن نون ❁ ازسبط بنیامین فلطی بن رفو
ازسبط زبولون جدی ئیل بن سودی ❁ ازسبط یوسف وازسبط منشی جدی بن سوسی ❁ ازسبط دان
عمیال بن جملی ❁ ازسبط اشیر ستور بن میکیل ❁ ازسبط نفتالی نحبی بن وفسی ❁ ازسبط جاد
جواییل بن ماخی ❁ اینست نامهای مردم که فرستاد ایشان موسی که زمین را جاسوسی کنند ❁ وخواند
نام هوشع بن نون یشوع . وفرستاد ایشانرا موسی که زمین را جاسوسی کنند . وخبر ارض کنعان شوند . وگفت
بایشان بالا روید تا جنوب برابر شما . انگه بالا بکوه روید ونگه کنید بزمین که چونست . وخبر قوم او نشسته
وشعب که در زمین نشسته چون انکه قوی اند یا ضعیف اند بسیار اند یا کم . وخبر زمین ایشان چونست
دار و درخت هست درو ام لا . وقوی باشید وبستانید از ثمار او . وبودند روزهای که ایشانرا فرستاد
اول رسیدن انگور . بالا رفتند وخبر زمین شدند . ورفتند از بریه صین تا رسیدند بحد تیمن ولبو حمرون
وبودند از جباران اخیمان وشیشی وتلمی جباره ❁ وبود حبران که عمارت شد قبل صوعان مصر هفت سال
انگه امدند بوادی العنقود . وبریدن انجا قضیب از انگور که در و خوشه انگور بود ابستند او را
وبرداشتند در دو چوب . وابستند از انار وانجیر انجا ونام انجا نهادند . وادی العنقود . از انکه ان
عنقود که بریدند بنی اسرائیل وبازامدند بعد از انکه زمین را جاسوسی کردند وخبر زمین شدند . وخبر
دادند موسی بعد از چهل روز . وامدند پیش موسی وهارون وجماعت بنی اسرائیل در بریه فاران با
رقیم . وخبر دادند بموسی وهمه جماعت خبر زمین . ونمودند بایشان ثمار زمین . وخبر دادند موسی
وگفتند که رفتیم بان زمین که مارا انجا فرستادی . دیدیم زمینی که ماستی وعسل ازو می دهد واینست
ثمار او . بلی شعب که در وساکن اند عزیز وقوی اند . وقری ایشان بزرگ ومشید . وهم دیدیم انجا فرزندان
جباره عالق در ارض تیمن ❁ وحتانیین ❁ ویبوسانیین ❁ وامرانیین ❁ ساکن جبل اند ❁ وکنعانیین
بر ساحل بحر وبر نهر اردن ❁ الاصحاح الحادی عشر ❁ وکلام کرد کالب وبازداشت شعب را
از فریاد زدن بر موسی وگفت که ما بر رویم بزمین و وارث او میشویم . ازیرا که ما از ایشان قوی تریم وما هم
غالب . اما ان قوم که با او بودند گفتند . ما بان قوم نداریم . ازیرا که ایشان از ما قوی ترند وخبر بد
خبر دادند جواسیس که زمین را خبر شدند به بنی اسرائیل وگفتند خبر زمین که سیر کردیم در و
اندر رفتیم . ونظر کردیم او زمینیست که خوندار را میخورد . وشعب که در او دیدیم . ایشان مردم قوی اند .
ودیدیم انجا جباره وما پیش ایشان بودیم همانند جراد . وانجا دیدیم انسی ما که ما ایشان قیاس کردیم .
فریاد زدند مجموع جماعت وبرداشتند اواز و ازهایشان بگریستن وعویل وتمامت شعب گریستند در ان
شب گریستن سخت . وتمرد شدند مجموع شعب بنی اسرائیل بر موسی وهارون در ان روز .
وفریاد کردند بر ایشان وگفتند ایشان مجامع بنی اسرائیل همه . کاشکی مردیم در زمین مصر بردست
خدای تعالی یا کاشکی مردیم درین بریه ولی برد مارا خدای تعالی درین زمین که درآورد تا بشویم بقتل وبغارت
شد زنهای ما وخویشاوندان ما . وگر در ارض مصر بهتر بود مارا . وگفت هر یکی از ایشان او گفتند
با صاحبان شاید که ما جمع شویم وبر ما رئیسی بنشانیم . وبازگردیم بارض مصر . بیفتادند موسی وهارون
بر روی خود سجود کردن پیش جماعت بنی اسرائیل همه . ولیکن یشوع بن نون وکالب بن یوفنا ایشان

پس گشتند مارا جبل ومن فرزانیین که کنعانیین بیرون الله در ارض غور ودر بیت یاشان ودر عثان دعو ای بنو عال
گفت یشوع بفرزندان یوسف بافرام وبنی منشا . شما قوم بسیار واجناد شما بسیار . اگر گشت تمیم
شما بس تنگست . اختیار کنید شمارا جبل که او شمارا کفایت کند . وبشود مخارج شما هم شمار در
خانه جبل . وقتل کنید کنعانیین را وفرزانیین که ایشان مقیم اند واگر بسیار دارند وعجلات
از اهن ❁ جمع شدند مجموع شعب اسرائیل همه بشیلاه ونهادند انجا قبه الزمان وظفر یافتند بتمامت
زمین . وماندند که بنی اسرائیل هفت سبط که بایشان میراث ندادند ❁ وگفت یشوع ببنی اسرائیل
تا کی اهمال کنید بروید که بستانید زمین میراث شما . والله تعالی خدای شما عطا کرد بشما انرا ❁ گزین
کنید از هر سبط سه مرد . وبفرستید ایشانرا جاسوس که بروند پیرامون زمین وبنویسند مجموع
قرایا ایشان وبیمون عرشان بنشینند وبیایند به پیش من وقسمت کنیم میان هفت بخش ❁ اما یهودا
ایستادگی کنند بر حد ایشان از جانب تیمن وبنو یوسف در حد ایشان از جانب جربی وشما بنویسید
ما جه زمین واورا بنویسید هفت بخش وبیارید به پیش من انجا که بیندازم بر شما قرعه پیش اختیار
پیش الله تعالی خدای شما ❁ ازیرا که لیس للویین نصیب میان شما بخش چرا که امیر ایشان خدمت الله تعالی
است . اما جاد وروبیل ونیم قبیله منشا . میراث خود داشتند در شرقی اردن که موسی داد ایشانرا . برخاستند
مردان ورفتند . فرمود یشوع بقوم که فرستاد که جاسوس زمین شوند وبنویسند . وگفت ایشانرا بروید وبگردید
همه زمین را وبنویسید اورا . چون فارغ شوید بیاید وبیندازید شمارا پیش الله تعالی در شیلوا
رفتند قوم جواسیس وگردیدند زمین را وبنوشتند بدین راه هفت بخش . ورسم کردند اورا در صحیفه وامدند
صحیفه را پیش یشوع بن نون واو در شهر شیلوا بود . ونهاد یشوع صحیفه را پیش خدای تعالی در شیلو
وساخت اسم را قرعه . وبخش کرد یشوع زمین را انجا بنی اسرائیل . وساخت زمین را از بنی اسرائیل
میراث . بیرون امد قرعه بنیامین ببنیامینیان وشد حد زمین ایشان میان میراث بنی یهودا ومیراث
بنی یوسف ❁ وشد ایشانرا بجانب اردن حد که میرود بجانب اریحا ابسم ونیشابند در جبل غربی
وبرود مخارج او ببریه ساوان ❁ ومجاز حد ایشان تا لوز از جانب اعین که اوست ست ال ❁ وزیر
رود بعد وطارد ابر جبل اعین در ان سنگلی از ناحیت تیمن . وشوند مخارج او بجانب بحر تیمن از جبل
وشوند مخارج او پیش قریه نعوال ❁ واوست قریه نعران که در شهر بنی یهودا . واوست جانب
بحر موصوف ❁ اما جانب تیمر پیش افقی نعران وبیرون رود ناحیت بحر . وشتابند ینبوع اب
نفتالی . وبزیر رود بافقی جبل ناحیه وادی که نام او بیرها نوم است . که بر جزء غرجباره لست . وبر بیرود
ناحیت جه بیرها نوم کاب با پیش از ناحیه تیمن وبزیر رود بعین دوعال وتکاه کند بر ناحیت
بر ناحیت بر ینبوع اب بنی روبال . ومجاز او برابر قاع از جانب جربی وبزیر رود بعربا وبرود بر جانب بیت حقلا
جربی وشود مخارج او پیش لسان بحر الملح . انگه از جانب جربی پیش شود بحد اردن که در ناحیت تیمر لست . وصیف
جه تیمر واردن از ناحیت شرقی دره جه حدود او . اینست میراث بنیامین انجا که بگرد دلتا بر ایشان
وبود تخوم سبط بنیامین لغا یلشان ❁ • اریحا • ربیث • حقلا عماق • قصاص • بیت عاربا • ۹۱
تمیریم • بیتال • عوبن • وفرا • عفرا • کفره • العمون • عفنی • جبع • جباده تمیر

بانولرعثان ❦ جبعون . رامه . باروا . مصفیا . کفیرا . ومصا . رقام . رفایال . تارالـلا .
ضلع . جبیرا . یابوس اوست اورشلیم . جبعت . قدیه یتم . جماره شهر وولرعثان ان میراث
بنی بنیامین با قبایلشان ❦ وبدر آمد سهم دوم از بهر بنی شمعون وقبایلیشان وافتاد سهم در میراث بنی یهودا
وشد با ایشان میراث بنی یهودا ❦ بیرشباع . شباع . مولدا . دار التعالب . وبلا . عصام . التلد .
بیت آل . حیرما . صقلح . سه وکوث . حصرسوسا . بیت لبوت . شروین . جماره شهر با قرایا
قرایایشان وولرعثان ❦ عنان . رمون . عاثار . عثان . جماره شهر وولرعثان ومجموع
که در این شهرها ست تا بعلت کبیر رامه است بعد ❦ واین میراث شمعون لقبایلیشان بود .
وراثه بنی شمعون بود از سهم بنی یهودا که سهم بنی یهودا ابسیار بود . ومیراث گرفتند بنی شمعون میراث
الاصحاح الرابع عشر ❦ بدر آمد سهم سیم از بهر بنی زبولون وبود حد میراث ایشان تا امدود وصاعد
میشود تا حوب . وتا که تعالب مستقبل دبیست برابر وادی که امانتم است . الکی رجوع کند ... شدود
وصاعد میشود تا یافع از ناحیت شرق برحد کسلون . وشوریم . وبیرمرود تاربث . وصاعد
شود تا نافیع . وامدرود از مشرق تا غات . وحافر . وتا نافیع . وتا عنا . وقصین الکه امدرود وتا
رمون . وتا موثله . وعادا . وبیابید حد از جهی حدیثون . وشود مخارج او تا وادی کهفتایال
وتا قطات . ونهلیل . وتا شاروه . وغاراللا . وبیت لحم دوازده شهر وولرعثان ❦ واینست
وراثت زبولون لقبایلیشان ❦ وبدر آمد سهم رابع لقبایل بنی یساخار . وشد حدشان از ایزرعیل
وکسلون . وشونام . وحفریم . وسنان . وحنار . ودیلث . وقیشون . وافاص . وراتمعان
وعینان . وعنجرا . وبیت قصیان . ومستقبل حد بتور . وسنجیما . وبیت شمس . ومرجع
حدشان تا اردن . شیزده شهر وولرعثان . اینست وراثت قبایل بنی یساخار شهرها ومزارع
شان . وبدر آمد سهم پنجم لقبایل اشار . وشد حدشان حلقت . وحلی . وباطان . واخشاف
وملیخ . وعکار . ومشایال . تا مستقبل کرمل بالا از ناحیت غربی . وشیحور . ولبنت
ورجوع کند مشارق افتاب . تا بیت دعون . ومستقبل شود حد بنی زبولون بوادی نفتایال
از جانب غربی . ودیت . وعبور . ودنعایل ❦ وتا عمون ولقعا . تا صیدون العظیم . ورجوع کند
حد تا رامه . وتا صور شهر بزرگ . تا حاسه . وشود مخارج او از غرب تا وادی یاراب . وعبور
وافاق . وراحوب . بیست ودو شهر وولرعثان اینست میراث بنی اشار لقبایلیشان ❦ واینست
قری وولرعثان ❦ وبدر آمد سهم ششم لقبایل بنی نفتالی . وامتداد حدشان بیتر حلفا . والون
وصنعام . وادامی . ونقاب . ویبنایال . تا القوم . وشد مخرج شان تا اردن . حد کمجد ایشان
رجوع کند بغرب . تا زنثبور . ورجوع کند تا حقیق . مستقبل حد زبولون از جانب یمن ❦ در مغرب
ومستقبل حد یهودا بیشر اردن در مشارق افتاب . ومستقبل شهرهای بزرگ . صور . وصیدان
وحماه . ورقت . وکنرت . وادامه . وحاصور . وقادش . وادرعی وعن حصور . ودیون . ومغدال ایل
وحدوم . وبیت عنات . وبیت شمس . نوزده شهر وولرعثان ❦ وبدر آمد سهم سابع لقبایل بنی دان
وشد حد میراث ایشان صرعه . اشتاول . قریة شمش . شعلبین . یالون . تیلا . اللون . تمنا .
عقرون . التقه . جبثون . بعلث . یهودیث . نبلیک . عتمون . حرقون . حرون
تا حدی که برابر یافیث . وشود مخرج حد بنی دان از ایشان . برخاستند بنو دان و محارب

الاصحاح الرابع عشر
و محارب اهل اینو شدند . واورا فتح کردند وساکن او شدند . وقتل کردند هر که
برخاستند بنو دان ❦ اینست میراث بنی دان
در او بودند بشمشیر . وساکن او شدند ونهادند نام اینو دان بنام پدرشان
لقبایلیشان . واینست همه قری وولرعثان ❦ وتمام شدند مراثت جهت بحدود او . ودادند بنی اسرائیل
یشوع را میراث میان ایشان چنانکه فرموده است الله الرب اله اسرائیل دادند باو شهر که خواستند
واوست تمنسرح الکی در جبل افرایم وعمارت کرد اورا ودر او ساکن شد ❦ اینست مواریث که وراثت کرد
العازار الحبر ویشوع بن نون ورئیسا الاسباط بنی اسرائیل بقرعه بشیلو ا امام الله تعالی در باب
قبة الزمان وفارغ شدند از بخش کردن زمین ❦ وگفت الله الرب بیشوع بن نون که بنی اسرائیل
بشارید شهرها که ملجا وپناه باشند انچنانکی گفتم بموسی عبد من که با ایشان کسی که قتل کند ناکاه لسهو
قتل باشد بی علم او ❦ وباشند این قری که ملجا ایشان از کسی که قتل کند لسهو السوا قتل کرده باشد بی علم او
وباشد این قری که بگریزد بایشان قاتل بگریزد از منتقم او که بخواهد خون مقتول که با ایشان پناه کرد ملجا
وبایستد بجای در دهلیز شهر وبگوید قصه خود بمشایخ قریه واوراتگاه دارند انجا بیش ایشان ... جمع
ندهند که در و ساکن شود با ایشان وهر که تر شود از انکه اورا بخواهد که خون مقتول از و بستاند از شهر ...
زد صاحب خود از و عدو واو بود پیش از تر از ان . وساکن از شهر بشود تا نام در نخیر ... جماعت
وقضاه نشیند میان جماعت وقتی که میرد حبر عظیم . الکی در ... کار باشد . چون نخیر ود ... رجوع
کند قاتل بخانه خود و قریه خود وبرود باز قریه که رفته باشد از و گریخته ❦ ... کردند قری
نوی ملجای قتلا واوست رقام که در جبل نفتالی ❦ وشغام که در جبل افرایم است . وقریه رامه
که در جبرون است در جبل یهودا در مجاز اردن که ... است . ساختند بصرا لاکبریه است
که در حیران روبیل است و ... از سبط جاد . وعولان که در متبن است از سبط منشا . این شهرها
مقررکردند شان از بنی اسرائیل ملجا و پناه ایشان که قتل کرده باشد بعد از رجوع میراث بنی اسرائیل
بشاهد که در میان ایشان باشد . که با ایشان گریزد ... قتل ... وندهند قاتل را بدست طالب
الاصحاح الخامس عشر ❦ تا اینکه باستند میان جماعت
او که خون مقتول بخواهد از و تا وقتی که قضاه بنشینند میان
انگه رفتند واللوابین بنزد العازار الحبر ویشوع بن نون وپیش ایشان رئیسا الاسباط بنی اسرائیل
وگفتند ایشان با ایشان بشیلو الکی بارض کنعان است که الله تعالی فرمود بلسان موسی که بدهند ما را شهرها
شوید قری که در اساس بنشینیم . ودشتها از بهر مواشی ما . دادند بنی اسرائیل بلوابین از میراث ایشان ...
حسبی که الله تعالی فرموده بود در حق لوابین این قری ودشتها شان وبرامد قرعه اهل ... فاهات از جمهور
اهرون الحبر ودادند از قبیله یهودا وقبیله سامر وقبیله منسی شمعون سیزده شهر قرعه
وایشان که مانده بودند از فاهات داده شدند از قبیله افرایم وقبیله دان ونیم قبیله منشاه ده شهر
لبنی جرسون داده شدند از قبیله ایساخار واز قبیله اشار واز قبیله نفتالی وانیم قبیله منشه
الکی در متنیر اند سیزده شهر بقرعه . اما بنو مراری لقبایلشان داده شدند از قبیله روبان وقبیله جاد
وقبیله زبولون دوازده شهر . دادند بنو اسرائیل بلوابین این شهرها ودشتهاشان بسهم ... فرموده
الله تعالی بموسی ❦ واینست نام قری که دادند سبط یهودا وسمعون قری نامدار وشدند ملک بنی هرون
بنی فاهات از قبیله لیوی . از بهر انکی سهم اول از آن ایشان بود ❦ قریه رابعه ❦ قریة الجبابره داوست
حبرون ... ارض یهودا و دشتها او که بگرد در گرد او ❦ اما مزارع او وولرعثان او ماند است در دست او
داده شد بکالب بن یوفنا در میراث او ❦ اما بنو هرون الحبر داده شدند قریه ملجا الکی در ... قتلا

٩٢

حبه وزود هزاراو • لبنا و ده هزاراو • وترته ده هزاراو • اشتموع و ده هزاراو • دابیره ده هزاراو • حلوود ده هزاراو
عیزرود ده هزاراو • عطا و ده هزاراو • سستمازود ده هزاراو • نه قریه و ده هزارشان • از سبط یهودا و شمعون • واز
قبیله بنیامین • جبعو ود ده هزاراو • عناتوت و ده هزاراو • علموز و ده هزاراو • جهار شهر • و بودند مجموع مدن
یهودا و العیر • سیزده شهر • ده هزارشان ❦ اما نسله اللوایین که ماندند از بنی قاهات
افتاد بقرعه ایشان ده مدن سبط افرایم • و دادند مدن که ملجی شوند در ایشان قتله • شخیم که در جبل افرایم است
و ده هزاراو • جدر و ده هزاراو • قبصیم و ده هزاراو • بیت حرون و ده هزاراو • جهار شهرها و ده هزار ایشان ❦
واز قبیله دان • التقا و ده هزاراو • جبتون و ده هزاراو • ایلون و ده هزاراو • جت رمون و ده هزاراو • جهار شهر
واز نیم سبط منشا • تعنخ و ده هزاراو • جت رمون و ده هزاراو • قد شیون و ده هزاراو • مجموع اربع و قری ده شهر
با ده هزارشان • شهر تدشیم که ماندند از قبیله قاهات ❦ لما بنو جرشون از قبیله اللوایین شدند
با ایشان از نیم سبط منشا • از قریه که ملجی شهد قاتل ❦ جولان که بمتر است و ده هزاراو • و عشتره
و ده هزاراو • قدیان و ده هزاراو • واز قبیله یساخار • قشیان و ده هزاراو • ربیت و ده هزاراو • عموت
و ده هزاراو • عنکاد و ده هزاراو • واز قبیله نفتالی • اشار • مشایال و ده هزاراو • عبدون و ده هزاراو ❦
جهار شهر و ده هزارشان • واز نسله نفتالی • شهر که ملجی شوند قتله را • رقام که و ده هزاراو • جرود
و ده هزاراو • قرتان و ده هزاراو • سه شهر و ده هزارشان • مجموع قری بنو جرشون ❦ سیزده شهر و ده هزارشان
اما نسله بنی مراری الی ماندند از اللوایین ❦ شدند مدن شان • از قبیله روبال • یاهص و ده هزاراو
قدموت و ده هزاراو • قدیشان و ده هزاراو • اجشموت و ده هزاراو • جهار شهر و ده هزارشان • واز نسله زبولون
نحلج و ده هزاراو • قرتان و ده هزاراو • رمیز و ده هزاراو • و نهلال و ده هزاراو • جهار شهر و ده هزارشان
واز قبیله جاد • شهر که ملجی شوند با قتلا • رامه جلعاد و ده هزاراو • محنیم و ده هزاراو • حشبون و ده هزاراو
یعزیر و ده هزاراو • جهار شهر و ده هزارشان ❦ ایست قری بجعاری لنایلشان که ماندند از قبایل اللواسی
و بدرامد شهرشان • دوازده شهر و ده هزارشان • و مجموع مدن اللوایین که بودند در میراث بنی اسرائیل و بودند
قری اللوایین • جهل و هشت شهر با ده هزارشان و بودند این شهرها و این قری • شهر شهر میان
ده هزاراو • ایحان بودند مجموع شهرها و قری مذکوره ❦ الاصحاح الثانی عشر ❦ الله الرب
اله اسرائیل داد بنی اسرائیل مجموع زمین که قسم کرده بود با پدران شان ابرهیم • اسحاق •
و یعقوب • که بدهد شان • دادو وارث زمین شدند و شاکن او شدند • و راحت داد ایشان را الله الرب
از هر که بودند نزدیکیشان الجنان که قسم کرد بپدرانشان • هیچ مردی برابر ایشان مقاوم نماند از مجموع
اعدا ایشان که ایشان را هلاک نکردند • بداد الله الرب حرا ایشان مجموع اعدای ایشان بدست شان
و ساقط نشد از یک کلمه از مجموع کلام الله الرب و وعد او که فرموده بود پدران بنی اسرائیل مرهم را
کامل کرد بدستشان نامت عهد او که فرموده بود پدرانشان • خواند یشوع بنی روبیل و بنی
جاد و نیم قبیله منشا و گفت با ایشان ❦ شما هستید از قوم که بجای آوردید و نگاه داشتید
مجموع امر با شما فرموده است موسی عبد الله تعالی اله اسرائیل • و مطیع شدید مجموع لفظ شما
شما گفتم • و دو دول نکردید برادران شما مدت روزگار بسیار تا امروز • و نگاه داشتید فرمان
الله الرب اله شما • اکنون الله الرب الحالش علی الاویر له المجد برادران شما را اسایش داد
انجا که فرموده الکون خیزید و بروید منصرفین بمنازل شما و میراث شما ❦ که الله الرب
بدست موسی بنده او شما داده است در شرقی اردن • بلی محترز باشید عظیم • و نگاه دارید سر و وصایا
واحکام و شرایع که بشما فرموده الله الرب • حرای شما بر لسان موسی بنده او • عبد الله الرب خدای شما اله الکل

دلشان شکسته شد اما بنو اسرائیل غفلت کردند ابی بنیامین که ماندند ایشان از هر انکی بر کمین نشست
بسته بودند از قوم که در کمین بودند برخاستند و اندر آمدند بجبع • و قتل کردند هر که در جبع بودند
را بشمشیر • بنی اسرائیل گفته بودند با کمین که جبع را بشورانید باتش چنانکه دخان او تا اسمان برشد
بازگشتند • دوم بنی اسرائیل در جنب بنی بنیامین و قتل کردند بنی بنیامین که از بنی اسرائیل سی مرد
گفتند بنی بنیامین که بنو اسرائیل منهزم شوند هم چنانکه منهزم شدند در جنب اول اما
دوم بنی اسرائیل که در کمین بودند • در رفتند بجبع و جبع شوراندند باتش اغاز که دخان جبع بر شد
تمامت عمود • نگاه کردند بنو بنیامین پس خود دیدند که دخان شهرشان تمامت عمود با اسمان برشد
شد • مردم بنی اسرائیل برگشتند بنی بنو بنیامین • و لوب بنیامین هم دیدند که بلا محیط ایشان شد
و شر بر ایشان پیوست • شکسته شدند و منهزم شدند از بنی اسرائیل • و رفتند بطریق بریه و حرب
بر ایشان محیط شد • و اوردند ایشان را در میان ایشان و قتل کردند ایشان را • و هلاک ایشان کردند
بشانون دوم مردم از ایشان بقتل میکردند • تا حدی که رسیدند برابر جبع از جانب مشرق • و قتل
شدند از بنی بنیامین هجده هزار مرد ابطال جباره که جنگ کنند و ایح • بماندند که گریختند بریه تا ناحیه
کهف رمون • و قتل شد از ایشان در راه کهف رمون پنج هزار مرد • اکنون رفتند ابطال ایشان تا جبعون
دگر بار قتل کردند از بنو بنیامین هزار مرد جنگ کننده در ان روز • و بودند ایشان که قتل شدند بیست و پنج هزار مرد
ابطال دزاور • و ششصد مرد بریه با کهف رمون لجا شکن شدند چهار ماه اما
بنی اسرائیل متفرق شدند و بر جستند هر کس بوطن و قبیله خود و متفرق شدند در قری بنو بنیامین و قتل کردند
هر کس که الجا بودند بشمشیر و هلاک کردند مجموع شاکنه ورا با انسان همه مردم و بهایم و چهارپایان
و قتل کردند هر چه یافتند • و خراب کردند مجموع شهرهای ایشان و بسوزانیدند ایشان را باتش • و سوگند خوردند
مردم از بنی اسرائیل که بینی بنیامین دختر بزنی ندهیم بنی بنیامین و رفتند از مصفیا و امدند به بیت ال
و نشستند بنی اسرائیل امام الله الرب تا بشب • و برداشتند اوازهای ایشان و گریستند با واز
بلند زار زار و ناکیدند امام الله الرب تعالی و گفتند بیکا و عویل لحق که اه اه و وای وای در یغا
و اسفاه بر شما با برادران بنی بنیامین و اسفاه ثم و اویلاه چرا این شر و این بلا رسید به بنی اسرائیل
و این شر واقع شد و روی نمود یا الله الرب و اسفاه دریغا که یک سبط از اسباط اسرائیل امروز
هلاک شد • اما بعد از ان روز دفت شب بنی اسرائیل و عمارت کردند انجا مذبح و کردند انجا قربان
کامله و ذبایح کامله • و گفتند بنی اسرائیل هر که از بنی اسرائیل با ما مجمع نیامد و با ما قیام ننمود
از سبب انکه سوگند عظیم خورده بودند که هر که با ما بمصفیا نیاید و ننشیند در مجمع ما امام الله
الرب سبحانه و تعالی اسمه • از کشته شود • اما بنی اسرائیل پشیمان شدند از ان کار که کردند
با بنی بنیامین برادرانشان و گفتند دریغا که امروز هلاک شد یک سبط از اسباط اسرائیل چه کنیم و چه
ان کار کنیم با ایشان که ماندند که زنان از الحاد هیم با ایشان زنان که ما بر افزون سوگند که ما نمیدهیم تم با ایشان

کنند که ماندند قبایل بنی اسرائیل که با الاهیم ما بیامده است که ما حجت شده بودیم امالله تعالی در مصفیا
ویما در انکر ما بیامدند اهل یابیش ایشان که در جلعاد اند. تحصر کردند بنی اسرائیل عاد. نیافتند
از اهل یابیش هیچ امدنی از ایشان که جلعاد اند. فرستادند شعب سر اهل یابیش دو از ده هزار مرد سلاح
وکسی دنابا سان که بروید وقتل کنید اهل یابیش جلعاد بشمشیر. و مدارید از ایشان هیچ اوزنی قتل
کنید همه شان از مرد و زنان همه را و زنی که سوهره دسل کنید اورا. یافتند و قتل کردند دو زن نوکول
یافتند در جلعاد چهار صد دختر بکر. اوردند ایشان را بلشکر بنی اسرائیل بشیلوا که در ارض کنعان است
مجمع شعب فرستادند انسان که امان بدارند بنی بنیامین انسان که در کهف رمون اند. سلام وستایش
وامان دادند ایشان را. بنی بنیامین امدند در ان روزگار. و عروج کردند ایشان را بدختران که یافتند
از اهل یابیش جلعاد. کفاف ایشان نبودند. پشیمان شد شعب بر آنچه کردند با بنی بنیامین که شد
لله الرب تعالی هلاک کرد یک سبط از اسباط بنی اسرائیل. گفتند مشایخ شعب که چه
کنیم انسان که بماندند که ازایشان زنی بدهیم با انسان که بمانند از بنی بنیامین اما نما نتوانیم
که با انسان دختر دهیم و بر انسان باید شفقت کردن و ما نتوانیم با انسان دختر که بدهیم از انهم
جبل. از انکه ما عهد و سوگند یاد اوردیم که لعن بر انکه دختر با ایشان دهیم. اما بیاید
که عیدی است از ان الله الرب الاعلی در شیلوا. از وقتی با وقتی بر جانب بیت ایل
در مشرق افتاب. در راه که صاعد شود بیت ایل با شخام. بر جانب راست لبونا.
و گفتند بنی بنیامین بروید و کمین کنید و باشید در میان تاکستانها چون بیرون
دختران شیلوا به رقص ایند بدف و طبل و نخره. از تاکستانها بیایید و بستانید هر دوی
یک دختر از دختران شیلوا و بروید. و بر انسانها ارض بنی بنیامین الا بدر انسان بنیش
ما اید و برادران ایشان بداد خواستن از دست شما. ما با ایشان بگوییم که بر ایشان شفقت کنید
که زنان ایشان همه بقتل شدند. سما از انسان هیچ تحریبد هر یک دختر بستانید و بروید با شما
واندیشه عقوبت مدارید. از سوگند که شما ایشان را سوم ندادید. کردند بنو بنیامین انچنانکه
گفتند بنی اسرائیل با ایشان نمودند. و عروج شدند با دختران که ربودند دختران شیلوا را
و باز گشتند با ارض خود و میراث ایشان و عمارت کردند شهرها و فرا ما لاعواب کردند بنی اسرائیل
وشاکر ایشان شدند. بنواسرائیل در ان زمان رفتند هر انسانی بمیراث و وطن خود و عشیرت
خود. که در ان روزگار بنی اسرائیل ملک نبود و بودند هر یک بحکم خود و هر که مجاسد
تم و تحمد داما علی نعمائه ...

انتهی بعون الله سبحانه وتعالی ... کتاب سفر قضاة
بنی اسرائیل الذی یسمی العبرانیة شفطیم و بالسریانیة
سفر دایانی بنی اسرائیل وهو ستة عشر اصحاح
رحم الله سبحانه وتعالی من قراه ... علی ناقله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

نبتدی بعون الله الرب الازلی سبحانه وتعالی اسمه
وحسن توفیقه ونکتب کتاب النبی المغبوط شموئیل
النبی الکریم والکاهن المعظم والقاضی المؤید ماسح
الملوک المتولی حکم اثنا عشر سبط بنی اسرائیل

بود مردی از رامتیم صوفیم از کوه افرایم. نام او هلقانا ابن یروحم بن الیهوا بن توحو بن صوف
افرتی. و بود نام دو زن او را نام یکی حنا و نام دیگری فننا. و بود از ان فننا فرزندان و حنا
عاقره بود فرزندان نداشت. و هلقانا زوج ایشان هر سال میرفت از قریه خود و می امد
بخانه خدای تعالی بشیلوا بنماز. ... از بهر الله ... بوده و در شیلوا ذبیحه می کرد از بهر
الله الرب الجنود ... و بودند انجا در شیلوا ابنای عیلی کاهن
حفنی و فنحاس کاهنان خدای تعالی. و بود در روزی که هلقانا ذبیحه کرد. داد بفننا و فرزندان او همه
از مال خود نصیب شان و داد حنا را ... از انکه هلقانا ... حنا بود. والله الرب
مفتح حنا از زادن فرزندان بسته بوده. ضره حنا فننا مبغض حنا بود. و هر دم بر حنا ستم
وافتری میکرد و حنا را می رنجانید و دل او ... جرا. از انکه الله تعالی
منتج حنا از ولادت عقیم کرده بوده. و بود فننا ... فرزندان. و هر سال با حنا این کار میکرد
و دل حنا را می رنجانید. و بود که هلقانا می ... با فننا و فرزندان او و می امد بشیلوا
بخانه خدای تعالی فننا حنا را می رنجانید. و دل او ... میکرد. حنا گریه اغاز کرد و چیزی نمی خورد
گفت با او هلقانا شوهر او. یا حنا چرا می گریی و دل تو چرا ... فرزند ... جرا
... و چرا دلتنگ شدی. حنا بعد از نان خوردن برخاست. و بود عیلی کاهن نشسته
بر کرسی بالای عتبه در هیکل الله الرب. امد حنا دل ... و نماز میکرد بر ابر الله الرب
الجنود و میگریست بسیار بسیار. و نذری نذر کرد و گفت اللهم خواند ... و عظمة
الله ... ابرهیم واسحق و یعقوب نگاه کن ...
از رحمت تو ... نظر کن و بده ... فرزند ... میان ... اورا
مجموع ... و موی سر او نتراشم ... حنا نماز دراز کرد و بسیار
دعا و تضرع می نمود بپیش الله الرب الرحیم. اما عیلی کاهن نگاه میکرد بر حنا ...
لب حنا و حنا در دل ... نماز میکرد ... و دعا خود در دل خود میکرد و دو
لب ... اما عیلی کاهن ... میجنبید و اواز ...

که حنا مست است و شراب خورده است کفت علی بحنا تا چند مستی کنی یا چره . بدر انداز
از سر تو مستی شراب تو . جواب داد حنا و کفت بعیلی کاهن کلا یا خداوند عزیز
دلم جنیست و مکروب . و شراب و مستی نکشتم بمخمهم . بل نفس مفوض کردم پس
الله تعالی المعطی رب الجنود . یا خداوند مشمر ارکان سرکه کنوار خطایا و ذنوب امّا
اغ کفتم و خواستم از بسیار رنج و دلتنگی . جواب داد علی بحنا و کفت یا او برو بسلامت
ورحمت . کفت حنا ظفر یابد امة تو از تو برحمت بعد از آن رفت حنا بسبیل خود .
برخاستند بامداد و سجود کردند امام الله تعالی رب الجنود الحاسر علی الکل و بیت و باز کشتند
در رسید بوطن ایشان هلقانا و حنا و قنا و در رسیدند ازبر اعه شهرشان الله حفت هلقانا با خلیله
حنا . بیاد آمد مر خدا را ایشکا به و تعال حنا را . بود بعد از ایام . حنا بار دار شد . و زایید پسری نام
او نهاد شموئیل از بهر آنکه او را خواسته بود از خدای تعالی له الحمد . چون رسید وقت رفتن هلقانا که
بشیلو ذبح کند از بهر الله الرب . رفت هلقانا و خانه او بشیلو که دعا از بهر الله الرب المجید
انجا ذبح کند . نوف تمام شدن ایام نذر او . حنا نرفت با او جکرا . از بهر آنکه کفت بشوهر خود .
چون که ذکر را از شیر بمدرن مفطوم سازم . آنکاه و کودک بیایم بخانه خدای تعالی و کودک را
بسنام امر و بمتمامه و انجا نه خدای تعالی که همه ایام عمر او . در خانه خدای تعالی انجا باشد .
کفت با حنا هلقانا بعل او . بکن انچ مراد دل تو هست . و باشد تا وقتی که کودک از شیر بدری
و بخواهم از الله الرب تعالی که قول تو و مراد تو با تمام رساند . حنا نشست در خانه و کودک را
شیر میداد . تا وقتی که شموئیل از شیر خوردن برید . بعد از آن کودک را با خود برد بوقت رفتن
بعد از آنکه او را از شیر برید . و برد با خود کوساله فربه . و یک عیب از دیا ی . و یک خیک شراب صافی
و کودک این بخانه خدای تعالی بشیلو . و شموئیل کودک بود . چون رسید بخانه خدای تعالی رب
الجنود . کوساله را ذبح کردند . و آوردند شموئیل را بخانه خدای تعالی پیش عیلی کاهن . کفت حنا
بعیلی کاهن مضاهم از تو یا سید که بشنوی سخن کنیزک تو . که تقسیر تو خرم شود یا سیدی منم
آن عورت که ایستیده بودم برابر خدای تعالی اینجا یکه و نماز میکردم از بهر الله الرب الحکم العدل و دعا
میکردم و از حضرت الله الرب سبحانه و تعالی این کودک را میخواستم . و تو نگاه میکردی بر و مرا و میپنداشتی
که شراب تو از سر تو بیندازی . پیش خدای تعالی نماز کردم و از او خواستم داد بمن الله الرب این کودک
اینک آورده ام او را که خدمت خانه الله تعالی صاحب الجبروت کند تمامت عمر او . جکرا . از بهر آنکه من او را
از حضرت الله الرب العظیم خواستم . و نماز کردند انجا پیش الله الرب سبحانه و تعالی . نماز
حنا ❖ بجمد حمد حمد حنا نماز کرد حنا پیش الله الرب ❖ و کفت ❖ اینک خرم شد
دل من برب من ❖ و بلند شد قرن من ❖ و کشوده شد دهان من بر اعدای من ❖ که شادمانه کردی
بخلاص تو ❖ نیست طاهر همانند الله الرب ❖ و نیست الهی بغیر الله الرب تو ❖ نیست جبار بغیر
خدای ما ❖ بتعظیم جباری فاستکبر مکنید سخن کبر ❖ و از افواه شما سخن ظلم بدر میاورید ❖ که الله الرب علیم
و دانا ❖ جبیل و افتخار یابد او راست نشوید ❖ که کمانهای جبابره شکسته شوند ❖ درو ماند کان را دست

کر است ❖ توانکران محتاج نان شدند ❖ درو ماندکان سیر شدند از خیرات ❖ و سالکان نداریشان ❖
عاقره فرزند آورد و سیر شد ❖ مادر فرزندان بی همانند ❖ الله الرب زنده کند و میراند ❖ و بزیر آرد
بزمین و بالا بود ❖ الله الرب فقیر کند و غنی سازد ❖ و بزیر اندازد و بالا برد ❖ بر کشید مسکین از زمین ❖
و برخیزاند ذلیل را از مزبله ❖ و بنشاند او را در جایکاه اشراف ❖ و میراث دهد او را رتبه عظمت ❖
بو شاید الرب غور زمین ❖ و نهاد بر او اساسات جبال ❖ نکه دارد قدمهای اصفیای او ❖
و نهد منافقین از زندان بیتاریکی ❖ جبار بجباری خود خلاص نیابد ❖ الله الرب کم و پراکنده کند
اعدای خود ❖ و بشنواند ایشان را آواز رعد از آسمان ❖ الله الرب بستاند داد خود از اقطار زمین ❖
تمام خود نصرت دهد ❖ و بالا کشد قعب مسیح خود

الاصحاح الثانی من سفر شموئیل النبی المکرم

رفت هلقانا و خلیله او حنا . بوطن ایشان براسه . امّا شموئیل بماند در شیلو انجا نه خدای تعالی
پیش عیلی کاهن خدمت میکرد بعهد ایام کهنوت عیلی کاهن و بودند ابنای عیلی کاهن بدکرداران
امام الله الرب تعالی . و لی نشناختند نعمت الله تعالی . ساخته بودند مشکال سه شوکه . میشناختند
هر کاهنان از شعب که می آمدند که ذبح میکردند بشیلو . از هر وی که ذبح میکرد . و بود غلام کاهن
می آمد بوقتی که هنوز کوشت پخته نشده بودی . و در دست او مشکال سه کونه . مشکال می برد
بر غان یا غرم و هر مشکال بالای او . در مشکال که بر دار کوشت از بهر کاهن . در زمان عیلی اعمال میکردند
بجمع بنی اسرائیل که می آمدند از بهر شیلو . و پیش از آنکه بسوزند ذبیحه ذبح خود را بر دکانه خدای تعالی
می آمد غلام کاهن و میکفت بخوند ذبیحه . بده کوشت خام که از بهر کاهن کباب سازم . از تو نمی ستانم
کوشت پخته بل کوشت خام . خود دهد می کفت بغلام کاهن صبر کن که اول پیه بالا رود انکه بستان
هر چه خواهی غلام کاهن میکفت که لا استانم الا ان مخواهم . اکر ندهی بزور بستانم . و الا بغصب
بستانم . کناه دو پسران عیلی کاهن عظیم شد سخت پیش الله الرب تعالی جکرا . از بهر آنکه
بستر بخانه خدای تعالی بد کرداریشان امّا شموئیل خدمت میکرد شب و روز امام الله الرب
و پوشیده بود جبه از دمشق . و والده او حنا ساخته بود از بهر فرزند خود شموئیل ردای کوچک
و هر سال میاورد از بهر شموئیل بخانه اردای کوچک بوقتی که می آمد بشیلو با بعل هلقانا از بهر ذبیحه دادن نذر
شان . دعا خواند عیلی کاهن والدین شموئیل هلقانا و حنا . و کفت با ایشان داد الله الرب شما را فرزند
از این حنا که او را بخشید بخانه الله الرب . دعا کرد شان را و رفتند بخانه خود الله الله الرب
بیاد آورد حنا را . ایشان شد و زایید سه پسر و دو دختر امّا شموئیل بزرک شد در خدمت الله الرب
امّا عیلی پیر شد و شنید آنچه کردند پسران عیلی کاهن برابر خدای تعالی که میکردند بجمع بنی اسرائیل
که ایشان بسر میکردند زنان که بشیلو از بهر نماز می آمدند بعینه الزمان خواند عیلی دو پسر خود و کفت
با ایشان که چرا این کردار میکنید که بر شما میشنوم . تا چیست که مجمع شعب بدی میکویند از دست شما
پیش من . کلا ای فرزندان من چرا شوید و ... کنید آنچه شما این کردار که میشنوم بر شما از کردار شما
٩٥ نیک نیست و ناروا است که مانع میکنید امر شعب پیش خانه خدای تعالی از بهر نماز و ذبیحه . اکر

و با صاحب خود بدی کند. از خدای تعالی عفو گناه خود خواهد. اگر مرد با الله الرب بدی کند عفو
گناه او از که بخواهد. سخن پدر خود قبول نکردند. جزاء. از بهر آنکه خواست الله الرب ان بود که
هر دو پسران علی را هلاک کند ایشان را. جزاء. که مستحق آن بودند. اما شمویل بزرگ میشد.
و قدر شان او عظیم میشد پیش الله الرب تعالی و پیش خلایق ۞ آمد وحی الله تعالی پیش علی و گفت
با او. اینچنین میگوید الله الرب. که ظاهر کردم الی پدران تو که بودند بمصر بزیر حکم فرعون. و اختیار
کردم ایشان را الا از بهر کاهن بودن. از میان مجموع اسباط بنی اسرائیل. و اندرون مذبح من بروند. و بخور
کنند بر مذبح من پیش من. و بپوشند جبه بچبیر. و دادم آل پدران تو مجموع قربانی بنی اسرائیل
جزاء. شما تعدی و دست درازی میکنید بر قربانی من و بر ذبایح من که از بهر شان در بیابان پیش ایشان
شما بدادم. که ذبایح و قربانی من نگاه دهید. جزاء. تو گزیدی جانب پسران تو بر من. و اختیار کردید
سر مجموع قربانی بنی اسرائیل شعب من. از بهر آن میفرماید الله الرب اله اسرائیل. از بهر آنکه قول کردم پیش
از این که پسران تو و آل پدران تو خدمت من کنند تا ابد. اکنون می فرماید الله الرب تعالی. حاشا
از من بالکلیه. و انعام کنم بر انکس که مرا سجده میکند. و خصمیت نمایم او که سخن من نشنود. اینک
روزگار می آید می فرماید الله الرب که خرد کنم از سبب پسران تو بازوی تو. و بازوی پسران تو. و نباشد
در خانه تو پیر. و نا دیدن تو کینه که جواب نشان دهد و الا نباشد در آل اسرائیل از ایشان. و نباشد
پیر در خانه مجموع روزگار. و معدوم نشود خانه [illegible] تو. و نفس تو بگدازد [illegible] و فرزندان
تو جوان نمیرند. و این ترا باشد نشان بر سر دو پسر حفنی و فنحس که هر دو بیک روز بمیرند بو جزا آنکه
از بهر کاهن امین بر حسب دل خواه من. و بسازم از بهر او خاندان معین و برود در پیش [illegible] من
جمیع روزگار. و باشند باقی مانده خانه تو. بیایند پیش او. و از بهر او سجود کنند. از بهر [illegible] بیابند
ازو. بانک نان که بدهد بایشان. و بعض ایشان بگویند با او که بفرستید مرا پیش یکی از کاهنان. که پیش او
بخورم یک نان ۞ و بود شمویل که خدمت میکرد در خانه الله تعالی الجالس علی الکروبیم امام علی کاهن
و بود که وحی الله الرب در آن روزگار منقطع شده بود. و وحی نمی آمد و ظاهر نمی شد وحی الله تعالی بود
در آن روزگار که علی کاهن خفته بود در جایگه خود. و نظر او تاریک شده بود. و نمی دید دیدار او. اما
قندیل خانه الله تعالی خفته نبود هنوز. و شمویل خفته بود در هیکل الله الرب بجنب تابوت
میثاق. خواند الله الرب شمویل را. گفت شمویل اینک من. آنکه رسید پیش علی گفت بعلی اینک
من که مرا خواندی. گفت با او علی که من ترا نخواندم برو بخسب. رفت شمویل و خفت. آنکه دیگر
بار خواند الله الرب دوم بار و گفت یا شمویل. شمویل جست و رفت پیش علی و گفت اینک من که
مرا خواندی. گفت نخواندم ترا یا فرزند برو بخسب. اما شمویل هنوز نمی دانست وحی الله الرب
جزاء. از بهر آنکه هنوز وحی الله الرب تعالی نیامده بر شمویل. دیگر بار الله الرب خواند شمویل سیم بار
برخاست شمویل و آمد پیش علی و گفت اینک مرا خواندی. گفت علی شمویل برو بخسب. اگر دیگر

ار ترا بخواند بگوی بفرما یا رب. که بنده تو شنونده است. رفت و خفت در جایگاه خود. دیگر بار آمد وحی
الله الرب و خواند شمویل و گفت یا شمویل یا شمویل. گفت شمویل بفرما یا رب که بنده شنونده است و مطیع
قال الرب بشمویل اینک عزیمت می کنم با اسرائیل [illegible] که از و خبر شنود گوش هر دو او [illegible] را بشنود در آن روز
و بر خیزانم بر علی مجموع [illegible] گفتم بر خاندان او. که شروع کنم بر خاندان علی. و خبر رفت ازو [illegible]
خبر ده بعلی که خاندان او هلاک کنم تا ابد. جزاء. از بهر آنکه دانست که پسران او شعبه را
مفضوح میکنند. و ایشان را ادب نمی داد. و شتم بر ایشان نمی نمود. و از بهر آن اینک عزم
دادم از آل علی. و عفو نکنم گناه آل علی. بذبایح و قربانی تا ابد. خفت شمویل تا روز شدن آنکه
گشود در خانه خدای تعالی اما شمویل ترسید که بگوید بعلی آن را که دید و شنید ۞ الاصحاح
الثالث ۞ خواند علی شمویل را و گفت با او. یا فرزند شمویل. گفت شمویل بعلی اینک من. گفت با او
علی که چه سخن بود که گفت بتو الله الرب. پنهان مکن از من. فعل الله الرب با تو چنین و چنان اگر تو
از من چیزی پنهان کنی. وا یک سخن از مجموع انچه گفت بتو الله الرب. اما شمویل خبر کرد بعلی مجموع انچه
شنید و هیچ پنهان نکرد از وی یک سخن. گفت علی هو الله الرب الاله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
اما شمویل در آن روز دانست که الله الرب او را اختیار کرد. و نمی گذاشت هیچ گونه از سخن وحی [illegible] او
و همه [illegible] که دیگر [illegible] از کلام او. اما بنی اسرائیل همه دانستند که از دان تا بئر شبع که شمویل مومن شده
که باشد رسول الله الرب تعالی. و آغاز کرد الله الرب که وحی فرستاد در شیلوا. و بود کلام شمویل
مسموع در میان بنی اسرائیل ۞ بیرون آمد [illegible] جنگ اهل فلسطین. و بیرون آمدند بموضع صخرة النصر
[illegible] اهل فلسطین بر بنی اسرائیل. و بیرون آمدند اهل فلسطین باتفاق. و مصطف شدند اهل فلسطین
قبال بنی اسرائیل. ظفر یافتند اهل فلسطین بر بنی اسرائیل. و جنگ [illegible] شده قوی. و منهزم شدند
بنی اسرائیل از اهل فلسطین. و قتل کردند از بنی اسرائیل در جنگ قریب چهار هزار مرد. اما شعب بلشکر که گشتند
مشیخه شعب بنی اسرائیل [illegible] الله الرب [illegible] تعالی ما را [illegible] منهزم شدیم از اهل فلسطین
[illegible] صندوق [illegible] الرب [illegible] والقوة [illegible] شیلوا. که برود در میان ما. و ما را [illegible] دهد
بر اعدای ما اهل فلسطین ۞ فرستاد شعب بشیلوا و حمل کردند تابوت میثاق الله الرب آن
شیلوا. و بود [illegible] تابوت پسران علی حفنی و فنحس. چون تابوت را آوردند بلشکر بنی اسرائیل
همه بنی اسرائیل آوازهای خود برداشتند سخت بلند. تا حدی که زمین [illegible] شنیدند [illegible] آواز بنی اسرائیل
شنیدند اهل فلسطین آوازها و غلبه بنی اسرائیل گفتند که این چه [illegible] که از لشکر عبرانیین می آید.
دانستند که صندوق [illegible] الله الرب اله اسرائیل رسید بلشکر شان. اهل فلسطین ترسیدند و گفتند
[illegible] الله الرب [illegible] عبرانیین [illegible] خواهیم [illegible] ندیدیم [illegible] برهاند
ما را از دست [illegible] الله اسرائیل [illegible] الله الرب العزیز [illegible] الله الرب [illegible] اهل
اهل مصر همه مصایب و بلاها. قوی باشید و مردانه باشید یا اهل فلسطین که متعبد عبرانیین نشوید

اخبار که در حلم ایشان بود دیده. مردانه باشید با قوم فلسطین و مجاهده تمام کنید. جون آمدند اهل فلسطین
با بنی اسرائیل آمدند اسرائیل منهزم شد و گریختند هر یکی بوطن خود. قتل کرده شد در بنی اسرائیل مقتله عظیم
افتاد در بنی اسرائیل در آن روز سی هزار در جنگ و پیاده. و بردند اهل فلسطین تابوت میثاق عهد الله تعالی
و مقتول گردیدند حفنی و فنحاس ابنای عیلی. ناگاه آمد مردی از بنی بنیامین از حرب بشیلو در آن روز.
جامهٔ خود دریده بود و بر سرش خاک ریخته بود اما عیلی کاهن نشسته بود بر کرسی در قارعه
طریق و نگاه میکرد جزء ا دل او ترسناک بود از سبب تابوت الله الرب. جون آن مرد
آمد و خبر شوم گفت باهل شیلو. ناله کردند اهل شیلو ابرامد نماسد [illegible] شنید عیلی آواز ناله
اهل قریه. گفت عیلی این چه ناله است و چه غوغاییست. و بر عیلی [illegible] بود از عمر هشتاد سال
و نظر او رفته بود. و خبر [illegible] گفت با او آن مرد. که از جنگ آمدم و امروز گریختم از حرب. گفت
عیلی خبر بگو. گفت [illegible] از حرب گریخته بود [illegible] اهل فلسطین و قتل شد [illegible] بسیار
سخت بسیار و پسران تو نیز قتل شدند حفنی و فنحاس و تابوت الله الرب نیز بردند. جون
شنید خبر تابوت افتاد از کرسی بر قفا خود بر کنار در هیکل و صلب او شکست و مرد.
از آنکه مرد پیر بود. و [illegible] بنی اسرائیل را [illegible] چهل سال و بود زن فنحاس [illegible]
او نزدیک شده بود. جون شنید که تابوت الله الرب بردند و عیلی و شوهر او مردند.
[illegible] دو زاییده از آنکه [illegible] و [illegible] مشغول شد. گفتند با او آن
قوم که [illegible] پسر زاییدی [illegible] جواب نداد.
نهاد نام او [illegible] و گفت که [illegible] بنی اسرائیل از آنکه تابوت عهد الله الرب بردند
و [illegible] نام عیلی و نام شوهرش فنحاس و گفت [illegible] بنی اسرائیل. جزء ا از آن
که تابوت عهد الله الرب برده شد اما اهل فلسطین تابوت الله الرب اله اسرائیل را [illegible]
او را از [illegible] تا [illegible]. [illegible] تابوت را [illegible] داغون [illegible] فلسطین [illegible]
[illegible] داغون [illegible] بیش تابوت الله الرب اله
اسرائیل [illegible] داغون را [illegible] از روز دیگر. دیدند که
داغون [illegible] بر روی بر ابر تابوت عهد الله الرب اله اسرائیل [illegible] داغون
و دو دست او [illegible] افتاده بر عتبه در خانه او. و از داغون [illegible] بود [illegible]
از [illegible] داغون [illegible] بر عتبه در او [illegible] اما ید الله الرب [illegible]
[illegible] اهل [illegible] جزء ا از آن که داغون [illegible] بود. و ایشان را هلاک
[illegible] ید الله الرب اهل [illegible] و نواحی ایشان [illegible] و نواحی او. جون دیدند
اهل [illegible] بلا و مصایب [illegible] ایشان [illegible] و بر ایشان [illegible] مستولی شد آن
تابوت الله الرب اله اسرائیل. گفتند که نباشد تابوت الله اله اسرائیل بیش ما که دست او
[illegible] و هلاک [illegible] و [illegible] داغون [illegible] فرستادند و خواندند بیش ایشان [illegible]

و رئیسان اهل فلسطین و گفتند با ایشان که جه کنیم بتابوت اله اسرائیل الجالس علی الکروبین
گفتند [illegible] اهل فلسطین که باز گردانید تابوت الله الرب اله اسرائیل [illegible]
الاصحاح الرابع جه تابوت را باز گردانیدند. افتاد ید الله الرب بر اهل قریه و [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]. [illegible] اهل قریه را از [illegible] تا [illegible]. و [illegible] میان مقاعدشان
و [illegible] مقاعدشان [illegible] بر ایشان [illegible]. فرستادند تابوت عهد الله الرب
[illegible]. [illegible] اهل [illegible]. و گفتند [illegible] عهد الله الرب
[illegible] فرستادند و جمع کردند مجموع [illegible] اهل فلسطین [illegible]
و گفتند [illegible] تابوت الله الرب بجای خود. که نباید [illegible] جزء ا [illegible]
الله الرب بر اهل فلسطین [illegible] و [illegible] اهل قریه [illegible] و ید الله الرب
هلاک [illegible]. [illegible] آسمان. [illegible]
تابوت عهد الله الرب در [illegible] اهل فلسطین هفت ماه تمام. اهل فلسطین خواندند [illegible]
ایشان و گفتند با ایشان جه کنیم بتابوت الله الرب اله اسرائیل خبر دهید [illegible]
[illegible]. گفتند که [illegible] تابوت
الله اله اسرائیل [illegible] بلکه بدهید [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] بدهید [illegible] جزء ا که دست الله الرب از شما [illegible]. گفتند کدام قربان
قربان [illegible] از [illegible]. گفتند [illegible] اهل فلسطین [illegible] مقاعد [illegible]
[illegible] مقاعد [illegible] اما مقاعد [illegible]
[illegible] و اما [illegible] و [illegible]
[illegible] مقاعد شما [illegible] و [illegible]
و بدهید [illegible] اله اسرائیل [illegible] از شما و از قوم شما و از زمین شما. اما
[illegible] مانند [illegible] و فرعون [illegible]
[illegible]. و ایشان [illegible] اما الان [illegible]
و [illegible] عجله نو و دو گاو [illegible] باشند. و [illegible] عجله [illegible]
و [illegible] در خانه [illegible] و [illegible] تابوت الله الرب اله اسرائیل و [illegible] عجله [illegible]
و [illegible] از [illegible] در [illegible] عجله. و تابوت را
[illegible] و [illegible]. [illegible] الله الرب
[illegible]. [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و آوردند دو گاو [illegible] عجله. و [illegible] را
در خانه نگاه داشتند. و [illegible] تابوت الله الرب بر عجله. و [illegible]
و [illegible] مقاعدشان [illegible] عجله و [illegible] عجله را [illegible]

ومسادبر گاوان را بطرف بیت شمش اما گاوان عجله را می بردند در راه و نمی دیدند نا بمین و نا شمال
و روسا فلسطین در عقب عجله میرفتند. تا وقتی که رسیدند در حدود بیت شمس اما اهل قریه بیت شمس
گندم می بریدند در فاع. برداشتند نظرشان دیدند که ارون الله الرب اله اسرائیل آمد. شاد شده
شدند چون دیدند ارون الله الرب را. بعد عجله واستید در زراعت الیشوع از بیت شمش
و قرار گرفت انجا. و بود انجا صخره عظیم. عجله را شکستند و هیزم ساختند و اد گاو را قربان
کردند از برای الله الرب اله اسرائیل. و حقیقت که ال ... در و بود کها که در آن بود بر صخره
عظیم. امدند لیویان و بر گرفتند ارون الله الرب و گذاشتند اهل بیت شمش قربان و ذبح کردند بسیار
در آن روز از برای الله الرب المجید. اما خمس روسا فلسطین چون دیدند که تابوت ... بیت شمس
و دیدند آن را عجله کردند و تابوت الله الرب با ایشان رسید بار گشتند با عقرون و ایشان
معاعد زر که آوردند اهل فلسطین قربان از برای الله الرب. از برای اشدود یکی از عزه یکی از عقرون یکی
از عسقلان یکی از جات یکی وار هر قریه یکی عدد موش از زرخ بعدد مجموع قریه اهل فلسطین اما
بخ ریسا از شهرها عظم. ها بد بودی که ارون الله الرب العظم با او نهادند در زراعت ایشوع از بیت شمش
نزد الله الرب اهل بیت شمش که هتک شدند ارون الله الرب. قتل الله الرب از شعب پنجاه هزار
و هفتاد مرد اما مجموع شعب جزع و ماتم شدند. که چون قتل کرد الله الرب از ایشان قتل عظم
گفتند اهل بیت شمش که بتواند بر مقاومت الله الرب القدوس. و کیست که بیرون برد از
پیش ما ارون اعظم قدر بزرگوار. فرستادند رسولان بسوی ساکنان اهل قریه یعرین و گفتند باز آوردند
اوردند اهل فلسطین ارون الله الرب. بیایید و او را پیش شما برید. امدند اهل قریه یعرین و بردند ارون
الله الرب و اوردند او را بخانه ابینا داب انکه در جبعه است. بیذا سد العازار پسر او
و قایم شد که هدا ارون الله الرب. بود ارون که شد ارون الله الرب بقریه یعرین و بسیار شد
ایام مکث او انجا. قرب بیست سال امدند انجا مجموع بنی اسرائیل بعبادت الله الرب. گفت
گفت شموئیل بمجموع بنی اسرائیل که اگر شما امدید بسوی الله الرب بدل راست و نیت خالص. دور کنید از شما
خدایان بیگانه و صنمها. و خالص نمایید دل شما بعبادت الله الرب وحده. که او شما را خلاص کند از
اهل فلسطین اما بنی اسرائیل غایب شدند از عبادت بعل صنم و غیره از اصنام. و عبادت کردند بیک
ساعت الله تعالی را اله اسرائیل. گفت شموئیل جمع شوید مجموع بنی اسرائیل بمصفا. و آب بیاورید و در پیش
را م شوی کنید و پاک شارید او را برابر خدای تعالی وان روز روزه گرفتند. و گفتند و معترف شدند
بگناه خود برابر خدای تعالی و گفتند که خطا کردیم پیش الله تعالی اله ما اما شموئیل قاضی بود در آن ص ٨
روز کار بود بمصفا. خبر رسید با اهل فلسطین که بنی اسرائیل جمع شدند بمصفا. دانستند ریسا
فلسطین که بنی اسرائیل ترسیدند از اهل فلسطین بعد و گفتند بشموئیل بنی اسرائیل که خالی مباش
از ما از دعا درحضرت الله تعالی اله ما که ما را برهاند از دست اهل فلسطین. استند شموئیل

خوف شیر خود و بالا بر دخوف را و قربان کرد او را از بهر الله تعالی اله اسرائیل قربان تمام
الاصحاح الخامس نماز کرد شموئیل و دعا کرد الله الرب اله اسرائیل از بهر بنی اسرائیل
مستجاب کرد الله تعالی که شموئیل قربان میکرد. جماعه اهل فلسطین رسیدند بمجاهده بنی اسرائیل.
فرستاد الله الرب بر شیان آواز رعد عظیم و اهل فلسطین منزعج شدند و بار گشتند هنمه من
از بنی اسرائیل بدر آمدند بنی اسرائیل از مصفا. و گریزانیدند اهل فلسطین را. تا جدی که
رفتند بموضع بیت باشان اشتند شموئیل صخره النصر و گفت الله تعالی ما را نصرت داد تا حد که
رسیدیم بدین جایگاه اما اهل فلسطین منهزم شدند دیگر بار و دیگر بعد از آن نیامدند بجنگ
و تا که غارت کنند چیزی از حدود بنی اسرائیل و دست الله الرب قوی شد بر اهل فلسطین
مجموع حیات شموئیل اما اهل فلسطین باز دادند و لایتها که استده بودند از بنی اسرائیل دیگر بار
بنی اسرائیل. عقرون تا جات و تخوم شان تمام تسلیم شد. و خلاص داد الله الرب بنی اسرائیل را
از دست اهل فلسطین و صلح افتاد میان بنی اسرائیل و میان اموریان و حکم کرد شموئیل بر بنی
اسرائیل مجموع ایام حیات او. و هر سال میرفت و میگردید بیت ال و جلجال و مصفیا.
و رعایت بنی اسرائیل میکرد. از جمیع و بیشتر روی میکرد در مجموع مدن بنی اسرائیل انکه باز امد برامه
که خانه او انجا بود و در رامه عمارت مذبح از بهر الله تعالی اله اسرائیل رب
الجنود پیر شد شموئیل بها کرد فرزندان خود را در حکم داد ستدن بنی اسرائیل حاکم بود. و بود
نام فرزند بزرگ یوئیل و نام پسر دوم ابیا. طمع کار بودند و رشوه قبول میکردند و ایشان
مامی بودند در بیر شبع. و پسران او برفتند بر نهاد شموئیل و میل کردند بغدر. و رشوت استاندند
و حکم میکردند در قضا. جمع شدند مجموع مشایخ بنی اسرائیل و امدند بپیش شموئیل در رامه و گفتند
با او. ایند تو پیر شدی و پسران تو نتوانند جایگه قایم داشتند. بده بما ملکی که بر ما حکم کند
مانند مجموع ملایکه شعوب. شموئیل این سخن را ناخوش امد. و دشخوار امد او را چون گفتند با او که بده بما
ملک که بر ما حکم کند مانند شعوب. نماز کرد شموئیل و دعا کرد برابر او جل. گفت الله الرب بشموئیل
مطیع شعب باش هر چه گویند بتو. جرا که او را تنها خوار نکردند اما مرا خوار کردند
و خوار کردند که من پادشاه بر ایشان ملک عمانند انکه خو شکر کردند. از آن روز که ایشان را
بر آوردم از ارض مصر و تا امروز. و از عبادت من برگشتند جدا. و خدایان بیگانه را عبادت کردند
اینچنین کنند بتو نیز. اکنون بده ایشان را ملک اما برو و بر ایشان گواه کیر. و ایشان را معلوم
کن سنت ملک که بر ایشان ملک شود. گفت شموئیل بنی اسرائیل که جمع شدند سخن
الله الرب. که هر مرد که ملک شعب باشد او مالک خواهد شد. گفت این باشد سنت ملک که بر شما
شود. بستاند فرزندان شما فرزندان شما را خود دستار. و بر مرکب خود. و بروند پیش مرکب او ٩٨
و بستاند جمعی از ایشان بر الوف و صده و ده و ده سالار. و بیمار کنند اسبان او. و
حصاد کنند کشته او و زرع او. و بستانند از شما الت سلاح او. و مرکب او. و بستانند از

دختران شما. و بستاند داش بیز و جامه باف و خمیر کننده. و بستاند بستانهای شما و فراخ شما و زیتون شما
نیکو. و هر چه نیک باشد شما را همه بستاند و بدهد بعبید خود. و بستاند عشر دخل فراخ شما و کروم شما
و بدهد بعبید خود و بخدمتکاران خود. و براند عبید شما و خدمتکاران شما و کنیزکان شما. و بسخره گیرد
جوانان خوب شما. و بسخره گیرد چهارپایان شما. و بر ایشان کار کند در کار خود. و بستاند عشر اغنام شما.
و باشید شما عبید او. و از روز فریاد کنید از دست او که ملک شما است که او را برضای خود خواستید اما
خدای تعالی نشنود فریاد شما. شعب منکر شدند که نشنودند قول شموییل و گفتند نیست اینچنان که
تو میگویی. بل باشد بر ما ملک و باشیم ما نیز چنانند همه شعوب. ملک ما بر ما حکم کند. و پیش ما رود
و با اعدای ما جهاد نماید برابر دشمنان ما و ما مطیع امر و مسخر او باشیم. شمویل شنید کلام شعب. و او را عرضه
داشت بحضرت الله الرب العالمین. فرمود الله الرب بشموییل بشنو کلام شعب و بده بایشان
ملک. شموییل گفت بنی اسرائیل بروید هر کس از شما بخانه خود قصه اول طالوت که نشست
ملک بر بنی اسرائیل با امر و فرمان خدای تعالی و او شاوول بن لوقیش از سبط بنی
بنیامین اینست قصه او بود مردی از سبط بنی بنیامین نام او لوقیش بن ابیئیل بن صارود
بن بخوروت بن افیح. و بود مردی جبار از بنی بنیامین و بود او را پسری نام او شاوول که بود مرد صالح
نبود در میان بنی اسرائیل مردی نیکوتر از او. و بود درازتر از همه شعب بقد یک بعه. و کم شد از بر شتر
شتران ایشان [illegible]. گفت لوقیش پیش پسر خود شاوول که بستان با تو یکی از غلامان تو و برو
بطلب خران که ضایع شدند. برخاست شاوول او و یک غلام و رفت بجستن خران پدر او لوقیش
بدر او. اندر آمد بجبل افریم. و رفت بارض لجیر خران نیافت. و رفت بزمین شعلب خران نیافت.
رفت بارض بنی بنیامین خران نیافت. رفتند بارض صوف. گفت شاوول بغلام خود بیا
که باز گردیم. مگر پدرم دل بر داشته از خران و ما را چیزی کند. گفت باو غلام او در این قریه هست
مردی از اولیا الله تعالی و او مردی کرم است بر شعب. و هر سخنی که گوید او راست است. بیا که برویم
پیش او. و از و سوال کنیم و او بگوید ما را مرادی بطلب او آمدیم. گفت شاوول بغلام خود. اما
ما برویم پیش او چه چیز ببریم از برای او هدیه. که او ولی الله تعالی است. طعام ما از سفره ما تمام شده
نان نداریم که با او ببریم. و چیز نداریم. آغاز کرد غلام و گفت بخوندگار خود شاوول اینک در جیب
قمیص من ربع مثقال نقره هست. بدهیم او را بولی الله تعالی که با ما بگوید چاره ما. بود مندر از قدیم بنی اسرائیل
که هر وقت که حاجت میخواستند الله تعالی میگفتند که برویم پیش نابعه. نام نبی که در آن روزگار نبی بود
نام او نابعه میخواندند. گفت شاوول بغلام خود چه خوب گفتی. بیا که برویم. رفتند بقریه
که در و بود شموییل ولی الله تعالی الاصحاح التاسع چون آغاز کردند برفتند بجانب قریه
دیدند که دختران از قریه بیرون آمدند که آب بستانند. سوال کردند از ایشان شاوول اینجا در قریه
نابعه هست. از دختران جواب دادند و گفتند. اینک نابعه برابر تو زود برو. اینک آمد بقریه
از برای اینکه شعب را ذبیحه هست در میان جماعت. زود برو بدر قریه که او را بیابید. زودتر از آنکه برود
پیش شعب بنان خوردن. که جماعت از خوردن نان تا نابعه بر نان نماز نکند. زود بروید که

او را بیابید. اندرون قریه رفتند که نرسیده بودند اندرون قریه. ناگاه شموییل برابر ایشان آمد. جزا.
از برای آنکه خدای تعالی بوحی گفته بود بشموییل پیش از آمدن شاوول یکروز که فردا میفرستم پیش تو مردی از ارض
بنی بنیامین او را مسح کن پادشاه بنی اسرائیل که او رستگار کند شعب مرا از دست اهل فلسطین که
من دیدم شعب من و ضجیج ایشان پیش من رسید. دید شموییل شاوول را. که الله الرب الناصر او را
خواسته. گفت الله الرب بشموییل اینست آن مرد که با تو گفتم. اینست که نگاه دارد شعب. رفت
شاوول پیش شموییل بدر او. و سوال کرد شاوول از شموییل و گفت با من راه نماید که کجا موضع نابعه.
جواب داد شموییل و گفت شاوول منم نابعه. برو پیش من بالا که بیائیم و نان خواهیم خورد با هم امروز.
و فردا بفرستم و معلوم کنم ترا هر چه در دل تو خواهد. اما خران که گم شده بودند از سه روز
بیشتر رواست که یافته شدند غم آن مخور و بتمام مجموع غبطه بنی اسرائیل بتو و بال پدر تو. جواب داد
شاوول و گفت بشموییل من مردی هستم از بنی بنیامین از اصغر اسباط بنی اسرائیل و قبیله من اصغر
قبیله بنی بنیامین است. جزا. گفتی مرا این سخن. اما شموییل برد شاوول و غلام او را
و برد ایشان را بخانه. و نشانید ایشان را بالای همه جماعت. اما آن جماعت بودند سی نفر [illegible]
گفت شموییل بطباخ. بیاور آن نصیب که پیش تو سپردم. و گفتم که او را نگاه دار پیش تو. [illegible]
[illegible] ساق و ورک و نهاد او را پیش شاوول و گفت اینست که نگاه داشته شده از برای تو. بنه او را
پیش و بخور. جزا. از برای آنکه از برای تو بوده است نگاه داشته شده است. خوردند [illegible] شموییل و شاوول
آن روز بالای خانه بربام. آنگاه آمد شموییل از جبل بقریه. و با شاوول سخن گفت بالای بام خانه. بامدادان
برخاست شموییل و خواند شاوول پیش خود بالای سطح خانه. و گفت با شاوول برخیز که ترا بفرستم.
برخاست شاوول. بیرون آمدند شاوول و شموییل هر دو. چون ایشان بزیر میآمدند از قریه. گفت شموییل
بشاوول بگو بغلام که برود و بگذرد. اما تو دم باش که بگویم بتو وحی الله الرب الناصر.
استد شموییل قرابه روغن و بریخت بر سر شاوول و بوسه داد شاوول و گفت با او که الله الرب
ترا مسح کرد بملک بر شعب او باشی و میراث او. اما امروز از پیش جدا شوی و اینک بیابی
بر قبر راحیل دو مرد. در تخوم ارض بنی بنیامین بصلصح که بگویند بتو. یافته شدند خران که
بطلب ایشان رفته بودی. و پدر تو [illegible] یافتن شما. و گفته پدر تو چه کنم پیش من. چون بگذری
بروی و برسی بیطه تابور. بیابی آنجا سه مرد که میخواهند خانه الله تعالی بیت ایل. یکی از ایشان
با او سه بزغاله. و یکی با او سه نان و یکی با او خیکی شراب. بر تو سلام بدهند. و بدهند بتو دو
نان بستانی از دست ایشان. آنگاه بیایی [illegible] الله الرب. پیش نیزه فلسطین چون
برسی بقریه. برابر تو آیند قوم از ابناء انبیا و پیش ایشان معازف و بربط و دف و طبول و نی و
گشته. اما در آن وقت روح الله الرب بر تو حلول کند و با ایشان نبوت کنی. اما تو متنکر
بشوی که تو مردی یگانه. چون این همه آیات نظر کنی. آنگه بکن آنچه توانی بکنی که او با تو الله الرب
39 با تو است و ناصر تو است. آنگه بزیر روی پیش من بجلجال. اینک من آیم پیش تو که آغاز ابریز و ذبائح
کنم. ذبائح کامله از برای الله تعالی. تو آنجا باش سه روز که بیش تو بیایم. و ترا خبر کنم بدانچه کنی.

چون رفت شاوول از پیش داد الله الرب قلب دیگر و نمود شان الله الرب مجموع این آیات . در آن روزه
لعد ارسید باکه . اینک فوج از انبیا برابر او امدند . در آن وقت جلول شد بر وی روح الله تعالی
انکه آغاز کرد بنبوت . و بنو یسکر د میان ایشان . مجموع که او را می شناختند دیدند که بنبوت میکرد با
انبیا . گفتند همگی یکدیگر صاحب خود . این چیست که یافت بر قیش که شد شاوول با انبیا . جواب
یکی داد از ایشان و گفت . کیست پدر او . از همان شد این مثل که گفته شود . که شاوول شد از انبیا .
تمام کرد بنبوة شان . آمد شاوول از میان . گفت عم شاوول بشاوول و غلام او . تا کجا رسیدید
که رفتید . گفتند بطلب خران رفتیم و نیافتیم آمدیم پیش شموئیل . گفت با او عم او . خبر ده بمن چه گفت
گفت بشما شموئیل . گفت شاوول بعمو خود خبر کرد که خران یافته شدند . اما خبر آن سلطنت
ولیکن بدو نگفت شموئیل نگفت . اما شموئیل جمع کرد شعب را قدام الله الرب بمصفیا . و گفت بنی
اسرائیل چنین گفت الله الرب اله اسرائیل من برآوردم اسرائیل را از ارض مصر و رهانیدم شما را از دست
فلسطیان و از دست مجموع ممالک دشمنان شما . اما شما امروز ذول کردید خدای تعالی که او شما را
خلاص کرد از همه بلاها شما و آزارهای شما اما فلطاهل گفتند که ما را ملکی نصب کنیم . با عمال ما ملک
واقف شدند همه اسباط امام الله تعالی و الوف شان . آورد شموئیل مجموع اسباط اسرائیل پیدا شد
شبط بنیامین و پیدا شد شیم بیامین و بیرون آمد قبیله مطری و پیدا شد شیم شاوول بن قیش
شاوول را طلب کردند نیافتند . **الاصحاح السابع** دیگر بار شموئیل طلب کرد
از الله تعالی و گفت کجا است این مرد . گفت الله الرب بشموئیل که اینک متواری شد میان امتعه
قوم میدوید پیش او و او را بیاورید از آنجا . آمد شاوول و ایستاد میان شعب بلندتر و بالاتر
گفت شموئیل مجموع شعب دیدید که الله الرب شاد شده است با او که نیست در مجموع شعب
مانند او . بانگ زد مجموع شعب و گفتند زنده بماند ملک ما . خبر کرد شموئیل شنه ملک و نوشت
از او در سفر ملوک و نهاد در پیش الله الرب . باز رفتند مجموع شعب بمنازل شان و رفت شاوول
بوطن خود با که . رفتند محبت او از جنود انسان که دیدار الله الرب خواستند و ترسیدند .
گفتند دم گناه کار او عجب خلاص کند ما را این و شاوول را حقیر دیدند و او را الطاف
لطف نکردند و او خاموش شد . آمد ناحاش العمونی . و نشست بر الخیش جلعاد . گفتند مجموع
اهل الخیش بناحاش بزن عهدی بنه که ما متعبد تو شویم . گفت بشان ناحاش عمونی که بر شما
عهدی نهیم که شما بر کنید همه چشمهای راست شما . که این عار بر شما بماند و بر مجموع بنی اسرائیل
جواب داده مجموع شهر اهل الخیش امان ده ما را هفت روز که بفرستیم رسل ها بمجموع بنی اسرائیل
نگاه کنیم که مدد و مخلص دارم با نه . و الابیش نوبه روز آمدیم که بالغ مراد تو هست . آمدند رسل ها که
پیش شاوول و گفتند سخن مجموع این احوال بر داشت مجموع شعب آوازهای خود شان بعویل
و گریستن **ناگاه شاوول آمد از جنگل** و می راند گاوان گفت شاوول شعب . چرا می گریند
و زاری میکنید . گفتند با او حکایت اهل الخیش در حال جلول شد بر شاوول روح الله تعالی بهار دم که
این سخن شنید . تیر شد غضبناک . دست زد با مماد گاوان بر دو پاره کرد هر را . و فرستاد

پیش مجموع تخوم های بنی اسرائیل بدست رسل و گفت شان او حکم اسرائیل هر که نیاید عقب شاوول و شموئیل
کنیم بگاوان الخیش کار . افتاد ترس الله الرب العیون در دل مجموع شعب . مجموع شان بیرون آمدند مانند
یک مرد . عرض داشت ایشان را در بیزاق بود شمار بنی اسرائیل سیصد هزار و مرد رسل بوش **اما**
و مرد یهودا نیز بودند سی هزار مرد . گفت شاوول به رسل الخیش که آمده بودند از الخیش بگویید
با اهل الخیش و جلعاد که فردا بیاید بر خلاص شما . بوقت گرم شدن آفتاب . آمدند رسل و گفتند با اهل
الخیش شاد مانه شدند . گفتند اهل الخیش بدشمنان شان که فردا بیرون بیاییم پیش شما . بکنید با ما هر چه
بخواهید . چون بامداد آن شد بخش کرد شاوول شعب را به سه بخش و آمدند لشکرشان در
وقت ختم صبح . آغاز کردند بقتل بنی عمون تا وقت گرم شدن آفتاب . و باقی ایشان منهزم شدند
و نماند از ایشان دو نفر باهم . گفت شعب بشموئیل که کی گفت در اول نیستیم که بر ما ملک شود شاوول
بده آن قوم را که ایشان را قتل کنیم . گفت شاوول در این روز هیچ آفریده بقتل نرود . اما **جزا**
از عجایب او . نمود الله الرب الخلص خلاص بنی اسرائیل . گفت شموئیل بشعب بیایید بجلجال
تجدید کنیم ... الجا . رفتند مجموع بنی اسرائیل بجلجال و الجاد عا کردند شاوول را بر ایشان ملک
برابر الله تعالی اله الجنود الجالس علی الکروبین بجلجال و ذبح کردند انجا ذبایح کامله للرب للاله
المجید . شاوول شاد شد و مجموع شعب و اکابر بنی اسرائیل سلطان عظیم . **اما شموئیل**
ص ۱۲ گفت بمجموع بنی اسرائیل من شنیدم از شما هر چه بمن گفتید . و قایم کردم بر شما ملک . اکنون می برد
و هم پیر شدم . و فرزندان من با شما . و بودم با شما و میان شما از کودکی تا امروز . و حالا ایستادم که
کردم میان شما . گواهی دهید بر من قدام الله تعالی و پیش مسیح او . از که از شما استدم رشوه
یا از که انعام یا گاو بغصب یا بغصب استدم از و چی یا بر که از شما ظلم کردم . یا حالی رنجانیدم
یا از که قبول کردم رشوه . و چشمها فرو کردند بدان ها . اکنون خبر کنید با من که باز دهم باقی
عوض آن . گفتند با او مجموع اسباط . بر ما ظلم نکردی و مغصوب نکردی و هیچ چیز از ما نستدی
گفت با ایشان شموئیل گواه گیرید بر شما الله الرب اله اسرائیل و مسیح او امروز . که بر من خیانت
نیافتید . گفتند همه شعب نعم . گفت شموئیل بشعب . الله عز و جل او آفرید موسی و هرون .
که برآوردند پدران شما از ارض مصر . بر خیزید اکنون که با شما گویم . عظمتها که کرد الله الرب بجمیع انعام او
بر شما و بر پدران شما . چون یعقوب اندرون رفت بمصر . پدران شما زاری کردند پیش الله الرب . فرستاد الله تعالی
موسی و هرون و بر آوردند پدران شما از ارض مصر و داد با ایشان این بلاد . انکه فراموش کردند الله تعالی
اله ایشان داد ایشان را بدست سیسرا صاحب حاصور و بدست اهل فلسطین و بدست
ملک مواب و با شما قتال کردند . زاری کردند پیش الله تعالی و گفتند که گناه کردیم . که جدا شدیم
از عبادت الله الرب اله اسرائیل و عبادت کردیم بعلا و تماثیل اصنام ها شعوب . اکنون
خلاص کن ما را از دست اعدای ما که عبادت تو کنیم . فرستاد الله الرب دبورا و باراق و جدعون
و یفتاح و شمشون خلاص کردند شما را از اعدای شما . که محیط شما بودند . انکه نشستید
ایمن و آسوده . و دیدید ناحاش ملک بنی عمون که غارت و معرکه شما شده بود . و گفتید با من بل
مقرر هیم ملک **اینک الله تعالی** داد با شما ملک و نهاد بر شما ملک . اکنون ملک شما اینست ۷۰

اینست که خواستید و اختیار کردید اما الله الرب داد بشما ملک اگر شما متقی و خایف او باشید و مطیع
او باشید و عاصی او نشوید شما و ملک شما که او بر شما ملک کرده باد و مشغول کرد . الله الرب اله شما بر
شما و ملک شما دعا کند . و اگر عاصی شوید و عبادت او نکنید و مطیع فرمان او نباشید دست الله
الرب بر شما شود . با شما که بر پدران شما شده است . اکنون حاضر باشید و نگاه دارید این امر
الله الرب [illegible] بر شما که امروز [illegible] حصاد غله بخواهم از الله الرب که [illegible] شما رعد و
باران که نظر کنید و ببینید که گناه شما عظیم است که خواستید ملک . الا شمویل دعا کرد بحضرت
الله الرب . نگاه فرستاد الله الرب رعد و باران [illegible] . ترسیدند مجموع شعب ترس عظیم
از الله الرب و از شمویل الاصحاح الثامن گفتند مجموع شعب بشمویل دعا کن بالله الرب
اله تو از بهر بندگان تو که نمیریم . جزاء . از بهر آنکه زیادت کردیم و خطا کردیم این گناه و خواستیم
ملک . گفت شمویل بشعب نترسید [illegible] . شما [illegible] این بلا بر شما . [illegible] نشوید
از عبادت الله تعالی از همه دل شما . و مشغول و مطیع اباطیل مباشید که نمیرید . و [illegible]
که باطل اند . الا و الله الرب [illegible] شعب از بهر نام بزرگوار او . جزاء . از بهر آنکه خواست
که شما شعب او باشید . و من حاشا از من که خطا کنم پیش الله الرب بترک دعا از بهر شما . و آموزم
شما را براه مستقیم صالح بر عبادت الله الرب . کنید براستی و اگر شما خطا کنید و گناه
کنید سزای شما باید . عبادت الله کنید از همه درون شما . نگاه کنید [illegible]
[illegible] شوید بهمه عمر شما . و اگر شما گناه کنید شما و ملک شما [illegible] اما توبه کنید اعمال بد که توبه
قبول کند و غیره نشوید . اما شاوول [illegible] ملک شد . یک سال و دو سال و ملک [illegible] بر بنی
اسرائیل اختیار کرد از ایشان سه هزار مرد . [illegible] شاوول و هزار [illegible] مقیم کرد
وجبل مخماس و بیت ایل و [illegible] یوناثان [illegible] شاوول [illegible] بنیامین . اما باقی شعب را
فرستاد [illegible] اما یوناثان زد بر اهل فلسطین که در جبع اند و [illegible]
شنیدند اهل فلسطین [illegible] شاوول [illegible] مجموع شعب و گفت [illegible] مجموع بنی
اسرائیل و جمع [illegible] شاوول [illegible] اهل فلسطین [illegible] ایشان [illegible]
جمع شدند مجموع شعب پیش شاوول بجلجال و جمع شدند اهل فلسطین [illegible] سه هزار [illegible]
و شش هزار سوار و بسیار [illegible] بر لب دریا . بالا رفتند مخماس و جمع کردند لشکر [illegible]
بیت ایل . [illegible] اسرائیل [illegible] و دخول [illegible] و شعب
و چاهها . اما [illegible] عبرانیین [illegible] اردن تا [illegible] جاد و جلعاد . اما شاوول هنوز
بجلجال بود . و مجموع شعب [illegible] هفت روز منتظر قدوم شمویل [illegible] بجلجال شعب
متفرق میشدند . [illegible] شاوول [illegible] قربان [illegible]
چون فارغ شد شاوول از تقدم ذبایح . شمویل رسید . رفت شاوول باستقبال شمویل که از بهر او
دعا کند . گفت شمویل بشاوول که این چه کار است که تو کردی . گفت شاوول دیدم که شعب متفرق
میشدند از پیش من [illegible] ایام [illegible] پیش من و اهل فلسطین
جمع شدند بمخماس گفتم [illegible] اهل فلسطین [illegible] بجلجال . اما من [illegible] از بهر الله تعالی
قربان [illegible] . گفت شمویل بشاوول . بد کردی که نگاه نداشتی اوامر
الله الرب تعالی اله تو [illegible] وصیة فرمود . جزاء . که الله الرب اله تو قایم [illegible] از بهر تو [illegible]

ومن اصحاح التاسع

که الله الرب قایم کرد [illegible] بر بنی اسرائیل الی الابد . اما اکنون
ثابت نشود . جزاء . از بهر آنکه الله الرب اختیار کرد [illegible] او فرمود
الله الرب بتدبیر شعب او . جزاء . از بهر آنکه نگاه نداشتی [illegible] فرموده است الله الرب
اله تو . برخاست شمویل و رفت بجلجال [illegible] بنیامین شمار کرد شاوول ایشان که مانده
بودند پیش او . بودند ششصد مرد . و بودند شاوول و یوناثان [illegible] در جبعه بنیامین و اهل
فلسطین بودند در مخماس . [illegible] لشکر فلسطین [illegible] هلاک بنی اسرائیل
[illegible] ایشان قصد کرد طریق عفاره برابر ارض شوعال . دوم ایشان قصد کرد طریق بیت حوران سیم
قصد کرد طریق [illegible] صبعیم [illegible] . اما در میان اهل بنی اسرائیل حداد یافت نمی شد
و ناصیقل . جزاء . از بهر آنکه گفتند اهل فلسطین که عبرانیین سلاح [illegible] شمشیر و نیزه . لهذا
مجموع بنی اسرائیل [illegible] فلسطین که تیز کنند [illegible] از تیر
[illegible] و سنان و تیز کردند [illegible] . اما روز جنگ [illegible] نشد
پیش مجموع اصحاب شاوول شمشیر و نیزه . [illegible] شاوول و یوناثان پسر او . [illegible] فلسطین
تا جبعه مخماس بود . در بعض ایام گفت یوناثان [illegible] بیا که [illegible] فلسطین
اما یوناثان خبر نکرد پدر خود را [illegible] و شاوول نیز [illegible] زیر درخت انار
که بود در جبعون و بودند با او قریب ششصد مرد . و [illegible] اخیطوب [illegible] فینحاس کاهن
بن عیلی که بود کاهن بشیلوا . [illegible] و شعب نیز خبر نداشت که یوناثان
رفت [illegible] اهل فلسطین [illegible] جبل [illegible] جبل
[illegible] نام [illegible] و نام دیگر [illegible] و دیگر [illegible]
گفت یوناثان [illegible] بیا [illegible] لشکر [illegible] که الله الرب [illegible]
که بر الله الرب هیچ چیز ممتنع نشود [illegible] . گفت بیوناثان
[illegible] گفت [illegible] یوناثان
[illegible] ایشان [illegible] اگر ایشان گویند [illegible] پیش شما بیاییم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که الله الرب [illegible]
[illegible] لشکر فلسطین گفتند
اهل فلسطین [illegible] عبرانیین [illegible] که پنهان کرده بودند [illegible] اهل [illegible]
بیوناثان [illegible] . گفت یوناثان [illegible]
که الله الرب [illegible] ایشان را بدست اسرائیل اندر رفت یوناثان [illegible] و سلاح او که
حامل سلاح او بود در پی او . [illegible] فلسطین [illegible] پیش یوناثان آغاز کرد
یوناثان [illegible] بقتل ایشان . اما الی بقتل شدند از دست یوناثان و غلام او بیست [illegible] روز
لشکر فلسطین [illegible]
[illegible] اهل فلسطین [illegible]
[illegible] ترسیدند [illegible] و غضب الله تعالی بر مجموع [illegible]
الاصحاح التاسع دیدند نظاره شاوول که بجبعه [illegible] بنیامین که [illegible] فلسطین [illegible]

وارفتند. گفت شاوول اصحابه خود بجوئید وتفحص کنید که ازما. دیدند که یوناتان وتلمیذ او نیست اکنون
گفت شاوول قربان کاهن بیار که وپیش آورد ارون الله الرب اله اسرائیل **جزءا** از بهر آنکه ارون الله الرب
آنجا بود دران روز کار با بنی اسرائیل. چون شاوول سخن میگفت برای کاهن با کسنه. دیدند که لشکر
فلسطین گریختند بسیار ایشان. گفت شاوول کاهن که دست خود را. خواند شاوول
مجموع اصحاب خود را. آمدند تا لشکرگاه. مجربی فلسطین برخاست با ایشان وشنید فریاد عظیم
که عبرانیین وفلسطینیان مجتمع شدند هم بر آنکه بودند ونزد ایشان رفتند با ایشان بلشکر
اینک ایشان بنفس خود شدند با بنی اسرائیل وبا شاوول ویوناتان **که** اما مجموع بنی اسرائیل که پنهان
شدند بجبل افرایم. شنیدند که اهل فلسطین منهزم شدند بنی اسرائیل وهم ایشان رفتند از عقب ایشان
اراسته از بهر جنگ. آن روز خلاص کرد الله الرب بنی اسرائیل آمدند بنی اسرائیل نزد آون
گفت شاوول که آن روز شعب. ملعون باشد که امروز نان بخورد. رفتند در جنگل فلسطین دید بسیار
در لحاء عسل بود ومی چکید از جبال اندر آمد شعب بدید بیشتر. آغاز که عسل میریخت از میان بیشه
ایشان هیچ اویه ارسان برندرفت که عسل واز وبخورد **جزءا** که ایمان از آنکاه ناشنید که شاوول
بر ایشان قسم کرده بود **اما** یوناتان نشنیده بود دمیکه پدرش برجو دیگفته بود بشعب. دراز کرد عصا که
در دست او بود وبر آورد بسر چوب که در دست داشت فرو برد عسل ودر دهن خود نهاد لقمه او وچشم
مروشن شد **که** گفت یکی از شعب بیوناتان که پدر تو بر شعب قسم نهاد وگفت ملعون باشد
هر که امروز چیزی بخورد شعب مجموع مجاهده نمودن ناچار. گفت یوناتان پدر من رنجانید که امروز میبینید چون
این دو چشم مرا روشن شدند که اندکی عسل که چشیدم. **اما** شعب از روی چیزی نخوردند از آنکه یافتند
از غنایم اعدا ایشان **جزءا** از بهر آنکه شکست فلسطین بسیار شدند. وقتل شدند از مخماش ایلون.
شعب مجاهده عظیم کشید اندرون طمع کردند بر غنایم. واستدند غنایم بسیار غنم وبقر وگوساله
ذبح کردند بر زمین وخوردند بر خون. خبر کردند شاوول را وگفتند با او. از شعب خطا کرده
وخوردند بر خون. گفت شاوول که شعب خطا کردید. با من بیارید صخره عظیم. انگه گفت بگردید
شعب وبگوید بایشان که بیاورد هر کسی نور او وبقر او. ایشان را ذبح کنید اینجا. وخطا مکنید
امام الله الرب اله شما. وبر خون مخورید. آوردند مجموع شعب هر کسی نور وبقر وآورد ذبح کردند
اما شاوول عمارت کرد مذبحی از بهر الله الرب اله اسرائیل وگفت بیایید که برویم بر جماعت
فلسطین غارت کنیم هر چه دارند تا صبح. ونگذاریم از ایشان کسی گفتند با او اصحاب او. بکن آنچه
اندیشه کردی دعا کرد شاوول الله الرب وگفت اگر من بروم اهل فلسطین کنم وبسپاری ایشان را بدست
اهل اسرائیل. آن روز الله تعالی جواب نداد شاوول. گفت شاوول بیایید اینجا مجموع شعب بنی اسرائیل
که نظر کنیم وبدانیم که سبب این گناه. چیست که کردیم امروز. بالله تعالی که خلاص کننده اسرائیل را. اگر آن
گناه پیدا شود در یوناتان پسر من قتل کنم او را وقتل. هیچ افریده او را جواب از مجموع شعب. گفت
مجموع شعب باشید شما یک سو ومن وپسرم یوناتان یک سو دیگر. گفتند شعب شاوول را که هر چه پیدا
شد ترا آن بکن. گفت شاوول اللهم اله اسرائیل بده بما اتفاق بر ما. آمد نام ایشان شاوول
ویوناتان وشعب پاک شد. گفت شاوول قرعه اندازیم من ویوناتان فرزند. قرعه بر آمد بنام
یوناتان گفت با او شاوول بگو مرا چه کردی. گفت با او یوناتان آن چشیدم بسر چوب اندکی عسل وآورد

چشیدم. باز شب مستوجب وکشتم. گفت شاوول نزول کند الله الرب بر من نقمه او وزیاده
حین که کشته نشود یوناتان. گفتند مجموع شعب بشاوول. بمیرد یوناتان که او خلاص
کرد بنی اسرائیل حاشا ازو که بمیرد. والله الحی اله اسرائیل یک موی سر او نیفتد بر زمین چون یوناتان
شعب خلاص کرد یوناتان را وقتل نشد. باز گشت شاوول از اهل فلسطین ورفتند اهل فلسطین
بلاد ایشان **اما** شاوول بماند ملک بنی اسرائیل ومجاهده کرد با ایشان که چون ایستاد از اعدا ایشان
مواب. بنی آدوم. بنی عمون. ملک صوبه. ملک فلسطین. ومظفر شد شاوول هر جا که میرفت. وجمع
کرد جند خود. وقتل کرد عمالیق. وخلاص کرد اسرائیل را از دست او وار دست غارت کننده ایشان. ایشان
بنی شاوول. یوناتان. یشوی. ملکیشوع. شاشول. **اما** نام دختران او. بزرگتر ذاب
ونام کوچک از ملکل. ونام زن شاوول. اخینعم. ابنة اخیمعص. ونام سرهنگ جند او. ابنیر
بن نیر عم شاوول. وپدر شاوول قیش. ونیر ابو ابینیر. وبود مجاهده بسیار میان اهل فلسطین
جمیع ایام شاوول جمع کرد شاوول مجموع مردم جابره واصحاب قوت جنگ کننده جمع کرد
ایشان را پیش خود. گفت شموئیل با شاوول. مرا الله الرب فرستاد که ترا مسح کنم ملک بر اسرائیل
شعب او. اکنون بشنو قول الله الرب. اینچنین فرمود الله الرب المرهوب. که یاد دارم
آنچه کرد عمالیق با اسرائیل در طریق چون آمدند از مصر. **اما** اکنون برو قتل کن مجموع عمالقه وهلاک کن مجموع
آنچه دارند. وبر ایشان شفقت مکن وقتل کن مردم وزنان وکودکان واطفال ایشان واغنام وجمال وحمیر
ایشان. بخواند شاوول مجموع شعب از بهر حرب وشمار ایشان کرد دویست هزار پیادگان وده هزار
ودا از آل یهود **الاصحاح العاشر** آمد شاوول ورسید بقریه عمالیق لشکر کشید شاوول شان را
در وادی. وگفت شاوول بقینیین که جدا شوید از عمالقه وازیشان دور شوید. تا که شما را با ایشان
هلاک کنیم. که شما انعام کردید بر مجموع بنی اسرائیل چون آمدند از مصر. وگرفت اغاغ ملک عمالیق را زنده. وقتل
کرد مجموع شعب او بحد السلاح. وشفقت کردند شاوول ومجموع شعب بر اغاغ ملک وبر جیش اغنام او
وگاوان او وفربه ایشان ولحم دوله بودند از اغنام وگاوان ایشان مجموع را قتل کردند. ودریغ داشتند
فربه ایشان ونیکویان ایشان وبر مجموع خیرات ایشان ودریغ داشتند قتل ایشان. چون شد وحی الله الرب
بر شموئیل که بگوید بشاوول. پشیمان شدم بر تملیک شاوول ملک که نی نامرمن. وباز گشت از وادی
شموئیل انگفت آمد این سخن تمام کرد برابر خدای تعالی همه شب. وبرخاست بامداد که ببیند شاوول را
خبر کردند شموئیل که شاوول آمد بکرملا. وجایگه میشد از بهر خود. اندر رفت بجلجال. آمد شموئیل
پیش شاوول. گفت با شاوول. تبارک الرب که درست کرد کار خود. گفت شموئیل
بشاوول چیست این اغنام وانکه میشنوم آواز ایشان. گفت شاوول که شعب آورد ایشان را
از عمالیق **جزءا** از بهر آنکه شعب شفقت نمودند بر خوب وچاق غنم وگاوان وآوردند ایشان را. که ذبح
کنیم ایشان را از بهر الله تعالی اله تو. وباقی را ذبح کردیم. گفت شموئیل با شاوول. خاموش باش که بگویم
آنچه فرمود الله الرب. گفت با خبر کن. گفت شموئیل با شاوول. اگر تو پیش نفس تو چیزی
72 کوچکی رئیس اسباط بنی اسرائیل. والله الرب ترا مسح کرد ملک بر ایشان وفرستاد الله الرب
ترا براهی وگفت برو. برو وقتل کن ان خاطی عمالیق را. ومحاربه کن با ایشان تا ایشان را هلاک کنی

چرا مطیع فرمان الله الربّ نشدی بر غنایم را قبول کردی و مرتکب معصیت شدی کامام الله الربّ
گفت شاوول بشموئیل شنیدم قول الله الربّ . و رفتم در ان جهت که مرا فرستاد . و اوردم اغاغ ملک
عالیق و هلاک کردم مجموع عالیقه را . اما لشعب استدند غنایم و بز و غنم که ذبح کنند از بهر
الله الربّ بجلجال الاذبایح . گفت شموئیل شادی شود بذبایح و قرابین انجانکه شاد میشود
بهر که مطیع امر می باشد . و فرماید از رضا آورد . اما مطیع او شدن بهتر از ذبایح و قرابین و طاعت
پیش او بودن بهتر از شحوم میش . و اما عاقبه پیش او هاد عظیم است . و سخط شدید . و از عظیم
کناهان را اما نو ازبهر انکی عدول کردی فرمان الله الربّ العیور الله الربّ ترا هم دو لکرد از ملک
گفت شاوول بشموئیل خطا کردم . که انکار کردم فرمان الله الربّ العیور و امر تو . جرا . که ترسیدم از شعب
و مطیع ایشان شدم . عفو کن کناه بنده تو اکنون و بیا با من که ایمان کنم از بهر الله الربّ اله اسرائیل
گفت شموئیل بشاوول که نیایم بعد از ان تو . جرا . از بهر انکه دو لکردی سخن الله الربّ . والله تعالی
ترا دو لکرده که نباشی ملک بر بنی اسرائیل . باز کشت شموئیل که برود . کرفت شاوول دامان جامه
شموئیل . دامان جامه شموئیل دریده شد . گفت شموئیل بشاوول . درید الله الربّ ملک بنی اسرائیل امروز از دست تو
و او را بداد بهتر از تو . و نمیرد که ناصر بنی اسرائیل دروغ نکوید . و با کس مشورت نکند .
جرا . که مانند ما نیست که با غیر او مشورت کند . گفت شاوول یا سید خطا کردم مرا اکرام
دار پیش بنی اسرائیل و میان مشیخه شعب و قوم من و بیا با من که نماز کنم پیش حضرت الله الربّ اله
اله اسرائیل . باز رفت شموئیل با شاوول که نماز کنند . شاوول نماز کرد پیش الله الربّ . گفت
شموئیل بیاورید اغاغ ملک عالیق . هر اورد اغاغ پیش شموئیل گفت اغاغ جنانکه مرک تلخ است . گفت
شموئیل جنانکه تو کرد با زنان شمشیر از انجا نکرید مادر تو از زنان دیکران . ببرید شموئیل اغاغ را پارها
قدام الله الربّ بجلجال . اما شموئیل رفت با رمه . و رفت شاوول بوطن خود با کبعه شاوول . و بعد
از ان دور شاوول شموئیل را ندید . اما الله الربّ پشیمان شد که شاوول را ملک نشاند بر بنی اسرائیل
اغاز قصه تملک الملک المحبب داوود المؤید بتایید روح الله الربّ العیور گفت
الله الربّ شموئیل را تا کی و چند متقابل شوی بر شاوول که من او را دو لکردم که او نباشد
ملک بر بنی اسرائیل . بستان [illegible] و بیا که بفرستم ترا بپیش ابشای [illegible] . از بهر انکی کزیدم پسر
او ملک گفت شموئیل چه [illegible] بروم . ناکاه بشنود شاوول و مرا قتل کند . گفت الله الربّ
بشموئیل بستان [illegible] و بستان [illegible] کوساله کاو . و بکو که ذبح و قربان میکنم از بهر الله الربّ و بخوان
ابشای را در ذبح . و من بکویم بتو که چه کنی . و او را که بتو کویم مسیح کن . کرد شموئیل انجانکه با فرمود
فرمود الله الربّ . و امد بیت لحم [illegible] . بیرون رفتند مجموع مشایخ باستقبال شموئیل . گفت بشموئیل
ان خیر است امدن تو در بیت لحم . امدی . گفت شموئیل از بهر خیر امدم که ذبح کنم از بهر الله الربّ . پاک
بشوید و بیایید پیش من در ذبح . پاک کرد اندر ایشای را و فرزندان او . و شموئیل خواند ایشان را در ذبح .
جون امدند نکاه کرد شموئیل دید الیاب پسر بزرک ایشای . گفت که مسیح الله تعالی همانست . الله الربّ
گفت الله تعالی بشموئیل نکاه مکن در هیئت و قامت او . من او را دو لکردم . که نه جنانکه تو نکاه کنی
در انسان . جرا . که انسان نظر کند بچشم . اما الله الربّ نظر کند در دل انسان . خواند
ایشای ابیناداب و عرض کرد او را بر شموئیل . گفت شموئیل که این نمی شود الله الربّ الناصر این . عرض کرد

عرض کرد براو شماراهم این نه . گفت که خدای تعالی این نمیشود . باین . عرض کرد ایشای بر شموئیل هفت
پسر خود . گفت شموئیل با ایشای که این نمی شود الله الربّ با اینان . گفت شموئیل با ایشای ابو تمام
غلامان اند . کبرو بزرک هنوز مانده است [illegible] . گفت ایشای شموئیل ماند پسر کوچک تر واو در چرانیدن کوسفندان است
الاصحاح السادس عشر گفت شموئیل با ایشای بفرست واو را امدن ده پیش من که نه نشینیم تا او بیش من بیاید
فرستاد و داوود را امدن داد . اما داوود سرخ موی و چشم خوب منظر بود . گفت الله
الربّ بشموئیل بر خیز واو را مسیح کن که او است انکه او را خواستم . بر خاست شموئیل و استد قرن
روغن . و داوود را مسیح کرد ازمیان برادران خود . حلول شد بر داوود روح الله الربّ الناصر الکامل
علی الکل از روز او . اما شموئیل بر خاست با مداد و رفت بوطن خود برامه . اما روح الله تعالی
جدا شد از شاوول و دور کرد او را الله الربّ و اندر امد بر شاوول روح خبیث . بفرمان الله تعالی
و او را عذاب میداد . گفتند غلامان شاوول با شاوول اینک ما عبید تو بخواهیم از بهر تو مردی که او نغمه
خوب زند که وقتی روح خبیث بپیش تو اید . او بزند بنغمات خود که تو اسایش یابی . گفت شاوول بعبید خود
بجویید مردی که او نغمات خوب زند و او را پیش من اورید . گفت یکی از غلامان شاوول . دیدم پسری از پسران
ازپسران ایشای که از بیت لحم است . که او خوب میزند بنغمات و صاحب قدرت و بطلست . و سخن رو مند است
و سخن دار و فهم خوب روی و لطیف دیدار . و الله الربّ با او است . فرستاد شاوول پیش ایشای و گفت شاوول
بو فرست پیش من داوود پسرت را که با او احتیاج دارم . اورد ایشای دراز گوشی و بر او بار کرد نان و مشک شراب
و بز غاله کوسفند از کله بزاد او . و فرستاد از داوود ولد او بپیش شاوول . امد داوود بپیش شاوول و استد کرد
شاوول . اما شاوول محبت داوود داشت . و شد داوود سلاح بردار شاوول . فرستاد شاوول پیش ایشای و گفت
و گفت بکو بداوود که پیش من باشد که او را من محبت یافتم . و روح خبیث که امد در شاوول مهر رفت
و او را صرع میکرد و عذابش میداد . انکه داوود با او رخ در بدست خود میکوفت و میزد . روح خبیث از شاوول
جدا میشد . اما اهل فلسطین جمع شدند مجموع عساکرشان و امدند بحرب بنی اسرائیل و جمع
شدند با قصا ارض یهوذا . و نزول شدند میان از موضع و میان عزقا با فس دمیم . و شاوول و بنی اسرائیل
جمع شدند بلشکر خود بعمق البطمه . اهل فلسطین مستعدند از بهر حرب . برکوه . و بنی اسرائیل
استیده بودند بر جبل برابرشان و بود میان ایشان وادی . بیرون امد مردی جبار از لشکر فلسطین نام او
جالوت . طول او شش کز و یک بجه . و بر سر او بیضه نحاس و بر وی درع مضاعف و زن درع او پنج هزار مثقال
نحاس و بر ساق او شاقهای نحاس و میان دو کتف او صنایع نحاس و غلط نیزه او بقدر نوله جولاه . و زن
سنان نیزه او ششصد مثقال حدید . و صاحب سپر او می رفت پیش او . او ایستاد و بانک
زد و گفت ببنی اسرائیل چه حاجت است شما را بحرب و قتال ایستد و در صف . و شما عبید شاوول
اختیار کنید از شما مردی که پیش من بیرون اید . و با من مجاهده کند . اکر او با من مجاهده نماید و بر من ظفر یابد و قتل
من کند . ما عبید شما باشیم . و اکر من بر او ظفر یابم و او را قتل کنم . شما عبید ما باشید . و خدمت ما کنید
گفت ان فلسطینی بعد از ان که من نکوهش کردم امروز صف بنی اسرائیل را . و گفتم که بدهید مردی که با من مجاهده کند . و من با او
مجاهده کنم . بشنید شاوول و مجموع بنی اسرائیل قول فلسطینی ترسیدند و در دل بنی اسرائیل است
و مخیف افتادند عظیم . اما داوود بود پسر مردی افراتی از بیت لحم یهوذا نام او ایشای و بود پنج
شش پسر . و بود ان مرد بر عهد شاوول و پیر شده بود . رفتند سه پسر او بزرک با شاوول ۷۲

بجز . بود و سه پسر بزرگتر الیاب . و دوم ابیناداب . و سیم شماه . و بود داوود اصغر ایشان . و داوود
بازگشته بود از پیش شاوول . و رفته بود بیت لحم . که بچراند اغنام پدر خود . آغاز فلسطینی که
هر روز جولان میکرد و خود عرضه میکرد بر بنی اسرائیل . گفت ایشای به داوود پسر خود بر خیز برو پیش
پیش برادران تو . یک ایفه از این قلوه و این ده نان زود ببر و ببر پیش ایشان بلشکر . و این ده قرص پنیر بقاید
ایشان و سلام کن به برادران تو . و بیاور ده خبر ایشان . و بود شاوول و جمیع اسرائیل مجاهده کنند
فلسطینی بوادی البطم . برخاست داوود بامداد . بعبارتی که گفت بایشای پدر او . و آمد در صف لشکر
بوادی البطم که لشکر مشغول جنگ بانگ زدند از بهر جنگ جمع شدند لشکر فلسطینی صف مقابل
صف . اما داوود نهاد متاع خود پیش امتعه برادران خود . چون داوود ببرادران خود در سخن بود . اینک
مرد کهبار آمد . نام او جالوت فلسطینی از جاث . در صف فلسطینی سخن میگفت بکلام اول و داوود می
شنید . ترس از مرد افتاد بر جمیع لشکر بنی اسرائیل . چون آن جبار را بدیدند متولی … شدند از تو . و گفتند
بنی اسرائیل شنیدید سخن این مرد چون آمد بمعیره کردن اسرائیل . هر که او را بکشد افضل کند ملک شاوول دختر خود را
باو دهد و خانه پدر او را … در میان بنی اسرائیل . گفت داوود به مردی که آنجا بودند ایستاده
پیش او . چه کنند ملک با کسی که قتل کند این فلسطینی را . که تعییر میکند شعب الله تعالی را . گفتند با او
شعب . چنین و چنین کنند با کسی که قتل کند این فلسطینی . شنید الیاب برادر بزرگ داوود که با مردم
میگفت . تیره شد بر داوود بغضب . و گفت با او چرا آمدی اینجا . و برکه گذاشتی اغنام قلیل تو .
در صحرا . من میدانم جسارت تو و خبث قلب تو . اما که تماشای جنگ . گفت داوود چه کردم
سخن کردم یک کلمه . چون شد داوود دور رفت بمجلس دیگر . و گفت بکلام اول او این جواب داد کس شعب
بکلام اول این مانند اولی گفتند اول باره . شنید شاوول سخن داوود که گفته بود . داوود را خواند . گفت داوود
دشمنوار نباید … این کار که این بنده تو برود بمجاهده این فلسطینی اقلف . گفت شاوول به داوود .
نتوانی رفتن بمجاهده این فلسطینی مجرا که کودک … و او مردی جبار و بوده است در جنگ خود … الاصحاح
السابع عشر گفت داوود به شاوول شبان بنده تو که گوسفندان پدر خود چرانیدم . آمد پیش من شیر و گرگ
واستدند از قطیع یک بره . رفتم پیش شیر زدم او را و رهانیدم بره از دهن او . بر من شد و گرفتم ریش
او را و قتل کردم او را . و این بنده ملک کرد شیر و گرگ . بهر و مانند آنها باشد این فلسطینی اقلف که … ایشان که
جرا او معیرت کند جنود الله تعالی . و گفت داوود که الله الرب الحی که … خلاص کرد از دست شیر
و گرگ او مرا خلاص کند از دست این فلسطینی اقلف . گفت شاوول به داوود برو و الله الرب معین تو
باشد . پوشانید داوود سلاح … خود . اما داوود … که بیاید پیش فلسطینی سلاح .
جرا . از بهر آنکه سلاح … بودن … داوود سلاح را از خود . و استد بدست
خود عصا . و اختیار کرد پنج سنگ از میان رود و نهاد … در کیسه خود که با او بود . و استد
فلاخن سنگ خود بدست خود . و آمد برابر فلسطینی . آمد فلسطینی … و آمد داوود و پیش او
مردی حامل سلاح او و جنیه او . برداشت فلسطینی نظر خود را . نگاه کرد بداوود . و حقیر دید
بداوود . جرا که داوود … جمیل بود … منظر . گفت فلسطینی بداوود دعا کرد
خدایان خود را و گفت … کلب که … و در دست تو عصا . دشنام داد
فلسطینی بداوود . و … گفت بداوود . بیا پیش من که بخورانم گوشت تو بسباع

درخت . و فرزند … گفت داوود بفلسطینی . تو آمدی پیش من و بدست تو سیف و رمح و سپر .
و من آیم پیش تو بنام الله الرب رب الجنود الجالس علی الکروبین . امروز تسلیم کند الله الرب ترا بدست
بدست من قتل کنم ترا . و جدا کنم سر ترا از تن تو . و بسپارم جیفه اهل فلسطین امروز بمرغان
سباع دشت و طیور آسمان . که تو معیره کردی جنود الله الرب القاهر … تا بدانند جمیع
متوطنان زمین که الله تعالی … اسرائیل . و بدانند که الله الرب بسبب خلاص او
بشمشیر و نیزه و رمح . اما غلبه و پیروزی بدست الله تعالی است . او بسپارد امروز شما را الله تعالی
دلیل و بسپارد شما را بدست ما . آنگاه فلسطینی حمله کرد و آمد در ازگرد داوود دست خود بخریطه
خود . و استد از خریطه خود سنگ و … در فلاخن قلبه سنگ و کرد آینده و زد او را بر فلسطینی
… سنگ میان دو چشم فلسطینی سنگ در دماغ فلسطینی غایب شد در میان دو چشم فلسطینی
فلسطینی افتاد بر روی خود … بر زمین . آمد داوود بر او بفلاخن قلبه سنگ و انداخت فلسطینی را
را . و قتل کرد او را . حرا او شمشیر نبود بدست داوود . شمشیر فلسطینی کشید از غلاف او . و قتل کرد
فلسطینی را بشمشیر او . و گرفت سر او بدست خود و لرزانیدش . دیدند لشکر فلسطینی که جبار ایشان
قتل شد . منهزم شدند و رفتند . آنگاه برخاستند آل اسرائیل و یهودا . و گریزانیدند اهل فلسطین را
در راه وادی عقرون . و افتادند قتلا بسیار در راه … اهل فلسطین . استدند داوود سر فلسطینی را
و آورد سر او را اورشلیم . و نهاد سلاح خود در خیمه خود . چون دید شاوول داوود که رفت بر فلسطینی
گفت با ابنیر صاحب لشکر او . این جوان فرزند کیست . گفت ابنیر علم ندارم . … ملک که فرزند
کیست . گفت ملک بپرس این فرزند کیست این غلام . چون داوود قتل کرد فلسطینی را و رفت بردش
ابنیر و آوردش بشاوول . و سر فلسطینی بدست او . گفت با او شاوول پسر کیستی ای جوان . گفت داوود
فرزند بنده تو یسی بیت لحمی . چون داوود فارغ شد از کلام او با شاوول . دوست داشت نفس
یوناتان نفس داوود را . دوست و محبت داوود در نفس شد در نفس یوناتان مانند محبت نفس خود . از روز
گرفتند داوود را . و نگذاشت او را که برود پیش پدر خود . سوگند و عهد کرد یوناتان با داوود . از بهر آنکه محبت داوود
شد مانند محبت نفس خود . خلعت داد بداوود یوناتان جامه خود که پوشیده بود بداوود . و پوشانید
خلعت او . تا حتی که … سیف خود و کمان … خود . و داوود میرفت در هر جایی که … شاوول
او را … . و نهاد او را شاوول … و شعب شاد شدند
بداوود . و … ساخت او را . و چون … رفتند و داوود باز آمد قتل کرده بود فلسطینی را . بیرون
آمدند جمیع زنان … بنی اسرائیل … شاوول … و …
تام . و آغاز کردند … میکردند و میگفتند زنان … میگفتند . شاوول کشت الوف
و داوود ربوات . شاوول … شنید این سخن پر غضب شد و سخت … شاوول را این سخن و گفت . دادند
بداوود ربوات و من الوف . اما ملک … داوود … از آن روز آغاز کرد …
از ایام . آمد بر شاوول روح خبیث بامر الله تعالی … شد در خانه خود . اما داوود … زد
پیش شاوول مانند عادت قدیم او . و بود در دست شاوول سنان . انداخت سنان را شاوول و گفت
بزنم با او داوود را … داوود خود را … کشید از برابر سنان او و دو بار شد از دو بار
اما شاوول … داوود . جرا از بهر آنکه … الله تعالی با داوود بود . و شاوول را … بود

از قبل الله الوهب الازلی شاوول دور کرد داوود را از پیش خود. و ساخت او را قاید بر هزار مرد.
اما داوود آغاز کرد اندرون و بیرون آمدن و شهره شد بر شعب. و داوود همه طرایق خود
صاحب فقه و دولت بود و عون الله تعالی با او بود. چون دید شاوول فقه داوود و عفت او
بر همه میلود از داوود و بترسید از وی. و مجموع آل اسرائیل و الهود احب داوود شده بودند بود و شد اراد
حیلا که او بود که اندرون بیرون میرفت و حاجت کردم پی برادر د. گفت شاوول بداوود. اینک ذا ب
دختر من بزرگ میرب او را بتو میدهم. بل باش شهره ور پیش من جنگ و مجاهده بکن در سبیل الله تعالی
و گفت شاوول که نمی‌رسد در او انگشتم بقتل داوود. بل جماعت فلسطین بر اند او را. ایشان بر هاند
ما را از او. گفت داوود بشاوول که کیستم و چه کردم. و حیات من چیست. و قبیله پدر من
در اسرائیل که بشوم داماد ملک. معتزوج شوم بدختر ملک
الاصحاح الثالث عشر
چون شد وقت که حول داوود را بینا ذاب ابنه شاوول بزوجیت بمرد عزرییل المحولی. اما میکیل
دختر شاوول دوست داشت داوود را. شنید شاوول شاد شد. گفت شاوول او را بداوود
حتی که دهم او را بداوود تا باشد عزه. و ما را از داوود برهاند اهل فلسطین. گفت شاوول بداوود
که بسوی او جهد داماد من بدو دختر من. سپرد شاوول که غلامان خود که گفتند بگویید بداوود در اسنای
در ای ملک خوب شد با تو. و ترا دوست داشتند همه عبید او. باش اکنون داماد ملک. غلامان
شاوول گفتند بداوود این کلام. گفت داوود. آسان است این کار پیش شما. که بشوم داماد ملک
و من مرد مفلس حقیرم. گفتند با شاوول غلامان او این سخن که گفت داوود. گفت شاوول بگویید
بداوود که مهر از تو جهیز نمیخواهم. بل میخواهم از تو قلفه دوصد مرد فلسطینی که یار شما شود
از اعدای او. اما خواسته شاوول بود بدان که اندازد داوود بدست اهل فلسطین. گفتند
غلامان شاوول بداوود این کلام. داوود راضی شد که بشود داماد ملک. بعد کم روزگار رفت داوود
و آورد دوصد قلفه ایشان پیش ملک شاوول که بشود داماد او. داد ایشان شاوول میکیل دختر خود
و دانست که الله با او بود با داوود. اما میکیل دختر شاوول دوست داشت داوود را دوستی عظیم
و شاوول زیادت شد دشمن داوود. و شد دشمن داوود مجموع ایام حیات او. بیرون آمدند رئیسا فلسطین
و غارت کردند بولایت اسرائیل. پیروز شد داوود بر ایشان زیاده تر از مجموع عبید شاوول و عظیم شد
ذکر او و نام او بغایت. گفت شاوول بیوناتان ولد او و مجموع عبید او بقتل داوود. و بود یوناتان
پسر شاوول خوب رای و عاقل و دوستدار داوود. داوود خبر کرد یوناتان و گفت با او جا طلب
باش که بدر من شاوول قتل تو میخواهد. جا طلب باش از او. و از او متواری باش قلیل که من بیرون آیم
و بیستم بجنب بدر من در آن جای که تو آنجا باشی. و ترا یاد آورم پیش بدر و بدانم رای او با تو چیست
و ترا خبر کنم از حال. ثنای خوب کرد یوناتان داوود را پیش بدر خود. و گفت با او. خطا مکند ملک
در حق داوود بنده او. که داوود با تو بدی نکرده است. و معتبر کرد خود را پیش تو. و از بهر تو
نفس خود خطر کرد. و قتل کرد فلسطینی را. و انعام کرد الله الرب بر جای اسرائیل خلاص عظیم
بر دست او. و دیدی این را و شاد شدی با او. اکنون چرا عزم کردی بر تحریم خون پاک. و قتل کنانی
او در کار بی ذنب و بی گناه. شنید شاوول سخن یوناتان پسر او. که گفت در حق داوود. و قسم
کرد و گفت و الله الحی که قتل نشود و نمیرد داوود. و گفت با او این کلام همه لعینه بداوود
و برد داود را پیش شاوول بمرتبه که او را بود که اول بود. دیگر بار جمع شدند اهل فلسطین بجنگ اهل

و اصل او فنا کرد ... (marginal note, partly illegible)

بروی زمین داوود پیش اهل فلسطین و با ایشان مجاهده تمام کرد. و قتل کرد در ایشان قتل عظیم. و منهزم شدند
از پیش داوود. اما شاوول را گرفت روح خبیث بر علت او. از بهر آنکه خدای تعالی او را کرده بود.
و نشسته بود در منزل خود. و سنان او بدست او. و بود داوود دشنشته و می زد نای و زخم دار بهر اسباش
شاوول خواست شاوول که بزند داوود بسنان که در دست داشت. و داوود بگریخت. و دانست
داوود که بخت از پیش او. زد شاوول سنان بر زمین. اما داوود همان شب بگریخت بسلامت و رهید.
فرستاد شاوول رسل پیش خانه داوود که داوود را نگاه دارند تا صبح و رسیدن که او را بیارند پیش شاوول
که او را قتل کند. گفت میکیل بداوود زوجه او. که اگر امشب از بهر جان تو چاره نکنی با دانی که
فردا او را قتل شوی. اما میکیل داوود را از روزنه خانه بزیر کرد. و بگریخت و رفت بسلامت.
آنگه میکیل گرفت صنم خود. و نهاد بر بالین و نهاد بروی زلش بز. و بپوشانید او را بجامه.
فرستاد شاوول که دم که بیاورند داوود را پیش شاوول که او را قتل کند. گفت میکیل که داوود
ناتوان است. فرستاد شاوول که دیگر نظر کنند بداوود. و گفت از شاوول که داوود را بر سریر او بردارید
و او را پیش من بیارید. که من او را قتل کنم. آمدند رسل دیدند که صنم نهاده بر سریر بر داوود و زلش بز.
خبر کردند شاوول را. گفت شاوول بمیکیل که با من غدر کردی. و فرستادی دشمن من که خلاص شد.
گفت میکیل بشاوول او گفت بمن که نگاه دار که در آمدن بر او قتل کنم و او بگریخت. اما داوود بگریخت
و رهید و آمد پیش شموییل برامه. و گفت بشموییل هر چه که شاوول با او. رفتند داوود و شموییل و ساکن
شدند بیوناث که در رامه است. خبر کردند شاوول را و گفتند با او. که داوود در یوناث است با که
فرستاد شاوول رسل که داوود را بیارند پیش او. دیدند که جماعت انبیا نبوت میگردند. و شموییل
قایم بر ایشان در حال حلول شد روح الله تعالی بر رسل شاوول ایشان نیز نبوت کردند. خبر
کردند شاوول را. فرستاد دیگر بار رسل دیگر. ایشان نیز نبوت کردند با انبیا. دیگر بار فرستاد شاوول
رسل دیگر. چون اینجا رسیدند ایشان نیز نبوت کردند. بعد از آن شاوول خود برخاست و رفت بیوناث
بعد از همه رسل که فرستاده بود. رسید بجب عظیم اقصا. و گفت شاوول که اند شموییل و داوود. گفتند
بیوناث که در رامه است. رفت بیوناث که. حلول شد بروی روح الله تعالی و آغاز کرد نبوت
تا رسید بیوناث که در رامه است. نا که بیرون کرد او نیز جامه خود و نبوت کرد با انبیا
می رفت که. از بهر آن گویند که شاوول از انبیاست. اما داوود
بگریخت از یوناث و آمد پیش یوناتان و گفت با او. چه کردم و چه گناه از من صادر شد که پدر تو طلب هلاک
نفس من میخواهد. گفت با او یوناتان حاشا از تو که بمیری. اما پدر من نمیکند هیچ کاری
از آنچه تو یاد آوردی مر خبر کند حیزی نیست. داوود
با او گفت. چون دانسته است پدر تو که دوست داری مرا. گفته است. پدر تو می‌داند که محبت تو با من است و قدر من پیش تو. از بهر آن پنهان کرد
که نگوید با او دیگر بار. بدر تو میداند محبت تو با من و قدر من پیش تو. از بهر آن پنهان کرد
این امر از تو که نباید دشخوار آید بر او. لیکن بالله الحی الازلی و بحیات عزیز تو. نبود میان من و مرگ الا یک قدم
ادمی. گفت یوناتان بداوود. بلی هر چه بخواهد نفس تو. بکنم از برای تمام بکنم. از بهر تو.
الرابع عشر من الاصحاحات
گفت داوود بیوناتان که فردا سر ماه است. حاضر باش
و نیز نشینم با ملک بر سر طعام در حقل تا روز سیم. اگر پدر تو مرا طلب کند. تو با او بگوی که داوود دستوری
خواست که برود بیت لحم قبیله او این رها دهد تا بیند. اگر او با تو بگوید خشنت او و میل است که این
٧٥

بنده تو بسلامتست. و اگر مخوار ایک و لد و بر تو تیره شود. بدانکه در او بدی است. و باید اندیشه شده داده
منع بشو بر بنده تو باین نعمت این دیگر. از بهر آنک با بنده تو عهد کردی. و هم ایمان شده‌ایم. و اگر بهر این گناه است
تو مرا هلاک کن. و مرا پیش پدر تو مبر. گفت یوناثان حاشا از تو. اگر بدانم که با پدر من از بهر تو اندیشه بد دارد
و بدانی که [illegible] کرده است. من بیایم و ترا اعلام کنم. گفت داوود بیوناثان که خبر کند مرا با انچه اگر پدر تو
تو جواب تلخ بگوید. گفت یوناثان بداوود. بیرون رویم بصحرا. هر دو بیرون رفتند بصحرا. گفت یوناثان
بداوود. الله الرب اله اسرائیل گواه هست. من فردا امتحان کنم پدر من و وقت سه شنبه
روز. اگر نیز خیر است بنزد او. بفرستم پیش تو و ترا خبر کنم. و فعل کند الله الرب بیوناثان چنین و چنان
و زیادت از آن که اگر او ظاهر کند [illegible] بر تو بدی و ترا خبر نکند. و بفرستم ترا بسلامت. و
و بخواهم از الله الرب که صحبت تو کند [illegible] با پدر من کرد. کاشکی این شود که زنده باشم. با انعام کرد
با داوود بنعمة الله تعالی [illegible] که خاندان من و فرزندان من از نعمت تو دریغ نداری تا ابد. و چون الله الرب
اعدای داوود را هلاک کند از روی زمین. یوناثان قایم شود [illegible] داوود. لله الرب او منتقم شود از
اعدای داوود. باز عاید کرد یوناثان سوگند دادن با داوود. و از داوود مستوثق شد. از بهر آنکه او
داوود را دوست داشته است مانند دوستی جان خود. و گفت با او یوناثان فردا سر ماه است. و تو بررسیده
شوی و بررسیده شود جای نشستن تو. و خواسته شوی [illegible] سه شنبه روز. تو باید [illegible] پنهان باش
بنشین بجنب آن صخره. و من بیندازم سه چوب تیر. و بیندازم [illegible] تا هدف. و بفرستم غلام را که
بیاور تیرها را. اگر گویم بغلام. تیرها پیش تو اند بستان [illegible] بیا. بدانک کار بر حسب دلخواه تست.
و از بیم در حق تو [illegible] نیست. و اگر گویم بغلام که تیرها پیش تو اند تو برخیز و برو که الله الرب
ترا فرستاده. از بهر آن سخن که با تو گفتیم از بهر او. و الله الرب الناظر میان من و تو است تا ابد.
رفت داوود و مختفی شد در صحرا. شد روز سر ماه. ملک نشست بر نان خاستن خوردن در مجلس
خود. اما ملک نشست در صدر مجلس بر قاعده معهود [illegible] و بجنب او نشان [illegible] شد
یوناثان [illegible] او. و [illegible] بجنب شاوول. بر سید شاوول جایگاه داوود. و شاوول در آن روز چیزی
نگفت. [illegible] است. یا داوود [illegible] است. یا غیر [illegible]. چو [illegible] شد [illegible] شاوول
برسید جایگاه داوود. گفت شاوول بیوناثان [illegible] که امروز نیامد [illegible] بطعام تا
و تا امروز. جواب داد یوناثان [illegible] شاوول [illegible] داوود دستور خواست [illegible] برود [illegible]
و گفت دستور [illegible] اهل قبیله [illegible] قریه. و خواست [illegible] گفت [illegible] برادر [illegible] از تو
[illegible] برویم [illegible] ببینم برادران. از بهر آن حاضر نشد بر مایده ملک. عظیم شد غضب شاوول بر یوناثان
و گفت با او. [illegible] که هوای [illegible] ایشای داری. [illegible] غایت [illegible] نواست
[illegible] از بهر آنکه چندانکه این پسر ایشای بر زمین زنده است صافی نشود ملک ما [illegible] اکنون
[illegible] بفرستم پیش او که او بیاید پیش من [illegible] مستوجب [illegible] کشتن. جواب داد یوناثان [illegible] گفت بپدر خود
چرا [illegible] شود [illegible] جرم کرده. برداشت شاوول سنان که بزند یوناثان را. دانست یوناثان که [illegible]
پدر او قتل داوود [illegible]. برخاست یوناثان از مایده بغضب شدید. و در روز دوم [illegible]
[illegible] چون دانست که پدر او عزم قتل داوود کرده. چون [illegible] بیرون [illegible]
و با او غلام کوچک. گفت بغلام [illegible] باش و تیرها [illegible]. [illegible] غلام. یوناثان تیرها [illegible]

سهم بیش تو نیست

و گفت بغلام خود حاضر باش و انداخت یک سهم دورتر. رسید غلام بموضع سهم که انداخته بود. خواند یوناثان
غلام خود را و گفت [illegible] دوم بار. تعجیل کن سهام و برو [illegible] بجایگاه خود برو. غلام جمع کرد سهام را
و آورد [illegible] پیش سید خود. اما غلام واقف نشد از این احوال. بغیر یوناثان و داوود ایشان که این راز
در میان ایشان بوده است. داد یوناثان متاع خود را بغلام و گفت ببر او را بقریه. غلام رفت. اما داوود
برخاست از پیش صخره و آمد پیش یوناثان. سجده کرد [illegible] سه بار. و بوسه کردند یکدیگر را. و داوود
دعا بسیار کرد بر یوناثان. گفت یوناثان بداوود برو بسلامت. که ما هر دو سوگند خوردیم بنام الله تعالی
و گفتیم که الله تعالی میان من و تو است. و میان ذریت من و ذریت تو تا ابد. برخاست یوناثان و آمد
بقریه. اما داوود [illegible] را پیش اخیملک کاهن. اخیملک کاهن [illegible] آمد برابر داوود. و گفت با او
چرا تنها آمدی. و کسی با تو نیست. گفت داوود با اخیملک کاهن ملک فرموده کاری و گفت [illegible] معلوم
[illegible] هیچ [illegible]. خبر کردم [illegible] و گفتم که [illegible] جایگاه [illegible] و [illegible] اکنون
اگر پیش تو [illegible] نان [illegible] هر چه یافته شود پیش تو. جواب داد اخیملک بداوود و گفت نیست
پیش من نان که حلال است [illegible] بل [illegible] نان قربان است. اگر غلامان [illegible] از زنان [illegible] قربان [illegible] باشند
بیابند. جواب داد داوود و گفت با کاهن حلال است بما خوردن نان از امروز [illegible]
و جامه غلامان پاک [illegible] قربان [illegible] بغیر [illegible] الوجوه.
[illegible] الله تعالی [illegible] که [illegible] نکرد. [illegible] بود که الاصحاح

الخامس عشر و بود [illegible] از غلمه شاوول و بود در آن روز معتکف پیش الله الرب. نام او دواغ
ادومی. و بود [illegible] رعاة شاوول. گفت داوود با اخیملک کاهن که هست پیش تو [illegible] سلاح [illegible] و سنان
[illegible] شمشیر [illegible] از بهر آنکه فرمان ملک [illegible]. گفت [illegible] اخیملک [illegible] شمشیر
[illegible] جلیات فلسطی که تو او را [illegible] وادی بطم. و او [illegible] است [illegible] بجامه او [illegible]
[illegible] بستان [illegible] و [illegible] او [illegible] نیست. گفت داوود بده او را [illegible] مثل آن نیست.
[illegible] داوود [illegible] در آن روز از شاوول و آمد پیش اخیش ملک جات. گفتند با اخیش
عبیدان او که این نیست ملک [illegible] اسرائیل [illegible] که دختران اسرائیل [illegible] میگفتند. شاوول
قتل کرد الوف. و داوود ربوات. افتاد [illegible] داوود. ترسید از اخیش ملک جات. و [illegible] کرد او
بر نفس خود. و چنین ساخت منظر خود در برابر ایشان و [illegible] بر [illegible] در. [illegible] داوود
[illegible] از [illegible] سر [illegible] او. گفت اخیش بعبید او. دیدید که این مرد [illegible] مجنون [illegible] چرا او را
پیش من آورده اید [illegible] و دیده [illegible] پیش من [illegible] داوود [illegible] از آنجا
و رفت [illegible] غار عدلام. شنیدند برادران داوود و اهل بیت او. [illegible] انجا پیش او. و جمع شدند
پیش داوود [illegible] و [illegible]. و هر [illegible] او
[illegible] است. شد داوود رئیس ایشان [illegible] صحبت داوود [illegible] صحبت داوود [illegible]
[illegible] و گفت [illegible]. [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] پیش [illegible] باب. [illegible] مقام داوود [illegible]. گفت [illegible] داوود.
که مقام [illegible]. [illegible] رفت داوود [illegible]. خبر شد بشاوول.

که داوود و اصحاب او پیدا شدند. و بود شاوول بر نیامد بجیع. زیرا اللوری که در کلها است. و بود عبید داود
بدست او. چه کرد عبید خود را که ایستاده بودند پیش او. گفت شاوول بعبید خود که پیش او بودند
ایستاده. بشنوید یا بنی بنیامین هم بشما دهد داوود بن ایشای بهمه شما زمینها و کرمها. و بشما دهد مجموع شمارا
سروران الوف و صدها که مجموع شما عاصی شدید. و نیست در شما کسی که خبر دهد بمن که عهد بسته پسر من
با بن ایشای. و نیست در شما کسی که درد من برد و مرا خبر کند که فرزند من شد با عبد من
دشمن من. جواب داد دواغ و گفت در آن وقت او بود در پیش عبید شاوول. گفت که من دیدم
که داوود آمد بنوب. پیش اخیملک کاهن بن احیطوب. کاهن دعا کرد هم داوود. و داد او را سلاح نیز
و شمشیر جالوت فلسطینی را. فرستاد ملک شاوول پیش اخیملک بن احیطوب کاهن و پیش مجموع
آل او. کهنه که در نوب هستند. آمدند همه بجهت. گفت شاوول. بشنو یا ابن احیطوب. گفت اینک من یا سید
من. گفت او چرا شما عاصی شدید بر من تو و پسر ایشای. و داد او را نان و شمشیر و دعا کردی از الله الرب از بهر او.
تا برخیزد بر من در کمین چنانکه این روز است. جواب داد اخیملک کاهن بشاوول و گفت. ما عبید تو هم اجمعین
و از جمله ایشان کیست مانند داوود امین. و داماد ملک است و حافظ امور تو و از خاصگیان ملک است امروز کردم دعا از بهر او چنانکه
امّا داوود
از من که خاین ملک باشم. و حال ما را برین کار مواخذه نکند و متهم و داهکار ننمائید. زیرا که خود را
کاهنان تو نمی دانست قلیل این کار و نه بسیار. گفت ملک بیخیملک کاهن تو و همه مستوجب مرگ شدی
تو و آل تو اجمعین. گفت ملک ... که حاضر بودند پیش او. قتل کنید این کهنه الله تعالی را که ایشان
نیز با داوود دارند. و دانستند که او گریخته است. و مرا اعلام نکردند امّا عبید ملک ترسیدند که
دست ایشان دراز کنند بر کهنه الله الرب. و نمودن ایشان نکردند. گفت ملک بدواغ برخیز و کهنه الله تعالی
قتل کن همه را. برخاست دواغ ادومی بر ایشان و قتل کرد ایشان را در آن روز هشتاد و پنج کس که برو بسته جامه
کتانی. و مجموع قریه کهنه را قتل کرد همه را بحد السلاح. از مرد تا زن و جوانان و کودکان و قتل کرد مجموع مواشی ایشان
از غنم و بقور و غیرهم همه قتل کرد بحد السلاح امّا بن اخیملک خلاص یافت نام ابیتار و گریخت و آمد
پیش داوود. و معلوم کرد ابیتار داوود را که شاوول قتل کرد مجموع کهنه الله الرب تعالی. گفت داوود
با ابیتار دانستم امروز که چون دواغ ادومی را که خبر دهد شاوول را. جای که بعنه من هم بجان خود و همه آل پدر ترا
بقتل رسانده ام. و نیز در حمایت من بمان مترس زیرا که هرکه طلب کند جان مرا طلب کند جان ترا
کرده باشد که تو از جهت من در امان هستی. خبر کردند داوود را و گفتند با او که اهل فلسطین
قعیلا را غارت کردند و غارت کردند خرمنها او. مستغیث شد داوود بالله الرب تعالی
و خواستار شد و گفت بروم و قتل کنم این فلسطینیان. گفت با او الله تعالی که برو. رفت داوود و قتل کرد
فلسطینیان را و خلاص کرد اهل قعیلا را. گفتند با داوود اهل خانه او که ما اینجا هستیم و خایف هستیم
شناک. تو چون بروی که بجانب قعیلا بصفوف اهل فلسطین. آمد داوود دیگر و سوال کرد از الله تعالی جواب
داد الله تعالی و گفت با او برخیز برو بقعیلا که من میسپارم اهل فلسطین بدست تو. رفت داوود
و اصحاب او بقعیلا و حرب کرد با اهل فلسطین و غارت کرد مواشی ایشان را. و قتل کرد از ایشان قتل
عظیم. و خلاص کرد داوود اهل قعیلا را الاصحاح الثالث عشر چون آمد ابیتار
بن اخیملک کاهن و رسید با داوود بقعیلا. آمد با خود جبه کتانی. خبر کردند شاوول را که
داوود آمد است بقعیلا. گفت شاوول که داد الله تعالی او را بدست من زیرا که محبوس است او را. چون
رفت بقریه که دارد باره و درها و غلقها. بانگ زدن داد شاوول مجموع شعب و هم آمدند تا ایشانرا

بر ... بقعیلا که حصار کنند داوود را و هم که با او هستند. دانست داوود که شاوول عزم کرده است بر داوود
گفت با ابیتار کاهن بیاور جبه کتانی پیش من بقعیلا. گفت داوود اللهم رب اسرائیل شنیده بنده تو
که شاوول عزم کرده است که آمدن پیش من بقعیلا تا قریه را خراب کند بسبب من. بسپارند مرا
اهل قعیلا بدست شاوول. ما را و اصحاب من. گفت با او الله الرب که بسپارند ترا. برخیزد بیرون رود
از قریه. برخاست داوود و اصحاب او و ایشان ششصد مرد بیرون آمدند از قعیلا. و داوود ساکن
شد در جبل بریه زیف. طلب کرد شاوول مجموع حیات او. و نداد سپرد الله الرب بدست او. و دید
داوود که شاوول بیرون آمد بطلب او. و بود داوود در بریه زیف در غیضه. برخاست یوناتان
پسر شاوول و آمد سوی داوود بغیضه و معتصم شد بالله تعالی و گفت با او مترس که شاوول پدر من
بر تو ظفر نیابد. و تو ملک شوی بر اسرائیل و من با تو باشم دوم بمانند هم. و شاوول پدر من
داند که کار چنان است. هم بستند عهد با همدیگر. امام الله تعالی. و نشست داوود در غیضه
اما ملک بنی اسرائیل تو باشی
دانستند که کار چنان است. هم عهد بستند بهم. امام الله تعالی. الحالس علی الکروبین.
در وادی. و یوناتان رفت باهل خود. آمدند اهل زیف پیش شاوول بجبع و گفتند با او که داود پنهان است
پیش ما بمصروف در غاب. بجبعون در وادی که بر یمین اشیمون است. برای آنکه او رسید با ما و ایدست
شما دهیم. بدست ملک. گفتند شاوول بارک الله علیکم که بر من شفقت کردید. لکن
بروید و برو کنند تفحص کنید. و باشید در قدم انگشت که داوود را بیابید. زیرا که داوود نیز جرا شنیده ام
او دانسته و معلوم شده است. اما بلید جایگه او همه را. و بعد از آن بیاید و مرا خبر دهید که
من با شما آیم. اگر در زمین باشد بجویم او را کجاست. و اگر در مجموع یهودا باشد گیریم او را. قوم میشا رفتند و آمدند
بزیف برابر شاوول اما داوود و صحابه او بودند در بریه معون بغاره با جنب اشیمون رفتند
شاوول و عبید او بطلب داوود. خبر کردند داوود را. داوود فرود آمد در سلع. و ساکن شد در بریه
معون. شنید شاوول رفت ببریه معون بطلب داوود. شد شاوول در شیخ جبل
و داوود در شیخ دیگر اما داوود شتاب کرد در رفتن که بگریزد از شاوول. و شاوول و عبید او اغاز
کرد که بگیرند داوود و اصحاب او را. و ایشان را بگیرند. رسول آمد پیش شاوول و گفت با او که
تعجیل کن و بیا که اهل فلسطین آمدند بمجموع زمین. شاوول بازگشت از پی داوود. و رفت پیش اهل
فلسطین. از بهر آنکه نام آن زمین قطعه شعبان. داوود رفت از آنجا و ساکن شد در بجعون
همچنان. بازگشت شاوول از جنگ اهل فلسطین. خبر کردند او را و گفتند با او که اینک داوود در مصروف در جنب
جبعون است. رفت شاوول بسه هزار مرد از جمیع بنی اسرائیل و رفت بطلب داوود و صحابه او
و آمد بربع گوسفندان که در طریق است. و بود آنجا مغاره. اندر رفت شاوول و خفت بمغاره. و بودند
داوود و صحابه او در شرم مغاره. گفتند صحابه داوود با داوود. امروز است که تو میعاد داد الله الرب
تعالی که دادم دشمن ترا بدست تو که بکنی با او آنچه خواهد توست. برخاست داوود و رفت در مغاره
و برید شاوول خفته است. اما داوود بر شاوول رحم کرد و برید جاشیه کار توب شاوول
بلیانه. اگر بار داوود دید بدن جاشیه توب شاوول پشیمان شد. گفت داوود بصحابه خود هم
که با او بودند. حاشا از من که امام الله الرب. که بکنم این کردار با سید من مسیح الله تعالی و دست
من بر وی دراز کنم که او مسیح الله الرب است اما داوود شکست صحابه خود را بین سخن. از آن
که دست دراز نکنند بر شاوول. و رفت شاول از جای که داوود بود از مغاره و رفت بسبیل خود. و بانگ زد شاوول را
و گفت یا سید من یا ملک اسرائیل. شاوول ملتفت شد
77

سر خود اما داوود افتاد بر روی خود بسجود در زمین که وکفت بشاوول یا سید من مشنو سخن مردم بنی
که میکویند که داوود قصد و بدی تو میخواهد. امروز بچشم خود تو نظر کن و بدان که الله تعالی ترا امروز بدست من سپرد
در مغاره و قطع بیعة من نقتل تو اما من بر تو رحمت کردم. و کفتم که دلا دست من دراز نکنم بر سید من مشیح
الله الرب اله اسرائیل اکنون نکاه کن بحاشیه ثوب تو که در دست منست. و عن بریدن کنار کردم و دراز دم
که پاره کردم حاشیه ثوب تو. نکاه کن و بدان که عن بدی نکردم در حق تو. و نرنجتم من ترا. و با تو کناه و بدی نکردم.
و تو میجوری قتل نفس من. الله الرب حکم است میان من و تو. و داد من بستاند از تو و منتقم شود از تو.
اما تو بر دست من هلاک نشوی اما چنانکه کفته شد در امثال مینشین نفاق از منافق پیدا اید. اما
من دست بر تو دراز نکردم. و بیش که امدی پادشاه بنی اسرائیل و عبه فی طلبی و جوتی و سواهی
طلب میکنی بر غوث یا شلعوه. الله الرب منصف ماشود میان من و تو. و بر ظلم من نکاه کند و منتصف
شود از تو. چون داود فارغ شد از سخن خود بشاوول. کفت شاوول این کلام کلام تو است یا فرزند من
داوود. تو از من راستتری که از من اکنی فنانم بدست تو و بر من رحم کردی. الکه بر داشت شاوول اواز
و کریست باواز بلند. و کفت بداوود. تو از من راستتری از انکه تو کردی من خیر و من کردم عوض خیر تو
شر. و بیدا کردی امروز دکر خیر. از انکه الله تعالی تسلیم کرد مرا بدست تو. و تو مرا قتل نکردی
اما و دیکر که بر عدو خود ظفر یابد. و عدو خود را چنان کند. و او را ازاد کند. مکافاة کند الله تعالی او را عوض
از خیر بسیار. الله تعالی ترا جزا دهد بوم الناس از خیر. اکنون دانستم و یقین شد که تو بعد از من ملک
اسرائیل توی. که الله تعالی ملک اسرائیل را بر تو مفوض کرده است و بتو داده است ملک اسرائیل ابد. ما من
عهد کن و باد سوکند خور که بعد من نسل من و دودمان هلاک نکنی. و اکنون نام من برا کنی بکر از پدر من. اما
داوود سوکند یاد اورد بپادشاه وول. باز کشت شاوول بخانه خود. و داوود و مجاوران رفتند بعصیا
اما نبی الله تعالی شمویل وفات یافت جمع شدند جمیع بنی اسرائیل نحم و ولی شمویل شدند و کریستند بر
شمویل و دفن کردندش در شهر رامه. و بر خاست داوود و رفت به فاران.

١٥ الاصحاح التاسع عشر

بود در معون مردی که بود دار غلغ بکرملا. و بود مردی عظیم سخت. و بود او را سه هزار کوسفند و هزار
شتر عتر. و بود که جی برید پشم کوسفندان خود بکرملا. و بود نام او نابال و نام زن او ابیغایل و بود زن او
خوب روی. و بود مردی غلیظ بد خلق سنک نام. شنید داوود در بریه که نابال در برید پشم اغنام
اوست. فرستاد داوود ده از غلامان خود. و کفت شما را بروید بپیش نابال بکرملا. و برسانید از من او را
سلام. و بکوید باو. انچنان سال اینده نیز بزندکانی تو و سلامت تو و سلام رسید از تو بشادی
سلامتی باشی. با بودیم با رعات اغنام تو. و ایشانرا تو دی نبردیم. و ضایع نشد از ایشان هیچ چیز.
بپرس ایشانرا که ایشان بتو کویند. اکنون فتیان من از تو میخواهند رحمت و مرون و کرم تو.
که امدیم بپیش تو در روز مبارک. بده بعبید فرزند تو داوود هر چه کم تو است و از دست تو براید
برسید غلمه داوود و رسانیدند بداوود این همه کلام از داوود. جواب داد نابال و کفت بعبید داوود
کیست داوود و کیست پسر ایشای. بسیار شدند امروز عبید عاصیان بر خداوندان ایشان. بستانم
نان من و اب من و ذبیحه من که ذبح کردم از برای پشم برید اغنام من و بدهم بقومی که نمیدانم از کدام ملک اند. باز کردیدند
غلمه داوود بطریق خود و رفتند و رفتند بپیش داوود. و کفتند هر چه کفتشانرا نابال. کفت داوود
بمصاحبان خود. متقلد شوید بشمشیر خود. همه متقلد شدند بشمشیرهای ایشان و کشتند با داوود

جما رصد مرد و ماندند دویست مرد بر قماشات ایشان. ناکاه زوجه نابال خبر کرده بود او را یکی از
غلمه نابال. و کفت که داوود فرستاده بود مردم از بریه که دعا کنند ارباب ما را. ایشان را جواب بد داد.
و رنجانید. و ایشان بودند با ما در بریه. و ما هیچ زیان ندیدیم و چیز ضایع نشد از اغنام ما. چندانکه بودیم
ایشان بودیم در بریه. و بودند ایشان با جماعت ما صور شهر شب و روز. مجموع روزکار که با ایشان بودیم نحن نرعی
اغنام. نکاه کن اکنون تو چه سازی که بلا بزیر امد بر نابال و بر خانه او. و بود نابال پسر رعات اغنام. بر خاست
ابیغایل زود و ستد دویست نان و دو خیک شراب و پنج مسلوخ ساخته و پنج صاع مقلو و صد و صد
پنیر. بر داشت بر حمار بابان. و کفت بغلمه خود بروید پیش من اینک من در پی شما می ایم زود. و خبر
نکرد ابایل حکایت. و او نشسته بر در از کوه و بزیر می امد از ظاهر جبل اینک داوود و مصاحبان او مقابل
جبل امدند او را رسیدند. از عقب رسید بایشان. کفت داوود ما نکاه داشتیم هر چه داشت در بریه
باطل و هر … ضایع نشد هست از مجموع انچه داشت در بریه. انکه مکافات ما کرد بشر عوض خیر. و فعل
الله الرب بداوود چنین اوکذا اوکذا. اکر فرو دانیم تا بال الراجیی از مجموع انچه دارد و الو نهر در جایط. دید ابیغایل
داوود را. شتابید و دواز حمار بزیر امد. و افتاد و بپای داوود. و کفت مرحمت از تو یا سید من که
من کنیزک تو من نیستم و خاطیه. بفرما کنیزک تو که بکوید کلام چال نابال. و فضیحه او که ملازم اوست
اما کنیزک تو که نیم ندیدم غلمه تو که فرستادی یا سیدی من. اکنون یا خداوند من سوال میکنم از تو بالله تعالی
و حیات نفس تو. من بر نیمه … الله الرب اله تو. و یا خداوند من همه اعدای تو همچنان باشند که
چال نابال است. و هر که بدی تو خواهد اما این کنیزک تو پیش تو … کم هم غلمان تو یا سیدی من که
با تو اند. عفو کن از کنیزک تو ذنب او. که الله الرب بسازد از بهر سید و خانه من که خداوند من مجاهد
فی منایه از بهر خدای تعالی و در تو شر یافت نمیشود با هر امید از کودکی تو. و در خواست ایشان نفس تو و دم کرد
بر اینکه سرها … نفس سید من بسته در قید حیات پیش الله تعالی اله تو. و انفس اعدای تو بخواهم از
الله الرب تعالی که ایشان را لوم کند و انداز در تعلیه سنک. و بسازد الله الرب بسید من خیر و فرمود باز و الی …
کرد ترا مدبر و ملک بنی اسرائیل. نباشد این از انکه ترا بتر بشاند و معجره کند. که بر بدی کفوز …
بر تو انعام کند بیادار از کنیزک تو. و کفت با ابیغایل تبارک الرب اله اسرائیل که ترا امروز فرستاد برابر من.
بارک الله الرب بر تو و بر عقل تو و مبارک باشی که تو امروز … از خون ریختن و خلاص کردی
مرا از عقوبت خون. … الله الحی اله اسرائیل … پیش من فرد الی ماند
برنابال از هر چه دارد و نابال سح بر دیوار. و فرمود داوود بستند … از هدیه. و کفت با او برو بر … بخانه تو
بسلامت. ببین که من قبول کردم قول تو و ترا … امد ابیغایل پیش نابال و بود در خانه خود … مانند ملوک
ادب ملوک است. و نفس طیب شده است و مست شده بود … اسلحه نکرد او را … تا
تا وقت صبح. چون صبح شد و صاحی شد از شراب خود. خبر کرد او را ابیغایل نابال را …
و از خود بیخبر شد. و ماند مانند صخره … چون بعد از ده روز زد الله تعالی نابال را که
و مرد. شنید داوود بموت نابال کفت تبارک الله الرب که منتقم شد از نابال و حکم کرد میان من
و او. و منع کرد بنده خود را از ارتکاب شر. و کرد کید نابال در کردن او. فرستاد داوود بپیش
ابیغایل که امده وخ کند او را زن خود. امدند رسل داوود بپیش ابیغایل و بود بکرملا. کفتند با او که
مارا داوود فرستاد بپیش تو و ترا میخواهد که جاور او باشی و نفس تو مزوج او ده. ابیغایل بر خاست و سجود کرد

واماد بر روی خود و گفت ... کنیزک با شم ازجمله کنیزکان داوود. و شمرم اقدام عبید شید و
برخاست ابیغل و ... بشتاب و بر نشست بر دراز گوش او و پنج کنیزکان او و امد بر
خلف او. امد بار [illegible] داوود. و عروج کرد ... خود ابا او و د. و بیرون او را حبیبم ایزرعیل شد او و ادو ن
و عروج کرد شاوول [illegible] دختر خود میکیل که بداوود داده بود بفلطی بن لیش از [illegible] الاصحاح السادس
عشر امدند اهل زیف پیش شاوول و گفتند با او. اینک داوود و صحابه او پنهان در ...
جبعوت حویلا که ناحیه اشیمون است. برخاست شاوول و امد بر بریه زیف و با او سه هزار مرد از جبابره
بنی اسرائیل که میخواهند داوود را به بریه زیف و بزیر امد شاوول که جبعه حویلا قبال اشیمون در طریق
و بود داوود ساکن در بریه. و دید که شاوول در پی او امده است به بریه. و فرستاد داوود طلایع. خبر یافتند
او را که شاوول رسید با او. برخاست داوود و امد بموضع که نزول کرده بود در و شاوول. و دید موضع که خفت
در و بود شاوول و ابنیر بن نیر صاحب جیش او. و شاوول خفته بر طریق. و شعب گرد امده حول او. گفت
داوود با اخیملک حتانی و ابیشی [illegible]. کیست که با من بزیر اید بلشکر شاوول. گفت ابیشی
[illegible] امد داوود و ابیشی بر قوم شاوول به شب. و بود شاوول خفته بر طریق و سنان او
موضوع بر زمین پیش سر او. و ابنیر و جموع شعب خفته اند حول شاوول. گفت ابیشی بداوود. [illegible]
لله تعالی عدو تو بدست تو. [illegible] با سنان او [illegible] نکنم او را. گفت داوود
با ابیشی فساد مکن که هیچ [illegible] دراز کند دست بر مسیح الله تعالی و ظفر یابد. گفت داوود و الله الحی
[illegible] الله تعالی او را بزند. یا بیاید روز او. یا قتل شود در حرب. [illegible]
[illegible] الله الرب او را مسیح کرده [illegible] پیش سر اوست و قله
اب را و بیا برویم. استد داوود سنان او و قله اب را از پیش سر او که شاوول است و رفتند.
و [illegible] و معلوم ایشان [illegible] و بیدار نشدند چه زیرا. از انکه ایشان همه خفته بودند و
[illegible] خواب امر الله تعالی بر جموع ایشان [illegible] بود. اندر رفت داوود از جایگه شاوول و ایستاد
بر قله کوه [illegible] ملک را و ابنیر بن نیر و گفت. چرا جواب نمی دهی یا ابنیر
جواب داد ابنیر و گفت [illegible]. گفت داوود با ابنیر. تو مردی هستی [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل چرا ملک [illegible] ملک اسرائیل [illegible] امد
[illegible] فساد کند [illegible] و تو بیدار نشدی. و الله الحی [illegible] مستوجب [illegible]
[illegible] مسیح الله تعالی [illegible] سنان ملک تو و قله اب او که پیش سر او بود. و شنید
شاوول اواز داوود. گفت شاوول [illegible] یا پسر داوود. گفت داوود [illegible] صوت منست
یا ملک. و گفت داوود [illegible] طلب میکنی بنده تو [illegible] و جرم و خیانت [illegible]
[illegible] کلام بنده تو. اگر الله تعالی ترا [illegible] ذبایح [illegible]
و اگر مردم [illegible] لعنتهم الله تعالی چه زیرا. از انکه ایشان [illegible] امروز [illegible] اهل
الله الرب [illegible] و عبادت [illegible] بر زمین [illegible] قدام الله
الاله المحمود [illegible] اسرائیل [illegible] ملک بنی اسرائیل [illegible] طلب [illegible]
[illegible] بر کوهها. گفت شاوول بداوود [illegible] باز بیا یا پسر داوود
[illegible] بعد الیوم. جواب داد داوود و گفت اینک [illegible] ملک و قله اب او

بیاید کسی ایشان را ببیند. و الله الرب [illegible] چه زیرا امروز الله الرب تسلیم
تسلیم کرد ترا بدست من نخواستم که با تو بدی کنم. و دست [illegible] مسیح الله الرب
الحی [illegible] الله الحی [illegible] گفت
شاوول بداوود. بارک الله الرب بر تو یا پسر [illegible]
[illegible] رفت داوود براه خود. و باز گشت شاوول بوطن خود. گفت داوود در دل خود
[illegible] بدست شاوول [illegible] خود را بارض فلسطین
بیاید شاوول [illegible] بنی اسرائیل [illegible] از دست او. اما داوود برخاست با [illegible] ششصد
مرد. و رفتند پیش اخیش بن معکا ملک جات. و ساکن شد داوود در جات پیش اخیش او و صحابه او با او و اهل
خانه [illegible] اما اخینعم [illegible] و ابیغل [illegible] اعلام [illegible] شاوول را
که داوود بجات [illegible] گفت داوود با اخیش [illegible]
[illegible] اما
اخیش ان روز [illegible] داوود [illegible] داوود در ارض
فلسطین [illegible] ماه [illegible] داوود [illegible]
[illegible] داوود [illegible]
[illegible] داوود و صحابه او [illegible] اخیش گفت اخیش
بداوود [illegible] گفت داوود [illegible]
[illegible] و خبر [illegible] داوود [illegible]
داوود [illegible] فلسطین اما اخیش [illegible] داوود و گفت
داوود [illegible] الاصحاح السابع عشر بود [illegible]
[illegible] اهل فلسطین [illegible] بنی اسرائیل [illegible] گفت اخیش بداوود
[illegible] گفت داوود [illegible]
[illegible] اخیش [illegible] اما
شموئیل [illegible] بود. [illegible] جموع بنی اسرائیل [illegible]
و شاوول [illegible] اهل فلسطین [illegible]
[illegible] و شاوول [illegible] جموع بنی اسرائیل [illegible] دید شاوول
لشکر فلسطین [illegible] لشکر فلسطین [illegible] شاوول
[illegible] الله تعالی [illegible] جواب نداد [illegible] طلب کنید
[illegible] گفتند شاوول [illegible]
[illegible] شاوول [illegible]
[illegible] شاوول [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شاوول [illegible]
[illegible] شاوول
الحی [illegible] گفت [illegible]

کفت شموئیل را بیرون آی پیش من. دید آن زن شموئیل را آمد بآواز بلند و کفت یا شاوول این چیست که امر کردی
و چرا با من غدر کردی تو شاوول. کفت شاوول کفت مترس چه دیدی. کفت از زمین شاوول دیدم خدایکان
بالا میاید از قعر زمین. کفت باز هیبت او چیست. کفت می بینم و دیری که بالا می آید جامه بوشیده
دانست شاوول که شموئیل است. افتاد بر روی خود بر زمین و سجده کرد. کفت شموئیل شاوول را چرا ما را
منزعج کردی و بیرون آوردی. کفت شاوول از بهر آنکه در بلا کرفتار شدم. از اهل فلسطین آمدند بجهاد من
و الله الرب ما را دور کرد. و ما را جواب نمیدهد. سوال کردم او را از دست انبیا و بخواب ما را
جواب نداد. ترا خواندم که ما را خبر دهی که چه کنم. کفت شموئیل شاوول را چرا ما را می پرسی و الله الرب
ترا معزول کرد. و با مرد صاحب تو شد و کرد الله تعالی آنچه فرموده بود بر لسان من. استند ملک را از تو و داد
ملک را بداوود صاحب تو. و از بهر آنکه ساخت الله الرب با تو امروز این کار. و بسپارد بنی اسرائیل را نیز با تو بدست
اهل فلسطین و تو و فرزندان تو نیز فردا پیش من باشی و لشکر بنی اسرائیل نیز هم بدست ایشان. داد ایشان را بدست
اهل فلسطین. شتابکرد شاوول و بر روی خود افتاد بر زمین. و بترسید از کلام شموئیل ترسی عظیم. و او را
قوت نمانده بود. و از بهر آنکه نان نخورده بود در آنشب و آن روز. آمد آن زن ... پیش
شاوول عظیم شد. کفت با او که کنیزک تو مطیع امر تو شدم. و بنفس خود بازی کردم از بهر تو و مطیع
لحن تو شدم. تو نیز مطیع امر کنیزک تو باش که بیاورم پیش تو کسری نان تا بخوری و قوت تو را قوی کاری
شاوول ابا کرد و کفت که نخورم. کشیدند او را غلامان او و آن زن. شنید از ایشان برخاست از زمین و نشاند
شاوول را بر کلیم. و بود آن زن را کوساله که او را پرورده بود در خانه خود. شتابکرد و کوساله ذبح کرد
و آرد بخته آورد پیش شاوول و غلامان او. ... فطیر کرد آورد پیش ایشان خوردند و برخاستند هم در شب
و رفتند. جمع کردند اهل فلسطین عسکرهای خود در آفاق و بنی اسرائیل نیز آمدند بودند بر عین ... یزرعیل
و رئیسان لشکر فلسطین و عسکرهای ایشان با آفاق و رئیسان فلسطین ... بودند ... و صد ... و بود داوود
و اصحاب او در آخر ... کفتند رئیسان فلسطین ... اینان چه اصحاب ... اند. کفت آخیش
بر رئیسان فلسطین اینست داوود ... دشمن شاوول ملک اسرائیل ... او ... سال ... نیافتم
بر وی ... از اول ... تا این زمان ... خشم ... رئیسان فلسطین و کفتند با او بازکردان این
مرد را که برود بجایکاه خود که با او دادی و او ... با ما ... بحرب. ... با ما در حرب
... اسرائیل ... کرد ... شاوول ... و داوود در ...
... خویش ... داوود را و کفت با او. و الله الحی که ... و خروج تو و دخول تو با من ...
عظیم ما را ... و در تو خیانت نیافتم. ... و با امرای اما
... با تو ... کرد ... و ... از غضب ...
کفت داوود با آخیش ... که ... و چه ... یافتی ... تو. از آن روز که پیش تو
و پیش تو آمدم و تا امروز ... و ... اعدای ... باشم. جواب داد آخیش
و کفت با داوود دانستم که ... و تو پیش من ... ملک الله تعالی هستی. اما رئیسان
فلسطین میکویند که نمی خواهیم که او ... باید. بازکردی ... و عبید تو صبح و برو برخاست

داوود صبح با اصحاب خود و رفتند بارض فلسطین. اما فلسطینیان لشکر ... یزرعیل الاصحاح الثلاثون
روز سیم آمد داوود بصیقلغ او و اصحاب او. آمدند بصیقلغ دیدند که عمالیق رفتند
بر صیقلغ و سوزانیده بودند صیقلغ را باتش و غارت بردند اهل او را. از کوچکان و بزرکان و مردم را قتل
نکرده بودند ... در شهر بود ... رفتند. آمد داوود و اصحاب او بصیقلغ دیدند که سوخته است باتش
و ... غارت برده بودند ... داوود و اصحاب او آواز برداشتند و کریستند تا جوی
که ... شد از بسیاری کریستن. و دو زن داوود نیز ... بودند ... احینوعم ... و ابیغیل
که زن نابال بود ... داوود را اعظم. از بهر آنکه ... سنکسار داوود. جمرا
از ... ملک ... بود ... داوود معتصم شد بالله تعالی و کفت با ابیاتار کاهن
... بیاور ... او را ابیاتار ... داوود ... داوود سوال کرد از الله تعالی و کفت که
اکر بروم در پی این ... ایشان ... فرمود الله الرب ... ایشان ... و غارت را
رفتند داوود و اصحاب او ... و رسیدند بوادی بوصرا. ... داوود ...
و رفت ... ایشان با ... در وادی بود ... وادی بوصرا
رفتند یافتند ... آوردند ... داوود. دادند ... و دادند ...
... و بود ... روز ... نان نخورده بود. کفت ... داوود
از کجای و از کجا آمدی. کفت ... مصری ... و عمالیقی ... ما را ... روز
... غارت کردند صیقلغ را. ... و ... از صیقلغ که ...
... داوود ... کفت ... داوود ...
... کفت ... داوود ... داوود ... لشکر ...
... و شادمانی میکردند ... از زمین فلسطین ...
... ایشان داوود پیش ایشان ... از بامداد تا شب. ... ایشان هیچ ...
... نشستند و بکریختند. بازکردانید داوود ... غارت برده بودند ... عالیق ...
... نیز بازکردانید ... ایشان هیچ چیز ... داوود بازکردانید ...
برده بودند. و باز ... اغنام و کاو ... و ... کفت داوود بازکردانید
آمد داوود ... داشته بود ... ایشان ...
بوصرا. ... داوود و اصحاب او. سلام دادند بر ایشان. کفت ...
بودند با داوود ایشان ... فتند. ما با ایشان قسمت ندهیم از غنایم ... و ...
از ایشان زن و ... خود را ... کفت داوود ... چنین ... برادران ... الله تعالی
... است. و لشکر ... غارت ... کید ...
... و ... شده ...
آمد داوود بصیقلغ و ... غارت ... و اصحاب ایشان و کفت این ... را
از غنایم اعدای الله الرب تعالی ... و ...

وبیشتر اهل اعدو اعین و بیشتر اهل بیت شمعون . و لیشموع . و برکیل و بعضی از ... و بعضی بیلمین . و بیشتر ایشان که
بود اند و بیشتر بیر بعشان و بیشتر اهل شعخ و بیشتر اهل حبرون و جمیع ممالک اسرائیل . که الیس بود
داوود و صحابه او . **حرب بنی اسرائیل با اهل فلسطین و هلاک شدن شاوول و یوناتان ولی عهد پسر**
اهل فلسطین ... دیدند اهل فلسطین که همه بنی اسرائیل که یکی شدند بنی اسرائیل اهل فلسطین و ... ترسیدند
از بنی اسرائیل بسیار از ... جلبوع . و رسیدند با اهل شاوول و فرزندان او و قتل کردند یوناتان را
و ملکیشوع و ابیناداب ابنای شاوول ... و هزیمت شد . و ظاهر شد ... و رسیدند لشکر شاوول
... الجنع و قتل کردند ایشان قتل بسیار . **اما شاوول** گفت که حامل سلاح او با فرزند ...
... شمشیر ... از عمد او . و مرا بزن ... تا اینها نیایند ... و مرا قتل کنند و رسوا کنند مرا
غلام او دریغ آمدش قتل خداوندگار خود . و بترسید از وی . **اما** شاوول ... شمشیر خود ... کرد
بر وی و مرد شاوول و سه فرزند او و غلام او و جمیع عبید او در آن روز در حرب . چون دیدند بنی اسرائیل که بودند
در عبر اردن و بنی اسرائیل ... گریختند . و شاوول و سه فرزند او و اصحاب او در جبل جلبوع افتاده ...
... آوردند جامه ... شاوول ... و فرستادند ... و شادی ... زمین فلسطین ...
و بیوت اصنامشان . و نهادند جامه شاوول در خانه اصنام ایشان . و آویختند ... شاوول ... بیت
باشان . شنیدند اهل بیت یابیش که در جلعاد ... که کردند اهل فلسطین بشاوول و فرزندان
او برخاستند قوم ایشان و رفتند همه شب و ... جثه شاوول و فرزندان او . از سور
بیت باشان و آوردند ایشان را بیابیش و سوزانیدند استخوانهاشان و دفن کردند ایشان را زیر درخت
او در یابیش و روزه گرفتند ایشان روز تمام . **الاصحاح الحادی والعشرون** چون بود
از بعد موت شاوول باز آمد داوود از حرب عمالقه . و بنشست ... صقلاغ دو روز ... روز سیم . ناگاه
مردی آمد از لشکر شاوول و جامه خود دریده و بر سر ... خاک . افتاد بر زمین و سجده کرد
پیش داوود . گفت با او داوود از کجا آمدی . گفت ... از لشکر بنی اسرائیل . گفت با او داوود خبر ده ...
چه حال ... است . گفت ... جمیع شعب منهزم شدند . و قتیل بسیار افتادند از شعب . و قتل شد
شاوول و یوناتان ... و دو برادر او ... گفت داوود بان جوان خبر ده مرا که شاوول چون قتل شد و یوناتان ...
گفت آن جوان ... به کوه جلبوع . ناگاه شاوول ... تکیه ... بر شمشیر خود . ناگاه رسیدند اصحاب
... پس نگاه ... مرا ... گفتم اینک من ... تو کیستی گفتم که من مردی عمالیقی ام
گفت ... مرا ... برخیز ... برخاستم و او را قتل کردم . دانستم که
... او ... جامه او ... در دست او بود . و اینک ...
شان ... **اما** ... داوود ... جامه خود ... جامه خود .
جمیع اصحاب داوود ... داوود ... عظیم . و جمیع ... روزه
گرفتند از بهر شاوول و یوناتان ... و بر شعب بنی اسرائیل و بر هلاک ... الله ... . گفت داوود
بان جوان که ... گفت با او ... عمالیقی ام . گفت با او داوود
چون نترسیدی که دست ... بر مسیح الله تعالی ... داوود ...
با او برخیز و قتل کن او را . برخاست و قتل کرد ... گفت با او داوود ... تو .

... **رثیهٔ داوود بر شاوول و یوناتان ابنه**
گفت داوود این رثیه بر شاوول و یوناتان ابنه . ... گفت ... بر شاوول
که تعلیم ... یهودا ... در سفر ... بنی اسرائیل ... قتیل ...
... چون افتادند جبابره ... اسرائیل خبر ندهید اهل غزه ... شاد نشوند ... عشقلان که
شاد شوند ... بنات فلسطین ... یا جبال جلبوع . ... الله تعالی
... جابره ... شاوول ... مسیح ... قدس الله تعالی ... جابره . ...
... یوناتان ... شاوول ... شاوول
و یوناتان ... و ... از عقاب و قوی تر از لیوث
... یا دختران اسرائیل گریه کنید بر شاوول و یوناتان ...
... بر ایشان ... در حرب ... در دست
... یوناتان ... ای برادر من یوناتان ...
یوناتان ... حبیب و صادق ... بر تو ... یوناتان ... قتیل در دست اعدای تو ...
بود دوستی تو ... بسیار ... زنان ... افتادند
جابره . و هلاک شدند ... در حرب **اما بود بعد از آن** فرستید داوود
الله الرب تعالی ... بعد ... الله الرب تعالی ... گفت ...
بروم گفت ... حبرون . رفت داوود ... و اصعلی ...
ورفتند اصحاب او ... و اهل خانه او ... حبرون ... داوود ... یهوذا
ملک ... یهوذا . خبر کردند داوود را ... یابیش جلعاد ... شاوول را
فرستاد داوود ... یابیش جلعاد ... بارک الله تعالی علیکم احسنتم بما صنعتم
... الله تعالی ... شاوول ... و او را دفن کردید ...
... یا شنید و حید ...
وهم ... کردند . **ع**
... شاوول ... هلاک شد ... یهوذا ... ملک ... کردند .
... شاوول ... جلعاد .
... صاحب ... شاوول ... شاوول ...
و بر جاشور و بر ابن ... بر ... بنی اسرائیل . بود ... شاوول ...
... **اما بنی یهوذا** بودند با داوود . و بود
بر بنی اسرائیل ... و ملک ... بر بنی اسرائیل ... سال
... داوود ملک ... بر بنی یهوذا هفت سال و شش ماه . بیرون آمد ابنیر بن نیر و عبید ...
... از ... جبعون و بیرون آمد یواب ... و اصحاب داوود ...
جبعون ... یواب ... یواب ...
... برخیزند ... گفت یواب برخیزند ... برخاستند ... دوازده ...
از اصحاب شاوول و دوازده از قوم داوود . ... شمشیر خود

افتادند همه . نام انجایکه افتادند حبل اللقا بخوانند چون جنگ قوی شد دران روز میان ایشان **اما ابنیر**
بن نیر گفت و مردم بنی اسرائیل و عبید داود بر ایشان ظفر یافتند . و بودند انجا سه پسر صوریا
یواب وابیشی وعشاییل و بود عشاییل خفیف العذار . مانند ظبی از ظبا دشت . بدوید عشاییل
در پی ابنیر بن نیر واز پس او بدوید المی ند ناحیمنه وناحیسره . ابنیر نگاه کرد پس خود دید عشاییل گفت
بعشاییل توی عشاییل گفت منم . گفت او ابنیر جدا شو از من بامیمنه برو یامیسره . و بر و بر بعض فتیان
تیره برکهم دوباره گشت عشاییل از پس ابنیر بن نیر . **الاصحاح الثانی والعشرون**
باز گفت ابنیر لعشاییل جدا شو از من . چرا طعنه کنم ترا فرو روی در زمین . انکه چون بیدارم
بعد از ان نظر در نگاه کنم بیواب برادر تو . عشاییل مانع شد و دور نکرد از ابنیر . طعن کرد ابنیر عشاییل را
بسنان رمح اول طعنه بر خاصره او . و فرو رفت سنان رمح از پشت او . افتاد انجا و مرد در جایگه
خوده . مانند هر کسی رسید انجایگه نظاره بر عشاییل واو افتاده . و نظاره واقف میشدند انجا که بود براد
شنیدند از یواب وابیشی برادران عشاییل رفتند در پی ابنیر . چون افتاب فرو رفت امدند بجبعه
الهم که امیال حیم است در طریق برید جبعون جمع شدند بنی بنیامین پس ابنیر . و شدند یک
وایستیدند بر اکه . خواند ابنیر و بانگ زد پیش یواب . و گفت با او . تا الاهل کی دوم را بحرب برو یا یواب
گفت یواب والله الحی اگر تو این کلام نمی گفتی . بامداد جدا میکردم ...
بانگ زد سنافور لشکر نگشتند از جنگ و دیگر نرفتند بطلب بنی اسرائیل . بعد از ان روزه و عابد
شدند بجنگ ابنیر و صحابه او همه شب رفتند در قفره و اندر رفتند باردن و قصد کردند
جاسمیرا . وامدند بمحنیم . بازگشت از ابنیر و جمع کرد مجموع اصحاب خود . و نمی کرد از لشکر او نقل
شش بودند از لشکر داود که بودند نوزده مرد . وهلاک شد عشاییل . ملک کردند اصحاب داود
از بنی بنیامین سیصد و شصت مرد . برداشتند عشاییل و دفن کردند او را در مقبره پدر او بیت لحم .
رفتند یواب و صحابه او همه شب و صبح شدند بحبرون . و بود حرب میان اهل داود و اهل شاوول
اما داود زیادتی میگشت وال شاوول ناقص و ذلیل میشدند . و مولود شدند از بهر داود
فرزندان بحبرون . بود نام پسر کلان او امنون از اخینعم ایزرعیلیه ∴ و دوم کلاب ∴ از ابیجیل زن نابال
بود ∴ وسیم ابشالوم ∴ مادر او بود معکا ∴ ابنة تولمی ملک جشور ∴ چهارم ∴ ادونیا بن حجیت
پنجم ∴ شفطیا بن ابیطال ∴ ششم ∴ ایترعم بن عغلا امراة داود ∴ اینان شدند شش پسر داود **پسر**
که مولود شدند بحبرون . ٥ چون حرب قایم شد میان ال داود و ال شاوول و ابنیر با ال
شاوول بود . و بود شاوول را سریه نام او رصفا ابنة ایا . گفت اشباشول با ابنیر . چرا گستاخی کنی
و میروی پیش سریه پدر من . سخت اندر کشم ابنیر را گفتار اشباشول سخت عظیم . گفت ابنیر
مرا همچو سگی جنین معاری الیهود ام . و همچنین کردم بر ال شاوول پدر تو و بر برادران تو . و نیز نسپردم
بدست داود . و تو مرا مواجهه ای بگناه زن امروز . فعل کناد الله تعالی با ابنیر چنین و چنان اگر
نکنم با داود چنانکه الله تعالی با او فرموده گشت و نزدیک ملک از ال شاوول . و ثابت شود کرسی داود
وبر بنی اسرائیل وال یهوذا . از دان تا بیر شبع . نتوانست اشباشول بر جواب ابنیر از ترس او .

انگه ابنیر فرستاد رسل پیش داود و گفت عهد کن با من عهد و میثاق که من باز گردانم پیش تو مجموع بنی اسرائیل
گفت داود سخت خوب . و نیکو من با تو معاهد شوم . عهد درست و ثابت . اما میخواهم از تو یک چیز
روی من نبینی تا نیاوری با تو میکل دختر شاوول . انگه فرستاد داود پیش اشباشول بن شاوول . و گفت با وی
که باز گردان زن مرا میکال که او را استدم بصد قلفه از رجال فلسطین . فرستاد پیش اشباشول
واو را استد از شوهر او بود نام زوج میکل فلطی بن لیش . امد بعل میکل در پی زن خود و میگریست تا
تا رسید بیت حوریم . گفت ابنیر شوهر میکل باز گرد باز گردید . همچنین ... ابنیر با مشیخ بنی اسرائیل
و گفت با ایشان تا میخواستید بر روزهای ماضی و میگفتید که داود بر ما ملک شود . اکنون مطیع داود
باشید ... از بهر انکه الله الرب فرموده است از بهر داود و گفت . که خلاص کنم شعب
اسرائیل اندر بنه اهل فلسطین بر دست عبد من داود . و از دست مجموع اعدای ایشان . کلام کرد ابنیر با بنی بنیامین
و رفت ابنیر پیش داود بحبرون که بداود بگوید این کلام و چون راضی شدند مجموع بنی اسرائیل و بنی بنیامین
امد ابنیر و او بیست مرد . ساخت داود از بهر ابنیر و بیست مرد او که با او بودند ...
عظیم . گفت ابنیر با داود برخیزم اکنون جمع کنم پیش تو مجموع بنی اسرائیل که با تو عهد کنند . و هم عهد
شوند با تو و با تو مبایعه کنند . و ملک شوی تو با انچه بر حسب دلخواه تو . **اما داود** فرستاد ابنیر را
بسلامت . ناگاه امدند اصحاب داود . و یواب و بواش از غزو . و با ایشان غنیمت و غارت بسیار .
و غنایم اوردند . وابنیر حاضر نبود پیش داود بحبرون از بهر انکه ابنیر رفته بود بسلامت امدند یواب
و مجموع صحابه او . معلوم کردند یواب را با من ابنیر بن نیر پیش داود ملک . و فرمود او را رفتن بسلامت
امد یواب پیش داود ملک و گفت با او که چه کردی . امد پیش تو ابنیر بن نیر و او را بسلامت فرستادی یعنی
نمیدانی ابنیر بن نیر امد پیش تو که ترا فریب کند . و بداند مدخل و مخارج تو . و مجموع انچه می کنی ٥ بیرون رفت
یواب از پیش ملک داود . و فرستاد در پی ابنیر رسل . امد ابنیر بن نیر از هسیرا . **اما یواب**
که داود معلوم نکرد ... طلب ابنیر . باز امد ابنیر بحبرون یواب با ابنیر خلوت کرد
اندرون در کلام . زد یواب ابنیر را بر خاصره او بخنجر و بعوض خون عشاییل برادر یواب . شنید داود که
کرد یواب با ابنیر بعد . گفت ملک داود من بریم پیش الله تعالی از خون ابنیر بن نیر . و خون ابنیر که
برسر یواب و بر سر مجموع ال پدر او . و خالی نشود از ال یواب ... و ابرص ... و از بهر که لنگ او ... عیش
بغلظ خود . و بمیرد بحرب و فقیر باشد نان ... یواب وابیشی کشتند ابنیر را
از بهر عشاییل برادر ایشان بجبعون در حرب . **الاصحاح الثالث والعشرون** گفت داود
با یواب و مجموع اصحاب او . بدرید جامه خود را . و بپوشید مسوح و ... پیش جنازه ابنیر بن نیر . و
داود ملک با مجموع اصحاب او در پی جنازه ابنیر می رفتند . و دفن کردند ابنیر را بحبرون . و برداشت
ملک داود اواز خود و بگریست بر قبر ابنیر بن نیر . و مجموع شعب اواز خود برداشتند و گریستند . و ملک
مرثیه کرد ابنیر را و گفت مانند ... ابنیر . نبود بسته دستهای تو ... پای تو در قید بند ... نبود
انکه امدند مرد غافل و افتاد که بدست ... و شعب نیز خواستند که او را ... کنند . گفت
 مجموع شعب که بخورانند داود نان ... ملک داود که کند الله تعالی با داود ... و چنان که

الکوه چنانکه جرم آفتاب معیب نشود. دانستند همه شعب و شاد شدند بدانکه او را ملک داوود.
و استحسان عظیم کردند مجموع شعب بدانکه کرد داوود. و دانستند در روز مجموع عوام اسرائیل که ملک
داوود راضی نبود بقتل ابنیر بن نیر. گفت ملک داوود بمجموع داننده که امروز افتاد در بنی اسرائیل رئیسی عظیم. و من
امروز نرم [illegible] و دیدم و ملکی که [illegible] این مردمان پسران صرویا هیچ قوی تر اند از من اما شزا دهد الله الرب فاعل
شر را بشر او. شنید اشباشول بن شاوول که ابنیر قتل شد بحبرون. سست شدند دو دست او
و بجنبش شدند جمع اعضای اندام او همه. و بودند با لشکر شاوول دو مرد سرجیوش او. بود نام یکی بعنا
و نام دیگر راجاب. ابنای رمون از قریه بروث. بود از جمله قرای بنیامین که بروث بود از جمله قرایائی [illegible]
که بحنند اهل او بجاتیم. و [illegible] ایشان انجا [illegible] و بود یوناتان را که پسر شاوول فرزندی دو پای او [illegible]
بودند. و بود [illegible] ساله. وقتی که رسید [illegible] شاوول. [illegible] دایه او و برداشت او را [illegible] چون
میخواست [illegible] افتاد [illegible] دایه او. و [illegible] و اسم او مفیبشت. و رفتند ابنای
رمون البروثی راجاب و بعنا شدند بخانه اشباشول [illegible] و اشباشول خفته بود
با شایش خود. اندر رفتند این دو برادر اندرون خانه او. و زدندش [illegible] راجاب و بعنا
اخوه. وجهیدند و آمدند [illegible] اشباشول خفته بود [illegible] خود در [illegible]
قتل کردندش [illegible] طریق [illegible] همه شب تمام. [illegible]
پیش ملک داوود بحبرون و گفتند [illegible] داوود اینک سر اشباشول بن شاوول دشمن تو [illegible]
و [illegible] ازالله الرب که امروز منتقم شود [illegible] شاوول و [illegible] جواب داد داوود [illegible]
بر راجاب و بعنا اخوه ابنای رمون البروثی و گفت والله الرب الحی [illegible] خلاص کرد نفس من
از همه بلاها. آنکه [illegible] خبر کرد که شاوول قتل شد [illegible]
او را در صیقلغ. عوض [illegible] بشارت که [illegible] اما این دو برادر منافقان قتل
قتل کردند [illegible] بر مضجع خود خفته بوده اکنون [illegible]
کنم شما را از روی زمین. گفت داوود [illegible] ایشان را قتل کنید. و دستهاشان را پاره کنید. ایشان را قتل
قتل کردند و دستهاشان را پاره کردند. [illegible] ایشان را [illegible] حبرون. اما سر اشباشول
دفن کردندش در قبر ابنیر [illegible] بحبرون. [illegible] جمع شدند مجموع بنی اسرائیل پیش داوود بحبرون
و گفتند [illegible] تو. و در ایام که [illegible] شاوول بر ما ملک بود تو بودی داخل و خارج
و کار [illegible] بنی اسرائیل و الله الرب گفت [illegible] خلاص کنند [illegible]
او. آمدند مجموع اشیاخ بنی اسرائیل [illegible] ملک داوود بحبرون [illegible]
عهد [illegible] پیش الله الرب بحبرون و مسح کردند داوود را ملک بر [illegible] اسرائیل [illegible]
شدن [illegible] سال. و ملک شد بر ایشان [illegible] سال [illegible] بر الیهودا هفت سال [illegible]
[illegible] سال بر [illegible] الیهودا [illegible] رفت داوود و اصحاب او [illegible] اورشلیم
[illegible] اورشلیم [illegible]
[illegible] داوود [illegible]
داوود [illegible]

از ایران گویند اندر [illegible] خانه الله تعالی [illegible] و [illegible] اما داوود [illegible]
مصوت [illegible] و نام او [illegible] داوود. و عمارت کرد داوود [illegible] و داوود
[illegible] و بزرگوار و بلند میشد. والله الرب [illegible] داوود بود. فرستاد حیرام ملک صور
رسل خود پیش داوود. و فرستاد [illegible] داوود [illegible] خشب [illegible] و [illegible] خشب. و بنایان
که عمارت کنند [illegible] داوود [illegible]. دانست داوود که الله تعالی او را [illegible]
ملک بر [illegible] مجموع بنی اسرائیل و الیهودا. و [illegible] قایم شد. و [illegible] ایشان [illegible] داوود [illegible] اورشلیم
[illegible] از حبرون و [illegible] داوود [illegible]
[illegible] نام [illegible] داوود [illegible] اورشلیم. شاموع. شوباب
ناثان. [illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible] اهل فلسطین که
[illegible] داوود [illegible] اسرائیل [illegible] مجموع اهل فلسطین [illegible] داوود. خبر شد بداوود
[illegible] اهل فلسطین لشکر کشیدند [illegible] جبابره. داوود سوال کرد از حضرت الله تعالی و گفت
[illegible] بر اهل فلسطین [illegible] ایشان را [illegible] الله الرب [illegible] داوود که
[illegible] ایشان را [illegible] تو. آمد داوود [illegible] ایشان [illegible] و ایشان را هلاک کرد. گفت
داوود [illegible] الله الرب [illegible] عظیم [illegible] خراب کند در دیوار
[illegible] نام [illegible]. [illegible] داوود و اصحاب او.
[illegible] اهل فلسطین [illegible] داوود. و [illegible]
الاصحاح الرابع والعشرون ۵
جبابره. سوال کرد داوود از حضرت الله تعالی [illegible] داوود [illegible] او. [illegible] و قتل
الله تعالی [illegible]. و [illegible] فلسطین را. [illegible] داوود [illegible] الله الرب. و قتل
[illegible] فلسطین [illegible] جمع کرد داوود مجموع [illegible] اسرائیل [illegible] هزار و د.
و رفت داوود و مجموع شعب [illegible] الیهودا. و [illegible] الله الرب که
[illegible] الله الرب [illegible] الله الرب [illegible]
[illegible] و بودند [illegible]
[illegible]. و بر [illegible] خانه [illegible]. و [illegible]
[illegible] و برداشتند [illegible] الله الرب از خانه [illegible]
[illegible] الله تعالی و داوود و مجموع بنی اسرائیل [illegible] الله الرب [illegible]
و معارف [illegible] الله الرب و [illegible]
[illegible]. [illegible] الله الرب [illegible]
و [illegible] الله الرب [illegible] داوود [illegible] الله الرب [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
نام [illegible]. اما داوود [illegible] الله الرب [illegible]
الله الرب. [illegible] داوود [illegible] داوود. [illegible] داوود [illegible]

[illegible]

جاتانی شده او. برکت کرد الله تعالی در خانهٔ عوبادادوم جاتانی و در همه قبیله او. از سبب ارون الله الرب
الهی الجنود و بر مجموع [illegible]. خبر کردند داود را و گفتند با او که الله الرب برکت کرد بر عوبادادوم جاتانی
از سبب ارون و بر هر چه دارد. رفت داود ملک و بیاورد ارون را از سرای عوبادادوم جاتانی را با قریه داود
بفرح و شادمانی عظیم. چون رفتند ایشان که حامل ارون الله تعالی بودند شش خطوه. ذبح کرد داود ملک گاوان
بسیار فربه. و داود رقص می کرد. و شکر الله الرب می کرد امام ارون بر طاقت خود. و پوشیده بود داود
جبه دمقص و بود داود و مجموع ال اسرائیل که می بردند ارون الله الرب. بتهلیل و تسبیح عظیم و آواز شافور
و رسید تابوت الله الرب بخانهٔ داود ملک. **لعا ملکیک ابنة شاول** از روزنه نگاه می کرد
دید که داود ملک رقص میکرد و بازی میکرد. و شادمانه میشد امام الله الرب. ملکیک را عار امد
و خنده میکرد در نفس خود بر داود. اوردند تابوت الله الرب و نهادندش در خیمه که نصب کرد داود
از بهر او. **اما داود** قربان کرد ذبایح و قرابین بسیار تمام از بهر الله الرب. چون داود ذبایح و قرابین کرد
دعا کرد الله الرب را از بهر شعب بنام الله الرب العزیز. و بر شعب بخش کرد بر مجموع بنی اسرائیل
از مرد و زن بر هر انسان یک قرص نان و پاره گوشت. امده رفتند مجموع شعب بمنازل ایشان و داود
نیز رفت بمنزل خود. بیرون امد ملکیک دختر شاول برابر داود. و گفت بداود. چه خوب [illegible]
ملک اسرائیل که امروز بازی کرد برابر عبیدا او. بازی کردی و رقص بسیار کردی. و برهنه شدی همچنانکه
احاد الناس. گفت داود بملکیک [illegible] برابر خدای تعالی که مرا اختیار کرد [illegible] تو
و بر جمیع اهل خاندان او. و داد مرا تدبیر و ملک شعب او که الله تعالی است ال اسرائیل. از بهر ان [illegible]
و رقص میکردم پیش [illegible] الله تعالی [illegible]. و [illegible] شده بود
که خود را [illegible] ایشان [illegible] بیاد اوردی **لعا ملکیک فرزند نبود تا بود عاقر بود**. چون [illegible]
قرار گرفت [illegible] داود ملک. و الله الرب او را اسایش داد از همه اعدای او. گفت بناتان نبی
[illegible] من نشسته ام در خانه مسقف بچوب عرعر. و ارون الله الرب در خیمه از منسوج.
گفت ناتان بملک [illegible] الله الرب با تو است. در ان شب امد وحی الله تعالی بنوی ناتان
نبی و گفت با او. برو و بگو بعبد من داود. اینچنین میگوید الله الرب تعالی عمارت کنی تو از بهر من خانه که
در وی ساکن شوم. که در خانه ساکن نشدم. از ان روز که [illegible] شعب [illegible] از ارض مصر [illegible] خانه
ساکن نشدم. [illegible] مجموع [illegible] هرگز [illegible] اسرائیل که او وحی
[illegible] شعب اسرائیل. [illegible] چرا از بهر من خانه نمی سازید از چوب عرعر
[illegible] ترا [illegible] و ترا دادم که [illegible] باشی بر شعب من اسرائیل و با تو بودم
هر جا که رفتی و هلاک کردم مجموع اعدای ترا از پیش تو. و [illegible] ترا نام عظیم. همچنانکه [illegible]
[illegible] شعب من اسرائیل [illegible] و عمارت کنم او را در موضع این [illegible]
زوال نشود تا ابد. [illegible] اول [illegible] ترا
[illegible] بر شعب من اسرائیل. و ترا اسایش دادم از مجموع اعدای تو. و گفت بتو معلوم کرد

که عمارت کند از بهر تو خانه عظیم. **الاصحاح الخامس والعشرون** و وقتی که ایام عمر تو تمام شود و مضطجع
شوی با پدران تو. قایم کنم نسل تو. و از تو که از صلب تو بیرون اید. دایم کنم ملک او و ثابت کنم او را. و او
عمارت کند از بهر من خانه. و قوی سازم رتبه او و ملک او تا ابد. و او را باشم [illegible]
و او را ادب کنم [illegible] القضیب عدل همچنانکه اجداد الناس. و زوال نکنم رحمت [illegible]
با شاول [illegible] پیش از تو. و [illegible] و همچنانکه خاندان تو [illegible] تا ابد
و قایم کردم تخت تو تا ابد. و مجموع این وحی و این کلام خبر کرد ناتان بداود. [illegible] داود ملک نشست
امام الله الرب. و گفت کیستم بالله ربی الهی و کیست خاندان من که رسیدم باینجا. بشود
این پیش تو اللهم ربی که گفتی [illegible] عبد تو [illegible] الهی. و چه تواند
عبد تو داود [illegible] با تو. اما تو [illegible] بعبد ربی الهی. [illegible] و ساختی این همه فضل
و احسان با عبد تو. [illegible] خبر کردی [illegible] تو عظیم [illegible]
والهی [illegible] الله الرب تعالی که کدام شعب هست
همچنانکه شعب تو اسرائیل در زمین [illegible] الله الرب و او خلاص کرد و ساخت او را شعب خود. و ساخت
او را یادگار خود. و عظیم کرد او را [illegible] شعب تو که تو او را
خلاص کردی [illegible] شعب تو اسرائیل که شعب تو باشند تا ابد.
و شدی [illegible] از بهر ایشان اله عظیم. اکنون [illegible] از بهر عبد تو. و از بهر خاندان او
ثابت کن او را تا ابد. [illegible] تا ابد [illegible] الله الرب العظیم اله
اله اسرائیل [illegible] و خانه [illegible] الله الرب العزیز اله اسرائیل
[illegible] عبد تو در دل خود
[illegible] کلام تو صادق باشد [illegible] عبد تو این خبر
[illegible] الله الرب العظیم. کلام
[illegible] و برکت کن در خانهٔ عبد تو [illegible] قایم ثابت [illegible] الله الرب العظیم. کلام
[illegible] خاندان عبد تو تا ابد. **که** و بود بعد از ان که داود [illegible] اهل
فلسطین [illegible] و قتل [illegible]
[illegible]
[illegible] داود [illegible]
[illegible] بر شاطی فرات. و قتل کرد داود [illegible]
[illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] داود [illegible] دمشق [illegible]
٨٤ داود [illegible] و خلاص کرد الله الرب داود را در هر جا که رفت. و [illegible] داود
[illegible] بسیار [illegible] اورشلیم [illegible]
[illegible] داود [illegible]

بس داوود ملک را بدری سلام کنه. و دعا او کوید. ازبهر آنکی مجاهده کرد با عزر. و نزد او ظفر یافت ازبهر آنکه
بود دی شجاع دل او. و حمله کرد بورام بن توعی هدایا و نقشها از آلت نقره و زر و آلت نحاس. و آورد
پیش داوود مطهر کرد شان را داوود ملک و ساخت شان را بخانه الله الرب اله اسرائیل مجموع نقره و زر
که یافت و حاصل کرد از مجموع قبایل و امم. از ادوم و موآب و بنی عمون و از اهل فلسطین و عمالقه و از سلطان
عزر ملک نصیبین دیکر داوود را جاهده نکرد. و چه زیاد کشت بعد از آنکه قتل کرد بنی ادوم را
در وادی نمک از بنی ادوم هجده هزار بود. و نهاد عامل او در مجموع ارض ادوم. و شدند او مین عبید داوود
و نصرت داد الله تعالی بهر جا که رفت. و ملک شد داوود بر مجموع بنی اسرائیل. و حکم کرد بعدل و راستی
در مجموع رعایا او. و بود یواب بن صرویا بر لشکر داوود. و یوشافاط بن احیلود بر رابطه. و صادوق
بن احیطوب. و ابیاتار بن احیملک کهنه او. و شیریا کاتب. و بنایا بن یویاداع بر اجراز
و خدم او. و بودند ابناء داوود بزرگان. کفت داوود هیچ کس مانده است از نسل شاول که با او احسان
کنم. و او را انعام کنم ازبهر یوناثان. بود از اهل شاول عبدی نام او صیبا. خواندند او را نزد داوود
ملک تو که صیبا. کفت نعم منم بنده تو یا ملک. کفت با او هیچ نمانده از آل داوود [illegible] انعام کنم لوجه
الله تعالی. کفت صیبا بملک از ابن یوناثان پسری است و دو پای او اعرج اند. کفت با او ملک کجاست
صیبا بملک اینک در آن ماخیر بن عمیئل از اهل لودبار. فرستاد داوود ملک و آورد او را از ماخیر
بن عمیئل از لودبار. آمد مفیبشت بن یوناثان بن شاول پیش داوود و افتاد بر روی خود و سجود کرد
کفت با او داوود یا مفیبشت. جواب داد اینک بنده تو آمدم. کفت با او داوود [illegible] با تو
احسان کنم ازبهر یوناثان پدر تو. و باز دهم با تو مزارع شاول [illegible]. و تو باش از ایشان که بر مایده من
طعام بخورند [illegible]. سجود کرد ازبهر داوود مفیبشت و کفت [illegible] تو بود این که
تو بر من [illegible] کردی. الاصحاح الثامن والعشرون خواند ملک
صیبا را. و کفت با او داوود [illegible] چه بود شاول را و اهل خانه او [illegible] کار کرد او را
او را در ضیاع او. تو و فرزندان تو و عبید تو. و [illegible] خواهد [illegible] طعام
[illegible] و مفیبشت [illegible] بخورد بر مایده [illegible] وقت. و بود صیبا را پانزده پسر
و بیست غلام [illegible]. کفت صیبا بملک هرچه ملک [illegible] بنده [illegible]. این بنده [illegible]
بودار باشد. کفت داوود مفیبشت بنشیند بر مایده من. مفیبشت [illegible] بر مایده ملک داوود
مانند یکی از فرزندان ملوک. و بود مفیبشت را پسری کوچک نام او میخا. شدند جمیع اهل صیبا
از حشم و عبید مفیبشت. و بود مفیبشت [illegible] اورشلیم. ازبهر آنکی [illegible] بر مایده ملک داوود
در همه ایام. و بود [illegible] دو پای او اعرج. باب آنکه ملک بنی عمون بعد از آن هلاک کشتند. و بعد او حنون
ولد او ملک شد بجای پدر خود. کفت داوود انعام کنم بر حنون بن ناحش. انچنانکه پدر او بر من انعام کرد
فرستاد داوود عبید خود را تعزیه دهند حنون را [illegible] پدر او. آمدند عبید داوود [illegible]
کفتند رئیسان بنی عمون بحنون [illegible] ازبهر انعام پدر تو بر داوود. [illegible] داوود [illegible] فرستاد پیش
پیش تو بتعزیه پدر تو. [illegible] خواهد تا جاسوسی قریه را. و او را خبر کنند [illegible] فرستاد
عبید او پیش تو. کفت حنون عبید او را [illegible] عبید داوود را [illegible] تراشیدند [illegible]

[illegible]

و ند بر اهل شان [illegible] ایشان را فرستاد و رجوع کردند. شنید داوود و فرستاد برابر
شان ازبهر آنکه قوم شرمسار شدند [illegible] کرد چون [illegible] ملک داوود با ایشان که بنشینند
[illegible] تا که ریش ایشان براید. آنکه بعد از آن بیایند پیش ملک داوود. دیدند بنی عمون که [illegible] کردند
با قوم ملک داوود. فرستادند و مدد خواستند از ادوم بن رحوب و ادوم بن صوبا بیست هزار [illegible]
فرستاد یواب مجموع اجناد او. بیرون آمدند بنی عمون و مصطف شدند [illegible]. در [illegible] باب
ادوم بن رحوب و ادوم بن صوبا. و [illegible] معکه [illegible] دید یواب که حرب [illegible]
[illegible] برکزید از مجموع [illegible] بنی اسرائیل و مصطف شد مقابل ادوم. و داد بقیه شعب را
[illegible] و مصطف شد برابر بنی عمون. کفت یواب با ابیشی [illegible] بنی عمون [illegible]
[illegible] کردیم [illegible] بنی عمون بر تو غلبه [illegible]
[illegible] و قوی [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] و قایم و مصطف شوم. و مجاهده کنیم ازبهر شعب. و [illegible]
و [illegible] الله الرب [illegible] بر اعدای او. [illegible] و اصحاب او [illegible]
ان قوم [illegible] او. و دیدند بنی عمون که ادوم رفت. باز رفتند [illegible] و اندر آمدند [illegible] باز
آمد یواب از بنی عمون [illegible] اورشلیم. دیدند ادوم که ایشان [illegible] از بنی اسرائیل همه جمع شدند. فرستاد
[illegible] خبر [illegible] داوود
[illegible] اسرائیل. و قتل [illegible] داوود
ملک را جمع کرد مجموع اسرائیل و مجاهده [illegible] داوود [illegible] ادوم. [illegible] اسرائیل [illegible]
از ادوم [illegible] و پیاده [illegible]. و [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]
دیدند مجموع عبید [illegible] فرستاد داوود یواب را
و ادوم [illegible] بنی عمون [illegible] بود داوود با اورشلیم
حکایت ملک داوود
و عبید او [illegible] و مجموع [illegible] اسرائیل [illegible]
[illegible] برخاست داوود از مضجع خود. و [illegible] سقف خانه خود. دید
[illegible] زنی که خود را [illegible] زن بود خوب روی بغایت. فرستاد داوود و [illegible]
[illegible] خانه [illegible] داوود فرستاد رسول و او را آوردند. و اندر
[illegible] احوال زن رفت بخانه خود باردار شد او. داوود
رفت پیش او [illegible] بود او [illegible]
فرستاد و داوود را معلوم کرد و کفت که باردار شدم. فرستاد داوود پیش یواب که او [illegible]
[illegible] فرستاد او ریا حیثانی را. یواب [illegible] داوود. [illegible]
[illegible] از او ریا حیثانی [illegible] او را [illegible]
و [illegible] و [illegible]. کفت داوود با اوریا [illegible] قدمهای تو [illegible]
[illegible] او [illegible] خود [illegible] عبید [illegible]
ملک داوود [illegible] اوریا [illegible] خانه خود [illegible] کفت داوود
پیش ایشان [illegible] خانه خود [illegible]. خبر کردند داوود [illegible] که اوریا بخانه خود نرفت. کفت داوود
با اوریا [illegible] آمدی [illegible] بخانه تو. کفت اوریا با داوود که تابوت [illegible] الله تعالی اله اسرائیل [illegible]
٨٥ [illegible] و یواب [illegible] عبید [illegible]
و [illegible] و مضاجع خانه خود [illegible]. [illegible] و حیات تو یا ملک و حیات نفس تو که نکنم این کردار. کفت

داود با اوریا. او مرا اینجا باشد که غزو دارد ابن الحکیم. نشناخت اوریا با مرد سلیم اندرون و حرب با مداد شد. خواند
ملک اوریا را و نان خورد با او. و مست شد و بیرون آمد مست. و خفت پیش عبید ملک بخانه خود نرفت
نوشت داود بامداد مکتوب پیش بواب و فرستاد با اوریا. و نوشت در مکتوب پیش بواب که ایشان
در اول حرب و جمع کرانه تا کشته شود ده. **الاصحاح السابع والعشرون ه** چون بواب مکتوب ملک را
خواند و محیط قریه شد ایستانید اوریا را در جایگه جبابره که انجا قایم شود. بیرون امدند اهل قریه
بجاهدی بواب. قتل شدند قومی از شعب از عبید داود. و قتل شد اوریا حیثانی نیز. و فرستاد بواب
پیش داود و او را معلوم کرد همه بوده در حرب. شنید بواب و گفت برید چون تو در سخن باشی با ملک
بجمع این سخن که بوده در حرب. اگر ملک بر خشم بگوید که چرا دلیری کردید بر قریه و نزدیک باروی او افتید
و با اهل او جنگ کردید. نمی دانستید که بر شما سنگ اندازند از بارو. مانند ابیملک بن جدعون که زن انداخت
بر او پاره سنگ اسیاب از بالا بارو و مرد. چرا نزدیک امدید پیش بارو. اگر بگوید با تو این چیزها. تو بگو که
بنده تو اوریا حیثانی نیز مرد در حرب. رفت برید و ملک داود را خبر کرد مجموع انکه گفت بواب. و گفت
برید در میان این که گفت که قوم بسیار جمع شدند بر ما و بیرون امدند بصحرا. و ذکر مراکب تا جایی که رسیدیم بدروازه
شهر ایشان. پس اندر انداختند از بالا سور و قتل شدند بعض عبید تو یا ملک. و بنده تو اوریا نیز قتل شد یا ملک
که قتل شدند. گفت داود که بگو بواب که این کار ترا دشوار ننماید. البته باشد در جنگ چنین و چنان
که یکی را بکشند. تیز کن حرب بر قریه که او را فتح کنی و بستانی و خراب کنی. شنید زن اوریا حیثانی که شوهر
او مرده است. گریست و نوحه کرد بر شوهر خود. چون تمام شدند ایام ماتم او. فرستاد داود پیش او و او را
بیاورد بخانه خود و تزویج کرد او را. زایید از بهر داود فرزندی. لله لا اله الا هو [illegible]
این کار که ملک داود کرد در ازین کار. **الاصحاح الحادی عشر** فرستاد ناتان نبی پیش داود و گفت با او
که بودند در قریه دو مرد یکی غنی بود و دیگری مسکین. غنی را بود اغنام بسیار و بقر و رمه بسیار
نعمت عظیم. و مسکین را چیزی نبود بغیر یک گوساله کوچک که او را پرورده بود در نعمت خود و می‌خفت
و بود پیش او مانند دختر او. غنی را مهمان رسید. شفقت کرد بر اغنام و گاوان خود که ایشان را کشد
بمهمان خود. استد گوسالهٔ ان مسکین و او را بمهمان خود خورانید. پر شد ملک داود از غضب و تیز شد
بر انمرد و گفت والله الحی ان مرد که این کار کرده است. مستوجب و کشتنی است. بعد عوض آن گوساله
چهار از بهر انکه بغایت نداشت رحمت کرد. گفت ناتان نبی با داود که تو آن مردی. چنین فرماید
الله الرب تعالی اله اسرائیل من ترا مسح کردم که ملک باشی بر شعب اسرائیل و من ترا رهانیدم
از دست شاول و بتو دادم سرای دختران ارباب تو. و مضاجع زنان تو شدی در حضن تو شری
و دادم بتو دختران اسرائیل و یهودا. [illegible] و قلیل نمی‌کردی. چرا منزلتی که زیادت
میدادم بتو از ایشان زیادت تر از ایشان حرام معنی شدی سنه الله الرب و ادای این کار بدیدی پیش
الله تعالی و قتل کردی اوریا حیثانی را بحرب. و استدی زن او بزنی تو از بهر نفس تو. و قتل کردی او را بحرب
بنی عمون. از این شمشیر خانه تو خالی نشود تا ابد. **جزا.** از بهر انکه خوار کردی امر من
و استدی زن اوریا حیثانی بزنی. اما بعد فرماید الله تعالی اینک من بر انگیزانم بر تو شر از خانه تو
و بستانم زنان تو را بر ابر تو. و بدهم شان را بصاحب تو که مضاجع ایشان شود در روز چهار شنبه. تو ادی
من کنم چهار شنبه. بر ابر مجموع بنی اسرائیل و بجاه افتاب. گفت داود بناتان نبی چه خاطر کرم

کردم که این کار کردم. امام الله الرب اله اسرائیل. گفت ناتان بداود که تو بر کشتی الله تعالی اله تو گناه تو
عفو کرد نمیری. اما من چون کردی اعدای الله الرب العتو این کار که کردی. و این پسر که زاید بمیرد بمرگ.
اما ناتان نبی رفت بخانه خود. و زد الله الرب این طفل که زاید زن اوریا از بهر داود و سخت علیل شد بجور
خواست داود از الله تعالی در بارهٔ کودک و روزه گرفت و خفت مضطجع بر زمین برخاستند مجموع
مشایخ خانهٔ داود که او را بر خیزانند از زمین مانع شد. و با ایشان نان نخورد. چون هفتم شد اندر روز
بمرد کودک. ترسیدند عبید داود که با او گویند که کودک مرد. **جزا.** از بهر انکه گفتند که با او
سخن می‌گفتیم و کودک زنده بود سخن او قبول نکرد. چون بگوییم با او که کودک مرد قایم کند قیامت را
دید داود که عبید او سر جنبانیدند. دانست داود که کودک مرده. گفت بعبید خود که کودک
کشته شد. گفتند کودک مرد. برخاست از زمین و غسل کرد و دیگر جامه خود را. و گذرانید جامه خود
واندر رفت بخانه الله الرب تعالی و سجود کرد. و امد بخانه خود و طعام خواست اوردند پیش او خورد. گفتند
با او عبید او این چه شکل است که کردی. چون کودک زنده بود در روزه بودی و می‌داشتی. اکنون چون مرد
برخاستی و نان خوردی. گفت با ایشان داود. کودک زنده بود روزه می‌داشتم و طلب می‌کردم که
مگر الله تعالی رحم کند و بماند. **اما چون مرد** چه حاجت است بر روزه داشتن. که مگر توانم باز اوردن او را اکنون مرا
عزا داد داود بتسبیع زن خود را و رفت پیش او و خفت با او. بتسبیع زاید پسری نامش نهاد سلیمان
زنده ماند کودک. فرستاد الله تعالی بناتان نبی را و نام سلیمان نهاد که الحبیب. **جزا.** از بهر انکه الله تعالی
او را دوست داشته است **ه** مجاهده کرد بواب بر ربه بنی عمون و فتح کرد او را. فرستاد بواب
پیش داود رسل و گفت که مجاهده کردم با اهل ربه و استدم او را و ملک او نیز. جمع کن مجموع شعب و بیا
بزیر بر قریه و بستانش که نستانم او را بر نام من. باید که بر نام ملک باشد **الاصحاح الثامن
والعشرون ه** جمع کرد داود مجموع شعب و بزیر رفت بر اهل ربه و مجاهده کرد و استد شان
و گرفت تاج ملک شان از سر او. و بود وزن او یک قنطار ذهب. و بودند بر تاج او جواهر قیمتی بسیار. نهاد که
بر سر ملک داود. و بدر اورد از غنایم قریه چیزها بسیار. و بدر اورد از قوم که در او بودند و قتل کرد شان را
و کشید شان از اینجا حدید و بست شان را بر تخیل حدید و انداخت بر ایشان تیر باران. و کرد این با مجموع
قریه بنی عمون. و باز گشت داود و مجموع شعب با او باورشلیم. **بعد از ان** بود اران ابیشالوم
بن داود خواهر را. نامش تامر. عاشق شد بر تامر چمنون بن داود. و عظیم شد وجد او بر تامر
تا بیمار شد. و چمنون را بود دوستی که نامش [illegible] و بود چمنون را دوستی نام او یوناداب
بن شمعی اخی داود. و بود یوناداب مرد داهی. و گفت با فرزند ملک که چه چیز روز بروز زار می‌شوی. چرا مرا
خبر نمی‌دهی حال تو. گفت با او چمنون که عاشق بر تامر خواهر ابیشالوم برادرم. گفت با او که بخسب
بر بستر تو و خود را بیمار ساز. چون پدر تو پیش تو آید بدیدن تو. بگوی پدر تو که اید تامر خواهر من
تا پیش من اید و مرا بخوراند و بیمار کند. و بسازد پیش من که بخورم از دست او. ساز ده بخسب

٨٩

شد چمنون و خفت بر بستر خود. امد ملک بدیدن او. گفت چمنون با ملک بیاید تامر خواهر من
پیش من و بسازد از بهر من لوبیا که بخورم از دست او. فرستاد پیش تامر و گفت با او برو بخانه چمنون

بادر تو و بسیار ازهر او طعام. رفت تاجر عنز احمون را کرد او. و حمون خفته بود تاجر استاد گرد و او را
خبر کرد و ساخت زولوبیه و اورد پس چون زمانی شد از خواب گفت حمون را اشان که پیش او
همه بیرون روید گفت که پیش منند مجموع شان بیرون رفتند از پیش حمون گفت حمون زنی طعام اندرون زیاد
طعام را پیش مجموع که اورده است تو بخورم. ایستاد تاجر زولوبیه را که ساخته بود و بنهاد پیش او. خود حمون
و بنهاد پیش او که بخورد. حمون گفت تاجر گفت با او بیا بخشید بخیب و باز خورد و گفت تاجر او
با برادر رفت سوگند بارا. که این کار روا نباشد در غایت اسل چون رفت تا بام این عار را. و بشنوی تو را
نیک اسل معدوم و رسوا و مذموم و نزد خداوند ترا. بل ملک را خبر کن و او ترا مانع نکند الا صحوا من سخن
تاجر بشنید حمون و قطع سخن او نشد. قصد کرد بر نفس او و مضاجع او شد و مجامع او و بعد از رضا جمعه
او و بغض او شد بغض عظیم حمون شد تاجر را بغض عظیم که شد بغض او عظیمتر از دوستی او اول. او را. ایله
گفت تاجر که برخیز برو از پیش من تا خانه تو. گفت با او تاجر اکنون که ادی این کار عظیم ما را که فرستی تا خانه من
سخن او قبول نکرد است. خواند غلام از غلامان خود و گفت با او بیرون انداز او را از پیش من بیرون. و در را
ببند در روی او. ایستاد تاجر خاکستر و انداخت بر سر خود. و دست کرد در پیراهن خود و جامه خود
همه که بر تن او بود دران که همه را. و بگذاشت خود بر سر خود و بانگ زد. گفت با او ابیشالوم برادر من که چه شدت
با تو چون اکنون خاموش باش یا خواهر که چون برادر تو نیست. بگذار دل این کار بر دل تو. خاموش باش. انشئت
تامر بخانه ابیشالوم برادر خود حیران شد. شنید داود ملک این اشرار را همه. عظیم سخت دشخوار امد او را این کار
و ابیشالوم هیچ بحمون از هر این کار نه باخیر و نه شر. اما ابیشالوم مبغض حمون شد از بهر انک حضاجع
خواهر شد تامر را. و بود از ابیشالوم اغنام که همه اشان را پشم اشان می برید بکوه بیعل حاصور بجنب افریم
خواند ابیشالوم مجموع ابنا ملک را انجا. وامد پیش ملک و گفت که اینک تو پشم اغنام خود می برید. اگر خواهد
ملک و نوکران او انعام فرمانید و بیایند بدعوت من تو انعام فرموده باشد مرا. گفت ملک کلا یا فرزند همه نروم
که ترا خرج بسیار واقع نشود. مکرر کرد بر ملک و ملک ار فتن مانع شد با او. و از بهر او دعا کرد ملک گفت
ابیشالوم که چون نمی ایی. بی ما امنون برادرم که بیاید با من. گفت با او ملک چه حاجت است که حمون بیاید با تو
ابیشالوم الحاح کرد بر ملک. ملک فرستاد ابیشالوم را حمون را با ابیشالوم جمیع ابنای ملک. خواندشان ابیشالوم
اما ابیشالوم خواند مجموع فرزندان خود را و گفت بایشان چون حمون طیب النفس شود. و بگویم با شما
شما او را بزنید و قتل کنید و هیچ اندیشه مکنید. جمرا که من با شما نترسناک مباشید از این کار
دو گوی مردانه باشید. فرزندان ابیشالوم کردند انچه که گفت ابیشالوم. حمله کردند حمون را. برخاستند
فرزندان ملک و برنشستند هر یکی بر اسب خود و گریختند. چون ایشان در راه بودند شنید داود
که مجموع فرزندان او ابیشالوم ایشان را قتل کرد. و هیچ کس را ازیشان برخاست ملک داود و جامه
در بر خود درید و بنشست بر زمین. استادند مجموع عبید ملک جامه ایشان را دریدند بر خویشتن
جواب داد یوناداب و گفت برادر. مپندار یا ملک که همه فرزندان تو قتل شدند اما حمون
تنها قتل شده است. و بود که ابیشالوم در دل خود ضمیر کرده بود. ازان روز که حمون مضاجع
پنداشت ملک که همه فرزندان او قتل شدند. بل حمون تنها قتل شد اما ابیشالوم گریخت

و الحکایة الثانی عشر و
برداشت ناظر چشم خود و دید که بسیاران می ایند در راه از جانب کوه. گفت یوناداب با ملک اینک
فرزندان ملک امدند. و بود حال بر انچه بنده ملک گفت. چون فارغ شد از کلام خود دید فرزندان ملک
که رسیدند. و برداشتند اوازها ایشان بعویل و گریستن اما ملک نیز و همه عبید او برداشتند اوازها
ایشان بعویل و گریستن اما ابیشالوم گریخت امد تولمی عمیهود ملک جاشور و نشست در
داود ملک حزین است بر پسر او حمون روزها بسیار. و ابیشالوم گریخت رامد جاشور و نشست
انجا سه سال و ایزیه کرد که بنشیند داود و بنشیند ابیشالوم که او را بیاید. که عزی تمام کرده بود بر موت
حمون. یوآب بن صوریا دانست که در دل داود دلبستگی است برادر ابیشالوم. فرستاد یوآب بتقوع
اورد پیش او. از انجا حکیمه عاقل کاردان سخن گو. یوآب گفت با او که حزینه باشی و بپوش جامه
حزن و دروغ مال و باش مانند زن حزینه مکروبه بر مرده که از بسیار رنج کار. و اندرون برو پیش ملک
و بگو این یا سخن ساخت یوآب کلام و اموزانید بیش باز عجبت
الانجام الثالث والعشرون
امد امان زن حکیمه عاقل پیش داود. و افتاد بر روی خود و پیش ملک و گفت ما را خلاص کن یا خداوند من
ملک. گفت ملک با او چیست ترا. گفت با او حقا که من زن ارمله ام. و ورد من هلاک شده. و کنیزک تو داشت
دو پسر. در صحرا جنگ کردند. و سود انجا کسی که ایشان را از یکدیگر برهاند و صلح کند شان را تا یکدیگر غالب شد
یکی بر دیگری و قتل کرد او را. اکنون اهل قریه جمع شدند بر این کنیزک تو. و میگویند که بده برادر او
که بار خود قتل کرد که او را قتل کنیم. و میخواهند که میراث ما را هلاک کنند. و جمره که ما را بماند بکشند
که نباشد بر پسر من ابر روی زمین یادگاری و نه قبیله. گفت با او ملک برو بخانه تو من بسپارم ایشان را
بر تو. گفت ان زن حکیمه بملک یا ملک این گناه بر من و بر اهل بیت من و ملک و تخت او بری اند. گفت با او
که عرض کند بر تو این سخن بگو من پیش تو بیاید بعد این. گفت بیاد یا ملک که الله تعالی اله تو هلاک کند
طلبکنندگان بسیار کشته شده و فرزند من نیز هلاک شود. گفت با او ملک والله الحی الازلی نیفتد بر روی زمین
از فرزند تو یک موی. گفت زن بعد یا ملک کنیزک تو کلام کند با ملک یک کلمه. گفت با او ملک بگو کلام
تو. گفت با او یا ملک چرا تو همت کردی این را در شعب اسرائیل و چرا گفتی بگفتن ساحب یا ملک
و چرا باز نمی اوری یا ملک فرزند تو که گم شده است. اما ما همه مردنیم. و ما همه بمانند ابی که ریخته شود
بر زمین جمع نشود. و الله الرب نفس قبض نکند و باوی تدبیر نکند و متعدی و شود کسی از او اعراق
اکنون گفتم بخداوند ملک این سخن. و اسرائیلی شعب ما را منزعج کردند. گفت کنیزک تو که بروم
خبر کنم ملک را این کار. مگر او خلاص کند کنیزک خود از این قوم. که ما را هلاک نکنند و فرزند من
و میراث الله تعالی. گفت کنیزک تو تا که کند الله تعالی قول رشید من ملک را مانند فریشته
از بهر انک شنید ملک با سه ملاک الله تعالی یکیست. با چه مال او خبر و شر. و باشد الله تعالی با تو
جواب داد ملک و گفت با زن از من هیچ چیز بنهان مکن از انچه ترا فرمایم با او. گفت با او زن بگو یا خداوند
گفت با او یوآب فرستاد ترا با این چیم. جواب داد زن و گفت با او. و حیات نفس تو یا ملک یوآب در کار
ملک دیم نیز و شمال از هیچ نوع بر قیقه که این گفت یا خداوند ملک اما ملک گفت عبد تو یوآب و او امر کرد
که تو بجمیع این کلام که مقصود او انست که خداوند ملک سخن کنیزک خود را قبول کند از بهر ان کرد

سه تو بواب این کردار. دخدا ودم حلم است بانه حکمت ملا کله الله تعالی عالمسکو حه که ابن حرب
گفت مر یواب که دم لعالی کنق. برو بیاور ابیشالوم را. امد یواب حسن حجو دکاه وا به ملک دعا کرد
وگفت اومر دانستم که حسن ای بو ومحبت تو را با ملک خو زکرد ملک مشورت بنه او. برخاست
یواب وامد جاشور را. وآورد ابیشالوم را باورشلیم. گفت ملک که لا برود بخانه او وبس وی نیاید.
رفت ابشالوم بمنزل خود وملک را ندید. لعا ازیا بحوع حرم نبود بمانند ابیشالوم بجمال قامت وحسن منظر
وازقدم تا دماغ او منبر بو همیشه وجمال همانکه دراسرائیل ابیشالوم هیچ عیب نبود و وقتی که می تراشیدند از موی
سر او هر سال عبادت جبرا. از بهر آنکه موی سر او گران میکرد. و بود وزن موی سر او که مقرّط بزرگی می کرفتند
بوزن دویست مثقال مثقال قدس اما مثقال قدس بود بیست درم. و مولود شدند از بهر ابیشالوم
سه پسر ودو دختر. وبود جمال او خوب روی کامله جبر ولطافت نام او تهلا تامر. اما ابیشالوم
نشست باورشلیم دو سال و روی ملک داود پدر او ندید. فرستاد ابیشالوم بطلب یواب که او را
بفرستد بپیش پدر خود ملک داود و دنیا میفرستاد ابشالوم یواب. گفت ابیشالوم بغلامان خود. برو بمزرع
یواب که پیش مزرع منست وهر جه از گندم وجو بیابید همه را بسوزانید باتش. رفتند غلامان ابیشالوم
وسوزانیدند مجموع مزرع یواب بن صرویا باتش. برخاست یواب وامد بپیش ابیشالوم. گفت یواب
با ابیشالوم. چرا رفتند غلامان تو وسوزانیدند مزرع مرا باتش. گفت با او ابیشالوم. از بهر آنکه فرستادم
بطلب تو وتو نیامدی بپیش من که فرستم ابیشتم بپیش پدرم ملک وتو نیامدی. جرا امدی واوردی
وجرا امدم از جاشور وما را انجا بهتر بود مقام بودن. البته میخواهم اندر این زمان که بروم بدرم ملک داود
اگر هست گناه باید مرا قتل کند. امد یواب بپیش ملک داود واو را خبر کرد گفتار ابیشالوم. فرستاد
ملک وآورد ابیشالوم را بپیش خود. اندر آمد ابیشالوم بپیش پدر خود ملک داود. افتاد ابیشالوم بر روی خود
بر زمین بپیش ملک اما ملک داود بوسه کرد روی فرزند خود ابیشالوم را. و بعد از آن ساخت
ابیشالوم مرکب وسواران بنجاه مرد که پیاده پیش باشند با او مدام. و هر روز بامداد می رفت و می
ایستاد بر در ملک و می دید هر کسی که بامر مهمی خواستی که بیامد بدرگاه از بهر داد بپیش خویش می خواند
وسؤال میکرد از او که تو از کدام شهری و از کجا آمدی و چه ضرورت داری. می گفت با او که بنده تو
از یک سبط از اسباط بنی اسرائیلم. می گفت با ابیشالوم. می بینم که کلام تو خوب است و مستقیم
و نیز انیست کسی برد ملک بشنود کلام تو و حاجت تو بر آورد. و می گفت کاشکی من حاکم بودمی که
بر من که وقتی که بپیش من صاحب ضرورت وستم رسیده بداد خواستن می آمد از بهر او داد او
می ستدم و حاجت او را می بر آوردم و او را خوشدل می کردانیدم. و وقتی که کسی از بهر ابیشالوم سجده می کرد
ابیشالوم دست انگشتر را می ستد و بوسه می کرد. و این بود همه که دار ابیشالوم که در بود با همه
مردان بنی اسرائیل پیش ملک بداد خواستن لعا ابیشالوم با بر کردار مجموع بنی اسرائیل او را بجوع
کشید. وعجب او شدند همه اسباط اسرائیل و او را میخواستند. ملا مجمع الشلیثه
و بعد چهار سال گفت ابیشالوم بملک که بروم بحبرون و بگزارم نذرها که کردم از بهر الله الرب اله
اسرائیل که بنده نذری نذر کرده است. که بودم بجاشور و ارام. از بهر الله الرب که ما را او را
باورشلیم که عبادت کنم لله الرب الاه اسرائیل. گفت با او ملک برو بسلام. اما ابیشالوم

برخاست واَمد بحبرون. فرستاد ابیشالوم رسولان مجموع اسباط بنی اسرائیل وگفت با ایشان وقتی که
بشنوید آواز بوق شعور بگویید که ابیشالوم ملک شد بحبرون. رفتند صحبت ابشالوم دویست مرد
از اورشلیم. ورفتند با او غافل که نه دانستند که جه خواهد کردن. فرستاد ابیشالوم بپیش احیتوفل
جیلونی صاحب مشورت داود ملک واو را بپیش خود آورد. از قریه او جیلو. واو ذبح می کرد
انجا. اما فتنه بار میشد باهتیاج. و اصحاب ابیشالوم بسیار میشدند ولشبار [illegible] امد
بپیش داود خبر کشید وگفت با او. که بنی اسرائیل با ابیشالوم هم عهد شدند. لعا داود گفت
باصحاب او وهمه ایشان که با او بودند باورشلیم از عبید او. برخیزید که بروم نباد الا افتیم درجب
ابیشالوم. اگه نتوانیم گریخت زود بروم که نباد زود دریابد بر ما. وبد رساند وافتیم. و شر او
بما رسد. وقتل کند اهل قریه را بتیغ شمشیر. گفتند عبید ملک با ملک از هر جه خواهی تو یا ملک خداوندکار
ما که ما عبید تو ایم. جه بفرمایی که می رایم. بیرون رفت امد ملک داود و اهل خانه او. و مجموع عبید او با او.
رها کرد ملک ده زن از زنان او که نگاه دارند خانه او. اما ملک رفت و مجموع شعب در پی او. وایستادند
اندرون. وامدند مجموع عبید او و رفتند با او. و مجموع ازادگان و خرمیان او. امدند مجموع حیتانیان که امده بودند
از جات بپیش ملک. گفت ملک با اتی حیتانی. چرا با ما می آیی. بازگرد با ملک و باش انجا. که تو مرد غریبی. و تو
دی روز بیرون امدی که بلاد تو. و امروز تو را میخواهم که با یای با ما تو با ایشان. که ما می رویم هر جا که الله تعالی
خواهد. باز کرد بیش برادران تو. جواب داد اتی وگفت با ملک والله الحی وحیات ملک که هر جا که شوم
از آن جا که ملک باشد یا مرگ یا زندگانی عبد تو. گفت ملک داود به اتی برو بیا با ما
امد اتی حیتانی و مجموع اهل خانه او و عیال او با او. و مجموع اهل زمین می گریستند. و مجموع شعب
اغاز کردند برفتن. اندرون امد ملک بوادی قدرون و مجموع شعب اندرون آمدند براه بیابان. ناکاه
صادوق کاهن بود ابیتار که با ملک بودند حمل کردند تابوت الله الرب. رفت ابیتار کاهن که مجموع شعب
از قریه بیرون امده بودند از اندرون. گفت ملک بصادوق کاهن باز گرد و باز کردان تابوت الله تعالی با تو بقریه
تا اگر الله تعالی بر من رحمت کند و مرا باز گرداند بقریه و عبادتخانه او و دیار او. واگر الله الرب بفرماید که
رغبتی نیستم بتو. اینک ایستادم بپیش حضرت او. بکند با من آنچه دلخواه اوست و دلخواه او. گفت ملک
بصادوق کاهن باز گرد بقریه بسلامت تو و احیمعص ولد تو و یوناتان بن ابیتار و پسران شما همه با شما. ونگاه
کنید که من باشم در قاع بریه تا وقتی که از پیش خبر بیاید بپیش من و مرا خبر کنی. باز گردانید صادوق
وابیتار همه اوران الله الرب تعالی بقریه اورشلیم. ولنجا بودند. لعا داود بالا رفت بطور
الزیتون. بالا رفت پیاده وسر او پوشیده ومجموع شعب سر ها ایشان پوشیده و می گریستند
وخبر رفتند خبر کردند داود را که احیتوفل عاصی شد وبا ابیشالوم شد. گفت داود
الملک لله الرب [illegible] اسرائیل اندیشه احیتوفل. رسید داود انجا موضع که نماز می کردند بالله الرب
امد پیش داود جوشای ارکی خار زده قمیص خود پاره کرده بود وانداخت خاک بر سر خود. گفت با او داود
اگر تو با من باشی بشوی بر من مونت. بل باز کرد بقریه و بگو با ابیشالوم که من بنده تو ام یا ملک و بنده پدر تو
از پیش بودم. اکنون بنده ام تو. [illegible] احیتوفل و [illegible] صادوق و ابیتار دو کاهنان
٨٩ هر سخن که بشنوی [illegible] خبر کن او را و معلوم کن او را بصادوق و ابیتار کاهنان و هر دو پسران
ایشان انجااند احیمعص بن صادوق ویوناتان بن ابیتار با ایشان هر چه بشنوی از ایشان بفرست
من مرا خبر کنند. امد جوشای دوست داود بشهر و ابشالوم امد باورشلیم. اما داود در [illegible]

از جایله که ناز می کرد طیل امد بشر داوود صبیا غلام مفیبشت و اورد با خود دو
خروار بار کرده بر ایشان دویست نان و صد ریسمان انجیر و صد منبیر و خیک خمر
گفت با او ملک از کجا داری این که اوردی صبیا گفت اما خر انرا اورده ام که سوار شوند اهل ملک
و نان و منبیر را از بهر عیال ملک و خمر که بخورند پیش حاضران که در بریه امدند گفت با او ملک
کجاست سید تو گفت صبیا اینک نشسته است اورشلیم و گفت که امروز باز دهد اسرائیل
شاوول پدر من گفت داوود با صبیا قربان دادم ترا هرچه که از آن مفیبشت است گفت صبیا
حد بسیار است انچه دارم چون نزد تو ظفر یافتم برحمت با ملک اما داوود ملک که امد تا بحوریم
بیرون امد انجا مردی از قبیله آل شاوول نام او شمعی بن جیرا بیرون و بر داوود ملک دشنام می داد
و بسیار سنگ ها می کرد داوود را و مجموع عبید او را که با ملک بودند که مردم بسیار راست
ملک بودند و بر دست چپ او از خدمتکاران او و این بود قول شمعی بداوود در دشنام او بداوود
بیرون رو بیرون رو یا مرد خون ریز یا لئیم که داده هل الله الرب ترا هرچه که کردی با آل شاوول
که بعد از و ملک شدی و بخواهم از الله تعالی که ملک بدست ابیشالوم دهد فرزند تو که تو بلا یابی بر انچه
کردی ازبرای انکه تو مرد خون ریزی هستی [illegible] گفت ابیشی بن صرویا
بداوود چرا این سگ مرده دشنام می دهد خداوند ما ملک را دشنام می دهد اندر روم پیش تا ببرم سر اورا
بیاورم پیش ملک گفت داوود چرا این کار مکن بگذار که مرا دشنام دهد از بهر آنکه الله تعالی
فرموده است که داوود را دشنام دهد کاشکی خبر داشتی که چرا این سخن چنین گفت داوود
با ابیشی و مجموع عبید او اینک فرزند که از پشت من بیرون امده است نفس مرا می خواهد هلاک کند می
طلبد بگذارید شمعی را که مرا دشنام دهد که الله الرب فرموده است که داوود را دشنام بده مگر
الله تعالی نظر کند بخضوع کند نگاه و بیاورد بمن عوض این شر خیر و عوض این دشنام و داوود
و عبید او براه خود می رفتند و شمعی بر کنار کوه می رفت برابر داوود و بر داوود دشنام می داد
و بروی خاک می انداخت و سنگ می انداخت بر داوود امد داوود و مجموع اصحاب او
خسته انجا اسایش کردند و ابیشالوم و مجموع ایشان که با او بودند و جمله اسرائیل امدند
باورشلیم و اجیتوفیل با او چون خوشی خازن ابن صدیق داوود ملک بیامد پیش ابیشالوم
گفت خوشی با ابیشالوم زنده باش یا ملک زنده باش یا ملک گفت با او ابیشالوم است دوستی تو
چرا نزدیک کردی دوست تو گفت خوشی با ابیشالوم راست نباشد بر خلاف انکه لعله باشد
از الله تعالی و مجموع شعب اسرائیل با او و پیش او سالک باشم و با او باشم دیگر عمر بخدمت از عبودیت
که بودم باشد انکه خدمت پدر تو کردم اکنون خدمت تو کنم دیگر گفت ابیشالوم با اجیتوفیل یا ذو تدبیر
تدبیر و مشورت بکن که چه کنم گفت اجیتوفیل با ابیشالوم برو بر زنان پدر تو چون بشنوند
مجموع بنی اسرائیل که تو رفتی بر زنان پدر تو قوی شوند مجموع ایشان که با تو اند و محکم زدند از بهر
ابیشالوم خیمه بر سطح … اندر رفت ابیشالوم بر سطح زنان پدر او انجا بود با محضر
برابر مجموع بنی اسرائیل و بود مشورت اجیتوفیل در ان روز مانند نبوت یا وحی الله تعالی بر نبی

بود مشورت که میکرد بر داوود و با ابیشالوم گفت اجیتوفیل با ابیشالوم بگو من که بگزینم دوازده هزار مرد
و بروم بر داوود امشب و برسم با او و چون انکه نرم مانده است و حیران دستهای او سست اند و بزنم
بر او که مجموع اصحاب او منهزم شوند و بکشم ملک را تنها و بازگردانم همه شعب پیش تو چنانکه امدند
دیگران از بهر انکه خواستی و مجموع شعب خلاص شود همه بسلامت خوش امد این سخن ابیشالوم را و مجموع
اشیاخ بنی اسرائیل گفت ابیشالوم بخوانید پیش من خوشی خازن که بشنوم چه مشورت میکند
بما امد خوشی پیش ابیشالوم گفت با او ابیشالوم که اجیتوفیل چنین و چنان با ما گفت و پند داد بما که
بکنیم بدین گفت اگر تو انرا مصلحت میدانی تو بر ما مشورت کن تا چه کنیم بفرمان تو گفت
خوشی با ابیشالوم که نیکو نیست سخن اجیتوفیل راست اکنون نیست که او گفت و گفت خوشی که
با ابیشالوم که تو می دانی که پدر تو و اصحاب او جباره اند و ایشان قوی اند که انکه ایشان پیش
ایشان مانند خرس که در بریه است که شکسته است که باید فرزند اما پدر تو داوود
مرد شجاعت دل او سخت و پیش اصحاب او صبر کند تا که پنهان شود در بلاد یا در یک موضع
از مواضع اگر با ایشان زخم نمانند و این بار و پدر تو بشنود که اصحاب ابیشالوم بیرون امدند
و او مرد جبار است دل او مانند دل شیر غرنده در بیشه البته پدر تو بجنبد و تیره شود بر مجموع
اسرائیل و بترسند می دانند که جبار است و دل او و اصحاب او نیز همه جبارانند و شجاع اند
بل عزم تو مشورت میکنم چون بنی اسرائیل پیش تو جمع شوند از دان و بیر شبع تو با ایشان
باشی اگر برویم بر هر جا که پدر تو باشد و بر ایشان بزنیم مانند طل بر زمین و نمانیم بر پدر تو
و نا بر مردم که با او اند و نمانیم بر صحابه او و نگذاریم یکی از ایشان و اگر اندر شهری بگشند
مجموع بنی اسرائیل ریسمانها تا وادی و نمانیم در ان شهر صرفه گفت ابیشالوم و مجموع بنی اسرائیل
که رای اجیتوفیل باطل است و رای خوشی خازن بصواب تر است از رای اجیتوفیل اما خواست
الله تعالی که رای اجیتوفیل باطل شود که رای اجیتوفیل صواب تر بود که بترسد و رد الله تعالی بر ابیشالوم
نقمه و بلا و اینک گفت خوشی بصادوق و ابیاثار کهنا اکنون مشورت کرد اجیتوفیل بر ابیشالوم
و بر بنی اسرائیل و اکنون مشورت کرد من اکنون زود بفرستید کسی که احوال معلوم کند بداوود ملک
که بگوید با او که امشب نماند در فضای بریه بلکه برود اندرون تا اذا هلاک نشود او و هر که با او اند
و بود یوناتان و اخیمعص ایستاده پیش عین القصار امد پیش ایشان کنیزک و گفت با ایشان که بروید
و داوود را خبر کنید که ایشان نتوانند اندرون رفتن بشهر و بدیدند ایشان را او دید ایشان را غلام
خبر کرد با ابیشالوم رفتند هر دو و اندر امدند بخانه یکی از خانه بحوریم و بود در دهلیز او چاه
برفتند انجا استد زن او و گلیم و بپوشانید سر چاه و اندر انداخت بر گلیم گندم و هیچ نفرید
معلوم نشد بر انکه ان زن امدند عبید ابیشالوم بر ان زن بخانه و سوال کردند اینها کجا اند
اخیمعص و یوناتان گفت با ایشان ان زن رفتند از انجا که بعد … طلب کردند نیافتند بازگشتند
٨٩ باورشلیم بعد از ان که عبید ابیشالوم رفتند ایشان بیرون امدند از چاه و رفتند خبر کردند
بداوود و گفتند با او برخیزید و بگذرید بر آب [illegible] که اجیتوفیل بر شما چنین
مشورت کرد با ابن مشورت برخاست بامدادان ملک داوود و مجموع اصحاب او و گذشتن اب اردن را

چو نصیحت نماند ایشان را هیچ امری که بدان اندر دل گذشت و رفت. دید اخیتوفل که مشورت او قبول
کردند نشنیدند برخاست برد بار گوش خود و رفت بشهر خویشتن و اندیشه اهل خود. و وصیت
کرد بر اهل خود. انگه قلیه کرد خود را و بمرد و دفن شد در مقبره پدر خود. اما داود رفت
بمحنیم. و ابیشالوم اندر آمد با دار ملک و مجموع بنی اسرائیل با او. الاجتماع الثانی والثلثین
و مستولی کرد ابیشالوم عماسا را بر جند خود بجایگاه یواب بن صوریا. و بود عماسا ولیعزری
از بنی اسرائیل نام او یترا و زوجه او ابیگیل بنت ناحاش اخت صوریا ام یواب. و برابر آمد
بنی اسرائیل و ابیشالوم بزمین جلعاد. اما داود چو رسید بمحنیم. آمد پیش او شبی بن ناحاش از ربت
بنی عمون و ماخیر بن عمیئیل از لودبر و برزلی جلعادی از روگلیم. آوردند بالش و جامه خواب و گندم
و جو و مقلو و آرد و باقله و عدس و مجموع تمام. جملة. از بهر آنکه گفتند که مجموع اصحاب ملک گرسنه اند
و چیز خورد نیافتند و تشنه اند. و بماندند بی نماینده در بریه. شمار کرد داود اصحاب خود
و مستولی کرد بر ایشان سرهنگان و معرفان و داد ثلث ایشان بیواب. و ثلث با بشای بن
صوریا اخی یواب. و ثلث دیگر بایتای گتی. گفت ملک بشعب که ما نیز بخیزیم که قوم هستیم چرا
ما را طلب میدارند که ما را هر ایشان اشکست. و از بهر ما نیز اشکست که رعایا شهرها یلدرها
کنند. اما عبید داود گفتند بداود که ما برویم و ایشان مواقعه و جنگ با ایشان کنیم
با ایشان ملک داود بقصد خود. بروید و لیکن بسلامت باز بخواهید. و گفت بستانید ابیشالوم را
زنده. شنیدند مجموع شعب بشارت ملک مجموع سرهنگان لشکر در باب ابیشالوم که او را زنده بستانند
و بسلامت او را زنده. بیرون آمدند قوم ملک ببریه و عرض کردند آل اسرائیل لشکر خود. و حرب
در میان اصحاب ملک داود و بنی اسرائیل نیز شد. اما بنی اسرائیل منهزم شدند از پیش اصحاب داود
ملک قتل کردند بمجاهه ملک بنی اسرائیل مقتله بسیار. بیست هزار مرد. و شد جنگ میان ایشان
حرب عظیم. چنانکه حیوانات بر و سباع دشت میخوردند از بنی اسرائیل بسیار از بیشتر
از آنکه بقتل شدند در حرب در آن روز. اما صحابه داود یافتند ابیشالوم را. و بود ابیشالوم
نشسته بر استر. استر اندر آمد در بیشه بزیر درخت بزرگ و جست استر از زیر ابیشالوم
و ابیشالوم آویخته شد در شاخ درخت عظیم. موی سر او میان آسمان و زمین چرا آویخته شد
از بهر آنکه موی سر عظیم داشت موی خود آویخته شد و ماند آویخته در شاخ درخت و استر جست
از زیر ابیشالوم و رفت. و ماند ابیشالوم آویخته. دید او را مردی از صحابه داود و گفت بیواب
و خبر کرد یواب را و گفت با او که دیدم ابیشالوم را آویخته در شاخ درخت. گفت یواب بآن مرد که
دیدی ابیشالوم را. چرا او را نزدی تیری و زمین او را ندیدی و لیکن آختی او را ابر زمین و من می دادم ترا صد درم
و جامه. گفت آن مرد بیواب که اگر می دادی بمن هزار درم. دست دراز نمیکردم در پسر ملک از بهر
آنکه ملک فرمود بتو و بمجموع شعب. که ابیشالوم را پس عزیز بیارید حاضر باشید و او را
قتل مکنید ابیشالوم را. اگر من این کار میکردم. بیکبار میبودم با نفس من و مخفی نبود این کار
بنزد ملک و تو نیز بری میشدی. گفت با او یواب نیست اینجان. بلعز آغاز کنم بقتل او پیش
از تو. استد یواب سه قضیب تیر بدست خود. بزد آن تیرها بر دل ابیشالوم و او را افگند

و بود هنوز زنده او آویخته بر درخت. باز گشتند ده غلام که حامل کرده بودند متاع یواب
کردند بر ابیشالوم و قتل کردند ویش. بانگ زد یواب ببوق باز گشتند مجموع ایشان که با او بودند. تیرباران
بنی اسرائیل. از بهر آنکه یواب دور کرد ایشان را از حرب. استدند ابیشالوم را و انداختند او را
در چاه نغل سخت. و ساختند بر وی پیچ از سنگ بسیار بزرگ. اما بنی اسرائیل منهزم شدند همه
و رفته هر یکشان بوطن خود. و بود که ابیشالوم در قید حیات خود ساخته بود صنم بمانند او
و نشانده بود آن صنم را در قاع الملوک. چرا از بهر آنکه گفت ندارم کسی که ذکر بیاد آورد.
نهاده نام صنم را بنام خود ذکر ابیشالوم. تا امروز یوم الناس شر هذا. گفت اخیمعص بن صادوق
بیشتر روم و ملک خوش دیدار مر دکانی ذهب که الله الرب تعالی برامنتقم شد از مجموع اعدای تو.
گفت یواب بس اید که تو امروز بشارت دهی. بلکه صبر کن تا فردا. امروز بشارت مده ملک را.
چرا. ملک را بقتل فرزند امروز که ابیشالوم نشاید بشارت. گفت یواب بکوشی
تو برو و خبر ده ملک را که دیدی بود. جامه شد اخیمعص بن صادوق و گفت بیواب دوم بار بفرما من نیز
که بروم در پی کوشی. گفت با او یواب چرا امیخواهی که بروی یا فرزند. و هیچ کس نیست که خواهد داد این
خبر بشارت. گفت هر چه بروم و بگویم بملک. گفت یواب برو. آمد اخیمعص بطریق خاک و پیشتر از کوشی
رسید. و داود نشسته بود در میان دو دروازه. رفت نظاره بر سر بام شهر بالا نظر کرد. دید که مرد تنها می آید
نظاره بانگ کرد و گفت با ملک در ملک و گفت. گفت ملک اگر تنها است بشارت بدهد است. آمد که
رسید. بانگ زد نظاره یواب را و گفت با او. اینک مرد دیگر که میدود تنها. گفت نظاره میبینم دویدن اولین
بمانند دویدن اخیمعص بن صادوق. گفت ملک این مرد صالحست ببشارت آمده. اما ملک خواند اخیمعص را
آمد اخیمعص و سجود کرد ملک را و گفت تبارک الله تعالی اله اسرائیل که محدود کرد مردانی که ایستادند از قوم که
بیزی ملک جمع شده بودند. گفت با او ملک ابیشالوم زنده است و سالم. گفت با او اخیمعص دیدم جند عظیم
که کرد شده بودند پیش یواب بنده خداوند ملک. اما علم ندارم که چه شده است از بنده تو. گفت با او
باش بوضع خود. استدند که گرچه خود. ناگاه رسید کوشی و گفت که مژده میدهم بملک که الله تعالی منتقم
شد از بهر ملک از مجموع اعدای که خالفه قرم ملک. گفت ملک بکوشی صحیح است که کودک ابیشالوم. گفت
کوشی همچنان باشند همه بدخواهان ملک بمانند ابیشالوم یا خداوند ملک. که بدی طلبیدند ملک را خواهد
الاجتماع الثالث والثلثین. غیرت فرو گرفت ملک را اندرون در گذرگاه بالاخانه خود و بگریست زار زار
بر پسر خود و میگفت وا پسرا وا بنیا ابشالوم وا یا جوانا ابیشالوم. یا فرزند من ابیشالوم. که
شنیدند. تا که جستانید که اگر امکان داشتی که من ترا از جان خود بخریدی ای پسرک جوان من آه و
دیده شد و بیاید یو با نفس برفع ابیشالوم. اندر آمد اسخلم یواب پیش ملک و گفت با او. امروز خجل کردی
مجموع عبید. که اسرا امروز رهانیدند جان تو یا و انفس اهل خانه تو و فرزندان و دختران تو و زنان تو
و سراتی تو. و تو امروز شادی کردی دشمنان تو. و بخشایندی دوستان تو. و امروز پیدا کردی
که نزدیک اولوکان و عبید. چرا. از بهر آنکه میدانم که اگر ابیشالوم امروز زنده می بود. ما همه قتل ۹۰
شده بودیم. و خواسته تو از بود. برخیز اکنون و سخن گو بعبید تو. از بهر آنکه من قسم کردم بالله تعالی
که اگر تو بیرون نیایی هیچ آدمی امشب پیش تو نماند. و این کار تر باشد شر عظیم از هر چه بر تو گذشت

و بر تو گذشت از شر. از کودکی تا امروز و برخاست ملک و نشست بدر خانهٔ خود. بانگ
زدند در همه شعب و گفتند که ملک بدر خانهٔ خود نشسته است. آمدند مجموع صحابهٔ
ملک پیش ملک. **اما بنی اسرائیل** گریختند همه و بخانهٔ خود رفتند. اعادت کردند مجموع
شعب اسرائیل و اندیشه می‌کردند و می‌گفتند که داوود ملک ما را خلاص کرد از مجموع اعدای
ما و مدعیان ما. و او خلاص کرد ما را از اهل فلسطین. بیاید اکنون گریزیم بعد ابیشالوم
که او را بر ما مسح کردیم قتل شد در حرب. گفت بعض ایشان ببعض چرا دیر میشوید
از باز گردیدن بخدمت ملک ما. بیاید که او را باز آوریم بمنزل او. شنید ملک بدانچ اندیشه
کردند از بهر او همه بنی اسرائیل. گفت با ایشان ملک اما شما برادران من و خون و گوشت
من و استخوان من. چرا دیر شدید از باز آمدن پیش من. و گفت بعماسا تو نیز خون و گوشت
منی. بکند الله تعالی با من چنین و چنان و ضعف آن بزرگ اگر نه امیر لشکر من شوی هر چند
من بجای یواب بن صرویا. با خود کشید دل مجموع بنی یهوذا. شدند همه بر یک اندیشه
فرستادند پیش ملک و گفتند. باز گرد تو و مجموع عبید تو. برجوع و باز آمدن کرد ملک
انجان و آمد تا اردن. **اما بنو یهوذا** آمدند بجلجال که بیرون آیند باستقبال ملک که او را
آورند تا اردن. **اما شمعی بن گیرا** بن جیرا از ساعیم و آمد
اندر و آورد تند از اردن اندر آورد دند او را. **اما صیبا غلام مفیبشت** و پانزده فرزند او
با یهوذا. باستقبال ملک داوود
و بیست عبید او اندر آمدند با او. و بشتافتند بگذاردن پول از بهر عبور ملک
و اندر آمدند قوم از رسال که بگذرانند چنانکه ملک را خشنود کنند بگذشتان مجموع شان
اما شمعی بن جیرا او افتاد بر روی خود بر زمین پیش ملک داوود بوقت آمدن ملک باردن
و گفت بملک. ملک بر بندهٔ خود نگیرد بنه گناهی که کردم. و نه غیرت بیاد نیارد بر عبد او که
از آن وقت که بیرون آمد از اورشلیم خداوند من ملک اندر بر خاطر خود ننهد مرد. چرا
از بهر آنکه عبد ملک میداند که گناه کرد. و اینک امروز آمدم در اول بنی یوسف
همه. و آمدم باستقبال خداوند من ملک. جواب داد ابیشی بن صرویا و گفت بسبب

شمعی بقتل که دشنام مسیح الله تعالی. گفت داوود که چه افتاد مرا و شما را ابنای صرویا
که امروز شدید از بهر من بمانند شیطان. هیچ آفریده از اسرائیل نمیرد که نه بینم نفس که من ملک ام
بر بنی اسرائیل. اندکی ملک بشمعی که نمیری. و سوگند خورد او را. **اما**
مفیبشت بن یوناتان بن شاول بیرون آمد باستقبال ملک. و ناخن و موی خود نشسته بود و جامهٔ خود
تغییر نکرده بود از آن روز که ملک بیرون آمده بود تا آن روز که بسلامت باز آمد. چون آمد با اورشلیم باستقبال
ملک رفت. گفت با او ملک یا مفیبشت چون نشتی با منی. گفت مفیبشت یا خداوند
ملک بر من از بهر آنک بندهٔ تو مقعد گشت و عبد من با من غدر کرده است. گفتم با او که بردار مارا خر که
بروم پیش ملک و صحبت خداوند من ملک بروم از آنکه بندهٔ تو مقعد است. و عبد من صیبا با من غدر کرد
با ملک تو یا خداوند من و اما ملک خدای تعالی بکن با من بر هیچ بتو. بود الله تعالی از بهر آنکه همه کس
مرا مستوجب بودند از تو بقتل یا ملک. و ساختی بندهٔ تو از ایشان که می نشینند بر مائدهٔ تو
نمی توانم اکنون عذر خواستن هیچ گونه. اکنون چه عذر آورم و چه توانم گفت بحضرت ملک خداوندم
گفت با او ملک چه سبب تو بحرف. فرمودم و گفتم که مزارع را میان تو و صیبا باشند. گفت
مفیبشت با او بستاند همه را. چون خداوند من ملک بسلامت آمد. آمد برزلی جلعدانی
از دوبلیم و اندر آمد تا اردن با ملک که با او بگوید بباز گشتن. و بود برزلی مرد پیر که بگشت
و شد عمر او هشتاد سال و ملک خدمت می‌کرد و نفقه که نبود در محنیم ساکن از بهر آنکه مردی بود
عظیم القدر. گفت با او ملک بیا تو نیز با من و بدهیم بعیال تو التبرک با اورشلیم. گفت برزلی
بملک چندین سال زندگی شوم که بروم با ملک با اورشلیم. اینک امروز من هشتاد ساله‌ام و نمی دانم
خیر از شر. و نمی داند بندهٔ تو چه لذت می‌خورد و چه می‌آشامد. و نمی توانم که مزید بشنوم آواز
چون بگذارم خود را موونه بر خداوند من ملک. و بندهٔ تو اندک اندر آید در اردن با ملک. بعد چه بسیار
مکافات کند با من ملک این مکافات. بل باز گردم در شهر من که در او میرم پیش قبر پدر من و مادر من
اینک فرزند من کمهم با تو باشد او و اندر وی رود با تو یا ملک. و بسپارش باو آنچ خواهی و ترا باید
گفت با او ملک بیاید کمهم که من بسپارم با او هر چه بخواهد دل او. و بسپارم با تو هر چه دل تو
بخواهد **الاصحاح الرابع والثلثین** اندر آمدند مجموع شعب که با ملک داوود بودند تا اردن
و اندر آمد برزلی و بوسه کرد دست ملک داوود را. و ثنا کرد و دعا خواند بر حضرت ملک داوود. باز گشت
و بخانهٔ خود **اما ملک داوود** اندر آمد بجلجال و ایشان را با خود آورد. و آمدند مجموع بنی یهوذا با ملک
و نیم شعب اسرائیل **اما بنی اسرائیل** جمع شدند پیش ملک داوود. و گفتند با ملک چرا نهان کردند
برادران ما بنی یهوذا و اندر و بردند ترا با اردن یا ملک و مجموع اهل خانهٔ تو. مجموع بنی یهوذا
با تو. جواب دادند مجموع بنی یهوذا و گفتند بمجموع بنی اسرائیل **از بهر آنکه ملک نزدیک ماست** و بر ما واجب تر
است. چرا این کار شما بخشم آمد ملک مگر خورده ایم چیزی از ملک یا داده است ما را بخشایش
جواب دادند آل اسرائیل و گفتند بنی یهوذا. ما ده درم در ملک قسمیم. و ما مهتر ایم بداود ملک

وبر تو گذشت از شر از کودکی تا امروز. برخاست ملک و نشست بر در خانهٔ خود. بانگ
زدند در همهٔ شعب و گفتند که ملک بر در خانهٔ خود نشسته است. آمدند مجموع معابه
ملک پیش ملک. اما بنی اسرائیل گریختند همه و بخانهٔ خود رفتند. اعانت کردید مجموع
شعب اسرائیل و اندیشه میکردند و میگفتند که داود ملک ما را خلاص کرد از مجموع اعداء
ما و مدعیان ما. و او خلاص کرد ما را از اهل فلسطین بیاید اکنون گریختیم بعد ابشالوم
که او را بر ما مسح کردیم قتل شد در حرب. گفت بعض ایشان بعض دیگر را چیست که
از باز کردن دین تخلف نکنند ملک را. بیاید که او را باز آوریم بمنزل او. شنید ملک بدانچه اندیشه
کردند از همه او همهٔ بنی اسرائیل. گفت با ایشان ملک اما شما برادران من و خویشان و گوشت
من و استخوان من. چرا دیر شدید از باز آمدن پیش من. و گفت بعماسا تو نیز خون و گوشت
منی. بکند الله تعالی با من چنین و چنان و ضعف آن بر من که اگر نه تو سالار لشکر من باشی هر چند
من بجای یواب بن صرویا. با خود کشید دل مجموع بنی یهودا. شدند همه بر یک اندیشه
فرستادند پیش ملک و گفتند. باز گرد تو و مجموع عبید تو. برجوع و باز آمدن کرد ملک
انجان و آمد تا اردن. اما بنو یهودا آمدند بجلجال که بیرون آیند باستقبال ملک که او را
اهد و را بگذرانند از اردن انزرا اورد ندا او را. اما شمعی بن گرا بن جیرا از ساحورین و اهد
با ال یهودا. باستقبال ملک داود. اما صیبا غلام مفیبشت و پانزده فرزند او
و بیست عبید او اندر آمدند با او. و بستند بر گذاردن پول از بهر عبور ملک
و اندر آمدند قوم از بسار که بگذرانند چنانکه ملک را خشنود کنند بخدمتشان و بجمعشان
آمد شمعی بن گیرا و افتاد بر روی خود بر زمین پیش ملک داود بوقت آمدن ملک با اردن
و گفت بملک ملک بر بندهٔ خود نگیرد بنکوهش که کردم. و ذنب عن بیاد نیاورد بر عبد او که
از آن وقت که بیرون آمد از اورشلیم خداوند من ملک اندر بر خاطر خود ننهد مرد. چرا
از بهر آنکه عن بنده ملاحظه فرمود بگناه من فعندی عن اینک آمدم امروز در اول بیت یوسف
همه. و آمدم باستقبال خداوند من ملک. جواب داد ابیشی بن صرویا و گفت مسیح

شمعی بقتل که دشنام مسیح الله تعالی را گفت. داود گفت چه افتاد مارا و شما را ای بنی صرویا
که امروز شدید از بهر من بمانند شیطان هیچ آفریده از اسرائیل بمیرد امروز من بنفس خود ملک ام
بر بنی اسرائیل. انگاه گفت ملک بشمعی که نمیری هرگز. امان داد بسوگند خوردن که داد از بهر او. اما
مفیبشت بن یوناتان بن شاول بیرون آمد باستقبال ملک. و از موی خود دلسنتند و جامهٔ خود
تغییر کرده بود از آن روز که ملک بیرون آمده بود تا آن روز که بسلامت باز آمد. چون آمد با اورشلیم باستقبال
ملک. گفت با او ملک یا مفیبشت چون است که بصحبت ما نیامدی. گفت مفیبشت یا خداوند
ملک بر من از بهر آنکه بندهٔ تو مقعد است و عبد من با من غدر کرده است. گفتم با او که بر دار مار از بهر که
بروم پیش ملک و صحبت خداوند خود ملک بروم از آنکه بندهٔ تو مقعد است. و عبد من صیبا با من غدر کرد
با ملک تو یا خداوند من مانند ملک خدای تعالی بکن با من هر چه بنزد تو خوب. بود الله تعالی از بهر آنکه اگر نه بدر آن
من همه مستوجب بودند از تو بقتل یا ملک و ساختی بندهٔ تو از ایشان که می نشینند بر مایدهٔ تو
نمی توانم اکنون عذر خواستن هیچ گونه. اکنون که چه عذر آورم و چه توانم گفت بحضرت ملک خداوندم
گفت با او ملک چه سبب تو سخن. فرمودم و گفتم که املاک را میان تو و صیبا باشند. گفت
مفیبشت با او بستانند همه را. چون خداوند من ملک بسلامت آمد ‏ آمد برزلی جلعذائی
از دو بلیس و اندر آمدن با ملک که با او بگوید بیاز گشتن و بود برزلی مردی پیر که بشت
و شد عمر او هشتاد سال. و ملک خدمت می کرد و نفقه که بود در مقیم ساکن از بهر آنکه مردی بود
عظیم القدر. گفت با او ملک بیا تو نیز با من و بدهم بعیال تو آنچه که با ور اورشلیم. گفت برزلی
بملک چند سال زنده شوم من که بروم با ملک او اورشلیم. اینک امروز من هشتاد ساله ام و نمی دانم
خیر از شر. و نمی داند بندهٔ تو چرا او لنج مخور د و لنج می اشامد. و نمی توانم که اکنون بشنوم آواز
چون بسازم خود را مؤونه بر خداوند من ملک و بندهٔ تو اند راندارد با ملک بعد چند بسیار
مکافات نکند با من ملک باین مکافات. بل باشم در شهر من که در او قبر پدر من و مادر من
اینک فرزند من کمهم با تو است. او اندرون رود با تو یا ملک. و بسپار با او آنچه خواهی و ترا باید
گفت با او ملک بیاید کمهم که من بسپارم با او هر چه بخواهد دل او. و بسپارم با تو هر چه دل تو
بخواهد الاصحاح الرابع والثلثین ‏ اندر آمدند مجموع شعب که با ملک داود بودند با اردن
و اندر آمد برزلی و بوسه کرد دست ملک داود را. و ثنا کرد و دعا خواند بر حضرت ملک داود و انگه باز گشت
بولایت خود لعل ملک داود اندر آمد بجلجال او و ایشان را با خود آورد. و امدند مجموع بنی یهودا با ملک
و نیم شعب اسرائیل لعل بنی اسرائیل جمع شدند پیش ملک داود. و گفتند با ملک چرا پنهان کردند
ترا برادران ما بنی یهودا. و اندرون آوردند ترا با اردن یا ملک و مجموع اهل خانه تو. مجموع بنی یهودا
با تو. جواب دادند مجموع بنی یهودا و گفتند بمجموع بنی اسرائیل از بهر آنکه ملک نزدیک است و بر ما واجب تر
است. چرا این کار شما بخشم آمد. ملک خورده ایم چیزی از آن ملک یا داده ما را چیزی یا بخشایش
جواب دادند اهل اسرائیل و گفتند بنی یهودا را. ما ده جزو داریم در ملک. و ما حق بیشتر داریم بداود و در ملک
91

از شما. چرا رفتیت لی ما. و سزا اولیتر بود که بیاوریم ملک را. و ما بیاییم با او. اما بنی یهودا
بنی اسرائیل دلیر و سخت‌تر آمد بن کلام. ناگاه مردی فاجر شاموع نام بن بکری از بنیامین
او تعصب کرد. و زد دم در دم سرنای و گفت. نداریم با داوود دستی. و نه با این ایشی بخش و میراث
یا بنی اسرائیل بروید هر یکی شما به وطن خود. کردند مجموع ابنای اسرائیل از پیش داوود. و رسیدند با شاموع
بن بکری. اما بنی یهودا با ملک داوود پیوسته شدند و لیکن ملک جدا نشنیدند. میان اردن و اوراشلیم
اما داوود آمد بخانه خود با اوراشلیم. و نگاه کرد ده زن سرایه خود. هرده را ایشان که رها کرده بود بنگاه
داشتن خانه ملک آن سرایه را در یک جای نهاد در یک سرای و بر ایشان نگهبانان گذاشت. و ماندند
آنجا محبوسین و پیش ایشان نرفت. و ماندند در ضیق و عجز فرو ماندند تا روز کشتن میوه.
گفت ملک بعمشا. بشمار اهل یهودا تا سه روز و تو اینجا باش. رفت عمشا پیش بنی یهودا
که معاهدشان بشود. و دیر کرد شد از میعاد خود. گفت داوود بیوآب. نباید که شاموع بن بکری
بر ما شوم‌تر شود از ابیشالوم. بلکه برو و با عبید خود بطلب او. نباید پناه گیرد در مدن عظیم. و آنجا
قائم شود و کرم کنند چشم ما. بیرون رفتند یوآب و مجموع عبید ملک ملک از اجرانیم و کرثیم. بیرون
آمدند از اوراشلیم. و رفتند در پی شاموع بن بکری. چون رسیدند بصخره عظیم التی بجبعون است
برابر ایشان رسید عمشا که می‌آمد. و یوآب بسته بود بر خود سلاح خود. و بود در منطقه
یوآب خنجر. و بسته بود خود و مانده شد [illegible] چون بیرون آمد. افتاد دست یوآب بر خنجر او
گفت یوآب بعمشا سلام علیک یا اخی. افتاد دست یوآب بر ریش عمشا رسید. قبل که دهد عمشا
و عمشا ندانست که در دست یوآب خنجر است. زد یوآب در پیخاصره عمشا. افتادند امعای
بطن عمشا بر زمین دیگر بار زدش. مرد عمشا. اما یوآب و ابیشی اخو رفتند در پی شاموع بن بکری
رفت مردی از عبید یوآب و ایستاد بر سر عمشا و او افتاده بود. گفت عمشا باز گرد
تو از صحابه کیستی. از صحابه ملک یا از صحابه یوآب. اما عمشا می‌غلطید بخون خود افتاده
بر سر راه. چون آن مرد دید که مجموع نظاره ایستادند بر عمشا. کشید عمشا را از سر راه.
و انداختش در یک زمین و پوشانید بر وی جامه. چون کشید عمشا را از سر راه مجموع مردم رفتند در پی
یوآب. و رفتند بطلب شاموع بن بکری که با او جنگ کنند. اندر آمدند مجموع اسباط اسرائیل
بابل و بیت معکا. و مجموع مواضع و قوم در طلب شاموع. آمدند با [illegible] معکا. و ایستانیدند
بر شهر کمین و حصار گرفتند. قصد شهر را بکردند و مجموع ایشان که با یوآب بودند. و گفتند
بیوآب که شهر شهر را خراب کنیم. خدا. انهرانی شاموع در شهر رفته و آنجا پناه گرفته بود. بانگ
زد یک زن حکیمه از بالای شهر شهر و گفت بشنوید یا قوم که آمد شدید و بگویید یوآب.
که اینجا بیاید که با او سخن گویم. یوآب شنید قول زن حکیمه آمد پیش او. گفت آن زن
وی یوآب بن صرویا. گفت با او نعم منم یوآب. گفت با او بشنو دار کلام این کنیزک تو. گفت یوآب
که می‌شنوم. گفت که قوم پیشین می‌گفتند و اندیشه می‌کردند و او می
که [illegible] کار [illegible] از انبیا. آنکه [illegible] و قتل می‌کردند از اصحاب اسرائیل
اما تو مردی و می‌خواهی که از بنی اسرائیل شعب [illegible] گناه قتل [illegible]. جهل صبر کن وجه و تعجیل
مکن بر نجابت این قوم شعب الله تعالی اله اسرائیل و نیست انجانک تو بپنداری

جواب داد یوآب بان زن حکیمه و گفت. حاشا از من که قتل کنم و هلاک بکنم مردم را. نیست
انچنان که تو می‌پنداری. بلکه مردی از جبل افرایم. اسم او شاموع بن بکری. دست خود دراز کرد
بداوود ملک. او را تنها بسپاری و من رجوع کنم از پیش شهر. رفت آن زن حکیمه و گفت بیوآب
یوآب همین ساعت سر او پیش تو انداخته شود از بالای شهر شهر. رفت آن زن پیش مجموع
شعب همه بحکمه او. در حال بریدند سر شاموع بن بکری. و او را انداختند از شهر شهر پیش
اما یوآب در حال [illegible] دم اندر دم سرنای [illegible] و جدا شدند لشکر یوآب همه از شهر و رفتند
هر و بمنزل خود. باز گشت یوآب پیش ملک داوود با اوراشلیم. و بود یوآب بر مجموع جنود
بنی اسرائیل. و بنایاهو بن یهویادع بر اجرانیم و کرثیم. و ادورام بر خراج. یوشافاط بن اخیلود مذکور.
شیوا کاتب. صادوق و ابیاتار کاهنان. الاصحاح الخامس والثلثین. افتاد
قحطی در عهد داوود ملک سه سال بعد از سال بعد از سال و خواست داوود رحمة من الله تعالی
گفت الله الرب اله اسرائیل. از بهر شاوول و از بهر بیت الدم. از بهر آنکه قتل کرد شاوول قوم جبعونیم
خواند ملک داوود جبعونیم را و گفت با ایشان. اما جبعونیم از قوم بنی اسرائیل نبودند از بقیه
اموریم و بنی اسرائیل سوگند خورده بودند با ایشان. شاوول خواست قتل ایشان
که خواست تعصب بنی اسرائیل و بنی یهودا. اما داوود خواند جبعونیم را و گفت با ایشان چه می‌خواهید
که کنم با شما و بچه چیز شما را راضی کنم. و برکت کنید بر شعب الله تعالی. گفتند جبعونیم نبود ما را اهل
بر مال و زر و نقره. می‌خواهیم که بدست ما هیچ کس از بنی شاوول که دشمن ما بود که ما او را قتل کنیم
گفت ملک با ایشان که چون [illegible] چه کنم با شما. گفتند [illegible] که خواست هلاک ما و [illegible]
بقتل ما و [illegible] خالی شود از [illegible] بنی اسرائیل [illegible] از نسل او. که
ایشان را [illegible] امام الله تعالی در [illegible] شاوول. گفت با ایشان ملک داوود [illegible] این کار
شفقت کرد ملک بر مفیبوشت بن یوناتان از بهر عهدی که [illegible] بود [illegible] یوناتان بن شاوول
[illegible] داوود [illegible] رصفا ابنت ایه که زاییده بود از بهر شاوول ارمونی و مفیبوشت و [illegible] ابنت
شاوول که زاییده بود از بهر عدریئیل بن برزلی [illegible] جبعونیم
جبعونیم همه را [illegible] امام الله الرب اله اسرائیل [illegible] هلاک [illegible] در اول
ایام حصاد غله. در اول حصاد جو. اما رصفا ابنة ایه [illegible] و انداختش بر صخره. از اول حصاد
تا وقت [illegible] آب از آسمان بر زمین [illegible] آسمان [illegible] ایشان [illegible]
خبر کردند داوود ملک را. [illegible] رصفا ابنة ایه [illegible] شاوول. رفت ملک داوود و [illegible]
[illegible] و یوناتان [illegible] از ارباب یابیش جلعاد که دزدیده بودند [illegible]
[illegible] ایشان را آویخته بود [illegible] اهل فلسطیم [illegible] شاوول و یوناتان را قتل کرده بودند
در جلبوع. [illegible] شاوول و یوناتان ابنه [illegible] و دفن کرد ایشان را
در قبر [illegible] شاوول [illegible] و رحمة الله تعالی بر اهل زمین
دیگر بار افتاد حرب میان اهل فلسطیم و اسرائیل [illegible] داوود و عبید او با او. اما داوود و یوآب
[illegible] و ابیشی [illegible] ایشان که بود [illegible] سیصد مثقال [illegible]
و بود [illegible] بشمشیر [illegible] داوود [illegible] ابیشی
یوآب

بر صوریا. ز جبار فلسطین را او را قتل کرد. سوگند خوردند عبید داوود و گفتند که داوود
دیگر بیرون نیاید با ما بحرب. و منطفی نکند چراغ اسرائیل بعد از آن. دیگر بار برخاست ایشان را حرب
بجات. تا اهل فلسطین قتل شد آنجا سبکی. جوشی شافاروی از فرزندان جبابره.
حرب کرده شد آنجا. میان اهل فلسطین و آل اسرائیل. و قتل شد الحنین بن ملف الجلیک از
بیت لحم. جولیت فلسطینی و آل اسرائیل اما جولیت فلسطینی بود عمود رمح او بعلط نول
جولاه. دیگر بار کرده شد حرب بجات. و بود آنجا مردی جبار. و بودند انگشت دست و پای او
بیست چهار عدد بشمار. این و بود از فرزندان جبابره. آغا نکرد بمعیره آل اسرائیل. قتل کرد
او را یوناداب بن شماعی برادر داوود. این چهار مرد فرزندان جبابره بودند. از جات. و سلم
بدست داوود و عبید او. انکه گفت داوود این تسبیح مزمور و عشرین امر داوود
دو شنید ... ای رب پناه منی. ای رب عزیز منی و خلاص کننده منی. خدای عزیز که پناهی منی او است
معین منی و خلاص کننده منی. ملجا مخلص منی از دست ایشان. خلاص کننده محمود. دعا کنم الله را و خلاص
شوم از اعدای منی. که امواج مرگ محیط من شدند. و سیل اثمه مرا بعد شدند. فرود گرفتند مرا شیطان
زمین. و بر گرفتند دامهای مرگ. خواندم الله را در ایام بلاهای منی. و بانگ زدم بخدای منی. شنید دعای
مرا از محراب قدس او. دعای منی بحضور رسید و بگوش او اندر رفت. تد سید جنبید و لرزید بنیاد کوهها
زمین و کوه شدن و بانک شدن لرزان که بر ایشان غضب کرد. و تیغ شد دخان از غضب او و آتش روان
مضطرب شد بنظر او. و جمرها بر آمد از او. و بر زیر آمد از آسمان. و ضبابی زیر دو قدم او. نشست
بر کروبی و پرید. و نشست بر اکناف بادها. ساخت تاریکی حجاب او. و محیط او شد ساید تاریکی
ابر غمام جو. از زمهریر ظلال او. ساخت غمام او شرمساری و جمر آتش. رعد کرد الله در آسمان.
و آغاز کرد علی آواز او. شرمساری و جمر آتش. فرستاد سهام او و ایشان را پراکنده کرد. و برق زد بسیار
کرد و رنج ایشان را. پیدا شدند چشمه‌های آب. و پیدا شدند اساس بلاد. از زجر تو یا رب و از دم
نسیم روح غضب تو. فرستاد از بالا و مارا قبض کرد. و کشید مرا از بسیار آب. و مرا خلاص کرد
از بسیار دشمنان منی. و از دشمنان منی که مبغض منی شدند و مرا قهر کردند. و آمدند بمن در روز تنگی منی
رب منی خلاص منی کرد. و بدر آورد مرا بفراخی. و بخشی منی شد از بهر محبت او منی. توبه داد مرا رب
از راستی منی. و سزای منی داد از بهر پاکی دستهای منی. از بهر آنکه رفتم در راه رب منی. و عاصی نشدم از
فرمان رب منی. از بهر آنکه احکام او برابر منند. و دور نکردم از سنن او. و بودم با او بی عیب
و محتسب خطاهای منی شدم. توبه داد مرا رب منی بصدق منی و پاکی دست منی ابر چشم او منی
الاصحاح الثالث والثلاثون با رب با صالح صالح و با مرد مجتنب مجتنب و با مرد
منتخب منتخب. و با سرکش ملتوی. تو که خلاص کننده شعب مسکین. و بینداز چشمها چیلت
تو منیر چراغ منی. تو که رب منی نور دهنده تاریکی منی. بنام تو بر قوم بحرب. و با الله منی اسوار الصور
الله که عیب نیست در راه او. قول الله رب منی خالص است. و ناصر ایشان که بر او توکل کنند. که نیست
بغیر الله اله ما رب. و نا عزیز بما نند الله ما. خدای که مرا در سه عصب که دو موید منی شد. و ساخت

و هر جایضه که بر او خفته باشد نجس باشد. و هر جامه که بوشد نجس باشد. و بر هر جامه که نشیند نجس باشد
و هر که بر آن جامه خواب او رفت جامه خود را بشوید و با آب مستغسل شود و تا شب نجس باشد. و بر ذیل جامه
هر که حایط نشسته باشد نجس باشد تا شب. و هر که مجامعت کرد با آن حایط و از طمث او با او در سد
تا هفت روز نجس باشد. و هر جامه که خفته نجس باشد ۳ و زنی که او خون سیلان شد بغیر وقت طمث او
و دوام شود و بیشتر از آنکه عادت در ایام حیض او نجس باشد تا مدت ایام سیلان خون او با شد از آنکه بود در
ایام حیض او نجس باشد. و هر بستر که بخسبد در ایام حیض او باشد مانند آنکه بر وی بخسبد ایام طمث او. و هر جامه
که بر او باشد نجس است مانند آنکه در ایام طمث او. و هر که بساو د بر او نجس باشد. جامه خود را بشوید و با آب
نجس باشد. و اگر پاک شود از سیلان او بعد از هفت روز. بستاند از بهر او دو قمری یا دو بچه حمام
و بیارد ایشان را بنزد کاهن در قبه الزمان. و کاهن ایشان را قربان کند. یکی از بهر گناه و یکی از بهر صعید. و کاهن
او را طاهر کند از سیلان خون او امام لله تعالی. و بگوید بنی اسرائیل از نجاست خود را نگاه دارند. و بنجاست
خود نمیرند. و مجامعه بحس کنند که در میان ایشان است. این سنت لازم کند هر که در او سیلان است. و هر که
او را جنابت باشد و با او نجس شد. و حایض بحیض او باشد. آنکه در و سیل با شد یا جنبد سیل او بمرد
که سیل او طاهر شود و با شد با زن و مرد که مجامع زن حایض شود سخنه عمران خطا با بنی اسرائیل
الکه هر بار که ایشان مستغفر میشد در بیعیم ماه سیزدهم لرغه یونانیه
الله خدا او تعالی کلام کرد با موسی بعد و فات بنی هرون که آتش بیگانه بردند بر سرخ او تعالی و سوختند قال
الرب بموسی بگو بهارون که اخیل که در خانه قدس هر وقت اندرون حجاب در آنکه تابوت عمران است
که تا نمیرد که من ظاهر بر صفحه عمران در حجاب. و چون هرون اند رست القدس داخل کند با او
نور از گاو نر بقره و جوان قوچ که کامل و بپوشد قمیص کتان مقدس و بپوشد او که بر تن او باشد. و میان خود را
بسته دارد بمنطقه از دمشق و بنهد بر سر او مصنفه از دمشق از بهر آنکه ثیاب قدس است. و بر آب
مستغسل شود و بپوشد آنرا. و بستاند از جماعت بنی اسرائیل دو بز غاله از بز که قربان باشند یکی گناه و قوچ
یکی از بهر صعید. و بیارد قربان کند هرون گاو نر گناه از بهر نفس خود مستغفر شود از بهر خانه او. و بستاند
دو بز غاله و بیستاند ایشان را امام لله تعالی نزد در باب قبه الزمان. و دو قرعه اندازد در ایشان یکی قرعه
از بهر خدا تعالی و یکی قرعه عزازیل. و قربان کند هرون بز غاله که بر او افتاد قرعه خدای تعالی و بسازد
او را قربان چای که گناه. و بز غاله دیگر که بر او افتاد قرعه عزازیل قایم باشد زنده امام لله الرب که
بر او استغفار کند از بهر خاوندان ذنب آنکه بر انداخته عزازیل بیرون بصحرا الاصحاح السادس عشر
و قربان کند از بهر گناه نفس او و از بهر نفس خود استغفار کند از بهر اهل خانه او. و ذبح کند ثور گناه
و بستاند مجمره از جمر آتش که بر مذبح است امام خدای تعالی و دو دست خود پر کند از بخور طیب
مدقق. و اندرون برود داخل حجاب در و وضع کند بخور بر آتش امام لله تعالی و بپوشاند بخور صحیفه عمران
از جانب مشرق. و بستاند از خون آن ثور با انگشت خود هفت بار. و ذبح کند بز غاله گناه شعب
و ببرد خون او اندرون داخل حجاب بار. و بیبارد همچنانکه ساخت بخون ثور و بیفشاند او بر صحیفه
عمران امام او و استغفار کند از بهر خانه اسرائیل بر قدس از نجاست ایشان و از بهر اسان مستغفر

از همه اثم ایشان و مجموع دونی ایشان لجمیع خطایای ایشان دلقبة الزمان که میان ایشانست و میان نجاست
ایشان. و نباشد در قبة الزمان هیچ کس وقت اندرون شدن او که استغفار کند در قدس تا بیرون آید و استغفار کند از بهر
نفس او و فرزندان او و جماعت بنی اسرائیل استغفار کند. و بیرون آید به مذبح الذی برابر خدای تعالیست و استغفار
کند. و بگیرد از خون گاو و از خون بز و تو بر دابره مذبح بر زیره آن. و بپاشاند بر او از خون هفت
بار با انگشت خود و مطهر سازد. و پاکیزه کند از نجاست بنی اسرائیل و چون تمام کند تطهیر
او قدس را و قبة الزمان و مذبح آنگاه باز کند بز زنده. و بنهد هارون دست او بر سر بز زنده. و معترف
شود بذنوب بنی اسرائیل همه و جمیع ایشان و اثم و خطایای ایشان و بردارد بر سر بز زنده و بفرستد آنرا با
مرد بیگانه با او بقفر و رها کند او را الغا و بز زنده بر دارد مجموع اثم ایشان تا زمین قفر و اندرون رود
هارون و بدر آورد در قبة الزمان جامهای که پوشیده بود. الغا جدا کند او را. و در آب غسل شود در جایگاه
طاهر و جامه خود بپوشد و بیرون رود و قربان کند ... و ... شعب و بردارد ... کابر
مذبح. و الذی فرستاده با او بز زنده از بهر عزازیل جامه خود را بشوید و در آب غسل شود و آنگاه بیاید به لشکر
اندرون رود. و گاو و بز گناه الذی از خون ایشان اندرون برد از بهر تطهیر در بیت قدس
بیرون برد خارج لشکر و بسوزانند ایشان را با پوست ایشان و گوشت و ... ایشان و الذی که
ایشان را بسوزاند جامه خود را بشوید و در آب غسل شود بعد از آن به لشکر اندر آید. و این سنه
از بهر شما سنت دائم تا ابد. القول از بهر استغفار گناه ۲۵ و در ماه هفتم در دهم ماه نگاه کنید
نفس خود را. عمل مکنید نه شما و نه ایشان که بیشتر شما ایند که میان شما ساکن شوند. از بهر آنکه در این
روز از بهر شما استغفار کند او را مطهر شوید از مجموع خطایای شما برابر الله الرب خدای شما. مطهر
شوید. و از تطهیر از بهر شما راحت روح است و ذلت انفس شما باشد و مواعظ و سنت پیوسته از بهر
شما تا ابد. و استغفار کند حبر آنکه مسح کند او را که تمام شود دست او که خدمت کند بجای پدر او
و بپوشد دمشق و مطهر کند بیت قدس القدس و مطهر کند قبة الزمان و مذبح را از بهر کهنه استغفار
کند. و از بهر مجموع جماعت بنی اسرائیل و باشد این عهد دائم پیوسته از بهر شما تا ابد الابد. از بهر بنی اسرائیل مجموع
گناه ایشان یکبار در سال و کرد همچنانکه خدای تعالی فرموده است سنة قربان و ذبائح که ذبح
نکنند بیرون از قبة الزمان از بهر آنکه بنی اسرائیل از بهر شیاطین ذبح می کردند. از بهر آن
بر ایشان نامه ... که بیرون قبة الزمان ذبح نکنند. و قطع کرد با ایشان فصل قضا ...
بر خون ریزان و خون خوران و کلم الرب موسی و گفت با او بگو با هارون و پسران او
و جماعت بنی اسرائیل و بگو با ایشان اینست که خدای تعالی فرموده است که با شما معلوم کنم. هر مردی
از بنی اسرائیل که گاو یا بره یا شاه در محله بنی اسرائیل ذبح کند یا خارج لشکر. و قربان خود نیاورد بدر باب
قبة الزمان که الحاق باز کند او را از بهر خدای تعالی در خانه خدای تعالی عقوبت کرده شود از بهر آنکه قتل
کرده باشد از بهر آنکه او خون ریخت. ازو ... از شعب خود هلاک شود. از بهر آن بیاورند بنی اسرائیل
قربان و ذبائح ایشان را که ذبح کنند خارج لشکر بیاورند او را پیش کاهن تا باب قبة الزمان پیش الله الرب تعالی
و الحاق باز کنند او را ذبائح تمام از بهر خدای تعالی و بپاشاند کاهن خون ایشان را بر مذبح خدای تعالی

یعنی او را حلال نکنند. بل از آن خدای تعالی باشد. تو بهایش با چهل ... و اگر بازخرد از دواب که حلال نشوند
خالص شود بهای آن او و زیادت کند بر بهای او خمس او. و اگر خلاص نشود فروخته شود به بهای او. و همه
که تحریم کند مرد از بهر خدای تعالی از هر چیز که او دارد از مردم و از بهایم و از مزارع میراث خاص از بهر خدای تعالی
فروخته نشود و حلال نشود. از بهر آنکه همه از بهر خدای تعالی خاص قدس است. از قدس القدس است
از آن خدای تعالی. و همه تحریم کرده از مردم خاص از بهر خدای تعالی خلاص نشود بل قتل شود قتلا
و همه عشر زمین یا بهای درخت یا زرع زمین از قدس است از آن خدای تعالی. و هر مردی که عشر خود
خلاص کند زیادت کند بر بهای او خمس او. و همه عشر گاو و گوسفند باشد از همه که زیر عصای
راعی در رود دهم قدس باشد از بهر خدای تعالی و سوال نکنند صاحب او از بهر نیکی او یا از بهر بدی او
و بدل نکند ... باشد او و بدل او مقدس از بهر خدای تعالی و مفتدی نشوند. این سنن
و این وصایا که خدای تعالی فرموده است او را با بنی اسرائیل بدست موسی در جبل سینا
تم ... بعون الله تعالی ... و ترجم علی ... من لسان العبری الی لغة الفارسی علی ...
...

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين انه هو معين

ابتدا كنيم بعون الله سبحانه بكتابة نسخة التورية المقدسة
وهو السفر الرابع بلسان الفارسى وهو المعين على اتمامه

الاصحاح الاول

وكلم الله تعالى موسى در برية سينا در قبة الزمان ودر اول ماه واول روز در اول دوم دو سال
دوم از بعد خروج بنى اسرائيل از ارض مصر وگفت با او محصى كن شمار بنى اسرائيل همه در قبايل ايشان
وخاندانهاء پدران ايشان وعدد شمار ايشان هر ذكرى از فرزند بيست ساله وبالا هر كه در حرب تواند رفت از بنى
اسرائيل ومحصى كن ايشان را در لشكرهاء ايشان تو وهرون . وباشند با شما هر سبطى مردى
و رئيس باشند در خاندان پدران او . واينست نامهاء مردمى كه با شما باشند ∴ از سبط روبيل اليصور
شديور ∴ از سبط شمعون شلوميئيل بن صوريشدى ∴ از سبط يهودا نحشون بن عميناداب ∴ از سبط
ايساخار نثنائيل بن صوعر ∴ از سبط زبولون اليأب بن حيلون ∴ از سبط يوسف از آل افرايم اليشمع بن عميهود ∴
از سبط منشا جمليائيل بن فدهصور ∴ از سبط بنيامين ابيدان بن جدعونى ∴ از سبط دان اخيعزر بن عميشدى ∴
از سبط اشير فجعائيل بن عكرن ∴ از سبط جاد الياساف بن دعوائيل ∴ از سبط نفتالى اخيرع بن عينان ∴
اينانند رؤساء جماعت وقايدان رؤساء پدران ايشان واشراف ايشان ∴ وايشانند رؤساء الوف بنى اسرائيل ∴
استدند موسى وهرون اين مردمان كه ذكر شدند . وجمع كردند جموع بنى اسرائيل در اول روز از ماه دوم
ومحصى كردند در قبايلشان وخاندانهاء پدران ايشان وثبت كردند نامهاى ايشان را . از فرزند بيست ساله
وبالا بشمار از ايشان اچنانكه خداى تعالى فرمود موسى وهرون ❦ وايشان را شمار كردند در
برية سينا ❦ بود عدد بنى روبيل بكر اسرائيل فرزندان عشاير پدرانشان وبود شمار نامهايشان .
هر ذكرى ايشان با سر خود فرزندان بيست ساله تا بالا هر كه تواند بحرب رفتن از بنى اسرائيل بود
شمار سبط روبيل چهل وشش هزار وپانصد مرد ❦ وفرزندان شمعون در قبايلشان وموالیدشان
هر ذكرى ايشان از هر سر خود . بود عددشان از فرزند بيست ساله وتا بالا . از سائر كه بحرب تواند
رفتن در احشاد بنى اسرائيل بود شمارشان سبط شمعون پنجاه ونه هزار وسيصد مرد ❦ وفرزندان جاد
لقبايلشان . در موالید عشاير ايشان بشمار نامهايشان هر ذكرى با سر خود از فرزندان بيست ساله
تا بالا هر كه بحرب بيرون تواند رفت با احشاد بنى اسرائيل بود شمار آل جاد چهل وپنج هزار وششصد
وپنجاه مرد ❦ وفرزندان يهودا در موالید ايشان وقبايلشان وپدرانشان از فرزند بيست ساله
تا بالا كه بحرب تواند بيرون رفت با بنى اسرائيل محصى شد عدد شمار آل يهودا بود هفتاد هزار
وچهار هزار وششصد مرد ❦ وفرزندان ايساخار لقبايلشان وموالیدشان وپدران ايشان
از ابناء بيست ساله كه تواند بيرون رفت بلشكر بنى اسرائيل محصى شد عدد بنى ايساخار بودند
پنجاه هزار وچهار هزار وچهار صد مرد ❦ وفرزندان زبولون لقبايلشان وموالیدشان از ابناى بيست
ساله وبالا كه بحرب تواند رفت با احشاد بنى اسرائيل محصى شد عدد آل زبولون بود پنجاه هزار
وهفت هزار وچهار صد مرد ❦ وفرزندان يوسف آل افرايم در عشاير وقبايلشان از فرزندان

شبل طرق عزيز . ساخت قدم مرا مانند ايل واستانيد مرا بر بلندى ∴ اموزانيد دستهاى مرا
جنگ ∴ دسته كمان بازوى من قوس نحاس ∴ دادى مرا سپر نصرت ∴ يمين تو مرا نگه دهد
وعظمت تو مرا بزرگ كرد ∴ فراخ ساختى خطوت زير من ∴ نلغزيد پاشنهاى من ∴ ونجستم
طلب كنم اعداء خود وبر ايشان ظفر يابم ∴ ونروم از ايشان تا قهر ايشان كنم ∴ واسارا بزنم ايشان را
ونتوانند برخاستن ∴ بيفتند زير قدمهاى من ∴ عظمت دادى مرا بقوت در قتال ∴ ومنصرع ساختى
مدعيان من زير من ∴ بيفتند زير قدم من ∴ ورفتند رقاب اعداء پيش دست من ∴ وبشكستم
دفان اعداى من ∴ فرياد كنند [illegible] ∴ ايشان را كوم كنم مانند خاك [illegible] باد
∴ زير پاى ادم ايشان را مانند خاك راهها ∴ خلاصى كنى مرا از [illegible] شعب ∴ وبسيارى مرا
شهر شعوب بسيار ∴ [illegible] شعب [illegible] ∴ ومتعبد شوند [illegible] وطاعت
ومعبد شوند فرزندان غربا ∴ وقايم شوند [illegible] ∴ حى است الله تعالى
ومبارك [illegible] خداى [illegible] ∴ الله [illegible] منتقم [illegible] ∴ وساخت شعوب را متعبد من
وساخت شعوب زير من ∴ وخلاص [illegible] از اعداى من ∴ [illegible] مناصب من شدند
اوخلاص كند مرا از [illegible] اثيم ∴ [illegible] ميان شعوب يارب ∴ وعظمت دهم بنام تو
عظمت دهنده اسرائيل ∴ ومنعم بر مسيح او داوود ودر نسب او تا ابد ∴ تم الحمد لله وحده
بگو يا داوود بن ايشاى ∴ [illegible] ∴ [illegible] اسرائيل
الله [illegible] ∴ وسخن او بر لسان من ∴ گفت اله اسرائيل ∴ [illegible] اسرائيل
حاكم صديقين ∴ [illegible] ∴ بمانند نور صبح ∴ بوقت اشراق افتاب ∴ وبمانند نور صبح [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] الله تعالى ∴ [illegible] داوود ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]

اينست نامهاء مجابه داوود [illegible] ∴ نام او [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] داوود [illegible]
[illegible] ∴ وقتى كه [illegible] اهل فلسطين [illegible] اسرائيل ∴ [illegible] ∴ وغارت
كردند ايشان را [illegible] اسرائيل ∴ [illegible] اهل فلسطين [illegible]
[illegible] ∴ در روز [illegible] فرمود الله تعالى [illegible] اسرائيل ∴ [illegible]
[illegible] ∴ برخاست [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] فلسطين [illegible] . [illegible]
[illegible] اهل فلسطين [illegible] ∴ برخاست [illegible] فلسطين را [illegible]
الله تعالى [illegible] . [illegible] داوود [illegible]
[illegible] فلسطين [illegible] . وملك داوود [illegible] . [illegible] فلسطين

سر بیر لدن بیت لحم • ارزو کرد داوود وگفت • ارزوم هست که کسی بخوراند مارا اب از جاه
اکه در بیت لحم است • بکافتند سه مرد در بین لشکر فلسطین و کشیدند اب از جاه بزرگ
که در بیت لحم است • و اوردند پیش ملک داوود • مایل نشد که بخورد از اب • و شور کرد پیش حضرت
الله تعالی • انصاف الهی این که دم خطر کرده بودند بسر خود و نخورد • مایل نشد از خوردن اب
و این کار کردند سه مرد • و بود ابیشی اخی یواب پسر صرویا سر سه مرد • جنگ کرد به نیزه خود • بر
سیصد مرد و بر ایشان ظفر یافت • و لیکن ابیشی نشد • و بود سر همه بر ایشان و فخر کرد داد
سه مرد • و بود بنایا بن یویادع مردی جبار خوب دستها و او بود از اهل قبصیل و او قتل کرد دو مرد
جبار از لشکر موابین • و اندر رفت بیبیشه و قتل کرد شیر غژم در روز که برف بود • و قتل کرد
مردی شجاع مصری شمناک دیدار و در دست مصری او بود نیزه • زد بخود او بعصا مصری و در دست
داشت عصا لا غیر • استد نیزه از دست مصری و او را با نیزه قتل کرد • این کار کرد
بنایا بن یویادع • و این بود برابر سی مرد بر همه و حکم کرد جنگ سه مرد •
متولی کرد او را بر دهول و خروج در جیب و در جیب ش

اسامی مردان الشجاعان و الثلثین

عسائیل اخی یواب بود جواب که سی مرد • شما از جبل ملک خلاص از اهل فالط • عیر
عقیش از تقوع • ابیعزر از عناتوت • مبنی برخوشت • صلمون حرطور سینا • ماهاری
طوفت • حالاب بن بعنا از نطوفت • اتی بن ریبای از گبعه بنیامین • بنایا فرعتونی
مرجیح • حدی از نحلی گعش • ابی علبون از علعاد • عزموت بن حوریم • الیحبا از شعلبون
یوناتان از اهل باشون • شما از طور الزیتون • اخیم بن اشد هرادی • الیفلط بن احسبی از معکات
الیعم بن احیتوفل جیلونی • حصری از کرملی • جدی بن اورب • نغایل بن ناتان از صوبا
بعیا از جاد • صلق از عمون • نحری ازبروتی سلاح کبر یواب بن صرویا • عیرا از یتیر
جارب از یتیری • اوریا الحیتانی • مجموع عبید داوود سی و هفت مرد • دیگر بار غضب کرد دو مرتبه
شد غضب الله تعالی بر بنی اسرائیل و محرک شد بر ایشان داوود و گفت با او که برو و بشمار مجموع بنی اسرائیل
و یهودا • گفت داوود به یواب و لشکر سران لشکر که برویت و بشمارید مجموع اسباط بنی اسرائیل از
دان تا به بئر شبع • و شمار ایشان را بیاورید به پیش من تا عدد ایشان • گفت داوود یواب بر داوود ملک
که الله الرب تعالی در شعب • بمانند او صد ضعف • و ازین بندگانی و عدل تو با ملک و دولت
چه لیکن بر خاطر ملک شمار شعب • و این کار نکرد ملک بر یواب • و بیرون رفت یواب و لشکر بشمار شعب •
بدر رفت یواب و لشکر تا شعب از پیش ملک داوود • که شمار کنند شعب بنی اسرائیل را • اند
بار در مدینه ... شهر است • الکی در وادی جاد است و الیعازر و لعیل
رسیدند بجلعاد و صیدان و بارض کنعانیان و با ایشان جشانی و رفتند در مجموع همه
و امدند بارض ... بعد از شش ماه و هشت روز • و ماندند و ... رسیدند بصیدون و مجموع
و امدند با ورشلیم بعد از نه ماه و بیست • و داد یواب حساب شمار شعب پیش ملک
بود شمار بنی اسرائیل هشتصد هزار مرد جبار شمشیر زن ... اند و آل یهودا

پانصد هزار مرد جبار شمشیر زن سلاح پوش • اما داوود ملک پشیمان شد • و سخت دشوار
آمد او را شمار شعب • نماز کرد ملک داوود برابر خدای تعالی و گفت • یا رب اله اسرائیل خطا کردم
بزرگ کردم • و حرمت خواهم از رحمت تو • که عفو کنی بر بنده تو که بزرگ کردم • برخاست داوود صبح
وحی الله تعالی آمد بر جاد نبی و گفت با او • که برو بپیش داوود • و بگو داوود که ان جانب فرماید
الله الرب تعالی که خواهم بر تو فرستادن سه بلا • اختیار کن از ایشان که کدام میخواهی که
اثر ابر تو نوشتم • امد جاد نبی پیش داوود و گفت با او • ان جانب فرماید خدای تعالی
اول زن باشد بر زمین تو هفت سال • یا بیفتی بدست دشمنان تو سه ماه باشند پی تو
مشتولی • یا مرگ افتد در زمین تو سه روز • نگاه کن و ازین سه بلا کدام اختیار میکنی • اختیار
کن که بگویم ایشان را فرستادم • گفت داوود بجاد نبی سخت عظیم دشوار امد مرا قول تو • اکنون
از بهر ... بدست الله تعالی که رحمت او عظیمست • و نیفتم بدست
اعدای من • اما الله تعالی انداخت بر بنی اسرائیل مرگ • از نماز تا شش ساعت • و مردند
از قبایل اسرائیل از دان تا به بئر شبع • هفتاد هزار مرد • و ملک الله الرب العالم دست
دراز کرده بود که او رشلیم را نیز هلاک کند • اما الله تعالی • گفت دست ملک را که افساد
شعب نکند • و گفت ملک را که بسیار قتل کردی باز کش دست تو • اما ملک الله الرب
ایستاده بود پیش خرمن ارونه یبوسی • گفت داوود پیش حضرت الله تعالی چون
دید که شعب هلاک میشود از دست ملک الله تعالی • گفت داوود که الله تعالی که من
خطا کردم و سخط کردم الله تعالی • این رعیت مسکین چه کردند که ذنب ایشان چیست •
باشد این گناه بر من و بر اهل بیت من • امد جاد نبی پیش داوود در ان روز و گفت با او • برو
عمارت کن از بهر الله الرب رب الجنود • مذبح در خرمن ارونه یبوسی • رفت داوود در ان
روز بر قول جاد نبی که با او گفت از امر الله تعالی • نظر کرد ارونه یبوسی دید داوود و عبید او
و امید در راه • افتاد ارونه سجود کرد بر روی بر ملک داوود و گفت • چون است که خداوند
ملک و عبید او امدند • گفت با او داوود • که امدم که بخرم از تو خرمن را تا که در و عمارت کنم از
بهر الله الرب اله اسرائیل در او مذبح • که منع کرده شود از شعب • گفت ارونه
داوود بستان او را یا خداوند من ملک و اینک گاوان نیز از بهر ذبیحه • و الت حیث گاوان نیز
از بهر هیزم • همه اینها داد ارونه بداوود • گفت ارونه بداوود که الله الرب
... کند یا ملک • گفت داوود به ... باز که بخرم چیزی از تو بها • و قربان کنم
لله الرب تعالی ... • خرید داوود خرمن ارونه ... و گاوان را بپنجاه
... • و عمارت کرد انجا مذبح از بهر الله الرب اله اسرائیل و قربان کرد
ذبایح ... و اغنام و ... شد الله الرب ... و منع کرده شد ... از
بنی اسرائیل

انقضی بمعونة الله تعالی کتاب سموئیل النبی
و الکتاب ... ملوک و هو شبعه
و ثلثین لصحاح ... و تعالی ...

سلیمان نه‌نشنید که ادونیا ملک شد و خداوند ما داوود ملک را معلوم نیست. بر خیز تو
اکنون که امر ترا پند دهم بشنو سخن من و خلاص کن نفس تو و نفس سلیمان نیز فرزند تو. اندرون رو
پیش ملک داوود و بگو با او یا خداوند من ملک تو با من سوگند خوردی که همانا بدرستی که سلیمان را
فرزند تو ملک شود بعد از من و او نشیند بر تخت ملک تو. چرا ادونیا ملک نشسته. و چون
تو در سخن باشی من بیایم و تمام سازم کار تو. اما بت‌شبع ام سلیمان اندرون رفت پیش ملک و سجده کرد
گفت یا او ملک چه شد ترا یا بت‌شبع. گفت یا ملک یا ملک خداوند من تو با من سوگند خوردی و گفتی که
من بعد از من سلیمان فرزند من ملک باشد و او نشیند بر تخت من ملک. اکنون ادونیا نشسته ملک و تو
یا خداوند من معلوم نیست. و ذبح کرد اغنام و گاوان و معالیف بسیار بغایت و خواند جمیع برادران خود
فرزندان ملک و ابیاتار کاهن و یوآب صاحب جیش ملک اما ناتان نبی و صادوق و بنایا بن یهویاداع را نخواند
ایشان را. و با سلیمان فرزند تو. و تو یا ملک خداوند من همه بنی اسرائیل به تو نظر می‌کنند که خبر دهی برای
که بر تخت ملک تو نشیند بعد از تو یا خداوند من بعد از ... رفتی که چون خوابید ملک و ... با پدران او
سلامت. بتمام عز و به‌نده سلیمان لعنت و مذمت خلق. و چون بت‌شبع در سخن بود داشت با
این کلام. آمد ناتان نبی و دستور خواست. گفتند با ملک داوود که ناتان نبی در اینجاست. ملک
با آمدن ناتان نبی پیش خود آمد و سجده کرد بر زمین. گفت ناتان یا خداوند ملک تو فرمودی که ادونیا
ولی‌عهد تو باشد بعد از تو و او نشیند بر تخت ملک تو. امروز ادونیا نیز بیرون رفت و ذبح کرد گاوان و معالیف
بسیار و اغنام بسیار و خواند جمیع فرزندان ملک و سرهنگان و ابیاتار کاهن. اما من بنده تو
و صادوق کاهن و بنایا بن یهویاداع را نخوانده است. و سلیمان نیز نخوانده است. بغیر یا ملک ازاین
تو بوده کار و بندگان تو خبر نکردی که کیست ولی‌عهد تو. و کی نشیند بعد از تو بر تخت ملک تو.
جواب داد داوود و گفت بخوانید بت‌شبع را. اندر آمد پیش ملک و ایستاد. قسم کرد ملک با بت‌شبع و گفت
والله الحی که خلاص کرد نفس مرا از همه غم. همچنانکه با تو عهد کردم و سوگند یاد کردم بالله الرب
اله اسرائیل و گفتم بتو که فرزند تو سلیمان او باشد ولی‌عهد من و او نشیند بعد از من بر تخت من
همچنان سازم امروز. افتاد بت‌شبع بسجود و گفت زنده بماند خداوند من ملک
بسیار سالها. گفت ملک بخوانید صادوق کاهن و بنایا بن یهویاداع و ناتان نبی. اندر آمدند پیش ملک
گفت ملک با ایشان ببرید و بستانید با شما عبید من و بنشانید سلیمان فرزند من بر استر من و ببرید
او را بجیحون و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایا بن یهویاداع ایشان او را مسح کنند آنجا بر جمیع بنی اسرائیل
و الکوذار و بالا نیز بنشانید بزنید و بگوئید زنده بماند سلیمان ملک. و برومید از پی او. و او بیاید و بر
تخت من نشیند. و او باشد ملک بر آل اسرائیل و یهودا. جواب داد بنایا بن یهویاداع
پیش ملک آمین همچنان بخواهیم از الله تعالی اله تو که چنان سازد. و همچنانکه بود الله الرب
مع داوود ملک خداوند ما. همچنان بخواهیم که باشد مع و با سلیمان ملک را نیز و عظیم کند
و شریف کند تختگاه سلیمان ملک از تخت تو یا خداوند ما ملک داوود. رفتند صادوق کاهن و ناتان
نبی و بنایا بن یهویاداع و لشکر و جابیه و سرهنگان هزاره و عبید ملک و اصحاب ملاقیع. و نشاندند
سلیمان را بر استر ملک داوود و بردند سلیمان را بجیحون جا. استدند صادوق کاهن و ناتان

کرد الله الرب با موسی و گفت او که کلام کن با بنی اسرائیل و بگو با ایشان که هر نفسی که خطا کند. و مبطل و مجرم
شد در همه و صایای خدای تعالی که حرامست. و کرد چیزی که حرامست فعل او اگر الی غلط کرد و چیز
مسموع باشد. و ذنب او از سه حرب شعب باشد قربان کند از هر گناه که کرده است. گاو که
در او عیب نباشد از بهر گناه. و بیاورد ثور را پیش در قبه امد و پیش بی داور پیش خدای تعالی و دست او بر سر
ثور نهد بر ابر خدای تعالی. و بستاند حبر مسموع از خون ثور و بیاورد آن در قبه امد و فرو برد حبر
انگشت او در خون و بیفشاند خون را بر ریشها هفت بار پیش حجاب قدس اما الله الرب هفت بار. و بنهد
حبر از خون بر زوایا مذبح ذبائح از بهر اخان بخور امام الله خدای تعالی در قبة الزمان و بریزد همه باند
از خون ثور در کنار مذبح ذبائح الی سر در قبه امد است. اما شحم ثور گناه تمام بستاند
از حجاب که بر احشا است و ثرب که بر احشا جسته همه بر کلیتین و شحم که بر او است از جانب
حب و بستاند زیادت کبد با کلیتین باندازه که بند بثور ذبیحه که برداشته میشود. و رفع کند
ایشان را حبر و بنهد بر مذبح رب و پوست ثور و جمیع گوشت او با آلات او سر و پایهای او و شکم او
آن ثور را بیرون برد خارج از لشکر بنی اسرائیل بجایگاه پاک. آنجا که انداخته شود بر پاکه ذبائح و بجا
بسوزاند بهیمه آتش مذبح و بسوزد آنجا که جایگاه انداخته است. و اگر همه اسرائیل نماز کنند تمامت و قول
ظاهر شد محفل بنی اسرائیل و غلط کردند در و با فعل که نباید و صایا که ایشان را حرام کرد بر ایشان فعل او
با گناه کنند و بیاید ثور گناه که کردند. قربان کنند جمیع جماعت ثور که او را بیاورند از گله گاوان از بهر
گناه شان و بیاورند جمیع ایشان پیش قبة الزمان. و بنهند جمیع مشایخ جماعت دست ایشان بر سر
ثور برابر خدای تعالی و ثور را ذبح کنند برابر خدای تعالی و بیاید حبر مسموح بعض خون او در قبه امد
فرو برد کاهن اصبع خود را در خون و بیفشاند خون را بر ریشها بپرده برابر خدای تعالی
هفت بار. و بنهد از خون بر زوایای مذبح که پیش دست خدای تعالی است در قبة الزمان و بریزد
باقی خون را زیر مذبح الرب و الی پیش در قبة الزمان است و بگیرد جمیع شحم او همه. و بسوزد او را بر مذبح
و بسازد با ثور. همچنانکه کرد بثور خطیه همچنان کند با او و مستغفر شود از ایشان از حبر
مسموح عفو شوند گناه ایشان. آنجا ثور را بیرون برد خارج لشکر و سر آنجا ... بسوزد ثور اول از بهر
الی گناه جماعت است. و الی مجرم شد عظیم آل اسرائیل و مرتکب شد چیزی از وصایا که فعل او حرامست
و او را غلط باشد و بانکر دد و بداند از جرم که جرم که او کرده است قربان کند قربان خود را بزغاله
و انگه ذبح کند او را در موضعی که ذبح بود در او ذبح کنند امام خدای تعالی از بهر الی گناه است. و بستاند
حبر از خون گناه بر اصبع خود و بیفشاند بر زوایا مذبح و بریزد خون او در مذبح بود. و رفع کند جمیع
شحم او همه بر مذبح ذبائح ما سد رفع او شحم ذبیحه الرب و استغفار کند از بهر او حبر از جرم
او الی جرم که او کرده است که گناه عفو شود. و اگر خطا کند نفسی از شعب و غلط کند بسهو

وشناخت چیزی را که حرام است تعالی. و بداند جرم او که جرم کرده است بیاورد قربان خود را بزغاله
از ماکیان ده و عیب نباشد قربان او بر جرم که کرده است. بنهد دست او بر سر قربان او. و ذبح کند قربان خطیه
در موضعی که بود ذبح کنند. و بستاند کاهن از خون خطیه با انگشت خود و بپاشاند بر زوایای مذبح زبر دود
آنکه برخیزد و بریزد باقی را زیر مذبح ذبایح. و بستاند جمیع پیه او مانند آنکه در پیه قربان رفید و بسوزاند آتش خیر
بر مذبح بر قربان خدای تعالی. و اینها او استغفار کند چیز کناه او و عفو شود او را جرم که جرم کرده است
و اگر بیاورد قربان خود را از گوسفندان بیاورد چیزی ماده که در او عیب نباشد. بنهد دست او بر سر گناه
و ذبح کند گناه را العلاج کرد زبد. و بستاند چیزی از دم گناه با انگشت خود و بپاشاند بر زوایای مذبح ذبایح
آنکه بریزد باقی را که بماند از خون زیر مذبح و همچنین ... و اینها کرد بر مذبح قربان
خدای تعالی. و چیز استغفار ... و عفو از آن گناه که جرم کرده است الاصحاح الثالث
و نیز جرم کرده است. و حنث کردد در ایمان و معاینه دید ایشان و گواهی ... و دانستند
انرا و بیان شد آنکه معاینه دید ... از جرم که کرد از داران این گناه. و هر که بیش ... رفت ...
چیزی نجس از حیوان یا جسد دابه نجس او یا جسد بهیمه نجس یا ... چیزی نجس یا جسد نجس از
حیوان یا جسد دابه نجس یا ... چیزی نجس و متوانی شد از و. و دانست که نجس است نجس شده است
نجس شده است و مذنب با هر که با او نجاسة رسیده است از نجاست آدم هر نجاستی و متوانی شد از آن
و دانست که او خطا کرده است. و هر که سوگند خورد بلب خود که بدی کند یا احسان کند بچیزی ...
و متوانی شد و دانست که گناه کرده است و مذنب شد در چیزی از اینها و معترف شد بگناه خود
بیاورد قربان او را برای خدای تعالی از سبب گناه که کرده است. از ماده گوسفندان یا بزغاله بز
از بهر گناه خود که کرده است. و چیز از بهر او استغفار کند عفو شود گناه او. و اگر مسکین باشد
و نتواند که قربان آورد دو شفنین یا دو بچه کبوتر یکی از بهر گناه او و یکی از بهر ... و بیاورد آنها را پیش
سر کاهن و قربان کند چیز دو شفنین خطیه ... کند از سر او تا جناح او و برابر عنق او و بپاشاند
از خون گناه بر جایط مذبح ذبایح و آنچه بماند از خون بریزد او را زیر مذبح از بهر آنکه گناه است. و دیگر
قربان کند او را ... و استغفار کند از بهر او عفو شود او را از گناه که کرده است. و اگر نتواند که
دو بچه کبوتر ... بیاورد از بهر قربان از بهر ... عشر صاع آرد ... از بهر گناه او. و نریزد بر او
زیت و ننهد بر او لبان از بهر آنکه گناه است. و بیاورد او را کاهن ... کاهن کف او از آن آرد ...
و بسوزد او را بالای مذبح بر قربان خدای تعالی از بهر آنکه گناه است. و کاهن از بهر او استغفار کند ... جرم کرده است
از این چیزها و باشد بقیه در ملک از کاهن ... تقدیم ... آنکه کلام کرد خدای تعالی با موسی
و گفت با او که اگر کسی ... کند اثم و غلط کرده است. و بر خود حلال کرد آنچه خدای حرام کرده است
بیاورد قربان او از بهر خدای تعالی قوچ که در او عیب نباشد. و او که ... بقیمت مثقال ... و او بدهد
بمثقال قدس از بهر قربان. و ترک کند آنچه ... گناه ... کند ... و بیاورد او را پیش حبر با قوچ
قربان و عفو شود او را گناه او ... و کلام کرد خدای تعالی با موسی و گفت با او. هر که ... باشد

واثم کرد به صاحب خود غدر کرد. یا با او خیانت شد در شرکت او و بر وی ظلم کرده باشد یا ودیعه که با او نگاه
داشته بود. و بر صاحب او ظلم کرده است و بستاند چیزی از صاحب او که از وی ... و سوگند
خورد دروغ برابر چیزها. مانند آنکه مردم گناه دایم کنند. چون این کس جرم کند و اثم. و باز پشیمان شود باز دهد
آنچه بروی غصب کرده باشد از ظلم که ظلم کرده است باشد یا از ودیعه که امانت داده بود یا از آنچه یافت از آن
صاحب او یا از آنچه بر او سوگند خورده بود. از همه چیزها که دروغ سوگند خورده بود. و باز که داده از چیز بعینه
بخواهد و زیادتی کند بر او خمس او و بدهد بخداوند. از روز که ... کند. و بیاورد قربان از بهر خدای تعالی قوچ که
در او عیب نباشد و ... او را از قطیع گوسفندان و بیاورد او را پیش کاهن و استغفار کند کاهن از بهر او
برابر خدای تعالی گناه او و عفو شود او را ... که ... بود از جمله آنچه که ... اثم کرده بود
فرمان که فرموده است خدای تعالی در باب آتش قدس که منطفی نشود و کلام کرد خدای تعالی با موسی
و گفت با او بفرمای هارون و فرزندان او و بگو با ایشان اینست سنه قربان که بر آتش سوخته شود و بود آنکه بر مذبح
بسوزند تمام ... اما بامداد از اول شب تا صباح روز و آتش مذبح مشتعل شود در او
و بپوشد حبر پوشش دمشقی بر تن خود. و ... آنچه از هیزم که سوخته شود از آنکه ... و بنهد او را بر مذبح
جدا از آتش آنکه ... کاهن جامه دمشقی و بپوشد جامهای دیگر. و ... بیرون ... خارج لشکرگاه ...
جایگاه پاک. اما آتش ... که بر مذبح منطفی نشود. و ... کند حبر هیزم بر او با بامداد تا بامداد ...
و بنهد بر او ... و بنهد بر او پیه ... تمام ... شود. و آتش مدام بسوزد باشد بالای مذبح خفته نشود. و اینست
سنه تقدیم ... فرزندان هارون برابر خدای تعالی بر مذبح و بستاند چیز از او بدست خود ... از
تقدیم بزیت و از لبان که بر تقدیم است و او را بر مذبح رفع کند ... خدای تعالی یادکار ... و آنچه بماند
از تقدیم هارون بخورد او را و فرزندان او. و بخورند او را فطیر در موضع مقدس و ... در حجره قبه ... حبیر
پخته نشود. از بهر آنکه ... نصیب ایشان از قربانها ... جلال مقدس باشد ... خطایا
و قربان ... و مجموع ذکر ... هارون ... ایشان و ... از قربانهای
خدای تعالی تا ابد و هر که ... ... و کلام کرد خدای تعالی با موسی و گفت با او اینست
قربان هارون و بنیت قربان که کنند از بهر خدای تعالی روز ... حبر ... عشر ... از لب تقدیم ابدا
... نیم او بامداد و نیم او شب هر کاه که قربان کنند و بپزند او را بر طابق بزیت و نرم باشد ...
... شود. و ... او را ... قربان شود ... خدای تعالی و قربان کند او را حبر
آنکه ممسوح شود بعد از فرزندان او. او بر دارد او را قربان بر مذبح. ... خدای تعالی و تقدیم
... کامل خورده نشود الاصحاح الرابع و کلام کرد خدای تعالی با موسی و گفت با او بگو
هارون و فرزندان او را و اینست خطیه در روز که ... آنکه ذبح ... امام خدای تعالی از بهر او سنت
اوست قدس الاقداس و حبر که او را طاهر کند او ... بخورد. و خورده شود در موضع مقدس در حجره
قبه الزمان و هر که ... بگوشت ... مقدس باشد. و هر ... او ... باشد از آن ...
... از آنکه خون بر او ... باشد در موضع مطهر و ... که ... شود ...
و اگر پخته شود در ... از آن ... و ... بخورند او را ...

ابهر الکی قدش القدشیم اسْت . وهر ذبحه از ذبایح خطایا الکی خون او بقبه امد ببرد کی بقدش استغفار کند
او نخورند بل بسوزانند بآتش اینست سنه قربان ابهر الکی قدش القدشیم است . در موضع کی العاذبح شود
قربان کی هر بسوزد باتش العاذبح شود قربان خطایا و بیفشانند از خون او بر دایره مذبح . و هر بار کی تمامت
شحم او والیت وحجاب مقدم دبر اچشاست وکلیتین وشحم او بشارند ما الت کبد با کلیتین ورفع
کند او را کهنبر مذبح قربانا للرب کی قربان خطیه است . ذکور از الحمذند از بنی هرون و خورده شود
در موضع مقدس کی او سنه قدش القدشیم و الحماریشا د بقربان اعمال کهنیکند بقربان خطایا . و ابر باشد
شمار اشته ولجه . و بدهند او را الکهنی با او استغفار کند کی از ازار او باشد . و هر کی قربان که انکه تمام سوخته
باشد در سبب خطایا و د . بوست ذبحه کی قربان میشود از ان او باشد و مجموع سمید کی در تنور پخته شود
و مجموع الکی بر طابق پخته شود و بر مقلی از ان هر باشد کی او را قربان میکند . و هر خمیر بروغن امیخته
میشود و الکی در زیت امیخته میشود بر مجموع از بهر بنی هرون . از بهر الکی از ایشان بر قدر نصیب
او اینست . سنه ذبحه ربد الکی از بهر خدای تعالی قربان میشود . اکر او را بر اقرار او قربان کند پس
بر ذبحه اقرار و قرص فطیر پر از زیت از ریکی امیخته شود نرم نکاه دلهندش کی خشک نشود قرص امیخته
بزیت و قربان کند از قربان او بر قرص نان خمیر ذبحه ربد او را قربان کند از قرابین خاصه از بهر اعمال
بر هر قربان او کهنبر الکی بیفشاند خون ذبحه ربد و کوشت ذبحه ربد و اقرار او خورده شود در روز کی قربان شود
و نمانند از وی چیز با بامداد . واکر ذبحه قربان او . نذر باشد یا خاصه کی او را احسام کی میباشد از بهر
خدای تعالی خورده شود کی ذبحه در ان روز کی قربان شود . واکر از و بماند تا با مداد خورده شود دیکر هیچ
بماند کوشت ذبحه تا سه روز بسوزانند بآتش . واکر روز سیم از او چیزی بخورند محبوب خدای تعالی
و محسوب نشود از الکی قربان کرده فرمان بلکی مردود باشد . و هر کی ازو بخورد کناه بر او لازم آید
و هر کوشت کی بچیزی نجس الوده شود مر الکی او را بخورد هلاک شود از نفس در امشلحت . و از نفس کی
نجس شود بنجاست و هم هر نجس ما هو امر نجس بدهند کی او بخورند و بخورد از ان کوشت
ذبحه خدای تعالی هلاک شود ان نفس در حال و کلام کرد خدای تعالی و کفت با او کلام کن
با بنی اسرائیل و بکو با ایشان هیچ پیه کاو و نا پیه کوسفند ضان و بز هیچ و شحم جیفه و پیه حیوان
کی متفرش شده بر استعمال کنید او را در هر مجموع اعمال شما نخورید از پیه هیچ چیز . کی هر سه بهیمه
بخورد کی قربان کند للرب خدای تعالی هلاک شود ان نفس در حال و سلف و خون نخورید خون بهیمه
کی بخورند میشود . و نه خون طیر . هر نفسی کی خون بخورد هلاک شود در حال و کلام کرد
خدای تعالی با موسی و کفت کی بکو بنی اسرائیل و بکو با ایشان کی قربان کی بکشند ذبحه کاسله از بهر خدای تعالی
سا هر قربان او خدای تعالی از ذبحه ربد و بیاورد قربان خدای تعالی بدست او . و بیاورد شحم الکی بر صدر است
و صدر را بر سد کی الکی مخصوص است خاصه خدای تعالی و رفع کند کاهن شحم را بسوزد او را بر مذبح . و صدر باید
باشد از هرون و بسران او و بدهند دست راست از ذبایح خاصه خدای تعالی . و نزدیک کند
شحم و خون را از بنی هرون باشد دست راست نصیب الکی قربان کند او را . از بهر الکی مقدم و صدر

خاصه و دست صاصا استدم او را الکی انبر هیک . وداشت از بهر هرون کاهن و فرزندان او عهد را
تا ابد میان بنی اسرائیل الکامله . و داشت از بهر هرون و فرزندان او عهد دائم میان بنی اسرائیل تا ابد
اینست نصیب هرون و نصیب فرزندان او از قرابین خدای تعالی در ان کی مسح شود لرهبانان
و منقدم شود کی تقریب قرابین کند از بهر خدای تعالی . انجان کی خدای تعالی فرموده است کی
بدهند در ان روز کی مسح عهد دائما تا اجیال ایشان باشد . و اینست سنه احراق قربان ربد
و سمید و ذبحه قربان خطایا و قربان تمام و ذبحه ربد الکی از الهما او فرموده موسی در طور سینا
کی الاجاج العاشر ذکر مسح هرون و فرزندان او بدهن مسح کی و کلام کرد خدای تعالی
با موسی و کفت با او کی بر و بگیر هرون و پسران او . و بگیر جامها بوشش و دهن المسح و انکی
احبار را با او مسح کنند . و ثور خطیه و دو قوچ و سله دروتان فطیر . و جمع کن مجموع جماعت را پیش
پیش دروازه امد . و کرد موسی انجان کی خدای تعالی فرموده است با او . و کفت . جمع شدند مجموع
جماعت همه بجمع پیش او در قبه الزمان و کفت موسی بمجموع جموع اینست عهد و میثاق و وصیت کی
کی با فرموده است خدای تعالی کی او را بکنید و بیش اورد موسی هرون و پسران او نیز
و ایشان را بشست بآب . و بوشانید هرون را قمیص از القمیص کی شناخته است از بهر احبار و ببست
میان هرون را بمنطقه و بوشانید بر بوشش و بوشانید او را سراویل و نهاد بر دوش او جبه و ببست
بر هیان جبه براق . و رد ابر رداء . و نهاد بر ذاعلم قسط . و نهاد بر سر او طیلسان و نهاد مصنفه
از تاجیه روی او اکلیل از زر سرخ کی او شست اکلیل قدش انجان کی خدای تعالی فرموده است
و بستد موسی دهن المسح و مسح کرد با او قبه امد و مجموع اوعیه او و مسح کرد سطل زیر او
و مقدس کرد او را . و ریخت از دهن المسح بر سر هرون و او را مسح کرد و مقدس کرد او را
و بیش اورد موسی پسران هرون دیکر و ایشان را بشست باب . و بوشانید ایشان را پیراهن و ببست میان ایشان
بمناطق و نهاد بر سر ایشان براطل انجان کی خدای تعالی فرموده است موسی را و بیش اورد ثور الخطایا
و نهادند هرون و پسران او دست ایشان بر سر ثور خطایا . انکه ذبح کرد او را موسی و استد
از خون ثور باصبع خود و بیفشانید بر دایره زوایای مذبح و مذبح را طهر کرد . و ریخت از خون کی باند است
زیر مذبح و مقدس کرد او را و طهر . و استد پیه مقدم دبر اچشاست و زیادت کبد و کلیتین و پیه
او و رفع کرد او را موسی و نهاد بر مذبح اما ثور و بوشش او و کوشت او و سوزانید او را خارج
لشکر . انجان کی خدای تعالی فرمود موسی را و مقدم کرد قوچ کی بایست از بهر ذبیحه محرقه و نهادند
هرون و پسران او دست ایشان بر سر قوچ و ذبح کرد قوچ را موسی . و بیفشاند از خون قوچ بر دایره مذبح
و ببرید اعضای قوچ را و رفع کرد موسی سر را و اعضا را بر مذبح و بشست احشاء قوچ را و پاچهای او با اب
و رفع کرد موسی قوچ را همه بر مذبح کی بسوزد کی فالح شود لحجه او لعه قربان پیش خدای تعالی انجان کی
فرموده الله تعالی موسی را و بیش اورد قوچ دوم . قوچ تمام و نهادند هرون و بنیه دست ایشان
بر سر قوچ و ذبح کرد موسی قوچ تمام را . و استد از خون قوچ و افشانید بر حنبک کوش راست هرون
انکه او و پسران هرون را بیش و افشاند از خون بر اطراف کوش راست ایشان و بر ابهام
دست راست ایشان و بر ابهام پای راست ایشان و افشاند از خون بر دایره مذبح و استد

بپیه و دنبه و مجموع پیه که معشی احشاست و زیادت کبد و کلیتین و پیه که بر ایشانست و پای راست
و از سله نان فطیر که پیش خدای تعالیست. استد یک قرص فطیر و یک قرص نان که بزیت معجونست و یک
رقاق و نهاد او را بر پیه و پای راست. انگه داد مجموع را بهرون و بفرزندان او. و خاصه کرد ایشان را خاص
پیش دست خدای تعالی. انگه استد انرا موسی از دست ایشان و رفع کرد او را بر مذبح که بسوزد بریان تمام باشد.
بوی خوش که قانع بشود برای خدای تعالی و ان بود نصیب موسی از قوچ تمام که خدای تعالی فرموده.
و استد موسی دهن المسح و از خون که بر مذبح است. و افشاند بر هرون و بر ملبوس او و بر پسران او و بر ملبوس ایشان
و بر پسران او و ملبوس ایشان دیگر. هرون را مقدس کرد و پوشش او نیز. و پسران او و پوشش ایشان نیز.
و گفت موسی به هرون و فرزندان او بپزید گوشت را در قبه امن و بخورید او را انجا. و بخورید نان تمام
که در سله است. چنانکه خدای تعالی فرموده که بخورند هرون و پسران او. و انچه باقی ماند از گوشت و از
نان بسوزید باتش و از بیرون نروید از در قبه الزمان تا هفت روز که کامل شود ایام تمام شدن
انام دستهای شما در هفت روز است. و چنانکه ساختیم درین روز همچنان [illegible] خدای تعالی
فرموده است که بشارم و استغفار کنم شما را و بمانید در قبه الزمان تا شود هفت روز. [illegible]
شب و روز نگاه دارید شرایع الله الرب خدای تعالی که نباید بمیرید که چنان گفتم. و کرد هرون و بنیه
مجموع این اقوال که خدای تعالی بموسی فرموده است. و چون روز هشتم شد خواند هرون و پسران او
و اشیاخ بنی اسرائیل. و گفت بهرون بستان از بهر تو گوساله از گله گاوان از بهر گناه و قوچ پاک بی عیب
از بهر بریان تمام که بسوزد و قربان کن او را الله الرب. و بگو بنی اسرائیل که بستانند بزغاله از بهر گناه
و گوساله و بره که در ایشان عیب نباشد از بهر سوزانیدن الهدیة. و ثور و قوچ از بهر ذبیحه تمام امام الرب
و سمید امیخته بزیت که امروز شما این [illegible] خدای تعالیست که از بهر شما [illegible]. استدند مجموع انچه
با ایشان گفت باو موسی و جمع شدند بدر قبه امن و امدند مجموع جمع بنی اسرائیل و بر خاستند همه برابر
الله الرب. و گفت موسی این کلام که خدای تعالی فرموده که بکنید که [illegible] خدای تعالی از بهر ایشان پیدا شود

الاصحاح التاسع

و گفت موسی بهرون برو بمذبح و قربان کن خطایای تو و بکن [illegible]
و از بهر تو استغفار کن و از بهر شعب الله قربان کن قربان شعب و از بهر ایشان استغفار بخواه. چنانکه
خدای فرموده. رفت هرون بمذبح و ذبح کرد گوساله از بهر گناه خود. اوردند پسران هرون خون را پیش او و غوطه کرد
انگشت خود در ان خون و افشاند بر زوایای مذبح. و ریخت [illegible] پیه و کلیتین و زیادت کبد چنانکه خدای تعالی
فرموده موسی و بسوزانید گوشت و پوست بیرون لشکر بنی اسرائیل و ذبح کرد بریان تمام. و اوردند
پسران هرون و اوردند خون او و افشاندش بر زوایای مذبح همه. و اوردند بریان کامل و پاره پاره داد او را پاره پاره
و برداشت سر او و شست احشای او و پای او و نهاد او را که بریان کاملست. و قربان کرد قربان
شعب. و استد بزغاله از بهر خطایای شعب قربان و ذبح کرد او را و پاک [illegible] او را کرد. و ذبح
کرد بریان کامل و قربان کرد او را مجموع [illegible]. و قربان کرد سمید را و پر کرد دست خود از سمید
و رفع کرد او را بر مجموع مذبح. غیر بریان کاملی که از بهر غله است. و ذبح کرد ثور و قوچ ذبیحه شعب که کامله
و اوردند پسران هرون خون او و افشاندش بر مجموع دایره مذبح و پیه ثور و قوچ و دنبه و حجاب مقدم

با احشا و کلیتین و زیادت کبد و نهادند پیه را بر صدر ثور و قوچ. و نهاد پیه را بالای مذبح و دو سینه و دست راست
جنبانید هرون خاصه امام الرب. چنانکه موسی گفت. و دراز کرد هرون دست خود پیش شعب
و ایشان را دعا کرد و برکت کرد بعد ازانکه قربان کرد بریان گناه و ذبیحه و بریان کامل و اندرون رفتند
موسی و هرون به قبه الزمان و بیرون امدند. و شعب را دعا کردند و پیدا شد نور خدای تعالی برابر شعب
بیرون امد اتش از پیش الله الرب و سوزانید ذبیحه کامله که بر مذبح بود و معاینه دیدند مجموع شعب
و شکر کردند خدای تعالی را و بیفتادند بر روی خود همه شعب. استدند ابنای هرون ناداب و ابیهو
هر یکی ایشان مجمره و نهادند در او اتش و نهادند بر او بخور و بخور کردند برابر خدای تعالی بخوری که اتش بیگانه
در غیر وقت بخور و کردند انچه بریشان نگفته بودند. بیرون امد اتش از اسمان از پیش خدای تعالی و ایشان را سوزانید
و مردند امام الرب برابر خدای تعالی و گفت موسی بهرون اینست قول الرب انچه فرموده است. انی اقدس
باقربایی و امنح بین یدی شعبی یعنی متقدس شوم بنزدیکان من و ممجد شوم از شعب من هرون خاموش
و فضیلت ندید خود. و خواند موسی میشائیل و الیصفن ابنای عزیئل عم هرون و گفت با ایشان پیش روید
و حمل کنید برادران شما از پیش قدس و ایشان را بیرون برید از لشکر امدند و ایشان را بر داشتند میان [illegible]
ایشان را از لشکر [illegible] و بیرون بردند ایشان را بیرون لشکر چنانکه موسی فرموده است. و گفت موسی بهرون
با العازار و ایثامار ابنای هرون ایشان که مانده اند که سر خود را مکشایید و جامه خود را پاره مکنید که نمیرید و
[illegible] خدای تعالی ایشان را سوزانید و از در قبه الزمان بیرون مروید که نمیرید از بهر انکه بر شما است دهن
المسح از خدای تعالی. و کردند چنانکه با ایشان فرموده است موسی و کلم الرب موسی و هرون
و گفت بهرون خمر و نبید مخور تو و ابنای تو [illegible] در قبه امن [illegible] عهد باشد شما را
و نسل شما [illegible] میان حلال و حرام. و میان پاک و نجس. و که تعلیم دهید بنی اسرائیل مجموع عهود که خدای تعالی فرموده است
بموسی. و گفت موسی بهرون و العازار و ایثامار ابنای هرون ایشان که مانده بودند. بستانید سمید که زیادت
مانده از قربانهای خدای عز و جل و او را بخورید فطیر بر جانب مذبح از بهر انکه قدس القدس است. و او را
در جایگاه پاک بخورید که او نصیب شماست و نصیب فرزندان تو از قربانهای خدای تعالی. که چنان گفتم. اما
صدر خاصه و دست خاصه ایشان را بخورید در جایگاه پاک تو و پسران تو و دختران تو [illegible] او را خاصه
تو و او نصیب تو و فرزندان تو با تو. و شما [illegible] از بهر تو از ذبایح بنی اسرائیل الکامله. دست خاصه
و صدر بیاورند او را بر قربانهای پیه [illegible] خاصه شود برابر خدای تعالی که ازان تو باشد و ازان فرزندان تو
تا ابد چنانکه خدای تعالی فرموده است. و طلب کرد موسی بزغاله گناه دید که سوخته است. غضب
غضب کرد موسی از العازار و ایثامار ابنای هرون که مانده اند و گفت با ایشان که چرا نخوردید ذبیحه گناه
در موضع طاهر که قدس قدس است. و او را با شما داد که بردارید خطایای جماعت و از بهر ایشان استغفار کنید
امام خدای تعالی. و از بهر انکه خون او برون نبرد به بیت القدس اندرون می بایست که او را بخورید چنانکه
با شما گفتم که هرون و ابنای او [illegible] و گفت هرون بموسی امروز انچه قربان کردند
خطایای ایشان و بریان ایشان کامله امام خدای تعالی [illegible] است ازین مجموع [illegible]

خطبه می‌خورید او هم می‌بود از بخش بر ابر خدای تعالی شنید موسی اورا نیکو شد و حشم خورد

الاصحاح السابع لغ حرام شد بر بنی اسرائیل انگوشتهای حیوانات ...

کلام کرد خدای موسی و گفت با ایشان که بنی اسرائیل و ایشان بگوئید که این‌اند مجمع حیوان
زمین و بهایم اوی. و هر چه او را اظلاف باشد کشان مجتر از آن بخورید. و حرام کنید بر شما
از بهایم الی او را اظلاف است مشقوق و الی مجتر است و اظلاف دارد بخش لست و حرام است بر شما
و الوبر مجتر است و اظلاف ندارد بخش است و حرام است بر شما ارنب نخورید. و ارنب مجتر است
و اظلاف ندارد ... بخش است و حرام بر شما. و خوک اظلاف دارد و مجتر نیست حرام است بر شما او را
نخورید و انگوشت این بهایم نخورید و لمس ایشان مکنید گوشت ایشان را که ایشان بخش‌اند بر شما حرام
و بخورید از هر چه در آب است الی او را جناح باشد و قشر از آن در آبست. در او دیه و بحور و انهار
از آن بخورید. و الی جناح و قشر ندارند که در آب‌اند در انهار و او دیه است ایشان را نخورید. و از مجمع
حیوان آب و هر چه اند است در آب و او را جناح و قشر نیست حرام است بر شما از آن نخورید
از گوشت ایشان بل که احتیاط ایشان بخش اند پیش شما. و هر چه جناح ندارد و قشر از آن در آبست
بخش است بر شما. و بکنید از طیر الی بشما بگویم نخورید از ایشان که این که ذکر کردیم بخش اند و بر شما
حرام‌اند نسر و حدا و عقاب اجناس او نعامه باشق عقاب بوم و بر شما حرام‌اند صنوف صقر
هام طوطی عقعق عقعق و شقراق عقاب هدهد طاووس مجمع. و هر پرنده که بر چهار پا برود
بر شما حرام است. و بخورید از طیور که برود بر چهار پا الی دو ران است شوی آن با ایشان بجهد
و ملا و جیر کنی با ایشان از ایشان بخورید جراد با جنس او و الی بعیر از اینها است که برود بر چهار پا
از طیر محرم است و اینها از بخش شد در آن ایشان بخورد. و هر که ایشان را بدست گیرد و هو لمس
کرد جسد ایشان جامه خود بشوید و بخش باشد تا شب. و هر چه او را اظلاف باشد از بهایم
و کشوده نباشد و مجتر نیست بخش است و بر شما حرام است. و هر که جسد ایشان را بدست گیرد
بخش باشد تا شب. و هر چه بر دست برود و هر حیوانی بر چهار برود حرام است. و هر که ایشان را بدست گیرد
بخش باشد تا شب از ایشان الی ایشان بخش‌اند. و هر که ایشان را بردارد جامه خود را بشوید و بشوید
و تا شب بخش باشد. و اینست بخش از مجموع هوام که می‌رود اند بر روی زمین این خلد و جرذ و ضب با
اجناس او عنکبوت و خلد عظا یا حاشی او شام ابرص و ابن حمل و حما بخش اند از مجموع بهایم و هر که
ایشان را بدست گیرد بخش باشد تا شب. و هر که بر او افتد از او هام بر او افتد بخش باشد. و هر آلت از چاش
یا از خشب یا ملبوس یا جامه یا پوست از هر چیز که در او عمل کنند و از او هام بر او افتد بخش باشد
تا شب شسته شود و آنگه مطهر شود. و هر آلت خار که در او از اینها ساقط شود بخش باشد اگر
و آن آلت شکسته شود. و هر چیز که از هر دلی بخش شد و از آب آلت راست و بند که با او رسد شود
بخش شد و هر شراب که در وعا بخش بخورند بخش بود. و هر که بر او از جسد ها ساقط شود بخش شود
و اگر ایشان در تنور یا در مطبخ ساقط او بخش شود از هر بخش است هر ... بخش کنند و هر چه از ایشان
در احواض آب یا در صخه یا در جویبار اگر گشت و هر که بر او بکر جسد ایشان بر سد بخش باشد

و هلاک کنم مجمع شعوب که پیش ایشان بروی و بسازم دشمنان ترا که بگریزند از برابر تو. و بفرستم پیش تو
زنبورها و قتل کنم حشانیین و کنعانیین و هلاک کنم ایشان را از پیش دست تو. و هلاک نکنم
ایشان را به یک سال از پیش دست تو تا که زمین خراب نشود و بهیم نماند. بسیار شوند بر تو سباع و فقرا. بل
ایشان را مبید کنم از پیش دست تو آهسته آهسته که تو بگذری بشوی و حالن و وارث زمین بسیار شوی
و بسازم حد تخوم تو از بحر سوف. و تا بحر فلسطین و از بریه و تا نهر. که من بدهم کنم مجمع ساکنان
زمین و بسازم ایشان را بدست شما. که شما مکنید ایشان را لعبد للسلاح. و با ایشان عهد مکن
و با اوثان ایشان. و در زمین تو ساکن نشوند تا که ایشان ترا در اثم و گناه اندازند و تو متعبد اوثان ایشان
شوی. و هر تراعثره عظیم باشد الاصحاح الخامس عشر و گفت خدای تعالی که بالا رو بکوه تو و اخوک
هرون و ناداب و ابیهو. و هفتاد مرد از اشیاخ بنی اسرائیل و سجده او را بکنید از دور. و موسی تنها بیاید
پیش خدای تعالی و ایشان نزدیک نیایند و شعب با او نیاید. لعد موسی و گفت بشعب. مجمع عهود خدای تعالی
و جمیع احکام او. بلند نمود مجمع شعب با آواز بلند و کنند. با بسازیم مجمع الی فرمود خدای تعالی
و نوشت موسی مجمع احکام خدای تعالی. و برخاست بامداد و عمارت کرد مذبح در جانب جبل و نصب
کرد دوازده نصبه بعدد اسباط بنی اسرائیل هر دوازده شبط. و فرستاد جوانان بنی اسرائیل
که قربان کردند و قودانامه محرقه و ذبح کردند ذباح تام بر کاوان از بهر الله الرب برای خدای
تعالی که لم یزل. وا ستد موسی خون را و نهاد در سطل و ریخت نیم خون بر مذبح. آنگه استد سفر
سفر عهد و خواند بر شعب. گفتند که ما الی شنویم و مطیع و فاعلیم هر چه ما فرمود الله الرب
خدای ما. استد موسی از آن خون و بر افشاند بر مجمع شعب. و گفت که این خون عهد است
الی با شما عهد کرد لله الرب خدای ازلی در مجمع این اقاویل. بالا رفتند موسی و هرون
و ناداب و ابیهو و هفتاد مرد از اشیاخ بنی اسرائیل. دیدند الله تعالی اله اسرائیل و زیر
دو قدم او خشت از حجر سنفیر مانند روشنی آسمان در نقاوت. و دست خود دراز نکرد.
دیدند خدای را تعالی اسمه. خوردند و نوشیدند و خرم و شادمانه شدند. و گفت خدای تعالی
بموسی بالا بر و بکوه و آنجا باش که بتو دهم الواح حجاره عهد و سنن و وصایا آنگه نوشتم برای ایشان
اوقی برخاست موسی و یوشع خادم او. و بالا رفتند بکوه لله تعالی و گفت با شیاخ که اینجا
باشید که ما باز آییم پیش شما. و اینک هرون و حور با شما. هر که او را مسئله باشد باید پیش
ایشان. بالا رفت بکوه و بنقشاه السحاب سحاب او را بپوشانید. و جلوه لشد مجد خدای تعالی
بر جبل سینا و بپوشانید سحاب شش روز. و خواند الله تعالی موسی از اندرون سحاب در روز
هفتم و نگاه کرد مجد الله الرب مانند آتش می‌سوزد بر سر کوه برابر مجمع بنی اسرائیل
رفت موسی در میان سحاب و بالا رفت بکوه. و بالا رفت و ماند در کوه بالا چهل روز و چهل شب.
الخادیه الزمان خطاب کرد خدای تعالی موسی و گفت با او. بگو بنی اسرائیل
مجتبی کنند از بهر زکات اموال ایشان و بستانید از آن هر دهی او و فکر از دل دلخود. و این زکات
از ایشان بستانید. زر و نقره و نحاس و فرفیر و ارجوان ... و جلود الکا و خشب شمشاد
و قرمز و کتان و شعر بز و جلود کباش و ... مصابح و طیب از بهر روغن و عطر بخور و سنگ

ملسور

وسه کنبهاء قاین از هر جبه و پوشش و بگشایند از هر چه الا میان ایشان سازیم هر چیز برهم نهم مانند قبه
ومجموع ما یحتاج جان سازندش و بسازند تابوت از خشب شمشار . درازی او دو گز و نیم وسمک او یک گز و نیم .
ومصنع کنندش بصفح زر خالص از بیرون او و اندرون او . و بسازندش طوق از زر سرخ که دایره محیط او باشد .
و بساز از بهر او چهار حلقه زر سرخ . و محکم کنندش در چهار زوایا تابوت . دو حلقه در یک شق و دو حلقه
در یک شق و بسازند دو چوب از خشب شمشاد . و مصنع کنندش بزر سرخ . و بنه دو چوب را در حلقه در حاشیه
تابوت که تابوت را حمل کنند با او . باشد تا بوت دو چوب در حلق تابوت . و بیرون نباشد از او . و بنه شماسات
که بتو دهم در تابوت . و بساز صفیحه تطهیر از زر صافی . طول او دو گز و نیم . و عرض او یک گز و نیم . و بساز دو
کروبین از زر بساز ایشان ریخته مفرغ باشند در جانبی تطهیر . و باشد کروبی از این جانب تطهیر و کروب
دیگر بر جانب دیگر از تطهیر . و باشند کروبین بر جانبی تطهیر . و باشد کروبین جناح ایشان میانه از بالا و بپوشانند
جناحهای ایشان بر تطهیر . و باشد روی هر یکی از ایشان برابر صاحب او . و باشد روی کروبین بالای تطهیر و نصب
کنند مجموع را بالای تابوت . و بسازی شماسات که بتو دهم در تابوت . و وعده کنم ترا آنجا و با تو سخن گویم بالای
تطهیر از میان دو کروبین ایشان که بالای تابوت شماسات از مجموع امر با تو گویم در بنی اسرائیل و بسازند
مایده از خشب شمشار طول او دو گز و عرض او یک گز و سمک او یک گز و نیم و مصنع کنندش بزر ابریز و بساز از بهر او اکلیل
از زر که محیط او باشد و بساز از بهر او شفته [illegible] باشد تقفه یک جبه باشد [illegible] او . و بساز از بهر آن شفته باشد
وتقفه یک جبه باشد در او و بساز از بهر او چهار حلقه از زر و بساز از بهر او چهار حلقه دیگر از زر . و باشد حلق
برابر صفحه مایده موضع دو چوب که مایده را حمل کنند . و بساز دو چوب از خشب شمشار و مصنع کنش بزر
از بهر حمل او در او . و بساز جامات و کفاف و طاسها و فواطل که مشطل او از زر . و بساز شش از زر صافی
وبنه بر مایده خبز الوجوه در هر وقت **المنهاج الثامن عشر** و بساز منار از زر [illegible] و منار
باشد مفرغه مصبوبه بکنارهای او و زیر او و قصبهای او و جامهای او و باشد [illegible] او و شکوفهای
او پیوسته با او . و شش قصبه محیط او . سه از جانبی او منفرع و سه از جانب [illegible] منفرع . و سه قصبه
منفرع شوند از جانب دیگر در قصبه یکی از و سه آنها با سیب و شکوفها و باشد مانند [illegible] قصبه
الی [illegible] است از منار چهار کمه با سیب و شکوفها . زیر هر قضیب از ایشان شکوفها و زیر هر قضیب
از دو شیب زیر دو قضیب [illegible] و باشد زیر شش قضیب که منشعبه است از منار سیب او و قصب
او از همه ریخته مفرغه از زر مصفا و بساز از بهر او هفت مصابیح که روشنایی دهند بالای او
و بساز از بهر [illegible] و جامات که [illegible] از زر صافی و بساز قنطار زر مصفا او را مجموع این آلت . و بساز
بر آن مثال که بتو نمودم در کوه و بساز از بهر قبه ده شقاق از کتان بافته و قرمز و ارجوان و رنگ قرمز
بساز تا خوب بغایت غایب از تصویر کروبین صنعت استاد حاذق . درازی هر شقه از و بیست و هشت گز
عرض شقه از و چهار گز و باشند همه شقاق یک گز و باشند پنج شقاق از ایشان پیوسته با یکدیگر و پنج دیگر پیوسته
با یکدیگر و بساز عری از [illegible] در حاشیه یک شقه از جانب لفق و همچنان بساز در حاشیه دیگر شقه
الی در جانب دیگر است از لفق . بساز پنجاه گره در کنار یک شقه . و پنجاه گره در جانب شقه دیگر بجانب لفق

وکنکره مستوی باشند برابر یکدیگر و بساز پنجاه زرازه و بهم بپیوند یکی با دیگری بزرها تا یکی شود یک قبه
و بساز شقاق از شعر از بهر پوشانیدن شقاق و پوشانیدن قبه بسازش یازده شقه . درازی شقه
از ایشان سی گز . و عرض شقه چهار گز . باشد ایشان یازده شقه یک قدر . و به بند پنج شقاق بهم و شش بهم
و بساز شش شقه مضاعفه در قبه پنجاه کنگره در حاشیه یک شقه از جانب لفق و بساز پنجاه کنگره
از نحاس و بساز کنکره در عروه و ببند قبه را با یکدیگر تا شود یک قبه . و لفق زیادت بماند از شقاق قبه
نیم شقه که زیادت بماند بپوشد از پس قبه و [illegible] زیادت بماند از جانب [illegible] قبه . و الی زیادت بماند از جانب
دیگر [illegible] زیادت بماند از درازی شقاق قبه پوشش باشد بر شقه قبه . بر جوانب او که او را بپوشاند
و بساز جلال از بهر قبه از جلود [illegible] و از [illegible] از بالا و بساز الواح از بهر قبه از خشب شمشار
درازی لوح ده گز و عرض او یک گز و نیم . و دو لوح ایشان دو قایمه . هر یکی از ایشان برابر دیگری همچنان بساز مجموع الواح
قبه . و بساز از بهر قبه الواح [illegible] جنوب بیست لوح . و بساز زیر بیست لوح چهل دعیمه . زیر هر
لوح از ایشان دو دعیمه برابر قایمه او و شش دیگر برابر جنب شمال بیست لوح چهل دعیمه از نقره زیر لوح از دو
دو دعیمه . و [illegible] قبه برابر مغرب بساز شش لوح . و بساز از بهر کنارها قبه از زیر او و لوح مشتری
هموار باشند از زیر . و [illegible] باشند از بالای او بر یک حلقه . و همچنان بساز دو دعیمه جمع باشند از بهر دو کنار
جمع باشند هشت لوح اند و شانزده دعیمه از نقره زیر یک لوح [illegible] دو دعیمه و بساز عوارض او از خشب
شمشار پنج از ایشان از بهر الواح جانب یک قبه . و پنج عوارض الواح جانب دیگر [illegible] قبه برابر مغرب
و عوارض میان الواح [illegible] جانب دیگر . و الواح را مصنع کن بزر . و بساز [illegible] از زر مصفا . و قبه را نصب کن بر [illegible] او
[illegible] که [illegible] در کوه . و بساز جلال از [illegible] ارجوان و رنگ قرمز و غزل کتان و بساز [illegible]
[illegible] باشد . [illegible] باشد عمل استاد حاذق و [illegible] بر چهار عمود از خشب شمشار مصنع در زر
[illegible] باشد [illegible] بر چهار دعیمه نقره . و [illegible] را اندرون الواح و اندرون [illegible] تابوت الشهادة [illegible]
اندرون جلال میان قدس و قدس الاقداس و [illegible] بر تابوت شماسات در قدس الاقداس و نصب
کن مایده را بیرون از جلال [illegible] برابر مایده از جانب قبه برابر جنب شمال و بساز جلال از بهر در قبه . از قرمز و ارجوان
و رنگ قرمز و غزل کتان عمل استاد حاذق [illegible] و بساز از بهر جلال پنج اعمده از خشب شمشار و مصنع سازش
بزر و [illegible] **المنهاج السابع عشر** و بساز
مذبح از خشب شمشار درازی او پنج گز [illegible] مربع باشد . سمک او سه گز . و بساز سرهای او مذبح در چهار زوایای
زوایای او از [illegible] باشند مصنع به نحاس و بساز [illegible] او [illegible] و طناجیر و [illegible]
و مجامر و بساز مجموع آلت او از نحاس و بساز مشبکه از نحاس بر عمل شبکه و بنه در شبکه چهار حلقه از نحاس
و بنه در چهار جانب او [illegible] و زیر او [illegible] تا نیم مذبح و بساز از بهر مذبح دو چوب از خشب
شمشار مصنع [illegible] به نحاس و بنه دو چوب را در حلق [illegible] در دو جانب مذبح که [illegible] الواح [illegible]
مجوف . و بساز برابر [illegible] که بتو نمودم در کوه و بساز دهلیز قبه از جنب جنوب [illegible]
دهلیز از غزل کتان صد گز [illegible] اعمده او بیست و [illegible] او بیست [illegible] و مصنع [illegible] اعمده را

دراطاس

بنقره. ولجان برابر جان داری سراوق صدا و اعمده او بیشت و دعایم او بیشت از بخاش. وبنه اعمده را
وصفا بجنس را از نقره و عرض دارد دهلیز برابر غرب سراوق داری او بنجاه گز. و اعمده او ده را و دعایم او ده و عرض
دهلیز برابر شرق بنجاه گز و طول سراوق با او ده گز. اعمده او شه و دعایم او شه. و جلال در دار طول او بیشت
گز. از قنوار جوان و رنگ قرمز و غزل کتان علی خب. اعمده او جهار و دعایم او جهار. و مجموع اعمده دار
الحد محیط او باشد مصبح بنقره. و اکر او از نقره و دعایم او از بخاش و طول دار صد گز و عرض او بنجاه گز در بنجاه گز
و تمام بیج گز از غزل کتان و دعایم او از بخاش مجموع مناع ضه و مجموع علاوه و مجموع بیح او و بیح دهلیز از بخاش
و بتوکلو بنی اسرائیل و تو اختیار کرهارون که بیاوریم بیش تو زیت عصیر باک که مصابیح در شاعت
مضی باشد در قبه. اندر یعنی بیرون ستر الشهادة و مضعف کنند بیش و فرزندان او از اول شب تا بامداد
برابر الله الرب. تا احقاب شما تا ابد بیش بنی اسرائیل. و تو اختیار کن هارون برادر تو و پسران او از میان
از میان بنی اسرائیل که امر کاهن باشند هارون و ناداب و ابیهو و الیعازر و ایثامار فرزندان هارون
و بساز از بهر هارون برادرت پوشش قدس از بهر کرامت و مجد. و تو بگو مجموع حکمای دل آنکه ایشان را فر کردم
از روح و حکمت تا ایشان بدوزند از بهر هارون پوشش قدس از بهر تقدیس که کاهنی مرا کند. و این پوشش که بسازند از بهر
سراویل و جبه و اوستین و سربال ارکان. و عمامه و منطقه بسازند پوشش قدس از بهر هارون برادر تو و
فرزندان او از برای آنکه کهونت کنند. و بستانند از زر و قنوار جوان و دمشق و صبغ قرمز و غزل کتان و بسازند
جبه از زر و قنوار جوان و صبغ قرمز و غزل کتان عمل صانع حاذق. و مناکب او ملتزق باشد بجانبهای آن
و بساز قوالیب از زر و دو سلسله از زر ابریز بساز ایشان را مضاعفین عمل یافته. و معلق کن دو سلسله
که مضاعفند در حلقها باشد. و بساز ردی حکم و قضا عمل صانع حاذق بساز بر عمل جبه از زر و قنوار
جوان و صبغ قرمز و غزل کتان و مربع باشد عرض او یک بدست و طول او یک بدست. و بر او فصوص مفصص بساز
و فصوص او چهار سطر باشد. اما صف اول باشد از یاقوت سرخ و فیروزه فصیح. و صف دوم از آتشک و سنغیر
و یشب. و صف سیم از الماس و کرکند و جزعه. و صف چهارم بجاده و بلور و یاذیج. بساز این
مقلد بزر و قوالیب مقلد کامل تمام باشد. و باشند فصوص بر شمار نامهای بنی اسرائیل اثنا عشر
بر عدد بنی اسرائیل و نامهای ایشان سر کنده باشد مانند نقش خاتم. و باشند از بهر هر یکی بر نام او
از اسباط اثنا عشر. و بساز بر ردی سلاسل مکبه مضاعفه عمل مصمم از زر مصفا. و بساز از بهر
نطهیر دو از زر و ابریز بگو و بنه آن دو کنگره جانب جشنای. و معلق کن این صفیحه زر در دو
کنگره الحی بر جانب نطهیر اند. و دو سلسله معلق کن در دو حلقه و بنه بر منکب جبه برابر روی او
و بستان دو کنگره زر و بساز ایشان را بر جانب بر جانب جشنای جانب حاشیه جبه از داخل او
الاصحاح الثامن عشر و بنه دو کنگره در سح بر دو جانب جبه برابر حلمهای او بر ظاهر
برابر لفق او بالای منطقه جبه. و لفق کن ~~لبته~~ جیب جبه بریسمان زر و بشود بالای منطقه جبه که
لبنه اندرون دراعه و بر دارد بوشد هارون نام بنی اسرائیل بر حکم و قضا بر صدر او. بوقتی که او اندرون
برود بقدس یادگار دایم تا ابد بیش دست خدا آیشان. و بساز در میان ردی حکم نقش منقوش بر قسط

و حق و بسازد که باشد بر صدر او و وقتی که اندر رود که بایستد برابر خدای تعالی. و بردارد هارون بر صدر
او احکام بنی اسرائیل بیش دست خدای تعالی دایم در هر وقت و بساز سر او یل بر عمل جبه تمام از قنوار جوانه
بحر جفوس او یل از داخل او. و باشد از داخل او و باشد از کنار بحر او ریسمان محیط او عمل
بافته. و باشد بر مثال درع جبه که نشود. و بساز در اسفل او که ازهار از زر سرخ و قنوار جوان
و صبغ قرمز خالص محیط او باشد و جلاجل ذهب میان گرداگرد او و جلاجل از زر و کنگره زیر سرا و یل
گرداگرد او و بپوشد او را هارون در وقت خدمت او که برود بقدس بیش خدای تعالی قیام کند
و وقت خروج او که نمیرد و بساز اکلیل از زر مصفا و بستان نقش و نقش کن بر او نام خدای تعالی الاله القدس
مانند نقش خاتم و نصب کند بیش بر ریسمان بر عمامه. و باشد بالای عمامه باشد بر بیشانی هارون و بستاند هارون خطایای
خطایای الحی بنی اسرائیل خطا کنند مجموع قربان ایشان و مواهب ایشان و میان دو چشم او باشد تا ابد که از ارتضای
مقبول باشد تا ابد و بساز سربال از کتان و عمامه از کتان و منطقه از عمل مصور حاذق و بساز از بهر
هارون پیراهن و بساز از بهر ایشان مناطق و بساز ایشان را بر اطیل المجد و الکرامه و بپوشان هارون را و
برادرت را و فرزندان او را با او. و ایشان را مسح کن ایشان را و کامل کن و بشوند تا امین. و ایشان را مقدس کن ایشان
مرا باشند. جامه بپوشانید با او بر هنگی جسد ایشان و باشد از کمر ایشان تا فخذ ایشان و هارون
و فرزندان او چون برود در قبه اندر که تا دلیل بیشند خدمت کنند قدس را. تا از الخطیه را قبول کنند و بمیرند
این رسم دایم تا ابد از او و نسل او بعد از او بستان با ایشان این که دارد و مقدس کن ایشان را از بهر کهنوت
و بستان ثور از صوار البقر و دو کبش که در ایشان عیب نباشند و نان فطیر و قرص فطیر آمیخته کن بزیت
خمیر کرده بزیت بستان از گندم در مکه و در سله بنه او را ایشان. و قربان کن او را در سله و ثور و دو قوچ
و برود هارون و بسران او بر در قبه الزمان و بشور ایشان را بآب و بستان پوشش و بپوشان هارون
پیراهن را و سر او یل و عمامه و جبه و جامه ردی و بیارا بیش منطقه جبه و ببند عمامه را بر سر او و ببند اکلیل
القدس بالای عمامه و بستان روغن مسح و بریز بر سر او و او را مسح کن و ساهر فرزندان را. و ایشان را بپوشان
پیراهن و ببند میان ایشان را هارون و فرزندان او بمناطق و بر اطراف بر سر ایشان را بنه و باشد ایشان را کهنوت
عهد دایم تا ابد. و کامل شود دست هارون و دستهای فرزندان او. و قربان کن ثور را بیش دست خدای تعالی
بیش در قبه الزمان و بنه کن ثور را بر در قبه زمان و بستان از خون ثور و بنه کن ثور را و بیفشان
باصبع تو بر کارهای مذبح با انگشت تو. و بریز تمام خون بر جانبات مذبح. و بستان مجموع بیه که
مغشی بطن است و زیادت کلیتین و پیه او و بر دار بر مذبح. اما گوشت ثور و پوست او و پلیدی او
بشوران بیرون از لشکر و بستان یکی از دو قوچ و بنهند هارون و فرزندان او دست ایشان بر سر قوچ
و ذبح کن قوچ را و بستان از خون او و بیفشان بر مذبح دایر او. و جدا کن اعضای او و بشور اندرون او
و پایهای او و بنه بر اعضای او و سر او و قربان کن قوچ را مذبح از بهر الحی و ریحان خدای تعالی و او ستی بوی رضا
و راحت خدای تعالی. و بستان قوچ دوم. و بنهند هارون و فرزندان او دست ایشان بر سر قوچ و ذبح او را کن
و بستان از خون و بنه آن بر نرمه گوش هارون را استت. و بر نرمه گوش فرزندان هارون را استت

١٠٢ هم

وبر انگشت بیم دست ایشان ونیز بیشانشان بیم پای ایشان یعنی وبنیشان خون را بر مذبح بر تمام دایره او
وبیفشانند از خون که بر مذبح است واز هر مسح وبیفشانند بر هرون وبر پوششهاء او وبر فرزندان وبر پوشش
ایشان طاهر شود او وملبوسهاء او . وفر گیرند از قوچ ملبوسشان وبستانند از قوچ پیه ودنبه وپیهی که معشی
بطن وزیادت کبد ودو گرده او وقوچ کمال است . وقرص نان غیر کرده بزیت ورغیف فرنی از سلّه فطیر
که پیش حضرت خداء تعالیست وبنهد مجموع از دست هرون ودست فرزندان او وجنبانی آنرا وطیبه
للرب . وبستانند آنرا از دست ایشان وفرو کنند النمر از قوچ بر مذبح قربان که از اکراهیه اما وخداء تعالی
از هر الی مخصوص است از بهر خداء تعالی **الاصحاح التاسع عشر** وبستانند قصّ از قوچ کمال
هرون وپاره پاره کند پیش حضرت خداء تعالی وترا باشد خط ونصیب بر بان واضافت کن پاره مخصوص
وران مخصوص مرفوع از قوچ کمال هرون وفرزندان او . باشد از آن هرون وفرزندان او عهد دایما از قبل
بنی اسرائیل از هر الی مخصوص است ممیز وماسوا وظیفه از قبل بنی اسرائیل از مجموع ذبایح کامله ایشان وظیفه
خداء تعالی اما پوشش قدس الی از آن هرون است . باشد پوشش فرزندان از بعد او که باو مسح نوتی
کامل شوند . وپوشش کاهن از خانه او هفت روز وقتی که اندرون رود بقبه الزمان بخدمت قدس وبستانند
قوچ کمال بعز گوشت او در موضع مقدس بخورند هرون وفرزندان او قوچ ونانی که در سله است بر در قبه الزمان
بخورند که مطهر شوند باو کاملین مقدسین وبیگانه از او نخورد . از بهر الی طهر قدس است . واگر زیادت
بماند از گوشت کمال واز نان تا بامداد بسوزانی زیادتی را بآتش وخورده نشود . از بهر الی قدس است وطهر است
وبکنند هرون وفرزندان او این فعل همچنانکه با تو گفتم . تمام کن دست ایشان تا هفت روز . وهر روز قربان
کن بر تطهیر توبه گناه وبر افشان بر مذبح از خون او . که خواهی او را مطهر کنی ومسح کنی ومقدس کنی هفت
روز . ومطهر کنی مذبح را ومقدس کنی وشود مذبح طهر الاطهار . وهر که نزدیک او رود مطهر شود وهو مقدس کند
وایست که مذبح قربان شود . دو بره دو قوچ بره یکساله با مداد قربان کنه وقوچ دیگر شب ونیم مکال آرد در یک
معجون بنیم مکیال زیت مخض واز بهر قوچ ربع مکال ... ودر یک وحمل دیگر دوم بوقت شب کنند او را
مانند قربان روز وما شند نقای اوپساری از بهر اوی . وباشد قربان که رفعت پیش دست خداء تعالی
وبشارتین این قربان هر وقت دایم از بهر احقاب شما بر در قبه زمان امام خداء تعالی که وعده دهم شما را تا الغایه
که باشما سخن گویم واو وعده کنی بالغایه مقدس شوم بلاست من ومقدس کنم قبه الزمان ومذبح ومقدس کنم
هرون وفرزندان او که از بهر من کهنوت کنند وا از بهر بنی اسرائیل وباشم ایشانرا اله وبدانند که منم خداء تعالی
اله ایشان که ایشانرا بدر آوردم از زمین مصر وحلول کنم در میان ایشان منم الله الرب خداء تعالی
بسازی مذبح که بر او بخور سوزند ذبایح . وبسازی او را از چوب صنوبر شمشاد . طول او ذراع وعرض او ذراع ومربع
باشد وسمک او دو گز وزوایاء او از و باشند واو را مصفح کن بزر مصفا بالای او ... لوحهای او ودایره او
وبالهای زوایاء او وبسازی از بهر او اکلیل که محیط او باشد وبسازی او دو حلقه زر اسفل طوق
بر زوایاء او وبرابر جانبهای او . وبشوند بجای دهوق از بهر حمل او . وبسازی دهوق از چوب شمشاد
واو را مصفح بزر ابریز . ونصب ده وقت پیش حجاب برابر تابوت شهادت برابر نطبیر که بر شهادت است

وعلنه تم تو انا اینجا که بخور کنند بر او بخور طیب در هر با مدادان بوقت آنکه مصابیح راست کند . بر وی بخور
کند . وچون مصابیح را بر کند بخور کند هرون وبوقت مساء بر کند بر او بخور طیب پیش دست خداء تعالی دایما
تا جنب احقاب شما بخور کنند اما بر وی بخور غریب وبیگانه نکنند . وبر وی ذبایح قربان نکنید . وقربان نقای
وبرود هرون تعدیلهای مذبح در هر سال یکبار از خون تطهیر از گناه خطایا وبر وی طاهر شود در هر سال
یکبار که اعیاد از بهر احقاب شما از بهر الی اوست قدس الاقداس از الله الرب خداء تعالی وقال الرب
لموشی چون تو قبول کنی شمار بنی اسرائیل بعدد هر نفس از ایشان زکاة . وقتی که شمار ایشان کنی از بهر الی وبا
بر ایشان نزول نکند وقتی که ایشانرا شمار کنی . واین بدهد هر کس که بالغ شده شمار او ودر شمار آمده باشد نیم مثقال
بمثقال قدس ومثقال قدس بیست درم است . فریضه خداء تعالی از بهر که بشمار او بالغ شده . ودر آمد در عدد از
این بیست سال وبالا این بدهد وظیفه الله تعالی وتوانگر زیادت بنا شد . ودرویش کم نشود از نیم مثقال وظیفه خداء تعالی
بغیر از بهر تکفیر شما . وبستانی نقره کفارت از بنی اسرائیل واو را خرج کن بر صنعت قبه الزمان واز بهر یادگار
باشد یادگار امام الله خداء تعالی از بهر غفران انفس ایشان وکلم الله الرب موشی وگفت
باو بسازی سطل از نحاس که مطهره باشد ونصب کن او را در میان قبه الزمان ومذبح وبریز در او آب بشویند
هرون وفرزندان او در او دست ایشان واقدام ایشان از او که اندرون روند بقبه آمد وبشویند
آب که نمیرند . ووقتی که بمذبح اندرون روند که پاک کنند پیش وبخور بخور کنند پیش قربانها للرب بشویند
دست واقدام ایشان که نمیرند . وبشود ایشانرا عهد دایم تا ابد از بهر او ونسل او از بعد او با خاتم
وکلم الرب موشی وگفت باو بر وبستان طیب فایق مر دکیا پانصد مثقال ودارچینی طیب
نیمه دویست مثقال قصب الذریرة دویست پنجاه مثقال قسط پانصد مثقال مثقال قدس ومکیال
از زیت . وبسازی از بهر مسح القدس وبسازی طیب مطیب . وباشد دهن القدس مطیب
وباشد مطهر او . ومسح کن با او قبه الزمان وتابوت شهادت وما به وجمیع متاع او ومناره وانابیب
او ومذبح بخور ومذبح قرابین وجمیع آنیه او وسطل واسفل او وطهر او وباشد طهر الاطهار . وهر که نزدیک
رود مسعد سوطاهر شود . ومسح کن هرون وپسران او . وایشانرا مطهر کن که کهنوت کنند از بهر
من وکلم الله الرب تعالی موشی وگفت با او بسخن گو به بنی اسرائیل وگو بنی اسرائیل بشوید با ایشان
که روغن مسح باشد اللہ من قدس واین روغن باقی نشود در جمیع احقاب شما جسد آدم ومستانید طیب
مانند او . از بهر الی طهر مخصوص است اما وی که باشد او مطیب شود او نرهد از وی بغیب که هلاک
بشود از مردم از شعب او **الاصحاح العشرین** گفت خداء تعالی موشی بر وبستان طیب
فایق واللبنا واظفار وعسل ولبان فایق از بهر که حیزو وبسازی او را بخور طیب علی یک مطیب
خمیر کرده باشد مثل او از بهر قدس وبکوبش وخط زیاد از وی بخور باشد برابر تابوت شهادت در قبه
آمد وبر ولحا وباشد پیش شما طهر مقدسا مخصوصا . واز بخور که بسازی مساز مانند او ایشان پیش
شما طهر مقدسا . واز بخور که بسازی مقدار ماندش بر او باشد پیش تو طهر مقدس مخصوط للرب خداء تعالی
وهر وی که بماند او بسازد که او طیب کند هلاک گردد از میان شعب او وکلم خداء تعالی
موشی وگفت با او که اختیار کن جلیلا بر او وی بر حور از سبط یهوذا که بر وی نهادم روح الله الرب وفر ١٠٥

کردم او را از حکمت و علم در هر عمل و هر صناعت در عمل الت زر و نقره و جواهر و تربیب چوب و نقش ایشان
و کالشان و در صناعت چوب که بسازد هر عمل و با او برکت آدم و ایبب بن اخیسمخ از سبط دان
و حکمت و دانایی در دلهاء صاحبان حکمت و حذاقت و عقل که بسازند مجموع انچ بتو کفتم. از همه ساختن
قبه امد و تابوت شهادت و تطهیر که بالای اوست و مجموع متاع قبه و الت او و مایده و مجموع الت او
و منارهء خاص و مجموع الت او. و مذبح بخور و مذبح قربانی و مجموع الت او و شطل و زیراو و پوشش نظافت
و پوشش قدس از بهر هرون کاهن و پوشش فرزندان او که کهنوت کنند از بهر مسح و روغن
مسح و بخور طیب قدس که بسازند همه از انچ بتو کفتم
در نگاه داشتن روز شنبه
و کال الرب
بکو بنی اسرایل که روز شنبه را نگاه دارید که اوست فرق که در میان من و نیشان است میان من و شما باحقاب
شما که بدانند که منم الرب خداء شما و هر که او را نگاه دارد و عمل در او حلال ندارند که اوست خصوص مطهر
از بهر شما. و هر که او را نگاه ندارد و عمل در او حلال داند و در او کار کند هلاک شود از نفس او از سود
او شعب او. بسازید اعمال شما شش روز و در روز هفتم اوست روز شنبت راحت قدس لله تعالی و هر که
کار کند روز شنبه قتل شود. نگاه دارند بنی اسرایل روز شنبه از بهر خداء تعالی و بسازند روز شنبه در
مجموع احقاب ایشان و نسلهاشان عهد دایم تا ابد میان من و میان بنی اسرایل و نیشان تا ابد. از بهر انکه خداء تعالی
افرید اسمان و زمین و بحور و هر چه در ایشانست در شش روز و در روز هفتم فارغ شد و راحت یافت تعالی
و داد موسی چون فارغ شد از کلام او در طور سینا دو لوح شهادت لوحها از سنگ نوشته بر انکشت خداء
دید
دید شعب که موسی دیر شد از زیر امدن از جبل جمع شدند مجموع شعب پیش هرون
و کفتند هرون برخیز و بساز از بهر ما خدایان که پیش ما روند. از بهر انکه این مرد موسی که ما را براورد از
ارض مصر می دانیم که او را چه شده است از و او را امر او. کفت با ایشان بدر اورید هر کوشواره زر که
در کوش زنان شماست و فرزندان شما و دختران شما ایشان را پیش من اورید. بدر اوردند مجموع شعب
تمامت کوشوارها و اوردند پیش هرون. استند هرون انرا و ساخت از و مانند کوساله و
ساختش کوساله ریخته فرع و کفتند اینست الهها تو اسرایل که ترا از مصر براورد است. مندغ شماک
شد هرون و تبدید و عارت کرد مذبح شراوی و بانک زد هرون و کفت که فردا خواهم خداء تعالی
بامدادان بیایید ان روز از بهر او قربانی کنید قربان و ذبایح ذبح کنید تا م ولنشستند مجموع شعب بخوردند
و می اشامیدند و برخاستند و بازی میکردند و می خندیدند
کفت خداء تعالی موسی را برخیز و
و بزیر رو از نجایکه. از بهر انکه شعب تو که ایشانرا براوردی از ارض مصر شیرت ایشانرا خراب
و کم شدند از راه راست که با ایشان نمودم که دراوردند. و از بهر ایشان کوساله ساختند و سجود
اوردند و از بهر او ذبایح ذبح کردند و کفتند که اینست الهها تو اسرایل که ترا براوردند از ارض مصر
و قال الرب موسی را شعب که ایشان شعبی اند فاسق کردن ایشان بکذار اکنون مرا که غضب من بر ایشان
سخت کنم و ایشانرا قتل کنم و مبید کنم ایشانرا و بسازم از بهر تو شعبی دیکر
نماز کرد موسی پیش
خداء تعالی و کفت یارب غضب تو سخت شود بر شعب تو که ایشانرا از مصر براوردی بقوت عظیم تو

علی
این قول صحیح نیست
بلکه کوساله را بساختن
سبب انکه اینست که
بود و سعی اینست
سعی فعل مکر کنند
و ساختن فعل
سامری است
فتح

و و بیازردی فیج تو. نکویند اهل مصر که ایشانرا براوردی که ایشانرا هلاک کنی و قتل ایشان کنی در میان
کوهها و برید شود نسل ایشان از روی زمین. یارب ساکن شود غضب تو و حجز تو. عفو کن
کناه شعب تو. بیاد ار ابرهیم و اسحق و یعقوب را عبید تو و سوکند که با ایشان قسم کردی و کفتی
که زرع شما بسازم مانند ریک دریا و مانند ستارکان اسمان و مجموع زمین که بنسلشان وعده نمودی که
با ایشان دهم میراث مجموع ارض شوند تا ابد. عفو کرد خداء تعالی بر شعب. و شرنشنا دبر ایشان
الی میخوات که بر ایشان بنوشتند
عزم کرد موسی بزیر امدن از کوه. و دو لوح شهادت بدست او که
خداء تعالی بدست خود نوشته بود هر دو جانب ایشان تمام. و از دو لوح عمل خداء تعالی و نوشتن خداء تعالی
شنید یشوع بن نون آواز شعب که می برداشتند و از هاء ایشان بسیار کفت موسی که می شنوم آواز
شعب. جنب در لشکر است. کفت با او موسی این سخن نیست که تو میکویی نیست ان سخن و از ابطال
و جبابره. و نه اواز اهل ضعف و مسکنت. بلکه اواز کناه و خطیت. چون نزدیک لشکر رسید نکاه کرد
بکوساله و صنم. قوی شد غضب موسی بینداخت ان دو لوح از دست خود و شکستش ایشانرا در جنب جبل.
انکه استد کوساله را که ساخته بودند و او را بسوزانید در اتش و نرم کرد و تراشید تا تمام که شد مانند خاک
و ریخت برآب و او را بر روی آب و خورانید بنی اسرایل را.
و کفت موسی هرون را این شعب چه بد کردند
با تو که بیاوردی بر ایشان این کناه عظیم. کفت هرون غضب خداوند من عظیم نشود. تو میدانی این شعب را که
خبیث است. کفتند با من که بساز از بهر ما خدایان که برابر ما روند. موسی که ما را براورد از مصر می دانیم که
چه شد است از حال او. کفتم با ایشان که زر که دارید بیاورید اوردند پیش من زر که داشتند انداختم
در اتش بیرون امد این کوساله
الاصحاح الحادی عشر
نظر کرد موسی شعب که خطا کردند
باین کناه که هرون از بهر شان ساخته است. که از و عاقبت ایشان نجاست لغامید. استید موسی
بر در لشکر. و کفت کیست از لشکر خداء تعالی پیش من اید. امدند تمامت بنی لوی پیش موسی. ابا ایشان
موسی انجنان میفرماید خداء تعالی که هر یکی از شما از شما متقلد شود بشمشیر خود. و اندر روید از در تا
در و بکردید در میان لشکر و قتل کنید هر یکی از شما برادر خود و هر مرد صاحب خود و قرابت خود. کردند
بنی لوی انچنانکه ایشان کفت موسی. قتل شدند از شعب در ان روز قریب سه هزار مرد. و کفت با ایشان
موسی تمام کنید دست شما امروز در خدمت انکه خداء تعالی هر مردی از فرزند و برادر خود. که بر شما برکت
اینا مون. چون بامدادان شد از ان روز کفت موسی شعب که شما که دیدید این کار و این کناه عظیم. اما
من هم اکنون بروم پیش خداء تعالی مکر عفو کند از بهر شما کناه شما. باز رفت پیش خداء تعالی و کفت
از تو میخواهم بتضرع تمام اللهم ربی چه خطا کرد شعب تو خطا کرد و مرتکب اثم عظیم شدند. و ساختند خدایان
از زر. اکنون اکر تو عفو کنی کناهانشان والا نام مرا از سفر تو که نوشتی.
کفت
خداء تعالی موسی هر که از سفر من انکه خطا کرد شعب بدین سبب شد. اما اکنون برو و ببر این شعب را
و ببر ایشانرا با نجایکه که بتو کفتم. و اینک ملک من پیش تو میرود. و در روز بر شتم امر من بر ایشان
کناهشان. بزد شعب را بجزاء انچه بساختند کوساله که هرون ساخت
و کفت خداء تعالی
بموسی برخیز و برو از نجایکه تو و شعب تو که براوردی از مصر بار ضی که سوکند دادم پیش از ابراهیم

١٠٩

ابرهیم واسحق ویعقوب . وگفتم بایشان که بنسل شما بدهم این زمین را از بعد ایشان و بفرستم ملک را پیش دست تو
که هلاک کند کنعانیان را و اموریان و حیتیان و برزانیان و بابیشانیان از زمین که غله
او شیر و عسل است . و با شما باشم از بهر آنکه شما شعب دل سختید . مگر غضب من بر شما سخت نشود
و شما را در راه هلاک نکنم . شنید شعب این قول فرو مانده شدند و چیز نشدند و هیچ مرد از ایشان
سلاح خود نپوشید است . وگفت خدای تعالی بموسی بگو بنی اسرائیل را که شما شعب سختید
که اگر در شما قاستیست الحذر باشما یک دم بروم هلاک کنم شما را به ورکند بنی اسرائیل سلاح ایشان را
از ایشان در جبل حوریب استند موسی خود و لصب کرد دش خارج لشکر . و دور کرد او را از محله و نامش
قبه الزمان . و هر که از خدای تعالی امری میخواست بیرون قبه الزمان میرفت خارج لشکر . و بود که موسی
بیرون میرفت بقبه الزمان جمله شعب قایم میشدند و مستعد میشد هر یکی از ایشان بر در خیمه
خیمه خود و پیش موسی نگاه میکردند که اندرون قبه میرفت . بزیر می آمد عمود سحاب . و بر در قبه واقف
میشد و با موسی سخن میگفت و جموع شعب نگاه میکردند بعمود سحاب که بر در قبه الزمان واقف میشد .
و همه نماز میکردند هر یکی در خیمه خود . وکلام گفت خدای تعالی بموسی مواجهه مانند
آنکه کسی بصاحب خود سخن گوید و می آمد بلشکر . و بود خادم او یوشع بن نون الغلام از قبه جدا
نمی شد . وگفت موسی بخدای تعالی تو یا خدای تعالی میفرمودی که این شعب را بدر آور و تو
و تو نمودی که که را خواهی فرستادن و فرمودی که بیدا کردم ترا بر جموع خلایق من و از من
ظفر یافتی برحمت و رافت . اکنون این ساعت اگر من از تو رحمة و رافت یافتم . بنمای مرا راه تو که
ترا بشناسم و از تو ظفر یابم برحمت و رافت . و تو میدانی که این شعب تو شعب عظیم است .
وقال الرب لموسی برو پیش من که من ترا آسایش دهم و راحت . گفت موسی با او که اگر با ما نیائی
ما را از اینجا که مفرست . بچه دانم که من از تو برحمت و رافت ظفر یافتم من و شعب تو . بلکه چون با ما
بروی اکنون باشم من و شعب تو معروف جدا از جموع شعوب که بر روی زمین اند گفت
خدای تعالی بموسی بلی من بیارم هم چه خواستی که تو ظفر یافتی از برحمت و رافت . و بشناسم
نام تو بیدا و مشهور تا ابد گفت موسی بنمای مجد تو . گفت خدای تعالی بلی من بنمایم جموع مجد من و کرامت من
پیش تو . لیکن نتوانی خواهی رحمت براوی . و رحمت لیکن بر هر که خواهی رحمت براوی . وگفت موسی که
نتوانی نظر کردن بروی من که ما را بشر نتواند دیدن و زنده بماند وگفت خدای تعالی
موسی که ببتراش دو لوح از سنگ مانند آن دو لوح اول . و بنویسم بر ایشان مانند آنچه بر دو لوح اولین
که بسا شکستی و مستعد باش ملیاد و بیا بامداد بر جبل سینا و آنجا بیستی بر سر کوه و با تو کسی
بالا نیاید و هیچ بدید نیاید در همه کوه و گوسفندان و گاوان نچرند برابر آن کوه . تراشید موسی دو لوح
دیگر مانند اولین از سنگ و آمد موسی بامداد بطور سینا همچنانکه خدای تعالی فرموده است . و استد دو لوح
سنگ در دست و بزیر آمد . آمد خدای تعالی در سحاب و استیند موسی با او آنجا و دعا کرد بنام الله الرب
همو ابراو و ندا کرد الله الله الرب امام او . و گفت موسی رب یا رب اللهم خدای تعالی تویی رؤوف

رؤوف و رحیم طویل مهلت و بسیار رحمت و عزیز نعمت و عظیم رافت و قسط نگاه دارنده و عدل
از هزار نسل با جناب احباب و عفو کننده سیآت و غفار ذنوب الناس و صالح خطایا و امام عیبها
و مجازاه دهنده فرزندان و فرزندان فرزندان ایشان بذنوب و خطایای پدران و اسلاف ایشان تا نسل سه و چهار
و شتاب کرد موسی و بر زمین افتاد و سجود کرد و گفت که اگر الاصحاح الثاني والعشرون ٢٢
از تو برحمت و رافت ظفر یابم برو خدای تعالی برابر ما . از بهر آنکه این شعب قاسی دلست . و تو عفو
کن خطایا و ذنوب ما . و بملت ما و خدای تعالی اینک من عهدی کنم برابر جموع شعب تو . و اعجابها بیینند
جموع شعوب و بینند عجایب که بمانند ایشان نکردم در روی زمین و نه در جموع شعوب و انتظار کنند
جموع شعوب که در ایشانی بفعل الله تعالی که ترا با او امر کاست که او مرهوف و مخوفست . نگاه
دار آنچه امر تو کنم امروز . و از میان دست تو هلاک میکنم کنعانیین و اموریین و حیتانیین
و فرزانیین و حاوایین و یابساینین حذر کن تا آنکه با ساکنان زمین که آنجا میروی عهد کنی که
نباید ترا عثرة گناه باشند قلع کن و بر کن مذبح ایشان را و اصنام ایشان را بشکن و باره بلند خدایگان
ایشان را و بر افکن گل ایشان را و سجود مکن از بهر خدای بیگانه . از بهر آنکه خدای غیور که نام او خدای تعالی
غیور است . عهد و پیوند مکن با ساکنان زمین تا آنکه راه شوید با وثان ایشان و ذبایح کنند از بهر
خدایگان ایشان با تو ایشان بخوانند و بروی و بخوری از ذبایح ایشان و بفرزندان تو از دختران ایشان
نزن . با پسانی و دختران تو بفرزندان ایشان مده . تا آنکه فرزندان و دختران تو در بی خدایگان
ایشان بروند و گمراه شوند . خدایگان معرغه بحکمت بسبب نگاه داشتن عید فصح ١٣
نگاه دار عید فصح که عید فطیر است . بخور فطیر هفت روز آنچنانکه با تو گفتم در ایام ماه لفاح که
در ماه مصر بیرون آمدی در زمان ماه کلی و خاص که ایشان هر چه زرین که بگشاید مستودع باشد و جمیع
ابکار ماشیه تو از گاوان و گوسفندان و مفتک از ابکار بر که از گوسفندان تو . و اگر مفتدی
ایشان که قتل شوند . مفتدی کن ابکار خانه تو و پیش دست من تهی مباش بکنگر دار تو
شش روز و در روز هفتم که شنبه است آسایش کن و از زرع تو و بریدن دخل تو آسایش کن و بسیار
و بسیار عید سوابیع جصاد در اغره بیرون شدن سال در وقت برداشتن دخل تو و غلهای تو در هم سال که
یاد تو بیاید شود پیش خدای تعالی اله اسرائیل که قتل کنم شعوب را از پیش دست تو . و تخوم حدود زمین تو
فراخ بسازم و دراز . و هیچ افرید قصد زمین نکند . و ذبح مکن بر خمیر خون مذبح و تا بامداد نگذار نان
ذبیحه را که عید فصح . و اول دخل بیار در زمین تو و غله اول که بخانه خدای تو برسانید بزغاله را بشیر مادر
میز و نخته مکن . وگفت خدای تعالی بموسی که بنویس این کلام از بهر آنکه با تو عهد کردم و با بنی اسرائیل
عهد کردم از بهر کلام موسی ماند آنجا چهل شب و چهل روز که طعام و آب نخورد و نوشت بر دو لوح سنگ
کلام عهد و ده کلمه . چون موسی بر بر آمد از طور سینا دو لوح شهادت در دست او بود
که از جبل بر آمد و موسی دانست که بشره روی او مجد و بها کلل و منور شده است . بو تنی که
خدای تعالی با او سخن گفته است . نگاه کرد هارون در روی موسی و جموع بنی اسرائیل نگاه کردند ... که بجمله

١٠٧

شد بهاء و مجد. بترسیدند که پیش او روند خواند ایشان را موسی پس او و همه رؤسای جماعت و با ایشان گفت
سخن گفت موسی چون کلام او تمام کرد که با ایشان میگفت. و آمدند پیش او جمیع بنی اسرائیل سپرد ایشان را
وصیت و گفت با ایشان همه آنچه با او کلام کرد خدای تعالی در طور سینا. و چون موسی کلام او با ایشان
تمام کرد نهاد بر روی خود جلباب. و چون موسی پیش خدای تعالی میرفت که با او سخن میگفت می برداشت
برقع از روی خود تا وقت بیرون آمدن از مناجات. و چون بیرون می آمد و بنی اسرائیل را خبر میکرد با آنچه با او گفته
شده است. و بنی اسرائیل بر روی موسی نظر میکردند که بشره روی او که بهاء و مجد بجلّ شده است
موسی برقع را می برداشت از روی خود که اندرون میرفت که با خدای تعالی سخن میگفت. جمع کرد همه بنی اسرائیل
و گفت با ایشان که خدای تعالی فرموده است که بسازید این فاویل اول کردار تو کرده شش روز و در
روز هفتم باشد خاص مقدس روز شنبه روز راحت قدس خدای تعالی هر که در و کار کند کشته شود
و آتش مسوزانید در همه خانهای شما روز شنبه. و گفت موسی بجمیع بنی اسرائیل اینست امر الله تعالی
که فرموده است. بگیرید و بیاورید از شما وظیفه از بهر خدای تعالی هر که از شما که بالغ شد در نیت او که
اندیشه کار در نیت او حلال کند از بهر خدای تعالی [illegible] از زر و نقره و مس و ارجوان و رنگ قرمز
و غزل کتان و شعر بز و پوست چرم و پوست لکا و خشب شمشاد و روغن از بهر
مصابیح و طیب از بهر دهن المسح و از بهر طیب بخور و سنگ بلور و سنگهای فانوس از بهر جبه و جامه
و جمیع کرد جمیع حکما قلب الکی درمیان شما بیایند و بسازند جمیع آنچه خدای تعالی با او فرموده است
در علم خیمه و جلال او و [illegible] او و الواح او و [illegible] او و عمودها و دعامها
تابوت و [illegible] او و تطهیر او و پرده روی در [illegible] جمیع متاعهای او و
[illegible] و مناره روشنایی مصابیح که بر او ملتهب شوند و مصابیح او و روغن او از روشنایی مذبح
[illegible] و مذبح و طیب بخور و پرده در قبه و مذبح و [illegible] او و انجایر و [illegible]
او و ستون دار و [illegible] او و دعایم او و پرده او [illegible] از [illegible] او و [illegible]
او و پوشش [illegible] از بهر خدمت قدس و پوشش قدس از بهر هارون کاهن و پوشش فرزندان او
از بهر کهنوت. **الاصحاح الثالث والعشرون** بیرون آمدند جمیع جماعت بنی اسرائیل از پیش
موسی و آوردند هر کسی که بالغ شده بود و هر کسی که در نیت او فکر کرده بود وظیفه
خدای تعالی از بهر صنعت [illegible] قبه [illegible] و جمیع علم او و پوشش قدس و آوردند زنان
که [illegible] در نیت او فکر کرده بود آوردند گوشوار و دستواره و انگشتری و طوقها و از همه
آلت زر و هر کسی که نذر کرده بود از بهر خدای تعالی آنرا آورد. و هر کسی که با او بود قرمز
و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان و شعر بز و پوست لکا و پوست [illegible] آنرا آورد. و هر
که از بهر خدای تعالی نذر کرده بود از نقره و مس آوردند از بهر خدای تعالی. و هر که با او بود خشب شمشاد
که از بهر علم باید آورد. و هر عورتی که دل حکمت داشته است بدست خود غزل میکرد و می آورد

غزل کرده از قرمز و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان و هر زنی که در دل او اندیشه کرده بود غزل کرد
از قرمز و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان و هر زنی که در دل اندیشه کرده بود غزل کرد شعر بالحکمت
و حذاقت. لما اشراف آوردند سنگهای بلور و سنگهای شریف جهت تمام شدن وضع جبه و پوشش
و طیب و روغن از بهر نور مصابیح و از بهر دهن مسح و بخور طیب. و هر مردی یا زنی که در دل احسان اندیشه
کرده بودند که بیاورند از بهر جمیع که لازم عمل خدای تعالی است که فرموده است که از بهر عمل باید بر دست
موسی آوردند جمیع بنی اسرائیل فریضه از بهر عمل خدای تعالی. گفت موسی با بنی اسرائیل که ببینید
که خدای تعالی برگزید [illegible] بصلیال بن اوری بن حور از سبط یهودا و او را پر کرد از حکمت
و فهم و معرفت در هر علمی که اندیشه در علم او باید کردن که بسازد اندر زر و نقره و نحاس و هندام
کردن سنگها [illegible] و نظم ایشان و تمام کردن ایشان و تراشیدن ایشان و خشب که عمل کند جمیع
اهل صنایع و [illegible] که کند او و اهلیاب بن اخیسامک از سبط دان که دلهای ایشان پر
کرده است از حکمت و فهم که بسازند هر صناعت نجار و صورتگر که از قرمز و ارجوان و صبغ قرمز
و غزل کتان و بافتن و دیگر علم جمیع استادان و فکر کنندگان فکر. بسازند بصلیال و اهلیاب
و هر [illegible] که داده ایشان را الله تعالی حکمت و فهم که بدانند در علم و بسازند جمیع قدس که
خدای تعالی فرموده است. خواند موسی بصلیال و اهلیاب و هر مردی که لبیب است و داده است
و حکمت او را [illegible] که او را خدای تعالی حکمت و فهم و فکر در دلهای ایشان. و هر که در دل اندیشه
کرده است که در عمل در رود و بسازد آنرا. و دادند ایشان موسی جمیع فریضه بوده است که بنی اسرائیل آورده بودند
از بهر عمل قبه [illegible] که او را بسازند. و ایشان نیز می آوردند از فریضه در هر بامداد. و جمیع حکما آمدند که
کار می کردند در علم قدس هر مردی از ایشان صنعت او که می کرد. و گفتند موسی که آوردند جمیع
شعب [illegible] فریضه است. بسیار کردند صناعت آنچه فرموده الله تعالی که بسازند. و فرمود
موسی که منادی کنند منادیان در لشکر و گفتند که هیچ آدمی از مردم و زنان نسازند دیگر از فریضه
عمل قدس ممتنع شد شعب از دادن و [illegible] آورده بودند تمام همه عمل و فاضل باید و زیاده.
ساختند جمیع حکما و کردند آنچه می باید ساختن از قبه ذات ده سرادق از کتان بافته و قرمز و ارجوان
و صبغ قرمز. عمل مصور صورت کروبین از صناعت حاذق. درازی هر شقه از ایشان بیست و هشت گز
و عرض او چهار گز. بودند جمیع شقاق یک قدر. اندراختند پنج شقه بهم. و اندراختند پنج دیگر بهم و ساختند
گرهها از [illegible] در حاشیه شقه از ایشان [illegible] و گرهها در حاشیه شقه فرد برابر لفق
و صف کردند [illegible] در جانب شقه دیگر که برابر لفق است دیگر و ساختند [illegible] شقه پنجاه گره
در حاشیه شقه دیگر در لفق دیگر بودند گرهها برابر یکدیگر. کردند پنجاه [illegible] از زر و ملتفق کردند شقاق
را با یکدیگر شد یک قبه. و ساختند سرادقات از شعر از بهر جلال قبه. ساختندش یازده شقه
درازی یک شقه سی گز و عرض او چهار گز. بودند شقاق یازده شقه یک قدر. لفق کردند پنج شقه بهم و شش
۱۰۸ شقه بهم. و ساختند پنجاه عروه بر حاشیه یک شقه از جانب این و پنجاه عروه در حاشیه شقه
الکی برابر است از لفق دیگر. و ساختند پنجاه گره از نحاس که قبه را بهم لفق کردند و شد یکی

وساختن جلها از بهر قبه از پوست جو مدبوغ و از پوست بوز و بوشانیدش بپوشتها و لکا از بالا
و تراشیدن تختها از بهر قبه از خشب شمشار منتصب قایم تخته ده گز و عرض او یک گز و نیم . و تراشیدند از بهر
یک لوح دو قایمه مثنوی منتصبه برابر یکدیگر . و ساختند بمانند آن از بهر همه الواح قبه . و تراشیدند
الواح از بهر قبه . بیست لوح از برابر جهت جنوب . و ساختند بزیر بیست چهل دعیمه نقره . بزیر لوح
زیر قایمه دو دعیمه و زیر یک لوح دیگر دو دعیمه . و از جانب دیگر قبه که جهت شمال است . تراشیدند
بیست لوح و چهل دعیمه از نقره زیر یک لوح دو دعیمه و زیر لوح دیگر دو دعیمه . اما کنارهای قبه که برابر مغرب است
تراشیدند از بهر او شش لوح . و تراشیدند دو لوح زیر شش لوح دو لوح . شدند الواح مضاعف که یکی از زیر
و بودند الواح بهم پیوسته سوی سر یک حلقه . و ساختند از بهر دو رکن همه این ساختنان بود الواح هشت دعیمه

الاصحاح الرابع والعشرون

شان از نقره و سر دو لوح از شان دو دعیمه زیر لوح دیگر . و تراشیدند
پنج عوارض از خشب شمشار که به الواح قبه . آنکی برابر یک جانب است . و پنج عوارض که به الواح
قبه از جانب دیگر . و پنج عوارض که به الواح قبه در کنارهای او که برابر مغرب . و کلدرا پید عارضه
میان در لوحها از جانب تا جانب . و الواح را مصفح کردند بزر سرخ . و نهادند حلقهای او از زر سرخ موضع عوارض
و عوارض و عوارض را مصفح کردند بزر سرخ . و ساختند حجاب از فرفیر ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان
عمل صانع چابک جلد … صنعت … . و تراشیدند از بهر او چهار استون از خشب شمشار
و مصفح کردند … او را بزر سرخ . و نصب کردند بزیر استونها چهار دعیمه نقره و ساختند پرده در
قبه از فرفیر ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان عمل صانع جلد چابک . استونهای او پنج و اکره او پنج مصفح بزر
و اکره ایشان و دعائم ایشان پنج از نحاس . و ساختند … تابوت از خشب شمشار طول او دو گز و نیم
و عرض او یک گز و نیم و سمک او یک گز و نیم و مصفح کرد او را بزر سرخ مصفا از اندرون و بیرون او . و مطوق کرد … طوق زر سرخ
نصب کرد … بر چهار زوایا تابوت … دو حلقه و تراشید دو دهوق از خشب شمشار و مصفح
کرد … بزر سرخ . و مرکب کرد دهوقها در حلقها از دو جانب تابوت از بهر حمل او . و مصاغ
ساخت تطهیر از زر سرخ ابریز طول دو گز و نیم و عرض او یک گز و نیم . و ساخت دو کروبین از زر مصوغ
ریخته و نصب کرد ایشان را بر جانبی تطهیر . یک کروب از جانب و یک کروب دیگر بر جانب دیگر
نصب کرد دو کروبین از دو جانب . و بودند اجنحة دو کروبین گشاده برابر یکدیگر از بالا و سایه
می کردند بجناحهای ایشان بالای تطهیر . و ساخت روی یکی برابر روی یکدیگر . و در و روی کروبین
بودند بر تطهیر . و تراشید مایده از خشب شمشار طول او دو گز و عرض او یک گز و سمک او یک گز و نیم
و مصفح کرد او را بزر ابریز و مصاغ کرد از بهر او برشقه او اکلیل از زر سرخ ابریز محیط
او و ساخت او را شفه یک … گرد او و نهاد اکلیل زر مرکب بر شقه او محیط او و مصاغ
کرد از بهر چهار حلقه از زر و نهاد چهار حلقه بر چهار زوایا مایده بالای چهار قایمه او . و حلق
مقابل شقه او بودند موضع از بهر دهوق از بهر برداشتن مایده . و تراشید دهوق از خشب
شمشار و مصفح کرد او را بزر که مایده را با او بر دارند . و مصاغ کرد انیه مایده آنچه بر سر مایده بود

با کفات و جامات و بواطل که … را در و بریزند از زر ابریز . و ساخت منار از زر سرخ مصفا ساختش ریخته
متوعه با زیر او و انابیب او و کفهای او و شبیب و سوسنهای او از و . و شش انبوب بر آمده از جانب او سه
انبوب و بر آمده از جانب منارة یک سو و سه قصبه از جانب دیگر . و سه جام نشانده در یک قصبه با شبیب
و سوسن . و سه جام نشانده در قصبه دیگر با شبیب و سوسن . انچنان کرد شش قصبه کشوده از منار . و در
منارة چهار مشجره و شبیب و سوسنها . و ساخت بزیر دو قصبه از ایشان یک شبیب و شبیب دیگر زیر دو قصبه
از ایشان و بود آن زیر شش انبوب که کشوده است از منار . و بودند شبیبها و انابیب او از و
و بود همگی او ریخته از زر مصفا ابریز . و ساخت از بهر هفت مصباح و منافخ او و کفات او از زر ابریز از یک
قنطار زر سرخ او و مجموع الت او . و هم ساخت یک مذبح از بهر بخور از خشب شمشار طول او یک گز
و عرض او یک گز مربع و سمک او دو گز و زوایای او از و بودند و او را مصفح کرد بزر سرخ … او و زیر او و …
کنار او و مصاغ ساخت از بهر او طوق … و محیط او … او . و ساخت از بهر او دو حلقه
زر ابریز در زوایای او از دو جانب او جایگاه از بهر دهوق که ایشان را با او بردارند . و تراشید دهوق از خشب
شمشار و بزر او را مصفح کرد . و ساخت روغن از بهر مسح قدس و بخور طیب مطیب . و تراشید مذبح وقود
از خشب شمشار و بزر مصفح کرد او را طول او پنج گز و عرض او پنج گز مربع و سمک او سه گز . و مرکب کرد قوایم
او بر چهار زوایا او . و قوایم او از و بودند و مصفح کرد بنحاس . و ساخت مجموع انیه مذبح قدور …
… و … و کنشه و مجامر و مجموع انیه مذبح از نحاس . و ساخت از بهر مذبح شبکه بر عمل
شبکه صید … از نحاس … او از زیر او … او . و ساخت از چهار حلقه نحاس از بهر
چهار زوایای او و … موضع دهوق از بهر برداشتن او . و تراشید دهوق از خشب شمشار
و مصفح کرد بنحاس و دهوق را در کرد در حلقها از جانبی مذبح از بهر برداشتن او و مجوف از الواح
و ساخت سطل نحاس … از نحاس و نصب کرد … بر در
قبه … . و ساخت … برابر جهت جنوب . و ساخت سرادق … از غزل کتان … و عامودهای
او بیست و دعایم او بیست از نحاس … عامودها و صناع ایشان از نقره . و … برابر جهت
شمال . و طول سرادق صد گز و اعمد او بیست و دعایم او بیست از نحاس و اکراعمد و صناع ایشان
از نقره . و عرض دار برابر مغرب سرادق … و استوانه او ده و دعایم او ده و اکره
عامودها و صناع ایشان از نقره . و عرض دار برابر مشرق سرادق … و بلندی سرادق
پانزده گز عامودهای او سه و دعایم او سه

الاصحاح الخامس والعشرون

و … در دار پانزده گز
عامودهای او سه و دعایم او سه مجموع … در دار غزل کتان و دعایم عامودها از نحاس و صناع
او نقره … و عامودها مصفح بنقره و مجموع عامودها دار … فرفیر ارجوان
و صبغ قرمز و غزل کتان … برابر سرادق دار . عامودهای او چهار و دعایم او
چهار از نحاس و اکراه او از نقره و صنایع اکراه او از نقره . و مجموع … دار و قبه … محیط او … از نحاس
احصای قبه … شمار … موسی … اللاویین …
… بن اوری بن حور از سبط یهودا . این ساخت مجموع …

فرمود بموسی بود با او الیب بن اخیسمخ از سبط دان . و بود نجار صانع مصور بصناعت قرمز و ارجوان
وصبغ قرمز و غزل کتان . اما مجموع زری که مستعمل شد در مجموع عمل قدس مبلغ زر قربانی بیست و نه قنطار
و هفتصد و سی مثقال بمثقال قدس که از هر نفس رسیده بود و در عدد در آمده بود از بیست ساله
و بالا و مجموع ایشان ششصد هزار و سه هزار و پانصد و پنجاه انسان شد صد قنطار از بهر دعائم قدس
نقره و دعائم قدس نقره و دعائم جلال صد دعامه از صد قنطار هر دعامه از یک قنطار . و هزار
و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال ساخت از و کره عمودها و صفایح سرهای آن و مغز کرد ایشان را و سوزن
و رسید مجموع نحاسی که هفتاد قنطار و دو هزار و چهارصد مثقال ساخت از و دعائم در قبه الزمان
و مذبح نحاس و مجموع آلات او و دعائم دار الکلی محیط او و ستون و دعائم در دار و مجموع میخهای اوتاد محیط دار است
اما قرمز و ارجوان و صبغ قرمز بافت از و پوشش نظافت از بهر خدمت قدس و بافت ملبوس قدس
از بهر هرون کاهن همچو الخدای تعالی فرموده است موسی را ✿ و بافت جبه از زر و قرمز و ارجوان و صبغ
قرمز و غزل کتان و کشت صفایح زر و برید از ایشان غزل از بهر بافتن میان قرمز و ارجوان و صبغ قرمز
و غزل کتان بافتن استاد حاذق و بافته شد منابک جبه از دو پیوسته از دو جانب . اما منطقه جبه
بافته بود از و بر عمل او از زر و قرمز و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان مانند الخدای تعالی فرموده است
و ارایست دو سنگ بلور و ساختن در قالب زرهای و نقش کرد بر ایشان نامهای بنی اسرائیل و نهاد
شان را بر دو جانب جبه که باشند ذکر بنی اسرائیل چنانچه الخدای تعالی فرموده است موسی را و بافتند
ردا را عمل صانع حاذق و بود مانند عمل جبه از زر و قرمز و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان چهار سو مطبق
و بافتند طول او در ازای دو یک وجب و عرض او یک وجب مطبق و نصب کردند بر او چهار صف جوهر
اما صف اول بود از یاقوت سرخ و فیروزه فصیح . دوم از ابجد از سنقر و بیجاده و صف
سیم از کرکهند و جزع . و صف چهارم از جها و بلور و زبرجد و نصب کرد و ساخت قوالب
زر و فصوص بود بر شمار بنی اسرائیل دوازده فص بر نامهای ایشان نقش کرده مانند نقش خاتم .
و بود هر فص از ایشان بنام یک سبط از اسباط بنی اسرائیل دوازده سبط ✿ و ساختند بر ردا
مضاعف بر مواضع غبران ساختن بافته بر زر ابریز و مصالح کردند دو قالب برابر و دو حلقه
زر انکه در دو جانب دو قالب زر و او بختند بر دو منکب جبه در روی او . و مصالح کردند دو حلقه
زر مصفا و او بختند بر جانب غبران بر شقه جانب جبه از داخل او ✿ و مصالح کردند دو حلقه
زر و او بختند بر منکبی جبه از داخل او برابر روی او مقابل المنطقه جبه و الفت کردند غبران را
از حلقه تا حلقه بر ریسمان که تا رسد بر منطقه جبه و همیشه بچسباند مفارق جبه نمی شد مانند
الخدای تعالی فرموده است موسی را و بافتند سراویل جبه سختمان بافته کامل از قرمز و بود مجر
سراویل اندرون او بر عمل بافتمان . و مرکب کرد چنبری سراویل شقه که نباید اسیب زند . و ساختند
بر زیر سراویل کرکره از قرمز و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان و مصالح کردند جلاجل از زر ابریز
و مرکب کردند جلاجل را میان کرکره بر زیر سراویل کرد او شدند جلاجل میان کرکره

عیب نشاند بر استاند او را وارث او . و نیارزد زرع از بهر برادر او . و او لفرزند که زاییده شود
نسب باشد برادر او که دو نام او از بنی اسرائیل محو نشود و اگر نخواهد مرد که بستاند زن برادر او
برود زن برادر او در دروازه پیش مشیخه و بگوید با ایشان نمی خواهد برادر شوهر من که قایم کند زرع از بهر
برادر او میان بنی اسرائیل و نمی خواهد که من مزوج شود . مشیخه شهر او را بخوانند و با او سخن گویند . اگر
باندیشد قول خود و گفت که او را نستانم . در ساید سرش او برابر مشیخه و بدر او در دعوره خود از قدم خود
و بیفشاند شان را در روی او . و بگویند چنان باید کرد زرع کسی که نخواهد آبادان کند خانه از بهر برادر او
و خوانده شود نام او در میان بنی اسرائیل صاحب بدرآمده دو دعوره او ✿ و اگر منازعه افتد میان
دو برادر او . و آمد در میان ایشان زن یکی از ایشان آمد که خلاص کند شوهر خود را که از یکی با و قتال میکند
و دست خود دراز کرد و زند دست از بریده شود و بر او شفقت نکنند ✿ و نباشد در میراث شما
مثقال ناقص و مثقال زاید . و نباشد بیمون ناقص و بیمون زاید . بل باشد مثقال راست و کیل راست صحیح
مستوی که دراز شوند اعمار شما در زمینی که با شما دهد الله خدای شما . از بهر انکه مکروهی این امور و تکب نشود
و فعل اثم کنند که محترم باشد برابر خدای تعالی اله شما ✿ بیاد آورید که چه کرد با شما عالیق در راه
که بیرون آمدید از مصر که استقبال شما کردند بحرب و قتل کردند هر نفسی که از لشکر باز ماند بود از شما . و اشما
در راه می رفتید و مانده شده بودید الله تعالی و چون رهانیدن شما را خدای تعالی اله شما از مجموع دشمنان شما
که گرداگرد شما اند در زمینی که خدای تعالی شما را میراث دهد . محو کنید نام عالیق زیر آسمان و فراموش مکنید
و چون اندر روید بزمینی که خدای تعالی با شما داد که او را بمیراث گیرید . و میراث گیرید . و ساکن او شوید
بستانید از اول بر زمینی که شما میراث گیرید او را که خدای تعالی او را بشما داد . در جایگاه . و بستانید بر سبزها
و ببرید او را بجای که خدای تعالی اختیار کند که نام او آنجا باشد . و بنزد کاهن بروید که باشد در آن روزگار و بگوئید
با او . امروز اقرار میکنم پیش الله اله تو و اورا و در آمدم از زمینی که داد الله تعالی از بهر پدران ما که ما را دهد و کاهن بستاند
سبدها از دست تو و بنهد پیش مذبح الله اله شما . و کلام کنید و بگوئید برابر الله تعالی خدای شما
که آرامی آواره پدر ما بود و به مصر فرود آمد . و بودند آنجا بعدد کم بسیار . و آمدند آنجا شعب عظیم بسیار . و اهل
مصر با ما بدی کردند و ظلم کردند و مستعبد ما کردند با عمال سخت . و متضرع شدیم پیش الله تعالی خدای ما . و شنید
آواز های ما و نگاه کرد بر تواضع ما و عذاب ما و شدت ما و الله خدای ما ما را بیرون آورد از مصر بدست عظیم و بازوی
جبار او و منظر قطیع او و آیات و عجایب قدرت او . و آمدیم بدین جای و بداد بما این زمین که غله
او در وی عسل است . اکنون آوردیم اول ثمار و بر این زمین که بما داد خدای تعالی اله ما بنهید او را آنجا
و سجود آورید پیش امام الله تعالی خدای شما . و شادمان شوید به همه خیرات شما که بشما داد الله تعالی و اهالی
شما و اللیوانیین و مسکین که ساکن اند در قریه های شما الاصحاح السادس والعشرون و چون فارغ شده باشید عشور غله
شما همه . در سال سیم آنکه سال عشور است . بدهید بمسکین و یتیم و ارامل و اللیوانیین عشور شما که بخورند
و سیر شوند در قریه های شما . و بگوئید پیش حضرت خدای تعالی اله شما که ما صرف کردیم قدس الله تعالی
از خانه و دادیم للیوی و مسکین و ارمله و یتیم مانند مجموع وصایای که بما فرمودی . و نخوردیم و ما حزین و نداریم و ما
پلید و نساختیم او را از بهر مرده . بلکه اشنیدیم سخن فرموده الله تعالی خدای ما و ساختیم بزانچه فرمود
نگاه کن از نشستن قدوس و برکت کن بر مردم تا داری او را . آنچنانکه سوگند خوردی با پدران ما . زمینی که غله او

روغن وعسل است · که الله اله شما بشما فرموده است که بکنید این سنن واحکام او را نگاه دارید وبا
ایشان کار بکنید از همه دل شما وهمه قلوب شما واستن شما که گفته بودید بخدای شما امروز که او باشد
از بهر شما اله وشما را نگاه دارید طریق او · وبروید در و نگاه دارید سنن واحکام او ووصایای او
ومطیع او امر او باشید الله اله شما با شما بجوید وبعز باید با شما که او را شعب نجیب اختیار که با شما
فرموده است ونگاه دارید مجموع وصایا او وبا ایشان کار کنید که او شما عظیم کند از همه شعوب
وبسیار دار بهر شما مدح ونام وکرامة وباشید شعب وطهارة از خدای تعالی اختیار که شما فرموده است
وگفت موسی با شیاخ بنی اسرائیل بشعب وگفتند ایشان که نگاه دارید مجموع وصایای که شما
می فرماید با شما امروز روزی که اندر فرا ردن اندر وین ان جای که خدای تعالی بشما دهد · بستانید
سنگهای عظیم بزرگ وعمارت کنید او را با هکل وبنویسید بر ایشان مجموع جمیع ایات این سنن
وچون اندرون وبیب دار اردن اندر روید که عمارت کنید مذبح که با شما دهد الله اله شما اکل عسل او
روغن واکبیر است · اجابت که کرد الله تعالی بپدران شما · ووقت که اندر اردن روید نصب کنید این سنگها را
که الفتم با شما بر کوه عیبال وابهک بکیرید او را وعمارت کنید انجا مذبح از بهر الله اله شما
مذبح از سنگها واهن بر ایشان نیفتد عمارت کنید مذبح خدای تعالی کامله که قطع نشود
وقربان کنید بر او وذبایح کامله امام الله تعالی خدای شما · وبنویسید بر این سنگها مجموع این سنن وثبت
کنید نیک صالح · وگفت موسی واحبار واللوایین ومجمع بنی اسرائیل گوش دارید بای اسرائیل امروز
شدید شعب از بهر خدای تعالی اله شما وخدای شما بشنوید قول الله الرب اله شما وبکنید مجموع سنن او
ووصایای او که با شما گویم امروز · اللعنات انکه فرمود موسی شعب را دران روز وگفت با ایشان اینان
قایم شوند بر جبل جرزیم که برکت کنند شعب را وقتی که اندر اردن روید · شمعون ولوی ویساخار
ویهودا ویساخار ویوسف وبنیامین · اینان قایم شوند در جبل ازجبال روبیل وجاد واشیر وزبلون
دان ونفتالی ودم اندر دم زنید وبالند بنی اسرائیل · ملعون باشد آنکی اصنام بسازد ومسبوکه
واوثان ... امام الله تعالی اله الرب عمل ایجاد کند ونهان کند شما را وجواب دهد مجموع
ولوبید امین · ملعون باشد انکی پدر ومادر خود را دشنام دهد بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد
انکی بستاند ... صاحب خود بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد که اعمی را از راه گم کند بگوید مجموع
شعب امین · ملعون باشد ... بر مسکین وبر یتیم وارمله بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد که
بیاید ... زن پدر خود ... بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد انکس که با بهیمه مضاجع
شود بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد ... دختر پدر خود یا دختر مادر او مضاجع شود بگوید
مجموع شعب امین · ملعون باشد که ... مضاجع شود بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد که
صاحب را ... بگوید مجموع شعب امین · ملعون باشد ... رشوه ... بگوید مجموع شعب امین
ملعون باشد که ... این توراة ... بگوید مجموع شعب امین · البرکات ولکن شما بشنوید ومطیع او امر
این توراة شوید وقول الله الرب خدای شما حافظ شوید ووصایا وسنن واحکام او امروز بگویم با شما
... شما را اعظم تر از مجموع شعوب زمین ... وبستانید او را · وانکی که
مطیع امر الله خدای شما باشید · مبارک باشید در قریه · مبارک باشید در صحرا وحقل است

وبرکت ... شما وزمین شما · مبارک الله تعالی · مبارک الله تعالی دیار شما · ونوحید اورند
اغنام شما وگلها شما · مبارک کند در نشاندن شما ... · مبارک کند شما را که اندرون روید
وبدهد الله تعالی اعدای شما بدست شما · ... بیش شما یک راه وبگریزند از پیش شما هفت راه · بفرماید
الله تعالی ببرکات خود در انبارهای گندم شما · مبارک الله تعالی در مجموع اشیاء شما دست شما ودراز کنید
مبارک کند الله تعالی شما را در زمین که بدهد شما خدای تعالی · وبسازد الله الرب خدای شما از بهر او شعب مطهر
انجا که گفت شما ... الا نگاه دارید وصایا و ... در سنن واحکام او · نگاه کنند با شما مجموع شعوب
زمین ... خدای تعالی خدای شما بر شما ... وخوانده بر شما · از شما خوف وترسناک باشند
... الله الرب خیر ونعمت او · مبارک کند مجموع ثمار زمین شما ... اولاد شما · ودر مواشی شما
در زمین که قسم کرد الله الرب بپدران شما که ... بدهد · وبگشاید الله الرب خدای تعالی بر شما انبارها اسمان
وبیاید باران بر زمین شما در اوقات او · ومبارک کند شما را در مجموع کار دست شما · وقرض دهید بشعوب
بسیار · وبقرض نستانید · متسلط شوید بر شعوب بسیار · وبر شما متسلط نشود · ...
وبسازد الله خدای شما شما را ... · وباشید بالا ونباشید زیر · وقتی که عمل کنید مجموع وصایای
الله خدای شما ... با شما فرموده است امروز · ومگردید از وصایا که امروز ... · ومیل نکنید
... وصایا که بشما امروز ... شعوب ... ومعبود ... ایشان ...

الاصحاح السادس عشر ذکر اللعنات

واگر شما نشنوید قول الله تعالی واو را نگاه ندارید · وعمل نکنید مجموع
سنن واحکام او ووصایای او انکی بشما ... امروز با او · اورد بر شما اللعنت ... همه را · عذاب بر شما
بر شما مستولی شود وباشید ملعونین در کشته · ولعنت کند خنب نان شما ... گندم شما ولعنت
کند ثمره بطن شما ونسل شما وثمار زمین شما وگلهای گوسفندان شما وگلها گاوان شما وقطعات اغنام شما
شما باشید ملعونین وقتی که در روید ملعونین باشید ووقتی که بیرون بیایید ملعون باشید · نزول کند الله تعالی
... ... وضایع ... در همه دست شما ... که عمل او کنید که شما را
هلاک کند وگم کند شما را زود از بهر بد کرداری شما · وقتل کند زود ونزول عبادت من · مسلط کند
الله الرب بر شما وبا که شما را هلاک کند از روی زمین اندر او روید که او را ... · بزند با شما الله الرب
زوال عقل ... وبرص وحریق واشتعال آتش ویرقان وجرب ... · ومسلط کند بر شما این چیزها که
هلاک شوید · وباشد اسمان بالای شما بمانند نحاس وزمین شما بمانند اهن · وبسازد الله خدای تعالی
باران شما غبار زمین ... وبدر اورد بر شما باران خاک از اسمان که شما را هلاک کند · بسپارد شما را
الله الرب ستیز اعدای شما · بیرون روید بپیش ایشان یک راه وبگریزید از پیش ایشان هفت راه · وباشید مثل ...
پیش مجموع ملکان زمین · وباشد لاشه شما خوردنی سباع زمین ومرغان اسمان وهیچ ... مدد
مدد شما نکند · وبزند شما را بضربات جراحات که زد اهل مصر · ومبتلا کند شما را ببرص ... خیر وخلاص
نباشد شما را · ابن بزند شما را الله الرب بعمای چشم وکوری رعب قلب ومتحیر شوید بمانند ...
ونباشد چیز که کنید تمام مقهورین باشید ومظلومین باشید مجموع ایام حیات شما وشما را مدد نباشد · بخواهید
زن وهمراه ببرید واو را دیگری بستاند · عمارت کنید خانه ودر او ساکن نشوید · غرس کنید ... انگور
ودر معصره ... دیگران وخر او بستانند وگاو وثور شما برابر شما کشند وبخورند از ایشان بستانند

111

جار تو ظلم ونتوانی او را خلاص کردن برانند دشمنان شما اغنام شما وبستانند او را ومدد ومعاون ...
پسران ودختران شما بستانند شعب دیگر وشما نگاه کنید بایشان ونتوانید که ایشان را خلاص کنید
شتی وتعب باشید همه روز کار شما بابات شما را جمله . ثمار زمین شما ورنج دست شما بخورند او را شعوب
بیگانه که ایشان را نشناسی اما باشی زبون ومظلوم همه عمر تو . وباشی اعمی تو را یک شود نظر چشم تو
بیدا کند رش بر زانوی تو وساق تو . وسایه ترا از و شفای ومتسلط شود بر تو جراحات از فرق
تا قدم تو . بستانند ترا الله الرب وبستانند ملک تو که تملکیت آنی وبدهد شعوب دیگر که ایشان را
نی شناسی ونساختید ایشان را پدرانشان هیچ . ومستعبد شوی آلهها خدایانی دیگر که ساخته شده اند از چوب
واز حجاره وباشید مثل اعجوبه در مجموع شعوب که پراکنده شدند در ایشان . زرع کنی بسیار . درع تو حصاد
کنی قلیل که جراد بر تو متسلط کند . غرس کرم کنی بسیار زحمت کشی برو واز برو در معصره نبشی ونخوری
از وی واز که کرم او بخورند ومسائر کنند بسیار شود زیتون درخت او وحدود شما وزیت او مشتعل شود
از برای که متنزه شود واز چیز حاصل نشود . نزاینده شوند از بهر تو بنات وابنا تو بنیا شنید بلکه بروی
بایشان بغارت . اما مجموع درخت تو واثمار تو در زمین تو بخورد اژدهای سیاه واکله . وسکان تو بر تو غالب
شوند وبشوند فوق تو . وتو ضعیف شوی وزیر ایشان باشی محتاج شوی که سکان تو قرض دهند .
وتبانند بس که قرض بدهد بسود که اگر تو زیر باشند وتو باشی ماند کردار همه لعن بر سر که اثم شود
وترا بگیرد ومدرک تو باشد وترا کنند که هلاک شوی از آن اجل حوال نکردی قول الله تعالی خدای تو
ومحفوظ نداشتی مجموع وصایا او وسنن او که با تو گفت بایشان وبا تو پیدا شود آیات وعجایب او ودر نسل
تو تا ابد که تو عبادت نکردی الله تعالی بشادی وسلامت قلب فضل بر همه چیز ومستعبد شوند
بر تو دشمنان تو ایشان که الله تعالی بر تو متسلط کند الله تو بر تو وتو گرسنه وتشنه عریان وفقیر
برهنه باشند از تو همه محتاج او باشی وبشوند اغلال آهنی بر عنق تو طوق حدید که هلاک شوی ومسلط
کند بر تو الله الرب شعبی که بر تو بیایند از دور از اقصای زمین ودنیا بیایند مانند پرنده کاز آسمان وطیر
نسر شعبی که لغت ایشان ندانی شعبی که روی سنگین است شعبی که شرمسار نشوند تا از شیخ دما
از صبیان وبر تو رحم نکنند ونخورد بچگان بهایم تو وثمار ارض تو وترا هلاک کند . ونگذارند از بهر تو گندم
وانگور وزیت ونابقر ونا غنم که بشوی هلاک وتلف ومتسلط شود بر تو مجموع قریات تو که بیاید بیافروی
تو منشید که دیوار تو که اتکا کنی در همه زمین تو که بدهد بشما الله تعالی و گرسنه شوی که بخوری گوشت دختر
تو وفرزندان تو پسران تو دشمنان تو شوند . ومرد متلذذ بنعمت مشدد چشم نگاه کند بچشم خواهر تو وحلیله
او وتا کی مانده باشند از فرزندان گرسنه ونداد که بدهد با ایشان یک قدر از لحم فرزند او که میخورد که
نمانده باشد برای چیزی از اضطهاد وازتنگی که بر تو تنگ شود از دست عدو تو در همه قریاهای تو . وزن
مدرع که عفیفه که پای او بر زمین نهاده باشد از دلال وازاکل میخورد وتنعم میکرد نگاه کند بچشمهای
او بشوهر او وبه پسر ودختر او ونعمتهای او که بیرون آمدند از میان دو پای او وبه فرزندان او
بنعمت میخوردند وایشان را میخورد واز حاجت وفقر که بر تو تنگ شود از دست دشمن تو در همه قریاها
تو . ٤٧ والحاصل نداری وعمل نکنی مجموع وصایای وسنن که نوشته شده در این کتاب ومتقی ومخوف
نشوی از این نام محمود مهیب از الله تعالی خدای تو بزند الله تعالی ترا بضربات بسیار عظیم موجعه
شوند بر نسل تو بعد از تو ضربات شدید موجعه واوجاع ردی بد . وهمه ضربات که نیست نوشته

وابخورانید شما را . وخورانید شما را من که نمی دانستند ولی نشناختند او را پدران شما در سرنه قفد که انشر سما
حتی امتحان شوید تو شما را امتحان کند . وبا شما احسان کند بعد از آن اکنون نگاه کنید ونگویید در دل خود
که این اموال حاصل کردیم بزور ما . بلکه بیاد آورید خدای تعالی را اله شما که او شما را قوت داد که این اموال
کرد کردید از بهر آنکه ایمان ثابت کند عهد او که قسم کرد به پدران شما تا امروز . واگر شما فراموش کردید
خدای تعالی اله شما . ودر پی خدایان دیگر روید وعبادت ایشان کنید وازبهر ایشان سجده کنید . گواه گرفتم
بر شما امروز وشما را معلوم کردم که هلاک شوید . هلاک آن شعوب که خدای تعالی ایشان را
مبید ومهلک کرد از پیش دست شما . آنچنان هلاک شوید اگر نشنوید واز الله تعالی خدای شما . ومطیع
امر او نشوید . بشنوید یا بنی اسرائیل که شما اندر این روز به اردن عبور کنید بدر خواهید شد که هلاک
کنید شعوب را که ایشان عظیم تر وقوی تر اند از شما . وظفر یابید بر قریهای بزرگ مشید تا آسمان
وبر شعب عظیم بسیار فرزندان جباره . وشما را معلوم شده ودانستید که نتوانند ایشان که بایستند برابر
جباره . وبدانید امروز شما که الله تعالی خدای شما اندر روز در برابر شما واو آتش است سوزاننده . واو دست
که ایشان را هلاک کند . ومحو کرد ایشان از پیش دست شما . وایشان را مبید ومهلک کنند ومحروم
کنید ایشان را زود بدست شما که خدای تعالی اینچنان فرمود با شما . اله شما ونگویید در دل شما . چون هلاک کرد
خدای تعالی اله شما ایشان را از پیش دست شما . که خدای تعالی او ما را آورد تا او داد با این زمین را از بهر ما
که خدای تعالی او این شعب را هلاک میکند از بهر گناهان ایشان وشما نمی روید که بگیرید زمین ایشان را . بید
از بهر شما یا از بهر قول دل شما . بلکه الله اله شما هلاک این شعوب کند از بهر خطایای ایشان وثابت
کند عهد واقوال که میعاد کرد با پدران شما . ابراهیم واسحق ویعقوب . وبدانید که نه از بهر
راستی وعدل قلوب شما . میدهد شما را این زمین مخصوصه . که شما شعب هستید سخت گردن
وسخت دل . بیاد آورید وفراموش مکنید که خدای تعالی اله شما شما را مسخط کردانید در برّیه از آن روز که
بدر آمدید از ارض مصر تا رسیدن شما باین بلاد . وبوسعتید سخط الله تعالی بود با اله شما . ودر حوریب
عاصی شدید بر خدای تعالی والله تعالی بر شما غضب کرد وهلاک شما خواست . چون امام زار قتم بکوه
وانستدم دو لوح عهد دو لوح سنگ آنکه با شما عهد کرد خدای تعالی . وماندم در کوه چهل شب وچهل روز
نان نخوردم وآب نیز ننوشیدم . وداد بمن الله الرب . دو لوح از سنگ نوشته بر ایشان باصبع
الله الرب . وآیات بر ایشان نوشته بودند . آیات که خدای تعالی با ایشان معبود است کلام او
الله تعالی واو نوشته بود باصبع عظمت او نوشته بودند بر الواح سنگ که من با در کوه روز جمع شدن
واز بعد چهل روز وچهل شب داد من الله تعالی دو لوح سنگ دو لوح عهد وفرمود خدای تعالی
من که برخیز بزیر برو ازینجا زود . شعب تو که ایشان را بدر آوردی از مصر مفسد شدند وگردیدن
از راهی که با ایشان گفتی زود . وساختند از بهر ایشان خدای مسبوک . وگفت من خدای تعالی دیدم این
این شعب را وشعبی است قاسی دل . بگذار مرا که ایشان را هلاک کنم . ونام ایشان محو کنم
از زیر آسمان وبگذارم ترا دیگر شعب عظیم وعزیز تر از ایشان . وبرگشتم وبزیر آمدم از کوه می سوخت
112 باتش ودو لوح عهد بدست من . ودیدم که شما مذنب شدید . برابر الله الرب اله شما . وساختید عجل
مسبوک وگم شدید از راه که بشما فرمود خدای تعالی اله شما زود . وگرفتم دو لوح سنگ وانداختم
شان را از دست من وشکستم شان را برابر شما . ونماز کردم برابر خدای تعالی الله الرب وامانی تماز که اول

چهل روز و چهل شب و طعام نخوردم و اب نچشیدم . از هر خطایا دیدم که مرتکب شدید و بد انکه کردید بدی
بنزد پیش الله الرب . و برا و عاصی شدید . از انکه من ترسیدم و مخوف شدم . از غضب الله تعالی
و زجر او که او هلاک کنما خواسته بود که مرا . و خدای تعالی مستجاب من شد در زمان . و غضب کرد خدای تعالی
بر هرون غضب عظیم و خواسته بود اورا هلاک کردن . و نماز کردم بر هرون و هم بر هرون در اخلاص که هم در ان
زمان . اما گوساله که ارکنا شما انکی ساخته بودید اورا استدم اورا و بسوزانیدم اورا باتش و اورا بسحوق
کردم و اورا مانند خاک کردم و انداختم خاک او در وادی که نزول میشود از کوه . و بسوزانیدم امرا
و ابر لحم حاکاو در کبرها العطاب الاال و العطاب ارزو که عاصی شدید بر خدای تعالی . و هم در قیساد شما
الله تعالی از رقیم ... و گفت با شما که بالا روید و میراث گیرید زمین که بیدم بشما ... عاصی شدید از قول
خدای تعالی و عاصی شدید برای . و هرگز باو ایمان نیاوردید و قول خدای تعالی را مصدق نکردید و همیشه
ز کردار و متسخط بودید . از ان روز که شما شناختم . و نماز کردم برابر الله الرب چهل روز و چهل شب
که خدای تعالی هلاک کنما فرموده بود . و گفتم در نماز برابر الله الرب . و گفتم یارب هلاک مکن تبع تو
و میراث تو بعظمت تو تو خلاص کردی ایشانرا و بیرون اوردی از مصر بید منیع و ذراع جبار . و بیل
بیاد اور بندگان تو ابرهیم و اسحق و یعقوب و نظر مکن بر معصیت و بدکرداری این شعب و بر خطایاء او
که نگویند سکان ان زمین که ایشانرا از انجا بر اوردی که خدای تعالی نتوانست که ایشانرا اندرون بردن بان
زمین که با ایشان گفت . اما ایشانرا از بیش ... که ایشانرا در بریه قتل کند . و ایشانرا شعب تو
و میراث تو اند . ایشانرا تو بیرون اوردی بعظمت قوت دست منیع تو و عظمت ذراع تو که عزیز است ۞
در ان روزگار گفت بمن خدای تعالی که ببتراش دو لوح احجار مانند دو لوح اول و بالا رو بجبل بمن و بساز از خشب
و بنویسم بر دو لوح ایات که بودند بر دو لوح که اشکستی و بنه دو لوح را در تابوت . و ساختم تابوت از خشب
شمشار و تراشیدم دو لوح احجار مانند دو لوح اولین و رفتم بالا بکوه و دو لوح در دستم و نوشتم
بر دو لوح نوشته اول و ده عشره ایات الهی با شما گفت الله الرب و کلام گفت با ایشان از جبل
از میان اتش روز جمع جماعت و داد ایشان خدای تعالی بمن . لیغار کردم بزیر امدم از کوه . و نهادم دو لوح را در
تابوت که ساختم و نهادم ایشانرا در تابوت انجانکه خدای تعالی فرموده داشت . الاصحاح
الرابع عشر و کوچ کردند بنی اسرائیل از براوت بنی یعقان تا موسارا و انجا هرون وفات یافت
و شد الیعازار پسر بجای او . و انجا کوچ کردند بجد جد و از جد جد تا یطبت ... نهرهای اب
در ان زمان جدا کرد الله الرب سبط لیوی که حمل کنند تابوت عهد الرب و بر خیزند امام الرب
و خدمت کنند و مبارک کنند باسم الرب تا امروز . و از انکه نیست سبط لیوی را حصه با بنی اسرائیل از انکه
میراث ایشان ... بنی اسرائیل که خدای تعالی فرمود . و من ... ایستادم بیش حضرت الله الرب
مانند ایام اول چهل روز و چهل شب . و خدای تعالی از من مستجاب شد در ان زمان دیگر و ...
الله الرب و شما را افساد نکرد . و گفت بمن الله الرب و بخیز و برو برابر شعب که اندرون روند و ...
میراث گیرند که قسم کردم به پدران شان که با ایشان دهم ۞ اکنون تا بنی اسرائیل چه مطلوب الله اله شما از شما
بغیر از انکه بترسی ... در دل شما باشد و در راه او روید و ... و اورا دوست دارید و عبادت کنید الله تعالی
خدای شما از همه اندرون دل شما و نگاه دارید وصایا و احکام خدای تعالی الکی با شما گویم با او امروز که با شما
... که اسمان و اسمان اسمان از ان الله تعالی است خدای تعالی و زمین و مجموع که در اوست و بدرانشما

شاد شد ایشان الله الرب و دوست داشت نسل ایشان بعد ایشان و مشرف کرد ایشانرا بر
شعوب کالیوم . مطهر کنید غلفه دلهای شما و رقاب شما قاسی مکنید ایشانرا دیگر از انکه الله تعالی
اله شما او است . اله الاله الرب القدوس اسم اعظم و جبار و مهوب . که ابا نکند و رشوه نستاند
منصف ایتام و ارامل است و دوست دارد انکی بسر او اید . و او را رزق دهد طعام و جامه . دوست
دارید ایشانرا که بیش بیند و او را قبول کنند و بیایند . و بیاد اورید که ساکن ارض مصر بودید . تقوی کنید
الله تعالی را اله شما و در راه او روید و عبادت او کنید . و بنام او قسم کنید که او است اله شما و مدح شما
و اوست که با برکت دست او عجایب ایشان که چشم شما دید . و بر اسرائیل که او نزول کرد پدران شما مصر
هفتاد بود . اکنون شمارا بسیار کرد الله تعالی خدای شما مانند نجوم اسمان . دوست دارید خدای تعالی
اله شما و نگاه دارید وصایاء او و سنن او و شرایع و احکام او همه روزگار شما . و بدانید امروز که او است . چه پاران شما
ایشان که ندانستند و ندیدند حیثیت ادب خدای تعالی و عظمت او . و دست منیع او و بازوی جبار او .
و ایمانها و ایات و اعمال او که عمل کرد بارض مصر بفرعون ملک مصر و مجموع ارض او . و انچه کرد با جیاد ملک مصر
و انچه کرد بخیول و سواران او و مراکب و حیوش او و ... بر ایشان مسلط کرد اب بحر سوف چون طلب شما در
برامدند . و ایشانرا هلاک خدای تعالی کالیوم . و مجموع انچه با شما کرد به بریه تا رسیدن شما این بلاد
و انچه کرد با داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبیل انکه کشود زمین دهان خود و ایشانرا فرو برد و همه خاندان
ایشان و خیمهای ایشان و هر چیز که از ان ایشان بود . که ایستاده بودند دست بر ایشان برابر مجموع بنی اسرائیل
که شما دیدید بچشم خود مجموع کردار خدای تعالی که کرد . نگاه دارید مجموع وصایا که با شما گفته است . ان
ایشان او مر که قوی شوید و اندروید تا قبض کنید در او روید که او را میراث بستانید . و عمر شما دراز شود
در ان زمین که قسم یاد کرد به پدران شما که او را بدهد اورا با ایشان و بنسل ایشان زمین که شیر و عسل در او هست
از هر انکه زمین که در روید که اورا میراث گیرید نیست مانند زمین مصر که از و بدر امدید . انکی در وی محتاج بودید
ابر ... در روید ... آب مشتاقی که در دست با ... باب . و این زمین که در وی در روید که او را بستانید
میراث زمین کوهها و صحاری ... از اسمان ... که او را متعاهد کرد خدای تعالی اله شما
بیدزانا . و چشمهای خدای تعالی در او است از اول سال تا اخر سال . و اگر بشنوید احکام الکی بشما گویم
امروز ... و بترسید خدای تعالی در دل خود شما جایکه شناختید و عبادت خدای تعالی اله شما کردید و گوش
... احکام او شدید و مجموع ... از همه دلهای شما و مجموع انفس شما باران نعمت شود در زمین شما
در ایام خریف . و ... و انکه شما غله بردارید طعام شما طعام و خمر و زیت و الخبر . و در مزارع
برویند عشب که بهر خوردن مواشی شما بخورند و سیر شوند . اتها الشعب محتفظ باشید و محترز
نشوند دلهای شما و مایل شوید بخدایان دیگر و عبادت ایشان کنید . و ازهر ایشان سجود اورید .
عظیم سخت شود غضب الله تعالی خدای شما بر شما . و مانع شوید از طل باران اسمان و زمین ...
و غله نیاورد و زود هلاک شوید . از زمین مخصبه الکی بشما دهد الله تعالی خدای شما . بگذارید این
و این احکام در دل شما و قلوب شما ... داریدشانرا بدست شما نشان و بسازید او را ...
میان دو چشم شما . و بیاموزانید ... فرزندان شما که با ایشان سخن گوید و کار کنند
در نشستن شما و ... بوقت خفتن و بوقت برخاستن و بنویسید شانرا بالای درهای شما
و بر خانهای شما که عمر شما دراز شود و عمر فرزندان شما نیز در زمین که خدای تعالی قسم که به پدران شما
که باشند فرزندان ... اسمان ...

اشان بروحین و اگر شما نگاه داشتید مجموع این وصایا همه که با شما گویم امروز و با ایشان عمل کنید و دوست
داشتید خدای را اله شما و رفتید در راه او و قایم شدید بعبادت او. هلاک کند الله الرب
مجموع این ملوک همه از پیش دست شما. و میراث گیرید شعوب را که عظیم‌ترند و عزیزترند از شما
و هر بلده که قدم نهید و قدم شما انجا رسد از آن شما باشد. از بریه تا لبنان و از نهر تا فرات بوند
تخوم شما بیش بحر اخر. و نتواند کسی که با شما برابری کند. و بیم و ارد الله خدای تعالی ترس شما و خوف
و هیبت شما بر مجموع اهل زمین که متوطن او شوید. انچنانکه بشما فرمود الله الرب نگاه کنید. با شما میگوم
امروز دعا و لعنت اما دعا بشوید اگر نگاه داشتید وصایا و احکام الله تعالی اله شما. و لعن
بر شما شود. اگر میل کنید شوید از راه انکه بشما گویم امروز و در پی خدایان بیگانه روید که ایشان را نمی
دانید. و چون زانکه ببرد شما را در زمین که بشما دهد الله تعالی اله شما. بخوانم دعا بر جبل جرزیم.
و لعنت بر جبل جبل عیبال. ایشان که در مجاز اردن اند از پس طریق مغرب افتاب در ارض کنعانیان که
ساکن‌اند برابر جلجال و جبال ملوط مری که شما امروز از اردن در خل کنید که زمین را میراث
گیرید که حق تعالی بشما دهد و میراث او را بگیرید و ساکن او شوید. و حافظ شوید مجموع
انچه شما گویم امروز. الاصحاح الثامن. اینست شرایع و احکام که بر شما و اهیست که ایشان را نگاه دارید
و با ایشان عمل کنید در زمین که شما را دهد الله تعالی خدای شما میراث مجموع ایام حیات شما بر زمین.
خراب کنید مجموع بلاد که ایشان را میراث گیرید و خدایان که اهل ایشان عبادت کردند بر کوهها بلند
و اکام و بزیر هر درختی سبز مطلع برکنید مذابح شان و بشکنید بواقی شان و بسوزانید اصنام شان
مصاغ کرده و بشکنید اوثان ایشان تراشیده و هلاک کنید نام ایشان که نیز در وی چنین. و شما مکنید عبادت
کردارشان در عبادتشان از الله تعالی اله شما که نام او انجا باشد. در مجموع قبایل شما بیرون شوید بر محل او
بروید انجا. ببرید خدای شما و ببرید ذبایح شما و قرابین کامله شما و عشور شما و لجع مغفور و لینید از عمل دست
شما. و نذور شما و قرابین شما. و نخستین زادان شما و گاوان شما و بخورید انجا امام الله تعالی اله شما.
و شاد شوید همه دست شمار که بیش اوی. شما و خویشاوندان شما. که برکت کند الله تعالی اله شما
شما بر شما. و مکنید انچنانکه امروز عمل میشود. که هر انسانی انچه عمل کند بر ولعب. که تا هنوز
نرسیده‌اید بموضع و مسکن که بدهد الله تعالی اله شما بشما. و اندرون روید لکون و مید شما الکون
اردن و ساکن شوید در زمین که بشما دهد خدای تعالی خدای شما. خلاص کند شما را از دست مجموع
اعدای شما که محیط شما اند. و بنشینید مطمئن و ایمن. و جایگاه که خواهد خدای تعالی که نام او انجا
بنشاند ببرید مجموع انچه که بشما گویم. و قربانها و قرابین کامله و ذبایح شما و کامله عشور شما. و لجع مغفور کنید
از کردار دست شما. و مجموع نذورات که اختیار کنید شما از بهر الله تعالی رب شما. شما و پسران شما و دختران
شما و عبید شما و کنیزکان شما. و للوابین که در قریاه شما اند. از بهر انکه ایشان را میراث نیست
و حصه بر [illegible] شما. و نگاه کنید اکنون [illegible] مکنید قرابین کامله شما در موضع که نخواهید بلکه در
موضع که خدای تعالی اختیار کند در یک سبط از اسباط شما. انجا قرابین کنید قرابین کامله شما. و عمل کنید انجا
مجموع انچه با شما گویم. و ذبح کنید و بخورید گوشت لحم دل شما خواهد از اشتهای شما بر قدر برکت الله تعالی رب شما
بشما در مجموع قریاه شما. ناپاک و پاک بخورید بتساوی مثل غزال و ایل. اما خون را مخورید بلکه
بر بریزید بر زمین مانند آب. و شما را سلطان نیست که بخورید در قریاه شما عشور دخل خمر و زیت و بر شما
و ابکار غنم شما و بقر شما و مجموع نذور شما انکه نذر کنید و قرابین شما. و خواهش دستهای شما. بلکه بخورید او را
برابر الله تعالی خدای شما. در جایگاه که اختیار کند الله تعالی خدای شما. شما و پسران شما و دختران

وعبید شما و کنیزکان شما و للوابین ایشان که در قریاه شما اند. و شاد شوید برابر الله تعالی اله شما همه
کشوده دست شما با او. نگاه کنید بنا بر انکه للوابین را فرو مگذارید ایشان را در زمین شما ابد همه
روزگار. و چون فراخ کند الله الرب تخوم شما انچنانکه بشما فرمود و چون مایل شوید و بگوید
بخورم گوشت که ارزوی اشتهای شما. و اگر باشد
دور از شما جایگاه که اختیار کند الله تعالی که نام او در و باشد. و دور باشد. ذبح کنید از گاوان شما و غنم شما
انچنانکه بشما فرموده است. بخورید در قریاه شما از همه ارزوی اشتهای شما
لکن آنچه تعالی بشما داده است. انچنانکه خورده شود ایل و غزال چنین بخورید او را پاک و ناپاک چنین. ولیکن بر قیاس لانه بخورید از بهر انکه
خون همه اشت در نفس او است. بخورید نفس را با گوشت. خون مخورید بلکه او را بریزید مانند آب
بر زمین که با شما احسان کند و با فرزندان شما بعد شما. و نیکی احسان کنید امام الله خدای تعالی. اما
قرابین شما و نذور شما که دیدید در جایگاه که اختیار کند الله الرب. انجا قربان کنید قرابین شما کامله. خون
و گوشت بر مذبح الله تعالی خدای تعالی. بریخته شود خون ذبیحه شما بر مذبح الله خدای شما. و گوشت را
بخورید. بشنوید این وصایا همه که بشما گویم امروز که نعمت کند بر شما و بر فرزندان شما تا ابد. و نیکی
احسان کنید برابر خدای تعالی اله شما. شعوب که شما پیش ایشان میروید که میراث ایشان گیرید از پیش دست
شما و میراث ایشان گیرید و ساکن زمین ایشان شوید. خود را نگاه دارید که در پی خدایان ایشان نروید که خدای تعالی
ایشان را هلاک کرد از پیش دست شما. مپرسید از خدایان ایشان و مگوید چگونه عبادت کردند این شعوب و چون معبود
می بودند خدایان ایشان که مانند ایشان کنیم. با شما نکنید چنان امام الله رب شما. از بهر انکه عمل کردند با عالی بدکه مبغض
کردند خدای تعالی را دفع کرد و مخفی کرد ایشان را. و بسوزانیدند پسران ایشان و دختران ایشان از بهر خدایان ایشان.
بانش. انچه قول که بشما گویم او را نگاه دارید و با او عمل کنید. زیادت مکنید بر او. و نقصان مکنید از او هم.
چیز. و اگر برخیزد از میان شما نبی یا کسی که احلام بیند و ایت کند و عجیبه بنماید که بگوید بیایید
با شعب. بیایید که عبادت کنیم خدایان دیگر که ایشان را نمی دانیم و در پی ایشان رویم. نشنوید او را قبول
مکنید و قول ان نبی و صاحب احلام. که او متحن است که شما را تجربه کند بجهت که بداند که شما خدا را
دوست می دارید الله تعالی اله شما از همه قلوب شما و انفس شما. بلکه در پی الله تعالی اله شما بروید و
نگاه دارید وصایا او و احکام او. و متقی او و قول او را بشنوید و بشنوید و او را عبادت کنید و خدمت
کنید. و او امر او مطیع باشید. اما ان نبی و احلام بین او قتل شود از بهر انکه گفت بانکه الله تعالی
اله شما که شما را بیرون اورد از مصر و خلاص کرد از عبودیت. و خواست که شما را گمراه کند از الله تعالی اله شما
دور کنید بدی را از میان شما. و اگر بیاید برادر تو یا پسر تو یا دختر تو یا حلال تو یا دوست و کسی
که با تو نهان باشد که بیا که در پی خدایان رویم که نمی دانیم ایشان را تو و ابای تو از خدایان
شعوب که گرد شما اند نزدیک شما اند یا دور از شما اند از اقطار زمین تا اقاصی زمین. او را مطاوعت و قبول مکن
و مشفق مشو بر او و رحمت مکن بر وی و بپوشیده مکن بر وی و منعطف مشو بر وی بلکه او را قتل کن. قتل و نخ
او را هلاک کن. دست تو از شعب که او را قتل کند. و انکه ابتدا کند در قتل مجموع شعب. و سنگسار
کنند مجموع شعب بسنگ که بمیرد از بهر انکه خواست که ترا گمراه کند از عبادت الله تعالی که ترا بیرون اورد
۱۱۴ شما را از ارض مصر و خلاص کرد ترا از عبودیت. و بشنوند مجموع بنی اسراییل و بترسند و دیگر ننوانند که
بکنند مانند این فعل بد که یاد کرده شد در میان شما. الاصحاح التاسع. و چون بشنوید که در قریه

ازمیان که دادشان را الله تعالی شما که شاکرد او شوید و بگویید با اشما که روید و بیرون امدند که وریکت کناه کنند
و کمراه کردند اهل قریه شان و کفتند بایشان که بیایید بپرستیم و عبادت کنیم خدای دیکر که او را نمی دانم
تفحص کنید بعنایت و سوال کنید خوب اگر دول شنیدند یقین است و شاهستند این نجاست دل این قریه
قتل کنید اهل قریه به شمشیر و هلاک کنید مجموع مجموع که در او بود و بهایم به شمشیر و جمع کنید مجموع غارت
او که بیرون بیاید او را بسوزید قریه و بسوزانید مجموع غارت او برای الله اله شما و بشود قریه ویران ابدا نباشد
ابد عمارت نشود دیکر و نکنید لیز حرام دست شما چیزی که دور کند الله از خشم غضب او از شما و عطف
کند بر شما و مهربانی کند رحمت او بر شما و اشمارا دوست دارد و بیافزاید شما را چنانکه یاد کرده بر پدران شما و از اکر
بشنوید قول الله تعالی خدای شما و محفوظ داشتن امر او و سنن و احکام او که شما کفتا امروز و کردید چیزی راست
امام الله خدای شما چون ایشما کردید شدید فرزندان الله تعالی خدای شما و میاشید بما نند و جنس
و مخراشید روی شما و میان چشم شما بر مرده از بهر انکی شما شعب طاهر خدای تعالی هستید
مختار و برگزیده الله تعالی خدای شما باشید شعب حبیب الله تعالی فاضل تر از همه شعوب
بر روی زمین اند فرق کردن میان طعام پاک و جنس مخورید چیز نجس این بخورید از مجموع
بهایم ثور و حمل نعجه بز و ایل ظبی و حمور و کرج و وعل و شمل و بهیمه که او را ظلف پیدا
شکافته و مجتر است او را بخورید و حرام کنید از انکه مجتر است و ظلف دارد حمل ارنب و غیر
که مجتر نیست و اما مجتر اند و الطاف ندارند خوک که او را ظلف هست و مجتر است از ایشان کوشت
ایشان نخورید و نزدیک تن ایشان مروید و بخورید از انچه در دریا است از ماهی که جه دارد
فلس و فلوس او را بخورید و انچه جناح و فلوس ندارد او را مخورید که او نجس است بر شما
و بخورید از مرغ انچه پاک است و حرام کنید اینان که شما صفت دهم باشق و نسر و باز
با اجناس ایشان بوم و طوطی و عقعق و شقراق و عمعق و عقاب با اجناس شان و مجموع بحکان این
لقمه بحیر اند حرام اند بر شما و ایشان را مخورید از انچه مرغ پاک بخورید و مخورید انچه نجس است
مرده که بهید سکان که در میان شما اند در قریه های شما که بخورید و بخرید از ایشان ای باکست و بخورید
مخورید بز غاله بشیر مادر قول در عشور عشر کنید عشور از همه غلات شما و زرع شما که
شما غله دهد بشما زمین شما در هر سال و بخورید از عشر آن برابر خدای تعالی در موضع که
بخواهد که نام او آنجا باشد عشر کنید کندم شما و خمر شما و زیت شما و بکران شما و غنم شما
و بدانید که بترسید از خدای شما مجموع روزکار شما و اکر راه دور باشد بر شما و نتوانید که غله شما
بردارید خانه الله خدای شما از بهر انکه موضع که اختیار کرده خدای تعالی اله شما که نام او آنجا
دور است که برکت کند الله اله شما بفروشید انچه نتوانید حمل کردن و نقره و بردارید نقره را
با شما و بروید بدانجا که خواست الله تعالی و بخرید با نقره انچه دل شما بخواهد از بقر
و غنم و از خمر و مسکر و انچه انفس شما خواهد و بخورید آنجا امام الله للوب خدای شما
و شاد شوید شما و اهالی شما و فراموش مکنید للوایز را که در قریه های شما اند که ایشان میراث و حصه
ندارند میان شما و هر سه سال بیرون کنید مجموع عشور غلات شما در ان سال و نکاه دارید در
در قریه های شما و بیاید للواسیر ایشان که حصه و میراث در میان ندارند و ایشان که بیشتر
مر باشند و ایتام و ارامل که در قریه های شما اند و بخورند و سیر شوند که برکت کند خدای تعالی اله شما
در همه اعمال دست شما و در هر چه عمل کنید و آزاد کنید و آزاد کنید مر اد در هفت سال و اینست حق

عتق که عتق کنید هر دارنده غریم او که حیف او دارد از قرض و نخواهد از یار او و صاحب او و چیزی که برادر دارد که
ازاد شده و نامش عتق داد عتق الرب لیا الرعیت نستانی ال نو که بیشتر او است و انچه ترا با شد برادر تو
او را بخش تمام و نباشد در میان شما مسکین که الله تعالی اله شما برکت کند و شما را زیادت زمین
ربیبه بدهد بمیراث و اکر شما بشنوید قول خدای تعالی اله شما و نکاه داشتید مجموع این وصایا
انچه بشما کوییم امروز برکت کند بر شما الله خدای شما انچنانکه بشما کفت و وام شما دهید که ببرید
دهید شعوب بسیار و بر زمین نستانید و مسلط شوید بر شعوب بسیار و بر شما مسلط
نشوند و اکر در میان شما مسکین باشد در بعض قریه های شما در زمین که خدای تعالی بشما دهد خدای شما
دل شما تنک نشود دست شما تنک مکنید از بهر برادر مسکین تو بل بکشایید کشاده دارید از بهر
مسکین و قرض بدهید انچه احتیاج او است و او را نکاه دارید که نباشد قول اثم در افواه شما و مکنید
کنید و بکوید که سال نزدیک شد سال شمیطه رسید و دست شما تنک شود و صدقه ندهید و برادران مسکین
و دعا کند خدای تعالی بر شما و کناه شما را بکیرد و اکر بدهید بعض شما ببعض و دل تنک مکنید
و چیزی بدهید که صدقه بدهد با برادران شما فقیر که از برای دلکار الله تعالی خدای شما برکت
کند در مجموع عمل تو و هر چه دست تو رسد از بهر انکی عراق تمام خالی نشود از بهر ان کفتم بشما
و خواستم از شما که دست تو دار که برادر مسکین تو صدقه دهی یعقوب که در زمین تو است و چون
فروخته شود برادر تو عبری یا خواهر تو عبرانیه شش سال خدمت تو کند و در هفتم سال شود او را
آزاد کن و چون روز آزادی او از پیش تو تهی دست مکن بل بدهی او چیزی از مال تو
از کاو و کوسفند و از خرمن تو و معصره تو و بده او را از انچه خدای تعالی بتو داده است و بیاد او که تو
نیز عبد بودی در مصر و خلاص کرد ترا خدای تعالی اله تو از بهر ان من ترا می فرمایم این قول امروز و اکر
بندهٔ تو بتو که او از پیش تو نروم که او ترا دوست میدارم و دوست داشتم خانه تو و بودن
با تو نیکو است از بهر ان بستان مثقب و سوراخ کن کوش او بر در تو و باشد بندهٔ تو تا ابد
و اما کنیزک و ترا سخت بناید چون او آزاد کنی القول در ابکار همه ابکار که وضع
کنند کاو و کوسفند تو بکر باشد مقدس اند بهر خدای تعالی اله تو و مکن با بکار کاو از تو کار و ابکار
اغنام تو مخور اما نزد امام خدای تعالی اله تو بسال سال در ان موضع که بخواهد خدای تعالی اله تو
تو و عیال تو و اکر باشد بدی از ابکار کاو و انشما و غنم شما اعرج یا کور یا باشد در وعیب قبیح
او را قربان مکن از بهر خدای تعالی اله تو بل بخور او در خانه تو بخش باشد یا پاک بماند ظبی و ایل
مکر خون مخورید بل که او را بر زمین بریزید بر روی مثل آب القول در فصح نکاه دارید
ماه بهار و بسازید فصح خدای تعالی اله شما از بهر انکی شما را از مصر بدر اورد در شب نهار لیست ذبح
کنید فصح خدای تعالی اله شما از غنم و بقر در موضع که اختیار کند الله که شما که نام او انجا شود
و در او با خمیر مخورید با نان فطیر بخورید هفت روز نان تواضع از بهر انکی بدر آمدید از مصر بشتاب تعجیل
تمام بیاد او بیدان روز که در او بدر امدید از مصر مجموع ایام حیات شما و بیدا نشود خمیر در جایهای شما
و حدود شما هفت روز و نماند از کوشت که ذبح کنید اول روز از فصح تا بامداد حلال نیست
بر شما که نخورید فصح را در بعض قریه که بسیار دهد شما را خدای تعالی اله شما بل موضع که اختیار کند الله تعالی
خدای شما که باشد آنجا نام او و آنجا ذبح کنید فصح را بشب وقت غروب آفتاب در ان وقت که
بدر آمدید در از مصر و بپزید و بخورید در ان موضع که بخواهد خدای تعالی اله شما و بخورید بعد از ان
۱۱۵ فطیر شش روز و در روز سابع جمع شوید همه مجموع بپیش خدای تعالی او در کار مکنید القول در عید

الشوابع و بشمارید هفت هفت . و ابتدا کنید انکه در حصاد . و بنهید زرع را حاجل شما . و چون
بشمارید هفت هفته انکه بشمارید عید الشوابیع از بهر خدای تعالی اله شما . و بیاورید از خواص غلات
شما . از بهر الله الرب خدای شما . انچنانکه برکت کرد شما را الله الرب خدای شما . و شاد شوید شما و فرزندان
شما پسران شما و دختران شما . و عبید و کنیزکان شما . و للویین ایشان که در قریاهای شما اند و ساکن
و یتیم و ارمله که میان شمانند در برید بموضع که اختیار کند الله الرب خدای شما تا ساکن شود نام او انجا .
و بیاد آورید که بودید عبید در ارض مصر . نگاه دارید این سنتها را و بجای آرید ایشان را که [illegible]
القول در عید المظال بشمارید عید المظال هفت روز . بوقت اندر آمدن غله بیادر شما
و بر داشتید معاصر شما خمر و زیت . و شاد شوید در روزهای عید شما . با پسران شما و دختران شما
و عبید شما و اماء شما . و للویین که ساکن اند در قریاهای شما . بشمارید عید لله خدای شما هفت روز در
موضع که اختیار کند خدای تعالی اله شما . که برکت در شما و در مجموع غله شما . و در مجموع کار دست شما .
و باشید مبارک و دلشاد . و نظر خدای شما در شما اله شما . در موضع که اختیار کند سه بار در سال
در عید فطیر و عید شوابیع و عید مظال . و میایید پیش الله تعالی خدای شما دست تهی . بر جلال که
هر کس از شما بر قدر انکه خدای تعالی یاوری کرد او را تواند از خدای شما بشما برکت داده و کاری القول
در قضاة و کتبه شعب بنشانید از بهر شما قضاة و کتاب در مجموع قریاهای شما . و قضا کنند از بهر
شعب قضاء عدل . و بر در قضا حیف مکنید و محابا و رشوة قبول مکنید . از بهر انکه رشوه کور کند
چشم حکام در قضا . و باطل کند قول اصحاب حق . بل قصا از بهر صاحب قضا حق در تبع بیانی
و وارث زمین باشی که خدای تعالی میدهد اله تو . اشجار مرو دار که ننشانید اشان را و عمارت
مکنید در هیچ جای مذبح الله الرب . مکن نصب نصیبه که برابر او عمل شود منزلی که خدای تعالی بر تو غضب
کند و مذبح مکن از بهر خدای تعالی اله تو ثور یا حمل که در و عیب باشد که ایشان بذبح قبول نشود پیش الله تعالی
خدای تو والدینه شود در قریها که بشما دهد خدای تعالی در ایشان که تکلیف فتح شوند امام الله تعالی
خدای شما و دیگر خدایان دیگر روند و متعبد شان شوند و از بهر ایشان سجده آورند . یا عبادت افتاب
و قمر کنند . یا متعبد اجناد اسمان شوند و فعل کنند انچه او نفرمود است . و بیدار شود شما را و بشنوید
تفحص کنید سخت و بجوئید . اگر کلام چو باشد . و فعل کردند انرا . این نجاست میان بنی اسرائیل بیرون
کنید از زن و مرد ایشان که تکلیف این سخت شدند فتح در قریاهای شما و دیگر بار از ایشان استکشار کنید
بسنگ که بمیرند و قتل نشوند که برادر او لعیبه مثل انها بگواهی دو مرد یا سه مرد و بگواهی یک مرد شما
قتل او ولعیب نشود و قتل او استکشا مکنید . ایشان که برا انکس گواهی دادند ایشان و بر برادر و شناس
اندازند و بعد ایشان شعب اغاز کنند . و هلاک کنید ایشان را که این فعل شد میان شما و چون
او کی در قضا بر شما متعصی شود میان خون و خون و میان قضا و قضا و میان زخم و زخم . و مشاره افتد
میان شما بروید بر قضا بموضع که اختیار کند الله تعالی که نام او انجا باشد . و بروید پیش حبر یا پیش للوی
یا پیش قاضی که باشد در ان روزگار و بپرسید بران که جواب شما بدهند سخن . و بسازید در حکم شما با شما
بر انچه با شما گویند در ان موضع که خدای تعالی فرمود است . و نگاه دارید و بسازید بر انچه با شما تعلیم
دهد بر قدر سنت در قضا که با شما گویند بکنید و مگردید از قول ایشان بمین و یسار . و هر که گستاخی کرد . و بغیر
از انکه دایر حبر عامی شود که قایم است . و نشنوند از و یا از قاضی ایشان که باشد در ان روزها و ایشان

بپذیرد کنند قتل شود ان مرد و هلاک شود اصحاب شر از میان شما که بشنوند مجموع شعب و بترسند .
و گستاخی مشوید بر معصیه . و چون اندر روید بزمین که بشما دهد الله خدای شما میراث و ساکن او
شوید و گوئید بنشانیم بر ما ملک مانند شعوب که چو ما اند بنشانیم بر شما ملک انکه خدای تعالی
او را اختیار کند الله خدای شما . و خاص کنید او را از میان برادران شما . و بنشانیم او را بر شما ملک از بهر
انکه نباید که بر شما ملک باشد که او از شما نباشد . لیکن بنشانیم بر شما ملک بل نشاند از گروه بسیار
که بار نگرداند شعب را بارض مصر بار دیگر که بسیار شوند خیول او . و خدای تعالی گفت بشما . دیگر بار باین
راه نگردید دیگر بار . و زنان بسیار مستانید که قلوب شما ملول نشوند . و از زر و نقره بسیار
جمع مکنید . و چون ملک بر منبر خود بنشیند او بنویسد نسخه این سنت بر سفر که از حبر نسخ کند و للوای
که پیش او باشد و بیاموزد و بخواند مجموع ایام حیات او . و بیاموزد از و که چون باید ترسیدن از خدای تعالی
اله او . و حفظ کند این ایات که درین کتاب اند . و سنن او و وصایا او . و منحرف و منقطع نشود
بر برادران او . و نکند دل از سنن بیمین و یسار که عمر او دراز شود . و بسود ملک او و سلطان او از بهر
فرزندان او از بعد او بر بنی اسرائیل الا اصحاب الحلق (?) [illegible] ما زنید از بهر حبر و للیوی و را ... و حصه
میان جماعت اهل لیرابند معیشت شان قربانهای الله تعالی خدای شما و نذرهای او و او را میراث
نباشد میان برادران او از بهر انکه میراث او عمل لله الرب است . انچنانکه با او گفت الله تعالی
و باشد حبر از ایشان ذبیحه که ذبح کنند اگر ثور باشد یا حمل و باشد نصب او از ایشان دست
یا کتف و قبه و عمل او و بدهید با حبر هر چه ریشتر از حصاد حصاد کنید و از خمر و زیت و اول
خیر که اندر اید از غنم . از بهر انکه الله خدای شما او را مصطفی کرد از مجموع اسباط شما که حبر او قایم
شود و خدمت کند بمیش حضرت خدای تعالی او و همه فرزندان او همه ایام . و اگر بیاید للیوی با برادران
شما از بنی اسرائیل چون ساکن شده از دل اید در انجا که خدای تعالی که ببرد انجا با هرچه نفس او
خواهد و خدمت کند نام الله تعالی خدای شما او بماند برادران او للیوابر ایشان که قایمند پیش
حضرت خدای تعالی و بخورد با ایشان نصیب او بشویت بمانند در اسباب و چون اندر روید بزمین شما
که خدای تعالی با شما دهد . میاموزید که بسازید مانند اعمال شعوب و یافت نشود میان شما که بگذراند پسر او
یا دختر او بر اتش از بهر اصنام . و نباشد کسی که خواهد علم العارفین . و نباشد کسی که بشناسد نجوم و نباشد میان شما
فال و منجم و عارف . و نباشد کسی که برود پیش عارفان و از ایشان سوال کند بمردگان از بهر انکه هر که او این اعمال
اعمال کند نجس است پیش حضرت خدای تعالی اله شما . از بهر این نجاست هلاک کند الله تعالی این شعوب
از پیش شما . بل که متواضع باشید امام الله تعالی . از بهر انکه این شعوب ایشان را میراث بستانید
که بودند مطیع منجمان اما بشما چنان دهد شما را الله تعالی خدای تعالی اله شما پیغمبر از بهر شما بنی
از جمله برادران شما مانند من مطیع از و باشید . انچنانکه خواستید از الله تعالی خدای شما
در جماعت حوریب که نشنویم اواز الله رب ما و نبینیم این اتش عظیم او و نمیریم . و گفت بمن
الله الرب اله شما در یوم جماعت حوریب هر چه خوب گفتند . پیغمبر از ایشان بنی از برادران ایشان
مانند تو و بنهم قول من در دهن او و بگوید با ایشان هر چه با او بگویم . از مرد که قبول نکند از سخن
که بنام من کلام کند من از مرد منتقم شوم . اینست که [illegible] موشی به بنی اسرائیل [illegible] خدای تعالی
[illegible] کلمة الله تعالی خواننده را احتیاط کند و بداند و بودن الله تعالی

اما نبی که کستاخی کند و بنام من کوید و نکوید که من نکفتم بامر او کلام کند بنام خدایان دیکر قتل شود ان نبی
و اکر بکویید در دل شما که چون بدانیم این قول که نبی کوید او را الله تعالی چون متکلم شود ان نبی و بکوید
در دل شما که چون بدانیم این قول که نبی کوید او را الله الرب چون متکلم شود ان نبی بنام الله الرب
و قول خود تمام نکوید و تمام نکند قول او ان مولفی کوید او را الله تعالی خدای شما . اما ان نبی خشناکی
متکلم شود ان و مترسید ✽ و چون هلاک کند الله تعالی شعوب را الی ایشان را بشما دهد الله خدای شما
زمین ایشان بمیراث شما . و وارث ایشان شوید . و ساکن شوید . ارض ایشان ... و قریه‌ها ایشان و خانها
ایشان مفروز کنید سه قریه در زمین که بشما دهد خدای تعالی اله شما و تیار کنید راه و بند کنید حدود
زمین که بمیراث دهد شما را الله خدای شما با سه قریه که ایشان باشند پناه که تا او کریزد قاتل
که قتل کند صاحب خود را و قتل نشود . و مستحب شود انکه قتل کند که قتل کند صاحب خود را که
بغیر اختیار او و متوطن او نبوده باشد دوش و پرندوش و هر وقت که با صاحب خود بیشه رفته باشد که خشب
ببرد . و برداشت او تبر را در دست داد ببرید خشب و مقید تبر بر صاحب او و بمیرد ان خصم و قاتل
بکریزد و پناه کیرد بقریه که قریه ها از انکه ها طالب خون مقتول و شتاب کند بر او بکیرد غضب او . و اکر
راه قریه دور باشد و طالب خون رسید بر قاتل و قتل کند او را بغیر ان که بر او واجب بود قتل که قاتل و بغض
مقتول نبوده قبل از سه روز کفتم که مفروز کنید سه قریه از بهر شما . و چون فراخ و بسیار کند الله تعالی حدود
شما الحاق که قسم کرد بپدران شما . و بدهد شما جمیع زمینی که عهد فرمود بپدران شما و نکاه داشتید این وصایا که
باشما کویم امروز با او . و دوست داشتید الله اله شما . و رفتید در راه او همه روزکار شما زیادت کنید شما دیکر
سه قریه دیکر از بهر ان که مشتغل نشود خون پاک در میان زمین که بدهد شما الله خدای شما . که معاقب نشوید بخون
پاک . و اکر مرد دشمن صاحب او بوده باشد . در کمین باشد از بهر قتل او . و بر او حمله کند و بزند او را و بمیرد
و بکریزد بقریه از این قریه ها . بفرستند اشیاخ قریه او و بستانند او را و باز کردانند سر آسیار و بسپارند او را
بطالب خون و او را قتل کند و بروی شفقت نکند . و منتقم شود از بهر خون پاک و بدر انداید عار از
بنی اسرائیل که احسان کند با شما ✽ و تغییر مکنید حد که حد کردند پیشوا اولیین در میراث ایشان که بمیراث
کیرید در زمین که بشما دهد خدای تعالی اله شما ✽ قبول مکنید کواهی یک مرد برکه در هر قصیه و در هر دینی که
کرده باشد یا کناه که بیشتر کناه او معاقب شود بیشود مرد اما بکواهی دو مرد یا سه مرد کواه
و اکر کواهی دهد مرد بر صاحب خود کواهی بهتان و کواهی دهند بر انکه یا غش . برخیزند دو مرد در حضرت
خدای تعالی و برابر حبر و قاضی ایشان که در ان روزکار حاضر باشند و برخیزند باز ایشان و تفحص کنند
الذباقته و دکیر برادر خود کواهی بهتان کفته بود که چنانکه خواسته که با برادر کردن با او بدکه کواهی دروغ
داد بکنند . و دور کنید شر از میان شما . که بشنوند ایشان که بمانند ترسند و دیکر نتوانند کردن این کار بد
در میان شما . و چشمهای شما بر ظالم شفقت نکند . بلکه باید قصاص شما نفس بنفس و چشم بچشم و دندان بدندان و دست
بدست و پای بپای ✽ و چون بیرون روید بمحاربه اعدای شما . و ببینید خیل و اسب و سواران و شعب
بسیار بیشتر از شما از ایشان تخویف و ترسناک مشوید که الله اله شما انکه شما را ببرآورد از ولایت
ارض مصر او بود در میان شما . و چون نزدیک شوید بحرب بیش رود حبر و بکوید بشعب . بشنوید یا بنی
اسرائیل که شما مستعد شدید از بهر حرب با دشمنان شما در ان روز دلهای شما شکسته نشوند و
ترسناک مشوید و بازمکردید و ملول مشوید از ایشان از بهر انکه الله خدای شما . انکه شما را ببرآورد از مصر
او معاونت کند از بهر شما با اعدای شما و شما را خلاص کند و بر ایشان نصرت و فیروزی دهد تمام

الثانی عشر و بکویید کتبه بشعب هر که از شما خانه عمارت کرده باز کردد و برود بخانه خود تا نبادا که قتل
شود در حرب . و بنا کند مرد غیر او بخانه او که عمارت کرده . و هر که نشانید رز انکور و از ثمر او نخورده است
باز کردد و برود بخانه خود . نبادا که در حرب قتل شود . و دیکری بنا کند ... او . و هر که از خواسته
و او را نستده است باز کردد و بخانه او برود . نبادا که در حرب قتل شود و بستاند زن او دیکری . و دیکر
باید بشعب کتبه و بکویید بشعب هر که او را بیم برسد و او را لرزد و ترسناک کشت باز کردد و برود بخانه خود
که شکسته نکند دل برادران او مانند او . و چون کفته شوند تمام کتبه بشعب کفته باشند . برخیزند
رئیسان بشعوب بار رئیسان لشکر در اول صف . و چون برسید بقریه با لعنت بحرب که با اهل او قتال کنید بخوانید
اهل او را بصلح خواهید . و کشوده ایشان که بود در و لرزه را بشوند عبید و بدهند خراج شما . و اکر
قبول نکنند و صلح نخواهند و محاربه نمایند . شما نیز با ایشان حرب کنید . و بر ایشان حکم عظیم نهید که
خدای تعالی ایشان را بشما دهد . و چون نظر یابید قتل جمیع مردم او کنید همه را بشمشیر . اما زنان و صبیان ایشان را
و بهایم و هر چه باشد در قریه ایشان غنیمت بستانید . بشوق و غارت کنید جمیع لغو داشته باشد از بهر شما . و بخورید
غارت را از دشمنان شما . که بشما دهد الله تعالی خدای شما . انچنان کنید جمیع قریه‌ها که دور از شما . و قریه‌ها
دیکر که نیستند از قوم شعوب که میراث دهد ایشان را خدای تعالی ... همه کشته شوند . بلکه همه را
قتل کنید • حتانیین • و اموراءین • و کنعانیین • و فرزانیین • و حوانیین • ایخان
شما فرموده است . که بیاموزانند ایشان شما را الحاشف . انکه ایشان میکردند و با او از بهر خدایان ایشان
شوید برابر الله تعالی خدای شما ✽ و چون نشستید و تنکی کنید بر قریه و بر جماعت او و نشیند ایام بسیار
که او را بستانید و بکشاید او را . درختهای باغ او خراب مکنید و مبرید درختهای که از میوه ایشان بخورید
از بهر انکه درختهای باغ نیستند با شما درمی و نتوانند که بکریزند از شما بوقت بلا و ستم و عذاب
اما درخت میوه خود بعهد از بهر خوردن او را مبرید . اما درختی که او میوه ننهد و ثمره نداد او را
او را ببرید اکر ببرید انچه خواهید از بهر عمارت . و عمارت کنید جایکاه از بهر منجنیق و مواضع که بر ایستند و دم
از بهر جنک و محاربت شوند اهل قریه که با ایشان حرب یابید ✽ و چون بیابید مقتولی از قتیلان در میان
موضعی که خدای تعالی بشما داده است انداخته . در زمین خیز یا غمره و پیدا نشود انکه او را قتل کرده .
بیرون روند اشیاخ شما و قضات شما . و مسافت کنند از موضع مقتول و تا چند قریه . کدام قریه که نزدیک باشد
بکیرند اشیاخ ان قریه عجله که کار نکرده باشد و کشیده باشد . بیرون روند اشیاخ قریه
و عجله او برند بوادی که در و هیچ نیشته نشده . و ذبح کنند ان عجله یعنی کوساله کاو . در انجا در وادی
و بیش ایند احبار بنی لاوی ایشان که خدای تعالی ایشان را اختیار کرده از الله تعالی که خدمت او کنند
و برکت کنند بنام الله تعالی و بقول ایشان تمام شود هر قضا . و در ان شود هر شرع . و جمیع از قریه و قریه
دیکر . که نزدیک مقتول اند . بشویند ایشان دست ایشان بالای عجل کاو که ذبح شده است در وادی و بکویند
و بکویند که دست ما نریخته است این خون و ندیدیم که قتل کرد او را . عفو کن تو از بهر ما یا رب
از بهر ال اسرائیل شعب تو . که او را تو خلاص کردی . و مواخذت مکن شعب تو بخون پاک . عفو کند
که از بهر ایشان و شما ببرید برخون و قضا کنید بخون پاک از میان شما . و حسنات کنید پیش
حضرت خدای تعالی اله شما . و چون بیرون روید بحرب اعدای شما . و داد ایشان را الله تعالی بدست شما

ونيكي كه ديد شما را ۷ وديد بدل ستيزه زن خوبست ودوست او را وي از شما ومتزوج او شد واورد
او را بخانهٔ خود. بگويد با او كه سر خود را بتراشد. وبستاند از ناخنهاي دستهاي وي وبدر كند لباس
جامهٔ اسيري او. وبنشيند در خانه وبگريد بر پدر ومادر خود او يك ماه تمام. انگه بپيش او رود واو را زن
بستاند. انگه زن او باشد. واگر بعد از آنكه با او بود دل او را نخواهد. آزاد كند او را ونفروشد او را
او را بسيم وبا او منازعت نكند از بهر آنكه با او جفت شد ۷ اگر مردي را دو زن باشد. يكي ايشان او دوست
داشت. وديگري را دشمن داشت. وهر دو فرزندان آورده باشند. انچه دوست داشت وآنچه دشمن داشت
وبكر فرزند آنچه دشمن ميدارد. آن روز كه او بر فرزندان خود ميراث او بخش كند. حلال نباشد بر او كه زيادت
دهد بفرزند آنچه او را دوست ميدارد. زيادت تر از فرزند آنچه دشمن ميدارد. بلكه بكر فرزند از آن آنچه دشمن
ميدارد او دو بخش بستاند بهانچه فضل وي است. كه او هست اول فرزندان او. واو راست حق بكري ۷
وآنكه او را فرزند باشد وعاق باشد متمرد نشود بسخن پدر ومادر او. ومطيع ايشان نشود. وايشان
او را ببستانند. وبدر برند او را بيرون دروازهٔ قريه. بپيش اشياخ قريه. وبگويند با اشياخ قريه
كه اين فرزند ما بر ما عاق است. ومتحمل نشود. ومطيع امر ما نيست. واو مسرف وخمر خوار شود
بزنند اهل قريه او را سنگسار كنند تا بميرد. ودور كنيد شر را از ميان بني اسرائيل ۷
وهر وقتي كه باشد بر او گناه كه مستوجب كشتن باشد. آويخته شود بر چوب. وتن او نماند شب بر چوب. بل
دفن شود در آن روز. زيرا كه آويخته ملعون خداي تعالي است. آويخته شود بر چوب دار. ونجس مكنيد زمين
كه خداي تعالي ميراث شما داده است ۷ ونبيني گاو برادر تو يا گوسفند او گم شده. غافل مشو
از ايشان بل كه باز آري ايشان را بنزد برادر تو. واگر نزديك نباشد برادر تو ونزديك تو نباشد. اندر بر
ايشان را وباشند پيش تو. تا وقتي كه برادر تو ايشان را طلب دارد. باز ده ايشان را برا او. وهمچنين
بكن با خر او. وبكن با جامهٔ او. وبا هر چيز گم شده برادر تو كه گم شده از او ويافته باشي
حلال نيست كه غافل شوي از آن ۷ واگر نظر كني خر برادر تو يا گاو او افتاده است غافل
مشو از وي. بل بخيزان او را با او ۷ نپوشد زن جامهٔ مرد ونپوشد مرد جامهٔ زن. هر كه
اين كند مكروه است در پيش خداي. وچون در راه بيابي آشيانهٔ مرغ بر درخت يا بر زمين
بچگان باشند يا بيضه. ومادر بر بيضه نشسته باشد. نستاني مادر را با بچگان. روان كن مادر را وبچگان
بگير. تا نيكي كرده شود با تو ودراز گردد عمر تو
الاصحاح الثالث عشر ۷ چون بنا كني خانهٔ نو بكني ديوار بر بام او. تا نباشد از بام او كسي افتد
وخون او بر تو لازم شود. ونكاري در زمين خلط كه فاسد كنند زرع تو وكرم تو ۷ وشيار مكن بگاو وخر
تو بهم. ومپوش جامهٔ مختلف ۷ بكن از خيوط دراز بر اطراف رداي تو كه بپوشي. وچون
مرد زن بستاند وبپيش او رود. وبعد از آن او را دشمن دارد. وبگويد بر او علتها وگفت دروغ بر او
ونام بد بر او نهد. وگفت كه من استدم اين زن كه خفتم او را واو را عذرا نيافتم. بستانند پدر زن ومادر زن
عذرا دختر وبدر آرند پيش مشيخهٔ قريه در وقت جمع شدن مردم. وبگويد پدر دختر كه من دختر
خود دختر را بدادم بدين مرد وبعد دشمن داشت او را. واو نهد بر دختر علتها وميگويد كه نيافتم دختر عذرا
واينست عذري دختر. وبكشايند خرقه پيش مشيخهٔ قريه. بگيرند اشياخ قريه آن مرد واو را

چون صبح روشن شد آن زن كه افتاده بود نزديك حجره بود. بيفتاد بر در خانه كه شوهر او آنجا بود. وافتاده پيش در خانه
تا وقتي كه آفتاب بلند شد. برخاست لاوي كه خداوند او بود صبح وبيرون رفت. چون در خانه گشود كه
بيرون رود ورفت. ديد سريت خود افتاده بر در خانه. ودستهاي او بر درگاه. شوهر او خواند او را وگفت با او
برخيز تا برويم. هيچ جواب نداد. چرا از آنكه مرده بود. او را بر خر نهاد وبار كرد
ورفت بوطن خود. چون بوطن خود رسيد. استد كارد بدست خود وسريت خود را دوازده پاره بكرد
وانداخت هر پاره را در يكي از اسباط اسباط بني اسرائيل. وهر كه ديد آن را ميگفت كه هرگز
نماند اين كار بوده است از اول عالم. ونماند اين كار نشنيده ام از روز كه بني اسرائيل از مصر بيرون آمدند تا امروز
واين كردار در جمع اسباط بني اسرائيل فاش شد. تمامت اسباط همه جمع شدند بمانند يك مرد. از دان تا بئر سبع
وامدند بارض جلعاد. واستادند برابر خداي تعالي وان جمع عظيم بودند وبودند بعد دو شمار چهار صد
هزار مرد سلاح پوش. وچون شنيدند بني بنيامين كه جمع اسباط بني اسرائيل همه جمع شدند
وبالا رفتند بمصفاه. بني اسرائيل گفتند كه ما را اعلام دهيد كه چون بود اين كار واين شر عظيم. لاوي را
خواندند واز او سوال كردند كه چون بود احوال اين كار. گفت لاوي. اندر رسيدم وسريت من بجبع. جمع شدند
اهل قريه جبع كه قوم بني بنيامين اند. امدند اهل جبع ومحيط خانه كه ما در او بوديم شدند بشب. وقتل من
خواستند وقتل سريت من. استدند سريت مرا وتا صبح روز با خفتند تا جايي كه سريت من مرد. استدم
سريت خود را واورا دوازده پاره بكردم. وانداختم هر پاره در بلاد هر سبطي از سبط بني اسرائيل. چرا از هر
الجمع يكب شدند اين اثم واين شر عظيم. ميان بني اسرائيل اكنون بشنويد اي جمع بني اسرائيل اين گناه.
نظر كنيد در كار بد كه شده است. وتحقيق كنيد كه تا بيند اين كار چه خواهد كرد. ميدان برخاست جموع
شعب بني اسرائيل همه بمانند يك مرد. وگفتند كه هيچ كس از بني اسرائيل بخانه خود نرود. بل همه جمع شويم
بر جبع. وچون بزنيم قرعه اندازيم بر جبع. وبگشائيم از هر صد ده مرد. از جموع اسباط بني اسرائيل
وبستانيم از هر هزار صد مرد. واز ده هزار هزار مرد. وايشان زاد بگيرند. ايشان بدانند ازين لشكر تا ان
وايشان ازين جبع كه قريه بني بنيامين است كه اين اثم وشر عظيم كردند با بني اسرائيل. وبكنند اين كار فتح شدند.
جمع شدند جموع بني اسرائيل بر قريه جبع ومتفق شدند. فرستادند جموع بني اسرائيل مردم بپيش بني
بنيامين وگفتند ايشان را چرا كه شده است اين اثم واين كردار قبيح واين فحش كه از فعل شماست. اكنون
بسپاريد بما ان قوم كه ... از بني سره واين اثم عظيم واين فحش كردند تا ما ان قوم را هلاك كنيم. ودور كنيم اين
كردار شر وفعل قبيح از ميان بني اسرائيل. بني بنيامين مطيع قول بني اسرائيل نشنيدند وسخن ايشان را هم
مطيع نشدند. وقبول نكردند كه گفتار برادران ايشان بني اسرائيل وامدند مجموع بعد شب نداند. چرا از حرب كه
همه ايشان را بكشند وكه نيز ساخته بودند. مجموع بني اسرائيل همه جمع شدند. وبني بنيامين هم در جبع جمع شدند.
كه بيرون ايند وبحارب بني اسرائيل شوند. شمار كردند بني بنيامين در آن روز كه جمع شده بودند بود شمار
بيست شش هزار مرد سلاح پوش شمشير زن بغير از اهل جبع كه بود شمار ايشان هفتصد مرد. وبودند
همه دست راست شار عش هر كه از ايشان سنگ ميند آنجا خطا نكردي. بر هر پرنده كه مي انداختند

خطائی کردند اما بنی اسرائیل نیز لشکر خود را شمار کردند بودند لعنه بنی سامین بودشمارشان همه یکم
جماعت هزار مرد صاحب نفر و بجاهت سلاح بوشیده زن همه جنگی همه بالا رفتند بیت
ایل و نمع کردند و خواستند لحضرت الله الرب العظیم. گفتند بنی اسرائیل که برود پیش ما و او بر ما سر
باشد و رئیس باد در جنگ بنی بنیامین گفتند که برود بنی یهودا. صبح روز دیگر برخاستند بنی اسرائیل
و برابر لعنه بیرجع. بنی بنیامین صف کشیدند برابر بنی اسرائیل و جنگ کردند و صف شدند بنی اسرائیل
پیش جبع و بیرون لعنه بنی بنیامین از جبع. و در آن روز قتل کردند از بنی اسرائیل بیست و هزار مرد
اما دیگر بار بنی اسرائیل قوی شدند. تا امداد بالا رفتند که جمع شوند از هر جانب. هم در آن موضع که بار اول
جنگ بود در اول روز. تا امداد بنی اسرائیل بالا رفتند پیش حضرت خدای تعالی تا شب و خواستند و تضرع
عظیم بودند که الله تعالی ایشان را نصرت دهد بر بنی بنیامین و گفتند که برویم دیگر بار بجنگ و قتال بنی سامین
برادران ما. فرمود خدای تعالی لا الحمد صاحب نصرت بنی اسرائیل که بروید جمع شدند بنی اسرائیل امداد آن
از هر جانب بنی سامین بیرون لعنه بنی سامین برابر بنی اسرائیل از جبع در روز دوم قتل کردند بنی سامین
از بنی اسرائیل هجده هزار مرد. در آن روز و بود مجموع شان که قتل شدند از بنو اسرائیل در دوم صاحب سلاح
و زور مندی جمله هزار مرد. دیگر بار بالا رفتند بنو اسرائیل بالا در آن روز بیت ایل و گریستند و زاری بسیار
کردند و نشستند آنجا برای خدای تعالی و تا شب روزه گرفتند در آن روزه و قربان کردند در آن روز قرابین
قرابین بسیار تمام الله الرب لا اله المجید و خواستند بنی اسرائیل از الله الرب لا اله المجید مرا از تابوت
میثاق الرب در آن روز گفتند که برویم دیگر بار بجنگ برادران ما یا نه خاموش شویم از بنی سامین برادران ما.
قال الله الرب لا اله المجید که بروید که فردا بنی سامین را بدست دهم. ساختند بنی اسرائیل بر جبع کمین که
محیط جبع شدند و رفتند بنو اسرائیل بر جبع در روز سیم و قائم شدند از بهر جنگ دیگر باره. بنو سامین
هم از جبع بیرون لعنه مجادله بنو اسرائیل و شهر جبع خالی ماند از مردم و ساهراه. و جرا از هر جانب ماند هزاره
جلد بنی اسرائیل رفتند و آغاز کردند قتل بنی اسرائیل مانند هر روز و بود چشم ایشان در راه بالا که
برود جبع. که ایستادند بیت ایل در جنگ و قتل کردند از بنو اسرائیل قریب سی مرد

الامجاج السادس عشر گفتند بنی سامین که برانیم بنی اسرائیل تا مانند که در اول روز اما
بنی اسرائیل نیز گفتند که ما همه منهزم شویم از پیش ایشان که ایشان در پی ما آیند و دور شوند از جبع
بر جاسند سوی اسرائیل همه بجز از جایگاه خود. و مستعد شدند بعل تامره و کمین بنی اسرائیل بودند بر
میان جبع نگاه میکردند تا جایگاه خود شان آمدند از قبالة جبع. ده هزار مرد از مرد احتیاط جلد از مجموع
لشکر بنو سامین و جنگ کردند با بنو اسرائیل و کمین بیرون شان اما بنو بنیامین نمی دانستند که بنی اسرائیل
بر ایشان کمین ساخته‌اند و از کمین بی خبر و غافل بودند. نمی دانستند که بلا و ختم ایزدی بر بنی بنیامین
نزول آمده. شکست الله الرب بنی سامین را برابر بنی اسرائیل. قتل کردند بنی اسرائیل از بنی بنیامین
بیست و هزار و صد مرد مرد سلاح پوش جاری. چون دیدند بنی سامین که منهزم شدند هلاک
شدند

وچون شنید بعد از روزگاران بسیار که مرد ملک مصر اسود بنی اسرائیل از بسیار تعبد ایشان نماز کردند
و شنید خدای تعالی نماز ایشان و دانست تعبد ایشان و در شمع او رسید ضجیج ایشان و یاد آورد عهد
او که وعده بود با برهیم و اسحاق و یعقوب نظر کرد و دید خدای تعالی بنی اسرائیل را الامجاج الثانی
و بود موسی که انعام یثرون بدزن او مجراینه است. حبر مدین راند شان را به بریه. و آمد به ریب جبل ١٦١
الله تعالی خدای تعالی. بدید آمد او را ملک الله تعالی اول و دید آتش که می سوزد در درخت عوسج. و دید که آتش
می سوزد در عوسج و عوسج نمی سوزد. گفت موسی که بروم و نظر کنم و ببینم این روی عظیم. و چون نشست که عوسج
نمی سوزد. دید خدای تعالی که او آمد که نظر کند. خواندش الله تعالی از جوف عوسج و گفت موسی یا موسی
گفت لبیک اسلطی سیده توه. گفت که اینجا میا بدر آور نعلین تو از قدم تو از بهر آنکه این موضع مقدس است
که تو بر او ایستیدی او مکان مقدس است. و گفت خدای تعالی که منم خدای ابرهیم خدای اسحق الله یعقوب
بود شانید موسی روی خود را ترسید که نظر بروی قدرت ایزدی خدای تعالی و گفت خدای تعالی اینک دیدم
ذل شعب من در مصر. و شنیدم ضجیج ایشان که منع شدند از تعبد مصریان اینک آمده‌ام در دل ایشان بزیر
آمدم که ایشان را خلاص کنم از دست مصریان و از آنجا ایشان را بیرون آورم از آن زمین بزمین فراخ صلاح زمین
که غله او می بر هد از شیر و انگبین زمین کنعانیان و حیثانیان و اموریان و فرزیان و حویان
و یبوسیان. گفت موسی بخدای تعالی اینک ضجیج بنی اسرائیل نعرت به پیش من و دیدم ستم
ستم مصریان بر بنی اسرائیل برخیز آکنون که من ترا بفرستم بپیش فرعون و بیرون آور بنی اسرائیل را از آنجا از مصر
گفت موسی بحضرت خدای تعالی که من کیستم که بروم بمصر و بیرون آورم بنی اسرائیل را از مصر فرمود خدای تعالی من
با تو باشم. و این ترا باشد آیت که ترا بفرستم. که چون تو شعب را از مصر بیرون آوری که خدای تعالی را در این کوه
عبادت کنند گفت موسی بخدای تعالی اینک من بروم پیش بنی اسرائیل و بگویم با ایشان که الله الرب
خدای پدران شما مرا فرستاده بپیش شما من سوال کنند که نام او چیست چه جواب گویم با ایشان گفت الرب
بموسی لم یزل الذی لم یزل. گفت چنان گوی بنی اسرائیل که لم یزل الذی لم یزل او مرا فرستاده. قدیمی
که اول و زوال نیست او مرا فرستاده به پیش شما. دیگر گفت خدای تعالی که بگوی بنی اسرائیل الرب خدای تعالی
خدای پدران شما خدای ابرهیم خدای اسحق خدای یعقوب او فرستاده مرا به پیش شما. و اینست نام من تا ابد
و اینست ذکر من تا جیب لا حقاب. برو و جمع کن مجموع مشایخ بنی اسرائیل و بگو با ایشان الله الرب خدای
پدران شما پیدا شد من اله ابرهیم اله اسحق اله یعقوب اینک شما را یاد آوردم است. و یاد آوردم
آنچه کرده شد با شما بمصر. بیرون آرم شما را بزمین کنعانیین و حیثانیین و اموریین و فرزیین و حوانیین
و یبوسیین بزمین که غله دهد و شیر و عسل. و از تو بشنوند و اندر روید و اشیاخ بنی اسرائیل بپیش فرعون
ملک مصر و بگوید با او که میگوید خدای تعالی خدای عبرانیان پیدا شد از بهر ما که برویم سه روزه راه در بریه
و ذبائح کنیم از بهر خدای تعالی خدای ما. و من میدانم که ملک مصر شما را نخواهد رها کردن که بروید و بروید و آن
نیست از دست او قوی بلکی دراز کنم دست من بر مجموع مصریان و بزنم مجموع مصریان بجمیع عجایب که خواهم ١١٩

خواهم کردن با ایشان بعد از آن شما را برهنند و بسیار زنم شیرا در چشم مصریان رحمت بر اوفت ۰
و وقتی که بیرون روند تهی و صغر ای چیز بیرون بتر وید بلکی مستعیر شوند زنان شما از همسایگان
شما زینه و نقره و جامه و پوشش و بپوشانید زنان شما و فرزندان شما و دختران شما و حزین شما زینه
اهل مصر ۞ جواب موسی و گفت ایشان باور نشوند و قول من قبول نکنند. خواهند گفت که چون نشنت ١٢١
خدای تعالی بتو پیدا شد. گفت خدای تعالی بموسی که این چیست که در دست تست. گفت موسی عصاست
و خدای تعالی بموسی که بینداز آن بر زمین انداختش بر زمین شد اژدها. موسی چون دید اژدها بگریخت از وی
گفت خدای تعالی بموسی دست دراز کن و دنبش بگیر. دست خود را دراز و گرفتش شد عصا در دست او. تا آن
که ایمان بیاورند که الله خدای پدران ایشان پیدا شده باشد. با تو اله ابرهیم اله اسحق اله یعقوب ۞
و گفت خدای تعالی بموسی دیگر بار اندرون ببر دست تو در جیب تو اندرون برد دست خود را جیب خود
و بیرون آوردش و اینک دست او ابرص مانند برف ۞ و گفت الله الرب خدای تعالی که دیگر اندرون ببر دست تو
در جیب تو اندرون برد دست خود را در جیب خود و اینک دست او بماند جسد او. اگر ایمان نیاورند
از آیت اول ایمان آرند بآیت دوم. و اگر بهر دو نشنوند و قول تو قبول نکنند بستان از آب رود که آن را
و بزیر آورد بر زمین روان آب که بستانی از رود که آن شود خون در خشکی ۞ گفت موسی بخدای تعالی را
معذور دار تو یا خدای تعالی القوی شیئی نیستم مرد ناطق سخن گوی نه از پیشین امس و از اول امس و از آن
وقت که هرد سخن ایدم بنده تو سخن گوی نبوده است که امر الثغ زبانم عسر کلام. گفت خدای تعالی که آفرید
نطق سخن در زبان انسان و که آفرید خرو اصم و ابلم و مبصر و مکفوف نام آفریدیم همه را. اکنون برخیز
برو و من با تو باشم راتب بر زبان تو و تلقین کنم ترا که چه گوئی و بچه نطق گوئی با او ۞ گفت او موسی معذور کن
از تو بار خدای تعالی بفرست دیگری این رسالت عظیم. شد غضب الله الرب و خدای تعالی بر موسی و گفت
با او که اینک هارون لخیل برادر تو لیوی دانستم که او ناطق زبانست. برود او نیز برابر تو بیاید. و شادی
بسیار شود او را با تو که ترا به بیند. خبر کن او را با حوال همه و بگو با او همه کلام من و بنه کلام من در دهن او
و من باشم راتب بر زبان هر دو نی بر زبان تو و برو تو و بیاموزانم شما را که چه گوید. و هر دو سخن بگوید بشعب
از قبل تو. و او کلی تو باشد. و تو اله او باشی و مدبر و بستان عصا را در دست تو که آیات و عجایب را
با این عصا نشان بازی که دید موسی و منطلق شد بیش یثرو زحموه بدر زن او. و گفت با او که امیروم بیش
برادران من بمصر و نگاه کنم که ایشان هنوز زنده اند یا نه. گفت یثرو زن موسی برو برو بسلامت
الاصحاح الثالث و قال الرب بموسی در مدین برو در مصر که همه آنها که ارزی تو را طلب نفس تو میکردند
همه مردند بمرد رفت موسی با زن و فرزندان و برداشت ایشان را همه بر دراز گوشان و رفت بار که دید
بمصر. و گرفت بدست خود عصای الرب خدای تعالی. و گفت خدای تعالی بموسی که آدی و بروی
و بروی بمصر نگاه همه آیتها که بر دست تو ... نشانی برابر فرعون و هر دل فرعون را قاسی خواهم
خواهم کردن که رود شعب ... امر شنیده ... اغنا نعی فرعون ایه الله الرب فرزندی
بکر من اسرائیل گفتم بتو که بفرست فرزند ... من کند. و تو منع کردی که فرزندی نفرستی

نعت الله تعالی باشید و نگاه دارید مجموع سنن و صالحات او. و بپوسته باشید در عبادت و طوع او باشید که
احکام او و عبادت او لشید از همه دل شما و بر ایشان دعا کرد یشوع بر نون و فرمود شان که بروند بمیراث
ایشان. اما نیم قبیله منشا. داد شان موسی بشنین میراث. و نیم دیگر داد ایشان یشوع با برادران ایشان در
عبر اردن و فرستادشان یشوع بمیراث ایشان و از همه سار دعا کرد یشوع. و گفت شما را باز کردید بمیراث شما
بمواشی بسیار بسیار و نوع و فضه و نحاس و حدید و ثیاب بسیار بسیار و قسمت کنید با ایشان که غنیمت هدیه برادران شما
از غارت اعدای شما. و باز گردیدند بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا. از پیش بنی اسرائیل از شیلوا
که بارض کنعانست که بروند بارض جلعاد. بارض میراث ایشان بفرمود الله تعالی بر دست موسی که
فرموده است. آمدند بجلجال که بنزدیک اردن است از ارض کنعان. و عمارت کردند آنجا بنی روبیل و بنی جاد
و نیم قبیله منشا. مذبح بر شاطی اردن تخت عظیم بدیدار صاحب منظر شنیدند بنو اسرائیل
که بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا عمارت کردند مذبح برابر ارض کنعان در جلجال که بنزدیک اردن است در ارض
بنی اسرائیل جمع شدند مجموع بنی اسرائیل بشیلوا. و که کار زار کردند که بروند بر ایشان و بجار ایشان بجنگ. فرستادند
بنی اسرائیل پیش بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا که بارض جلعاد فنحاس بن العازار الحبر. و با او ده مرد که عظا
بنی اسرائیل پیشرو بنی روبیل. امد پیش بنی و باب
عظیم عظیم از هر سبطی از اسباط بنی اسرائیل و بودند از قوم اجلاء سروران اجناد بنی اسرائیل. آمدند پیش بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا. بارض جلعاد. و با ایشان سخن کنند. و گفتند بشنوید جماعت الله الرب
ازین عذر که کردید با اله اسرائیل و باز گشتید منقلب از عبادت الله اله بنی اسرائیل در کاه. و عمارت کردید مذبح
از عذر که کردید با اله اسرائیل و باز گشتید منقلب از عبادت الله اله بنی اسرائیل. که آیا که مسلط
آدم شوید از خشیة الله تعالی و ترس او. بس نبود شما را الخطیة فغور که جز اشدند تا امروز. که مسلط
شد بر ایشان و بر جماعت الله تعالی بر جماعت بنی اسرائیل و می دانید که چون ترک کنید عبادت الله تعالی
تو و اشود بر شما غضب الله الرب و بر جماعت بنی اسرائیل همه فردا رهبر آن مسکونه که مرض است نجس است
اندر و آن مر عرش الله الرب که مرا با او دار الخالص جای الله الرب است. و نزول شوید با او در
و غافل مشوید از خشیة الله الرب تعالی و جنبر مدارید عبادات الله تعالی الرب اله شما. و از آدم مباشید.
و با عاصی مباشید. از هر که عارت کردید مذبح بغیر از مذبح الله تعالی خدای شما. ندیدید که رسید نقاضا بر
که که غدر کرده بود و لزوجام که او بود و اشتداد او. و این عقوبت با فتاد مجموع بنی اسرائیل از سبب او و اما و که بود
عقوبت یافتیم همه ما بجناه او شما. جواب دادند بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا و گفتند با فنحاس بن العازار
الحبر و روسا اجناد بنی اسرائیل و گفتند که الله الرب او است اله ما و او است الله لا اله الا هو بدانیم او و است
الله الرب الحجة اله ما علم است بنی اسرائیل و شما. ما نیز که خواستیم که دور شویم از عبادت او. اگر آدم
آدم از کار که غدر کنیم و دور شویم از خشیة الله تعالی اله الرب اله. ما را خلاص نکنید. یا بر مذبح ذبایح
کنیم بجز و غیر قربانی الله الرب الله تعالی اله اسرائیل. بر منتقم شود الله الرب از ما. اگر از هر از کردیم
این مذبح که از عبادت او دور شویم. بلکه ساختیم این مذبح را از خشیة الله الرب تعالی که فردا نگویند فرزندان
شما بفرزندان ما. نیست شما را حظ در عبادت الله تعالی اله اسرائیل ای بنی روبیل و بنی جاد و نیم قبیله منشا. از هر
اندیشه الرب ساختیم میان ما و میان شما حدی اردن. نیست شما را نصیب. با اله اسرائیل و دور
کنند فردا رهبر فرزندان شما فرزندان ما را از عبادت الله تعالی. از هر آن کردیم که بسازیم مذبح موضعی. و عمارت
مذبح نه از هر ذبیحه و نه از هر قربان. بلکه تا باشد گواه میان ما و میان شما. و میان احباب ما و احباب شما
١٢٠
فرزندان

الاصحاح الثاني عشر ونام تبعه ما بعد از ما عبادت الله الرب کنند. و برابر سکام رضای او براح
باد بود ما و فرزندان ما. در موضع که اختیار او است که الله الرب است اله اسرائیل که نام او انجا باشد.
و نه گفتیم که فردا نگویند فرزندان شما به فرزندان ما نیست شما را نصیب با الله الرب. و گفتیم که چون بگویند
بما و به ما بعد از ما. بگویند فرزندان ما با ایشان که نگاه کنید به اینجا مذبح الله الرب ایشان ساختند
پدران ما. نیست از بهر قربان کامل و نه از بهر ذبیحه. بلکه گواه باشد میان ما و شما. حاشا الله تعالی که
دور شویم از عبادت او و خشیة الله تعالی و عمارت کنیم مذبح از بهر ذبیحه و قربان کامله بغیر از مذبح الله تعالی
الله تعالی اله اسرائیل که پیش او است خیمه. و چون ما. شنید فنحاس بن العازار الحبر. و اشراف
اجماع بنی اسرائیل که بودند با او. کلام که گفتند بنی روبال و بنی جاد و نیم قبیله منشا. خوش آمد ایشان را
ابن نخن. گفت فنحاس بن العازار الحبر بنی روبال و بنی جاد و نیم قبیله منشا در ارض جلعاد امروز دانستیم
که الله الرب میان ما است. اگر عذر نکنید با الله الرب خدای تمام انجار که میدانستیم بشما. که اشما که
مدد کردید بنی اسرائیل را. اکنون اگر غضب الله الرب بر ایشان نه و لکنه بر اعدای شما. و بازگشتند
فنحاس و جماعت اشراف که با او بودند از پیش بنی روسل و بنی جاد و نیم قبیله منشا. از ارض جلعاد تا ارض
کنعان پیش بنی اسرائیل و خبر کردند شما را. بر لعنه گفتند قوم ایشان و بنی اسرائیل راضی شدند بدان و خوش
آمد شان را. و شکر کردند بنی اسرائیل مر خدا را و عهد کردند فسد محاربت ایشان و هلاک کردن زمین که بنی روسل
و بنی جاد در آن مینشستند. و بنی جاد و نیم قبیله منشا. از هم عامر مذبح که ساختند و نام از پیش نهادند مذبح که
شهادت. از بهر آن که شدند و نام او نهادند مذبح شهادت میان ایشان و گفتند که الله الرب او است
١٧ الله الاعظم. و بعد ایام بسیار. اسایش داد الله الرب بنی اسرائیل را از جمیع اعدا ایشان که حول ایشان بودند.
اما یشوع پیر شده و در عمر طعن کرده و خواند یشوع جمع بنی اسرائیل اشیاخ شما را و رئیسان شما را
و قضاة شما را و گفت شما را من پیر شدم و طعن کردم در سن. و شما دیدید هر چه کرد الله الرب
با این شعوب که هلاک کرد ایشان را از پیش دست شما. اما الله الرب خدای شما. او متولی حرب بود شما
و مارا ظفر داد. دانستید که بخش کردم شعوب را با شما که ماندند در مواریث قبایل شما. از نهر اردن
جمیع شعوب که هلاک شدند. اما پیش بحر اعظم در مغارب افتاب قسم کردم شما را از بهر شما. الله رب شما
بر انگیزد شما را و هلاک کند شان را از برابر شما. و میراث گیرید ارض شان انجا که گفت الله رب شما
بشما. بلکه قوی باشید سخت. و عمل کنید مجموع انچ نوشته است در سفر موسی عبد الله الرب. مگذرید
از او میمنه و میسره. و هم نشین نشوید با این امتها که باقی ماندند در میان شما. و بیاد میاورید نام خدایان
ایشان و بایشان عهد مکنید و قسم مکنید و عبادت شان مکنید. و ایشان را سجود مکنید. بلکه در الله خدای
خود شما باشید و در خشیة الله الرب ایشان ایا باشید. انجا که کردید تا امروز و هلاک کرد الله الرب
از برابر شما شعوب عظیم بسیار. و نماندند برابر شما هیچ کس تا امروز. یکی از شما بگریزاند هزار مرد. از بهر انکه
الله الرب اله شما با شما است. و او ستیزه کرد بر شما چنانچه عهد میکند. انجا که با شما گفت. محترز کنید
انفس شما و متقی الله تعالی باشید خدای شما. که اگر شما از او رجوع کنید. و مخالف امر او شوید. و مخالطت
این شعوب کنید که ماندند میان شما. و ایشان را. داماد ایشان شوید. و مخالطت شان شوید و ایشان مخالطت شما
باشند. بدانید که الله الرب دیگر ایشان را هلاک نکند از پیش دست شما دیگر. بلکه شوند شما را

دام و عثرت و تازیانه در پهلوی شما. و خار در چشم شما. که هلاک شوید از روی زمین صالح که بشما
داد الله رب شما. و اما من مردم در طریق همه اهل ارض. و میدانید که یقین که از همه قلوب شما.
و انفس شما. که ساقط نشد یک کلمه از کلام که وعده داد شما را الله الرب اله شما. او نزول کند بر شما همه
تا همه هلاک شوید. و چنانچه شد از روی زمین صالح که بشما داد. اگر شما عاصی او شوید و متعدی عهد و
میثاق او شوید و عبادت کنید خدایان دیگر را. و سجود کنید ایشان را. ان گاه در دل و در الهه روید و عبادت شان کنید بسیار
و عظیم شود غضب الله الرب بر شما و هلاک شوید از روی زمین صالح که بشما داد. و جمع کرد یشوع مجموع
اسباط بنی اسرائیل در شخیم. و خواند مشایخ بنی اسرائیل و رئیسان و قضاة و کاتبان. و ایستادند امام
امام الله الرب در قبة الزمان. و گفت یشوع مجموع شعب. بشنوید قول الله تعالی اله اسرائیل
بودند پدران شما ساکن در عبر النهر در زمان اول. تارح پدر ابراهیم و ناحور. و عابد بودند خدایان
دیگر. و گرفتم ابراهیم پدر شما را از عبر النهر و فرستادم او را در تمام ارض کنعان. و بسیار کردم نسل او
الاصحاح و دادم او را اسحق فرزند. و دادم اسحق را یعقوب و عیسو. و دادم عیسو را جبل ساعیر میراث
الثالث عشر اما یعقوب و فرزندان او رفتند بمصر. و فرستادم موسی و هرون. و شکنجه
دادم اهل مصر را و بسیار ساختم در ارض مصر از ایات و العجایب. و بعد بیرون آوردم شما را از مصر. و اوردم شما را
بحر. و بدر امدند مصریان در طلب شان پدران شما روز دم ارکب و سواران تا بحر سوف. متضرع شدند پدران
شما پیش الله الرب. ساخت میان شما و میان مصریان تاریکی. و گشود از بهر شما بحر سوف. و اندر امد
شما را ان اب داد او. بر فتاد چون خواستند مصریان که اندر روند رها کردم اب را و ایشان را هلاک کردم
و دیدید چشم شما انچه کردم با اهل مصر. انگه اوردم شما را بعد از ان و انجا ساکن شدید روزگار بسیار. انگه شما را
بارض امورانیین ایشان که ساکن اند بیش مجاز اردن. و محاربت شما شدند و دفع کردم شان را بدست شما. و ایشان را
هلاک کردم و استدید ارض ایشان را میراث. و بعد از ان بر خاست بالاق بن صفور ملک امورانیین و محاربت شما
شمات و فرستاد اورد بلعام بن فغور که بر شما لعنت نو نویسید که بشنوید قول بالاق. بل برکت کرد بر شما
شما را نجاه داشتم از دست او. انگه اندر امدید بنهر اردن و امدید اریحا. و محاربت شما شدند اهل اریحا و امورانیین
و کنعانیین و حاتانیین و فرزانیین و چاوانیین و عرجاسیین و یاباسیین. دفع کردم مجموع را پیش شما. و فرستادم
پیش شما زنبور که اشان را هلاک کردند دو ملک امورانیین از برابر شما. و نه شمشیر با ایشان بشمشیر شما
با کمان شما. و دادم بشما ارض که نه زحمت کشیدید و شهرها که نه بنا کردید. و قریه که ایشان را ساکن اند
نکردید در ایشان ساکن شدید. و کرم و زیتون که نشاندید. و اکنون بر ایشان میخورید.
متقی الله الرب باشید و عبادت او کنید به راستی و عدل. و دور کنید خدایان بیگانه
که عبادت کردند پدران شما در عبر النهر و در مصر و عبادت
الله الرب کنید. اگر در چشم شما بد است که عبادت کنید الله تعالی اختیار کنید امروز شما که را
عبادت کنید. میخواهید که عبادت کنید خدایان که پدران شما عبادت کردند شما را که در عبر النهر بودند. یا خدایان امورانیین
که در میان ایشان ساکن شدید. اما من و اهل خانه من عبادت میکنیم الله الرب. و جواب داد شعب و گفتند
حاشا لله تعالی که مجتنب شویم از عبادت او که الله الرب اله ما او است. و عبادت کنیم و عبادت
کنیم الله الرب الجالس علی الکرسی اله اسرائیل که اعزاز و عبادت کنیم خدایان دیگر. الله الرب او است

اوشت الدما. اوست که بدر اورد مارا از ارض مصر و خلاص کرد مارا از عبودیت وبکرد اسرائیل الایات
الکام هما و نکاه داشت مارا در همه طریقها که در ایشان رفتیم. و فرق داد شعب خود را و تمامت شعوب
سکانه و امورانی که ساکن بودند در زمینشان و هلاک کرد ایشان را الله الرب از برابر ما. از بهر آن عبادت
کنیم الله الرب از بهر آنکه اوست الله تعالی کفت یشوع بشعب نظر کنید که نباید که نتوانید که عبادت
کنید الله الرب از بهر آنکه اوست اله طاهر غیور عفو نکند کناه شما نباید که کناه شما عفو نکند وبد
کردار شما و خطایای شما. نباید که مجتنب شوید از عبادت الله تعالی و عبادت کنید خدایان دیکر جز او
ایراسف و غضب کند بر شما الله الرب. و بریز فرستد بر شما بلا. و بسیار اهلاک کند بعد از انعام او بر شما
کفتند جموع شعب با یشوع بن نون نباشد ما را عبادت دیکر بغیر عبادت الله تعالی اله اسرائیل کفت
یشوع شعب کواه باشید بر شما که شما اید که اختیار کردید الله الرب کفتند با او کواه هستیم و ما کفت یشوع
با بیشان ببرون کنید اکنون خدایان بیکانه از میان شما راست کنید دلهای شما با خدای اله اسرائیل کفت
شعب یشوع عبادت کنیم بغیر الله الرب اله ما و مطیع او باشیم. و عهد کرد یشوع با شعب در ان
روز. و اموخت شان را شرایع و احکام در شخام و نوشت یشوع اقوال این تورات همه در سفر سن
واستد یشوع صخره عظیم و نصب کرد او را بزیر درخت بطم که پیش مقدش است از ان الله الرب. و کفت جموع
شعب این صخره بر شما کواه است که بیش مقدش است از ان الله تعالی اله شما و از بعد وصیت یشوع شعب
فرستاد کشت ایشان بوطن او   و از بعد این کلام وفات یافت یشوع بن نون رحمة الله تعالی عبد الرب والعامل
بوصایاه و بامر الله الرب الجالس علی الکروبین المجد العظیم. و بود عمر یشوع بن نون صد و ده سال
و دفن کردند او را در حد میراث او در تمنت سرح که در جبل افرایم است بر یسار جبل جعش و بجا اسرائیل
عبادت کردند الله الرب تمامت عمرشان و عمر یشوع بن نون و حیات جموع اشیاخ که نبود که ماندند بعد
بعد از یشوع بسیار. و بودند صنع الله الرب بنی اسرائیل امام عظام یوسف بن یعقوب که بدر اوردند
شان را بنی اسرائیل از مصر دفن کردند شان را در شخام در حصه حقل که خرید یعقوب از جمور بن شخام
بصد میش و شد حقل میراث بنی یوسف   و وفات یافت الیعازار الحبر بن هرون الحبر و دفن شد
بجبعت فنحاس فرزند او که داشت بجبل افرایم و الحمد دائما ابدا

تمام شد بعون الله سبحانه و تعالی کتاب یشوع بن نون
و او هجده اصحاح است و الحمد لله دائما ابدا
ابد الاباد لانه هو مستحق الحمد و التسبیح صاحب
العظمة و الجبروت و بلا زوال الی کل اوان
نعم الله سبحانه و تعالی و قراه و ترجم ناقله و کاتبه
العبد الضعیف المسکین الخاطی الراجی رحمة
الله تعالی و غفران ذنوبه سلیمان بن
یوسف المحتاج الی عفو الله تعالی رحمه
الله و توح علیه و علی والدیه
یا رب العالمین
امین

پسما ... حبقوق ...

ارمیا ایشعیا حزقیل ...ب حبقوق دانیال شموئیل
... یحیی ... یونان یوشع موسی ... جورج ... استاسیوس
... الیاس اخنوخ الیشع ...

بسم الله الرحمن الرحیم وعلیه نتوکل وبه نستعین

تمت بعون الله سبحانه وتعالی وتاییده وتلیه ترجمه
کتاب سفر قضاة بنی اسرائیل که بعد وفات یشوع بن
نون بود قضاة و مدبرین بنی اسرائیل واین کتاب خوانده میشود
کتاب شفطیم بلسان عبرانی والمعونة من واجب المعونه

از بعد وفات یشوع بن نون عبد الله الرب خواستند بنی اسرائیل از الله الرب وگفتند باید که باشند بر ما
ولاة و مدبرین امور ما واحکام ما ودر حرب ما که باشد از قبایل که پیش رو ما باشد وبرابر ما رود که
محارب شود کنعانیین با ما . گفت خدای تعالی الرب الاله برود بپیش شما بنی یهوذا ازیرا که دادم زمین را
بایشان . گفتند بنی یهوذا ابن عم خویش شمعون برادر ایشان بیاید با ما در بخش ما که محاربه کنعانیین شوم
تا ونیز بیاییم ما با شما برویم با شما . رفتند بنی شمعون با بنی یهوذا . و منهزم کرد الله الرب کنعانیین را
و فرزانین را بزیر ایشان وقتل کردند از ایشان در بازاق ده هزار مرد . و یافتند ملک بلاق را در بازاق وبا او
محارب شدند و او را و کنعانیین را و قتل کردند و فرزانین را بزین و گریخت صاحب بلاق و رفتند بطلب او
و او را گرفتند چون او را گرفتند و ببریدند تمام دستهای او و تمام پای او . گفت صاحب بلاق که بودند
بیش از هفتاد ملک پاره کردم انگشت دستشان و پای ایشان و ماندند که می چیدند نان ریزها از زیر خوان من
انچنان که کردم بایشان کرد الله الرب با من . اندر بردند او را با اورشلیم و انجا بود . و حصار کردند بنو یهوذا
اورشلیم را و کشودندش و قتل کردند هر که در او بودند بشمشیر . و بسوزانیدند قرابهای اورشلیم وبعد از ان
نزول کردند بنو یهوذا بحرب کنعانیین که بودند در کوه تیمن و قاع . و رفتند بنو یهوذا بپیش کنعانیین که بودند به حبرون
که زودتر نام او بود قریة الرابعه . و قتل کردند روشیشی و اخیمان و تلمی بنی جبابره . و رفتند از انجا
برابر اهل دبیر که اول نامش بود قریة الکاتب . گفت کالاب هر که فتح کند قریة الکاتب و او را خراب کند . بدهم
باو عکسا دختر خود را بزنی . فتح کرد عثنیال بن قناز اخی کالاب کوچکتر از او داد عکسا دختر او را بزنی
عثنیال چون رسید خواست دختر کالاب که بخواهد از پدر خود زمینی . چون فرود آمد از خر گفت کالاب چه خواهی
خود را او گفت واو بر خر نشسته بپدر او گفت با او چیست حال تو داد خبر او گفت با او که میراث
که مشترک شوم با او که مرا ابتوه دادی بارض تیمن بده مرا ساقیه اب . داد بیش کالاب ساقیه سفلی
و ساقیة علیا . و بنو قینی حمو موشی بدر امدند از قریة النخل با بنی یهوذا . تا قفر یهوذا که در تیمن است
عاداد و رفتند همه شعب و انجا ساکن شدند و رفتند بنی شمعون با بنی یهوذا برادر ایشان وقتل کردند کنعانیین را
که در سوفات اند و حرام کردند قریه را و نام او نهادند حرما . و فتح کردند بنی یهوذا غزه و تخوم او و عسقلان
وحدود او . و عقرون و حدود او . و معین شد الله تعالی با بنی یهوذا . و میراث گرفتند جبل را . و قتل کردند
اهل غور که داشتند مرکب از حدید . و داد کالاب حبرون انچنانکه گفت موشی و قتل کرد در او سه ولد
از جبابره اما یبوسانیین که بودند در اورشلیم قتل نکردند ایشان را بنی بنیامین و ساکن شدند یبوسانیین
میان بنی بنیامین تا امروز . و رفتند بنو یوسف تا بیت ال . و الله الرب با ایشان بود و بود نام قریه
اول زودتر از لوز دیدند حارسان مردی که می در امد از قریه . گفتند با او بکو ما را راه قریه و ما با او نیز
احسان

کنشان مدخل قریه . اندر و رفتند و قتل کردند هر که در او بودند بشمشیر و ماندند بیرون مردی که نمودشان
راه قریه لوز و بیت او با او مردمان و بنو منشا قتل نکردند اهل بیت شان و دستارکیان . واهل تعنخ
و دستارکیان . واهل دور و دستارکیان . واهل ابلعم و دستارکیان . واهل مجدو و دستارکیان . و کنعانی
که ساکن بود خروج نکرد . چون بنی اسرائیل قوی شدند ستدند از او خراج . و افرایم نکردند کنعانیین
و بنو افرایم نیز قتل نکردند کنعانی را که ساکن جاسار بود . و ساکن شدند کنعانیان میان ایشان در جزر . و زبولون
دندند بولون دیکر . و هلاک نکردند ساکنان قطرون . و نهلول را کنعانیان ساکن شدند با ایشان و دادند
بایشان خراج . و بنو اشار دیکر هلاک نکردند اهل عکو را . و صیدون . و اهل احلاب . و اکزیب . و حلبا
واهل افیق و رحوب . و ساکن شدند بنو اشار میان کنعانیین اهل زمین ازیرا که ایشان را نکردند .
و بنو نفتالی هلاک نکردند اهل بیت شمش . واهل بیت عنات . و ساکن شدند میان کنعانیین اهل زمین
و میان ایشان اهل بیت شمش واهل بیت عنات . و ستدند از ایشان خراج . لما بودند در حد امورانیین را
تا جبل و نگذاشتند ایشان را که نزول کنند بغور . و امورانیین راضی شدند که ساکن شوند جبال الارض حرس
در ایلون و شعلبیم . و بنی یوسف قوی شدند بر ایشان و ستدند از ایشان خراج . و بود حد امورانیین از
درع عقربیم از سلع بالا . صاعد شد رسول الله الرب تعالی از جلجال تا بوخیم . و گفت بنی اسرائیل
انچنان میفرماید الله الرب . مثم که شما را بدر امردم از ارض مصر . و اوردم شما را در زمین که قسم کردم بپدران شما
و گفتم که باطل نکنم عهد من که عهد کردم با شما تا ابد . و گفتم شما را که با اهل این زمین عهد مباشید .
بذبح گاهای ایشان را بشکنید . و مطیع قول من نشدید و قبول نکردید امر من . چرا این کار کردید . و من نیز گفتم که
هلاک نکنم ایشان را از برابر شما . بلکه باشند شما را اعتراف . و باشند خدایان ایشان شما را ضلالت . چون
گفت رسول الله تعالی بنی اسرائیل این قول . بر داشتند قوم اوازهای ایشان بگریه و عویل و خواندند نام انجایگاه
بکیان موضع البکا . و ذبح کردند انجایگه ذبایح از بهر الله الرب الاصحاح الثانی و فرستاد یشوع شعب را
و رفتند بنو اسرائیل هر کس از ایشان بوطن خود تا میراث خود که میراث گیرند و شعب عبادت الله تعالی
کنند تمامت حیات یشوع بن نون و تمامت حیات مشایخشان که زنده ماندند بعد وفات یشوع و تمامی
و معاینت دیدند مجموع اعاجیب که کار کرد شان الله الرب با بنی اسرائیل . و وفات یافت یشوع
بن نون عبد الله الرب بن صد و ده ساله و دفن شد در حد میراث او در تمنت سرح ایل در جبل افرایم است
مجموع از شعب نیز وفات یافتند و رفتند بپیش پدران ایشان و روید بعد از ایشان جنب دیگر که ندانستند
الله الرب . و ندیدند اعمال او که کرد با بنی اسرائیل . و مرتکب شدند بنی اسرائیل شیات بپیش الله الرب
و عبادت کردند بعلاصنم را . و دور شدند از عبادت الله تعالی و رفتند از خدایان بیگانه که حوالی ایشان اند
و ایشان را سجود کردند . و عبادت کردند خدایان شعوب . و دور شدند از عبادت الله تعالی اله پدران ایشان
که بدر اورد ایشان را از مصر . و در خدایان بیگانه رفتند خدایان شعوب . اشتار اصنم انکه بود حوالی ایشان
و ایشان را سجود کردند . خدای تعالی اله ایشان را ستخط کردند و ترک کردند عبادت او . و عبادت کردند
بعلا و اشتارا این دو صنم . و غضب کرد الله بنی اسرائیل و طالع کرد بر ایشان غارت کنان که غارت
ایشان کردند . و داد ایشان را بدشمنان ایشان و نتوانستند ایستادگی کردن برابر اعدای ایشان و هر جه
که بیرون میرفتند ید الله الرب بر ایشان بود بعقاب و بلا و ذل چنانکه گفته بود
الله الرب و انچنانکه قسم کرد با پدران ایشان و عاجز و مضطر شدند

وزمین برایشان تنگ شد عظیم فرستاد الله الرب برایشان قضاة . وایشانرا خلاص کردند از دست غارت کنان
و بنی اسرائیل اطاعت قضاة ایشان نشنیدند . جرا . از بهر آنکه هم شدند و سجود کردند خدایان بیگانه را ودور
شدند از عبادت الله تعالی المنان و برفتند در راهی که پدران ایشان میرفتند . ونشنیدند شهادت الله الرب
که با ایشان بسیار کرد . بنا داد الله الرب برایشان قضاة و شد خدای تعالی همراه قضاة شان خلاص کردند
شانرا از دست اعدای شان و جمیع ایام قضاة میشنید الله تعالی نوحه شان و ناله که می نالیدند وزاری
میکردند از دست دشمنان شان و مدعیان شان . جون قضاة ایشان وفات یافتند . باز گردیدند وفساد
بماندند پدرانشان و اصنام را عبادت کردند و از بهر اصنام سجود کردند و بازنمی ماندند از بد کرداری شان او این
وراه بد ایشان . عظیم شد غضب الله الرب بر بنی اسرائیل . وفرمود که این شعب که دیدند لشریعت و
شهادت که با ایشان سپردم نپذیرفتند ایشان و گفتم و قبول نکردند قول من . دیگر هلاک نکنم شعوب را از برابر ایشان
از شعوب که ماندند بعد ایشوع بن نون . که آزمایش کند الله الرب بنی اسرائیل را با ایشان . که نگاه دارند
طریق الله الرب امر را ونگاه دارند بماند نگاه داشتند پدران ایشان یا نه . از بهر آن ترک کرد الله تعالی این شعوب را
وایشانرا زود هلاک نکرد و نداد ایشانرا بدست یشوع بن نون واین شعوب هلاک کرد . از بهر آزمایش
رها کرد ایشانرا الله تعالی از آن بنی اسرائیل که ندانستند اهل تجارب . همانیز را . که جمیع حجاب را معلوم
باشد وبدانند بنی اسرائیل تجارب ۞ لما ایشان که اول بودند نمی دانستند و ایشان که انتدح رلیا
اهل فلسطین و جمیع صیدانیین و حاوانیین ایشان که ساکنان جبل لبنانند . وازجبل حرمون
تا مدخل حماه که با ایشان آزمایش کند الله الرب بنی اسرائیل را که قبول کنند وبشنوند شهادت الله الرب که
که سپارش کرد بپدران ایشان بدست موسی علیه السلام . و ساکن شدند بنی اسرائیل میان . کنعانیین . وحاوانیین
واموریین . وفرزیین . وحیانانیین . ویابسانیین . وفرو گرفتند دختران ایشان بدختر ایشان . و پیوند
کردند دختر ایشان به پسر ایشان . وعبادت کردند خدایان ایشانرا . وعظیم شد غضب الله تعالی بر بنی اسرائیل
وداد ایشانرا بدست کوشان رشعتایم ملک حیران وایشانرا مستعبد کرد کوشان رشعتایم بنی اسرائیل را هشت سال
وبنی اسرائیل خواندند بنام الله الرب بتضرع وزاری فرستاد الله الرب از بهر بنی اسرائیل خلاص کننده
وخلاص کرد ایشانرا عتنیال بن قنز برادر کالیب کوچکتر ازو . وبود الله الرب همراه او . وشد
حکم بنی اسرائیل و بدر لعیعرب و سپرد الله تعالی کوشان رشعتایم ملک حیران بدست عتنیال بن قنز .
وظفر یافت بر کوشان رشعتایم ملک حیران وآسایش گرفت زمین از حرب چهل سال ووفات یافت
عتنیال بن قنز . الحکم عادت شد بنی اسرائیل بید کرداری شان برابر الله الرب . قوت داد الله
الله الرب عغلون را ملک مواب بر بنی اسرائیل . از بهر آنکه کردند قبح امام الله الرب و جمع کرد برایشان
بنی عمون و عمالیقیین بدر لعیعرب بنی اسرائیل و منهزم شدند بنی اسرائیل از برابر بنی عمون و بزخم
اریحا بنی اسرائیل بسیار ان واستدند قریة النخل و مستعبد شد عغلون بنی اسرائیل را هجده سال
وتضرع کردند بنی اسرائیل باسم خدا ایزد را ۷ قایم کرد الله الرب برایشان مخلص اهود بن جیرا از سلسلة یامین
و وی که بود دست راست او کج و فرستادند بنی اسرائیل هدیه بدست اهود بپیش عغلون ملک مواب . اهود
اهود بن شمشیر دو روی طول او ذراع بعد از قضیب او . و ببست شمشیر را بر ران است خود در زیر جامه او
و لباس عغلون ملک مواب با هدیه تام و رسانید هدیه را . و بود عغلون ملک مواب جلد سخت .
جون اهود فارغ شد از احضار هدیه خود فرمود تا قوم که هدیه با ایشان بانصراف و باز آید
ایشان از فغلیم دیش جلجال است . گفت اهود بعغلون ملک مواب سخن سری دارم خواهم با تو فاش

ناکردن کرد . ای ملک میان من و تو . گفت ملک بگوا بپیش او بودند بیرون روید بیرون رفتند جمیع شان که بپیش او
بودند الاصحاح الثالث عشر اندر آمد اهود بر عغلون و او نشسته بود در علی که ساخته بود عغلون
از بهر خود نشستن . گفت با او اهود من کلام الله تعالی دارم خواهم او را با تو گفتن . او را برخاست
عغلون از منبر خود . دست کرد اهود دست چپ خود . و کشید شمشیر از ران خود است . و بزد
شمشیر را در بطن عغلون در حال بیرون آمد روده که شکم عغلون از موضع زخم و بعد از زخم را گرفت
از بهر آنکه اهود نکشید شمشیر خود را از بطن عغلان . بدر آمد اهود بشتاب و قفل اندر آمد ز غلامان
عغلون دیدند در علیه غرفه که عغلان در و بود بسته بر عغلان که مقتول است گفتند ملک مخرج نرود
رفته است از در دیگر . جون ماندند بسیار و دیدند که نمی گشاید درها را از آن غرفه استدند کلیدها
وکشودند در غرفه را . جون اندرون رفتند . دیدند ملک شان مرده افتاده و بینما ایشان متحیرند . اندر
اما اهود بنفلتید ورهید و لعیعرب در حال که رسید دم اندر دم رویز دمیدند در جبل افریم
جمع شدند بنی اسرائیل همه و بزیر آمدند پس اهود از کوه و بود اهود پس ایشان و گفت بما در پی من بیاید
که الله الرب الهنا داد بدست شما اعدای شما موابیین را . بزیر آمدند بنی اسرائیل در پی اهود و استدند معابر
اردن که در ناحیت مواب است . و نگذاشتند مرد که اندر آید . و قتل کردند لهموابیین در آن روز روی ده هزار مرد
همه توانگری و قوی و رها نکردند از ایشان کس و موابیین شکسته شدند برابر بنی اسرائیل در آن روزگار .
و زمین آسوده از حرب هشتاد سال . و برخاست بعد اهود شمگر بن عنت . و قتل کرد او از فلسطین
ششصد مرد بشانه گاو و او نیز خلاص کرد بنی اسرائیل ۵ باز کردند بنی اسرائیل در عمل شیان و نجاست
خود امام الله الرب از بهر آنکه اهود وفات یافته بود مسلط کرد الله الرب برایشان یابین
ملک کنعان که ملک شد بحاصور و بود نام صاحب جیش او سیسرا و نزول میکرد در حرشت الشعوب
و تضرع کردند بنی اسرائیل پیش الله الرب . از بهر آنکه او داشت نهصد عجله از حدید . او مستعبد کرد بنی اسرائیل
بغضب بیست سال ۵ اما دبورا النبیه امراة الفیدوت او بود قاضی بنی اسرائیل در آن روزگار
و بود مقام دبورا زیر نخل دبورا که میان رامه و میان بیت ایل اندر جبل افریم است رفتند بپیش او بنی اسرائیل
که از آن کند در قضا . فرستاد دبورا و خواند باراق بن ابینعام از رقام . قدیش نفتالی و از بنی زبولون و گفت
که فرمان الله الرب اله اسرائیل بتو فرموده است که بروی و بزیر آیی بر جبل تابور . و بستانی با تو ده هزار مرد
از بنی نفتالی و بنی زبولون و باشند با تو با وادی قیشون . تو سیسرا صاحب جیش یابین و برو اکبا او
و اجنا داو . که بر اظفر دهم بر او . گفت با او باراق اگر تو با من آیی اگر نیز معی رم وار تو با من آیی نرم
گفت دبورا با او که من با تو بیایم . که منفعت تو بر باراق در راه که با او روی . از بهر آنکه الله الرب بتو داد دست
سیسرا را بدست تو که دبورا گفت . برخاست دبورا و رفت با باراق تا رقام . و جمع بنی نفتالی
و بنی زبولون تا رقام با او . و رفتند با او ده هزار مرد و رفت دبورا نیز با او دیگر . و بدر آمد حوبد قینیان
از قبیل بنی حوباب داماد موسی نبی و رخیم او بجانب درخت بطم الکی در صعنیم بپیش رقام است
شنید سیسرا که باراق بن ابینعم رفت بجبل تابور . سیسرا جمع کرد جمیع و اکبه نهصد و کب . و جمع کرد شعب
که با او است جدا از شعوب و اعوان و ادی قیشون . گفت دبورا بباراق برخیز اکنون که خدای تعالی داد
سیسرا بدست تو امروز . اینک الله الرب بیرون آمد برابر تو . بدر آمد باراق از کوه تابور و با او ده هزار مرد
۱۲۴ و منهزم کرد الله الرب سیسرا را و جمیع و اکب او و سائر سیسرا و لحت پیاده و رفت باراق

دربو اد و ولک اوو عارا و باهمت الشعوب . وانداخت هرکه بود بلشکر او قتل اه بشمشیر و بدهید
ازشیار هیچ کس زنده و گریخت سیسرا پیاده . واندر آمد بخیمهٔ عنایل زوجهٔ حبار قینی . ازانچه
آشتی از بود دارنایں ملک حاصور و ملک حاصور القینی صلح . بدر آمد عنایل پیش سیسرا و گفت با او بیا
بپیش من باشید مترس اندر آمد پیش او و اندر آمد بخیمهٔ او بپوشانید بپتوی قطیفه . گفت سیسرا بده مرا آب
که تشنه ام کشود مشک شیر و داد بنوشید سیسرا الاخورد و بپوشانید سیسرا را و گفت با او بایست
بر در خیمه اگر کسی بیاید و از تو پرسد بگو که اینجا کسی نیست . استد عنایل میخ از میخهای خیمه و استد
چاقو بدست خود و اندر آمد بر سیسرا و او خفته بود . زد میخ بر شقیقه سیسرا اینجانب بزمین رفت
در زمین علیظ بود . و اینک باراق در دنبال سیسرا بیرون رفت پیش باراق عنایل و گفت با او بیا
بنمایم مرد را که میجوئی . نظر کرد و دید که سیسرا افتاده و میخ خیمه در شقیقهٔ او زده و شکست
الله الرب دران روز ملک کنعان را پیش بنی اسرائیل و قوی می شدند بنی اسرائیل و زیادتی میشدند
قوت بر یابین ملک کنعان و هلاک کردند یابین ملک کنعان را نیز **تسبیحهٔ دبورا و باراق**

الاصحاح الرابع تسبیح گفتند دبورا و باراق بن ابنعام دران روز و گفتند نغمت که انتقام بنو اسرائیل ص: ٥
ازبهر آن تسبیح کنیم ازبهر الله الرب تسبیح . بشنوید شما ملوک و گوش دارید پاشایان که من تسبیحه
خدای تعالی بگنید کنم الله تعالی اله اسرائیل یارب بخروج تو از ساعیر و سیران کردی در میان زمین آدوم
زمین لرزید . و آسمان منقطر شد و سحاب تو طره تحت باران و کوهها لرزیدند از امام الله تعالی طاهر
آل اسرائیل بعهد شمجر بن عنات و ایام عنایل راهها بریده شدند و اسانی که میرفتند در سبیل میرفتند به .
دفتند در طرق عجیب . زیرانکی طرق صحاری بنی اسرائیل بریده شدند و هیچ افریب در ولی رفت که برخاستم
من دبورا و شدم مادر بنی اسرائیل بیافرید الله الرب امیر نو . انکه برخاست نازجین و بیزاقتد
شمشیر یا نیزه میان چهل هزار از بنی اسرائیل دلم گفت بر حییزبنو که ازبهر بنی اسرائیل امدید و شما شعب
و افواهشان بگوئید تبارک الله الرب . شما بیید که بگید کنید فرزندرا . جوانان و ایشان که خانه نشسته اید
و ایشان که در راه میروند تحص کنید کلام ایشان که در کتب میکنند میان علما . اینجا بدانید عظمت الله تعالی
اله اسرائیل که ظاهر کرد ازبهر بنی اسرائیل بسیار اعجاز و لک دیدند تا بدر شعب خرم و شادمانه بشو یا
بشو یا دبورا . خرم بشو و محبوب بشوی نطق کن و دهان تو گفت برخیز یا باراق و شبی کن ایشان را که ترا
شبی کردند یا بن ابنعام . اینجا بزیر آمد خلاص کننده تسبیح کنید امام الله الرب عشیرت
و دیگر اقوام انکی اعمال او در عمالاق بعد بزیر آمد از شعب بنیامین بدوستی آمد منبعی از ماخیر . و انسان
که بنویسند بقلم کاتب از زبولون . ازبهر انکی اشراف ایشا خار با دبورا و ایسا خار مانند باراق در شعب
ازبهر انکی فرستاد و دم با قسمه روبال که میتبین ما فی القلوب عظیم گشت اما چرا نشستید میان الشبل
استنشاع الوحش لقسمه روبال که عظیم گشت تبیین ما فی القلوب . جاد مبارک در عبر اردن
مینک اندر و بحر روند اشیر ساکن بر ساحل بحر و نزول کند بر ثلمهای او زبولون شعب عبر نفس الله
اما سای که بلندیست بلندی مراع او . آمدند ملوک محاصره و قتال کردند الانجع شدند ملوک کنعان
و محاقدت کردند دستخوش برکات معد و نستیدند مواشی با نقره استارکان از جایهای خود قتال کردند
و بزیر آمدند از علو آسمان بحرب سیسرا در وادی قیشون کشید شان را وادی قیشون و رفتشان بوادی
قدمیس

ملعون کنید میگوید ملاک الله
نفس من قوت . آنگاه سم اسپان قطع شدند چون از اسپان شان از فرط سختی او ملعون کنید میگوید ملاک الرب ... ود
ملعون کنید ساکنان ملعون کنید ساکنانش زود ازبهر انکی نیامدند الله الرب . تبارک از عنایل زوجه
حبار القینی تبارک از زنان از خیمه خواست آب داد با شیر . و آورد در کاسهٔ جباران شیر و آورد
دست او بمیخ و دست راست بچاق نجار بزد سیسرا و بخشن که در سر او زد بر شقیقهٔ او و نفوذ کرد
تا شقیقه دیگر . علیظ میان پایهای او و افتاد در موضع که افتاد آنجا غارت گشتند . نگاه کرد از روزنه
مادر سیسرا و گفت و بود چه نازکیست که راکب سیسرا دیر شدند . و بلی اندوه هرا
صریر و راکب او بشنوم دیر شدند . ولی بشنوم او از مترلی . جواب داد به حکیمه ازجوار او و گفت
با او مکر رسیده بغنایم بسیار بوقت رفتن او . انکه کرده لدی باخروان از قماشات و نعمت
کرده غارت کشتگان اینجا هلاک شوند اعدای تو یارب و دوستان مانند مطالع آفتاب بجباری تو
و آسایش گرفته زمین از جنب جهل سال ❁ و بنی اسرائیل کشتند گناه و بلیدی که زجود امام خدای تعالی ص: ٦
مسلط کرد الله الرب مدینیان را هفت سال و قوی شد دست مدینیان بر بنی اسرائیل و که شدند بنی اسرائیل
از مدینین و ساختند بنی اسرائیل جاهها و مغارها کوهها و حظایر . و بود که چون بنی اسرائیل زراعت
میکردند می آمدند مدینین و عمالیقیان و بنو رقام بر سر بنی اسرائیل و خراب میکردند همه را تا جد
مدخل عزه . و نمی گذاشتند ازبهر بنی اسرائیل نادان و نا گوسفند و نا بره . ازبهر انکی می آمدند بجهار پایان
و خیمها ایشان بمانند جراد بسیار و قیاس شمار ایشان نبود و قیاس شتر ایشان نبود از بسیاری
و بودند چون می آمدند زمین را خراب می کردند . و شدند مدینین بر بنی اسرائیل افتاده بودند عظیم
و بنی اسرائیل فریاد کردند . و آمدند پیش الله الرب فریاد از دست مدینین فرستاد الله الرب
نبی بسوی بنی اسرائیل و گفت ایشان این چنین میفرماید الله الرب اله اسرائیل منم که شما را بدر آوردم از ارض مصر
و رهانیدم شما را از عبودیت و خلاص کردم شما را از دست اهل مصر و از دست مجموع دشمنان شما . و ایشان را
دفع کردم از برابر شما . و زمین ایشان را دادم با شما . و گفتم با شما که منم الله الرب اله شما . عبادت مکنید
مکنید خدایان دیگر خدایان اموریین که در میانشان ساکن شدید و شما را عبادت کنید و نشنیدید
و مطیع فرمان من نشدید **الاصحاح الخامس قصهٔ جدعون بن یواش** آمد فرستهٔ خدای تعالی
و نشست بزیر درخت بطم در عفرا که بود یواش بن عزری و بود جدعون فرزند او شنبل کشم می مالید در جات
که بگریزد از دست مدینین بیدا شد ازبهر او فرشتهٔ الله الرب . و گفت با او جبار عظیم قوت در رهر الله تعالی
با تو است . گفت با او جدعون بشنو ای مخدوم از تو یا خوند من اگر خدای تعالی با ماست چرا رسانید ما را این همه چیزها
بسیار که جاست از جمله اعاجیب و معجزات الله تعالی که با ما حدیث کردند و گفتند پدران ما . و گفتند که
الله الرب ما را بدر آورد از ارض مصر و اکنون الله تعالی ما را خوار کرده و داد ما را بدست مدینین . پیش او ملک
الله الرب . و گفت با او برو بقوة تو این و خلاص کن بنی اسرائیل را از دست مدینین اینک فرستادم ترا
گفت با او جدعون مخدوم از تو یا خوند من بچه توانم خلاص کردن بنی اسرائیل را . و قبیلهٔ من کمتر اند بشمار
و کوچکترند از همه قبایل بنی منسا و من کوچکترین فرزندان پدرم گفت با او الله الرب من با تو باشم . و تو قتل
کنی همه مدینین همچون یک مرد گفت با او اگر یافتم از تو رحمت بده بمن نشان بدایت برابر من که با من گوئی
که مرو ازینجا تا بیایم پیش تو و بیارم بیش تو . گفت
با او من بنشینم تا آمدن تو رفت جدعون و کوساله بذبح کرد و ساخت او را و بخت نان فطیر ... و در داشت

بازو کوشت برطبق و ریخت برات صافی در کاسه و بیاورد سر ملک الله تعالی و نماز پیش او و زیر درخت بطم
گفت باو ملک الله الرب بستان این کوشت و نان فطیر و بنه بسر این صخره و بریز برایشان این شراب
صافی را و جدعون همچنان کرد . دراز کرد ملک سر عصا که در دست او بوده و بهاد سر عصای او
بر کوشت و نان فطیر . برآمد آتش از صخره و بسوزانید کوشت را و نان فطیر را . و رفت فرشته
الله تعالی از پیش جدعون . چون دید جدعون که فرشته الله الرب بود هد شد او را آشکار که جدعون
یا الها الرب لدادله الجالس علی الکروبین انکه ملاک تو معاینه دیدیم . گفت باو الله الرب السلام علیک
مترس که نمیری . و در اکنون عمارت کرد جدعون انجا مذبح از بهر و قار الله الرب و نام مذبح نهاد
سلام الرب تا امروز و بود همچنین در عفرا قریه ابی عزرا ۞ چون بود دران روز گفت باو الله تعالی
بستان نر گاو پدر تو و یک نرگاو دوم هفت ساله که بر پرستیدن صنم بوده که بر صنم اندر مذبح اوخته و عمارت کن مذبح دیگر الله الرب
اله تو بر سر این جا که بلند . و بستان نر گاو دیگر و او را بر مذبح قربان کن . و بستان هیمه شو این قایمها که مذبح
بعل اصنم که پایه گاه این مذبح . که نرید جدعون ده مرد از عبید او . و کرد انچنانکه گفت باو الله تعالی بار
ترسید از شانگار قریه و اهل خانه خود که بروز کند این کار کرد او در خانه بعلا شب . چون بیدار شدند
شدند اهل قریه بامدادان دیدند که مذبح بعلا صنم ایشان خراب شده و قایمهاء او بریده و بیردها او دریده
که بر مذبح اوخته بودند بایه گاه . و دیدند مذبح دیگر عمارت کرده و بر دیگر نر گاو قربان کرده . گفتند
از قوم بیکدیگر . که کرد این کار بجوید و تفحص کنید و برانید که کرد این کار . گفتند که کردار جدعون الپسر یواش
گفتند اهل قریه بیواش بیرون آر جدعون پسر او را پیش ما که او را قتل کنیم . چرا که او خراب کرد مذبح
بعلا و بابه کرد بیردها که بر مذبح اوخته بودند . گفت یواش بایشان که پیش او آمدند . شما شنانید داد بعلا
یا شما او را خلاص میکنید از دست دشمن او . هر که خواهد از بهر بعلا انتقام شود . بامدادان قتل شود . اگر
بعلا اله است خود داد خود بستاند از بهر شکست مذبح او و خراب کرد و بیردهای او باره کرد اوست
و خواندند او را دران روز نام جدعون یربعل ۞ و گفت بعلا او انتقام شود که مذبح او خراب کرد . اما لهمع مدینن
و عمالقین و اهل مغارب جمع شدند بهم . و اندرون آمدند . بر غور را بودند بعیل بزبیل یدر روح الله الرب الجالس علی
الکروبین اله اسرائیل بر جدعون بر نواخت و دم اندر دم صور زد . و هم آمدند پیش او اهل ابی عیعزر
و رفتند از پی جدعون و فرستاد رسل خود پیش بجمیع منشی اسباط منشی و زبولون ... و ایشان را بر و
و دیگر فرستاد رسل خود پیش سابل اشار و زبولون و نفتالی و همه تمامی جمع شان پیش جدعون که گفت
جدعون با الله الرب تعالی اگر خلاص کنی بر بنی اسرائیل را بر دست من همچنانکه گفته بودی . اینک من نهم جره پشم
در خرمن اگر طل آسمان بر براید بر جره پشم تنها . و بر همه زمین باید خشک . دانستم که خلاص خواهی کردن بنی اسرائیل
بر دست من همچنانکه فرمودی . و شد همچنان و برخاست بامداد جدعون و بالید از جره پشم که اما بود
شطلاب از و پر بر اید . انکه دیگر بار گفت جدعون غضب نکنی بر من یا الله تعالی اله اسرائیل که یک بار دیگر
بگویم و یک بار دیگر بیازمایم . گفت اگر جره پشم تنها خشک بماند و
و همه زمین باشد طل که دانستم که تو نامی حق . و کرد الله الرب همچنان که گفت از شب . ماند جره
پشم تنها خشک و همه زمین تر از طل . برخاست جدعون بامدادان و جمع قوم که با او بودند . و فرود
آمدند بر عین حادار . و لشکر اهل مدینن بر جنب شمال ... در غور . گفت الله الله الرب
اله اسرائیل بجدعون این قوم که با تو هستند بسیارند . اگر بدهم اهل مدینن بدست شما عجب آورند

بزرگی باشد انجا . یا دختر بکر غیر ایشان مذکور نباشد ... متزوج شود از اصل خود . و نتیجه خود بجس نکند در
شعب خود ببگانه . که منم من الله الرب خدای تعالی که او را مقدس کنم ۞ دیگر کلام کرد
خدای تعالی با موسی و گفت بگو بهرون هر که در او عیب باشد از نسل تو در جمیع احقاب نباید نقدیس
که قربان کند نان اله او . از بهر انکه هر مردی که در وی عیب باشد از بهر قربان نکند . مانند مرد اعرج و اعمی
و اطس و افطس و اطروش و اشمع و اعرج پا و دست شکسته باشد و شکسته پای باشد و کوتاه باشد
و منحنی باشد که حاجب او منتشر شده باشد . یا در چشم او سپیدی یا اجرب باشد و یکی
او را بنده خصیه باشد و هر که در وی عیب باشد از نسل هرون . پیش نباید که قربان کند از بهر الله الرب
از بهر انکه عیب دارد . و دیگر خبز خدای خود بخورد . و قربان نکند . و خبز خدای تعالی قربان نشود در بیت
قدس القدس ... از عیبه که هست . اندرون حجاب باب اندرون نرود اندرون قبیع النمان و نزدیک
مذبح نرود که در او عیب است و بجس نکند مقدس من که منم الله الرب که ایشان را مقدس کنم . و گفت
موسی بهرون و پسران او و بجمیع بنی اسرائیل این قول ۞ و کلام کرد الله الرب با موسی
و گفت با او بگو بهرون و پسران او که احتراز کنند از قدس بنی اسرائیل و نام مقدس من بجس نکنند
که ایشان مقدس شوند از بهر من که منم الله الرب خدای شما و نیست بغیر از من و پیش ایشان از احقاب ایشان
و بگو هر مردی که از نسل شما مقدم کند پیش من حرمه که هم کنند بنو اسرائیل از بهر الله الرب و نیست بغیر من
ایشان از احقاب ایشان و بگو هر مردی که حرمه مقدم کند از بهر الله تعالی و او جنوب باشد یا منجس باشد
بجبری انجاست هلاک شود از پیش الله تعالی که نیست بغیر از من ۞ هر مردی که از بنی هرون
که در او برص باشد یا سیلان گرفته باشد نخورد از قدسها تا وقتی که منطهر شود . و هر که پیش ایشان رود از نجاست نفس یا از ایشان
شد جنوب . یا از چیزها هوام نجس شد جنوب . یا منجس شد با ایشان بهر نجاستی که باشد . و هر
نفس که پیش سرا و رود تا شب نجس باشد . و از قدس نخورد . تا وقتی که ... نشود ... خود را
باب ... و غروب افتاب منطهر شود . انکه از قدس بخورد . که او نان اوست
شده باشد او بجس نشود که منم الله الرب خدای شما . نگاه دارید ... خطایا ملتهم ایشان
نشود و در او بمیرند از بهر انکه نجس کنند که منم الله خدای شما . که ایشان را مقدس کنم . و هر مرد
غریب از قدس نخورد از نان خاصه الله تعالی الکی ساکن باشد پیش کاهن و اجیر نخورد از قدس . و اگر چه
مملوک بخرد بخورد از نان که او را خرید است بمال او . و مولود در خانه او نیز بخورد از نان او . و دختر حبر که او را
مرد که بیگانه بود دیگانه نخورد از نان خاصه الله تعالی . و اگر دختر حبر ارمله شده باشد یا مطلقه و او را
فرزند نباشد و راجع با شخانه پدر خود بخورد از نان پدر خود مانند الکی میخورد در طفلی او . لکن غریب نخورد
از او . و هر که غلط کند و بخورد از قدس زیادت کند بر او مثل خمس او و باز بکاهن دهد قدس را . و بنو اسرائیل
بجس نشوند . چیزها که مختص است از بهر الله الرب . و بردارد خطایا و اثم از ان که بخورد ... ایشان
که منم الله الرب خدای شما که ایشان را مطهر کنم و مقدس شما ۞ الاصحاح الثامن عشر سنة
نذرها و قربانیها که از بهر الله الرب خدای تعالی بی عیب قربان کنند ۞ کلام کرد خدای تعالی با موسی و گفت
با او بگو بهرون و پسران هر مردی از بنی اسرائیل و از ایشان که پیش من قبول کنند و می آیند . و در میان ایشان
ساکن میشوند الکی نذرها یا و قربان کند از بهر خدای تعالی . مختص کند از بهر او که از الامحرق بشود
(٦)

همه و مقبول نشود . قربان کند فوج که در و عیب باشد لنگ لان یا از بزان و قربان کنند که در و عیب نباشد
که برای خداوند تعالی باید که عیب نیست که در او شاد شود . و مرد که ذبیحه کند کامله قربان کند از بهر الله تعالی
خاص کند ذبیحه او خاصه او از گاوان یا از فوج اگر همان او باشد عیب از و قبول شود و اگر یا کیا شند که
عیب تمام یا اعور یا شکسته و در او قوبا باشد یا پر ریش باشد و نا اقرع و قربان کنند از بهر خداوند تعالی که در او این
عیبها باشد و بر مذبح لله تعالی نهاده نشود قربانی که در و عیبها باشد از این عیبها . و اگر گاو اصمع یا فوج اصمع
بسیار زود دهنه و ناشپایه خاصه . و اگر نذر باشد مستقبل نشود . و استخوان شکسته و مقطوع و ابتر
قربان نشود از بهر خداوند تعالی و مثال نیا ان شما جری در تبت اما از که عیب باشد امر قربان بلنداز بهر
الله تعالی است فعلها فاسد و عیبناک باشند که او را خداوند تعالی قبول نکند ⸙ وکلم الرب
موسی و قال له جز و ضع کنند گاو ان بچه گوسفندان بچه لا را و بزبزغاله با مادر او باشد هفت روز
و روز هشتم و بعد از آن ایشان قربان کنند از بهر خداوند تعالی ایشان را قبول کنند . اما ثور و فوج بچه نشود او
و بچه او در یک روز . و اگر قربان کنند ذبیحه کامله ذبیحه اقرار باشد ذبیحه مقبوله خوردن شاید که
خورده شود در آن روز که او حیری خانه تا ماندا از صبح که منم الله الرب خداوند شما نگاه دارید و صاپای من
و با بیان عمل کنید که منم منم خداوند تعالی خداوند شما نام قدس من بحس مکنید انکی مقدس لیست و مقدس
میشوم میان بنی اسرائیل منم الله خداوند شما که بیرون آورد شما را از زمین مصر که شما را
اله باشم منم خداوند و نیست غیر من **شنبه الاعیاد** وکلم الله تعالی موسی و قال له کلام کن با بنی اسرائیل
و بگو با ایشان اعیاد الله الرب انکی او را عید کنید که محفل لیست و مقدس بخوانید اینست **در شش**
شنبه از آن شما است شش روز بسازید بسازید همه اعمال اما روز هفتم که شنبه است
روز شنبت و راحت مقدس باشد از بهر الله الرب در مجموع مسکن شما اما عدها الله تعالی پیش شما
خوانده شود مقدس مجتمع مطهره در اوقات امیثان **قول در نطیر** در ماه اول در چهاردهم ماه وقت
مسا کنید فصح خداوند تعالی و روز پانزدهم این ماه عید الفطیر از بهر خداوند تعالی است که در و بخورید
فطیر هفت روز . و بسازید روز اول مجتمع مطهره در او کار مکنید . و قربان کنید از بهر خداوند تعالی قربان
هفت روز و باشد روز هفتم باذکار مطهره در و کار مکنید **قول در جنبه حصاد غله شما** وکلم
الله الرب موسی و قال له کلام با بنی اسرائیل و بگو با ایشان وقت که اندر زمین روید که با شما می دهم . و دخل
او را حصاد کنید . بیاورید جنبه اول از حصاد غله شما پیش کاهن که جنبه او را حاضر کند برابر الله الرب
از بهر قبول او و از بعد روز دیگر حاضر کند او را کاهن . و قربان کنید در آن روز که مختصر کنید ذبیحه بره گوسفند
بی عیب و وقود کامل از بهر الله تعالی و باشد هدیه او بیست صاع در میکاره آرد آمیخته بروغن
که باشد قربان خداوند تعالی و عرف طیب و باشند قربان او از خمر ربع قسط . و نان و سنبل بریان نکرده و بریده
مخورید تا آن روز که قربان کنید از بهر الله تعالی خداوند شما شنه دائم و عهد دائم تا ابد از بهر اعقاب شما در
مجموع مسکن شما . و شما بکنید بعد از آن روز از روز که در او آورید جنبه حصاد غله شما هفت هفته
تمام . و شمار کنید تا هفت هفته تمام و محصی کنید پنجاه روز . و قربان کنید هدیه الله الرب خداوند شما و نان
خاصه که بیاورید از همه مسکن شما که باشد قرص از عشر ایفاء دیگر و دو نان فطیره در اول نان خداوند تعالی
و قربان بریان هفت بره قربه که در ایشان عیب نباشد و ثور که کار نکرده باشد و دو فوج که باشد

در باب فتنه الزمان و برداردیه را بر مذبح که بوی قنا را و مرتفع شود پیش خداوند تعالی . و ذبح مکنید ذبایح
شما از بهر شیاطین انکی ایشان ضالند و کوم می شوند . اینست عهد دائم از بهر شما و از بهر مجموع اعقاب شما
و بگو با ایشان هر مردی از بنی اسرائیل و از ایشان که پیش شما آیند که با شما ساکن شوند . قربان کنند قربان کامل
یا ذبیحه و او را او رند پیش در فتنه الزمان که او را قربان کنند پیش الله تعالی هلاک شود از مردان شعب
او ⸙ و هر مردی که از بنی اسرائیل و از ایشان که پیش شما آیند . و میان شما ساکن میشوند خون بخورد که غضب
من بیاورند بنفس جان کس که خون بخورد . هلاک کنم آنکس را از شعب او . از بهر انکی نفس بهایم نفس
و اما با شما گفتم . او را بر مذبح بیاورید از بهر غفران خطا یا شما و تطهیر انفس شما . از بهر انکی خون او نفست
که استغفار کند از بهر انفس شما و آن از بهر آن گفتم . بنی اسرائیل باشند در میان شما کسی که او خون بخورد
الاصحاح الثالث عشر و هر مردی
و از ایشان که پیش شما آیند . و در میان شما ساکن شوند خون نخورند
از بنی اسرائیل و از ایشان که پیش شما آیند و میان شما ساکن میشوند . و شکار کنند از حیوانات یا از طیر
که بخورند او را شاید وقتی که ایشان او را ذبح کنند و خون ایشان را دفن کنند و بخاک او را بپوشانند . از بهر انکی
نفس همه گوشتها است خون نفست . بگو بنی اسرائیل مخورید خون همه گوشتها از بهر انکی نفس
نفس همه گوشتها خون نفست و هر که او را بخورد هلاک شود . و هر کس که بخورد مردار دریده که منفعت شده باشد
نفس او گوشتمند خون نفست . هر کسی که بخورد مردار و میته که منفعت شده باشد او بخس باشد
یا از ایشان که پیش شما آیند و میان شما ساکن شوند . جامه خود را بشوید و مستحم شوند و بخس باشد
تا شب . انکه مطهر شوند . و اگر جامه او نشوید و جسد او نیز بعقاب گناه خود باشد **شنبه خطایا**
که دامی نکب مبشود بعقوبت شود هرکه و منع شوند همه احکام وکلم الله الرب
موسی و گفت با او بگو با بنی اسرائیل که منم الله الرب خداوند شما . مسازید مانند اعمال اهل مصر انکی
انجا ساکن بودید . و مکنید مانند کردار اهل کنعان انکی انجا رفته بودید و بسنن ایشان مروید
اما اعمال من بکنید و وصایای من نگاه دارید و ایشان را حفظ کنید و نگاه دارید . و شرایع و احکام من بیا
از بهر انکی انسان که بسنن من کار کنند ایشان زنده باشد ⸙ منم خداوند تعالی و نه نزدیک خداوند دیگر نیست
کشف مکنید مردار شما که بگشاید عورت قرابت او ⸙ مگشا عورت پدر تو ⸙ مگشا عورت مادر تو
زن پدر تو فضیحت مکن که عورت پدر تو ست خواهر تو منفعت مکن که از پدر تو است یا شنکانند یا دختر تو
از بهر انکی زن پدر تو است دختر پسر تو عورت او مگشا ⸙ که فضیحت او فضیحت پسر تو ست ⸙
مگشا عورت زن فرزند تو از بهر انکی فرزند تو است از این جهت مگشا ⸙ مگشا عورت عمه تو که خواهر
پدر تو ست ⸙ مگشا عورت خاله تو که خواهر مادر تو ست ⸙ مگشا عورت زن عم تو و نزدیک
زن او مرو و عورت او را مگشا که زن عم تو است ⸙ مگشا عورت عروس تو که زن پسر تو ست
مگشا عورت زن برادر تو که فضیحت او فضیحت برادر تو ست ⸙ مگشا عورت زن و دختر او که در میان اسلیل
تخم نیدار او عورت دختر پسر تو مگشا . یا دختر دختر او که فضیحت او فضیحت تو ست . نباد که بیاو
دولتی که اقارب تو اند بر تو حرامند ⸙ و خواهر زن تو بزنی او را مستان که تحیر آن با تو و عورت او مگشا
در حیات زن تو ⸙ و زن که حایض شود پیش او مرو که عورت او اسطلاق ⸙ و با زن صاحب تو فسق مکنه
تا او بخس مشو ⸙ و استنان مکن زن که از آن تو نباشد چالی خداوند تو بخس مکن که منم الله تعالی خداوند تو
و با مرد مخسب و بر انشیبی بر زن نشینی که او بخس است ⸙ و پیش بهیمه مرو و تخم تو در او میانه
که تا او بخس شوی ⸙ زن نزد پیش بهیمه و بزیرا و نخسپد که بخس است ⸙ بخس مشو هیچ جیز از اینها
١٢٧

که ایشان شعوب را نجس کنند که ازپیش دست شما هلاک کردم ایشان را و من ایشان نجس کردند فعل ایشان
وایشان را با اثم ایشان عقاب کردم و زمین متعطل شد باسکنان او. ازبهر خطایا ایشان ✿ عهود من
و اوامر نگاه دارید. و برهیچ این خطایا مرتکب مشوید نا شما و نا ایشان که پیش من می ایند و در میان شما
ساکن شوند. ازبهر انکی اهل البلاد الکی پیش از شما خواهند بودن این افعال کردند همه را. و زمین از ایشان
نجس شد ✿ و زمین را نجس مکنید بنا ذلالا شما منکره شود. انچنانکی لرشعب ماضی بکردو نه از شعوب
قبل از شما بودند ✿ ازبهر انکی هر که این فعلها کند و این خطایا مرتکب شود ان نفس که این فعل کند هلاک شود
درمیان ✿ نگاه دارید شرایع من و هیچ این سنن پلید مرتکب مشوید باین خطایا ایشان او که کردند که قبل از شما
بودند و با ایشان نجس مشوید که منم الله خداء شما ✿ انکه کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او که
لموسی اسرائیل مقدس شوید همه که من مقدسم منم الله خداء کمال ✿ حرمت و عزت دارد هر کسی از شما
پدر و مادر خود و ملازم دارید ایشان را و صاباتهاء من نگاه دارید که منم الله خداء شما ✿ نزدیک شیاطین مروید
و از ایشان خدایان ریخته و مسبوک مسازید که منم خداء شما ✿ و چون ذبیحه خداء تعالی ذبح تمام کنید
بسازید او را مقبول که خورده شود ان روز که ذبح شود و تا بامداد دیگر خورده شود. و انچ او بماند تا روز سیم
باتش سوخته شود و خورده نشود. و اگر در روز سیم از و خورده خورده شود او را مقبول نیم از انچ باین را
پلید بود باشد. و هرکه از و خورده باشد گناه برا او بگیرد. از بهر انکی نجس کرد قدس الله الرب ان
نفس هلاک شود درمیان ✿ و وقتی که کشته بر شما ببرید که درو غ شما باشد او را مبرید و ملتقط
او مشوید. لخ بیفتد از شیرینی شما بل بگذارید او را از بهر مسکین که ایشان او را ملتقط شوند که منم
الله تعالی خداء شما ✿ دزدی مکنید منقدر مشوید دروغ مگویید کسی از شما با صاحب خود. و بنام من سوگند
دروغ مخورید بنام الله تعالی خداء شما و نام من نجس مکنید که منم الله تعالی خداء شما ✿ بر صاحب تو ظلم مکن
و بر او غصب منما ✿ مزد مزدور را بعشب پیش تو مگذار تا بامدادان ✿ دشنام مده و در دور را
پیش کور و نابینه عثره منه بل بترس از الله تعالی خداء تو الاصحاح التاسع عشر ✿ در قضا حیف مکن
و اثم و محابا مکنید مسکین را و دور کرا نیز محابا مکنید بل براستی قضا کنید ✿ از بهر شعب بد نخواه و در
خون صاحب تو ایستاده مشو که منم الله تعالی خداء تو ✿ مبغض برادر تو مباش از دل تو بل صاحب تو
مو انغه بکن و او را شرمسار بکن براستی که نباید گناه او بتو لازم اید از سبب او ✿ بر کسی از شعب تو
کینه مبند بل دوست صاحب تو باشد نفس تو منم الله تعالی خداء تو سن مرا نگاه دار
ابغنه مکنید با هم بهایم شما. و در مزارع شما زرع ابغنه مکارید وجامه ابغنه مپوشید از کتان و صوف
✿ و مردی که با زن خفته باشد و از و جدا شود وان زن کنیزک او باشد که او را خریده است
بها. لکن نتواند او را ازاد کند بر هانند و خلاص کند و او را ازاد نکنند و او را نداردها باک و اگر او
شفاعت قبول کند. از بهر انکی کنیزک او بیست. و در ملک او نیست بیاورد قربان خداء تعالی پادر
قبه الزمان قوچ ذبح کند از بهر گناه و جبران و استغفار بخواهد بقوچ گناه برابر خداء تعالی
از خطا که خطا کرده است. و خداء تعالی عفو کند او را از گناه که کرده است ✿ و چون
اندرون زمین که او را انجا است کاشته درخت میوه دار که خورده شود. سه سال او را

النقمة وجزاء افعال الشر و اگر مطیع امر و احکام و صاباتهاء من نباشید و مطیع امر من نشوید و قول
من قبول نکنید و با این همه و صاباتهاء من کار نکنید و احکام من دور کردید و سنن من پیش انداختید و می کنید همه
وصاباتهاء من باطل کردید همه عهود من من دیگر بیشتر از شما بمانند که داد از شما. و بفرستم بر شما بلاها
الحیرة برص و ... بر شما ... نشود. و ... و ... هلاک ... و تعب شما در زرع باطل
باشد و بخورند اعداء شما که شما کارید. و غضب من بر شما بفرستم و بگذارند شما را اعدای شما از پیش ایشان
و مسلط کنم بر شما مدعیان شما. و بگریزید بغیر انکی کسی شما را بگریزاند. و چون باین چیزها توبه نکنید
و قول من نشنوید جزای شما دهم عوض هفت ان گناهها شما و بشکنم عظمت شما و عزت شما. و اسمان
اسمان را مانند اهن شما مانند نحاس. و قوت شما شکسته شود بباطل. و زمین شما را قبول نکند. و زمین شما را غلات
ندهد. و اشجار شما ثمره ندهد. و اگر لجاجه برابر من شوید و توبه نکنید و نخواهید که سخن من بشنوید.
در ضربات شما زیادت کنم بلی هفت عقوبت. از بهر خطایا شما. و بفرستم بر شما سباع بر و وحوش دشت و سباع
ببرند که شما را کم کنند و بهایم شما را نیز هلاک کنم و شما را کم کنم. و راهها مستوحش شوند از شما. و اگر
باین چیزها تادب نشوید و رفتید پیش من بلجاجه با شما معامله کنم بلجاجه. و بزنم شما را من نیز عوض
بلی هفت عقوبت گناههای شما. و بفرستم بر شما حرب و شمشیر که از شما منتقم شود. و در اموس کردند
عهود من و از بیم شمشیر بگریزید بغیر انکه شما و مسلط بر شما کرد. و بدهم شما را بدست دشمنان شما
و قلم چوب زرع شما. و نان بیبرید ... ایشان را. از ... و شما را نان بدهند بمثقال
و بخورید و سیر نشوید. و اگر باین چیزها توبه نکنید و قول من نشنوید و با من لجاجه معامله کنید من نیز با شما
معامله کنم بغضب و لجاجه. و مکافات شما را کنم بلی هفت از بهر خطا با شما. و بخورید گوشت پسران
شما و دختران شما دیگر. و مسارل شما خراب کنم. و بیندازم اجساد شما مرده بر اجساد
اصنام شما. و دور شوم از شما و دشمن شما شوم و بشارم دهم سا شهر او اب. و مقدس شما مستوحش شما
شارم از عدم ... دماغ شما مشهل نکنم و ... خراب کنم. و او را مستوحش بشارم. و متعجب
شوند اعداء شما. از انکه ... و بعد از ... و شما را پراکنده کنم میان خلایق.
و شمشیر بر شما مسلط کنم در قفاء شما. و زمین شما خراب شود و مستند شود. و دهها ایشان خراب شوند
انکه زمین مستوحش شود و بخواهد راحت ... او راحت یابد. و شما پراکنده در زمین
اعداء شما کنم. انکه زمین بخواهد راحت خود ... شود تا ایام ... که اینا شود در
که شما ساکن او بودید عاصی ... و ایشان که از شما بمانند. ... در دلشان ... اعداء
ایشان ... او از ... شود. و بگریزند از اواز او ورقه. بمانند ایشان که از شمشیر بگریزند
و بیفتند بغیر انکی کسی در پی ایشان نیست. و ایشان را مقام نباشد در ... اعداء ایشان. و از میان
امم هلاک شوند. و زمین اعداء ایشان فرو برد الاصحاح العشرين و ایشان که از شما بمانند
با اثم ایشان معاقب شوند ... اعداء ایشان. و با اثم پدران ایشان معاقب شوند. و مقر شوند با اثم پدران ایشان
که با من ... کردند و رفتند برابر من بلجاج من نیز بلجاج با ایشان معامله کردم. و ایشان را در زمین اعداء ایشان ... کردم
و من بعد قلوب ایشان را شکسته شوند قلوب ... ایشان و معترف شوند با عمال اثم ایشان. و بیاد ایارم عهد من
که عهد کردم با یعقوب انکه عهد کردم با اسحق الکه عهد کردم با ابرهیم. و بیاد ارم زمین را. و زمین از ایشان

وقود کامل از بهر خدای تعالی و سمیذ ایشان و وقود ایشان قربان بوی طیب از بهر خدای تعالی و قربان کنید بز غله یکی
عوض خطا و دو بره فربه از بهر ذبیحه کامله و خاص کند او را کاهن ... با نان نخست میشود در اول که
قربان میشود از بهر خدای تعالی با دو حمل قربه و قدس باشد او را از خدای تعالی از بهر ... خاصه کاهن و خوانده
شود در آن روز مجمع مختص مطهر باشد در و کار مکنید عهد دایم و سنت جاریه تا ابد از بهر احقاب شما در جمیع مساکن شما
و چون حصاد ببرید از ارض شما . مستانید ... مزارع شما ... در حصاد شما و ملتقط حصاد شما مکنید
و حصاد شما را ملتقط مباشید بلکه ... از بهر مساکین و از بهر ایشان که ... در میان شما ساکن
شوند که منم خدای شما قول در ذکران الخامسة وکلم الله الرب موسی و گفت با او بگو بنی اسرائیل
در اول آن روز از شهر هفتم آن شما راحت باشد و ذکران خاصه و از آن شما باشد روز نامدار مطهر
در او کار مکنید ... و قربان کنید از بهر خدای تعالی الاصحاح السابع عشر در غفران وکلم
الرب موسی و قال له بگو با ایشان که در روز ... از این ماه ... که شهر هفتم او است روز غفران
و این روز شما را باشد روز نامدار مطهر ... باشید و خود را در او متواضع بگردید . و قربان کنید از بهر
خدای تعالی و در و کار مکنید درین روز کار مکنید که روز غفران است که استغفار کند از بهر شما امام
الله تعالی ... روز تواضع ... درین روز ... هلاک شود از شعب خود و در و کار
مکنید که این سنه دایم ... تا ابد در جمیع مساکن شما . و او مر باشد سبت السبوت و در انفس شما
متواضع کنید . و سبت کنید در هفتم ماه از شب تا شب دیگر که عاشر است القول في المظال
وکلم الرب موسی و قال له سخن بگو با بنی اسرائیل و بگو با ایشان در پانزدهم ماه هفتم بشازید عید المظال
امام الله الرب هفت روز . اول روز او باشد مختص مطهر در و کار مکنید هفت روز ... در او قربان کنید
از بهر خدای تعالی قربان و در روز هشتم از بهر شما مختص باشد مطهر و قربان کنید . و همه مجتمع بشوید و در او عمل
مکنید از هیچ عملها عمل مکنید اینست اعیاد الله تعالی که او را عید کنید نامدار مطهر و قرابین قربان کنید
از بهر خدای تعالی و وقود کامله با سمید و ذباح و ... هر روز در روز او . ما خلا سبوت الله تعالی
و قرابین ایشان ... ایشان بغیر بخشایشهای شما و بغیر نذرهای شما و جمیع خواص ... که شما ... از بهر
الله الرب . اما در خامس عشر ماه هفتم که غله ... شما ... و بشازید عید الله الرب
هفت روز باطل شوید اول روز از عمل مکنید و در روز هشتم ... . و بستانید در روز اول
از ... از ثمار درخت که خوب ... و پاکیزه ولب النخل و ... و شاد شوید پیش
حضرت خدای تعالی خدای شما ... مجمع بنی اسرائیل هفت روز در سال . و این عید بشازید از بهر خدای تعالی
هفت روز در سال عهد باشد از بهر احقاب شما . تا ابد ... و در ... در شهر هفتم و در
نشینید هفت روز ... مجمع بنی اسرائیل همه در مظال که احقاب شما ... که ...
همه بنی اسرائیل را مظال ... از ارض مصر . منم الله خدای تعالی اله شما . و ... موسی
... اعیاد الله تعالی القول در سراج وکلم الله الرب موسی و گفت با او که
... بنی اسرائیل و بگو با ایشان که بیاورند پیش تو از زیت ... زیت ...
چراغ ... در قبه الزمان . و ... منصوب کند و بر کند
از اول شب تا صباح امام الله الرب . در همه وقت . و باشد سنه و عهد دایم از بهر احقاب شما
تا ابد و ... را

مستوحش کنم . و سیئات خود خواهد وقتی که مستوحش ایشان شده . و ایشان با هم خود معترف شوند
از بهر آنکه ... احکام من و نفس ایشان ... وصایای من و چون ... بارض اعدای ایشان
نام و ذکر ایشان ... و ... ایشان را هلاک . و باطل نکنم عهد من که با ایشان عهد کردم
بل بیاد آورم ایشان را عهد ایشان که اول بودند که منم الله الرب خدای تعالی ایشان ...
... خدای تعالی ... و سنن
زمین مصر برابر شعوب . و ... از بهر ایشان خدای ... تعالی و ...
و وصایا که خدای تعالی ... بنی اسرائیل ... طور سینا ...
... میشوند از دواب و غیر ایشان وکلم الله تعالی موسی و قال له که
بنی اسرائیل و بگو با ایشان ...
...
[illegible]

در همه اوقات برابر خدای تعالی و بستان درکل دوازده فرمان و باشد بلا قصر او عشر صلوة و دارو وصف
در هر صف شش وقت بر مایده پاک برابر خدای تعالی و ملبشان نان ذکر و قربان اربعه خدای تعالی و وصف کنند
هرون نان زاد وصف. در روز ششم و او شش روز جمعه وان ابنا اسرائیل باشد نان امام الله تعالی
در هر وقت و باشد عهد دایم تا ابد از هر هرون و پسران او تا ابد ایشان بخورند در جایگاه طاهر که
او ششم خاص الخاص از ان ایشان از قربانهای خدای تعالی عهد دایم تا ابد

القول دنبال نبی اسرائیل

و انچ خدای تعالی فرموده است در عتاب و فصل نهایون شان ❀ انجا بیامد و بیکی از ایلیه شد

اندر اسرائیل از تخم وده مرد و بر کشند میان بنی اسرائیل شد میان او و میان مرد اسرائیلی خصومت نام
کرد فرزندان زن اسرائیلیه نام و افتری کرد او ر دنیا و پیش موسی و نام مادر او شلومیت بنت
دبری از قبیله موسی فرمود بحبس او در بحق که بیرسد از خدای تعالی در باب او که چه مستوجبست از عتاب
کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او بیرون بر بیدا انکی افتری کرد خارج لشکر. و ایشان که از و افتری
شنیدند دست ایشان بسر او نهند. انکه مجموع شعب او راسنکسار کنند لشکر مجموع شعب بنی اسرائیل
کلام کرد موسی و گفت شعب. هر مردی که از بنی اسرائیل بر خدای تعالی افتری کند. بگناه او عقوبت او
کرده شود. و هر که خدای تعالی او را لعنت کرده باشد و افتری کند سنکسار شود و قتل شود قتل او را
سنکسار کنند بنی اسرائیل و هر که از بنی اسرائیل باشد یا از غربا. از ایشان که لعنت کند بر نام خدای تعالی
افتری کند. و هر که ادمی قتل کند قتل شود. و هر که بهیمه قتل کند عوض بخوند او ما نند او. و هر که صاحب
بزند و دراو نقص کند باتری او بیز چنان کند که با او کرد. و هر جراحت عوض شکسته با شکسته. و چشم با چشم
و دندان بدندان چنانکه نقص که در تن انسانی برسازد و بما چنانچه بسازد. و هر که بهیمه قتل کند عوض بخوند او همچنین هر
و هر کس که قتل کند حکم او را قتل کند. یکی از هر شما و ایشان که بشریعت اینید و حکم بابنی اسرائیل انجا که
بایشان کنند. منم خدای تعالی اله شما. و گفت موسی با بنی اسرائیل که بعد که افتری که در بیرون کردند
او را بیرون لشکر و سنکسار کنند بسنگ شود. و کردند بنی اسرائیل انچنانکه خدای تعالی
فرموده است ❀ الاصحاح الخامس عشر از ربعه که دخل او بستانند ششم ساله و سال هفتم از هر
از رفقه او که مرا بر شد و انچ سال دخل او بستانند و با بار او عاید شود و کلم الله الرب موسی و قال له
کلام کن با بنی اسرائیل و بگو با ایشان و گفت که دخل زمین شما بستانید که با شما که من میراث تمیز شود زمین
از بهر خدای تعالی و بستانید دخل شما شش سال زرع کنید ارم شما شش سال واز شما ببرید غله او و بستانید
غله او شش سال و در سال هفتم. شنبت زلعت باشد از زمین و بستانید او را شنبت از بهر خدای تعالی
و زرع مکنید و ارم شما بر کنج مکنید و حصاد مکنید لخ بر عنب او و نیف از سال از اثمار و زرع غله وانکور.
ا ن در ان سال مستانید بل باشد زلعت عنب و اشما بیشتر زمین که شش سال باشد از بهر شما
طعام مردانشما و عبید شما و کنیزکشما و اجرای شما که با شما جنب انبعام حیوان شما و غربا که میان شما
اند و ما لیز و شمار بید هفت سال از بهر شبنت و خاص کنید هفت بار هفت هفت جمله نه سال و بانگ
زنید بقرن و شیفور و جهد و شکر الله تعالی که نه سال بجاه. و بانگ زنید بازادی بعز و عتق و مجموع
سکان او و در نهم روز که خالی شود از سال هفتم در روز غفران دم زنید بشیفور در همه قبض شما

وین تنت برتو مول کند الله الرب که هلاک شوی و نمانی لزن کل تو عدد قلیل از بعد بسیاری
بسیاری شما که ستاره بود بمانند ستارکان آسمان از هر انکه نشنیدی قول الله تعالی اله تو. و انچنان
که شما را فرج داده بود الله خدای شما و نعمت کرد بر شما و بسیار کرد. بود شما را انچنان شاد شود
الله تعالی بر شما و حکم کرد بر شما بعقاب و نکال و منقرض کند بر شما و بجل شوید از زمین که
در او روید که او را میراث بستانید

الاصحاح التاسع عشر

و پراکنده کند شما الله الرب میان
مجموع شعوب اقطار زمین با اقطار او. و انجا عبادت کنید خدایگان دیگر که ساخته شدند از سنگ و خشب
که نشناسیت او را شما و نه پدران شما دیگر بنشیند میان شعوب و نبات دانجا را چه قدم شما را. و لکن
کند الله اله شما دل شما بلرزه و ترس مبتلا کند شما را بتاریکی چشم و شیلان انفس. و باشد حیات شما
اویخته برابر شما از دور. و بترسید ترسناک شب و روز. و باور نکنید با امداد زندگانی. و بامداد
بگویید که کی شب شود. و از ان ترس دل شما و خوف شما از تاریکی چشم شما و قلت حیلت شما. و باز که اند شما را
بارض مصر در مراکب در طریق که فرمود الله الرب که دیگر نباشد او را نظر کنید و انجا روید و انجا با شید عبید
و کنیزک بدست دشمنان شما و نباشد کسی که شما را بخرد اینست اقوال عهد که خدای تعالی موسی فرموده است
در ارض مواب بعد از عهد که معا انعقد سازی بحوریب ❀ انکه خواند موسی جمیع بنی اسرائیل و گفت با ایشان
دیدید هر چه کرد الله تعالی بر مصر فرعون و جمع عبید او و همه شعب او و زمین او از بلاها عظیمه
که چشم با دید از ایات و اعاجیب بسیار شمناک که او بچشم شما دیدید. و نداد شما را الله تعالی
دلی که فهم کنید و معلوم کند و چشم دید و بلا نشنید با او من و شما را فرمود چهل سال در بریه. و بالی
و که نشد بند جامها شما بر شما. و موزهای شما از پای شما بر من نیامد دیگر. و نان نخورید و خمر
نیاشامیدید و نا مسکر. با ایشان که منم الله اله خدای شما. و منم که اوردم شما را باین بلاد و بدر آمد
سیحون ملک حشبون و عوج ملک متنین و برابر شما العد نجنود بسیار اخبار ایشان از هر قتال شما
و نام ایشان و استدم زمین شان را و دادم او را میراث بر روبیل و جاد و نیم سبط منشا
نگاه دارید وصایا این عهد را و با او کنید و ایمن باشید و نگاه کنید مجموع اعمال شما که عمل کنید در طاعت
الله تعالی خدای شما. و برابر اینید که قایم بودید سر حضرت خدای تعالی خدای شما الیوم هذا با مجموع
رئیسان اسباط شما. و اشیاخ و کتبه شما و مجموع جبابره شما بنی اسرائیل. و زنان شما و عیال شما و غربا
که لشکر شما و باشند. و انکه هیزم کش است و انکه اب کش است. نظر کنید و دو مشویند عهد
الله تعالی اله شما. اندر ایمان او و برویید که با شما عهد کرد روز شما که شما شناخت از هر او والله که اله
خدای شما سازد از هر او شعب که او باشد اله شما انچنانکه با شما فرموده است دیگر باره. و انچنانکه
قسم کرد با پدران شما ابرهیم و اسحق و یعقوب و این عهد که عهد کرد. و این ایمان که فرمود از هر شما
تنها و بلکه با جمیع انسان که انجا اند ببینید حضرت الله تعالی اله ما با ما و با ان که نیست حاضر با ما او را
دیگر. که همه شما می دانید که ما ساکن بودیم بارض مصر. و شدیم میان شعوب که شدیم میان ایشان
و دیدید نجاست ایشان و اصنام ایشان که از چوب ساخته. و از سنگ تراشیدند و اوثان ایشان
که از زر مصنع کردند و نقره. مکر باشد اعم میان شما و یا زن یا قبیله یا سبط میل کرده دل خود ستر
عبادت الله تعالی و طلب کند عبادت الهه از شعوب هر که مکر باشد اصل علقم و حنظل شنید
اقوال این عهد. و مکر اندیشه کرد در دل او و گفت که ما را باشد سلام و در دل خواه بروم
۱۲۰ بخواهر حلال شکر در تشنگی از جهة عمل نخواهد که او را عفو کند از بار سود عصمت و زجر

الله الرب بر او و بر بر امد بر شما همه لعنتی که نوشته است درین کتاب و بر دارد خدای تعالی نام او زیر
اسمان و بل ... کند اورا الله الرب از جمیع بنی اسرائیل از برای بلا او و مبتلی شود همه لعنتی که
نوشته است درین کتاب و بگوید حتی دیگر فرزندان شما که بعد از شما ایند و عربی که اید بر راه دیگر دور تر که
ببیند ضربات ان زمین و وجاع مرض نزول کرده الله الرب با او کبریت و ملح محترق و همه زمین شود ان
همه زمین و بیدا نشود در و زرع و نبت شود در وجیزی از گیاه . برابری ما نند شدوم و عامورا . و اد مه
صبوایم که الله تعالی ایشان را منقلب کرد بغضب او و وزجر او . و بگویند جمیع شعوب چرا کرد خدای تعالی
انچنان با این زمین چه معنی غضب و بزرگ غضب . انگاه بگویند ایشان بسبب انکه ترک کردند عهد الله تعالی خدای ایشان
پدران ایشان انکه با ایشان عهد کرده بود . وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون اورد . و رفتند و خدایان دیگر را پرستیدند و سجده
وا بکار ایشان سجود اوردند . خدایانی که ایشان را نمی شناختند . و قسمت کرد با ایشان و سخت شد غضب او
بران زمین و ساکنان او . و فرمود که نزول کند بران جمیع لعنتی که نوشته است درین کتاب . و دور کرد الله تعالی
حال شما ایشان را بزور غضب الهی و نقمت عظیم ... تا امروز ظاهر ... ازان
و فرزندان ما تا ابد بکنیم اکنون جمیع اقوال توریت . و چون تمام شود بر تو این اقوال همه دعا و لعنت که
برتو خوانده ام و در دل تو قبول کنی و تو پراکنده میان شعوب که ترا پراکنده کرد خدای تو تعالی در میان ایشان .
و دیگر باز بیای بسوی الله تعالی خدای تو . و قول او بشنوی و عمل کنی جمیع انچه فرمود با تو امروز تو و فرزندان تو
از همه دل تو و از همه نفس تو باز گرداند الله تعالی سبی تو . بر تو رحمت کند . و باز تو را جمع کند از جمیع
شعوب که پراکنده کرده بود در ایشان . و اگر پراکنده گان شما با الاسرائیل در اقطار زمین . جمع کند ترا
الله تعالی خدای تو از انجا و بخواند ترا انجا و باز گرداند و ببرد ترا الله الرب خدای تو بر زمین تو میراث گرفت
و بر تو منعم شود . و زیاد کند ترا از پدران تو . و رحمت و رافت کند بر تو و ختنه کند الله تعالی خدای تو
دل تو و قلب تو و نسل شما تا ابد . و مینهد الله الرب شوید از همه قلوب شما و انفس شما و راحت دهد
بشما و نعمت دهد بشما و بر و لکن الله الرب این همه لعنت بر اعدای شما و دشمنان شما که اسیاد ... کند
... و بیاید شما و بشنوید قول الله تعالی که الاله المعبود جمیع اعمال شما .
الاصحاح الثلاثون
و بر شما رحمت کند و بکنید و صایای او انچه شما را فرموده است تا امروز و مدد کند شما را الله الرب
بجمیع اعمال شما و بر شما رحمت کند و بسیار کند اموال شما و مواشی شما و برکت کند در زمین شما . و از انجا که
خدای تعالی ... کند شما خیر و فتح دهد شما چنانکه فتح داد بپدران شما . و اگر بشنوید قول
الله تعالی خدای شما و وصایا او و سنن او که نوشته است درین کتاب . و بپیش اید بپیش شما الله الرب
خدای شما از همه قلوب شما و انفس شما . از انجا که الان شما را ... و شبهه بشما او ... از شما پوشیده نیست
و دور نیست از شما . و ان نه در اسمان که بگوئید کیست از ما که بالا رود با سمان
و او را بیش ما اورد که بخوانیم و بشنویم و با او عمل کنیم و او غایب نیست از شما در اقصا اقاصی بحر که
بگوئید کیست که برود بر بحر و او را از انجا بیاورد که او را بشنویم و بدان کار او کار کنیم بل قول او و او
نزدیک شما است سخن نزدیک است از شما و نزدیک تر از دهان و قلب تو تا او کار کنی که انحالم ببین
دست تو زندگانی حیاة
...

بر عو ... مطاع شود . و برو رل کند بر گوسفند و شیر الکلبی ... او رحل شوند با او شهران و نفع
فرزندان ... یا انند فرزندان اوریم و عظیم شود شان او . و انچنان نطح کند با ایشان جمیع شعوب تمامت
تا اقطار زمین و اقصای او . اینند ربوات افریم و اینند الوف منسا ۷ و مال الزبولون شاد
شو یا زبولون بخروج تو و ایساخار بمساکن تو . و اتی شعوب را بکوه و بح کنی انجا ذبائح المستقیم
شوند با فزونی بحر و ظفر یا بند گنجهای پنهان شده در ریگ ۱۸ و قال الجاد مبارک است که
گشود جاد بزرگ امد با نداست شیر بشکند بازوی با سر و نگاه کرد ذات او ... افزونی بحر اول
از بهر انچه انجا در شدند جصه فرزندان انکه معرفت اول شعب کرد با امر الرب و با حکام او با اسرائیل
و مال لدان دان شیر اللیث که ... و گفت لنفتالی شیر شد نفتالی از یاد دار بسیار برکات
الله الرب سود با جنیه ... ۷ و مال از بهر اشیر اشیر از همه رسولان شود شادمانی برادران
او ... او ... از حدید و نحاس و عظمت تو ما نند ایام تو . نیست ما نند الله اسرائیل
که ... اسمانست . با سد عزت تو و ناصر تو ... او از مسکن اله ما در اسمان اسمانست زایل
نشود و او ... که ... دشمن ... او را ... که هلاک اعدای که گفت که
هلاک کن ... از پیش دست تو و نزول کند بنی اسرائیل با امن تنها و با شد ینبوع یعقوب
در زمین ... و خمر ... و اسمان ... بر ایشان ظل ۷ طوباک یا اسرائیل ما نند تو شعبی
که خلاص او الله الرب است فصر تو از پیش الله است و افتخار تو نیست ... دشمنان
تو دروغ شوند و متولی بکنند ... و تو بر رقاب ایشان ... ۷ و ...
موسی از عربات مواب بجبل نابو تا سر انکه که مقابل اریحا است و نمود بوی الله تعالی
از انجا جمیع جلعاد و جاد و دان و جمیع نفتالی و همه زمین افریم و منسا و جمیع یهودا تا
حد دریای اخر . و نجف و تا کار فریه النخل دقاع اریحا است و تا صاغار و گفت
با او الله الرب انست زمینی که قسم کردم با برهیم . و اسحق . و یعقوب . و گفتم
که او را بدهم به نسل شما و دمشق به نظر اوردی با او بجشم اما در او نروی و وفات
یافت موسی انجا در زمین مواب ... الله الرب و دفن شد در وادی نابو در زمین
مواب برابر خانه فغور و هیچ احد ندانست گور موسی تا امروز . و بود عمر موسی
ان روز که مرد صد و بیست سال و بطر او ضعیف نشده بود و روی او تجر ... نشده بود
و گریستند و نوحه کردند بنی اسرائیل بر موسی در علم سی روز در عربات مواب
و تمام شدند ایام حزن ایشان بر موسی و پر شد یشوع بن نون از روح حکمت
از بهر انکه موسی ید خود بر سر یشوع بن نون نهاده بود بر زمان ...
در قید حیات او . و بودند جمیع بنی اسرائیل مطیع امر یشوع بن نون و بسیار
بر سالح فرموده است الله الرب موسی و دیگر ما نند موسی در میان بنی اسرائیل
نو ... نبی ... که خدای تعالی را ... کرد ... در ارض مصر

بفرعون و مجموع جموع او و عبید او و جمیع رعیت او و کامل کرد کردار عزیز
شما اک و تمام کرد براهمه منظر عظیم که کرد بر مجموع جموع قبایل و اسباط
بنی اسرائیل شیجان مصطفیه والحمد و الحمد لله دائما ابدا ابدا تم کتاب اللوین
المقدس بعون الله سبحانه و تعالی

الحمد لله الاب المقوی و للابن المجتبی ولروح القدس المسبح المعبود من
الآن والی کل اوان و فی کل وقت و زمان لانه هو معطی الامان و مکون
الاکوان و صافح الذنوب بالغفران لطالبیه لیلهم و نهارهم ان یغفر لهم
الآثام لانه هو الاله الرحیم الرحمن له المنة و الحمد و العظمة و القوة و الجبروت
من الآن و فی کل اوان و زمان یا رب انت اعز لکاتبه و نقاله الی لغة اللسان
الفارسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمیع الذنوب و [illegible] ما کتبه
[illegible] البیعة المقدسة للآباء الکنیسة للملة المنتخبة [illegible] [illegible]
لله تعالی [illegible] [illegible] و کان الفراغ یوم الجمعة [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الله سبحانه و تعالی [illegible] و یرحم علی کاتبه [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله سبحانه و تعالی القاریین و المستمعین
علی [illegible] الخاطی المذنب المسکین الذلیل عبد [illegible] الطالب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لله الحمد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تذکره شهور الفرنج و ایامهم و الکبار [illegible] الشمس

شهر ینایر [illegible] عدة ایامه لا و [illegible] فی ثالثه [illegible] سانت اسطفانس
و فی رابعه سانت [illegible] و فی سابعه [illegible] و فی سابع عشر سانتا انتونیو
و فی عشرینه فابیان و سبستیان و فی حادی عشرینه سانتا اگنیه و فی [illegible] عشرینه سانت [illegible]
و فی ثالث عشرینه [illegible] و فی خامس عشرینه سانت باولوس

الغدوا فبورارس

عدة ایامه [illegible] و [illegible] فی اوله سانت [illegible] و فی ثانیه [illegible] [illegible]
[illegible] و فی ثالثه [illegible] شهید و فی خامسه سانت اگاثه [illegible] و فی رابع عشر
سانت [illegible] شهید و فی سادس عشره [illegible] و فی ثانی عشرینه سانت [illegible] و فی رابع عشرینه
سانت متی حواری

مارس

عدة ایامه لا و [illegible] فی ثانی عشر سانت
[illegible] و فی حادی عشرینه سانت [illegible] و فی خامس عشرینه [illegible]

عدة ایامه ل و [illegible]

[illegible]

در اقامت ارض ادوم است و [illegible] [illegible] [illegible] امر خدای تعالی بهور الجبل و اتفاق [illegible] در سال
اربعین از خروج بنی اسرائیل از مصر در ماه اول اول روز او و [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و وفات او
صد بیست و سه سال در جبل هور و [illegible] ملک کنعان [illegible] [illegible] بارض کنعان
که آمدند مجموع بنی اسرائیل الاسجاع [illegible] [illegible] و برخاستند از هور الجبل و نزول شدند
صلمونا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فینون و [illegible] [illegible] فینون و نزول شدند در ابوت
و [illegible] شدند از ابوت و [illegible] آمدند [illegible] [illegible] بالعبرانیین در حد مواب و برخاستند از عیین
العبرانیین و [illegible] آمدند در دیبون [illegible] جاد و برخاستند از دیبون [illegible] جاد و [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] [illegible] و برخاستند از [illegible] و [illegible] [illegible] جبل العبرانیین و [illegible] از جبل العبرانیین
و [illegible] آمدند [illegible] مواب و برخاستند [illegible] مواب [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] آمدند [illegible]
اردن از بیت [illegible] تا [illegible] شاطیم [illegible] مواب است و گفت خدای تعالی موسی را [illegible] مواب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بنی اسرائیل [illegible] اندرون [illegible] اردن تا ارض کنعان که هلاک کنید مجموع ساکنان
زمین [illegible] و [illegible] کنید [illegible] اصنام ایشان همه و [illegible] مجموع اصنام ایشان که [illegible] کنند
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ازان شما و او را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شما
که از میراث شما باشد نام او بر نام [illegible] [illegible] [illegible] کنید و [illegible] بسیار [illegible] بسیاری
شان و قلیل بر قدر [illegible] شان هر قبیله بر قدر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و نصیب او [illegible] و اگر
ساکنان را هلاک نکنید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] باشند
و [illegible] در چشم [illegible] [illegible] در [illegible] شما و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند و الحال
[illegible] ایشان [illegible] کردند با شما کنم

دیگر کلام کرد خدای تعالی با موسی و گفت با بنی اسرائیل
[illegible] [illegible] [illegible] ارض کنعان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میراث شما ارض کنعان
[illegible] [illegible] [illegible] تا ناحیه [illegible] [illegible] [illegible] در حدود ادوم [illegible] [illegible] [illegible] باشد از
[illegible] بحر الملح تا ناحیه مشرق و [illegible] [illegible] [illegible] از ناحیه [illegible] [illegible] و اندرون رود
تا [illegible] و باشد [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اندرون [illegible] عصمون [illegible]
حد شما از عصمون تا ناحیه وادی مصر و باشد مخارج او با ناحیه دریا و [illegible] حد شما بحر [illegible] بحر
اعظم [illegible] او این است حد شما از ناحیه بحر اما حد شما [illegible] [illegible] باشد از حد بحر اعظم
[illegible] الجبل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و باشد مخارج او تا [illegible] و [illegible] [illegible] حد [illegible]
و اندرون مخارج [illegible] [illegible] این است حد [illegible] شما از ناحیه مشرق [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible]
و [illegible] [illegible] از [illegible] تا [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] و نزول کند تا [illegible] [illegible] تا [illegible] بحر
[illegible] از [illegible] او و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او تا حد بحر الملح این است حدود
حدود ارض که میراث شما شود [illegible] میگردد

و فرمود موسی بنی اسرائیل و گفت با ایشان این است
زمینی که قسمت شود [illegible] شما [illegible] خدای تعالی [illegible] [illegible] شود [illegible] سبط و نیم که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و قبیله بنی جاد [illegible] [illegible] ایشان و نیم قبیله [illegible] [illegible]
میراث شان [illegible] [illegible] دو قبیله و نیم قبیله از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و کلم الله تعالی موسی و گفت با او این است [illegible] [illegible] که زمین را قسمت کنند میراث [illegible]
الحبر یشوع بن نون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سبط ایشان قسمت کنند شما را ارض

و این است
اسامی [illegible] قبایل • از سبط یهودا کالاب بن یوفنیا • از سبط شمعون شلومئیل بن عمیهود •

١٣٢

از سبط بنیامین الیدد بن کسلون • از سبط دان بقی بن یجلی • از سبط یوسف • از قبیله منشا
خنیئیل بن افود • از سبط افریم قموئیل بن شفطن • از سبط زبولون الیصفن بن فرنخ •
از سبط ایساخار فلطیئیل بن عزان • از سبط اشیر اخیهود بن شلومی • از سبط نفتالی
فدهئیل بن عمیهود • اینانند ایشان که فرمود خدای تعالی که میراث دهند بنی اسرائیل ارض کنعان
ولو کلام کرد خدای تعالی بموسی وگفت با او در عربه مواب الکی پیش اردن اریحا است
وگفت با او بگو بنی اسرائیل که بدهند بالویان قری ازراع نصیب ایشان است که انجا ساکن
شوند • ودستاکرا ازبهر انعام ایشان وجاربا ایشان وجموع مواشی شان • وباشد دستاکر
که حوالی شاست وفرا ایشان الکی بلویان بدهند شان از باروی قریه تا خارج عرض که
دایر میشود بلد بیرون شود خارج قریه از ناحیه مشرق دو هزار ارش • واز ناحیه یمن دو هزار
گز واز ناحیه مغرب دو هزار گز • واز ناحیت غرب دو هزار گرد است مراعی قری که بدهید
کردها کرد ایشان • وباشند قری که بدهید باللویان شش قریه باشد ملجا للقتالین
وهر که قتل کند انسان بغیر قصد او وبالی کردند با او چهل و دو قریه • وباشند مجموع قری
که باللویان بدهند چهل وهشت قریه واشیا بها • وباشند قری که بستانند از بنی اسرائیل از هر قوم
بر قدر اسباب از قلیل قلیل واز کثیر کثیر • هر اسباطی بدهد باللویان بقدر میراث او
الاصحاح الخامس والثلثون انکه کلام کرد خدای تعالی بموسی وگفت با او بگو
بنی اسرائیل وقتی که اندرون آیند در اردن وبیاید ارض کنعان بشما بدهند ملجا قری که لجا ارزان شما باشند • از
بهر ملجا که الجا کند قاتل الکی بغیر قتل که باشد • وباشند از قری ملجا وبناه که الجا برد بدو
قاتل از الکی او را قصد کند از ولی تار بستانند • وقاتل قتل نشود تا برابر جماعت او را حاضر نکنند در
مجلس قضا • وقری که ایشانرا بستانند از بهر پناه ملجا باشند از بهر بنی اسرائیل واز بهر ایشان که
بیش غریب باشند شش قریه • سه از ایشان در عبر اردن وسه در ارض کنعان که باشند
پناه وملجا از بنی اسرائیل واز بهر ایشان که بیش آیند ودر میان شما ساکن شوند • وباشد این شش قریه
پناه هر که با ایشان در دو در ایشان بناه گیرد که از بهر او قتل کرده باشد بغیر تعمد او • اگر او را
با آهن زخم کرده باشد از بهر که وخصم دارد او قاتلست قاتل قتل شود • واگر بسنگ زد او را که بمیرد
و بمرد قاتلست قاتل قتل شود • والا طلب کند قاتل را قاتل قتل شود • والا هر ایجوب زد که بمیرد
وبمرد قاتلست قاتل قتل شود • وطالب ثار او قتل کند او را • واگر زده باشد که مبغض او بود وشمشیر
بمرد قاتلست قتل شود از بهر الکی بعداوة او را زد که اهل او میخواست وبمرد از بعض قالبین •
قاتل قتل شود • وطالب ثار او قتل کند الکی او را • واگر ناگاه زده باشد بغیر عداوه با انداخت او را
او را بغیر مکر بسنگی یا بغیر او نداشت که باز زدن او فرا افکندن وبمرد وبغیر بخواست مرگ او •
ودر میان ایشان عداوه نبوده باشد • حکم کنند جماعت میان قاتل وطالب ثار مقتول • ونظر کنند در آن حال
کنند جماعت قاتل را الی ید طالب ثار • وجماعت قاتل را بر گردانند بقریه پناه ملجا شده که انجا باشد تا وقت
وفات حبر اعظم الکی مسح شده بروغن القدس • اگر قاتل بیرون رفت از حدود قریه پناه ملجا
که در او پناه شده بود وناگاه مصادف او شد طالب ثار خارج حدود قریه ملجا واو را قتل کند طالب
طالب ثار • خون او نخواهند از قاتل او • از بهر الکی بنشیند در قریه ملجا وبیرون نیاید تا وقت وفات
الحبر العظم • باز گردد قاتل بخرج حدود میراث خود • وباشند این شیر از بهر شما ولخلفا بشما تا ابد

گرد این کوه بسیار بید بجانب شمال برو • بیش شعب وبگو با ایشان که شما اندر رویدید در حدود برادران شما بنی عیسو
ایشان که ساکن ساعیر بند • وبترسند از شما • وخوف شما بر ایشان افتد • خود را نگاه داریدی وبد بر ایشان
که از ارض ایشان بشما ندهم از میراث • ونا جایکه پای قدم که ساختم جبل ساعیر میراث از بهر فرزندان
عیسو • بخرید از ایشان طعام بسیم از بهر ماکول شما واب که بخرید بسیم تو که خدای تعالی شما را
مبارک کند و بر شما برکت کند وبرکت دهد شما را در همه دست شما • کرد • انجا که دانست
که شما را انجا بباید داشتن در بیابان چهل سال • والله الرب الله شما با شما است وچیزی الکی با شما است
شما را چیزی کم نخواهد بودن • واندر برادران ما فرزندان عیسو • ایشان که در ساعیر بند • واندر آمدیم
در راه غزنی وگذشتیم ازانجا • وگذشتیم ایلت وعصیون گابر • انکه لمدیم ورفتیم بر بیه در طریق مواب
وگفت عزالله تعالی بمن بی موابیان دعجاریشان بعسو • وبر ایشان بنی مکن که ندهم بنو از میراث ایشان
بر که ساختم از میراث بنی لوط اسی که در او ساکن اند امیم از اول • وبودند در شعب بسیار عظیم
جبابره از که مختوب باشند از جبابره وخوانده شوند جبابره • اما موابیین ایشانرا میخوانند
امیم • اما ساعیر ساکن او بودند حوریان از اول • وانرا بنو عیسو میراث استدند وایشانرا هلاک
کردند وزمین شانرا استدند ودر او ساکن شدند • انجا که بنی اسرائیل کردند با اهل زمین الکی
خدای تعالی با ایشان داد میراث • بر خیزید اکنون واندر رو بوادی زرد وبودند انجا ایام که از انجا
رفتیم از قادش الکی تا وقتی که اندر آمدیم بوادی زرد سی وهشت سال تا وقتی که هلاک شدند مجموع
رجال اهل حرب از میان لشکر از جهت اعدای بنی اسرائیل انجا که قسم کرد بر ایشان خدای تعالی
وبودند از شعب • وگفت بمن خدای تعالی وگفت بمن که تو امروز میگذری بحد مواب وعاد • وبروی
از حدی عمون تا ولغ • وبر ایشان شتم مکن که بنی میراث بنو ایشان ندادن از ارض بنی عمون که او را دادم
میراث بنی لوط • واو نیز خوانده شد در زمین جبابره وبودند او را اهل او جبابره • وبنی عمون ایشانرا
ایشانرا از مدنین میخوانند شعب عظیم بسیار بودند قوی بیان جبابره وهلاک کرد الله تعالی
ایشانرا از پیش دستشان وایشانرا میراث کرفتند • وساکن جای شان شدند • انجا که
بنی عیسو کردند ایشان که ساعیر بند • که حوریان را هلاک کردند که در ساعیر بودند وایشانرا
هلاک کردند ونشستند در جای شان تا امروز • اما عوانیین که ساکن حصریم اند • تا غزا با هلاک
کردند شانرا • اما کفتوریون ایشان که بیرون آمدند از کفتور وایشانرا میراث کرفتند
وساکن جای شان شدند • اما تو برخیزید وبگذرید واندرون رو بوادی ارنون وبگذار من
حالم سیحون ملک اموریان وارض او بجاربه او واصحاب او ونیز هلاک کن که آغاز می کنم
وخوف تو وترس تو بر مردم این مجموع شعب که بزیر آسمان اند • تا حدی که از تو ایشنوند بترسند واز
تو ترسناک شوند • وفرستادم رسول از بریه قدموت بپیش سیحون ملک اموریان ساکن حشبون
وکلام خود وسلام وگفتم تا او که اندر روم در زمین تو • وبرویم بر راه اعظم ومیل نکنیم میمنه ومیسره
وطعام ماکول بر دار بسیم بفروشی ما واب بسیم ده که از بهر خوردن ما بیما • بگذارد که اندر روم بر راه اعظم
انجا که با ما کردند فرزندان عیسو ایشان که در ساعیر بند • وموابیین که در عاد بند • بگذرم تا اردن
تا زمین که خدای تعالی ما دهد • وسیحون راضی نشد ملک حشبون که بگذارد ما را که اندر زمین او
گذر کنیم • از بهر الکی الله تعالی خدای شما دل سیحون را قاسی کرد وجان او سخت کرد از بهر الکی او را

بدست شما دهد بمامیدور انگه کفت که لیکن بامن بدست شما سیحون وجود او وتمامت
ملک وی جزاو. اغاز کن هلاک او. وبگیر عمرانش مجموع ملک او ومیراث او. وبیرون امد سیحون برشما
او ومجموع اجناد او که تا ما جنگ کنند در یاهص. ولله تعالی خدا آنرا امرها داد. وقتل کردیم اورا وقتل کردیم
مجموع جنود او وفرزندان او وهلاک کردیم مجموع شعب او. وگشودیم مجموع قریهای او در ان روزگار
وهلاک کردیم هر بوده در قریهای او. وهلاک کردیم زنان ایشانرا نیز وعیال ایشانرا. وتمام نمیم
از ایشان هیچ. وبغارت بردیم مواشی شان وغارت کردیم هرچه داشتند وهرچه در قریهای ایشان بود
از غنائم. والت عروعیر ان از حد عدو بغیرانکی برجد وادی ارنون وازقریه که در وادی هست. وتا جلعاد
ونگذاشتیم شانرا قریه که نشستیم اورا. همه داد خدای تعالی مجموع ملک او بغیرا او بما. اما بزمین بنی عمون که بجنب
او بودند نرفتیم. لما بهر جه بود در وادی یابوق وقریهای دیگر وهرچه فرمود است خدای تعالی الله ما
با او نشدیم اورا. ولغزیم ورفتیم در طریق بثنیه وبیرون امد بسر ما عوج ملک متنین او ومجموع شعب او بجنگ
ادرعی. وقال الله الرب خدای ما. از وی مترسید که اورا بدست شما دهم. ودادم بتو
مجموع اجناد او ومیراث ولایت وقریهای او. وکن با او اجنان که کردی بسیحون ملک اموراتین که ساکن حشبون
بود. وخدای تعالی او را باما داد. عوج ملک متنین ومجموع اجناد او وقتل کردیم ایشانرا. ورها نکردیم یکی
از ایشان. وظفر یافتیم مجموع قرایا ایشان در ان زمان ونگذاشتیم قریه که او را نشستیم از ایشان بشصت
قریه تمامت کوه ارجوب مواضع ملک عوج انکه ساکن متنین بود. تمامت قری که بارو داشتند
ومستید بودند ومحصن بودند بدروازها جدید عظیم محکم. ما خلا قری خارج بودند ایشانکه بارو نداشتند
ایشانرا خراب کردیم اجنان که کردیم بسیحون ملک حشبون انکه محو قرایا او وخراب کردیم. وقتل کردیم
مردمان که در وی شاکر بودند. وزنان نیز قتل کردیم. ومجموع بهایمهای شانرا هم. اما مواشی ایشان بغارت
بستدیم. واستدیم زمین را از روزگار از دست این دو ملک اموراتین ... شانیر خوانند
ایشان که بیشر ... اردن بودند. از ... ارنون تا جبل حرمون. اما صیدانیو حرمون را سریون خوانند
سنیرنون. وبودند اموراتین که نام او میخوانند شانیر. واستدیم مجموع قری ... مجرا اند
وهمه جلعاد وهمه متنین وهمه ... تا سلکا وادرعی مجموع قری عوج. انکی در متنین اند. وبود
جبار که تنها مانده بود از جباره. سریر او از حدید بود واو در شهر ... که نام او ربت است
طول او نه گز بود وعرض ... جبابره بود. واستدیم این زمین را در ان روزگار. از
عادو عیر انکی بر شاحل وادی ارنون است. ونیم جبل جلعاد. وهمه متنین جایگاه ملک عوج. دادم
نیم او بنیم سبط منشا. ومجموع ارجوب ومجموع متنین زمین که ... خوانند میشد ارض الجبابره

الاصحاح الثالث

اما یایر بن منشی استدند مجموع جبل ارجوب ... لیست
وملکت وی نام قری بنام بامشان نام قری ... تا امروز. و ... ماجیر جلعاد. و ...
بروبیل وجاد از جلعاد تا وادی ارنون ... اندرون وادی است. قوم بنی عمون وعارابا
واردن ... تا حد بحر ... نام او بحر الملح است. ... زیر اشدود و ...
... مشرق است ... در ان وقت. وگفتم بشما که ... خدای تعالی بشما ... خدای شما
این زمین ... پیش ... مجموع ابطال ... وشجاعت ... مردان
اما زنان ومواشی شما ... بگذارید. دانستم که ... بسیار است ... در قری ... داده شدند

او را عید الفطر خدای تعالی تا ابد با اجیال حساب ایشان سنه دایم تا ابد واو را بکنید هفت روز
فطیر بخورید. وازروز اول بردارید خمیر از خانهاء شما. اریرا که هر که خمیر بخورد از خانه انشما هلاک شود
ان نفس از میان بنی اسرائیل از روز اول تا روز هفتم. وروز اول باشد طاهر مقدس در او عمل وکار
مکنید. بلکه خوردن ایشان ونشستن روز شانید ونگاه دارید فطیر از برای که درین روز بدر اوردم جنود
شما از ارض مصر ونگاه دارید ... نسل شما سنه دایم وعهد مستقیم تا ابد. در ماه اول در چهاردهم ماه
بوقت مسا بخورید فطیر تا روز بیست ویکم بوقت شب. در هفت روز یافت نشود خمیر در
در خانه شما. هر که خمیر بخورد درین هفت روز هلاک شود ان نفس از میان جماعت بنی اسرائیل از متمکنان
وغریبا وساکنان زمین. هیچ از خمیر باشد او را نخورید. ودر همه مساکن شما فطیر بخورید. وخواند موسی
مجموع مشایخ بنی اسرائیل وگفت با ایشان که تعجیل کنید. بستانید گوسفندانرا از بهر قبایل شما وایشانرا دیجه کنید
از بهر فصح. وبستانید ... از ریحان الاراب مغموس کنید وانجون که گوسفند وبمالید بگوشهای در شما
وبرکانه در شما جایگه که باشد ولکن هیچ کس بیرون نشود از در خانه او تا بامداد که امروز بگذرد خدای تعالی
که بزند مجموع مصریانرا. ونگاه کند که خون بر سکفه در وبر هر دو جانب وعبور کند بر درهای شما ونگذارد که هلاک شما را
که اندرون اید در خانه شما وفساد کند. ونگاه دارید این عهد را وان بسیار غرایب شما وفرزندان شما تا ابد. وچون
اندرون روید بزمین که خدای تعالی بشما دهد همچو انکه میعاد فرمود. این کردار انگاه دارید. وچون فرزندان
بپرسند از شما شما وگوئید باشما که این چه عمل است. بگوئید بایشان اینست ذبیحه فصح الله الرب است
که فصح کرد بر خانهاء بنی اسرائیل ان روز که قتل کرد مجموع ابکار مصریانرا وخلاص کرد خانهاء
ما بمجود او در مجموع شعب از بهر الله خدای تعالی ورفتند بنی اسرائیل وساختند مجموع هرچه خدای تعالی
فرمود است بر زبان موسی وهرون وکنند بشعب. چون نیم شب شد قتل کرد خدای تعالی مجموع
ابکار ارض مصر. از بکر فرعون که نشسته بر منبر او. تا بکر بستر که در زندانست. ومجموع ابکار
بهایم. برخاست فرعون در ان شب او ومجموع عبید او وهمه مصریان وشد ولوله وفریاد عظیم در مجموع ارض
مصر از بهر انکی هیچ خانه نبود که در و مرده بود ... یافته نشد.

الاصحاح الثامن

خواند فرعون در ان شب موسی وهرون وگفت که برخیزید وبروید از میان شعب من شما وبنی اسرائیل
وبروید. وعبادت کنید بیشر ... الله الرب خدای شما. بستانید گوسفندان وگاوان ومجموع مواشی شما
وجنم شما وهمچه دارید وبروید ... المکذاریب. والحاح کردند مصریان بر شعب که بیرون روید از زمین زودی
عجلتی ... از بهر انکی گفتند مصریان که ما همه خواهیم مردن. برداشت شعب خمیر خود را ...
از انک خمیر شود. ولجه ... داشت از فطیر وببستند خمیر را در عمایم ایشان وابر ... دوش ایشان
وکردند بنی اسرائیل هرچه فرمود بایشان موسی. وخواستند عاریت خواسته اند از مصریان حلی ذهب
ونقره وپوشش. وساخت الله تعالی محبت اسرائیل را محبوب در چشم اهل مصر محبه ورافه ورحمه وبعاریت
دادند بایشان هرچه خواستند وحزین کردند مصریان را. برخاستند بنی اسرائیل از رعمسیس که ...

تا چون شش صد هزار مرد پیاده بغیر از چشم و عیال . و بیرون آمدند با ایشان مردم غریبان از هر جا که
وار کوسفندان و کاوان و مواشی بسیار بسیار . و بپختند از خمیر که با ایشان بیرون آمده بودند کرده فطیر
از بهر انکی خمیر نشده بود و از بهر انکی مصریان ایشان را بیرون کرده بودند نمی توانستند که بیستند و زاد
از بهر ایشان زواده راه نپختند از بهر خود توشه راه . و بود مسکن بنی اسرائیل در مصر چهار صد و سی سال
چون بعد چهار صد و سی سال بود . در آن روز مذکور بیرون آمدند جنود الله الرب از مصر . و بود این امشب محفوظ
پیش حضرت الله الرب از بهر انکار مصر که هلاک شوند . و بیرون آمدن جمیع بنی اسرائیل از مصر که باشند یادگار
در جمیع احقاب ایشان . و گفت خدای تعالی موسی و هرون که اینست سنت فصح نخورد از و غریب و هم
بنده که عبد باشد و ختانت که ما بعد بخورد فصح . و اجیر و شاگرد نخورد از و در خانه شما . و بیرون میبرید
از گوشت بدر خانه و در او استخوان مشکنید . همه بنی اسرائیل سازند این . و چون شاگرد شود با شما غریب
بخواهد که فصح کند با شما وقتی که ختانت شود هر ذکری که در خانه اوست . بعد از متقرب شود که کند
فصح . و باشد پیش عنایه اهل جن و اقلف از فصح نخورد . و باشد یک سنه از بهر اهل جن و غریبان که
میان شما شاگرد باشد شوند . کردند بنی اسرائیل انچنان که خدای تعالی موسی فرموده است و همچنان
انجان کردند ❀ و در روز بیرون آمدند بنی اسرائیل از ارض مصر و جمیع جنود ایشان . و گفت خدای تعالی
٢١١١ موسی ختانت کن هر بکری که رحم گشاید از بنی اسرائیل از مردم و بهایم از آن من باشند ❀ و گفت موسی بقوم
یاد آورید این روز که در او بیرون آمدید از مصر . از عبودیت و بندگی ایشان از بهر آنکی بسماره بیرون آورد از آنجا
بدست عظیم و بازوی جبار او . و خمیر خورده نشود در این روز . و اینک شما بیرون می آئید در ماه لغاح ❀
و چون آرد بر روید بان زمین که خدای تعالی بشما داد در زمین کنعان • و حوابین • و حتانین • و کنعانین
و فرزیین • که قسم کرد به پدران شما که بشما بدهد این زمین که روان است شیر و انگبین . بکنید کدار
دران [illegible] در این ماه بخورید فطیر هفت روز و روز هفتم اوست عید الرب بخورید فطیر هفت روز
و خمیر در خانها شما یافت نشود پیش شما در جمیع تخوم زمین شما . و در آن روز بگوئید به پسران شما . و بگوئید بایشان
که خدای تعالی این کار با ما کرد . ما را از زمین مصر بیرون آورد بیدا اورد . و این باشد آیت و نشان در میان
دو چشم شما و باشد سنت و شریعت بر زبان تو . از بهر انکی بدست خدای تعالی ترا بیرون آورد از زمین مصر . بدست قوی
و بازوی جبار . و این کار را نگاه دار و این سال را محفوظ دار او را . تا یک سال بوقت او . و چون خدای تعالی
اندرون برد ترا بزمین کنعانیان که عهد با تو و پدران تو . [illegible] هر بکری مستوحع را بگشاید از بهر خدای تعالی باشد
خاصه و هر بکری که مستوحع را بگشاید از دواب او را بجل برهان . و اگر او را مفتدی نکنی بکش که
مفتدی کن از بهر او بکری از اولاد تو . و چون فردا فرزند تو از تو پرسد و بگوید این چه علت است بگو که
ما را خدای تعالی از مصر بیرون آورد از عبودیت و عذاب مصر بدست عظیم و بازوی عزیز . و هر گاه
مانع شد که ما را بفرستد . قتل کرد الله الرب جمیع ابکار مصر . از ابکار مردم تا ابکار بهایم . از بهر
آن ذبح کنم از بهر الله خدای تعالی هر بکری که مستوحع را بگشاید . و مفتدی کنم جمیع ابکار
شوم .

در بریه وقتی که بدر آمدید از مصر ❀ هرون بشنان بنی [illegible] و بنه در وکیله ازمن و بنه او را بدست
خدای تعالی . و نگاه دارید او را از بهر احقاب شما . انچنانکه فرمود است خدای تعالی نگاه داشت
او را هرون از بهر شهادت نگاه داشته شود . خوردند از وی بنی اسرائیل چهل سال و هم من میخوردند
تا وقتی که رسیدند به زمین مسکن ایشان و تا رسیدن به زمین کنعان و بود این من یک عسر جریب [illegible]
الاصحاح السابع عشر انجا رحلت بنی اسرائیل برخاستند از بریه سین و اندر رفتند هم [illegible] ٢١١١
بایشان فرمود خدای تعالی و رسیدند بارفیدیم و انجا نبود آب که بخورند . فریاد زد شعب بر موسی
و گفتند موسی که بده ما آب که بخوریم . گفت بایشان موسی چرا بر من فریاد می زنید . و خدای تعالی می آزمایید
تشنه شد شعب . فریاد کرد شعب بر موسی و گفتند موسی برای چه ما را از ارض مصر که قتل
کنی ما را و فرزندان ما و مواشی ما از تشنگی . نماز کرد موسی پیش حضرت خدای تعالی و گفت که چه کنم
با این شعب که [illegible] سنگسار کنند مرا ❀ گفت خدای تعالی موسی را اندرون برو پیش شعب
و ببر با تو بعض مشایخ بنی اسرائیل که [illegible] و برو . و اینک
من می ایستم پیش [illegible] تو . بر [illegible] عصای تو [illegible] و اینک آب بیرون بیاید
که شعب همه بخورند . کرد موسی این کار در برابر جمیع مشایخ بنی اسرائیل . نام آنجا [illegible] من الخصومة و التجربة
از بهر انکی بنی اسرائیل خصومت کردند و آزمودند خدای تعالی را و گفتند آیا هست خدای تعالی در میان ما یا نه ❀
آمد عمالیق که جنگ کند با بنی اسرائیل به رفیدیم . گفت موسی به یشوع بن نون [illegible] بنی اسرائیل را از اهل زور و شجاعت
و برخیز که برویم فردا با عمالیق جنگ . و من می ایستم بر سر بلندی و عصای خدای تعالی در دستم . کرد یشوع آنچنانکه
موسی فرمود با او گفت . و رفت یشوع و مردم [illegible] تا جنگ کند با عمالیق . و رفتند موسی و هرون و حور بر سر کوه
بلندی . و بود که چون موسی بالا می برداشت . بنی اسرائیل قوی می شدند . و چون می نهاد دست خود [illegible]
عمالیق قوی میشدند . دست موسی خسته شد . سنگی نهادند زیر او بر [illegible] او و نشست
بالای ایشان . و هرون و حور دستهای موسی را نگاه می داشتند یکی ازین و یکی ازآن . و بودند دو دست
موسی برداشته با ایمان تا وقت غروب آفتاب . یشوع کم کرد عمالیق را و ایشان که با او بودند قتل کرد شان را
بحد السلاح ❀ و گفت الرب خدای تعالی موسی بنویس این یادگار در سفر و وضع کن در گوش یشوع
بن نون که [illegible] محو [illegible] عمالیق را از زیر آسمان . عمارت کرد موسی مذبح از بهر خدای تعالی
و نام نهاد [illegible] و گفت . اینک دست خدای تعالی بر کرسی نقمت الرب بر عمالیق [illegible]
١٨ از اول کاینات . ❀ رسید یترون [illegible] مدین [illegible] موسی و گفت با او موسی جمیع آنکه خدای کرد با موسی
و با بنی اسرائیل شعب او و خدای تعالی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد . و برخاست [illegible] موسی صفوره را
دختر [illegible] زن موسی بعد از آنکه [illegible] بود صفوره و دو پسر او که نام یکی از ایشان جرشون است
از بهر انکی گفت که [illegible] بودم [illegible] بیگانه . و نام یکی دیگر الیعزر از بهر انکی خدای تعالی [illegible]
مرا [illegible] کرد از [illegible] فرعون . آمد یترون [illegible] موسی و فرزندانش [illegible] پیش موسی [illegible] بریه
که آنجا ساکن بود موسی با بنی اسرائیل [illegible] خدای تعالی و گفتند موسی که [illegible] یترون [illegible] تو
[illegible] زن و فرزندان [illegible] پیش تو . بدر رفت [illegible] یترون [illegible]

داد پیش و سوال کردند هر یکی از ایشان بر سلامت صاحب خود . و اندرون رفتند بخیمه . و حدیث کرد موسی
پیش پدر زن او . مجموع آنچه کرد خدای تعالی بفرعون و مصریان . و گفت از بهر بنی اسرائیل و مجموع رنجی که
بایشان رسیده بود در راه . و چون ایشان را خلاص کرد خدای تعالی . شاد شد یثرون بمجموع خیرات که خدای
کرد با اسرائیل و بر خلاص ایشان از دست فرعون گفت یثرون تبارک الرب که شما را خلاص
کرده است از دست مصریان و از دست فرعون و خلاص کرد شعب خود را از تعبد مصریان . بدرستی که
دانستم که خدای تعالی از سبب اندیشه که اندیشه کرده بودند اهل مصر در حق بنی اسرائیل . قربان
کرد یثرون پدر زن موسی قربانهای تمام مجرقه و دیگر از بهر خدای تعالی و آمدند هرون و مجموع بنی اسرائیل
که طعام کنند با یثرون پدر زن موسی طعام خدای تعالی . چون بامداد آن شد نشست موسی که حکم
کند میان شعب و بود شعب ایستاده جلو که موسی از بامداد تا شب . دید یثرون پدر زن موسی
که چه می کند موسی با شعب . گفت یثرون بموسی این چه کار است که تو می کنی با شعب . چرا تنها نشسته ای
و مجموع شعب ایستاده اند بگرد تو . از بامداد تا شب . گفت موسی که شعب پیش من می آیند که بشنوند
قول خدای تعالی و چون ایشان را حاجت صادر میشود . می آید پیش من که در میان ایشان حکم کنم
در میان مرد و برادر او . و بنمایم ایشان را وصایا و شرایع خدای تعالی گفت یثرون بموسی این کار که تو می کنی
نیک نیست . او لعنت تو کم شود . و قدرت تو کم شود . و زری با تو و مجموع این شعب . که این کار صعب است
و بر تو عسر شود و نتوانی تو تنها بسر بردن . بشنو قول من که تو را گویم و بشود خدای تعالی با تو .
و تو معلم شعب باش از قبل خدای تعالی و کار ایشان را پیش خدای تعالی عرض دار . و شعب را آگاه
کن شعب نیز امر و سنن نگاه دارند . و بنمای ایشان راه که در او روند و اعمال کنند . و اختیار کن
از مجموع شعب مردم امنا اتقیا قوی مردم محققین که مبغض رشوت باشند رشوت و غدر و شر در ایشان
نباشد ایشان را بشان بر ایشان رئیسا قایم کن رئیسا هزاره و رئیسا صده و رئیسا پنجاه و رئیسا دهه که نگاه
کنند در امور شعب در همه وقت . و چون ایشان را امری مشکل صادر شود . که ایشان حکم آن نتوانند کردن
پیش تو آیند . و هر امری که کوچک باشد ایشان حکم کنند . و بر تو آسان شود . این احوال و ایشان از قبل تو باشند
و حکم کنند . و چون تو این صنعت سازی خدای تعالی متعاهد و توفیق تو دهد باین کردار . و مجموع این
شعب بروند هر یکی بخانه خود بسلام و طیب النفس . شنید موسی کلام یثرون پدر زن او . و قبول کرد قول
او . و ساخت همچنان که گفت . و اختیار کرد موسی مردان قوی توانگر اتقیا از مجموع بنی اسرائیل و ایشان را
بر شعب رئیسا هزاره و صده و پنجاه و دهه . و آغاز کردند و حکم می کردند در میان شعب . و در هر وقتی هر
امری که مشکل میشد بر ایشان آن امر را پیش موسی می آمدند و بر او عرض می کردند . و اگر سهل می بود
ایشان حکم آن می کردند . و فرستاد یثرون را بعد از آن و رفت بارض خود

الاصحاح التاسع عشر

چون در ماه سیم بود بعد خروج بنی اسرائیل از مصر در این روز مذکور رسیدند به بریه سین . آنکه
برخاستند از رفیدیم و آمدند به بریه سینا و نزول آمدند آنجا در بریه سینا . و نشست آنجا اسرائیل
برابر جبل رفت موسی بکوه پیش خدای تعالی دعا کرد خدای تعالی از جبل و گفت اینچنان بگو بخانه اسرائیل
و خبر کن آل یعقوب شما دیدید که چه کردم بمصریان و بر داشتم شما را بجانب آنکه برابر چه چیز نسر بود دید

الاصحاح الحادی و سی

و اگر شوهر داشته باشد و نذر کند یا لغو نطق کند . و خط الکید الخ نذر و جمیعه که از الله تعالی . و شنید زوج او خبر او
روزی که بشنود و خاموش شود . و تغییر نکند قول او کی در آن روز که نذر کند . و اگر زوج او باطل کند
نذر او را از قول اول آن روز که بشنوند . باطل باشد نذر او و لغو گفته است از جمیع خدای تعالی از
او عفو کند . اما نذر مطلقه و او بیله لغو نذر کند . و بر نفس خود دهد بر و لغیست . و اگر زن
باشد که در خانه شوهر او نذر کند . یا جریمه کرد بر نفس خود . جمیع از بهر خدای تعالی و زوج او شنید
و قول او را باطل نکند نذر او و لغیست بر او و لغو حرام کرد بر نفس خود واجب است . و اگر او را باطل
کند شوهر او روزی که بشنوند . و لغو نیست بر او لغو بد و لب خود که گفت از نذر و از جریمه
از بهر آنکه زوج او باطل کرد و خدای تعالی غفور است و رحیم عفو کند از بهر او . و مجموع نذرها و جریمه
که از زن صادر شود حکم از بهر شوهر او است . اگر بخواهد باطل کند . و اگر بخواهد و لغو کند .
و اگر شوهر او خاموش شد از آن روز بعد روز و لغیست بر او نذرها که نذر کرده است .
و مجموع لغو بر نفس خود بعهد است . از بهر آنکه زوج او خاموش شد از آن روز که شنید . و اگر بعد از آن
باطل کند نذر خود را . گناه بر او است . اینست سنن که خدای تعالی فرموده است . که باشند میان
زن و شوهر او . و میان پدر و دختر او . چند آنکه دختر پیش پدر است در خانه او بکر نشسته است
و کلم الله الرب موسی و گفت با او من منتقم خواهم شدن از مدینین بهر بنی اسرائیل بیاینه
پیش شعب تو . و گفت موسی بشعب که سلاح بپوشند از ایشان مردم از بهر جنگ محاربه مدینین
که منتقم خواهد شد . از الله تعالی از مدینین و جمع شود نه هر قبیله بنی اسرائیل هزار مرد از مجموع اسباط
بنی اسرائیل از هر سبطی هزار مرد . دوازده هزار مرد . بطل سلاح پوشن . و فرستاد ایشان را موسی
از هر سبط هزار مرد دوازده هزار مرد سلاح پوشن . و فرستاد و با ایشان فنحس بن العیازار الحبر
و با او النده قدس و قرنهایی که اندر ایشان دم زنند بر مدینیان . و حرب شدند و منصور بر مدینین
اعمال که خدای تعالی فرموده است موسی . و قتل کردند هر ذکوری که در مجموع مدینیان و قتل کردند ملوک
مدینین را بایام و اینست نامهای ایشان . اوی . رقیم . صور . حور . رابع . پنج ملک مدینین و قتل
شد در میان ایشان بلعام بن بعور بحرب . و سبی کردند بنی اسرائیل زنان مدینین و غارت کردند مجموع
مواشی شان و اسباب شان مجموع دواب و اغنام شان و غارت کردند مجموع اموال شان و هر چه داشتند همه را
و خراب کردند مجموع شهرها ایشان و شهرستان و شهر ایشان مجموع اشیائی که ما ایشان و آوردند مجموع غارتشان
از مواشی و زنان و اغنام و مجموع آنچه داشتند . و آوردند شان را پیش موسی و العیازار الکاهن و پیش جماعت
بنی اسرائیل همه و آوردند سبی را پیش لشکر بوتیت مواب که پیش اردن ابر جاست . و بیرون آمدند
موسی و العیازار الحبر و مجموع عظما جماعت و قبول کردند ایشان را خارج لشکر . و غضب کرد موسی
بر رئیسا الجناد و رئیسا الوف و رئیسا صده ایشان که از حرب آمدند . و گفت موسی با ایشان چرا استنام
نگه داشتید مجموع زنان که ایشان عثرت اندازند بنی اسرائیل بر موجب قول بلعام بن بعور و مشورت او .
و منفرد و ستم دیده شدند . و غدر کردند بر الله تعالی در امر فغور الصنم . و بلا متسلط شد و کبر بنی اسرائیل
و جماعت خدای تعالی را . قتل کنید مجموع ذکوران کودکان و هر زنی که بالغ شده بود و عامل شده بود
و کار بالغ شده بود او را قتل کنید . و رها کنید زنان که مرد را نشناخته بودند . اما شما بیرون آیید خارج
لشکر هفت روز هر که نفس قتل کرده باشد . یا مقتول لمس کرده باشد . ببیشانید بر او اب تطهیر
در سیم و هفتم . شما اینرا بکنید و بر سبی شما در مجموع جامهای شما و بر هر آلتی که از شعر و پوست است

ویقاینه تبر الف جوین   وکفت الیعازار حبر مردم ابطال شان که از جنگ آمده بودند این است
شبارش الکی خدای تعالی با او فرموده است موسی اما لیکن از ذهب لست و از نقره و نحاس
و حدید و رصاص و از هر چه که در آتش اندر رود. اندر و آتش بیندازید تا پاک شود. الله بیفشانید
بر او آب تطهیر و هر چه از آتش نشاید بگذرانید باش آب شسته شود. و بشوید جامه‌های شما
با آب و طاهر شوید و بعد از آن اندر رو بدین لشکر   الاصحاح الثالث والعشرون
دلیر کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او حصی کن عدد شبی مردم و چهار پایان و مه تو والیعازار
حبر. و رئیسان آن جماعت بخش کن را که اورده‌اند بر جنگ‌آوران از آنکس و میام بر سنانلان و بر
مجموع جماعت. و بردار و رعنو بر خدای تعالی از مسائله وار جماعت هم. یک نفس از هر پانصد نفس از لجان
از مردان و چیز غنم بستان از ابشان و بده بالیعازار الحبر خاصه خداء تعالی اما از بنی اسرائیل
بستان از مردم از جهارنی و از گاوان و چیز و غنم و مجموع بهائم و بده او را باللویان ابشان که نگاه می
داریند خیاء خدای تعالی و الخاعل میکنند. و کرد موسی والیعازار الحبر ابجان که خدای تعالی
فرموده است موسی را و بود عدد آن غنیمت که غارت کرده بود از اغنام ششصد هزار و هفتاد هزار
و هفتاد و پنج. و از گاوان هفتاد و دو هزار. از خر شصت یک هزار و از زنان که بشر ایشان و دنیا مردم
سی و دو هزار. و شد سهم ایشان چه از فتند اغنام سیصد و سی و هفت هزار و پانصد
و عدد آن خاصه خدای تعالی شد از اغنام ششصد و هفتاد و پنج. و گاوان که جماعت رسید
سی و شش هزار و خاصه خدای تعالی هفتاد و دو. چیزان که جماعت رسید سی هزار و پانصد
و بود سهم اجبار خدای تعالی شصت و یک و بود عدد آنچه رسید جماعت از مردم شانزده هزار
و آنچه رسید باجبار خدای تعالی سی و دو. داد موسی آن عشر که از بهر خدای تعالی بالیعازار
الحبر اعتالی خدای تعالی موده است موسی اما سهم بنی اسرائیل رسید از بهر شان سهم که کرد
موسی از آنچه آورده بودند لشکریان بود از غنم سیصد هزار و سی و هفت هزار و پانصد و از گاو
سی و شش هزار و از خر سی هزار و پانصد و از عیال شانزده هزار. و استد موسی از سهم
بنی اسرائیل از هر پنجاه یک از مردم و دواب و داد بلاویان که خدمت خیمه حکم خدای تعالی میکنند و نگاه
میدارند او را احکام که خدای تعالی موسی فرموده است
و آمدند پیش موسی لشکر که بر سلطان بودند بر اجناد لشکر بود رئیسان الوف و صدها و گفتند موسی که بندگان تو محصی کردند مردم ابطال
که با ما بودند جنگ رفتند و از ایشان یک نفر گم نشد. و اینک قربان که مردم از بهر خداء تعالی هر چه یافتیم از زر دبلج و اشیاء و خواتیم و اقرطه و اطواق و اینک از بهر آنکه استغفار خواهیم
اندر پیش خدای تعالی. استدند موسی والیعازار الحبر زر که آمده بودند با خود از ایشان از مجموع
انواع حلی بود و زر مجموع زر که خاصه کرده بودند از بهر خدای تعالی شانزده هزار هفتصد و پنجاه
هدیه که آورده بودند رئیسان الوف و صده. لکما مردم لشکر هر که چیزی غارت کرده بود. و از آن او
شده بود. استدند موسی والیعازار الحبر از رئیسان الوف و صده آن زر و اورده او را بقبه الزمان
که یاد کار بنی اسرائیل بود از بهر خدای تعالی   و بسیار بودند مواشی بنی رؤبین و بنی جاد عظیم
و نظر کردند با زمین یعزیر و ارض جلعاد که او لایق است از بهر مواشی آمدند بنی رؤبین و بنی جاد گفتند

که خدای تعالی او گفت الله الرب فوق آسمان و در زیر زمین خدای دیگر نیست بغیر از تو. نگاه دارم شکر او
و وصایای او که با شما فرموده است در روز شما که بر شما انعام کند. و برقه دراز شما از بعد شما و دراز کند
عمر که شما در زمین که بشما دهد خدای تعالی اله شما تا هر روز کار شما. الله معز و جدا کرد موسی سه
قریه سر کنار اردن در مشارق آفتاب که قابل ایشان بقیت که بناه گیرد قاتل که انس کشته بغیر علم او و او را
دشمن نداشته باشد بیند از آن جای گریزد و برهد از قتل دیگر قریه که منه و جدا کرد موسی اورشب بوصر
الکی در بریه است در میان ارض روبیان و دیگر را کته جلعاد الکی در ارض جاد است. و دیگری
جولان الکی در تحت است ارض منشا. و این سنت که ارض کرد موسی از بهر بنی اسرائیل این شهادت و این سنن
و این احکام که همراه ابشان از ارض مصر. و رسیدند بکنار اردن در وادی بازاء خانه فغور مصم در ارض
سیحون ملک اموریان الکی ساکن حشبون بود داشت الکی موسی و بنی اسرائیل او را قتل کرده بود در آمدن ابشان
از ارض مصر و بیرون گرفتند زمین او و عوج ملک بتنیه دو ملک اموریان ابشان که ساکن بودند بیشتر از اردن
از مشارق آفتاب. از عروعیر الکی بر لب ارنون است تا جبل سریون که او حرمون و همه موءاب
الکی بر سر اسیرود و قسعا   و خواند موسی مجموع بنی اسرائیل و با ایشان گفت. بشنوید ای اسرائیل
سنن و احکام الکی با شما گویم امروز و او را بیاموزید و او را نگاه دارید. و بجا آرید که الله خدای ما با ما عهد
کرد که با ایشان عهد کرد در حوریب و الله تعالی نکرد این عهد با پدران ما این عهد الکی با ما عهد
کرد که با ایشان امروز و سلامت هم او هم مواجهه بمواجهه کلام کرد با ما الله الرب در اثر آن کوه و من
قایم بودم بیشتر حضرت الله الرب و بیشتر شما در آن زمان که بیرون از بهر شما قول خدای تعالی خدای شما
که ترسیدید از آتش و بالا کوه رفتید   العشرة الآیات   و فرمود خدای تعالی که منم که شما را بیرون آوردم
از ارض مصر و خلاص کردم شما را از عبودیت نباشد شما را الله تعالی بغیر از من و اصنام از بهر خود مسازید
و ماننده ایشان که در آسمان بالا و در زمین زیر یا آن الکی در آب است زیر زمین است و از بهر ایشان سجود مکنید
و ایشان را عبودیت مکنید که منم الله خدای شما. و الله شما اله غیور. فرزندان را عقوبت کنم بگناه پدران
تا سه چهار از بهر دشمنان من و نعمت کنم بر هزار جیب اردوستان من و ایشان که وصیت‌های من
نگاه میدارند. سوکند مخورید بنام الله اله شما بدروغ و باطل که خدای تعالی پاک نکند هر که بنام او سوکند بدروغ خورد
نگاه دار روز شنبه و او را مطهر دار ابجانکی بشما فرمود الله تعالی خدای شما در کار مکن بود روزان
و عبید تو و نوکر تو و چهار پایان تو در شهرها. تو شش روز و شنبه را مطهر دار که روز هفتم او شنبه
الله الرب و هیچ کار مکن تو و نه پسر تو و دختر تو و غلام تو و کنیزک تو و عبید تو و کنیزک تو که با تو باشد تو. و بیاد آر که بنده بودی
و خدای تعالی خدای تو ترا بیرون آورد از آنجا بدست منیع و بذراع عظیم از بهر آن فرمود خدای تو تو را که نگاه
دار روز شنبه   اکرام کن پدر و مادر تو را که عمر تو دراز شود و نعمت کند بر تو در زمین مخصوص
الکی بتو دهد الله رب تو. قتل مکن زنا مکن دزدی مکن گواهی مده بر صاحب تو بدروغ. آرزو مکن
زن دوست تو و با خانه صاحب تو و او عبد و دار و زرعه او و با کنیز او یا عبد او با گاو او یا خر او
با چهار پا او و با هیچ چیز از آن دوست تو   اینست آیات که کلام کرد با بنی اسرائیل و با ایشان
با او کلام کرد در کوه از اندرون آتش در سحاب و ضباب باواز عظیم که وصف او نتوان کفت
و این کلام بر دو لوح نوشته موده است از حجر و بمن داد شما را. چون آواز شنیدید از ظلمه و دیدید آتش که میسوخت
آن کوه. آمدید پیش من رئیسان اسباط شما و اشیاخ شما. و گفتید که خدای تعالی با ما نمود مجد و عظمت او

۱۲۷

وكامتان و. وشنيديم اواز او از آتش امروز ديديم كه خدا كلام كرد با مردم و زنده شدند. اكنون چرا ما بميريم
نميريم مرگ ما اين آتش عظيم ما را بخورد. اگر ديگر توانيم كه بشنويم قول الله تعالى الحی الازلی كلام
كنه ما ميريم. كدام انسان كه شنيده مانند ما شنيد. و بشنوند اواز الله تعالى الحی از آتش كه كلام مى كنه
و زنده بماند. برو تو و بشنو انچه مى فرمايد خداى تعالى خداى ما و بما بگو مجموع انچه او بتو ميفرمايد و انچه
شنيدى از خداى تعالى اله ما. و ما بشنويم و بكنيم. شنيد الله تعالى سخن شما كه امر كرديد. و گفت
بمن الله تعالى شنيدم اواز شعب و انچه با تو گفتند. خوب است انچه با او كلام گفتند. كاشكى
ايشان را دلها بودى كه بترسندى از من و نگاه داشتندى مجموع وصاياى محفوظ داشتندى
اگر محفوظ داريد مجموع وصاياى من تمامت روزگارشان بر ايشان منعم شود همه ايام و بر فرزندان شان تا ابد.
برو و بگو بايشان كه برويد بخيمه شما. و تو اينجا با من قايم بيش دست من كه بر تو وحى كنم. و ترا خبر كنم مجموع
احكام و شرايع و [illegible] و ايشان را بيا موز كه با او كار كنند در زمين كه در او مى روند كه او را ميراث بستانند
و نگاه داريد و بكنيد انچه كه فرموده است با شما خداى تعالى و تا مايل مشويد از وصاياى او يمين و يسار
كه انده بماند و در راه راست برويد و عمر شما دراز شود در زمين [illegible] وصاياى يمين و شمال. در ان
زمين كه ميراث گيريد. اينست وصايا و سنن و احكام كه فرموده است خداى تعالى و كه بشما بيا موزا
كه بايشان كار كنيد در زمين كه شما مى رويد كه او را ميراث گيريد و بستانيد. بترسيد الله خداى شما نگاه داريد
سنن او نگاه داريد و وصاياى او و احكام او كه فرموده است. شما و فرزندان شما و فرزندان فرزندان
فرزندان شما همه روزگار زندگانی شما كه عمر شما دراز شود ✿ بشنويد اى بنى اسرائيل و حافظ باشيد
و كار كنيد كه بر شما منعم شود و بسيار شويد بسيار سخت. انچه كه با شما گفت و فرمود خداى تعالى
اله شما و اله پدران شما كه بشما دهد زمين كه پر او شير و عسل است **الاصحاح الخامس** بشنويد
اى بنى اسرائيل قول الله خداى تعالى خدا ما. دوست داريد خداى تعالى از همه دل شما و از همه انفس شما
و مجموع اموال شما. و باشند اين ايات كه شما را امروز در درون دل شما دايم تا ابد. و بيا موزانيد او را فرزندان شما
و با او سخن گوييد وقتى كه حاضر شويد منازل شما. و وقتى كه سفر كنيد. و وقتى كه بخسپيد كه برخيزيد
و بيفكنيد. او را نيشان بر بنديد بر بازو دست شما. و باشند [illegible] در ميان دو چشم شما و او را
بنويسيد بر عتبه درهاى شما. و چون در برد الله تعالى خداى شما بر زمين كه سوگند خورد بر پدران
ايشان كه بدهد ابرهيم و اسحاق و يعقوب و فرمود كه بدهد با ايشان شهرهاى بسيار و شديد
بزرگ كه شما او را عمارت نكرديد و خانهاى پر از خيرات كه شما نگاه نداشتيد و چاهها اب
كاويده كه شما [illegible] و كرم و زيتون كه او را نشانيديد و بخوريد و سير شويد. حذر
كنيد و فراموش مكنيد الله خداى تعالى اله شما [illegible] از ارض مصر. دار عبوديت مصر ان خلاص كرد
كرد شما را. بترسيد الله تعالى خداى شما باشيد و او را عبادت كنيد. و بنام او قسم كنيد. و در پى
خدايان بيگانه مرويد [illegible] شعوب عبادت ايشان ميكنند. ايشان [illegible] كه خداى شما
كه در شما جليست او [illegible] خداى تعالى اله غيور حاضر شويد كه مبادا غضب او سخت شود و حذر
او بر شما [illegible] شود و شما را هلاك كند از روى زمين. نيازمايد الله رب شما [illegible] انچه او را
ازمايه [illegible] بلكه نگاه داريد امر خداى تعالى و شهادت او و سنن او و احكام او كه با شما
فرموده است. و حسنات كنيد برابر خداى تعالى خداى شما كه بر شما نعمت كنه و اندرون رويد

ديد انكه خداى تعالى نيست مانند مردم كه دروغ بگويد و نيست خداى تعالى مانند خلق كه
مشورت كند. بل انچه گويد بكند و كلام او دايم است با ابد. اما اورده مرا كه دعا كنم و بر بركت دهم و باز
بگردانم بركت و خلاف كنم انچه مى فرمايد. نمى بينم در آل يعقوب اثم و نا غدر بينم بنى اسرائيل و نا ظلم
كه خداى تعالى اله او با اوست و نا بيد وحدة ملك او بر او است. اله او است كه ايشان را بر آورده است
از ارض مصر. بعزه و عظمت او و قوة او. و نمى بينم در يعقوب [illegible] و نا حساب نجوم و نا عراف ميان بنى اسرائيل
انچه خداى تعالى كند [illegible] و شعب قايم است مانند شير [illegible] متعظم [illegible]
كه نخسپد [illegible] بخورد خون قتل كننده. انگه گفت بالاق بيلعام
[illegible] گفت بلعام بيالاق ديگر بار نگفتم كه من انچه گويم
خداى تعالى بمن گويد. گفت بالاق بيلعام بيا برويم بجاى ديگر. كه خداى تعالى راضى شود [illegible] او را انجا
لعنت كنى **الاصحاح الثامن عشر** ببرد بالاق بلعام را بالا بر داورا تا سر فغور [illegible]
و گفت بلعام [illegible] هفت مذبح و [illegible] هفت قوج و هفت تور. وكرد بالاق
انچه كه با او گفت بلعام و [illegible] بر مذبح. و ديد بلعام كه خداى تعالى ميخواهد كه دعا كنه
[illegible] بنى اسرائيل و نرفت مانند [illegible] طلب كند. بل [illegible]
و برداشت بلعام نظر خود و ديد بنى اسرائيل نزول قبايل قبايل حلول شد بر بلعام روح الله تعالى
و برداشت اواز او با مثال او و گفت بگو يا بلعام بن فغور بگو ايها الرجل الذى فتح كلا عين نظره
بگو يا انكه شنيد قول الله الرب و ديد رويا الله تعالى و او افتاد و دو چشم او گشاده. چه خوب است
منزل تو يا يعقوب و منازل و خيم تو يا اسرائيل مانند [illegible] اب روان و مانند باغها كه بر نهر اند و مانند
[illegible] خداى تعالى و مانند درختها كه بر شاطى اب اند. [illegible] و عظيم
[illegible] ملكت او [illegible] الله تعالى كه ايشان را بدر اورد از ارض مصر بعزه و قوة او [illegible]
[illegible] الشعوب دشمنان او. و بشكند استخوان شان [illegible] ايشان [illegible] و مانند
[illegible] مانند شبل الليث كه تواند او را برخيزاند. مبارك [illegible] و ملعون [illegible]
[illegible] بالاق بر بلعام. و گفت بالاق بيلعام. من ترا از بهر لعن اعداى خود خواندم
تو [illegible] سه بار [illegible] اكنون برو بيلاد تو. ميخواستم كه اعزاز [illegible] و انعام با تو كنم
[illegible] خداى تعالى ترا محروم كرد [illegible] جواب داد بلعام بيالاق گفته بودم برسل تو كه [illegible]
[illegible] قول الله الرب [illegible]
[illegible] خداى تعالى [illegible] الكنون [illegible] بشنو
[illegible] شعب [illegible] انگه برداشت
[illegible] بگو يا بلعام بن فغور بگو ايها الرجل الذى [illegible] بگو يا انكه
شنيد اواز خداى تعالى و دانست علم العلى و ديد رويا الله تعالى [illegible] و دو چشم او [illegible]
گفت [illegible] و نيست نزديك [illegible]
[illegible] از آل يعقوب [illegible]
[illegible] **[illegible] بلعام [illegible]** و هلاك كند
از آل [illegible] اسرائيل [illegible]
[illegible] و هلاك كند
[illegible] بنى اسرائيل [illegible] از آل يعقوب
[illegible] انگه بلعام نظر كرد [illegible] و برداشت اواز او با مثال و گفت [illegible]

ریش شعوب هلاک شود در اخر ایام تا ابد. انگه نظر کرد بر ابیشان قباینیان. و بر داشت اواز او
بامثال او و کفت. چه عزیز است خدای تعالی مسکن تو و محکم نهاده در کنف الجبل صارین الی
اشیاخته و هلاک نشوند تا اشور. دیگر بر داشت اواز او بامثال او و کفت الکیف والویل
کسیست که زنده بماند تا تمام کند خدای تعالی این چیزها. انگه بدرایند اجناد ارض روم و مستعبد
شوند عبر اینانرا. و اهل اشور. و ایشان نیز هلاک شوند تا ابد. و برخاست بلعام و باز کردید
و رفت ببلاد خود. و بالاق نیز راجع شد بخانه خود. و ساکن شدند بنی اسرائیل بشاطیم
و اغاز کردند شعب و زنا میکردند با بنات مواب. و میخواندند شعب را بذبایح خدایکان ایشان
و خوردند جمیع شعب از ذبایح ایشان و سجود امیکردند ازبهر خدایکان ایشان و کامل شدند بنی اسرائیل
بعبادت بعل فغور الصنم. و عظیم شد غضب الله تعالی بر شعب بنی اسرائیل. کفت خدای تعالی
بموسی بر و ببین بنی اسرائیل و ایشانرا مفضوح کن و بکشا عورتها ایشان امام الرب برابر
افتاب که دور شود غضب الله الرب از ایشان بنی اسرائیل. و کفت موسی بقضاة بنی اسرائیل قتل
کند هر مرد از شما و کشتن که عبادت صنم کرده است بعل فغور. و اینک مرد از بنی اسرائیل کشتاخ بیامد
الی و را شرم امد از برادران او. و رفت بپیش ایشان بزنی برابر موسی و جماعت بنی اسرائیل و ایشان
میکریستند در باب قبه الامد. دید او را فنحاس بن العازار بن هرون الحبر. برخاست از میان
جماعت نیزه ازبهر خدای تعالی. و استد بدست خود نیزه. و اندرون رفت بر مرد بنی اسرائیل الست
اندرون خانه که در او بودند. و طعن کرد مرد را و قتل کرد مرد که از بنی اسرائیل است. و زن را نیز
در بیت سکم او و مرد. و کم با طاعت شد تاکاه از بنی اسرائیل. و بود عدد ایشان که مردند از بنی اسرائیل
ناکاه مرک بیست و چهار هزار مرد. و کلم الرب موسی و کفت با او که فنحاس بن العازار بن
هرون الحبر او دور کرد غضب من از بنی اسرائیل و غیرت کرد غیرت ازبهر خدای تعالی میان ایشان
هلاک نکنم بنی اسرائیل را ازبهر فعل فنحاس. ازبهر انک کفتم که با او عهد کنم عهد سلامت. و باشد عهد ازبهر
فنحاس و فرزندان او از بعد او عهد خدمت تا ابد. ازبهر انکی او غیرت کرد ازبهر خدای تعالی که او بعظم
و مطهر کرد بنی اسرائیل را. و بود نام او مقتول انکی قتل کرد با زن مدینیه زمری نام بن سلوا. و بود رییس
بیت ابا از قبیله شمعون و نام زن او مدنی کسبی بنت صور. و بود مرد او رییس الی رییسا بنی مدین
انکه کلام کرد خدای تعالی با موسی و کفت با او تنک کن بر اهل مدین و ایشانرا هلاک کن ازبهر انکی
برشما ستم کردند. و شما را بجنک کردند در امر فغور الصنم. و امر کسبو دختر رییس مدین خواهر ایشان
که قتل شد در روز کالی که مسلط شد بو در بنی اسرائیل بسبب فغور الصنم الاصحاح السابع عشر
و چون بود بعد از موت وبا کفت خدای تعالی بموسی و الیعازار بن هرون الحبر. محصی کنید عدد بنی اسرائیل
از فرزند بیست ساله تا بالا ابتا بیت ابیشان هرکه بیرون رود در بنی اسرائیل. و کلام کرد موسی و الیعازار
جبر جماعت اعربت مواب انکی بیشتر اردن اریحا است. انکی محصی کرد موسی عدد بنی اسرائیل ازفرزند
بیست ساله و بافوق انجالی خدای تعالی فرموده است. و بودند بنی اسرائیل که از مصر بیرون امدند
روبیل بکر اسرائیل و فرزندان او که روبیل است حنوخ و قبیله او. و فلو و قبیله او. و حصرون و قبیله او
اینست قبایل روبیل و بود عدد ایشان چهل و سه هزار و هفتصد و سی مرد و بودند فرزندان فلو
الیاب. و فرزندان الیاب. ابل داتان. ابیرام. ریسا جماعه. و ایشان مقاوم موسی شدند
و هرون. و در میان جماعت قوح. و خلاف کردند قول الله تعالی. و زمین کشود دهان

خود و ایشانرا فرو برد و قوح هلاک شدند که جماعت در وقت که اتش سوزانید دویست و پنجاه مرد شدند
ایت. اما بنی قوح نمردند. و بودند فرزندان شمعون بقبایلشان. نموایل و قبیله او. و یامین و
و قبیله او. و یکنی و قبیله او. اینانند قبایل شمعون بیست و دو هزار و دویست مرد و بودند بنی
جاد با قبایلشان. صفیون و قبیله او. حجی و قبیله او. شونی و قبیله او. ازنی و قبیله او.
ارنی عیری و قبیله او. ارودی و قبیله او. اریل و قبیله او. اینانند عشایر جاد بقبایلشان
و بود عدد ایشان چهل هزار و پانصد مرد و فرزندان یهودا عیر و اونان و فات یافتند عیر و اونان
در زمین کنعان. و بودند بنو یهودا بقبایلشان. شیلا و قبیله او. زرح و قبیله او. فرص و قبیله او
و بودند بنو فرص حصرون و قبیله او. حامول و قبیله او. اینانند قبایل بنی یهودا بقبایلشان. و بود
عدد ایشان هفتاد و شش هزار و پانصد مرد و فرزندان ایساخار بقبایلشان. تولاع و قبیله او.
فوا و قبیله او. یاشوب و قبیله او. شمرون و قبیله او. اینانند عشایر ایساخار. و بود عدد ایشان
شصت و چهار هزار و سیصد مرد و بودند بنو زبولون بقبایلشان. سارد و قبیله او. الون
و قبیله او. یخلایل و قبیله او. اینانند قبایل بنی زبولون. و بود عدد ایشان شصت هزار و پانصد مرد
فرزندان یوسف بقبایلشان منشی و افرایم. و بودند فرزندان منشی ماخیر و قبیله او. و زاینده
ازبهر ماخیر جلعاد و قبیله او. و اینانند بنو جلعاد. یعزیر و قبیله او. حالق و قبیله او. اشریال
و قبیله او. شکیم و قبیله او. شمیداع و قبیله او. حافر و قبیله او. اما صلفحاد بن حافر او را فرزندان
نبود. بلی بودند او را دختران. و بودند نام دختران صلفحاد بن حافر محلا. نوعه. حجلا. ملکا. ترصا.
اینانند عشایر منشی. و بود عدد ایشان پنجاه و دو هزار و هفتصد مرد و فرزندان افرایم با قبایلشان
شوتالح و قبیله او. و اینانند بنو شوتالح. عران و قبیله او. اینانند عشایر بنی افرایم. و بود عدد ایشان سی
و دو هزار و پانصد مرد و بنو بنیامین بقبایلشان. بالاع و قبیله او. اشبال و قبیله او.
احیرام و قبیله او. شوفام و قبیله او. حوفام و قبیله او. و بودند بنو بالاع ارد و نعمان و قبیله او
ارد و قبیله او. اینانند بنو افرام. و بود عدد ایشان چهل و پنج هزار و پانصد و فرزندان دان
بقبایلشان. شوحم و قبیله او. و اینست عشیرت بنی دان بقبایلشان. و بود عدد قبیله شوحم
شصت و چهار هزار و چهارصد مرد فرزندان اشیر بقبایلشان. یمنا و قبیله او. یریعا و قبیله او.
و بودند بنو بریعا. حابار و قبیله او. ملکیئل و قبیله او. و بود نام دختر اشیر سارح. اینانند عشایر
بنی اشیر. و بود عدد ایشان پنجاه و سه هزار و چهارصد مرد و فرزندان نفتالی بقبایلشان. یحاصئل و قبیله
او. جونی و قبیله او. یاصر و قبیله او. شالم و قبیله او. اینانند قبایل نفتالی. و بود عدد ایشان
چهل و پنج هزار و چهارصد مرد و بود عدد جموع بنی اسرائیل ششصد هزار و یک هزار و هفتصد و سی مرد
و کلم الله موسی و کفت با او زمین را بخش کن برایشان بر عدد نامهایشان. و هر قبیله که
اهل او بسیار است بسیار داده شود. و قبیله که اهل او کم باشند میراث ایشان قلیل باشد. بلی زمین را
بخش کن للابنیهم و قرعه میراث کنید هر سبط بر قدر نامهای پدر ایشان. بخش کنید میراث را
بر قدر بسیاری قبیله و هر قبیله و کم او الاصحاح العشرون و اینست عدد الکواس

لنبا بلیشان • چشون وقبیله او • فاهات وقبیله او • مراری وقبیله او • اینست عشایر اللوابین
مسله لبنی • قبیله حجلی • قبیله موشی • قبیله قرح • مولود شد ازهر قاهات عمرم و ذاهم
امراة عمرم مادر موسی وهرون • یوخابار بنت لیوی • زاید لیوی بایشان در مصر این زاید ازهر
عمرم • موسی وهرون ومریم خواهرشان • ومولود شد ازهر هرون • مولود شدند ابیهو
وناذاب • العازار • ایثامار • وناداب وابیهو مردند وقت وضع بخور برآتش بیگانه • امام خدای
وبود عدد شان بیست وسه هزار هر ذکری ازیشان از فرزند یکماه بالا • ازهر انکی محصی شدند
میان بنی اسرائیل در غربه مواب • انکی بیشتر هر ادد ز لیست الحوان اریحا وسود در میان کسی ازیشان
که شمار کردند موسی وهرون بنی اسرائیل را در بریه سینا • ازهر انکی خدای تعالی بایشان گفت که
همه قتل شوند در بریه • ونماند ازیشان مگر کالب بن یوفنا ویشوع بن نون • آمدند دختران صلفحد
بن حافر بن جلعاد بن ماخیر بن منشا از قبیله منشو بن یوسف • واینست نام دختران او • محلاه • ونوعا • وحجلاه
وملکا • وترصا • ایستادند برابر موسی والعازار حبر وبرابر عظما جماعت همه بیشتر قبه آمد • وگفتند بدر ما وفات
یافت در بریه • ونبود در جماعت که جمع شدند امام الرب بجماعت قرح که او در گناه خود وفات یافت ونماند پسر
چرا نام پدر ما از میان قبیله او فراموش کرده شود • بدهید میراث ما با اعمام ما • عرضه داشت
موسی امر شان پیش الله الرب • فرمود الله الرب بموسی راست گفتند دختران صلفحد • بدهید بایشان میراث
با اعمامشان • که دست گشتند میراث پدر ایشان • وبگو به بنی اسرائیل هر ذکری بمیرد وازو پسر نماند • بدهید میراث
بدختر او • واگر او را دختر نماند بدهید میراث ببرادران او • واگر او را برادران نباشد • بدهید میراث با عمام او
واگر او را اعمام نباشد بدهید میراث او بخویشان او که از اهل عشیرت او باشند • این سنه باشد از برای
بنی اسرائیل واحکام شان انچنانکه خدای تعالی فرموده است بموسی • گفت خدای تعالی بموسی
بالا رو بر این کوه عبرانیم • ونظر کنید بارض کنعان انکی میدهم بنی اسرائیل • چون بالا رفتی ونظر کردی
جمع شو بشعب تو وبمیر بیش از تو • انچنانکه رفت هرون برادر تو • که مخالفت کردید قول من وبجا نیاوردید
مرا در بریه صین روز خصومت جماعت • وامقدس نکردید مرا برابر ایشان • واینست آب انکی آب
الخصومه خوانند • انکی آنجا او منازعت کردند بنی اسرائیل در بریه صین • وکلام کرد موسی
پیش خدای تعالی وگفت • بنهاید خدای تعالی اله ارواح هر گوشتمندی مردی که برابر شعب برود وبیاید
وبیرون برد وبیاورد ایشان را • که نماند جماعت خدای تعالی مانند گوسفندان که ایشان را شبان نباشد •
گفت خدای تعالی بموسی ببر یشوع بن نون • مردی که در او روح نبوت هست • وبنه دست تو بر او
وبایستان او را پیش العازار حبر امام مجموع جماعت همه • وبسپار او را وبده برابر ایشان از مجد که بر تو است
که جماعت مطیع او شوند جماعت بنی اسرائیل همه • وقایم شود پیش العازار کاهن که با او باشد که سوال
کند از خدای تعالی بر مجموع حکم او روشنی او • ونگاه بار بنی اسرائیل قول او • وبقول او کار کنند
وبقول او بیرون روند وبقول او اندرون روند او ومجموع بنی اسرائیل همه با او • وکرد موسی انچنان
خدای تعالی فرموده است • وبرد یشوع بن نون را وایستانید او را برابر العازار الحبر وامام
مجموع جماعت همه ونهاد دست او بر یشوع و وکیل کرد او را مجموع انچه خدای تعالی فرموده بموسی
وکلم الله الرب موسی وقال له بگو بنی اسرائیل فرمای قربان من ودیار من باشد

نگاه داشته ازهر من در او وقات او • وبگو بایشان قربانی که ازهر من قربان دو بره فربه که عیب نباشد
در ایشان هر روز دو بره کنند بامداد یک بره وبوقت مسا یک بره • وباشد قربان او ده یک عشر چیب
امخته بزیت انفاق یک کیله باشد از وقد که کامل کرده شود دایم انچنانکه کرده در جبل سینا • که باشد ریق
قربان او قربان خدای تعالی • وقربان او از عتیق قربان الله الرب • وقربان شود حمل دیگر بوقت مسا
باشد قربان بامداد وفروزاد باشد باشد فروزان واست قربان در عرف طیب خدای تعالی
وروز شنبه قربان کنند دو حمل فربه بی عیب وبا ایشان عشر چیب در ملک بزیت امخته ودر فروزا وباشد
فروزد عید کامله انچنانکه کرده میشود هر شب • وسنو دگیها که محترق شود بام فروزاد
دایم • ودر سر ماهها دیگر قربان کنید قربانی کامله ازهر خدای تعالی دو ثور از گله گاو ویک قوچ وهفت
بره فربه که عیب • وباشد با هر ثور سه عشر چیب در ملک بزیت امخته • وبا هر قوچ عشر
چیب عشر چیب از در ملک امخته بزیت قربان کامل وریح راحت خدای تعالی وباشد فروزاد از خمر
نیم قسط • ازهر هر ثور • وازهر هر قوچ ثلث قسط • وازهر هر حمل ربع قسط اینست سنه قربان کامل
انکی قربان کنند در هر سر ماه در مجموع شهور سال • وقربان کنید بز غاله از بهر عوض گناه ازهر خدای تعالی
وبشمارند با او انچنانکه بشمارند ازهر محترق تمام در فروزاد الاصحاح الحادی والعشرون
در چهاردهم شب که بگذرد از شهر اول او فصح خدای تعالی • وروز پانزدهم از او را عید بشمارید وبخورید
در او فطیر بخورید هفت روز • وبشمارید روز اول عید بر مطهره او کار مکنید • بلکه قربان کنید قرابین تمام
ازهر خدای تعالی دو ثور از گله گاوان ویک قوچ • ونشتابید از حملان هفت فربه بی عیب • وقربان
او ازدیکا را امخته بزیت ازهر هر ثور سه عشر چیب در ملک • وازهر هر قوچ عشر چیب • واز
هر حمل یک عشر انچنانکه بشمارید بحملان هفت • وقربان کنید بز غاله از بهر عوض گناه • این غیر
قربان کامل است که بامداد قربان شود • ازهر بامداد محترق شود تمامت نیمه • وانچنانکه بشمارید هفت
روز قربان ونان وریح قسط طیب ازهر خدای تعالی • وبشمارید ازهر ابریحه که محترق شود تمام با فروز
او • ودر روز هفتم باشد عید بر مطهر ازهر شما ودر او کار مکنید • ودر ایام او دخل اندر او بیدا که قربان کنید
شید از نوک در شوابیع شما • وباشد از روز مختص در او عمل مکنید • در او قربان کنید کامل ازهر
خدای تعالی دو ثور از گله گاوان ویک قوچ وهفت حمل فربه وباشد قربان او اندر ملک امخته بزیت
ازهر هر ثور سه عشر چیب ودو عشر ازهر یک قوچ وعشر ازهر یک حمل وانچنانکه بشمارید هفت حمل • وقربان
کنید بز غاله ازهر شما استغفار کنید • واین بغیر از قربان کامل • وفروزاد ودو حمل بی عیب با فروزشان
ودر اول روز ماه سابع باشد مختص مطهر در او کار مکنید ازهمه اعمال او را بشمارید روزی که
در او بغیرها بزنید • وقربان کنید در او کامله محترقه ریح طیب ازهر خدای تعالی ثور از گله گاو
ویک قوچ وهفت بره فربه که عیب • وباشد قربان او از در ملک بزیت امخته ثلث عشر ازهر هر قوچ
ودو عشر ازهر یک قوچ انچنانکه ازهر هفت حمل • وبز غاله از بهر که ازهر شما استغفار کند با او • این
بغیر دیعه کامله انکی محترق شود تمام در سر ماه با شمید او • وانچنانکه بشمارید • در اول ابدا قربان کنید
ثورها وقوچها وبره قرابین تمام چنانکه او باشد ریح طیب خدای تعالی • ودر دهم این ماه هم
بشمارید او را مختص مطهر ودر او کار مکنید بلکه قربان کنید قرابین کامله ریح کنید وریح طیب
ازهر خدای تعالی ثور که عمل نکرده باشد ویک قوچ وهفت بره بی عیب یکساله ودیگر ازهر یک ثور
۱۴۱

ل اعشار جیب و دو عشر از بهر یک قوچ و عشر از بهر جلان و انجان بسازند با هفت جل و بزغله از بهر
عوض گناه غیر ذبیحهٔ کامله و لعینه از بهر روز غفران و سمید عدو را وسمید ✿ و در روز پانزدهم
در شهر هفتم باشد مدعو مطهره از بهر شما در او کار نکنید . بل بسازید او را عید خدای تعالی هفت روز
و در آسمان قرابین بسازید کامله و بخور طیب از بهر خدای تعالی و باشند دباغ سیزده نور بیاورید کله
کاوان و دو قوچ و چهارده بره یک ساله نه عیب . و قربان او آرد نیک پیت آمیخته . از بهر هر نور یک عشر
جیب در نیک پیت آمیخته . از بهر هر نور یک عشر جیب . و انجان بسازید بنیران هر سیزده و دو عشر
از بهر یک قوچ و انجان دو قوچ را و عشر جیب از بهر یک جل . و انجان بسازید بچهارده جل و قربان کنید یک
بزغله بعوض گناه این غیر از ذبحه کامله که سوخته شود هر روز با سمید او و فرد زاد ✿ و در روز
دوم دوازده نور از قطیع کاوان و دو قوچ و از جلان یک ساله بی عیب چهارده بره فربه . و سمید بره و قوچ و از
شان بر عدد ایشان کشته شده باشد و بزغله عوض گناه این غیر ذبحهٔ کامله آنکه سوخته می شود هر روز
بسمید و فرد زاد ✿ و در سیم دیگر از نیران یازده نور و دو قوچ . و از جلان بی عیب چهارده و سمید او
همه و فرد زاد بر شمار قربان ایشان و بزغله بعوض گناه بغیر ذبحه محرقه کامله و سمید او و فرد
او ✿ و در روز چهارم از نیران ده و دو قوچ و از جلان یک ساله بی عیب چهارده و سمید نیران و قوچ
ایشان و بزغله بعوض گناه این غیر از قربان کامل و سمید و فرد زاد ✿ و در روز پنجم قربان کنید نه نور
و دو قوچ و جلان یک ساله بی عیب و یک بزغله از بهر گناه و سمید ایشان و فرد زاد ایشان ✿ و در روز شش
قربان کنید از نیران هشت و از قوچ دو و از جلان یک ساله بی عیب چهارده و باشد سمید نیران و قوچ
و جلان و فرد زاد ایشان بر عدد دباغ و بزغله از بهر گناه بغیر ذبحه کامله محرقة الدایمة و سمید
و فرد زاد ایشان ✿ و در روز هفتم قربان کنید از نیران هفت و دو قوچ و چهارده جل یک ساله و فرد زاد
بر شمار ایشان که واجب است و بزغله گناه غیر ذبحه کامله محرقة دایمه و سمید و فرد زاد ایشان ✿
الامجاج الثانی والعشرین
چون روز هشتم جمع شوید مجموع شما کار را کارها مکنید
و بسازید قربان کامله و بخور طیبا للرب خدای تعالی یک نور از گله کاو و یک قوچ و چهارده جل
یک ساله بی عیب و سمید نیران و قوچها و جلان و فرد زاد ایشان باشد بر عدد که واجب است
و یک بزغله عوض گناه از بهر غفران غیر ذبحهٔ کامله دایمه و سمید ایشان و فرد زاد ایشان اینها را بسازید
و قربانها کنید از بهر خدای تعالی در ایام عیدها شما بغیر از نذور شما و غیر خواص شما آنکه خاصه کنید
و دباغ سیاه کامله و سمید شما و قرابین شما و فرد زاد شما . و گفت موسی بنی اسرائیل مجموع که خدای تعالی
فرموده موسی . و گفت موسی بر سر قبایل بنی اسرائیل اینست آنکه خدای تعالی فرموده است از بهر
نذرها . و دیگر شما چون نذر کند و بر نفس خود نهاد از بهر خدای تعالی چیزی باز نگردد از قول
از قول خود . و هر چه از دهان او بیرون آمد ادا کند . و هر زنی که بر نفس خود نذر کرد و نهاد بر نفس
خود عهد از بهر خدای تعالی در جوانی او و او دختر است هنوز از آن نذر او و نشنوند پدر او
نذر او و هر چه نهاد بر نفس او . و خاموش شد پدر او و تغییر نکند پدر او و قول او را باطل نکند .
اند و آن که نشنود پدر او ثابت نشود دایم نذر او آن باشد و باطل نکند بر نفس او و خدای تعالی
او را آمرزد که پدر او باطل کرد قول او و بدرستی مسلط پدر او و الرسوم ببخشاند

ابهر خدای تعالی و فرمود نسازید او را باشد از که از بهر نذور ساخته شود و خاصه . و نسازید او را غله
شما جدا از بهر خدای تعالی و اگر شما گوم و ظاهر شوید و نسازید این وصایا که خدای تعالی به شما و موسی
موسی همه را تمام و کامل کنید مجموع آنچه خدای تعالی بدست موسی فرموده از آن روز که خدای تعالی
فرموده است دران در مجموع اجیال شما ابدا . و اگر ضلالة که کردند همه جماعت همه قربان کنند
نور که کار ندانسته بوی و باید یا کبی نر از بهر خدای تعالی و باشد سمید او و فرد زاد او و فرد زاد حو جب
او و بزغله از بهر عوض گناه . و چیز استغفار کند از بهر جماعت بنی اسرائیل همه و عفو شود ایشان را .
از بهر آنکه او غلط کرده فراموش کرده . و آوردند قربان خدای تعالی عوض غلط و فرمودن ایشان با
قربان خدای تعالی عوض گناه ایشان و سبب ایشان و عفو کند از بهر مجموع بنی اسرائیل و از بهر ایشان که
پیش می آیند و شاکن می شوند میان بنی اسرائیل از آنکه غلط آن بر مجموع شعب بود ✿ و کلم الرب
موسی و گفت با او کلام کن با بنی اسرائیل و بگو با ایشان و بعد که اندر زمین روید که من اما نشر انکی
که بعد مجموع از شما و از شما که پیش من می آیند و بعد که معرفت شوند گناه خود و جرم که گردش
من که تم لله ام خدای شما ان نشر در سلطنت هلاک شود در حال از بهر آنکه پلید کرد قول خدای تعالی
و سبک کرد وصیت او هلاک شود و بر او اثم و ماند بنی اسرائیل در بیابان . و یافتند مردی که هیزم می برید
او روز شنبه . و آوردند پیش ایشان که یافتند پیش که هیزم می برید پیش موسی و هرون و پیش مجموع بنی اسرائیل
و او را محبوس کردند بجهت آنکه بر موسی و هرون نامعلوم بود که چه کنند ✿ قال الله لموسی قتل شود
دائم دوا و او را بیرون لشکر سنگسار کنند او را به سنگها و جماعت همه بیرون لشکر و او را سنگسار
کنند که بمیرد بموجب فرموده خدای تعالی که بموسی فرموده است
سنة الخيوط التي تعمل في الأردية
و کلم الله تعالی موسی و قال له کلام کن با بنی اسرائیل و بگو با ایشان بسازند ریسمانها
در اطراف اردیه جامهایشان در اجیال ایشان و باشند ریسمانها که بسازند در اطراف اردیه جامها
جامهای شما از ابریشم سبز و با شما رشته خیوط که بسازید در اردیه اشماء بیاد آورید شما مجموع وصایای
خدای تعالی که شما با او باشید و مطیع امر بسازید . و گمراه مشوید بدنبال دل شما و در پی
اندیشهٔ شما مروید . بل بیاد آورید مجموع وصایای من و با او کار کنید که مقدس باشید پیش خدای تعالی
اله شما که منم الله اله خدای تعالی شما را بدر آوردم از ارض مصر که از آن شما اله باشم الامجاج
الثالث عشر ذکر فیه قورح و مجموع جماعت او و همهٔ ایشان که عاصی شدند بر خدای تعالی
و خلاف کردند موسی را بعضی ایشان زمین فرو برد ایشان را و بعضی دیگر آتش سوخته اند
و بعد از امور عاصی شد قورح بن یصهر بن قهت بن لیوی و داتان و ابیرام . ابناء الیاب و اون
بن فلت بن روبیل . و قیام نمودند برابر موسی و قوم از بنی اسرائیل دویست و پنجاه مرد . از رئیسان جماعت
نامداران . و مشهور شعب بنام کرده در دم ابطال . اینان جمع شدند بر موسی و هرون . و ایشان
گفتند که بس است شما را که مجموع جماعت طاهرند . و خدای تعالی در میان ایشان حاضر است . و شما را بر ایشان
ریاست چرا هست که بر مجموع جماعت عظمت کنید . شنید موسی این را و بیفتاد و سجود کرد برابر ایشان و گفت
و کلام کرد با قورح و همه جماعت او . و گفت فردا طاهر شود لله تعالی و او بنماید که کمون

ازان کیست و رباینست کلام او . و هر که طاهر است بسر او منقرب شود و هم که خدای تعالی
بخواهد بیش او باشد . برگیرید این کار . بکارید مجامر تو یا قورح و جماعت تو و بنهید در او آتش
و بنهید بر آتش بخور . فردا امام الله تعالی از [illegible] الله تعالی او را اختیار کند الله الرب
طاهر باشد بجای شما ای بنی لیوی . انکه گفت موسی بقورح . بشنوید ای بنی لیوی و اندی میشوید
بانکه شما اختیار کند الله تعالی اله اسرائیل از همه جماعت بنی اسرائیل . و شما را بیش خود نزدیک کند
که کار کنید در خانه الله الرب تعالی و واقف شود بیش دست مجموع جماعت و ایشانرا خدمت کنید
خدمت خدای تعالی لاله القدوس . و ترا مقدم کند و مجموع برادران تو بنی لیوی با تو . و اینست عجب شما
کهنوت را میخواهید نیز . از بهر آن تو و جماعت تو [illegible] باشید . فردا برابر خدای تعالی اما هرون
کیست که بر او می‌افتید و بر او متدمر میشوید . و فرستاد موسی بطلب داتان و ابیرام ابنا
الیب . گفتند که ما نیاییم بیش تو . که اندک نیست [illegible] ما را بدر آوردی از زمین که
غله میداد شیر و عسل . و ما را آوردی در بیابان . که بر ما عظیم شوید و افتخار کنید . و ما را وعده دادی که
ببری در زمینی که غله دهد شیر و عسل [illegible] . اگر چشم ما کور شود بیش تو
نیاییم . این سخن عظیم [illegible] موسی و گفت امام الله تعالی [illegible]
ایشان و غضب نکردم او را [illegible] . و گفت موسی بقورح جمع شو تو و اصحاب تو برابر
خدای تعالی تو و ایشان و هرون با شما بامداد . و بستانند هر یکی [illegible] مجمره امام الرب [illegible]
و [illegible] دویست [illegible] مجمره . و بنهند در او آتش و بخور [illegible] بیش [illegible] یکی مجمره خود بیش خدای تعالی
و تو و هرون بستانید هر یکی مجمره خود . و استدند هر یکی مجمره و نهادند در ایشان آتش و بخور
و برخاستند موسی برابر قبه الزمان و جمع کرد برایشان قورح مجموع [illegible] بنی اسرائیل . و بیدا شد
و متجلی شد مجد الله الرب برهمه جماعت . و کلم الله الرب موسی و هرون و گفت با ایشان
دور شوید از جماعت که در یک ساعت هلاک ایشان بخواهم کردن . افتادند بر روی سجود کرده
و گفتند اللهم خدای تعالی [illegible] یکتن گناه کند [illegible] غضب بر مجموع جماعت
و کلم الله تعالی موسی و گفت با او کلام کن با مجموع جماعت و بگو با ایشان که دور شوند [illegible] خیم
قورح و داتان و ابیرام . و برخاست موسی و رفت بیش داتان و ابیرام و با او اشیاخ بنی اسرائیل
و کلام کرد با همه مجموع جماعت و گفت با ایشان دور شوید [illegible] خیم [illegible] . و نزدیک مشوید
[illegible] ایشانست [illegible] شما معاقب شوید . و دور شدند از خیم داتان و ابیرام و ایشان
[illegible] خیم ایشان و زنان ایشان [illegible] و فرزندان ایشان و اطفال ایشان و گفت موسی
این [illegible] خدای تعالی مرا فرستاده که این همه اعمال بکنم . و از نفس خود نکردم . اگر ایشان [illegible]
بمانند [illegible] برایشان [illegible] . خدای تعالی مرا فرستاده باشد . و اگر [illegible] خدای تعالی
[illegible] زمین دهان خود بگشاید و ایشانرا فرو برد . و هرچه [illegible] ایشانست . بزیر رفتند
و هرچه داشتند بزیر رفتند ایشان و هرچه دارند [illegible] هستند [illegible] . دانستید که
این قوم خدای تعالی را غضب کردند . چون موسی کلام خود تمام کرد . کشاده شد زمین زیر ایشان
و گشود زمین دهن خود را و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] خیم ایشان [illegible] مجموع که با قورح بودند و مجموع ایشان

و بزیر رفتند ایشان و هرچه داشتند تا قعر جهیم زنده [illegible] زمین برقرار خود شد . بالای ایشان و هلاک
شدند از میان مجموع بنی اسرائیل . و برافروخته شد آتش از بیش خدای تعالی و بسوزانید دویست و پنجاه
ایشان که بخور می‌کردند . و کلم الرب موسی وقال له . بگو با الیعازار کاهن بن هرون کاهن
بستان [illegible] ایشان [illegible] آتش از ایشان [illegible] صفایح [illegible] مذبح که او قربان
شد از بهر خدای تعالی که مقدس شدند [illegible] آیت در میان بنی اسرائیل . و استد الیعازار بن هرون
کاهن [illegible] بنی اسرائیل که در ایشان بخور کرده بودند گناهکاران و ساخت از ایشان صفایح [illegible] از بهر مذبح
یادگار از بهر بنی اسرائیل که [illegible] نزدیک نرود که نیست از [illegible] هرون [illegible] کند برابر
خدای تعالی [illegible] باشد قورح و مانند همه جماعت او . ایشان [illegible] مجموع ایشانرا فرو برد
انچنان که خدای تعالی [illegible] . الاصحاح الرابع عشر . [illegible] مجموع بنی اسرائیل همه بعد از آن
روز بر موسی و هرون . و گفتند با ایشان قتل کردید مجموع شعب خدای تعالی و جمع شدند مجموع [illegible]
همه بر موسی و هرون . [illegible] بقبه الزمان و دیدند که سحابه مغشوش شد بر قبه [illegible] و بیدا شد
عظمت مجد الله الرب . و آمد موسی و هرون و ایستادند در قبه الزمان . و کلم الله للرب
موسی و هرون و گفت با ایشان دور شوید این جماعت که من هلاک ایشان کنم در یک ساعت . افتادند بروی
خود سجود کردند . و گفت موسی بهرون بستان مجمره [illegible] و بنه در او آتش و بخور . و ببر زود بیش
جماعت و استغفار کن از بهر ایشان که خشم خدای تعالی بر جماعت بزیر آمده است . و مرگ مفاجاه آغاز
کرد بر شعب . استد هرون انچنان موسی فرمود و بیامد بیش جماعت و دید که مرگ آغاز کرد در شعب
و بخور کرد [illegible] خدای تعالی و استغفار کرد از بهر شعب [illegible] و کار [illegible] میان [illegible] . و مرگ [illegible]
مرگ مفاجاه از شعب و بود عدد ایشان که مردند بمرگ مفاجاه چهارده هزار و هفتصد مرد . بغیر از ایشان
که مردند با شعب قورح و داتان و باز آمد هرون بیش موسی تا در قبه الزمان و [illegible] مرگ مفاجاه
و کلم الرب موسی و هرون و گفت با ایشان کلام کنید با بنی اسرائیل و بستانید از ایشان عصاه
عصاه . از هر سبط خانه بدر او بیش اشراف بدر ایشان دوازده عصا . بنویس نام هر یکی
بر عصاء او . و بنویس نام هرون بر عصاء او . و نام سبط لیوی یک عصا از هر سبط . و بنه ایشانرا
در قبه الزمان برابر تابوت شهادت انجا [illegible] بیش [illegible] باشد انجا . و از [illegible] او را [illegible] و او را دوست
دارم منقضب شود عصاء او . و خلاص کنم [illegible] از [illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible] موسی
میشوند . و گفت موسی به بنی اسرائیل آمدند هر رئیس از [illegible] اسباط ایشان هر یکی از [illegible] ایشان از [illegible]
بدر ایشان آوردند دوازده عصا و بود عصاء هرون میان عصاهای ایشان و نهاد موسی عصا را
امام خدای تعالی در قبه آمد . برابر تابوت شهادت . اما [illegible] بعد از آن اندرون رفت موسی
در خیمه شهادت دید عصای هرون [illegible] از سبط لیوی است . [illegible] کرده [illegible]
و میوه آمده است بادام . بدر آورد موسی عصا را از انجا به خدای تعالی بیش بنی اسرائیل و نگاه کردند
واستدند هر مرد عصاء او . و گفت خدای تعالی بموسی باز ده قضیب هرون بیش خود بیش تابوت
تابوت شهادت و نگاه دار او را اینت فرزندان [illegible] که [illegible] شود [illegible] از من و نمیرند و ساخت
موسی انچنان که خدای تعالی او را فرموده است . و گفتند بنی اسرائیل بموسی که هلاک شدیم و فنی شدیم

همه ما. و هر که نزدیک شود به خیمه خدای تعالی فوت میرد. و در ما هلاک افتاد و لغزان کردیم تمامت. گفت
خدای تعالی بهرون تا اهرون تو و پسران تو با تو بردارید اثم قدس. و محمل بستو تو و فرزندان تو اثم
خدمتشان. و بیاید با تو دیگر برادران بنی لیوی شبط پدر تو که تا با تو باشند و خدمت تو کنند
و تو و پسران تو خدمت کنید قبه لعدوت شما کت. و نگاه دارند بنو لیوی حفظ خدمت تو و خدمت مجموع
خبا. بلی نزدیک آلت قدس و او عبه مذبح نروند که نمیرند ایشان و نا شما دیگر. و با تو باشند. و نگاه
دارند حفظ قبه الزمان و مذبح که نیز نیاید سخط من بر بنی اسرائیل دیگر بار. و اینک من دیگر کردم
برادران بنی اللیواییین و استدم ایشان از میان بنی اسرائیل. و ساختم ایشان را عطیه الله الرب
که عمل کنند در قبه لعد. و تو و پسران تو نگه نموت شما را نگاه دارید. و نگاه دارید مذبح که انواع او
و علها عمل کنید داخل حجاب با مذبح که بخشیدم ایشان از مهر خدمت ایشان و هر غیری که نزدیک
شما بیاید بمیرد ❦ و قال الرب لاهرون اسک دادم بتو نگاه داشتن خواص من و مجموع قرابین بنی اسرائیل
که آنرا بتو که از مسح شما بشد. رتبه از بهر تو و پسران تو عهد دایم تا ابد. و این باشد مقدس از قدس
او آتش همه قرابینهاشان و همه سمیدشان و همه خطایاشان. و همه قرابینشان که قربان کنند از بهر من
از مقدس است. چلال از بهر تو و فرزندان تو. او انجوریه در بیت القدس و بخورید از و او را همه
ذکری. و باشد از خاصه از بهر تو ❦ و این خاصه هم از مجموع مولهب شما از آن که بتو دادم مجموع خواص
بنی اسرائیل و از بهر فرزندان تو با تو سنته داعه تا ابد الآباد. همه پاک اماهر تری که فرزندان خانه تو
❦ و بهترین زیت و بهترین زرع و همه اول بنی اسرائیل از بهترین غلات شان ❦ و انجه
اول از من بیش الله الرب از اول غلاتشان و شیر ایشان از آن تو است. او انجوری یاک کسی ز اهلخانه
تو است ❦ و هر نذری که در اسرائیل است از آن تو باشد. و هر بکری که قربان کنند از بهر الله الرب
از مردم و دواب از آن تو بوشد. بستانی فدای آن نکن و انجان فدای بهایم نجسه دیگر و انچه فدای
او باشد. از آنبای یکماهه و بالا. بهای او باشد از نقره بنجاه مثقال. مثقال قدس. و بیست
بیست ❦ اما بکارتر از و ابکار تازه و ضأن فدی مستانید. که ایشان مقدس اند از بهر دیانح
و بیفشان از خون شان بر مذبح. و بر دار پیه شان بر مذبح که قتارا و فریع شود پیش الله الرب اما گوشت
او از آن تست. صدر خاصه و ران راست اینانند که از بهر تو خاصه ساختم. و مجموع خواص قدس اکه
بنی اسرائیل مختص کردند. از آن نیز تو دادم. و به پسران تو و دختران تو با تو سنته جاریه تا ابد. و عهد
مالحه تا ابد. از آن تو و در بیت تو ❦ الاصحاح الثامن عشر ❦ دیگر گفت الله الرب بهرون
میراث مستان در ارض ایشان میراث. و تر انجش نباشد. از بهر اکه میراث تو و بخش تو میان بنی اسرائیل
است خاص الله الرب و قرابین اوست. اما بنو لیوی. اینک دادم ایشان مجموع عشور بنی اسرائیل
میراث از بهر علشان و تعبشان در قبه ابد که معاف شوند. اما بنی اسرائیل نیز دیگر قبه لعد
نروند که معاقب نشوند. و خطیه و گناه ایشان را فرو نگیرد و نمیرند. و ایشان در قبه الزمان عمل
عمل نکنند. بغیر لیواییین کسی دیگر عمل نکند. و ایشان قبول کنند اثم ایشان. که ایشان تقصیر
کنند. اینست از بهر احقابشان تا ابد. و میراث نستانند میان بنی اسرائیل. از بهر اکه عشور
مختص کنند بنی اسرائیل که ساختم و دادم او را تا بنت از بهر لیواییین و از بهر اکه گفتم با ایشان که

میراث مستانید در میان بنی اسرائیل ❦ دیگر کلام کرد الله تعالی با موسی و گفت با او. بر وی پیش
اللواییین و بگو با ایشان چون عشور را بستانید که از بهر شما ساختم و دادم بر بنی اسرائیل مفروز کنید
از و میراث الله الرب عشور از اعشار. و محسوب شود از بهر شما. و بدر کنید انجان که ایشان بیرون
از بهر خدای تعالی. طعام از بیادر ایشان و زیت از معاصرشان انجان بدر کنید شما نیز عشر از عشور
شما خاصه از بهر خدای تعالی از همه بستانید از بنی اسرائیل از عشور. و خاصه کنید از همه خاصه
کرد از بهر شما خدای تعالی از بهر هرون و فرزندان او و خاص شما باشد انکه بدر کنند اول از بهر خدای تعالی
از همه عشور شما و مقدس کنید خاصه را که مختص کنید از عشور شما. و بروی پیش ایشان و بگو با ایشان و فتی
که مفروز کنید عشور شما. افضل او و شمارید از اللیواییین اعشار که اشار کنید ایشان که مختص کنید از هم
خدای تعالی از غلاتشان و بیادرشان و معاصرشان و بخورید او را شما و اهل شما در هر موضع که خواهید
از بهر اکه اینست اجر شما و عمل شما در قبه الزمان و معاقب نشوید بگناه. و چون مفروز کنید از بهر
کاهنان از عشور شما. و بخش کنید قرابین را از بنی اسرائیل که نمیرید ❦ القول فی ذبائح نامه و قرابین
دیگر کلام کرد الله تعالی با موسی و هرون و گفت با ایشان ❦ که از بهر تطهیر قربان شوند در گاو سرخ
اینست سنته و شرایع انکه خدای تعالی فرمود که بگوید بنی اسرائیل بیاورند از بهر تو گاو درست تمام
سرخ که در او عیب نباشد و کار نکرده باشد. و بدهید او را بالیعازر کاهن که از خون بستاند بانگشت برابر
قبه الزمان هفت بار. انکه بسوزانند گاو را برابر او. و بستاند الیعازر چیزی از خون گاو با انگشت او و بیفشاند
برابر قبه الزمان هفت بار و بستاند چوب ارز و زوفا و قرمز. و امیخته کند اورا در میان گاو
و بشوید کاهن جامه خود را و بشوید جسد خود را بآب عذب انکه اندر آید بلشکر. و چیز نجس
باشد در روز تا شب. و انکه گاو را بسوزاند بشوید جسد خود را و نجس باشد تا شب. انگاه جمع
کند مرد پاک خاکستر گاو را و بنهد از او را خارج لشکر در جایگاه پاک. و این باشد محفوظ از بهر
بنی اسرائیل همه. از بهر آب اصاسدی که مطهر شود با او همه چیز نجس که او خطیه است. و انکه جمع
کرد خاکستر گاو جامه خود را بشوید و باشد نجس تا شب. و باشد آن از بهر بنی اسرائیل و از بهر ایشانی
که پیش من آیند. و میان ایشان ساکن شوند سنته جاریه تا ابد. و هر که نزدیک مردم مرده شود و او را
بگیرد نجس باشد تا هفت روز. و بزنند دیر و از آب در یوم ثالث و یوم سابع و متطهر شود. و اگر
از آن آب بر خود نزیند در یوم ثالث و یوم سابع متطهر نشود. و هر که نزدیک مرده رود و از آن آب
آب بر خود نزیند نجس کند خیمه الله الرب هلاک شود از شر میان بنی اسرائیل. و اگر
بر او افشانده نشود از آب رش چیز از بهر آن نجس باشد. و نجاست او از و مفارق نشود
❦ و اینست ایشان که در قبه الزمان هر انچه باشد در قبه. و هر که در رود نجس باشد هفت روز
و هر آلت که گشاده باشد تا بوشاننده نجس باشد. و هر که بر دیگر کشته که در جب کشته شده
باد در صحرا یا هر کالت استخوان مرده یا در گور اندرون نجس باشد هفت روز. و بستانند اکه
انکه نجس شده بر از خاکستر گاو خطیه در جای از آب و بستانند مرد پاک جرعه از آن آب
و فرو بدار او را بآب عذب و بیفشاند بر مسکن و بر الات و بر همه در آن موضع اند. و بر مرد که

142

در آن جایگاه اند و بر هر که نزدیک وی رفته بمیرد. یا استخوان کرفته بمیرد یا در قبر رفته بمیرد
و بپاشانند براو پاک شود در روز سالث و روز شابع. و چون بپاشانند براو در روز هفتم جامه خود
و جسد خود را بشوید و وقت مسا پاک [illegible]. و هر که متنجس شد و بر خود نپاشید نماز آب. کنش او
هلاک شود از جماعت او. از بهر آنکه بخش لوی خبالله تعالی نبرد او وصیت او. و هر که او نپاشاند
از آب رش بخش باشد نا بسب و هر که اندر دیگر شد از کلی بخش نابخش شود باشد هر نفسی که بیش
او رو بخش باشد نا بسب. القول در حرکت مریم لقیت موسی و هرون و بدر آوردن آب
از سنگ طران. امدند بنو اسرائیل بیریه صین در شهر اول و ساکن شدند شعب در قیم و وفات یافت
لقیت موسی و هرون والحادث [illegible]. و شعب نیافت آب که بخورند. شعب جمله کردند با موسی
و هرون و گفتند با ایشان کاشکی که مردیم با برادران ما که قاسی برابر خدای تعالی چرا آمدید
این جماعت در این بریه که اینجا بمیریم و چهارپایان ما چرا برآوردی ما را از مصر و آوردید
ما را بدین بلاد بد بلاد که در او درع نیست و نه تاع الکرم و نه انجیر و نه آب که بخوریم. آمدند موسی و هرون
از پیش جماعت تا در قبه لقا و بیفتادند بر روی خود پیدا شد ایشان الحمد الله الدن. الاصحاح
الثالث عشر في حجر الماء. و کلم الله تعالی موسی و قال له. بستان عصا تو بدست تو و جمع کن
جماعت را تو و هرون برادرت و کلام کن بر صخره برابر جمع و از صخره آب بیرون آید. و بده او بد از بهر
ایشان آب از صخره و بخوران جماعت را و چهارپایان ایشان. استد موسی عصا از پیش دست خدای تعالی
و گفت جماعت بنی اسرائیل خدای تعالی فرموده است و جمع کردند موسی و هرون جماعت را پیش صخره
و گفت جماعت بشنوید اکنون ای جمع مستخطین لله الدت. ایا از این سنگ برآرم شما را آب. و برداشت
موسی عصا ببر خود و زد صخره را بعصا خود دو بار و بیرون آمد از صخره آب بسیار و خوردند جمع
شعب با بهایم شان. و گفت خدای تعالی موسی و هرون شما صادق نکنید قول من و مرا مقدس
نکنید مرا امام بنی اسرائیل از بهر آن این جماعت ندوید با رض که بایشان دادم. و اینست آب
لحد عی شد از خصومه الی بنی اسرائیل خصومت کردند با موسی امام الله الدب. و مطهر شد بنا بلو
و فرستاد موسی لم رقیم رسل بملک ادوم و گفت اخوان تو بنی اسرائیل از آن تو شنیدی که
بهر جه رسید با از مشقتها و عذاب. و تعب که بدران ما نزول کردند بمصر و ساکن شدند دور کاری
چند بسیار. و بدی کردند با ما اهل مصر و با بدران ما. نماز کردیم برابر خدای تعالی مستجاب شد
و فرستاد ملکی خود را بدر آورد دا از ارض مصر. و ما نزول شدیم در اقیم العشیه در حد دبلاد تو. بقیة
النورکه اندر بلاد تو در روم. و نبرد تیلهیم جنل و کالی نبرویم. و از آب جاهای تو نخوریم. بل با لازم راه ما
باشیم. و نکردیم نا میمنه و نا میسره که بگذریم از حدود تو همه. جواب داد ملک ادوم که لا نگذاریم که در بلاد
من اندر آیید و نا بعد و دار ضرب و اگر اینجا کنید با شما جنگ کنم. گفتند با او بنی اسرائیل که لا بروم کرد طریق
در راه ما. و اگر با بهایم ما از آب تو بخوریم بدهیم بتو بهای آب. بگذار ما را که [illegible] بگذریم و برویم منطلقین
و گفت با ایشان ملک ادوم. در ارض من اندرون نمی آیید. و بیرون آمد ملک ادوم پیش ایشان
بحرب و با جیش عظیم و سلاح بسیار و نخواستاد ادوم. که بنی اسرائیل اندرون مرز او اندروی روند...

شدند جلاجل و مارکنز کره و بودند کنز کره و کرده کردند سراویل از تکه که خدمت کنند بموجب الی
تعالی بموسی فرموده است. و بافتند سراویل جبه ساختن بافته از زرق و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان
و بود نجر سر اوبل از اندرون او بر عمل بافتنان. کلیسکر دیر جتوی سراویل شقه که ابناد اینجا بشود
و ساختند بر زیر سراویل که کرده از زرق و ارجوان و صبغ قرمز و غزل کتان و مصاغ کردند
جلاجل از زر ابریز و و تکب کردند جلاجل امیان کز کره و کب کرد سراویل جون بکرد دد که خدمت
کند بموجب فرموده الی خدای تعالی فرموده بموسی. الاصحاح الثامن والعشرون. و نسج کردند
سربال کتان منسوج از بهر هرون و بکاهن. و فرزندان او و دو لبند کتان و مصنفه هیان مجد
سراویل از کتان منسوج معزول. و تزوار جوان و صبغ قرمز و غزل کتان غل مصهر حاذق بموجب الی خدای تعالی
بموسی فرموده است. و مصاغ کردند اکلیل عظمت قدس از زر ابریز و نقش کردند بر او نام خدای تعالی
لله الرب لا زلی مانند نقش خاتم و بستند در و عصا به قرمز که بالا عمامه است که بسته شود بموجب الی
خدای عز و جل بموسی فرموده است. و کامل کرد مجموع ساختمان قبه امد و ساختند بنی اسرائیل
بمانند بموجب فرمود خدای تعالی بموسی. و آوردند قبه را بنشر موسی قبه و مجموع الت او و حلقه او و کز کره
او و الواح و میخها و عوارضها و عامودها و دعایمها و جلال از جلد و جوی و سنانیان از مستوک
لکها و جلال های در تابوت شهادت و دهونها و تطهیرها و ابیع و جمیع الت او و خبز الوجوه
و منار شریف و مصابیح اوی و مذبح زر و روغن مسح و بخور طیب و پرده در قبه و مذبح نحاس
و دهوقانه و مجموع انیه او و سطل و زیر او و سراد یقهای دار و عامودهای او و دعایم او و پرده در دار
و رسنها او و میخهای او و مجموع الت که ساختند از بهر قبه الزمان. و پوشش پاکی از بهر خدمت
قدس که از بهر هرون کاهن و پوشش فرزندان او از بهر کهنوت. بموجب الی فرمود لله تعالی
اخوان ساختند بنی اسرائیل مجموع صنایع. دید موسی مجموع عمل که ایشان ساختند بمانند که خدای تعالی
فرموده است مبارک کرد ایشان را و دعا کرد. و گفت خدای تعالی بموسی که نصب کن قبه الزمان
در اول روز که از ماه اول است. و بنه تابوت شهادت آنجا. و بپاویز حلال را از تابوت و اندرون سیر
آن را. و مصفف بنه برابر او صفوف و اندرون مبر منار را و روشن کن برابر او مصابیح را. و نصب
کن مذبح زر که برابر او بخور کنند برابر تابوت شهادت آنجا و بپاویز پرده در قبه و نصب کن مذبح
قربانها بر در قبه امد. و نصب کن منار سطل میان قبه الزمان و مذبح و بریز در او آب
و بپاویز دار الکرداوی و بپاویز پرده را بر در دار. و بستان دهن المسح و مسح کن قبه را و مجموع
که در او است از متاع و غیره و باش مقدس. و مسح کن مذبح قربان و مجموع انیه او و مقدس کن مذبح را
که باشد مذبح قدس الاقداس. و سطل را مسح کن و زیر او و ایشان را مقدس کن. و بکو هرون
و پسران او را که بیایند پیش قبه امد. و ایشان را بشوی با آب و به پوشان هرون را پوشش قدس را و او را
مسح کن و مقدس کن که کاهن من باشد. و بخوان پسران او و بپوشان ایشان را سراویل و ایشان را
مسح کن ما نند الی که هرون را مسح کردی پدر او. و کاهنان من باشند و باشد مسح ایشان از بهر کهنوت

۱۲۲

تا الیجاب ایشان کرد موسی انچ خدای تعالی با او فرموده است ❦❦ چون شد اول ماه اول
از سال دوم روز یکشنبه نصب کرده شد قبه . و نصب کرد موسی قبه را . و بنهاد جفتهاء او و الواح او و برکرد
و ساخت عوارضهاء او و برکشید ستونهاء او و بکشید پردهاء او بر در قبه و بپوشانید پوشش
خیمها از بالاء او همچنانک خدای تعالی فرموده است ❦ و استد الف شهادت را و بنهاد بالاء
تابوت و بنهاد دهوفها را در تابوت و بنهاد تطهیر بر تابوت از بالا و تابوت را اندرون برد در قبه و بپوشانید
حجاب خیمها از بالاء او همچنانک خدای تعالی موسی فرموده است ❦ و نصب کرد مایده را در قبه آمد
بپیش کنارهاء قبه برابر جنب شمال بیرون حجاب و نهاد بر او صفوف نان بپیش دست الله تعالی
همچنانک خدای تعالی فرموده است ❦ و نصب مناره را در قبه آمد برابر بر کنارهای مایده برابر جنب
جنوب و برکرد مصباح او برابر الله الرب خدای عز و جل همچنانک خدای تعالی فرموده است ❦ و نصب کرد
مذبح زر در قبه زمان بیرون حجاب و معطر کرد بروی بخور الطیب همچنانک خدا و تعالی موسی فرموده است
و بیاویخت پرده را بر در قبه الزمان و نصب کرد مذبح قرابین را بر در قبه و قربان کرد بر او قربان
و تسبیح همچنانک خدای تعالی موسی فرموده است ❦ و بنهاد سطل را در میان قبه الزمان و مذبح و بریخت
در او آب از بهر شستن و هرون و پسران او از او می‌شستند دستها ایشان را و اقدام ایشان را بوقت
که خواستندی اندرون رفتن بقبه الزمان و بودی نزدیک مذبح می‌رفتند و می‌شستند همچنانک خدای تعالی موسی فرموده است
❦ و نصب کرد دهلیز را محیط قبه و مذبح است و بر او برد دهار او بکشید بر در دهلیز . و کامل کرد موسی
عمل او و غمام مختفی قبه شد قبه است و قبه ممتلی شد بمجد الله الرب خدای تعالی و کامل نتوانست موسی
بتوانست بر دخول اندرون قبه الزمان از بهر انک سحاب اندرون او رفت و قبه پر شد بمجد
الله الرب . و بود که سحابه از قبه و تنحی می‌شد بنی اسرائیل رحیل می‌کردند در جمیع قبایل ایشان
و اگر سحابه و تنحی نمی‌شد بنی اسرائیل رحیل نمی‌کردند تا روزی که سحابه مرتفع می‌شد از بهر انک
سحاب خدای تعالی قبه را می‌پوشانید بروز و بود که بشب آتش بر او می‌پیوست و نمودی داد برابر
جمیع بنی اسرائیل در همه مراحل ایشان تم و الحمد لله رب العالمین سبحانه و تعالی بر تمامی سفر دوم از کتاب
توریت کمل کتب السفر الثانی من التوریت ما نقله العبد الضعیف المسکین ... الراجی
رحمه ربه ... سبحانه ... وهو نقله من العربی الی لغه الفارسی
... سبحانه و تعالی ... و نظر فیه غلط ... و ترحم علی کاتبه و ناقله ...

ملکها ... عفی عنه ... الفقیر ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ابتدا می‌کنیم بعونه الله سبحانه و تعالی بکتابت
سفر سیم از کتاب توریت مقدس
و او سفر الاحبار بترجمه لسان الفارسی

ابتدا به سفر سیم
بر اصحاح اول

و خواند خدای تعالی موسی را و با او کلام کرد و گفت با او از قبه الزمان که کلام
کرد خدای تعالی با موسی و گفت با موسی که بگوی بنی اسرائیل را . هر انسانی از شما که از بهر
خدای تعالی قربان کند از بهایم . باشد قربان شما از نره گاو و گوسفندان اگر قربان
او نر گاو باشد باید که نر باشد که در او عیب نباشد . و بیاورد پیش در قبه الزمان که سدمه کند او را
امام خدای تعالی که با او راضی شود از بهر او و دست خود بنهد بر سر قربان خود . و بگوید بجبر
که بر وی راضی شود و مستغفر از بهر او شود . و ذبح گاو و او را ببرد از نر گاوان گاو نر امام
خدای تعالی آن گاو را کاهنه پسران هرون قربان کنند و خون او را افشانند بر مذبح گرداگرد در قبه آمد
انکه سلخ کنند پوست قربان را و اعضای او را پاره کنند . و بر کنند کاهنه پسران هرون آتش بر مذبح
و هیزم کرد کنند بر آتش انکه بنهند کاهنه پسران هرون اعضا را و سر و پیه او بر آتش مذبح و احشاء
او و چهارپایهای او بشویند باب صافی انکه بردارد کاهن این را و بنهد او را بر مذبح . از بهر انک قربانیست از آن
خدای تعالی ❦ و اگر قربان او غنم باشد از حملان باشد یا از بزان الوبید قربان پیش کند او را نر نیکی
که در او عیب نباشد و ذبح کنند او را بپیش جانب مذبح جنوب از شمال او برابر خدای تعالی و بیفشانند کاهنان
پسران هرون خون او بر مذبح گرداگرد . و ببرند اعضای او و سر و پیه او و بنهند پس کاهن او را
بر هیزم که آتش در او گشت انکه بر مذبح است . و بشوید شکم و اکارع او باب صافی و گرد کند کاهن
و بنهد او را بر مذبح از بهر انک قربانیست و بوی راحت خدای تعالی اوست ❦ و اگر قربان از بهر خدای تعالی
از طیر باشد پیش کند قربان از بهر خدای تعالی از شفانین و باشد قربان او بچه کبوتر و بیاورد او را
کاهن بر مذبح و سر ... ببرد و بردارد او را بر مذبح و بیفشانند خون او بر مذبح برگرد او و حیطان او را از مذبح
و بدارد چینه او و ... در او ست . و بیندازد او را بر جانب مذبح شرقی بر خاکستر . و پاره کند
میان دو جناح او و جدا نکند و بردارد کاهن و بنهد بر هیزم که بر آتش است از بهر انک قربان
ذبح و بوی راحت امام خدای تعالی ❦ و هر نفسی که قربان کند از سمید از بهر خدای تعالی باشد قربان
او در مک و بر او روغن بریزد و بنهد بالاء او لبان از سمید از بهر خدای تعالی و سام ... بپیش جبر
بر هرون بستاند از دو دست او از در مک و روغن که بر لبان است و برداری جیر ذکر او بر مذبح قربان
و بوی راحت از بهر خدای تعالی و هر چه بماند از سمید از آن هرون باشد و فرزندان او از بهر انک قدس الاقداس
است از قربان خدای تعالی ❦ و اگر قربان کند سمید که در تنور پخته باشد قرص فطیر باشد
از در مک آمیخته بزیت . و اگر قربان کند از سمید نان که بر ساج بزند باشد از در مک آمیخته بزیت ١٢١

وباره کنند بشر یاره یاره وبریزند سر آن شمید زیت ✿ واکر قربان تو از شمید باشد که بر طابق منقوب
بیامیزد شمید با زیت. وبیاورد شمید را که از این جیزها کرده شود بیش خدای تعالی ✿ وبدهد
او را بکاهن وبردارش بر مذبح بجهت خدای تعالی وخاص کند جیزی از شمید ذکر آنرا از بهر خوشنودی او
بر مذبح وباشد قربان وعرف رایحه خدای تعالی بهر امداد وشمید آنرا هرون باشد که او
قدس مخصوص است از قربان خدای تعالی ✿ وجمیع شمید که قربان کنید او را از بهر خدای تعالی
خمیر نبردش از بهر آنکه هر خمیر وهرچه شیرینی دارد آن قربان برداشته نشود از بهر خدای تعالی
بلکه قربان شما باشد از بهر خدای تعالی از بهر آنکه بیش شما باشد. وپاکیزه او وبرداشته نشود
از خمیر وشیرینی بر مذبح. از بهر عرف رایحه خدای تعالی. وهر قربانی که قربان شد از بهر خدای تعالی
از شمید نمک کرده شود اول بنمک وباطل نشود نمک عهد خدای تعالی از تو از شمید. با بس که نمک
بر او قربان تو همه. ✿ واکر قربان کنی از نخ اول بخته شود. اول غله طعام خدای تعالی باشد
قربان تو بکجی همه گندم مشوط باتش وباشد قربان تو اول غله طعام تو. از سنبل مفروک کزیده
وبریز بر او زیت. وبنه بالای او لبان از بهر آنکی قربان است. وحبر او را قربان کند یا انکه از بهر او آن
سنبل مفروک زیت کرده بر جمیع لبان قربانا از بهر خدای تعالی ✿ واکر قربان تو ذبیحه کامل باشد
از بهر خدای تعالی وقربان کند از کاوان از کاو از قربان کند که در عیب نباشد نر باشد یا انثی وبنهد
صاحب قربان دست بر سر قربان او. وانکه ذبح کند او را بر در قبه الزمان وبیفشانند احبار بنی هرون
خون او بر کرد مذبح. وبیش کند از ذبیحه کامله قربان از بهر خدای تعالی حجاب که بوشیده است بر احشای
وترب که بر احشا است همه وکلیتین وشحم او انکی بر جنب است. وزیادت کند با کلیتین وبردارند
بنو هرون از او بر مذبح بر زنید وهیزم که بر اتش است. باشد قربان وعرف رایحه خدای تعالی ✿
واکر قربان او باشد از غنم ذبیحه الرب قربانش کند نقی لاعیب فیه نر باشد یا انثی واکر قربانک
او قوچ باشد. بیش کند او را برابر خدای تعالی. وبنهد دست خود بر سر قربان او قوچ انکه او را ذبح کند
بر در قبه امد. وبیفشانند بنو هرون خون او بر مذبح همه کالی او را او باشد. وبیش او داز ذبیحه
زبد قربانا للرب شحم ودنبه تمام وبازکند دنبه را از برابر منزلة وحجاب متوسط او که مبسوطست
بر احشای وشحم که بر اکناح همه وکلیتین وشحم او از اینجنب جنب وبصیر زیادت کبد با
کلیتین وبردارد او را حبر بر مذبح باتان قربانا خدای تعالی ✿ الاصحاح الثانی ✿ هر که از بز
قربان کند بیش اورد او را بیش خدای تعالی وبنهد دست خود بر سر بز قربانی خود وبیش
در قبه لمد ذبح کند او را. وبیفشانند بنو هرون بر دایره مذبح واز قربان کند از بهر خدای تعالی
حجاب مبسوط بر احشا وترب که بر اکناحست همه وکلیتین وشحم که بر اوست وبر جنب است
وبکذارد زیادت کبد با کلیتین وبردارد او را حبر بر مذبح باتان قربان از بهر عرف رایحه وجمیع
از آن خدای تعالی است تا احقاب شما در همه مساکن شما شحم وخون مخورید ✿ انتهی الکلام

ولا اشاط شود از اجساد شان بر زرع وبر تخم زمین پاک باشد. واکر زرع را جیزی از اب کنن از اب هوام
در ان اب افتاده باشد. وافتاده از اجساد شان بر ان اب نجس باشد. واکر هیچ از انها عبره که پاک باشد
انکی بر شما حلال است ونزدیک جسد که گنی رفت وملمس او شد نجس باشد تا شب. وهرکه از جسد ایشان
بردارد وجامه خود بشوید وتا شب نجس باشد. وهر جیز از هوام که بر زمین میرود از بهر آنست بر شما
از انجمله بر از بهر انکی نجس است. انفس شما نجس مکنید. بجمیع هوام که بر زمین میرود میشوند که نجس نشوید
در جیزها. که منم الله خدای شما. پاک ومطهر شوید. وباشید مقدسین که منم مقدس قدس طاهر منم
انفس شما از هوام نجس مکنید که بر زمین میروند همه. که منم الله خدای شما که شما را بیرون آوردم از ارض مصر
که اله شما منم مطهر شوید که من طاهرم. اینست تمام سنه بهایم وطیور وهرچه زنده است ودر زمین میرود
سنه زن
وهر نفسی که در اب است تا فرق کنید میان طاهر ونجس. ومیان حیوان حلال وحیوان حرام
وکلم الرب موسی وکفت با او کلام کن بنی اسرائیل وبکو با ایشان زنی که آبستن شود
وفرزند اورد نر نجس باشد تا هفت روز مانند انکی باشد در ایام حیض او. ودر روز هشتم ختانت کنند ذکر او را
وباز نجس باشد جای خود نشیند سی وسه روز نزدیک جیز مقدس نرود. وبخانه خدای تعالی نرود تا تمام شود
تطهیر او. واکر انثی زاید نجس باشد دو هفته مانند نجاست او در ایام او وشصت وشش روز بجای خود نشیند بر خون
شصت وشش روز. جون تمام کند ایام تطهیر او انکی بسر زاییده باشد یا دختر. بستاند کوسفند پاک بی عیب
از بهر ذبیحه کامله. ودو شفنین یا دو بچه حمام از بهر کناه وبیاورد انرا بر در قبه لمد وبدهد او را بکاهن
وقربان کند امام خدای تعالی که مستغفر او شود. وطاهر شود از حیض خون او. از خون که ازو می اید
اینست سنت انکی فرزند اورد ذکر باشد یا انثی. واکر نتواند که کوسفند بستاند. بستاند دو شفنین یا دو بچه
کبوتر یکی از بهر کناه ویکی از بهر ربد وکاهن مستغفر او شود وپاک شود ✿ الاصحاح الثامن عشر
کلام کرد خدای تعالی با موسی وهرون وکفت با ایشان هر انسانی که در جسد او
کلوم یعنی کهنی باشد وقوبا یا برص باید بیش هرون کاهن یا بیش یکی از فرزندان او کهنه وکناه کنند است
بقعه بیضا که برص که بر جلد اوست. اکر موی شده بسفید در آن عره وجلد او. وکشاده شده واسفید شده موی که در اینجا که
وباشد جایکه که در اوست برص انجنس انکه پوست جسد او آن برص است. جنانظر کند با وکاهن
واو را نجس شمارد. واکر بیدا شود در بوست او نقطه سفید هی ونیست بیش او انست یا ملو موی او سفید
نشود انکی در ان عمیق است. جبس او دایره بکشد کاهن خود تا هفت روز وبعد روز هفتم در او نظر کند
اکر ضربه در جایکه خود قرار کرفت ودر بوست کشوده نشد. حبس دیکر باره دایره کند برو هفت روز دیکر
انکه نظر کند کاهن بر او بعد از هفت روز دیکر. اکر ضربه تیره باشد ودر بوست کشوده نشد. او را طاهر
کند کاهن از بهر انکی قوبا است. جامه خود بشوید وطاهر شود. واکر قوبا در بوست کشوده شده
بعد از نظر کاهن او را بعد تطهیر او نظر کند کاهن بار ثانیه. اکر کشوده شده در بوست. نجس کند
او را کاهن که آن برص است ✿ واکر ضربه برص در انسان بیاید او را بیش حبر که نظر کند
بر او صحیح نکاه کند اکر در بوست بیاض است وکردیده است موی شعر جایکه بسفیدی وبعد کوشت حی زنده
غیره آن برصست. کاهن او را نجس وبر او دایره کشد از بهر انکی نجس است. واکر برص کشوده شده باشد

دربوست او و نیست مجموع بوست او بوشیده شد برص بیوست انشراه و تاقدم او نظر کند چشم کاهن
ابرا. اگر تمامت بوست او برص شده است تمامت طاهر کند کاهن آن ضربه را الی سپید شده تا بیوست
او از پاک گشت. واگر ظاهر شود در او گوشت زنده و نجس است. نظر کند کاهن گوشت زنده و نجس
کند از بهر آنکه برص است. واگر گردید گوشت بسپاهی صالحا و برود بسوی کاهن و کاهن نظر کند
الضربه به منقلب شده بسپاهی مطهر کند او را کاهن از بهر آنکه طاهر است. واگر در تن انسان
جرح و درست شده باشد. و در جایگه جرح اثر سفیدی باشد از بهق باشد سفید یا سرخ نگاه کند کاهن
و نجس کند او را از بهر آنکه ضربه است برص که گشوده شده در بوست موضع زخم. واگر کاهن نگاه کند
ببیند که جایگه شعر سفید نیست. و نشده موضع مستوی کاهن بدارد او را هفت روز اگر
برص گشوده باشد و در بوست و لیکن سوده است کاهن او را نجس کند که برص است. واگر در جایگه خود
مانده و فراخ نشده باشد اثر جراحت است کاهن او را پاک کند طاهر **الاصحاح التاسع** وهر مردی یا زنی که در پوست
او بهق باشد که سفیدی او برق دهد کاهن در آن نظر کند. اگر در بوست او بهق سفید باشد یا سرخ
که پوست رها کند از بهق است که منتشر میشود. او پاک است. واگر مقدم او باشد از جرح است پاک است
واگر در پیشانی یا در طرف او باشد اثر بیاض یا سرخ آن برص است. که پیشانی یا در طرف او نظر کند کاهن در آن
اثر زخم اگر سرخ شده باشد یا ابیض سپید و باشد جلحة یا در ضلع او و رنگ او بمانند رنگ برص باشد در جسد
او ابرص است. نجس کند کاهن او را. از بهر آنکه در سر او زخم برص است. وانکه در وی برص باشد جامه
او پاره باشد و سر او بوشیده نباشد و ستر کند جوانب دست خود و انف او ستر کند. و بیاد
نجس نجس گوید. همه روزگار که در وی است زخم برص نجس است و تنها بنشیند و مأوای او بیرون
شود از بهر نجاست او و مکان او بیرون باشد از محله بنی اسرائیل
وکلام کرد
خدای تعالی موسی و گفت با او اینست شریعت برص الی متطهر شود بیاید بیش کاهن و کاهن او بیرون
بر در خارج لشکر و نظر کند چون که الضربه او که برص بوده است به گشته شده باشد و پاک شده است از وی.
چون بباید که بیش ابرانکه متطهر میشود و بیاورد دو عصفور زنده پاک و چوب از خشب ارز و صبغه
دمرمی و زوفا و بگوید کاهن که عصفور را ذبح کند در آلت فخار بر چشمه آب و بستاند عصفور دیگر
زنده را با خون عصفوری که ذبح شد بر چشمه آب و بیفشاند از خون بر آنکه متطهر میشود از برص
خود هفت بار و متطهر شود و به فرستد عصفور زنده را در صحرا و بشوید آنکه متطهر شده است جامه
و موی سر خود را تمامت بتراشد و در آب مستحم شود. آنگه اندر رود در محله بنی اسرائیل و بنشیند خارج
خانه او هفت روز و در روز هفتم بتراشد جمیع موی سر خود تمامت بتراشد موی ریش و لحیه و جبین
تمامت بتراشد و موی تن را نیز بتراشد. و تن خود را بشوید که چون روز هشتم باشد بستاند دو بره.
که در ایشان عیب نباشد و یک رخله یکساله بی عیب و ثلث عشر سمید دیگر امیخته بزیت و بستاند
کاهن آنکه متطهر شد با خویشتن در در قبه الزمان امام خدای تعالی. و بستاند
یک حمل و سر کند او را قربان گناه و بستاند با خود وقیه زیت و خاص کند کاهن جامه امام

خدای تعالی و بره را در جایگه ذبح کند از بهر گناه و ربانی که جایگه سوخته میشود در موضع طاهر
از بهر آنکه قربان متقرب میشود از بهر گناه. از آن کاهن است و او خاص الخاصست. و بستاند کاهن
از خون ذبیحه گناه و بیفشاند بر گوش راست آنکس که متطهر میشود و بر انگشت دست راست او و بر انگشت پای
راست او. و بستاند کاهن از وقیه زیت و بریزد او را بر دست چپ او. و چپ غمس کند انگشت
راست خود را در روغن که در دست اوست چپ و بیفشاند امام خدای تعالی هفت بار از زیت که در دست
بیفشاند چیزی او بر ابهام دست راست و بر گوش راست آنکه متطهر میشود و بر ابهام پای چپ و آن
در جایگه که ذبیحه گناه. **الاصحاح العاشر** و آنچه ماند از زیت که در دست چپ که انشا را
بریزد بر سر متطهر و کاهن از بهر او مستغفر شود امام خدای تعالی و کاهن قربان کند امام الله تعالی
بر گناه او و از بهر او استغفار بخواهد از بهر آنکه متطهر شود از نجاست او. و بعد از آن که ذبح کند قربان
بسوزد او را و قربان کامل بر مذبح و چیز استغفار بخواهد از بهر متطهر واگر مفلس باشد
نتواند بر قربانها که گفته شد بستاند یک حمل گناه و کاهن مستغفر شود از بهر او و عشر جیب دیگر امیخته
بزیت از بهر قربان و اوقیه از زیت و دو شنین و دو بچه کبوتر بیاورد روز هشتم بر کاهن الی او را
متطهر کند بر در قبه الزمان امام خدای تعالی و بستاند کاهن حمل را و اوقیه زیت و خاص کند
او را چیز خاص امام خدای تعالی و ذبح کند حمل را و بستاند چیز از خون گناه و از و بیفشاند بر گوش
راست آنکه متطهر میشود و بر ابهام دست راست او. و بر ابهام پای راست او جای خون گناه و بریزد
چیز از زیت که در دست چپ اوست و بیفشاند از او با صبع خود راست از روغن که در دست
چیز امام خدای تعالی هفت بار. و بیفشاند چیز از زیت که در دست اوست بر کنار گوش او که متطهر
میشود و بر ابهام دست راست او و بر ابهام پای راست او جای خون گناه. و آنچه از زیت ماند در دست
کاهن بریزد بر سر آنکه متطهر میشود و از بهر او استغفار بخواهد امام الله تعالی و قربان کند از دو شنین
یا از دو بچه کبوتر آنچه بر او تواند از متطهر و یکی از ایشان بهر گناه و دیگر بهر آنچه باشد بر سوخته و کاهن
از بهر او استغفار بخواهد آنکه متطهر میشود امام الله تعالی اینست شریعت آدمی که در وی برص باشد که
اگر تواند بر بخرا و متطهر شود آنگه خدای تعالی با موسی متکلم شد و با هرون و گفت با ایشان
آنگه که در زمین کنعان اندر روید آنکه بشما میدهم میراث و ضربه برص ظاهر شود میراث شما بیاید خود خانه
و اشکاره کند او را با کاهن و با او بگوید دیدم در خانه من نشانه ضربه برص. کاهن بگوید که خانه فارغ کنند و تر
از آنکه در خانه اندرون رود که ضربه برص را نظر کند از بهر آنکه نشوند آنکه در خانه است آنگه چیز اندرون رود
و بر ضربه نظر کند. اگر ضربه در دیوار باشد در دیوارهای خانه و بوستهای او سرخ و زرد و منظر ایشان اخفض
باشد از دیوار خانه. کاهن از خانه بدر رود و در خانه واقف شود و در خانه دایره بکشد هفت روز
و باز آید چون بعد از هفت روز و نگاه کند الضربه منتشر شده باشد در دیوار خانه بگوید چیز که آن
بر اساس بیدا شده است. بیرون آرند از سنگها که ضربه برص در اساس بیدا شده است که اندرا اند
بیرون در موضع نجس و اندر اورد سنگهای در جای آن سنگها که بیرون کشیده شده اند. ١٢٧

نامت را، اگر به عاید شود در خانه و پیدا شود دیوار به رو را و در سنگها و دیوارهای خانه را مالیدند و مطهر
کردند بیاید حبر و نظر کند اگر ضربه در خانه گشوده میشود. اعلام کند که این خانه برص نجس است
تا بگوید که خانه را هدم کنند و برکنده شود و جمع سنگهای او و خاک و خشب او به بیرون اندازند به
قریه در موضع نجس و بسوزانند تا باشد. و هر که در آن رود و هر که در آن درون باشد نجس باشد تا شب
و هر که خسبد نجس باشد جامه خود را بشوید. و اگر اندرون آید حبر و نگاه کند که ضربه منتشر نشده باشد
در خانه بعد از گل اندودن خانه مطهر کند که ضربه برص منتزع شد و بستانند از بهر تطهیر خانه. دو طیر
پاک زنده و چوب از خشب ارز و کهنه قرمز و اب و بکشند یک طیر را و کنند در آوند سفالین بر چشمه اب
و سایر بستانند عصفور زنده را و چوب ارز و کهنه و قرمز کنند در خون عصفور که ذبح شده و از
اب عذب پاک و بیفشانند در آن خانه هفت بار. و مطهر کند خانه را به خون عصفور و اب عذب. و عصفور
زنده را و چوب ارز و کهنه و قرمز و عصفور را رها کند خارج قریه بجانب بریه و حبر استغفار کند بر خانه طاهر
شود. اینست سنت برص که بر مجموع انواع برص که در مردم پیدا میشود و در خانها. و سنت کلوم
و آثار که منتشر شود و بهق تا بیان کند میان پاکی و نجس است سنت برص و بلادها انست

سنت دادن سیلان دم و نجاست سیل که در آدمی باشد

آنکه کلام کرد خدای تعالی با موسی و هرون
و گفت با ایشان بگوید بنی اسرائیل و بیاموزانید با ایشان بگوید که هر که او را سیل است که از تن او که از د
او نجس است سیل او و بگیرد که همیشه از تن او سیل شود از خون یا از وسیل شود که در وی گشت
گوشت بنا باشد نجس است و هر جامه خواب که بر او خسبد آنکه او را سیل است نجس باشد
و هر جای که صاحب سیل نشیند نجس باشد. و هر که در بگیرد جامه خواب او بر وی جامه خود را بشوید و در آب
منتجس بشود و نجس باشد تا شب [illegible] و هر که نشیند بر جای که مسیول
نشسته باشد جامه خود را بشوید و منتجس شود در آب و تا شب نجس باشد. و اگر مسیول گرفت
گوشت با جامه خود را بشوید و تا شب نجس باشد. و هر که با صاحب سیل نشیند و لحم او نجس باشد
و هر که رفت بر او که صاحب سیل بر او نشسته باشد نجس باشد. و اگر با او سیل باشد دست او در آب شوید
و منتجس شود و تا شب نجس باشد. و اگر مسیول در وعاء فخار آب نخورد او را وعاء فخار در حال شکسته شود
و اگر مس کند و عا خشب یا وعای مس مجلی کنند بشو و در آب بشوریند. و الانجاه کند الی د و سیل است
پیدا شود او را بعد هفت روز منتظر شود و جامه خود را بشوید و جسد خود را بشوید در آب عذب و مطهر شود
چون روز هشتم بستانند دو شفنین ام دو بچه حمام و بیاورد انسار ... الزمان و بدهد ایشان را
بیش خدای تعالی و کاهن بدهد ایشان را که کاهن ایشان را قربان کند یکی را بهر گناه و یکی را بهر و چه کامله
و کاهن او استغفار کند امام خدای تعالی و مطهر کند [illegible] بر او سیل [illegible] و مردی
که از وی منی بدر آید جسد خود را بشوید در آب و هر او تشط مجامعت افتاده باشد. او بشوید و تا
شب جنب باشد و هر جامه یا جامه خواب که نطفه بر او افتاده باشد با آب شسته شود. و مرد که مس
زن او رود منتظر شود هر دو و نجس باشند تا شب ... زن که او حیض خون باشد. حیط او در جسد
او باشد. و بنشیند حایض هفت روز و هر که بیش او رفت در حیض او تا شب نجس باشد و هر جای

وبنایا بن یهویاداع ... از قبه الزمان و مسح کردند سلیمان را و بانگ زدند بشافور و گفت
مجموع شعب که زنده بماند سلیمان ملک و رفتند مجموع شعب دنبال سلیمان و میزدند بطبول و دف
و صنوج و مزمار و می‌کردند بشادمانی عظیم که میکردند با احدی که ... زمین از بانگ ایشان
حالا و مجموع شعب و از اهل بادنی که ... و میگفتند زنده بماند ملک سلیمان زنده بماند ملک
بسیار شادمانها اما ادونیا شنید و مجموع مردم که خوانده بود. چون فارغ شدند از خوردن طعام
شنید یواب برضع با آواز شافور. گفت این چه آواز است. از آن شعب در شهر. چون یواب
... که این چه آواز است. ناگاه ناتان بن ابیاتار کاهن اندر آمد اندرون گفت ادونیا بیا تو مردی
... کلام این چه آواز است. خبر ده که این چه غلبه است و چه آواز است که میشنوم
... و زبان ... کشوده میشود. چنانکه خداوند ما ملک داود شاخت سلیمان را ولی عهد او. و فر
جواب ... و گفت با ادونیا.
ملک با سلیمان صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایا بن یهویاداع و ... ملاقیه و عبید ملک و سردار
و ... و نشاندند سلیمان را بر بغل ملک. و آنجا مسح کردند سلیمان را ملک صادق
کاهن و ناتان نبی و بنایا بن یهویاداع ... و آمدند از آنجا ... تمام. و شاد شدند مجموع شعب
اما سلیمان ... نشست بر تخت ملک و تمامت
شعب و ابنشست ... که میشنوید
عبید ملک گفتند عظیم کند الله الرب اله اسرائیل نام سلیمان بیشتر از نام تو که ملک داود
و عظیم کند کرسی ملک او از کرسی ملک داود پدر او. و ملک داود سجود از فراش خود سجود
کرد از بهر سلیمان ... گفت ملک تبارک الله الرب اله اسرائیل که ...
که بر تخت من نشست و می بینم او را معاینه. و مجموع مردم که خوانده بود ادونیا ایشان را متفرق شدند
و رفتند هر یکی در سبیل خود که لا احتاج للتالی. ترسید ادونیا از سلیمان رفت پناه گرفت
... الله الرب اله اسرائیل خبر دادند
... الله تعالی و با مذبح ... شد و آمد ... مذبح
... الله الرب تعالی و مذبح مستجد شد
کردند سلیمان را ... ادونیا رفت و پناه گرفت ... قتل نکند. گفت سلیمان ...
و مستعیث ... سلیمان ... قتل نکند ... الحرب ... و الدنیا ... براو خیانت و مکر قتل او
ادونیا مطیع فرمان ... شود. ... ادونیا ... سلیمان ... و افتاد
اوکنم. سلیمان ... طلب ادونیا و او را اورد. اندرون آمد ادونیا ...
لما ایام وفات ملک داود
سجود کرد از بهر ملک سلیمان. گفت ملک سلیمان با ادونیا برو بخانه تو.
... گفت با او. میخواهم از تو از بهر
رسید ... وصیت کرد ملک داود سلیمان فرزند خود و گفت با او
مجموع شعب ... و ... باش و نگاه دار ... فرمود الله تعالی اله تو بتو. نگاه دار مجموع وصایا
و احکام و شهادات او. و با تمام ... و قایم دار ... نوشته است سنت موسی
... الله الرب تمام کند
... و ... اندیشه ... بروی که الله الرب تمام کند
... و رفتند پیش من در راه راست
... که اگر فرزندان تو نگاه دارند راه ایشان
... ایشان و نفس ایشان ... از تو معدوم ... که بنشیند بر تخت ملک اسرائیل
... اندرون ایشان ... یواب بن صرویا با ... بدو شهر ... اسرائیل ... و ابنیر بن نیر
... معلوم شد که ... ایشان ... قتل شده اند ...
و عمسا بن یتر ... قتل کرد ایشان را ... ایشان ... گناه.

خون ایشان را شمشیر که در میان بود بشسته. بشارت تو را از رحمت تو. و مقدار که شیر او
سلامت روز بگور لعا باقی برنی الجلعرانی بجشانکن و باشد از همنشین مایده تو جبرا.
از بهر انکه خدمت من بسیار کردند. و از بهر من قایم بودند بهمه چیزها. بوقت که بختم از دست
ابیشالوم برادر تو اما این شمعی بن جار از سبط بنیامین از اهل بحوریم. او مرا دشنام بسیار داد
و مرا اعظم و ذل و خوار کرد بهر چه بدتر بوده است. ان روز که رفتم بمحنیم. او بنزد امد بپیش من
باستقبال عذر آوردن و بپیش من تضرع و زاری نمود. از بهر ان عهد کردم با او. و با او میثاق بستم میثاق
و عهد الله تعالی اله اسرائیل و گفتم با او که من ترا نکشم قتل بشمشیر. اما تو براو شفقت و عفو مکن
از بهر انکی تو عاقل و لبیب. نگاه کن که خواهی کرد با او. بازده کید و شر او بر سر او. و شیبت او
خون آلوده بگور بفرست. سطر و بعد از وصیت. گفت داود بسلیمان ملک ابن او. که من گرد اشتم
از تو ای سلیمان فرزند من هزار هزار قنطار زر سرخ. و هزار هزار نقره صافی بلخان
انجاش خرج کن بر عمارت خانه خدای تعالی. که خواهی عمارت کردن از بهر عبودیت حضرت
الله تعالی المجد اله اسرائیل اما تو عمارت کن خانه لله تعالی را بهر چه عظمت و خوبیت است
از زینت و عظمت و در دریغ مدار از بهر خرج عمارت خانه لله تعالی و الف او. سطر لفت داود
داود ملک گشت و در دو بوستان شد بپدران او. و دفن شد در قریه داود. و بود عدد
سالهای مملکت داود ملک بر بنی اسرائیل چهل سال. ملک بود بحبرون هفت سال بر یهودا
و ملک شد بر جمیع ال اسرائیل بعد اورشلیم سی و سه سال سطر و نشست سلیمان ملک بر منبر
ملک داود پدر او. و ملک برو او قرار گرفت. و صلح شد عظیم. امد ادونیا از حجیت بپیش بتشبع
ام سلیمان و گفت با او بتشبع که چه حاجت بتو روی نمود. گفت ادونیا خیر. انگه
گفت ادونیا بتشبع میخواهم از تو یک حاجت. گفت با بتشبع بگو. گفت ادونیا با او تو میدانی
که ملک بمن و لجبه من است. و بمن گشته بودند جمیع اسباط اسرائیل نظر ایشان که من ملک
باشم بر ایشان بحالیکه بدرجه و قدر [illegible] مینم. اکنون ملک از من بگردیده رفت. و بر برادر من
ملک سلیمان مقرر شد. جبرا. از بهر انچه خدای تعالی او را خواسته است که سلیمان ملک باشد
اکنون میخواهم از تو یک حاجت که از من دریغ نداری. گفت با ادونیا بتشبع که بگو حاجت تو را که
بشنوم. گفت ادونیا میخواهم که بگوی به برادر من ملک سلیمان. که حاجت من از من دریغ ندارد و مراد
من بدهد. ابیشبع شلومیه برنی من دهد که من شوهر او باشم سطر لما اراد ادونیا
ان بود که ابیشبع شلومیه را بزنی بستاند که جمیع شعب اسرائیل را با خود کند و بتغلب ملک را
از دست سلیمان بستاند سطر گفت با او بتشبع مادر سلیمان ملک البته من بگویم ملک حاجت تو.
اندرون امد بتشبع بپیش ملک سلیمان که با او بگوید سخن ادونیا. ملک سلیمان برخاست از بهر او برخود
و از بهر او سجده کرد و انگه نشست بر دست راست سلیمان. گفت با سلیمان دارم با تو یک حاجت
چیز کوچک میخواهم که سخن من قبول کنی. و حاجت من با نام رسانی. گفت ملک بوالده خود بگو.
و بخواه با والده حاجت تو که برابر من مراد تو. گفت ملک سلیمان بوالده ابیشبع شلومیه را به ادونیا تو
ادونیا بزنی که زن او باشد. جواب داد ملک سلیمان بوالده خود و گفت. چرا خواستی ابیشبع

شلومیه از بهر ادونیا. بخواه از بهر ادونیا تخت و ملک من. جبرا از بهر انکه ادونیا برادر بزرگ من
و یار دار ابیتار کاهن و یواب بن صرویا. سلیمان سوگند خورد و گفت والله الرب تعالی که مرا اختیار
کرد و ملک نشاند مرا بر تخت پدر من داود. که ادونیا این کار از بهر من خواسته است. که ملک را بستاند
اکنون والله الحی تعالی که مرا نشاند بر تختگاه پدر من داود ملک و ملک را مقرر و ثابت کرد بر من
و ساخت از بهر من خانه موعظ انچنانکه موعود است. که امروز ادونیا قتل شود. در حال فرستاد
ملک سلیمان بنایا بن یویادع و گفت با او برو بر ادونیا و او را قتل کن رفت و قتل کرد ادونیا را. و گفت
ملک سلیمان با ابیتار کاهن تو برو بمزرعه تو بعناتوت. جبرا از بهر انکه هستی تو مستوجب مرگ
اما ترا او را قتل نکنم. از بهر انکه بر داشتی ارون لله الرب تعالی را. بپیش ملک داود پدر من اینک
و انکه بتو ذلها رسید مثل تو ترا بس است. بدر کرد سلیمان ملک ابیتار کاهن را که او کاهن باشد
کاهن بر لله علی بشیلوا. خبر رسید یواب بن صرویا را که ادونیا قتل شد. ازانکه یواب
دل خواه ادونیا بود. و یواب با ملک سلیمان ارادت نبوده است. گریخت یواب و رفت بپناه
[illegible] لله تعالی و ملتجا گرفت بمذبح لله الرب تعالی [illegible] سلیمان ملک را که یواب بگریخت
[illegible] و مذبح را ملتجا گرفته است. فرستاد سلیمان ملک بنایا بن یویادع
و بناه گرفت بخانه الله تعالی [illegible] و گفت بیواب [illegible] فرماید
و گفت با او که [illegible] یواب را قتل کن. اندر امد بنایا بمذبح لله الرب. و گفت بیواب
ملک سلیمان که بیرون بیا از مذبح لله تعالی. گفت یواب که نه [illegible] بدینجا میمیرم. برد بنایا
کلام یواب بپیش ملک سلیمان و گفت که ایچنان جواب داد یواب و گفت. گفت با او ملک ایچنان بکن که
خواسته است. و گفت برو او را انجا قتل بکن. و منم فرو کن خون ناحق که ریخت یواب از من و از پدر من
و باشد خون او در گردن او. جبرا. از بهر انکه قتل کرد دو مرد بی گناه بزرگوار و افضل تر از
و بهتر از او. ایشان را بحرب قتل کرد. و پدر من داود ملک خبر نداشت بقتل ایشان. ابنیر بن نیر
سرهنگ و صاحب جند اسرائیل. و عمشا بن یتر صاحب جند الیهودا. رجوع شد خون ایشان
بر سر یواب و بر سر اولاد او تا ابد. و باشد کرسی داود و نسل او و در بدر او ایمن و سلم التسلم
تا ابد. از قبل الله الرب تعالی. رفت بنایا بن یویادع و قتل کرد یواب را. و دفن شد در مقبره
او در بریه. و ابستانید ملک سلیمان بنایا بن یویادع را بجای یواب صاحب لشکر خود. و صادوق کاهن
بجای ابیتار کاهن. سطر الاصحاح الثالث. فرستاد ملک و خواند شمعی را و گفت با او از بهر تو عمارت
کن خانه در اورشلیم و انجا ساکن باش و بیرون مرو از انجا. و از روز که بیرون بروی و بپای وادی قدرون قتل
بشوی. و بدانی حقیقت که خون تو در عنق تو. گفت شمعی بملک سلیمان نعم فرمان بردارم بهر چه ملک فرماید
که بنده مطیع فرمان ملک است بهر چه فرماید بنده او. امد شمعی و مقیم او را اورشلیم شد بسیار روزگار
و بعد سه سال بگریختند دو غلام شمعی و رفتند بپیش اخیش بن معکا ملک جات. بشمعی خبر کردند
که دو غلام تو بجات اند. برخاست شمعی و زین کرد خر خود را و برنشست و رفت بپیش اخیش
بطلب دو غلام خود و امد و اورد شمعی غلامان خود با خود از جات. گفتند ملک سلیمان که
شمعی از اورشلیم رفت بجات و باز امد. فرستاد سلیمان ملک و خواند شمعی را و گفت با او من ترا
من سوگند دادم بالله تعالی و گفتم با تو که ان روز که بیرون

روی ارا و راشلیم ببری و اگر بروی بوادی قدرون بدان که هان بمیری قتل شوی و قبول کردی قول
من و گفتی نیکو مطیع فرمان ملکم چرا نگاه نداشتی سوگند که باو قسم کردی یا من بالله تعالی
و متعدی شدی بر سخن من که باو گفتم و شنیدم که اسادا بوادی قدرون بروی که قتل شوی . و گفت
ملک بشمعی تو حقیقتی می دانی جمیع شری که کردی با پدر من ملک داوود . انتقام باز آورد لله الرب تعالی
شر تو بر عنق تو . و سلیمان ملک باشد مبارک . و کرسی داوود باشد قایم تا ابد امام الله تعالی
فرمود ملک سلیمان بنایاهو بن یهویاداع که برود بزد شمعی را و امر اهمال کند . و مملکت سلیمان قرار گرفت
و شد الازان سلیمان **اما سلیمان داماد شد** واشند دختر فرعون ملک مصر و متزوج شد
شد بدختر فرعون و اورا اورد بمنزل عود تا اورشلیم قریه داوود . و زودتر از ان عمارت کرد خانه خود
لغایت کرد بعمارت لله الرب تعالی و باروی که اورشلیم تمام را عمارت کرد . **اما جمیع شعب**
و ذبایح می کردند بر مذابح **جرا .** از بهر آنکه هنوز عمارت نشده بود خانه از بهر الله الرب
اسرائیل تا آن روزگار . و الله الرب دوست داشت سلیمان را که برود بجمیع وصایای داوود
ابو . بر ابی می کرد ذبایح بر مذابح . و بخور میکرد . و رفت سلیمان ملک بگبعون که آنجا ذبح کند **جرا .**
از بهر آنکه مذبح عظیم بگبعون بود در آن عصر . و سلیمان قربان میکرد بر آن مذبح که بود بگبعون هزار ذبیحه
تا گاه بیداد لله الرب تعالی بسلیمان آنجا که بخواب ببیند . گفت بسلیمان الله الرب
بخواه از من هرچه میخواهی که بتو دهم **۵** گفت سلیمان تو یا رب انعام فرمودی با بنده پدرم داوود
و آنچنان که رفت امام تو براستی ایمان و بود بودن تو بصدق نیت و سلامت
نعمت تو عظیم . و بخشیدی او را فرزندی که نشیند بر منبر ملک
قلب . و نگاه داشتی از بهر او این نعمت عظیم . و اکنون یا رب اله ما . تو کردی پادشاه بنده تو خلف داوود ابیه فی
او . و من که هستم کودک . اکنون یا رب نمیدانم خروج و دخول . و بنده تو در میان شعب تو . که او را خواستی
الکون کودکم و صغیرم . و مملتی دخول و خروج نیستم میان شعب تو . از بسیاری
که او شعب بسیار است . و مختلفی شود از بسیاری و او را شمار و قیاس نیست . و نگاه کند
کی هست . تو یا رب بده بدل بنده عقل و حلم که کند میان شعب تو . و بداند علم خیر و شر
بان که تواند حکم کردن میان شعب تو عظیم یا رب . خوش آمد الله الرب اله اسرائیل این کلام
که خواست کرد سلیمان و عظیم مشهور شد چون این امر خواست . فرمود الله الرب تعالی
بسلیمان از بهر آنکه این امر از من خواستی و سوال کردی . و نخواستی آسایش و مال و نخواستی
انتقام اعدای تو . و نخواستی درازی عمر تو . بل خواستی حکمت و فهم که عدالت کنی در قضا
اینک حاکم بتو هرچه از من خواستی . دادم بتو قلب حکیم و فهم که نباشد همانند تو قبل تو . و نشود
نظیر تو بعد تو . و دادم بتو آنچه از من طلب کردی با بزرگواری و کرامت نیز . نباشد همتا تو در ملوک همانند
درازی عمر تو . و اگر در راه من قایم باشی و احکام نگاه داری و وصایای من بروی در
وفا بدین بود داوود . دراز کنم عمر تو . بیدار شد سلیمان از خواب دانست که خواب دیده بود
۱۵۰ از قبل الله الرب تعالی بود . آمد سلیمان باورشلیم و ایستید امام ارون الله الرب تعالی

از بهر آنکه ورق سفید کرده نوشته نشده است

وقربان کرد ذبایح و قرابین کامله . و ساخت طوی و مهمانی عظیم از بهر مجموع شهروان شعب
و عبید خود مایده عظیم بعد از آن امدند پیش سلیمان ملک دو عورت گناه کار بجهت
و کلامهای ایشان حکم کند . گفت یکی ایشان میخواهم از تو یا سیدی ملک که انصاف من بستانی از این عورت
که من و او در یکخانه ساکن می باشیم . او در خانه زاید . و بعد از زاییدن او سه روز زاییدم . و ما و
عورت هم می باشیم تنها . فرزند این زن بشب مرد بسبب اینکه این زن بشب بر فرزند خود خفت
و فرزندش بمرد . برخاست نیم شب این زن و دید که فرزند او مرده است . استند فرزند من
از پیش من و من کنیزک تو خفته بودم . و نهاد فرزند او مرده بجای فرزند من . و من که کنیزک تو
برخاستم بامداد که شیر دهم بفرزند خود دیدم که او مرده است . چون روز روشن شد نگاه کردم دیدم که این کودک
که بشکم نهاده شده نیست این فرزند که من او را زاییدم . گفت این دیگر زن که نه چنین است بلکه
کودک زنده پسر من است و مرده پسر تو است . اغاز کردند خصومت و منازعت پیش
حضرت سلیمان ملک گفت ملک سلیمان فرمود بیاورید شمشیر و اوردند شمشیر پیش ملک . فرمود
سلیمان ملک که این کودک زنده بدو پاره کنید . و بدهید نیم او بیکی و نیم دیگر بدیگری . برخاست مادر زنده
و افتاد پیش ملک و گفت یا ملک زیرا که از احشای او سوخته شد ... بقتل فرزند خود
گفت یا ملک میخواهم از انعام ملک که کودک را زنده بدهید باین زن و او را مکشید . گفت این عورت
دیگر کلا نه از من باشد و نه از او . بلکه او را پاره کنید بدو قسم برما . جواب داد ملک سلیمان
و گفت . بدهید کودک زنده باین عورت که حکم او بر کودک که ... و او را مکشید
که او مادر او است .

شنیدند مجموع بنی اسرائیل این قضا و این حکم که سلیمان حکم و قضا کرد . مخوف و ترسناک شدند
از ملک سلیمان و هیبت و بیم او در دل ایشان نشست . چه دانستند که حکمت الله الرب
با او است . اسرائیل سلیمان را بخشید عقل و حکمت و نعمت حکم و عدل و کفایت و فیروزی . که حکم بر دل
و ... و شد سلیمان ملک بر مجموع اسباط اسرائیل و بودند ... اسماء امرائی
اشراف و ولات و صنادید مملکت سلیمان اینانند . عزریا بن صادوق کاهن . الیحورف
و اخیا ابنای شیشا نویسندگان . یوشافاط بن اخیلود مذکر . بنایا بن یویاداع سر حرب
صادوق و ابیاتار کاهنان . عزریا بن ناتان بر قهرمانان و کلا . زبود بن ناتان کاهن صاحب ملک
و ضعا او . اخیشار بر خانه . ادونیرام بن عبدا بر خراج و بودند
سلیمان را دوازده وکیل بر نفقه . و ایشان جمع میکردند خراج از مجموع اسباط بنی اسرائیل و بر
ملک سلیمان خرج میکردند بر اهل خانه او . و بر دوابط هر وکیل از ایشان ماهی از سال . و اینست
نامهای ایشان . بن حور بر جبل افرایم . بن دقر بر مقص و شعلبیم و بیت شمش و در ایلون
تا بیت حانان . بن حسد در اربوت و او راست سوکو و مجموع زمین حافار . بن ابیناداب در نفت دور
که در سکه بود . طافث دختر سلیمان ملک . بعنا بن اخیلود در تعنک و مجدو . و در مجموع بیت شان
و بیت شان که بر جانب صرتان است از یزرعیل . از بیت شان تا آبل محوله . تا جانب یقمعام . ابن جابر
در راموت جلعاد . و او راست حووت یائیر بن منشی که در جلعاد . و او راست حبل ارجوب که در باشان شصت شهر
عظیم که بر وی دیوار و پشت بندها و ادرهای نحاس . اخیناداب بن عدو در محنیم . اخیمعص در نفتالی
و او نیز گرفت باسمت دختر سلیمان را بزنی . بعنا بن حوشای در اشیر و بعلوت . یوشافاط بن فروح در ایساخر
شمعی بن ایلا در بنیامین . جابر بن اوری در ارض جلعاد ارض سیحون ملک اموریان و عوج ملک باشان
و وکیل یکی بود که در زمین . یهودا و اسرائیل بسیار شدند مانند ریگ دریا . و بود سلیمان ملک مسلط بر مجموع ممالک از نهر تا ارض فلسطین و تا تخوم ارض مصر
مطیع و فرمانبر امر و فرمان سلیمان ملک تمام عمر او . و بود راتب سلیمان هر روز سی کر سمید
و شصت کر آرد . و ده گاو فربه و بیست گاو از چراگاه . و صد شاه گوسفند
بغیر از ایل و ظبی و یحمور و طیور فربه . زیرا که او مسلط بود در مجموع اهل نهر از تفسح
تا غزه . و بر مجموع ملوک که بر جانب نهر دیگر . و بود او را سلامتی از همه جوانب و حوالی او . و ساکن
شدند یهودا و اسرائیل در امن عظیم . و آسایش هر مرد زیر درخت مو و درخت انجیر خود از دان تا بئر شبع
تمام روزگار سلیمان . و بود سلیمان را
چهل هزار آخور اسبان از برای عرابه های او . و دوازده هزار فارس . و کفایت میکردند این وکیلان
جمیع احتیاج ایشان خرج اهل ملک او بودند . و حاضر میبودند و نمیگذاشتند بنا نقصان
نفقه میکردند بر سلیمان ملک و بر مجموع بندگان او . که بر مایده ملک حاضر میبودند و هیچ نقصانی نمیکردند . و جو و کاه از برای اسبان و اسبهای تازی می آوردند بجایی که می بود ملک هر کس بوظیفه خود
و قسمت حساب با مردم ... و عزم و ... . و بخشید الله الرب تعالی سلیمان را
حکمت و فهم و وسعت دل مانند ریگی که بر کنار دریا است . و عقل عظیم و ...
بی نقصان ...

151

اهل مشرق و حکمت مصریین و بود سلیمان عاقل ادیب کافی حکیم لبیب بر مجموع خلایق که
وچربید بحکمة بر حکمه اناث مشرق و فایق ترشد بر هامن و خلکل و دردع و بجوب
بحکمت او سلیمان که گفت درهم که اثان او مثنت اجیفر. و هامن و خلکل
و دردع ایشان بند فرزندان بو بلطان که علم نجوم تعلیم کرد با اهل بابل و ایشان بدر
بو دند در حیف در زمان سلیمان ملک فاش شد خبر سلیمان ملک در مجموع شعوب که
حوالی او بودند. و گفت سه هزار مثل. و بودند سماع او هزار و پنج تسبیح. و گفت
بر اشجار و نعت و قوت ایشان و وصف کرد هر درختی از ارز لبنان تا جکیس که بیت
می‌شد در دیوان. و وصف کرد بهایم و طیور و لحی در ایشانست از منافع. و وصف کرد هوام
و زحافه را. و شمار آب نیز. و می‌آمدند مجموع خلایق از مجموع شعوب که بشنوند حکمت
سلیمان ملک و از مجموع ممالک بسبب سماع حکمت هدایا و هرکس میکرد تحف و هدایا. از جمیع ملوک
زمین که می‌شنیدند حکمت و بلاغت سلیمان ملک و امثال او که فرستاد حیرام ملک صور عبید
خود بپیش سلیمان ملک که شنید که مسح ملک کردند بجای پدر او ملک داود. چه بود حیرام
دوست داود ملک داود بود. و محب او بود همه انواع. فرستاد حیرام بپیش سلیمان رسل و دعا کرد
از بهر سلیمان ملک. و فرستاد سلیمان بپیش حیرام و گفت با او. تو میدانی که پدرم داود ملک نیافت
که عمارت کند خانه از بهر عظمت الله الرب تعالی از سبب بسیار حروب که بر وی صادر شده بود
بودند. تا وقتی که الله تعالی ایشان را زیر پای او کرد. و ساخت ایشان را زیر موطای کف او. اکنون
بخشید الله تعالی مرا امن و راحت و دعت از مجموع اطراف و اکناف و حوالی. و هیچ ضرری ندارم
و نا معارض شر. و من میخواهم که عمارت کنم خانه از بهر عظمت خدای تعالی را که گفت
الله تعالی بپدر من که پسر تو که خلف تو باشد بعد از وفات تو. او بنشیند بر منبر ملک تو. او عمارت
کند از بهر نام ما که خانه. اکنون بفرما که قطع کنند از بهر ما خشب صنوبر از غاب. و عبید من
با عبید تو باشد و بدهم از بهر عبید تو اجرت بسیار. و هرچه بفرمای از بهر ایشان تو میدانی که پیش ما
نیست کسی که داند بریدن درخت و نشر اخشاب بمانند اهل صیدان. چون بشنید حیرام
قول سلیمان شاد شد شادمانه عظیم و گفت. تبارک الله الرب تعالی که امروز داد بداود فرزند
لبیب که این شعب عظیم را سیاست باشد. فرستاد حیرام و گفت بسلیمان ملک که دانستم مضمون رسالت تو
که بمن فرستادی. ابلاغ ایشان کنم هرچه میخواهی از خشب صنوبر و خشب سرو. و بر کنم بعبید من
که بیاورند از لبنان تا بحر خشب را. و او را طوف سازند در بحر تا بجایی که ابلاغ تو. و بشکافند
خشب را آنجا. و عبید تو از آنجا ببرند. و چون بجای احتیاج تو. و تو نیز بجای آری خرج
لنی بر عیال من طعام و ارزاق. و بود حیرام که می‌فرستاد بپیش سلیمان خشب صنوبر و خشب سرو را
هرچند که میخواست. و سلیمان اجری می‌کرد بر حیرام هر سال بیست هزار کر گندم جهت طعام خانه
حیرام و حشم او. و بیست هزاره زیت عصیر. این است که اجری کرده بود سلیمان از بهر حیرام

هر سال. و بخشید الله تعالی بر سلیمان از حکمت تمام با او گفته بود. و بود میان سلیمان و میان
حیرام صلح و امان مجموع روزگار. و بودند هم عهد و هم سوگند شدند. و متعاهد شدند جمیع
و اشتند سلیمان ملک خراج از مجموع آل اسرائیل. و بود خراج ایشان سی هزار مرد. و فرستاد ایشان را
بلبنان ده هزار در هر ماه میرفتند بنوبت بلبنان. و باشند در منازل خود دو ماه. و بود ادونیرام
شهره و قیم بر اعمال نوایب. و بود از آن سلیمان هفتاد هزار مرد که حمل میکردند. و هشتاد
هزار مرد قطع می‌کردند صخر را از کوه. بغیر اشراف که موکل بودند بر عمارت. و فرمود ملک سلیمان که ایشان
برداشتند صخر عظیم صخر فایق از بهر سقف. و سه هزار وکیل بودند بر شعب که در عمل بودند
واستادند بنایان و بنایان حیرام با خراطان و ساختند صخر و خشب از بهر عمارت بیت
الله تعالی اله اسرائیل له المجد لعیب
الاصحاح الخامس
چون گذشت بعد از چهار صد
در سال چهارم در ماه ایار که ماه دوم
سال از خروج بنی اسرائیل از ارض مصر در ماه چهارم
است از ماهها سال از ملک سلیمان بر آل اسرائیل آغاز کرد سلیمان در عمارت خانه الله تعالی
اما خانه که عمارت کرد سلیمان از بهر الله تعالی بود درازی او شصت گز و عرض او بیست گز
و سمک او سی گز. و دهلیزی که امام در خانه است بیست گز درازی او برابر عرض خانه. و ده گز
عرض او بطول خانه. و ساخت روزنهای خانه دراز عرض فراخ باریک. و بر روزنهای کشوده
و ایشان بیست بودند برابر یکدیگر. و عمارت کرد حیطان خانه حجره که میکرد دید حجر
بر هیکل و بیت بنجاه بمانند حجرها خانه. و دایر کرد او حجرها مانند کردیدن
حجره زیرین پنج گز عرض او. و میانی شش گز عرض او. و سیم هفت گز عرض او. حجرها
از بهر آنکه ساخت شرایف خانه را. آنجا که میکرد از خارج بگرد دیوارها. و چون عمارت
خانه میکرد. عمارت کرد بحجاره راست مستوی جمله. و نشنیده شد در عمارت خانه
که میکرد. آواز معول و فاس و آلت حدید نبود آنجا. و باب حجره میانی که با جهة خانه یمنی
و مراقی که بر تو می‌شدند بمیانین. بمیانین تا ثالثین می‌شدند بسیم. و عمارت کرد خانه را. و ساخت
علو ایشان پنج گز. و بست خانه را بخشب صنوبر. آمد وحی الله تعالی بر سلیمان و گفت
با او. این خانه که عمارت کردی از بهر عهد من اگر قایم شوی بر عهد و میثاق من و نگاه داری احکام
و سنن من و عمل کنی بهمه وصایای من و رفتی بر ایشان ثابت کنم با تو قول من که گفتم بداود پدر تو
و حلول کنم میان بنی اسرائیل و مخذول نکنم شعب من اسرائیل عمارت کرد سلیمان
خانه و حکم او. و گرفت اندرون حیطان او با الواح صنوبر. از اساس او تا سقف او. و عمارت
کرد از مؤخر خانه. بیست گز با الواح صنوبر از اساس او تا سقف او. و عمارت کرد طهر الاطهار
از داخل بیست گز. بماسد خانه هیکل اول. و چون او مطبق بود با الواح صنوبر. و سنگ دیده نمی‌شد
معلم کرد بیت القدس در جوف بیت الداخل که بنهد آنجا تابوت میثاق عهد الله الرب اله اسرائیل
و پیش بیت القدس چهل گز طول او. و مصفح کرد او را بذهب ابریز. و مطبق ساخت مذبح را
با الواح صنوبر. و مصفح ساخت سلیمان داخل مذبح را بالذهب

الفاتق. و ساخت عمد برابر بیت المقدس و مصفح کرد ش بزر سرخ. و مجموع بیت مصفح کرد ش
بذهب سرخ. تا تمام شدن مجموع خانه. و مجموع مذبح بیت المقدس بصفایح کرد او را بزر سرخ
و ساخت در بیت المقدس دو کروبین از خشب صنوبر درازی هر کروب ده گز و عرض او پنج گز
از طرف جناح او تا طرف جناح او ده گز کروب دیگر. یک گز و یک مقدار ساخته هر دو کروبین
و شمایل کروب ده گز. و انجنان کروب دیگر. و نصب کرد دو کروبین در جوف خانه داخل
و گشود جناحهای دو کروبین و پیوست یک طرف شان بحایط. و طرف کروب دیگر بحایط
دیگر. و مصفح کرد هر دو کروبین را بزر سرخ. و نقش کرد مجموع حیطان خانه را اطراف. و مخروط
کرد ابطال. و دو کروبین نخل و شکوفه با طرف شان و ظاهر شان. و مصفح کرد از اساس خانه
باطراف و ظاهر او. و ببست بر در بیت المقدس در بزرگ از خشب. صلب العارضین و بیق
بدو مصراع بزرگ. و بر ایشان نقش کرد تماثیل دو کروبین و ابطال و شکوفه و نخل. و مصفح کرد ش
بزر صافی و بسیار کرد بر کروبین و نخیل بزر سرخ. و انجنان ساخت میان هیکل عارضها او
خشب صنوبر و بیق صافی چهار سو بود و مصراعها از خشب صنوبر. یک مصراع و دیگر را
هر دو نقش کرده مخروط بر او دو کروبین و ابطال و نخل و شکوفها. و مصفح کرد ش بزر صافی ابریز
و عمارت دار داخله سه صف دایران از سنگ فرد اخته. و دایر او از عود صنوبر.
و در سال چهارم. اساس نهاد خانه الله الودود تعالی در شهر ایار در سنه الحدی عشر
[illegible] ماه هشتم تمام کرد خانه را مجموع مهمات و آلات او. و مجموع ما یحتاج او. و عمارت
کرد خانه لله تعالی در مدت هفت سال. تمام شد عمارت خانه معظم. و بعد از عمارت خانه الله تعالی
عمارت کرد سلیمان خانه خود را بسیزده سال تمام کرد مجموع خانه را. و عمارت کرد خانه غابه
لبنان طول او صد گز و عرض او پنجاه گز و سمک او سی گز. بر چهار صف اعمده صنوبر و عوارض صنوبر بر اعمده
پوشانید که صنوبر از بالا بر استونها که بر سر اعمده اند چهل و پنج. بر هر صف پانزده در هر صف
از زقاق سه صف برابر یکدیگر سه زاویه. و مجموع ابواب و ... ازین چهار سو مقابل یکدیگر
سه بار. و ساخت زقاق اعمده پنجاه گز درازی و سی گز عرض. و ساخت زقاق در وجه اعمده و حجره
بیش روی ایشان و ابواب منبر که بر او می نشست و انجا حکم می کرد. ساخت ابواب موضع
قضا و عدل مطبق کرد ش بالواح صنوبر. از اساس او تا سقف او. و خانه که در وی می نشست
و حکم می کرد در انجا در حجری دیگر داخل ایوان ساختش مانند این عمل. و مجموع این عمارت بسنگهای فایق
و ساخت سلیمان از بهر دختر فرعون ملک مصر مانند این عمل مجموع او و عمارت کرد بصخره فایق [illegible]
مستوی مانند رخام ساخت. ساخته بقالب از داخل و از خارج. و از اسفل او تا سقف خانه
و از خارج و تا حجره خانه ساخته بصخره فایق بزرگ رخام مانند که رخام باشد طول او
هشت گز و صخره رنگین مانند رخام. و صنوبر [illegible] که دایر گردد سه دور ساخته [illegible]
و دو ر او از عرق صنوبر. و از بهر حجره خانه لله تعالی که داخلست و ایوان بیت الاصحاح
السادس فرستاد سلیمان و آورد از [illegible] حیرام [illegible] و بود فرزند زنی ارمله از سبط
و پدر او بود [illegible] حاذق بصنعت مس. اما حیرام فرزند [illegible] الله تعالی حکمت

و عقل و فهم و علم در عمل النحاس و همه چیز از ریختن آلات و غیره. چون سلیمان طلب ابن حیرام فرستاد
برخاست ابن حیرام و آمد پیش سلیمان ملک و ساخت همه عملها که بوی فرمود سلیمان ملک. و ریخت
دو عمود ریخته از نحاس طول یک عمود هجده گز و خیط طول او دوازده گز مدور برو. و انجنان ریخت
عمود دیگر. و ساخت دو سر استوانه که نهاده شوند بر سر دو استوانه ریخته از نحاس. سمک
سر استوانه اول پنج گز و سمک سر استوانه دیگر پنج گز. و ساخت حلق را حلق مانند معلق. و
ساخت زنجیلها از بهر استونها که بالای اعمده اند. هفت زنجیل از بهر سر استوانه اول و هفت
زنجیل از بهر سر استوانه دیگر. و ساخت اعمده که باشند دایر بر حلق که بپوشانند سر استونها
که بالای اعمده اند. و انجنان از بهر اعمده دیگر. و سر استونها که بر سر اعمده اند بر عمل شکوفه. و ساخت
زقاق رواق چهار گز. و سر استونها که بر سر اعمده اند از بالا او و برابر جانب که مقابله حلق. و دویست
رمانه در صف که دایر بر سر استوانه اول. و انجنان بر سر استوانه دیگر. و ساخت عامودها
را رواق هیکل. و نصب کرد عمود راست و نام او نهاد یاخین یعنی انتظاع کنیوت و یعنی عمارت
عمر عزیز الملک. و نصب کرد عمود چپ و نام او نهاد باعز یعنی عز عزیز ملک. و بر سر عامودها
مانند عمل شکوفه. تمام کرد عمل اعمده را. و ساخت دریاچه بحیره ریخته. میان هر طرف او و تا
طرف او ده گز که دایر گردد بر او. و طول او سی گز که دایر گردد بر او گردیدن و
کنارها بحیره ده گز. و بحیره قایم که دایر بر دوازده ثور از نحاس. سه برابر جهت شمال و سه
برابر مغرب و سه برابر جهت جنوب. و سه برابر مشرق. و نهاد بحیره فوق ایشان از بالا.
و اعقاب ایشان تا جوف خانه. و غلظ قبض که و شفه او مانند شفه کاس و ریخت شکوفه
که [illegible] ده هزار کیل آب. و ساخت ده مکین از نحاس درازی هر مکین چهار گز. و عرض او
چهار گز و سمک او سه گز. و ساخت [illegible] ساخت تا خارج [illegible] و جوف شان متاله
مخروطه. ساخت اسدها و ثیران و کروبین و انجنان بر اطباقشان ایضا. از بالا چهار [illegible]
نحاس از بهر هر مکین دایره [illegible]. بپوسته بر چهار رکن ایشان و دارند دوشها زیر اکناف
ریخته عمل خوب. و دهن مکین از داخل و یک گز. و دهن او مدور [illegible] و بر فتیها ایشان
مانند قلاید و جوف [illegible] عمل چه. و چهار [illegible] و دستها ایشان
مکین و سمک [illegible] ببلات مانند بکلات. و [illegible] دریاچه.
و جوانب ایشان و [illegible]. و چهار [illegible] بر چهار زاویه هر مکین
و [illegible] اکناف مکین و بطن او نیم گز و سمک او. و انجنان که دایره شوند بر سر مکین
[illegible] ایشان [illegible]. و بر جوف شان [illegible]
[illegible] ایشان مخروطه. دستها ایشان بر الواح. و بر [illegible]. و ساخت ده سطل
دایره. انجنان [illegible] ده مکین یک [illegible] و یک قدر از بهر همه. و ساخت ده سطل
از نحاس که بگیرد هر سطل چهل کیل آب. و هر سطل چهار گز باشد [illegible]. و باشد هر سطل
١٥٤ از ایشان بر یک مکین انجنان ده مکین. و نهاد مکینها پنج تا بیک سو در. و پنج در خانه [illegible]
برد [illegible]. و [illegible] را از ناحیه خانه مابین جهت الجنوب و جهت مشرق مقابل
[illegible]

وساختن حرام شطلها وفرغانها وجمیات وقه فرو تمام کرد و فارغ شد ازمجموع او که ساخت
ازبهر سلیمان ملک خانهٔ لله الرب تعالی دو عمود دو اجاجین وبرسر دو عمود که دوطبق پوشانید
دو عین که برسر دو عود اندن وجهار صد انار ازبهر دوطبق دو صف انارها ازبهر طبقهٔ که پوشانید
بالا وصنیها که برسر عودها دنند وصنیها ده نادو شطل برصنیها ویک بحر و دوازده ثور زیر
بحر و اجلو جمیات وقه مجموع آلت هنست که ساخت حیرام ازبهر سلیمان ملک ازبهر خانهٔ الله
الرب تعالی ساختشان را ازشبه خالص یک خاره قاع اینجا است جانب اردن همه مسبوک
وریختند ساخت ملک سلیمان در میان شاچوت است . ومیان صرتان وساخت
سلیمان ازهر الت بسیار بسیار . که وزن شبه بقیاس نبوده است که ساخت سلیمان ملک ازبهر
الله الرب تعالی ومجموع آلیت بیت الله تعالی برمذبح ازذهب وجمره وفانوسها ازذهب شرح که تا شد
برروی خبز الوجوه . ومنارها ازذهب فانوسها ازجانب ایمن و ازجانب ایسر . و درام هیکل الله تعالی
وکفات وچراغها وملاقط ازذهب . ومصبات زیت ومصابیح ومصافی وارابح بخور وقبارم ازذهب
خالص وصنابح در طهر الاطهار داخل وصنابح در بیت محراب ازذهب خالص وتمام کرد مجموع عمل
که کرد سلیمان ملک ازبهر خانهٔ الله الرب تعالی . وامد سلیمان نبی در جیره که ساخت داوود
ملک پدر سلیمان ازآلت بیت الله الرب تعالی ازفضه وذهب ومتاع همه را آورد درخزانهٔ الله تعالی
انگه فرستاد سلیمان وجمع کرد مجموع اسباط بنی اسرائیل وجمع روسا قبایل واشراف اباها همه جمع کنند
بپیش سلیمان ملک یا ورا شلیم که بیاهند ارانُ الله الرب اله اسرائیل از قریه داوود که
صهیون است جمع شدند بپیش ملک سلیمان مجموع جمع بنی اسرائیل الاصحاح الثامن
در شهر غله در ماه هفتم وامدند مجموع اسباط بنی اسرائیل حمل کردند کاهنان صندوق میثاق
عهد الله الرب تعالی واوردند در خانهٔ الله الرب المجد وقبة الزمان وبردند با ایشان کاهنان
بنی اسرائیل وکاهنان لویان وسلیمان ملک وجماعت بنی اسرائیل بهم جمع امدند وایستیدند با
سلیمان امام الله الرب المجید العظیم . و ذبایح میکردند از غنم وبقر که عدد ولی شمار ولی
حساب بسیار بسیار زیاده کردند چنانکی نمی توانستند ضبط کردن شمار ذبایح از بسیاری که ذبح
کردند از غنم وبقر . وامدند مجموع کاهنان با میثاق تابوت عهد الله تعالی الجالس علی الکروبین
هیکل قدس الاقداس که جایگاه اوست وموضع طهر الاطهار برجنحه کروبین جنحها . ازبهر انکی
اجنحهٔ کروبین بودند کشیده بر موضع طهر الاطهار . صایه می کردند با جنحهٔ ایشان بر
ارانُ میثاق عهد الله الرب تعالی وبود دهوز او . ودهو قما دراز بودند . وپدیدار می شدند طهر
ایشان از قدس تا هیکل پدیدار می شدند . واز برون هیکل پدید نمی شدند پیدا . بماندند
انجا تا امروز . ونبود در تابوت ارانُ الله تعالی بغیر الواح الحجار که غیر الکی نهادشان موسی نبی
از وقت عهد که الله تعالی با بنی اسرائیل عهدی که ایشان بیرون می امدند از ارض مصر . چون که بیرون
امدند از قدس بیت الله تعالی ممتلی شد از سحاب . چنانکی کاهنان نتوانستند ایستادن که
کردند خدمت از عظمت الله تعالی که برخانه فرود امد و برسر از سحاب وعظمت و امت
الله الرب العظیم تعالی . انگه گفت سلیمان یارب توخواستی که در سحاب بیذاشتی ...

اما من عمارت کردم خانه ازبهر مجلل تو ومتمکن تو تا ابد . انگه امد سلیمان ملک وبرکت کرد
بر مجموع بنی اسرائیل . ومجموع بنی اسرائیل ایستاده . وگفت تبارک الله الرب اله اسرائیل
کی عزت قبل کلام کرد با داوود پدر من وتمام کرد با او وگفت از ان روز که بیرون اوردم شعب من اسرائیل
از مصر نخواستم شهری از میان همه اسباط اسرائیل که انجا عمارت شود ازبهر من خانهٔ که نام من در و باشد و ورا نفی
نکشیدم که داوود عبد من او باشد ملک بر شعب من اسرائیل وبود اندیشه داوود که او عمارت کند از
ازبهر نام من خانهٔ که نام الله الرب اله اسرائیل در او باشد . گفت الله الرب تعالی بداوود پدر من که تو عمارت
نکنی ازبهر من خانهٔ که نیت کردی که تو عمارت کنی ازبهر من خانه . بل خوبست این نیت که کردی ودر دل تو
بل پسر تو که از صلب تو مولود شود او عمارت کند ازبهر نام من خانه . اکنون محقق کرد الله الرب
ولد خود که با او گفت برخاستم بجای پدر من داوود وخلفا ونشستم برکرسی اسرائیل انچنان
کی عزمود الله الرب تعالی وعمارت کردم ازبهر مجلل نام او وقدوس تعالی خانه ونهادم در او .
تابوت میثاق عهد الله تعالی انکی معاهده شد با پدران ما بوقتی که ایشان را بیرون اورد از زمین مصر از زیر
عبودیت فرعون ملک مصر . وبرخاست سلیمان ملک برابر مذبح الله تعالی وکشود دو دست او
بپیش اسمان وگفت . یارب اله اسرائیل نیست مانند تو در اسمان بالا . ونه بر روی زمین زیر
که توی حافظ عهد ونعمت ازبهر بندگان تو که بروند بپیش حضرت تو بانبساط وراستی کاه دارشان
از رضا انسن شان وجانشان . ونگاه داشتی با داوود عبد تو پدر من مجموع انچ گفتی با او . وفرمودی بزبان
قدوس تو ودست قوی تو . وکامل کردی نعمت تو انچنانکی فرمودی وفی بنوع امروز . اکنون یارب
اله اسرائیل نگاه دار داوود پدر من بنده تو انچ گفتی با او که معدوم نگنم از تو فرزند که نشیند بر تخت تو
بل اگر فرزندان تو نگاه دارند راه خودشان که بروند بانبساط برابر من انچنانکی تو رفتی . اکنون یارب
اله اسرائیل حقیقت شد قول تو وقسم تو که قسم کردی با بنده تو داوود پدر من . ازبهر انکی چون نشست
که الله الرب لعدیر مرمر اینک اسمان واسمان اسمان ترا نگنجد همه ایشان اکنون چه باشد این خانه
این خانه که عمارت کردم . قبول کن یارب نماز بنده تو و رغبت تضرع او والهی بشنو رغبت ونماز بنده
... بنده تو که بپیش تو نماز کرد امروز . وباشند دو چشم تو گشوده بدین خانه شب وروز . در موضع که
... گفتی که نام تو در او حلول شود . بشنو نماز عبد تو که نماز میکند بپیش تو . ازبهر این خانه ومستجاب
... عبد تو وشعب تو اسرائیل که بپیش تو نماز میکنند ومیخواهند از رحمت تو ازبهر این خانه
... بشنو از محل اسمان تو . وتجاوز کن بر ما . اگر دبا صاحب خود بدی کند . وواجب شود بر او
... بیاید وقسم کند برابر مذبح مقدس تو باین خانه و تو بشنوی از محل اسمان تو . وحاکم کنی بر عبید
تو وحکم کنی میان ایشان بعدل . ومدد مظلوم کنی ومکافات ظالم را وبدهی او را مکافات او بعدل وبر
... یارب وظالم را بازدهی ظلم او وبدی او وکیفر او برسر او . وچون شعب تو اسرائیل
کشته در جنگ برابر اعدای ایشان از سبب گناه دمجیه وبدکرداری ایشان و خطایا ایشان
... بنالند و توبه کنند از بدکرداری ایشان و... تدعا ایشان بپیش تو یارب تو قبول کن
توبه ایشان که در موضع نخواهند از تو شام ایشان بشنوی از اسمان تو یارب وعفو کنی
... وخطایا ایشان که عبید تو اند اسرائیل عفو کنی خطایا ایشان و بازدهی باسانیدن
براعدا ایشان وبازدهی خبر ایشان با ایشان که قسم کردی
١٥٤

بیدار ایشان و چون نماز بر بیه شود از آسمان از سبب نشنوید که داری عدم. و شر ایشان و باز
باز خانه تو یارب و در خانه نماز کنند. و بخواهند از تو رحمت. و باز آیند از شر و رو بگردای
که دیدند. تو بشنو نماز و تضرع ایشان از آسمان تو و عفو کن خطایا ایشان که کرده باشند
تو اسرائیل تو بنمای ایشان طریق صلاح مستقیم که در وی روند مخذول کنی بادان تو بر روی زمین تو
که دادی شعب تو میراث ایشان و چون خشم تو بر زمین اندازی و بزیر آید باد و شوب و برقان
و خون و جراد بشود. و با مودی و وقتی که بزنند بر ایشان و بزیر آید بر ایشان هر شمع و ضرر
از هر نماز و عبث که بخواهند از تو هر انسان از هر همه شعب تو اسرائیل و بداند هر آدمی از ایشان
که هم مرزی که بر ایشان بزیر آمده لخ از بلا و بر آمد بحسب دلهاشان و بذنب ایشان و بر بگرداند
ایشان و بیش تو متخشع شوند در این خانه تو و بسوی یارب از آسمان قدس تو. و عفو کن
و غفور باشی و صلح کنی و مکافاه دهی بر نفس هر یکی اعمال او. و هر چه دانی از شر ایر قلب او
از هر آنکه تو تنها یارب دانا و مطلع بر ضمیر همه دلها بنی آدم. که متعبد و متقی تو باشند و لیکن
مجموع ایام حیاتشان بر روی زمین آنکه دادی بایشان. و غریب نیز که او نیست از شعب تو اسرائیل
که سرحد تو آید از زمین دور. از بهر تعظیم و تکریم اسم عظیم تو و حمایه نام قدس تو. و از بهر تو
که در غلب او آنکه باشند و متصرف شد لشکر. و جبروت دست منیع تو. و بازوی تو اعظم
بیاید که نماز کند. و از تو تو نماز کنند در خانه یارب تو بشنو از آسمان قدس تو و قدوس تو مستجاب
کنی دعوت غریب که باز آید پیش تو یارب. که بدانند مجموع اکناف شعوب زمین جبروت
نام تو و مخیف نام تو شوند و مطیع تو باشند بمانند شعب تو اسرائیل. که بدانند که نام تو
تو ظاهر بر مجموع روی زمین خاصه بر خانه که عمارت کردم از بهر نام تو الاصحاح [illegible]
و وقتی که بیرون روند شعب تو بحرب اعدا ایشان. در جمعی که تو ایشان را بفرستی. و بشنو
نماز کنند یارب شام و جبر ایشان اثر و نماز کنند بپیش تو یارب در راه قریه که در او
شتی و این خانه که عمارت کردم از بهر نام قدوس بشنو نماز و تضرعشان از آن [illegible]
یارب و عنیبشان که بخواهند از تو. که نیست کسی از مجموع خلایق که او خطا نکند. تو [illegible]
کن خطایا ایشان و بر ایشان غضب مکن و ایشان را بدست اعدا ایشان که اسیر [illegible]
در خود دل شوند دست اعدا ایشان از ضعیفه و شمر عیب و چه تنها شوند در اندرون [illegible]
بیگانه که بغارت برده باشند اعدا ایشان بدان زمین بر یارب بعظمت تو تو به کنند
و تضرع کنند پیش تو در اسر اعدا ایشان که اسیر باشند انجا. و گویند که خطا کردیم و [illegible]
آنکه تو را مدیم و پشیمان شوید و باز آیند از دنوبشان و باز آیند از همه قلب ایشان
ایشان بشنو تو به ایشان قبول کن نماز ایشان و باز آورد ایشان از زمین ایشان که
بدر ایشان در قریه که اختیار کردی و خانه که از بهر نام قدوس تو عمارت کردم
و محل قدس تو بافد و بر الله الرب تعالی بشنوی از آسمان متقرر تو نماز ایشان و طلب
ایشان و دعا ایشان و نظر کنی بر ایشان و خدوع و مسکینی و انکسار قلوبشان و
و معیر ایشان باشی و نجات کن بر شعب تو که خطا کرده پیش تو یارب تو عفو کن

فی باریز تو واقف باو نخر ملوا. و اگر ایشان بر نخوانند بالوجاب مکو. و بنه عصای مرزوی
دیگر. گفت ما رکوذک بالشیخ رضی الله المکرم. و لله الحی و حیات نفس تو با شیلی نبی
الله المکرم که این که بر کنار انگلرد. اعنانی او را این که ذکر اخو اسیتی ازهر ازاله تو الله تعالی
آمد و طلب تو مستجاب و این که ذکر امر دلی اعنان این دم و این نلع تا این که ذکر انعو آنی
بر الله الرب تعالی که او را ابن مرشیاری که خزاء نخر و طلب تو مستجاب مبادا داسیری
تعالی. در حال برخاست رضی الله تعالی المشیخ و رفت با ان زن شلمیه. اما معجزه تلمیذ او
رفت پیش ایشان و عصا رضی الله تعالی بر روی کودک هیچ آواز و نشمه نشان نیامد و باز آمد
پیش شیخ. اما الشیخ رضی الله تعالی در حال و شلعت رسید در پی معجزه تلمیذ او. با او گفت تلمیذ خود معجزه
و گفت او را که کودک زنده نیست که معجزه که نه بیدار نشد
الاصحاح الثانی والعشرون
اما الشیخ رضی الله تعالی نظر کرد دید که کودک مرده خفته بر بستر او. اندرون رفت و در بر خود ببست
دو تن بر کودک مرده. نماز کرد برابر حضرت خدای تعالی. و آمد و بر کودک. و نهاد دهن
خود بر دهن کودک. و چشم او بر چشم کودک. و دست خود بر دست او. و چشم خود
چشم کودک. در حال شد جسد کودک گرم و نشمه زندگانی در جسد کودک بیدار آمد.
خاست و کرد دید طول و عرض خانه را و لداوانه و جای که کودک بر کودک آمد. فارزد و دست
دید کشود. و فاز کرد هفت بار و کشود دو چشم خود. خواند الشیخ رضی الله تعالی تلمیذ خود معجزه
گفت با او بخوان این زن شلمیه را. معجزه رفت و مادر کودک را بخواند. اندرون آمد شلمیه پیش الشیخ
رضی الله تعالی. گفت با او الشیخ بستان کودک تو. چون شلمیه دید فرزند خود زنده. در حال افتاد
در قدم رضی الله تعالی الشیخ و از بهر خدای تعالی بر روی زمین سجود کرد و بعد از آن برداشت
کودک و بیرون رفت خرم و دلشاد. اما الشیخ رضی الله تعالی باز گشت و آمد بجلجال و بود
القحط و در بیرون آن زمین فرزندان انبیا جمع شده و آمدند پیش الشیخ رضی الله تعالی
و او را انجمن نشسته بودند. گفت الشیخ بتلمیذ خود بنه قزغان بزرگ و بجوشان از بهر جماعة
انبیا. یکی از ایشان آمد و رفت بیرون که بیابان جمع کند و بیابد که در قزغان انداز اندازد. یافت
درخت انگور خنظل و برداشت که مج حنظل بسیار از حد جید و آورد و در قزغان انداخت و نیز انشان که نمی
دانستند. چون انجمنه شد بیش آوردند که بخورند انبیا. گفتند رضی الله تعالی که اریشید
یا مرد خدا این [illegible] با رضی الله تعالی. گفت الشیخ که آرد علیکم مر شید بپندارید در قزغان
بید انبیا. انداختند در قزغان و بعد از آن. گفت بکشید او را بیدا انبیا و بخوریدند بدا و امر دیدند
هیچ طعم تلخی نبود. بقدرت الله تعالی و معجزه نبی ایشان. اما امدیش الشیخ رضی الله تعالی در حال برد

واورد از بهر اليسع نبي نان از دل نوك كه بر داشته بود. بپخت كرده نان جوین و سقیل
كندم مالیده. در مندیل گفت نبي الله تعالى بحي كه خادم او. ببر این اورد بپیش این قوم كه بخورند
گفت خادم نبي الله تعالى چه زیادت مي كرد این قلیل است و مردم بسیار بر قرب صد مرد هستند
گفت نبي الله تعالى خادم خود كه تو بیاور و ببر كه هست بپیش قوم جرا الخبیز مي فرماید
الله الرب تعالى ورگو بداد از قدری كه امده بود از مردم بپیش جد برودم. خوردند و زیادت بمانه
لزو. و همه سیر شدند و لنج بمانه بر داشتند مر معجزه موجود نبي الله قبل الله تعالى. آمنا
نعمان صاحب جیش ادوم بود بپیش خداوند او محترم و شادمان بود با او. از بهر انكه خدای تعالى
بر دست نعمان نصرت داد با اهل ادوم. و بود ادوم مرد صاحب قوت و شجاعت و پهلوان روزی
از روزها بیرون آمدند اصحاب نعمان لشكر ان و تیغ بكشیدند بر دست ایشان افتاد دختری از قوم بني اسرائیل
اوردند آن دختر را الخانه خوندكار شان نعمان و ماند آن دختر در خانه نعمان تا اكاه نعمان بروزكار رسید
نعمان كه برص عظیم بود. گفت آن دختر بسیت خود كاشكي سید نعمان پیش اليسع نبي الله تعالى
كه در جالی الله تعالى نعمان را شفا دهد از رنج كه بر وی مشتول شده است. سنت آن دختر
در جالی الله روز رفت بپیش نعمان و گفت با او كه چنین مي گوید این دختر كه در خانه ماست كه اورده از
اسرائیل رفت نعمان و گفت بملك الادوم. گفت با او ملك الادوم. برخیز برو بپیش ملك اسرائیل رفت
نعمان و اشتر با خود ده قنطار نقره. و شش هزار دینار زر سرخ. و ده تن جامه. و مكتوب ملك الادوم
بپیش ملك اسرائیل كه نوشته بود ملك الادوم بپیش ملك اسرائیل در حال رسید نعمان بپیش تو كه عبد منست
باید اورا باك شازی از برص او. چون ملك اسرائیل خواند مكتوب ملك الادوم در حال پاره كرد جامه
خود را و گفت كه من الله نیستم كه زنده كنم یا بمیرانم یا قدرت دارم كه بپیش من چنان نوشته است
در مكتوب خود كه می باید باك كنی برص نعمان الكنون علو بهانه مي جوید بمحاربت من چون
این احوال شنید و معلوم شد اليسع نبي الله تعالى كه ملك جامه خود درید و خواند مكتوب ملك الادوم
فرستاد بپیش ملك كه چرا جامه خود دریدی بفرست نعمان را بپیش من كه بداند كه در بني
اسرائیل نبي هست. امد نعمان پیش اليسع نبي الله تعالى با خیول و مركب خود. و استاد بر در خانه
اليسع نبي. فرستاد اليسع نبي بپیش نعمان و گفت با او. برو و غوص بكن در آب اردن هفت بار كه
بوست جسد تو پاك شود و مطهر از برص كه بر تو مشتول است. نعمان غضب شد و برگشت
و گفت. پنداشتم كه بپیش من بیرون آید و مرا احترام و اعزاز كند و بر من دعا كند بنام الله تعالى
الله الرب اله او. و دست خود بنهد بر جایگاه برص من و لمس كند بر دست خود تن من
و ببرد عارضه او از تن من باك شوم از این برص كه بر تن من مشتول است. تا نهراب فرقر و نهراب
امنان دو نهراب شهر دمشق بهتر نیند از مجموع انهار انهار اسرائیل برو تم برو و نهراب دمشق

ببیش ملك كه بگوید از سبب خانه او و مزرعه او. گفت ملك بحری كه تلمیذ اليسع نبي الله تعالى بود از
ان كه هر مجموع عجایب كه داد الله الرب با اليسع نبي. چون بحری اغاز حدیث بر راس اليسع نبي الله تعالى كرده بود
گفت با ملك عجایب كه ساخت الله تعالى بر دست اليسع نبي الله تعالى كه مرده را زنده كرد
كه كرد دیدار از زن كه اليسع فرزند او زنده كرده بود. سلیوا كه شكایت ورد می كرد و داد می خواست از ملك
در باره خانه و مزرعه او. گفت بحری بملك اینست آن زن كه اليسع نبي فرزند او زنده كرد. و اینست آن
فرزند او كه زنده كرد. سوال كرد ملك از آن زن گفت بملك مجموع آنچه كرد با او اليسع نبي الله تعالى
خواند ملك كه بر او اعتماد خود كه بر ملك ایستاده بود. و گفت با او كه برو و بازكردان هر چه بود
كه او غله مزرعه او نیز ایشان خبر رسانید و بالای زر بده از آن روز كه غایب شده تا غایت امروز. ك اما
امد به دمشق بعجه رسیده بر هدد ملك الادوم. خبر كردند و گفتند بر هدد
كه اینك نبي الله تعالى امد به دمشق. گفت ملك بحزایل كه بستان تا تحف و الطاف بسیار و لطف كن با ایشان
اليسع نبي الله تعالى. و سوال كن از او از امر الله الرب تعالى و بگو با او كه من خلاص شوم از رنج مرض كه در او
هستم یا نه. رفت حزایل باستقبال اليسع نبي الله تعالى. و استد با خود تحف و الطاف از مجموع الطاف
دمشق حمل بار شتر. و اوردشان بپیش اليسع نبي الله تعالى. و سلام كرد و گفت بار فرستاد بپیش تو
برهدد ملك الادوم. سوال مي كند از خدمت تو كه از مرض او خلاص شود از مرض كه بر وی مشتول شده یا نه.
گفت با او اليسع نبي برو او و بگو با او كه لا اباس بتو ذا الله الرب تعالى كه از این رنج خلاص هستی
هم در این رنج بمیری بمرگ و گریست نبي الله تعالى. گفت حزایل چرا میگریستی خداوند من. گفت
با او اليسع نبي كه مصیبت است برا بر چشم من كه تو چه خواهی كرد در تو با بني اسرائیل از شر و عداوت
فرا با ایشان را شعله ها آتش و اجداث ایشان قتل شوند بحرب و اطفال ایشان را بزنی بر زمین. گفت
حزایل بنی اسرائیل كه ایرج اندیشه است بر بنده تو كلب. كه این كار كند و این شر عظیم
مي فرمایی. گفت اليسع الله تعالى امد كه تو ملك الادوم. باز گشت حزایل از پیش اليسع
نبي الله تعالى بپیش خداوند او. و گفت با او برهدد شنید او. گفت به او اليسع نبي الله تعالى
گفت حزایل بشنید خود. گفت او نبي الله تعالى بمعونی بند شتی شوی. و در بعد آن
اشتد حزایل قطیفه و تر كرد شربا.... و انداخت بر روی هدد و مختنق وم كه اثر درد حال و ده
و حزایل ملك و بعد برهدد. و در سنه پنجم یك یورام بن اجاب ملك اسرائیل ملك شد یورام
بن یوشافاط ملك الیهوذا. او در شش او و تنی كه ملك شد سی و دو سال و ملك شد او در اورشلیم
هشت سال و رفت بطریق ملوك آل اسرائیل و تبع كرد آنها را اجاب بن عمری جرا. از بهر آنكه
زن او بود دختر اجاب. و كرد بدی امام الله تعالى. و نخواست الله الرب تعالى كه فنا كند
الیهوذا. از بهر میعاد او با داوود عبد او. كه چراغ داوود روشن باشد مجموع روزكار و بخشید تا ابد
و عهد او عاصی شدند اهل ادوم. و بیرون شد از طاعت الیهوذا. و نشاندند بر ایشان ملك امد
١٥٧

یورام بصعیر و مجموع سواران با او. و برخاست بشب که زد با آل ادوم که محیط او شده بودند
برخاستند قایدان او و جیش او و مر لشکر او. و گریخت همه گان بوطن خود. و بیرون آمدند آل
ادوم از طاعت آل یهوذا تا امروز. و عاصی شدند. تبرع شد لبنا در آن وقت. **اما** سایر قصص و خطوب
یورام و مجموع آنچه کرد نوشته است در سفر بر یامین ملوک آل یهوذا. و خفت یورام با پدران او
و دفن شد پیش اجداد او در قریه داوود. و ملک شد اخزیا فرزند او عوض او **ط** و در
شهور سنه اثنی عشر از ملک یورام بن اجاب ملک اسراییل ملک شد اخزیا بن یهورام ملک آل یهوذا.
و بود اخزیا وقتی که ملک شد ما ور ثلثین بیست و دو ساله. و ملک شد تا ور یرشلیم یک سال و نام مادر او
عثلیا ابنه عمری ملک اسراییل. و رفت بر رفتار آل اجاب. و کرد بد کردار سوی امام الله تعالی
بمانند کردار آل اجاب **جز** از آنکه داماد بود با آل اجاب. و رفت با یورام بن اجاب بحرب با
جلعاد. که حزائیل ملک ادوم شود. طعن کردند ادومیان یورام را. باز گشت یورام
بن اجاب که خود را علاج کند با یزرعیل از طعنه که طعن کرده بودند اراکیان در رامه. و او بود در مجاهده
حزائیل ملک ادوم. **اما اخزیا** ملک آل یهوذا. ... بود تا یورام بن اجاب **جزا** از آنکه
رنجور بود با یزرعیل. و الیسع نبی الله تعالی ... از بعض انبیا و گفت با او که بسته دار
میان خود. و بستان این بستو تو قرن روغن و برو برامه جلعاد. و اندر رو آنجا و بجوی آنجا یاهو بن
یهوشافاط بن نمشی. و او را برخیزان از پیش برادران او. و او را ببر اندرون خانه اندرون خانه. و بستان قرن روغن
و بریز بر سر یاهو. و بگو با او آنچنان فرماید الله الرب تعالی که تو را مسح کردم ملک بر شعب
اسراییل. و بگشای در را و بگریز و مدار مکث **الاصحاح التاسع**
والعشرون رفت آن نوجوان با رامه جلعاد. و اندر آمد و دید مجموع قایدان که مجتمع اند. گفت
بفرمان که سخنی با تو دارم ای عظیم. گفت یاهو که با کدام از همه ما. گفت با تو ای بزرگ. برخاست
یاهو و در آمد اندرون خانه. بریخت روغن را بر سر یاهو و گفت با او آنچنان می فرماید
الله الرب العظیم اله اسراییل که مسح کردم تو را ملک بر آل الرب اسراییل شعب. که بزنی آل اجاب سید تو
و منتقم شوی از خون بندگان انبیا و خون بندگان الله الرب تعالی از دست ایزبیل. و هلاک کن مجموع آل
اجاب را. و هلاک کن هر چه از آل اجاب است ... که بر دیوار ... انداز. و ناکشی
که تواند ... در میان بنی اسراییل. و بسازم خانه اجاب خراب ... مانند خانه یربعام
بن نباط. و مانند خانه بعشا بن اخیا. و بخورند سگان گوشت ایزبیل در ارث یزرعیل و دفن کننده
و گشود در خانه و گریخت. یاهو بیرون آمد پیش بندگان سید او. گفتند با او خیر است چیست پس تو
چه کار آمد پیش تو این مجنون. گفت با ایشان شما شناسید این مرد و سخن او. گفتند یا یاهو که با ما
دروغ مگو ... گفت با او. گفت با ایشان اینست که گفت. و آنچنان می فرماید الله الرب تعالی
که مسح کردم تو را ملک بر اسراییل. بشتابید و بستاندند هر یکی جامه خود را و انداختند زیر یاهو
... و ... و بزدند بوق و گفتند ملک اسراییل یاهو
و رفت یاهو بر یورام. و یورام مقیم بود در رامه جلعاد او و مجموع آل اسراییل از ترس حزائیل

ملک ادوم که نیاید بر ایشان. باز گشت یورام ملک اسراییل که خود را با یزرعیل تیمار کند. از زخم
طعنه که طعن کرده بودند ادومیان در حرب حزائیل ملک ادوم. گفت یاهو اگر پسندید که
کسی بیرون نیاید از اهل یزرعیل تا بیاید و ما را خبر کند. بر نشست یاهو و رفت بجانب **جزا**
رفت بجانبه از آنجا که یورام آنجا بود در یزرعیل رنجور. و اخزیا ملک یهوذا آمده بود با یزرعیل
بدیدن یورام ملک اسراییل بن اجاب که رنجور بود با یزرعیل. و بود نظاره قایم بر برج یزرعیل. نظر
کرد و دید که جلبه سواران یاهو می آیند. باز گفت نظاره و گفت که جلبه سواران می آیند. گفت
یورام اسپ را زین کنند و بفرستید بر ایشان. و بپرسید از ایشان که خیر و سلام است. بر نشست
یک سوار و رفت پیش ایشان و گفت که خیر و سلام است. گفت با او ملک یاهو چه کار داری از خیر و سلام
بیا پس من. خبر کرد نظاره و گفت که رسول پیش ایشان رسید و باز نمی آید با ایشان پیوست. باز فرستاد
سوار دیگر رفت و گفت ... خیر و سلام است. گفت ملک یاهو چه کار داری با خیر و سلام
بیا پس من. خبر کرد نظاره و گفت این سوار دیگر که رفت با ایشان پیوست و نمی آید. و می بینم سواران
مانند سواران یاهو بن نمشی از آنکه یاهو بتندی می آید. گفت یورام ملک اسراییل زین کنید مرکب را.
مرکب یورام را زین کردند. بیرون آمد یورام ملک اسراییل و اخزیا ملک یهوذا هر یکی بر مرکب خود.
و رفتند باستقبال یاهو. ... رسیدند در میراث نابوت یزرعیلی. چون دید یورام ملک اسراییل
یاهو را بدید گفت یا یاهو سلامت است. گفت یاهو یورام چه خیر و سلام ماند
از سبب زنا ایزبیل زانیه مادر تو و سحر او بسیار. باز گشت روی دست و گریخت. و گفت با اخزیا
ملک اسراییل که مکر و غدر است با ما ای اخزیا. ... یاهو کمان را و تیر انداخت تیر ... یورام
در میان دو کتف او. و بیرون آمد تیر از ... یورام. ... افتاد یورام از اسپ خود ...
گفت یاهو ... بستان او را و بینداز در میراث نابوت یزرعیلی که ... یاد می دارم
من و تو سواران بودیم ... اجاب پدر این ملک یورام. و الله الرب فرمود ... از آن که
... دیدم ... خون نابوت ... و دیدم که می فرماید الله الرب تعالی ...
... ... و ... الله الرب تعالی ... بینداز در قطعه نابوت
یزرعیلی. چون اخزیا ملک آل یهوذا بدید که یورام ملک اسراییل قتل شد ... [illegible] ... رفت
یاهو عقب اخزیا. و گفت که او را نیز قتل کنید. در جال اخزیا را نیز قتل کردند ... و
... اجاب ... است. و گریخت بمجدو و مرد آنجا. برداشتند او را عبیدان و بردند
... و دفن کردند در مقابر اجداد او بقریه داوود ... **ط** و در شهور سنه احدی عشر
۱۵۷ ... یورام بن اجاب. ملک شد اخزیا بر آل یهوذا. آمد یاهو با یزرعیل. شنید ایزبیل که آمد یاهو
... در چشم خود سرمه کشید. و عصابه بر سر خود بست. و بنشست در روزنه خود
... از روزنه. و گفت با یاهو چیست با مرد عبید ... ناگاه یاهو ... آمد از در خانه

یا اهو
کفت ایزبل السلام علیک ای زمری قاتل خداوندکار خود. بر داشت یاهو نظر خود بالا بر روزنه و کفت که
کیست اینجا که با من بیاید. بنکرند دو سه خواجه سرا از اعیان او. کفت بایشان فرو اندازید ایزبل را
در حال ایزبل را فرو انداختند و قطره‌ها از خون او بر دیوار و اسبان پاشید. و اندر آمد چهار پایان
و ایزبل را زیر پای ایشان نهاد. اندر آمد ملک یاهو و بخورد و بیاشامید. کفت ملک بنشانید جیفه
این ملعونه را. و دفن کنید او را زیرا که دختر ملک است. رفتند که دفن کنند جیفه ایزبل
نیافتند بجز سر او. و دو پای او و کف‌های او. آمدند پیش یاهو ملک و او را اعلام کردند. کفت
یاهو ملک این است فرموده الله الرب که فرموده بود. بوحی بنده او الیاس نبی الله تعالی از اهل تشبی
که سکان بخورند جیفه ایزبل را و کوشت او در قطعه نابوت یزرعیلی. و بماند جیفه ایزبل مانند زبل که
بر روی صحرا است در میراث نابوت یزرعیلی و دفن نشده که نکویند این قبر ایزبل است. و بودند از آن
اخاب هفتاد پسر در شهر شاهره. و اشراف شاهره ایشان را می‌پروردند. نوشت یاهو ملک اسرائیل مکتوب اخاب
و فرستاد شهر شاهره. پیش رئیسان و اکابر و شیوخ شهر که در شاهره اند و پیش مربیان ایشان و پیش نواب
اخاب. و کفت بایشان هان که خط که این مکتوب پیش شما رسد. و فرزندان خداوندکار شما
پیش شما اند و پیش شما ارابه‌ها و سواران و قریه منیع و سلاح و آلت هست. هر که باید از فرزندان
خداوندکار شما که نیکو است و موافق ملک است. او را بنشانید بر تخت پدر او. و از بهر خانه خداوند شما
قتال کنید. چون مکتوب خواندند و هولناک شدند که شنیدند مضمون مکتوب که نوشته بود ملک یاهو
پیش ایشان. ترسناک شدند عظیم و خشم بر اعضای ایشان مستولی شده. و صحبت کردند که شهم مکتوب
کفتند که دو ملک چون پایداری نیاوردند. و چون توانیم برابر ملک یاهو ایستادن. فرستادند خازن و عمال قریه و
اشیاخ و شیوخ و مربیان پیش ملک یاهو و کفتند که ما عبید توایم و فرمان بردار توایم. و زیر
حکم توایم و مطیع امر توایم. همه بر ما حکم تو است. نکنیم هرچه بر ما حکم کنی. اما بر ما ملک دیکر
نشانیم. ملک ما تویی. بکن تمام هرچه اراده و رضای تو که ما بنده‌ایم زیر حکم و طوع توایم. چون
ملک یاهو خواند مکتوب متوطنان شهر شاهره. نوشت پیش ایشان دوم بار و کفت که اکر مطیع امر
من هستید. و زیر فرمان من هستید در حال شنیدن مکتوب سرهای مجموع فرزندان اخاب
و بیاورید شما پیش من فردا در وقت بیزرعیل. و بودند پسران ملک اخاب هفتاد پسر
و اکابر قریه می‌پروردند ایشان را. چون مکتوب ملک یاهو پیش شهر شاهره رسیده. و مکتوب
خواندند که نوشته بود پیش ایشان ملک یاهو دوم بار. استادند مجموع پسران ملک اخاب را هفتاد
و ایشان را ذبح کردند. و سرهای ایشان در سبدها و فرستادند ایشان را بیزرعیل. آمد رسول
و خبر کرد یاهو ملک اسرائیل و کفت با او اینک آوردند سرهای فرزندان اخاب هفتاد سر
کفت یاهو ملک اسرائیل بکذارید ایشان را دو انبار بر در ابواب یزرعیل تا بامداد. بامداد آمد ملک یاهو
و کفت مجموع شعب که شما صادق هستید. اکر من خیانت کردم بسید خود و او را قتل کردم.
اینان را همه که قتل کرد. اکنون بدانید که ساقط نشود یک حرف از قول الله الرب تعالی.

ور حیث از هر چه فرموده الله تعالی در خاندان اخاب بر عمل آرد. و الله الرب تعالی تمام کرد
آنچه فرموده است بر لسان عبد او الیاس نبی الله تعالی. و قتل کرد یاهو ملک اسرائیل همه که یافت
از خاندان اخاب بیزرعیل و مجموع اشراف و اهل و اصحاب او. و نکذاشت از ایشان صادره. و برخاست و رفت
شهر شاهره. و آغاز کرد و درآمد و هدم مذبح و رخص که بود دید شهر راه‌ها
ان دشر و العشرون
و یاهو ملک اسرائیل یافت برادران اخزیا ملک یهوذا. کفت بایشان
که چه کسانید. کفتند که ما برادران اخزیا ملک یهوذا. آمدیم که سلام دهیم بر فرزندان ملک اخاب
و ملکه ایزبل. و کفت که بستانید ایشان را زنده. استدند استدند ایشان را زنده. و ذبح کردند مجموع
ایشان را. و انداختند ایشان را در چاه. جمله دو و چهل مرد. و نماند از ایشان هیچ کس. و رفت از آنجا و یافت
یوناداب بن رکاب. و او می‌آمد در پیش او. خواند او را و کفت با او در قلب تو صاحت هست
آنچنان که در قلب من است از بهر تو. کفت با او یوناداب که در دل من بتشبیه است. کفت با او
بیاور دست تو. داد دست خود را. و بالا برد پیش او بالای ارابه او و کفت با او بیرون بیا که نظر
کن غیرت من از بهر الله الرب تعالی. و نمشت و از اعدای الله الرب تعالی. و نشاند بالا او بر مرکب
و اندر آمد بشهر شاهره. و هلاک کرد همه باقیات از خانه اخاب در شاهره. و هلاک کرد مجموع
ایشان و نسل ایشان. بموجب فرموده الله الرب تعالی که فرموده است بر لسان الیاس نبی الله تعالی
جمع کرد یاهو ملک اسرائیل مجموع شعب و کفت بایشان که بدانید که اخاب کم عبادت کرد
بعلا را. اما من از همه دلم دوست میدارم بعلا را مجموع انبیای او و خدام او. و همه احبار او. باید که
همه احبار بعلا و انبیای او و همه را جمع کنید. تا نماند از ایشان هیچ احدی. از بهر آنکه میخواهم ذبح بسیار کردن
از بهر بعلا. و هر که غایب شود تمام بمیرد. اما یاهو ملک اسرائیل از مکر و حیله کرد تا تمام هلاک کند
کنندکان عبادت بعلا صنم. چون جمع شدند کفت یاهو اندرون بیرید همه را. و فرستاد یاهو پیش مجموع
خاص اسرائیل و جمع کرد مجموع عبادت‌کنندکان بعلا و نماند هیچ کس که نیامده است. و اندر رفتند همه بخانه بعلا صنم. و خانه
بعلا پر شد از دم او تا دم دیگر. کفت بسر خزانه دار که بیرون آور از بهر ایشان پوشش از بهر همه ایشان
بعلا پرستان. و آمد یاهو ملک اسرائیل و یوناداب بن رکاب بخانه بعلا صنم. کفت یاهو
همه آنها که اندر آمدند بخانه بعلا. ملاحظه کنید و تفحص کنید هیچ کس هست از عابدان الله تعالی
ببعادت بعلا. بجز ایشان که عابدان بعلا در میان شما. از بنده کان و عابدان الله تعالی
نباشند الا عبادت بعلا تنها. اندر آمدند که رفع کنند ذبایح و محرقات. و یاهو قایم کرد هشتاد مرد بیرون
باستقصا هشتاد مرد. و کفت هر کسی که از ایشان برهد از دست شما عوض او جان او قتل شود. نفس فدای نفس او
از عبادت بعلا. چون فارغ شدند از رفع ذبایح و محرقات کفت یاهو بنو کرد و جباره خود
در آیند و ایشان را قتل کنید که نرهند از ایشان هیچ. و مجموع ایشان را قتل کنید و هیچ نماند از ایشان
قتل کنید ایشان را بحد شمشیر. قتل کردند همه عباد بعلا جباره و سالار یاهو
و ایشان را انداختند. و رفتند که رسیدند بقریه بیت بعلا. و بیرون آوردند صنم‌ها از آنجا
همه آن را سوختند. و هدم کردند هرچه بود در بیت بعلا و برکندند بیت بعلا. و ساختند
بیت بعلا خراب

۲۵۸

بیت بعلا منی دانتره و بیرون آوردند قایمه بت بعلا و سوزانیدند بت بعلا باش و ماند بیت بعلا
نیز داشتار و مز و میبید کردند بعلا را از میان بنی اسرائیل. بل روف برخطایا یوربعام بن ناباط که بخطی
کرد بنی اسرائیل و یاهو نگردید از عبادت دو گوساله زر که در بیت ایل و دان بودند. گفت الله تعالی
بیاهو ملک اسرائیل از بهر اینکه اول رفتی بر این راستی جمیل و کردی بال اجاب بما شایح در دل
من بوده است. ملک بنشیند از فرزندان تو چهار پشت بر کرسی اسرائیل و نماند یاهو بر سنه الله الرب
اله اسرائیل از اقصا قلب او. و نگردید یاهو از خطایا یوربعام بن ناباط. و در آن روزگار آغاز کرد در
کردن الله الرب تعالی هلاک اسرائیل و قتل کرد ایشان را حزائیل در مجموع حدود اسرائیل که
از شرق اردن است و مجموع ارض جلعاد و جاد و روبین و منشی و از عروعیر که بر جانب وادی ارنون
و جلعاد و بشان اند. ٥ اما باقی حدیث یاهو و هر چه کرد و مجموع جبروت او نوشته است در سفر یامین
ملوک اسرائیل. و خفت یاهو با پدران او و دفن شد در شامره. و بنشاند یاهوآحاز فرزند او بجای او
و جمع روزگار ملک یاهو بر بنی اسرائیل بیست و هشت سال ملک بود در شامره. اما عثلیا ام اخزیا
ملک یهوذا دید که او بود برخاست و هلاک کرد مجموع ابناء ملوک. رفت یوشبع بنت یورام
الملک خواهر اخزیا به یواش ابن اخزیا. و او را دزدید از میان فرزندان ملوک که قتل میشدند.
و پنهان کرد او را در مجلس خود که خاص او بود. و نگاه داشت او را از عثلیا و قتل نشد. و ماند پس
او مخفی در بیت الله الرب تعالی شش سال و مملکت شد عثلیا بر مجموع ارض یهوذا. و بود در سال
هفتم. فرستاد یویادع کاهن و جمع کرد رئیس صدها و فیوج و اجناد را. و آورد ایشان را پیش خود
بخانه الله الرب تعالی و ایستانید ایشان را در خانه الله الرب العظم ذی العزه و الجبروت
و با ایشان عهد کرد عهد وثیق و سوگند داد بایشان و نمود فرزند ملک را بایشان و گفت
بایشان اینکه کلام باشما که بکنید. ثلث شما که در شنبه باشید در خانه ملک و ثلث شما در
باب الجرب. و ثلث شما باب الرجبه. انجا کاشایه باشند. و چاری خانه باشید. ادین غایله
و با آنکه ثلث شما در مخرج شنبه شب یکشنبه. و حافظ و جاری بیت الله الرب بشوید.
و حایله محرس ملک باشید. هر مردی سلاح خود و آلت خود. و هر مردی که از این دو صف اندرون آید
قتل شود. و نگاه دارید ملک را در خروج و در دخول او. ٥ و ساخت رئیسان صدها اینها که فرمود بایشان
یویادع کاهن و داد یویادع کاهن برئیسان صدها ارماح و حجاب و سلاح که ساخته بود داود
ملک از خزانه الله الرب القدوس العظم المحمود اله اسرائیل و برخاستند شایه از ایشان سلاح
خود سلاح پوشیده. از ناحیت یمین خانه. و تا ناحیت یسری. و محیط شدند مذبح الله تعالی
الجالس علی اجنحة الکروبیم المجد فی السموات و الارض القدوس له المجد. و محیط دار الملک شدند.
و بیرون آوردند یواش فرزند ملک و نهادند بر سر او تاج ملک اکلیل شهادت و مسح کردندش و نشاندند
او را بر تخت مملکت داود الملک المغبوط. و شاد شدند و بر دست شان شفق زدند
و بانگ زدند و گفتند زنده بماند ملک ما و منصور باشد. ٥ و دم اندر شافورها و بواق و بر نهادند
و بانگ زدند باوازهاء عظیم و گفتند که مبارک باد ملک ما و منصور باد جراغ برافروزنده داود ملک

شنید عثلیا اوازهای شافور و بواق و بیرون و از جلبه خلایق که بانگ میزدند و شادمانه
بودند خلایق که جنبیدن آمده بود از صیح خلایق شعب و فرح و خرمی ایشان. آمد عثلیا پیش شعب
بخانه الله الرب تعالی. نگاه کرد و دید که ملک ایستاده است بر عادت ملوک که قایم شوند
بر رکن هیکل و تاج ملک بر سر او نهاده است. و مجموع قاید و شهرها و رئیسای شعب
و دم زنان شافور و بواق که دم اندر دهان شادی میزنند برابر ملک و مجموع ماکه اسلاح و لشکر
در سلاح رفته اند. و شادیه ملک سلاح پوشیده که تا ملک ایستنید. و مجموع شعب فرح میکردند
و ملک را دعا و ستایش میدادند ٥ اما عثلیا چون نظر کرد و این عظمت بدید فریاد زد و جامه بر تن
خود بر خود درید و بانگ زد و گفت واویلاه از فتنه که برخاست واویلاه. در حال فرمود
یویاداع کاهن برئیسان و اجناد ملک و گفت بستانید این فاجره و بیرون جمع ببرید او را از میان
این صف. و هر که بعد او بیاید قتل کنید بحرب. و خواست کاهن از بود که عثلیا را در خانه
الله الرب تعالی قتل نشود. فرمود که این فاجره را بستانید و این صف شعب الله تعالی بیرون
ببرید. بردند عثلیا را او را جایله ساختند. و اندرون بیرون ندش در طریق منفذ حماریان
و او را انجا قتل کردند عثلیا را ٥ و عهد کرد یویاداع کاهن میان الله الرب تعالی و میان
شعب عهد عظیم. که باشد ملک و مجموع شعب در امر و طاعت و احکام و سنن و تواریخ الله الرب تعالی
انگاه رفت مجموع شعب الیهوذا بر خانه بعلا و شکستند و بر کندند اساس او و مذبح او و شکستند
همه تماثیل او. و قتل کردند متان حبر بعلا برابر مذبح بعلا. و نشاندند یویاداع کاهن متولی خانه
الله الرب تعالی و رفت یویاداع کاهن با فیوج و قائد و رئیسان و صدها شعب و شایه و مجموع
شعب الیهوذا. و بزیر آوردند ملک را از خانه الله الرب القدوس تعالی و اندر آوردند در طریق
باب شایه ملک و نشاندند ملک را بر تخت ملوک یهوذا. و شاد شدند مجموع شعب شادمانی
عظیم. و شهر ساکن شد و ایمن اما عثلیا را بشمشیر قتل کردندش. و عمر یواش ملک بود
که ملک بنشست بر تخت ملک هفت ساله بود که ملک بنشست.

الاصحاح السابع والعشرون

و در سال هفتم از ملک یاهو ملک اسرائیل ملک شد یواش و در اورشلیم چهل سال. و بود نام مادر یواش
صوبا از بئر شبع. اما یواش ملک یهوذا خوب کرد شایسته در دیدهٔ الله الرب تعالی المحمود جمیع
ایام عمر او خبر از بهر آنکه یویاداع کاهن پیرو راه او و معلم او بود. اما یواش ملک نخصر انبر داشت
و شعب ذبایح میکردند و بخور میکردند بر بلندیها. گفت یواش ملک بکاهنان هر نقره مقدس
که اندر آید بخانه الله الرب تعالی و نقره که بدهد هر کس دادن نفس خود. و دیگر هر که از نقره ببرد
بخانه الله الرب تعالی. کاهن قبض کند نقره را از دست آنکه که اندر آورده باشند و در سر خود
١٦٩ و او را صلاح و مرمت خانه کنند بوقت که احتیاج او باشد. ٥ و تا غایت بیست و سه سال از ملک
یواش ملک یهوذا. کاهنان و مرمت خانه الله تعالی کرده بودند. خواند ملک یواش یویاداع
کاهن و مجموع کاهنان را. و گفت بایشان که چرا مرمت خانه الله تعالی نمیکنید اکنون اجیلح
اکنون دیگر مستانید انچه از شعب و مرمت خانه مکنید. قبول کردند کاهنان که نقره را

از دم قبض کنند و متخانه بکنند. استند بوبا داع کاهن صندوق و او در جنب صندوق
شور لخ. ونهادش بجنب مذبح ایمن انجا که دم اندراین خانه خدای تعالی از هر ما
و کاهنان موکل بودند در حفظ درهای خانه مقدس که نگاه دارند نقره که دم می اندازید
از هر متخانه الله الرب تعالی. چون دیدندکه الفه بسیار می اید و بسیار شدند در صندوق
امیر کاهن برک و کاتب ملک و مجتمع کردند نقره که حاصل شده بود در صندوق و از هر خانه
الله تعالی. وبست ایشانرا وشمردا و رافرا بستنه بعال و موکلین عمارت خانه الله تعالی
وادند با جارت قطلان سنک ونجاران خشب از هر عمارت خانه قدس الله تعالی. و بنایان
و ودم که صعمد و سنکها می اوردند و ایشان که صعمد می بریدند. و خشب می خریدند و صعمد ساخته
میخریدند که بایشان عمارت کنند ملحاج بیت قدس الله را از هر مه. و خرج کنند برهر چه احتاج
از هر اقامت و متخانه و محکم کردن او. و نساختند در بیت الله تعالی الت نقره نا طاس و نا مصلا
و نا مجامر و نا فدون و نا جمیع ادوات ذهب و نقره. از ان که اندر می اید از هر دم از هر مت
بیت قدس الله تعالی. بل هر چه حاصل میشد در تسلیم عمال که رسید حکمت لهو احیان صنع و عره
در قبض عمال که رفت وو کیلان و اندو کیلان مرحساب نمیخواستند از هر اینکه با ایشان می سپردند
که با امانت خرج میکردند او لکه عمارت را. و اوراق قربان که داکه میشدند عوض دوب و خطایا او دم
اندر نمی امد در بیت مال الله الرب تعالی. بل کاهنان خرج خود میکردند ۵ جون غازی شد
جزایل ملک اذوم و قتال کرد اهل جات و فتح کرد ش. و اندیشه کرد جز ایل بغزای اورشلم
استید بواش ملک الیهوذا. هر چه مقدس کرده کرد بوشافاط و یورام و احزیا اجداد بواش
ملوک الیهوذا. ولخ اوبیزمیره کرده بود از هر الله الرب تعالی و مجموع ذهب که یافت در خزانه
بیت مال الله الرب تعالی. و بیت مال ملک فرستاد همه را بپیش حزائیل ملک اذوم. باز کشت از
از غزای اورشلیم و رفت. و سایر قصص یواش و مجموع انچه کرد نوشته است در سفر ملوک یهوذا.
جمید ند عبید یواش بر یواش و او را قتل کردند بطعنه تیغ. و دفن ... با اجداد او در قریه
داود جد او. و بعد از و نشست اموصیا ملک پسر یواش بر الیهوذا. و در سال بیست و سه از
ملک یواش ملک یهوذا ... پادشاه شد یاهواحاز بن یاهو بر آل اسرائیل در شامره هفده سال.
و بنکرد شنیعت خود ... امام الله تعالی العظیم. و رفت خطایا یوربعام بن نابط که خطا کرد و خطا داد
آل اسرائیل و از خطایا یوربعام نمیکردید. و قوی شد غضب الله تعالی بر بنی اسرائیل و ایشان را
مخذول و مذول کرد بزیردست حزائیل ملک اذوم. و زیردست برهدد بن حزائیل ملک اذوم
روزگاران ۵ دعا کرد یاهواحاز الله الرب تعالی و مستجاب او شد الله الرب تعالی.
جزوه از هر انکه نگاه کرد الله تعالی بر ذل آل اسرائیل که زده بود ایشانرا ملک اذوم. و فرستاد
الله تعالی القاهر. از هر آل اسرائیل مخلص و خلاص کرد ایشانرا از ذل اذوم. و نشستند
بنی اسرائیل در وطن خودشان در امن و رفاهیت. انچنان که اول بودند بیش از این.

از خطایا یوربعام بن نابط که خطا کرد و خطا داد بنی اسرائیل و برفتند بر ان خطایا. و بود ایضا اشکفته منصوب
بشامره. و نماند از اصحاب یاهواحاز بغیر پنجاه سوار و ده عرابه و ده هزار پیاده جزوه
از هر انکه ملک اذوم همه را قتل کرده بود. و نهاده بود ایشانرا یاهواحاز در قدم همانند خاک زمین
و سایر قصص یاهواحاز و مجموع بلایای او که کرد نوشته اند در سفر ایام ملوک اسرائیل. و خفت یاهواحاز
با اجداد او و دفن شد در شامره. و ملک شد یاهواش ابن او بعد از و. و در سال سی و هفت
از ملک یواش ملک الیهوذا. ملک شد یاهواش بن یاهواحاز بن یاهو بر آل اسرائیل در شامره شانزده
سال. و کرد بدکردار بد امام الله الرب تعالی. و بیزار نشد از مجموع خطایای یوربعام بن نابط
که بر خطایا یوربعام رفت. و کرفت و رفت بر ایشان. و لکد کمانید یوربعام و ماند بر ایشان و سایر
خطوب یاهواش و مجموع بلایای او که کرد نوشته اند در سفر ملوک اسرائیل. و در رسید یاهواش که رفت
از نزد او. و ملک شد یوربعام ابن او بعد از و. و نشست بعد او بر جنبه ملک او. و دفن شد
یاهواش در شامره. و دفن شد بیش ملوک اسرائیل ۵ خسته شد الیشع نبی الله تعالی و در رسید که
رفت بیش او یاهواش ملک آل اسرائیل که او را وداع کند. و گریست بیش الیشع نبی الله تعالی
و بوسه کرد روی او را و گفت اه واه یا ابتاه. اه واه و اویلاه بعد تو یا ابتاه. بنا العدو بکریت
یام اکب اسرائیل ندا ز زار بعد اباه الیشع نبی الله تعالی گفت یاهواش که بستان کمان و تیر بست
تو و نبل تو. بیز برداشت یاهواش کمان و سهام بدست خود. و گفت یاهواش ملک اسرائیل که نه کن کمان تو
نیز کرد کمان خود او. و نهاد دست الیشع نبی الله تعالی دست بر دست یاهواش ملک اسرائیل. و گفت
فتح کن دریچه که رخ در او بمشرق. و کشود دکان خود و گفت بیندار تا مشرق انداخت که سهم و گفت این سهم نصر
الرب تعالی و سهم دل و گفت نبل الخلاص از اذوم و سهم دیگر و گفت بزنی اذوم منزل را باقاق تا جزی که امیته
کنی ایشانرا. و گفت با او بستان سهم دیگر انداخت سهم گفت الیشع نبی الله تعالی بزن بر زمین. زد سه بار
و برخاست و ماند. غضب شد الیشع نبی الله تعالی بر ملک اسرائیل و گفت با او که اجر انجه زدی
پنج بار یا شش بار. والان تو می زدی اذوم را. و ایشانرا هلاک میکردی همه را. اما اکنون
بکریزی الی اهل اذوم را. اما الیشع نبی الله تعالی وفات یافت و او را دفن کردند. و عزا داد عزا
هواب مبز را در ان سال. بیرون امدند فوجی از بنی اسرائیل و بر داشته بودند جنازه که در دم. و می خواستند
او را دفن کردن. چون دیدند که اعزات هوات بر ایشان رسیدند. مرده را انداختند در قبر الیشع نبی الله تعالی
رسیدند مرده بتن الیشع نبی الله تعالی. از هر زنده شد و بر خاست
از ترس و شتاب شان بخت
بر قدمهای خود و رفت تمام شد خبر الیشع نبی الله تعالی علیه السلام وافضل التحیات لعن
الله تعالی العاصی والعاصی و زنی
اما حزائیل ملک اذوم. مضطرب شد بال آل اسرائیل و تنک کرد
بر ایشان مجموع ایام یاهواحاز. ناکاه نظر کرد بر ایشان الله الرب تعالی بعین رحمت. و متعطف
شد بر ال اسرائیل شعب او بتفرو رافت. اجرا از هر عهد او با بدران ابرهیم و اسحق
و یعقوب. و نخواست الله الرب الرحیم تعالی که ایشانرا هلاک کند. و بیندازد ایشانرا
از برابر حضرت عظمت او تا ان وقت که مرد حزائیل ملک اذوم. و ملک شد برهدد ابن او بعد از و. عاید شد
یاهو بن یاهواحاز

180

لحاز. وبازرفت قرایا از زبرهد که حزایل که ایشان را گرفته بود از و بحرب. از یاهو پدر احاز یهوذا
وهنوز حرکرد او را یاهواش وبازاستد شهرها را از آل اسرائیل و در سال دوم از ملک ازملک یاهواش
ملک آل اسرائیل ملک شد اموصیا بن یواش ملک یهوذا. وبود عمر او بیست و پنج سال وقتی که ملک او
نشست او را شلیم بیست و نه سال وبود نام مادر او یاهوعدان از اهل اورشلیم. وخوب
ساخت سیرت خود برابر الله الرب تعالی. بلکه نمانند داود جد او. بل رفت بر رفتار یواش پدر او
واکاه نشد بر برداشتن زحمن ونبرداشت زحمن را. وبودند هنوز شعب که ذبیحه وبخور
میکردند بر زحمن. اما جون زور ملک محکم قوی شد و عزیز شد. قتل کرد عبید خود را که قتل کرده بودند
یواش را که پدر او بود. اما اولاد ایشان را قتل نکرد. ایچنانکه نوشته شده در سفر توریت موشی نبی علیه
السلام فرمود الله الرب تعالی. که نمیرند فرزندان عوض گناه پدران وپدران نمیرند عوض فرزندان
بلکه هر کس بگناه خود بمیرد. وقتل کرد از اهل ادوم لشکر بیست هزار مرد. وچون لشکر سلاح را بحرب
ونامش نهاد مقلوعت لله تعالی تا امروز. که انگه فرستاد اموصیا ملک یهوذا رسول نزد بیش یاهواش
بن یاهواحاز ملک و گفت که قطع بر بخت که در لبنان است. فرستاد بیش صنوبر لبنان که بدهد دختر تو برای
پسر من. بگذشت حیوانات که در لبنان باشند. وپایمال کردند قطع درخت. اما تو ظفر یافتی ظفر بر اهل ادوم
وایشان را قتل کردی. رشیدی که متسلط شدی. نگاه دار لطف خود را. وبنشین در خانه خود. ودر
اهتمام کردار شر مباش که در حرب تو یهوذا نیز با تو. اموصیا قبول نکرد سخن یاهواش. بالا رفتند یاهواش
ملک اسرائیل واموصیا ملک یهوذا که جنگ کنند. جنگ کردند با هم در بیت شمس قریه یهوذا
یاهواش واموصیا ملک یهوذا. اما آل یهوذا منهزم شدند از برابر آل اسرائیل. وگریختند هر کس بسوی خویش
ویاهواش ملک اسرائیل بگرفت اموصیا ملک یهوذا. ودر بیت شمس با و را شلیم. وخراب کرد
در دیوار اورشلیم. از باب افرائیم تا باب الزاویه چهارصد گز. وبرداشت جمیع زر ونقره که یافت در خانه
الله الرب تعالی. وجمیع آلاتی که بود و متاع و همه که بود در بیت مال ملک یهوذا. واولاد حرم. وبازرفت
بشامره. وسایر قصص یاهواش ملک اسرائیل وجمیع آنچه کرد وجبروت او. وجنگ او با اموصیا قتال کرد
ملک یهوذا همه نوشته است در سفر برامین ملوک اسرائیل. وخوابید و دفن شد در شامره با ملوک اسرائیل. وبعد
او بملک نشست یوربعام پسر او بجای پدر او. یاهواش ملک بر آل اسرائیل. وزندگانی کرد اموصیا ملک یهوذا
بعد موت یاهواش بن یاهواحاز ملک آل اسرائیل پانزده سال. وجمیع خطوب اموصیا نوشته است در سفر
برامین ملوک یهوذا. واجماع کردند بر او و گریخت بلخیش وفرستادند بیش او بلخیش. واو را قتل کردند انجا بلخیش
وبرداشتند اموصیا را بر چارپا وامدند بر اورشلیم ودفن کردند در تربت داود جد او در اورشلیم.
اما جمیع آل یهوذا رفتند بیش عوزیا. وبود در شانزده سال واو را عوض اموصیا پدر او ملک کردند بر یهوذا
واو عمارت کرد ایلت. وعمارت کرد یهوذا بعد خفتن ملک و پدر او رشید با پدر او. که در سال
پانزدهم از ملک اموصیا بن یواش ملک یهوذا. ملک شد یوربعام بن یاهواش بر آل اسرائیل در
جملکت سال. وبد کرد سیرت خود امام الله تعالی الرب ازلی له المجد. وبرنگشت از
یوربعام بن نباط که خطاکار آل اسرائیل را. وبر رفتار یوربعام رفت وبشد. واو استرد تخوم را از [illegible]

سلطان حماه تا حد بحر عربه. بموجب فرموده الله تعالی اله اسرائیل که فرمود بر لسان عبد او
یونان بن متی النبی از جد حفر. از بهر الله الرب تعالی. نگاه کرد بدرد آل اسرائیل. جبر و زور
از آنکه بود وقطع شده بود بقایای. وایشان را نبود کسی که مدد ایشان کند. وناکسی که معین آل اسرائیل
اما نفرموده بود الله تعالی که نسل آل اسرائیل برداشته شود از زیر آسمان. وخلاص کرد ایشان را
بدست یوربعام بن یاهواش. وباقی اخبار وسایر قصص یوربعام وهرچه کرد. وجمیع جبروت او وجنگ
او. ومجاهده او که کرد. وبازگردانید دمشق وحماه از یهودا بآل اسرائیل همه نوشته است در سفر برامین
ملوک اسرائیل. وبعد وفات او یوربعام نشست از او زکریا پسر او بعد او. ودر سال بیست وهفتم
از ملک یوربعام ملک اسرائیل ملک شد عوزیا بن اموصیا ملک یهوذا. ملک شد. وپسر
شانزده ساله بود. وملک کرد بر یهوذا پنجاه ودو سال در اورشلیم. واسم مادر او یخلیا از اورشلیم
وکرد کردار خوب حلال برابر الله الرب تعالی المعظم المجود له المجد. بمانند اموصیا پدر او.
اما زحمن را برنداشت وبودند شعب که ذبیحه وبخور میکردند در زحمن. وزد الله تعالی ملک را
وشد ابرص تا روز مرگ او. ونشست در خانه جدا. ویوثام پسر ملک او حکم میکرد
میان خلق. وسایر امور عوزیا وجمیع آنچه کرد نوشته است در سفر برامین ملوک یهوذا. وخفت
عوزیا با پدران او. ودفن شد پیش اجداد او در قریه داود. وملک شد یوثام فرزند او از بعد او.
ودر سال سی وهشتم از ملک عوزیا ملک یهوذا. ملک شد یوربعام بر آل اسرائیل مدت شش ماه
در شامره. وبد کرد سیرت خود امام الله تعالی. وبازنیامد از جمیع خطایا یوربعام بن نباط. امد بر وی
شالوم بن یابیش وطعن کرد بر برابر شعب وقتل کردش. وملک شد بعد از او شالوم. وجمیع
امور زکریا نوشته است در سفر برامین ملوک آل اسرائیل. تمام شد قول الله الرب تعالی که
فرموده است بیاهوا که ملک شوند از ابنای تو چهار پشت بر آل اسرائیل. وشد چنان. وملک شد شالوم
بن یابیش بعد او مدت یک ماه از ملک عوزیا ملک یهوذا در شامره. وامد محنیم بن جدی
از اهل ترصا. امد در شامره وزد شالوم بن یابیش را در شامره. وقتل کردش ونشست ملک
بعد او بر آل اسرائیل در شامره. خطوب شالوم ومشغب او که مشغب و دیوانه شد. همه امور او
نوشته است در سفر برامین ملوک آل اسرائیل. انگه قتل محنیم اهل تفسح وهر که بودند در و وحدود او تا حد
ناحیت ترصا. جبرا. از بهر آنکه مانع شدند و در شهر از بهر او نگشودند. وجمیع زنان حامله که در و بودند.
اما شالوم بن یابیش
الاصحاح الثامن والعشرون
ثلاثین از ملک عوزیا ملک یهوذا. ملک شد محنیم بن جدی بر آل اسرائیل در شامره مدت
ده سال. وکردار بد ونجاست امام الله الرب تعالی. ونگردید از خطایا یوربعام بن نباط
روزگار ملک او. وجمیع عوزیا تو مشدد شد. رافول ملک موصل. وداد محنیم ملک اسرائیل بفول ملک موصل هزار
قنطار نقره. که باشند قول ملک موصل با محنیم صلح. وبماند او را بر ملک. وفرض کرد وانداخت بر بنی اسرائیل
وزر بر جمیع اصحاب اموال شعب که بدهند بملک موصل که ابو را بشت. هر وقت ایشان پنجاه نقره عبتال
ملک موصل بازگشت ونماند انجا بر زمین اسرائیل رفت. وسایر قصص محنیم وجمیع کارها او نوشته است در سفر
برامین ملوک اسرائیل. وخفت محنیم با پدران. ملک شد از بعد محنیم فقحیا. فقحیا بن محنیم

١٨١

و در سنه پنجاه لملک عوزیا ملک یهودا . ملک شد فقحیا بن منحیم بر آل اسرائیل در شامره دو سال و کرد
کردار قبیح و ناشایسته امام الله الرب تعالی و نپذیرفت از کردار خطایا یوربعام بن نباط
که کرد و خطا کرد بنی اسرائیل را . جست بر او فقح بن رملیا جبار او . و قتل کرد او را در شمرون
در قصر ملک او . و رفت با ارغوب و با اریه و با او پنجاه مرد از اهل جلعاد . و قتل کرد او و ملک نشست
در بعد از او . و شایر افعال و خطوب فقحیا ملک و هر چه کرد نوشته است در سفر بر امین ملوک
اسرائیل . و در سال پنجاه و دو عوزیا ملک یهودا . ملک شد فقح بن رملیا بر آل اسرائیل در شامره بیست سال
و کرد دینی امام الله الرب تعالی . و نگردید از کردار خطایا یوربعام بن نباط که اخطا کرد
بنی اسرائیل را . و بر عهد فقاح ملک اسرائیل آمد تغلت فلسر ملک موصل و غارت کرد عیون
و جمیع بیت معکا . و ... و قدش و حاصور و جلعاد و جلیل و مجموع ارض نفتالی و برد جمیع را
بموصل . و جست ... بن فقاح بن رملیا و طعن کرد ... و ملک نشست ... در دوم
سال از ملک یوثام بن عوزیا . و شایر خطوب فقاح و جمیع افعال او نوشته است در سفر بر امین
ملوک اسرائیل . و در دوم سال لملک فقاح بن رملیا ملک اسرائیل ملک شد یوثام بن عوزیا
ملک آل یهودا . و بود عمر او وقتی که ملک نشست بیست و پنج سال و ملک نشست در اورشلیم
شانزده سال و نام مادر او یروشا دختر صادوق . و کرد کردار نیک امام الله الرب تعالی .
بمانند کردار عوزیا پدر او . اما نبرداشت رخص را وهنوز بود که شعب ذبح میکردند و بخور
میکردند بر رخص . و او عمارت کرد خانه لله الرب تعالی الاعلی . و جمیع ... یوثام ...
کرد نوشته است در سفر بر امین ملوک یهودا . و در آن روزگار آغاز کرد لله الرب ...
الغیوه تعالی ... که عرض میکرد بر آل یهودا رصان ملک ارام . و فقاح رملیا . و خفت یوثام با
پدران او . و دفن شد با ایشان او در قریه داود که جد او . و ملک شد احاز پسر او بعد او . و در سنه
هفدهم از ملک فقاح بن رملیا ملک اسرائیل ملک شد احاز بن یوثام ملک آل یهودا . و عمر احاز
بود بن یوثام ملک یهودا وقتی که ملک شد بیست سال و ملک نشست با اورشلیم شانزده سال
و پاک نکرد ... امام الله الرب تعالی اله او . بمانند داود جد او . و برفت بر رفتار
ملوک اسرائیل و گذرانید پسر او در آتش از بهر اصنام بمانند شنعت شعوب که ایشان را هلاک
کرد الله تعالی از ... اسرائیل . و ذبح و بخور میکرد بر رخص و اکام و زیر هر درخت
عظیم . آنگه آمد ... ارام و فقاح بن رملیا ملک اسرائیل بغزات اورشلیم که
جنگ کنند با احاز . و نتوانستند بر مجاهده اورشلیم . و در آن روزگار بازگشتند رصان ملک ارام
ایلت بر ارام . و دور کرد آل یهودا از ایلت . و در ایلت نشستند تا امروز . و فرستاد احاز رسل
بسر تغلت فلسر ملک موصل و گفت که عبد تو ام و ولد تو ام . بیا ببین مر و خلاص کن مرا از دست ملک
ارام و از دست ملک اسرائیل ایشان که قصد من کرده‌اند . و گرفت احاز نقره و ذهب که یافت در
خانه الله الرب الحی تعالی ... و فرستاد او را پیش ملک موصل . ملک موصل
قبول کرد از احاز و غزا کرد ملک موصل دمشق و فتح کرد شهر و اسیر کرد قوم را و قتل کرد
و قتل کرد رصان را ... ملک یهودا ... ملک موصل با دمشق

... شوم و پاک شوم از برص تن من . نعمان بغضب عظیم از پیش النبی باز گشت و میرفت
و گفت ... بیش او عبید او و گفتند با او یا پدر ما اگر النبی الله تعالی بر تو فرمودی با امر صعب شفا
که بود ... تو آن را میکردی خصوصا که گفت بشوی و پاک شو . برو
در هفت بار ... بشوی از برص یعنی پاک شوی . اما نعمان قبول کرد سخن عبید او . و کرد
آنچه فرموده بود النبی الله تعالی . و رفت و مستغرق شد در آب یردن هفت بار . پس گوشت تن او بمانند
گوشت کودک شد . و پاک شد از برص او . عاید شد و آمد پیش النبی الله تعالی او و جمیع عملها
او و ایستاد پیش النبی الله تعالی . گفت نعمان به النبی که اکنون دانستم و یقین شد که نیست اله در تمام
زمین الا اله اسرائیل . بستان اکنون از بنده تو . و از مال من که بهر تو آوردم . گفت النبی الله تعالی
که زنده است الله تعالی الحی الازلی که پیش او ایستاده‌ام . نستانم از تو هیچ چیزی . الحاح بسیار کرد نعمان که
النبی الله تعالی چیزی از او قبول کند . قبول نکرد . گفت نعمان پس النبی الله تعالی اگر تو قبول نمیکنی بر ما
بنده تو بستانم دو بار استر ... از این خاک که آوردم از بهر تو . و عبد تو بستاند دو تخته از خاک زمین تو و بار کند او را
زیرا که نکند از بعد این عبد تو بعد این روز قربان و ذبح بهر خدایان دیگر الا بهر
اما از بهر الله تعالی الحی ازلی الابدی اله اسرائیل که پرستش کنم على الدوام . و بخواه از الله تعالی
که تو عفو کناد گناه این عبد تو . که چون شود در ملک ابد بیت رمون اله او و او تکیه
کند بر دست من . و چون او سجده میکند با جان شست که این عبد تو نیز سجده میکند از بهر رمون اله ملک او
و من سجده کنم با ملک از بهر اله او رمون . خدای عز و جل بر من ببخشاید و عفو کند . گفت با نعمان النبی الله تعالی
برو و دلشاد با شو و ... خدای تعالی گناه تو عفو کند . رفت نعمان از پیش النبی الله تعالی . غلام النبی
گفت ... النبی الله تعالی جیحزی که ... از نعمان هیچ چیز قبول نکرد و جمیع ... از بهر او آورده بود
والله الحی ... روم در پی او و بستانم از نعمان چیزی . و برید جیحزی در پی نعمان ... دید نعمان جیحزی
در پی او می‌دود . بزیر آمد از عربه در پیش جیحزی و گفت خیر است . گفت ... خیر است . شید
مر مرا فرستاده و گفت که اکنون رسیدند پیش من دو مرد از ابنای انبیا از جبل افرایم . ... از بهر ایشان
یک قنطار نقره و دو جفت جامه انعام کن . گفت نعمان جیحزی را ... بستان دو قنطار البته
... دو قنطار ... و ... دو دست جامه و داد بجیحزی ... دو غلام ...
فرستاد ... او در ... و ... جیحزی ... و استر ایشان دو قنطار
نقره و دو دست جامه ... و استر ... خداوند خود النبی الله تعالی الیشع .
گفت الیشع که از کجا آمدی ای جیحزی . گفت ... عبد تو ... گفت الیشع که ...
... در پی نعمان ... دو قنطار نقره و دو دست جامه ...
... بستانی از بهر ... و ... و ... و ... زیتون و غنم و بقر
... برص نعمان ... و در نسل تو تا ابد ... زود رفت از پیش او جیحزی و ... مبروص
بمانند برف . الاجتماع الثالث والعشرون . گفتند ابنای انبیا با الیشع

۱۸۲

که موضع ما که در و مقام آدم اجایگه پیش تو برما تنگ شد است. بیا تا ما که برویم با اردن و بیاریم هر یکی
ازانجا از الجانیه یک قایمه چوب که بسازیم ازهر یا جایگه که دراو ساکن شویم. گفت الیشع با ایشان که بیایم
من نیز با شما. رفت با ایشان اندر با اردن و می بریدند قایمها را. یکی از ایشان می برید قایمه چوب
ناگه تبر افتاد از دست او در آب و فرو رفت. بانگ زد و گفت یا نبی الله تعالی بیا پیش تبر که
قایمه را و می بریدم در آب افتاد و او را عاریت خواسته ام. میخواهم از تیشه من که جاره کند. گفت الیشع
که کجا افتاد است. منو د جایگه را بالیشع که تبر آنجا افتاد. گفت الیشع با الا یابا منجل بر می‌ای
در حال منجل گفت الیشع منجل حدید بالا آمد بر روی آب. گفت با او الیشع نبی الله تعالی ایشان منجل تو
از بر دست تو در آن کرد و استد منجل حدید که در آب فرو رفته بود. فصل و بود ملک آدوم در مجاهده
بنی اسرائیل اندیشه کرد او و عبید او. و گفت که کمین تا بند در چنین و چنان جایگه و پنهان شوید. فرستاد
الیشع نبی الله تعالی پیش ملک اسرائیل و گفت با او بنا ذکیه بر روی آن جایگه حوذ. خبرا. ازهر آنکه
ملک آدوم آنجا ازهر شما کمین کرده است. فرستاد ملک اسرائیل با آنجایگه لا جذر کردن هم بشر نبی الله تعالی او
وگفت با او که آنجا بود با ری و نه دو بار چند کرد ملک اسرائیل و آنجا که نرفت. پریشان شد ملک آدوم
ازهر آن حکایت و مخواند عبید خود. و گفت با خبر دهید که کیست از یا پیش ملک اسرائیل جواب داد
وی از عبید او و گفت ملک آدوم. از یا کسی نیست پیش ملک اسرائیل اما هست آنجا الیشع نبی
الله تعالی او خبر میکند ملک اسرائیل را مجموع که تو آنجا که اندیشه می کنی در مجلس تو با اصحاب تو
گفت ملک آدوم بصحابه خود که بروید و جایگه او بجوید ایند که بفرستم و او را بستانم. خبر دادن ملک آدوم
انجا ایک بدوتان است. فرستاد ملک آدوم سواران و خیول بسیار و لجبار بسیار. آمد شب و محیط
قریه دوتان شدند. برخاست خادم نبی الله تعالی صبح و نظر کرد دید که سواران بسیار محیط قریه
دوتان شدند. و اجبار و قوم بسیار. گفت خادم نبی الله تعالی با الیشع چه زین پیش فرا توانیم کرد. گفت با او الیشع
مترس که آنجا بما بیشتر بیاند از ایشان. نماز کرد الیشع امام الله تعالی و گفت. یا رب الله العظیم الجبار
بگشا چشم تلمیذ مرا که نظر کند و ببیند سواران که تو مرا نگهبانی. باز کرد الله تعالی چشم تلمیذ الیشع
دید که خیول و سواران بسیار از آتش محیط الیشع شدند. پیش آمد الیشع پیش آسمان و نماز کرد در حضرت الله تعالی
و گفت که کور کن این قوم را. بکار کرد الله تعالی چنانکه خواست الیشع. گفت با ایشان الیشع با آن سواران
که فرستاد ملک آدوم با جستن الیشع. که این نیست راه و نیست این قریه که شما میخواهید. بیایید
در پی که بنمایم شما را قریه که میخواهید. بیایید در پی من که بنمایم با شما جایگه ازو که شما میخواهید. ببرد ایشان را
آن سواران را به سامره. گفت الیشع نبی الله تعالی ای رب تو باز کن چشم قوم که نظر کنند و ببینند که کجا اند. گشود
الله الرب تعالی چشم ایشان را و دیدند که ایشان در میان شهر سامره اند. گفت ملک سامره که ملک اسرائیل است
با الیشع چه ایشان را بکشم یا نه ایشان را با بندم. گفت الیشع ایشان را مزن که نگاه داری می‌توانی که ایشان را زنی
بشمشیر تو و همه ایشان را قتل کنی. اما ایشان را بنواز و پیش ایشان بنه نان بسیار بنه و طعام و شراب

بخورند و بیاشامند و باز بروند پیش خداوند کار ایشان. بکشاد الامت ملک اسرائیل خواندند ملک آدوم و نواخت
ساخت از بهر ایشان مائده عظیم که خوردند و آشامیدند و طیب النفس شدند و باز گشتند و رفتند
و رسیدند با آدوم پیش خداوند ایشان. بدان سبب دیگر هیچ بار و دیگر نیامدند و مجاربت بنی اسرائیل نشدند فصل
بعد از آن جمع کرد برهدد مجموع عسکر او و محاصره سامره عزم کرد. و قتل کرد اهل او. و قحط عظیم
شد در شهر سامره. و در چنانکه گرفت برهدد سامره را. تا چنانکه فروخته شد سر خر به بیست لخته
و ربع قفیز زبل کبوتر به پنج لخته. و بود مردی ملک اسرائیل برباروی شهر سامره. آمد زنی پیش او و داد
و داد میخواست و گفت خلاص کن یا خداوند ملک ما. گفت با او ملک اگر الله تعالی خلاص کند مرا چون خلاص
کنم و چه دارم. از معصره یا از غله من. و گفت با او ملک بگو احوال تو چیست. گفت این زن
بملک یا خداوند من این زن گفت مرا بیا و فرزند تو را امروز بخوریم و فردا فرزند من بخوریم. و فرزند من پختیم
بخوریم. و فردا بو ختیم و او را بخوردیم و از ان امروز گفتم با ان زن بیاور فرزند تو را که بخوریم
او فرزند خود را پنهان کرد و نمی دهد که بخوریم. چون ملک شنید این سخن که از زن
گفت با او و می‌کرد و بیرید بر باروی شهر. دست در جامه خود زد و همه دیدند مجموع
شعب که جامه خود دریده. و گفت چنین و چنان کند الله الرب تعالی امروز سر
و زیادت کند که گردن شد الیشع نبی الله تعالی امروز بر تن او. اما الیشع نبی الله تعالی نشسته بد
در خانه خود و مشایخ نشسته پیش او. فرستاد ملک پیش الیشع نبی که جلاد از پیش خود. و گفت
مر جلاد که برو در حال سر الیشع نبی الله تعالی بیاور پیش من. گفت الیشع مردم که پیش او بودند
نشسته. می بینید فرزند این قتال که فرستاد با ستدن سر من از تن من. نگاه کنید که چون پیاده بیاید
در خانه را بسته دارید و او را در بگذارید. از بهر آنکه قدمی خداوند او در عقب او است. فصل و چون
الیشع با این قوم که پیش او بودند در کلام بود. آمد رسول ملک و گفت اینک این شر از قبل الله تعالی است
بر من. چه انتظار کنم و چه کنم بحضرت الله تعالی. دیگر. گفت الیشع نبی الله تعالی با جماعت بشنوید قول
الله الرب تعالی که می فرماید فردا در این وقت فروخته شود صاع آرد گندم بیک لخته. و دو صاع آرد
جو بیک لخته. در دروازه شهر سامره. جواب داد جبار که ملک بروی تکیه کرده بود و گفت. مگر
بگشاید الله الرب تعالی روزنه در آسمان و ببارد آرد گندم و آرد جو که چنین باشد که تو میگویی
گفت با او الیشع نبی الله تعالی اینک ببینی بچشم تو اما نخوری ازو. بودند بیرون شهر سامره
جماعت قوم ابرص و مجذوم نشسته بیرون شهر. گفتند با یکدیگر چرا می میریم از گرسنگی و می نشینیم
اینجا که بمیریم. اگر اندرون شهر اندر رویم گرسنگی بر ایشان غالب گشت انجا بمیریم. و اگر اینجا بنشینیم
۱۹۳ هستیم با شیم میریم از گرسنگی. بیایید که اندر رویم بلشکر آدوم. اگر ایشان زنده بمانند ما را زنده بمانیم
و اگر قتل کنند بمیریم. برخاستند این جماعت بهنگام شب از روز و اندر رفتند بلشکر آدوم.
رسیدند با لشکرگاه که دیدند هیچ آفریده از لشکر آنجا نیست. و بود که الله تعالی بر جماعت

اذوم ستمگر و ستم عظیم انداخته بود. و سوار و لشکر عظیم از آسمان فرشتگان بود اجناد آسمانی
کنند از دمیان با یکدیگر که اینک اسرائیل بر ما جمع کرد جیوش ملک مصر و جیوش حیثانیین که قتل ما کنند
بیایید که منهزم شویم و برویم. برخاستند جمیع لشکر اذوم و منهزم شدند و رفتند و رخت و خیم
و خیول و قماشات خود بجای خود شان گذاشتند و رفتند بنفس خود جهت ترس و ستم که
خدای تعالی بر ایشان انداخته است. آمدند از قوم برص و جذام اندرون لشکر و اندرون خیمه
ایشان و هیچ آفریده نیافتند از لشکر اذوم. خوردند و آشامیدند و برداشتند زر و نقره و قماش بسیار
و رفتند پنهان کردند و باز آمدند و برداشتند زر و نقره و قماش بسیار و رفتند در جای پنهان کردند
گفتند با یکدیگر که این چه کار است که ما می‌کنیم. امروز روز بشارت و خبر خوش است. تا چند که
خاموش شویم. صبح شد روشن ناگاه عقوبت بر ما واجب شود و ملامت یابیم. بیایید که برویم ملک را
اعلام کنیم باین خبر عظیم که صادر شد نوبان الله الرب تعالی. آمدند به دروازه شهر شامره
و بانگ زدند دربان شهر را و گفتند با او که رفتیم بلشکر اذوم. و هیچ آفریده از ایشان نیافتیم و هیچ
آواز ایشان نیافتیم و نشنیدیم. و یافتیم حمار بار و خیول را منفرد ایشان تنها و هیچ آفریده از ایشان
پیدا نیست همه هیچه کار ندار کنان بر قرارهای ایشانست. رفتند دربانان و ملک را اعلام کردند باین
حال که صادر شد بامر الله الرب تعالی. الاصحاح [illegible] والعشرون در حال برخاست
ملک از شب و گفت بعبید خود. بگویم با شما آنچه می‌خواهد کردن عساکر اذوم. دانستند که ما گرسنه
ایم. رفتند از لشکر خود و پنهان شدند در صحرا. که چون بیرون رویم بستانند ما را زنده. و بیایند
اندرون شهر. جواب داد یکی از عبید و گفت. بفرستیم پنج عدد از سواران که مانده اند. اگر قتل شدند
رسیده باشند بما از ایشان و اگر مانده شدند باشند. بفرستیم که ببینند این حال چیست. بر
خاستند پنج سوار و رفتند که ببینند احوال ایشان تا اردن. دیدند که راه پر است از رخت و جامه
و زر و نقره و خیول و اسلحه و شتر و هیچ آفریده از اذوم پیدا نیست. باز آمدند پنج سوار ملک اسرائیل
و او را خبر کردند. بیرون رفت ملک اسرائیل و جمیع شعب و غارت کردند جمیع هرچه مانده بود از لشکر اذوم
و شد یک صاع آرد گندم بیک لحظه. و دو صاع آرد جو بیک لحظه. بموجب فرموده الله الرب تعالی که فرموده
بر زبان الیشع نبی او. قائم کرد ملک دربانی را که بروی تکیه میکرد در دروازه شهر. هجوم آوردند اغلبه او را بزیر پای
ایشان انداختند و مرد. انچنانکه گفته بود الیشع نبی الله تعالی که گفته بود بوقت آمدن رسول ملک او را
که فردا این وقت فروخته شود بر دروازه شامره یک صاع آرد گندم بیک لحظه و دو صاع آرد جو بیک لحظه با بامدادان
بر در شامره ❦ گفت الیشع با زنی که زنده کرده بود فرزند او برخیز تو و اهل خانه تو. دو قوم تو
و برو هر جائی که خواهی که انجا ساکن شوی زیرا که الله تعالی فرموده است بقحط که خواهد بود بر
بر اهل این زمین هفت سال. برخاست آن زن و کرد آنچنانکه فرموده الیشع نبی الله تعالی و رفت
او و اهل خانه او بارض فلسطین و ماندند آنجا هفت سال. و بعد هفت سال [illegible] از ارض فلسطین

فرشتگان اجاز ملک پیش او و با کاهن مقدار مذبح و عمارت کردن جمیع صنعت او. و ساخت اوریا کاهن
مذبح را آنچنانکه فرستاده بود اجاز ملک که آوردند از دمشق آنچنان ساخت اوریا کاهن مذبح قبل قدوم اجاز
ملک از دمشق و دید اجاز ملک مذبح را رفت بالای او. و رفع کرد بروی بخور و قربانی و فرو ریخت
و دم قربانی کامله بر مذبح. و مذبح نحاسی را که امام الله الرب است. آورد او را از پیش روی
خانه از پیش مذبح و بیت الله الرب تعالی. و ساختش پیش مذبح جنوبی و خواند اجاز ملک اوریا
کاهن و گفت با او بر مذبح بزرگ رفع کن بخور را هر بامداد. و قربان شب. و رخصت ملک و قربان
او. و کردند جمیع شعب زمین قربانیهای شان و قربانیهای شان و جمیع دم ذبایح بر وی رش کردند
و لکن مذبح نحاسی باشد از بهر من [illegible] و کرد اوریا کاهن بجمیع آنچه بالا گفته بود ملک اجاز
و برید اجاز ملک [illegible] و جدا کرد از ایشان الطشتها و [illegible] از پیران
نحاس و نهاد بر بلندی [illegible]. و خانه سبت که عمارت کرده بودند در بیت الرب تعالی. و دهلیز
خارج محیط [illegible] بیت الرب تعالی. و جمیع آنچه کرد اجاز همه نوشته است در سفر ایام ملوک الیهود را
و خفت اجاز با پدران او و دفن شد پیش آبا او. در قریه داود. و ملک شد حزقیا پسر او
بعد او. ❦ و در سال دوازده از ملک اجاز ملک یهودا. ملک شد هوشاع بن ایله بر اسرائیل
در شامره و کرد بدی در درگاه الله. الملخصات [illegible] از اسرائیل ماضی که بودند قبل او. و غزا کرد او را ملک
شلمنصر ملک موصل و شد هوشاع از بهر ملک موصل شلمنصر عبد. و فرستاد پیش او هدایا بسیار و صلح شد
در بعد یافت ملک موصل بر هوشاع خیانت و غدر. و فرستاد پیش ملک مصر. و نفرستاد هدایا پیش ملک موصل
بمانند آنچه می‌فرستاد هر سال. ملک موصل گرفت هوشاع را بسته و برد او را در حبس نهاد. و برگشت ملک موصل
و آمد بر جمیع زمین اسرائیل و غزا کرد شامره و حصار گرفتش سه سال. و در سال نهم از ملک هوشاع ملک اسرائیل
فتح کرد ملک موصل شهر شامره. و اسیر کرد آل اسرائیل را. و برد ایشان را بموصل. و نشاند ایشان را
بحلوان و حابور جویان [illegible] مادی الاصحاح الثلثین چون بود که آل اسرائیل خاطی شدند
امام الله تعالی الله الرب اله ایشان که ایشان را بیرون آورد از کوره حدید و تعبد فرعون ملک مصر
عبادت الله الرب تعالی اله ایشان ترک کردند. و عبادت آلهه شعوب کردند. و رفتند بر رفتار شعوب
که ایشان را هلاک کرد الله الرب تعالی از پیش بنی اسرائیل. و قولها افترا کردند بنی اسرائیل بر الله تعالی
اله ایشان از سبب قول ایشان و افترا بر ایشان و ملوک ایشان که افترا کردند بر الله الرب تعالی اله ایشان
ذبح کردند بانجا. و ساختند مذبح در همه قرایای ایشان. و [illegible] منیع. و ساختند
از بهر ایشان [illegible] از بهر ایشان. بالای هر تله و هر [illegible] و زیر هر درخت بزرگ
و بخور کردند بخور را بر مذبح. بمانند کردار شعوب. و [illegible] الله تعالی شدند الله الرب
اله ایشان و اله [illegible] و عبادت کردند عبادت الهه شعوب که الله الرب تعالی اله اسرائیل
ایشان را هلاک کرد از پیش دست ایشان. و کردند بکردارهای بزرگ [illegible] که باشند
الله تعالی و [illegible] بالله الرب تعالی از ایشان و رفتند در کردارها
[illegible] که الله تعالی [illegible] شدند و عبادت اوثان کردند

اوثان را که مانع کرد ایشان را الله الرب از عبادت ایشان چنانچه گفت الله الرب تعالی
یا بنی اسرائیل و آل یهودا. بر زبان عبد او انبیاء صالحین که پیش ایشان فرستاد و پیغام الله الرب تعالی
آل اسرائیل و آل یهودا رسانیدند و گفتند با ایشان که عبادت اوثان مکنید و در حد ایمان شعوب
مروید. و از احکام و وصایا و سنن و نوامیس که بر دست موسی نبی الله تعالی داده مشهود و با ایشان
کار کنید. و توبه کنید از بدکرداری و بجا گشت شما. و نگاه دارید عهود و احکام من و محکم باشید بکردار
سنن و احکام و وصایای من که بر شما دادیم و گفتیم. بیزار شما که نگاه دارند. و از ایشان جدا مشوید.
و آنچنان که وعده فرستادم بیش شما بر زبان انبیاء و رسل من صالحین. شما مطیع و مجتمع نشدید که
انبیاء من با شما گفتند. و قاسی و سخت کردید گردنهای شما از گردنهای پدران شما. و ایمان نیاوردید
بالله الرب اله شما. و عهد و ل کردید عهود و وصایا و احکام من که وصایا کردم با پدران شما. و شما آن
که دادم با پدران شما. و رفتند در پی باطل و ایشان بشدند اسمار اعتزاه عظیم که رسید تا آن شعوب ماضی
که فرمود الله الرب تعالی در پی ایشان مروید. و بشر خود انداختند مجموع وصایا و احکام الله تعالی
اله ایشان و ساختند دو عجل مسبوک. و ذبح کردند با ج از بهر اصنام. و بخور کردند از بهر
از بهر بعلا. و اندر آتش انداختند فرزندان ایشان را در آتش و رفتند بپیش عرافان و متطیر شدند. و اهتمام
بر بجا بیرون و انحطاط الله الرب تعالی بسر و بدی افعال ایشان شوم. و عظیم شد خشم و زجر و خشم
الله الرب تعالی بر اله اسرائیل بر ایشان و دور کرد ایشان را از حضرت او و نماند مگر سبط یهودا
تنها. **اما بنو یهودا** نیز نگاه نداشتند وصایا و احکام و سنن الله الرب تعالی اله ایشان
و رفتند بر رفتار رسوم بنی اسرائیل و کردند بدی امام الله الرب اله ایشان. و رنجانید و خوار کرد
مجموع زمرکار ایشان و کوهکرد الله الرب تعالی تمامت ذریت اسرائیل و ایشان را حقیر و ذلیل
کرد میان مجموع خلایق و مسلط کرد بر ایشان غازیان و غارت کنان تا چندی که انداخت ایشان را از
حضرت او. و استدار ایشان مملکت و ملوک ایشان سر دو که دو فرمود که دیگر از ساس سرهم و ملک نباشد
و ناکسی که چهل و بسط کند میان ایشان و فرمود که براکنده و ذلیل باشند میان خلایق و از ساس شرم نباشد
و ملک و صاحب حشم نباشد و ایشان را لشکر و حشم و بنی کوار نباشد تا ابد. **چنانکه** از بهر آن که بنی
اسرائیل جدا شدند از [illegible] و آل داوود. و ساختند بر ایشان ملک یوربعام بن نابط. و کوم
کرد یوربعام بن نابط بنی اسرائیل [illegible] از راه و احکام و وصایا و نوامیس الله تعالی و راه نمون ایشان شد
بر خطایا عظیم. و رفتند بنو اسرائیل مجموع خطایا یوربعام بن نابط که کرد. و از و جدا نشدند. و ملوک
بنی اسرائیل نیز همه رفتند بر رفتار یوربعام بن نابط و بیزار شدند از افعال بدکرداری ایشان و خطایا یوربعام
بن نابط و ... شدند. تا وقتی که الله الرب تعالی بنی اسرائیل را کوم و پراکنده و بدست غازیان
شمرد ایشان را و یکیر شدند در دست اعرابیان و شهری و بسیار و تبلیغ ملک ایشان شدند.
و ایشان را ذلیل و حقیر کرد میان مخلوقات و خلایق آنچنان که گفت الله الرب تعالی بر لسان مجموع انبیاء
او صالحین. و بیرون کرد بنی اسرائیل را از بلاد ایشان بموصل و پراکنده شدند و عرایر شدند
و ذا...

میان خلایق و بود ملک موصل از بابل و کرث و عاراه و از حماة و از شفروایم. و نزول کرد
ایشان را بقری ساوه. و ساکن شدند در ایشان و اول که آنجا ساکن شدند عبادت الله تعالی
نمی کردند و از حدود الله تعالی و اوامر و احکام دور بودند. و مطیع امر الله الرب تعالی نمی شدند.
فرستاد الله الرب تعالی بر ایشان ارسد غابها و شیر از دشت و آغاز کردند فاخراش و هلاک
بنو اسرائیل. خبر کردند ملک موصل را. و گفتند با او که مجموع شعوب که جمع کردی و بردی در ساوه و ...
ساکن کردی. نمی دانند احکام الله تعالی اله ارض و ناموس عبادت او. بر ایشان مو کل است
که مفترس ایشان میشوند و ایشان را هلاک میکنند. **گفت چنانکه** از بهر آنکه نمی دانند طرایق الله تعالی
اله ارض و ناموس عبادت او. دستور داد موصل و گفت که ببرند بپیش ایشان یکی از کاهنان که
آنجا آورده. که برود و آنجا پیش ایشان مقیم شود. و بیاموزاند ایشان را طرایق و احکام و نوامیس
الله الرب اله ایشان. بشر و آمد یکی از کاهنان که برده بودند او را از ساوه به عبادت
و ساکن شد در بیت ایل. و آغاز کرد بتعلیم ایشان که چون عبادت کنند الله الرب تعالی و بودند
که هر قومی از ایشان الهه عبادت میکردند. **ترک کردند بیوت** اوثان که ساخته بودند هر
هر قومی از ایشان بساوه و در قرایا ایشان که جای که نزول میکردند و ساکن میشدند. و اهل بابل
عبادت میکردند الهی که نام او ساجوت بنوث. و اهل کوث عبادت میکردند. نرغال. و اهل
حماة عبادت میکردند اشیما. و اهل عوا عبادت میکردند. نبحز و ترتاق. و اهل شفروایم
عبادت میکردند ادرملک و عنملک. و در پیدا انسان ایشان از بهر دو الهه در آتش می سوزانیدند از بهر الهه
شفروایم. ترک کردند این الهه بجز را ترک کردند. و بعبادت الله الرب تعالی مشغول شدند
و کمر بستند بعبادت الله تعالی اله اسرائیل. و ساختند از ایشان احبار که قربان میکردند و خدمت
کنند در بیوت قرابین و شدند بعبادت الله الرب تعالی. و عبادت میکردند الهه ایشان تمامت
شعوب. **که اما بنی اسرائیل خالی** شدند زمین ایشان تا وقت و دیگر هام شدند و ایشان را
شهر زنند. **چنانکه** از بهر آنکه ترک کردند عبادت الله تعالی. و رفتند بر رفتار شعوب
و حدود تعالی را میان ایشان بر انداختند. و عاصی او شدند و با اوامر و فرمان او کار نکردند. و نماندند
بر اوامر و احکام و سنن و نوامیس الله تعالی که با ایشان سپرده بود بسوی یعقوب آنکه الله تعالی نام او را
اسرائیل و معاهد شده بود الله الرب تعالی. با ایشان و گفته بود که عبادت مکنید از بهر اله
شعوب. و سجود مکنید از بهر ایشان و ذبح مکنید از بهر ایشان ذبائح. از عبادت کنید الله الرب تعالی
اله اسرائیل که شما را بیرون آورد از مصر. بقوت و عظمت و بازوی قوی او. او را عبادت کنید. و از بهر
او قربان کنید قرابین کامله. و احکام و سنن و نوامیس و وصایا که فرمانت که نوشته از بهر شما او را
ایشان را باشید. و با ایشان کار کنید مجموع روز کار شما. و عهد که من از کار پیمان که مکنید. و از عبادت

هر ایمان شعوب نگاه دور و لجه از نماند. و فراموش مو اثر و احکام او که او را بر شما شود. و مترسی
الهه شعوب مباشید. و در پی ایشان مروید. بلکه مترسی الله تعالی اله شما باشید که او شما را خلاص
کنه از دست اعدا شما. قبول نکردند او امر الله تعالی که با ایشان وعده گفت. **اما رفتند**
بدفتار رسوم ایشان قدم

وشدند همانند شعوب که بر بیرامنند بشهرشامره. که عبادت الله الرب را نعالی می کردند و
عبادت اصنام خود میکردند. ایشان و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان نیز عبادت اوثان میکردند
کردند همانند فعل آبائیشوم وکردار بجیش بعد از ایشان تا امروز. فصل و در سال سیم هوشاع بن الا ملک
بنی اسرائیل ملک شد حیزقیا بن احاز ملک یهوذا. و بود وقتی که ملک شد بیست و پنج
سال و بیست و نه سال ملک ماند در اورشلیم و بود نام مادر او ابیه ابنة زکریا. و خوب کرد در نظر خود
قدام الله الرب تعالی اله اسرائیل. همانند آنچه کرد داود پدر او. و او باطل کرد بتخانه را
و شکست قابات بعلا را. و برید اشاکرا. و برید حیة النحاس که مصاع کرده بود موسی
نبی الله تعالی. **جهت آنکه پرستید مار نحاس را** که از امر موسی ساخته بود از برای الله الرب تعالی تا از آن
که بنی اسرائیل طاعی وکمراه شدند با او و او عبادت میکردند. و از پیش او بخور دمیکردند و بخور میکردند
تا امروز. و نام او نحشتان بود یعنی النحاس. و الله الرب تعالی اله اسرائیل بود
حواله حیزقیا در جمیع روزگار او هیچکس چون او نشد از او امر و سنن و احکام الله تعالی در بعد حیزقیا ملک
یهوذا نبود ملک دیگر همانند او. وتا در میان ایشان پیش از او بودند. و پیوسته خود را با الله تعالی
وا رونشد جدا و نگاه داشت جمیع احکام و سنن و وصایا او نوامیس الله تعالی را که الله الرب تعالی
فرموده بود موسی را. و بود الله الرب تعالی با او در هر جا که میرفت نظر و نصر و فتح میشد
و عاصی شد بر ملک موصل و مطیع او نشد و او را خراج نداد. **جهت آن** از بهر آنکه خود را در امر خزانه الله تعالی
جدا کرد و خود را با الله تعالی پیوسته و خزانه الله تعالی نیز یار او بود و او را حکم داشت که در دست اعدای او
ذلیل شود. بلکه جمیع حیات او مظفر و منصور بود. و او منهزم کرد پلشتیم را که بسید هزیمت
ایشان تا غزه و حدود او از حصن الحراس و تا قریه منیع. و در سال چهارم از ملک الا ملک
اسرائیل غزا کرد شلمنصر ملک موصل شامره و حصار کرد و فتح کرد از بعد سه سال
و در سال ششم از ملک حیزقیا ملک یهوذا که سال نهم است از هوشاع بن الا ملک اسرائیل فتح
شد شهر شامره. و غارت کرد ملک موصل و غارت برد بنی اسرائیل را بموصل و ساکن کرد ایشان را
بحلوان بخابور نهر کوزان و قری مادی. **جهت آن** از بهر آنکه نشنیدند قول الله الرب تعالی و قبول
نکردند احکام و وصایا او و نوامیس الله تعالی که با ایشان کرده بود. و مطیع نشدند جمیع عهود او
و آنچه فرموده بود با ایشان [illegible] الله الرب تعالی کلام او قبول نکردند و مطیع او نشدند
الاصحاح ۱۸
و در سال چهاردهم از ملک حیزقیا ملک یهوذا آمد
سنحریب ملک موصل بر جمیع شهرهای برکار یهوذا. و استد ایشان را. فرستاد حیزقیا ملک یهوذا
بپیش ملک موصل بلخیش و گفت با او. خطا کردم بازگرد از پیش من. اکنون هرچه بر من نهی
بردارم. بنهاد ملک موصل بر حیزقیا ملک یهوذا سیصد قنطار نقره و سی قنطار
زر. و داد حیزقیا جمیع نقره که بود در خانه الله الرب تعالی و در خزانه های
برکند حیزقیا جمیع زر که بود در [illegible] الله الرب تعالی و فرستاد همه را بپیش ملک موصل
فرستاد ملک موصل ترتان و ربساریس و ربشاقی از لخیش
حیزقیا ملک یهوذا. با لشکر عظیم بورشلیم. آمدند با اورشلیم. و استادند بر کنار بحیره علیا
در راه مزرعه قصار. و بانگ زدند بر ملک حیزقیا و گفتند بشنو یا حیزقیا. از ملک معظم. فرستاد
حیزقیا بپیش رسولان ملک موصل. الیاقیم بن حلقیا خازن و شبنا کاتب. و یواح بن آساف مذکر.
چون رسیدند با نزد رسولان ملک موصل گفتند با ایشان ربشاقی بگوئید بحیزقیا. بشنوید آنچه که
میگوید ملک اکبر ملک موصل که این چه خیال است بهر او وجه اومید ناشایسته دروغ
که تو در دل نهادی و گفتی. که تو طاقت داری از دلیری و بزور مندی که بدو لب تو سخن
گوئی مارفان تو سخن گفتار دشود. پس اکنون امید هست و داری از سخن لب و از مردی و جهت
بر بر ما اشنیدند و با ما جنگ و قتال کردند. اکنون بر که توکل کردی که عاصی و یاغی شوی
و بر او عاصی شدی. مگر توکل کردی بر اسکله تو بر قصبه مرضوض. یعنی بر ملک مصر و جمیع شاه
است. و اگر تو بگوئی که ما توکل داریم بر الله الرب تعالی اله ما که برداشت حیزقیا زحصها
و مذابح. و گفت با اهل یهوذا و اورشلیم که برابر این مذبح سجده کنید. اکنون مطیع شوید بسلطنت ملک موصل
و با او عهد کنید که بدهد بتو دو هزار سوار. اگر میتوانی از بند پیش تو سواران بر نشینند. و هر تو لی تو بگذار
که روی باز دادی از پیش امیری از امرای ملک موصل. **اما تو** توکل کردی بر مصر که عذر تو. و مصری بتو ملک
و اکنون هر دو سواران تو مستبدا را که این حصن شما را کرد. و گفت الرب برو این زمین را غارت کن و او را
خراب کن. گفتند حلقیا و شبنا کاتب. و یواح. بربشاقی. که سخن بگو با بندگان خود بلسان
نبطی. ما فهم میکنیم. و با ما بلسان یهوذی کلام مگو برابر شعب که ایستاده اند بر سور شهر. گفت
ایشان ربشاقی. با بپیش شما و شید شما را فرستاده است. که بخورند ایشان خطوب. بلکه فرستاده
بار کلام ابن خطوب در بیرون که بر سور شهر قایم اند. که نبادا لاشکر در ایشان و با شما مند
بول ایشان همانند شما **فصل گفتن ربشاقی** از بنی اسرائیل بود. که ایشان اسیر کرده شلمنصر ملک
موصل بود. ایستاد ربشاقی جهار عظیم. برخاست ربشاقی قایم بر پا خود. و بانگ زد با واز بلند و گفت
بلسان یهوذی. که بشنوید قول ملک موصل العظیم. اینها میگوید ملک معظم. که مغرور مباشید
بحیزقیا ملک شما که او نتواند شما را خلاص کردن از دست ما. و حیزقیا شما را بالله الرب تعالی او مید
میدهد. و میگوید که الله الرب تعالی شما را خلاص کند و برهاند. و این قریه تسلیم نکند بدست ملک
موصل. مطیع شوید بحیزقیا بیهوده مباشید. **جهت آن** از بهر آنکه چنین میگوید ملک موصل مطیع امر من
باشید. و با من موافقت نمائید و بشتابید از من اما و بیایید بپیش من. و بخورید همه شما درخت انگور و زیتون
و تین و غیره از همه انواع. و بخورید آب چاهها شما. تا از وقت که بیایم شما را ببرم. بزمینی که همانند
زمین شما است. ارض فیه میوه و حبوب ارض انگور و زیتون ارض سمن و عسل. و زنده بمانید همیشه
و قبول مکنید قول حیزقیا که شما را او مید میدهد که الله اله شما شما را خلاص کند. مگر خدایان شعوب
می توانستند خلاص کردند هر یکی شهر خود را از خدایان موصل. کجا اند خدایان حماه و رفاد. کجا اند خدایان
شفروایم و باع و عوا. که توانستند خلاص کردند شامره را از دست من. کیستند از جمیع خدایان که توانست
خلاص کردن شهر خود را از دست من. **جهت آن** خاموش شدند. و هیچ نوع جواب ندادند
از بهر آنکه امر شده بود و گفته بود که هیچ نوع جواب ایشان مدهید. **فصل** آمد الیاقیم بن حلقیا خازن
و شبنا کاتب و یواح بن آساف مذکر. رجوع کردند
١٩٩

وامدند بشر حیرقیا در حالیکه جامها دریده بودند و کفتند بحیرقیا ملک قول عظیم مسافنه. چون
شنید حیرقیا ملک در دریده جامهٔ خود را و پوشید مسح و امد بر اید بیت الله الرب تعالی
وفرستاد الیاقیم را و شبنا کاتب و اشیاخ کهنه پوشیده مسح بر نزد ایشان بیش اشعیا
نبی الله تعالی بن اموص. کفتند باو اینچنان میکوید حیرقیا که امروز روز تنکی و شناعت
جسرا. ازیرا که امدند لختند تا زادن و نیست قوه زادن. شاید که بشنود الله الرب
تعالی قول ربشاقی که فرستاده او را ملک موصل خداوند او تا ملامت کند الله حی
و بغیرت کند الله الرب تعالی بر قولیکه شنید الله الرب اله تو. و بستود دعا
واقری کاهر الله تعالی. بر مانده که یافت شده. وامدند عبیدان ملک حیرقیا
بیش اشعیا نبی الله تعالی بن اموص. و کفت ایشان را اشعیا نبی الله
تعالی. باینچنان بکوید بشما خداوند شما. اینچنین میفرماید الله الرب الهٔ اسرائیل
که مترس از کلام که شنیدی که ایشان لعنت کردند. رسل ملک موصل اینک من
باز کرده خبر بدو او را و بازکردد ببلاد خود. و زود بیندازم او را بحرب در بلاد او. بازکشت ربشاقی
برابر ملک موصل و او در قتال اهل لبنا. ازیرا که خبر دادند که ملک بازکشت از لخیش. و شنید که
ترهقه الحبشه ... بیرون امد تا با او جنک کند. در حالیکه بازکشت. و فرستاد رسلان بیش
بیش حیرقیا که اینچنان بکوید بحیرقیا ملک یهودا. مغرور مشو بر اله تو که تو بر او اعتماد کنی
و بکویی که اورشلیم بدست ملک موصل داده نشود. اینک تو شنیدی جمیع افعال ملوک موصل به همه افاق
که خراب کردند ایشان را. و تو نجات یابی. ایا نجات دادند اله های شعوب که خراب کردند پدران من
اردشت ملوک موصل کوزان و حران و رصاف و بنی عدن که در تلسار
بودند. کو ملک حماه و ملک ارفاد و ملک شهر سفروایم هینع و عوا. و استد حیرقیا رسایل از رسل
و خواند انها را و امد بخانه الله الرب تعالی و کشود حیرقیا رسایل را
امام الله الرب تعالی. و نماز کرد حیرقیا امام الله الرب تعالی که نشسته بر کروبیم. و کفت
توی الله الرب تعالی اله تنها بر جمیع مخلوقات و بر جمیع مملکات زمین. تو افریدی اسمان و زمین را
میل کن کوش تو یا رب تعالی و بشنو. بکشا یا رب تعالی چشم تو و ببین و بشنو همه نوشت
سنحریب و افتری
ای یا رب تعالی که فرستاد او را بملامت کردن خدای حی. راستی یا رب ملوک موصل خراب کردند
جمیع افاق و زمین ایشان را. و انداختند اله های ایشان را در اتش زیرا که اله نبودند بلکه عمل
دست ادم از چوب و سنک. و ایشان را هلاک کردند. و اکنون یا رب الله تعالی اله ما نجات ده
ما را از دست او. تا بدانند جمیع ملوک زمین که تو الله
الرب تنها. ایا تو الله الرب تعالی اله اسرائیل
و فرستاد اشعیا بن اموص بیش حیرقیا و کفت. اینچنان میفرماید الله الرب تعالی
شنیدم آنچه خواستی. و کفتی از سبب سنحریب ملک موصل اینست سخن که کفت [illegible]
هلاک کند سنحریب را ابنهٔ صهیون و بکوید که بر که افتری کردی و بعبانه [illegible]

[illegible] لعنت کردی ... دختر اورشلیم ... بلند کردی تو و بر کدام تکبر کردی و بر بزرگی آواز تو
اسرائیل تو. ابنه اورشلیم. از عبرت و بکوید که تو با ذلیل بر که لعنت کردی. و بر که جاری
نودی. و بزبان تو عظام و بسوی که کفتی و بزرکی عظمت و بر منتهی تکبر تو و مسلط و متمرد
بودی. و چشم تو بالا بر داشتی بالا علی السماء تا بر حضرت قدوس اسرائیل. و فرستادی بدست رسل تو
و تحباذی لعنت بر الله الرب تعالی اله اسرائیل. و کفتی که بکثرت ارابهای خود من بالا امدم باعلی جبال
و بر اطراف لبنان. و ببرم بلندی درختان صنوبر لبنان و کزیده اشجار سرو لبنان. و بالا روم
بالای غابات و کرمل او. من بر کندم چاهها و اب نوشیدم. و خشک کنم بکف قدمهای خود جمیع نهرهای
مصر. ایا نشنیدی که از قدیم من ساختم انرا و از ایام
قدیم من او را نقش کردم. و اکنون من انرا اوردم که تو باشی تا ... شهرها ... خراب بشود
و ساکنان ایشان کم قوت بودند. و ترسیدند و خجل شدند. بودند مثل کیاه صحرا و سبزهٔ علف
اسد کیاه بامها و مانند کیاه که خشک شده پیش از انکه برویند. و نشستن تو و خروج تو و دخول تو
دانسته شد. و غضب تو که بر من. و چون غضب تو بر من و تکبر تو بالا امد بکوشهای من
بنهم حلقه خود را در بینی تو و لجام خود را در لبهای تو و بازکردانم تو را براهی که امدی
... و این علامت تو باشد. خوردن در این سال انچه خود روید. و در سال دوم انچه از ان بروید
و در سال سوم بکارید و درو کنید و تاکستانها بنشانید و میوهٔ انها بخورید. و باقی ماندهٔ خاندان
یهودا ... ریشه بپایین زند و میوه ببالا اورد. ازیرا که از اورشلیم بقیه بیرون امد و نجات یافتکان
کات الکاتب اما کاف امشت که از نسل زرع فرزند یهودا و سال ایندم می روید
... و سال سیم کشته ... و نشانید کرم و بخورید
میوهٔ ایشان. و خواهد که ازین که ماند ... اصل در زمین ... ایشان
شود ... جراء از صهیون. اوست که بیرون ... غیرت الله الرب تعالی ... اینچنان
... قایم کنم ... الله الرب تعالی ...
... ملک موصل در ان شهر ... و نه تیر اندازد در انجا
... اورشلیم نیاید ... اورشلیم ... و بشکند
... اورشلیم ... از راهی که امد ... باز کردد
... و ... شهر بر ... و ... خلاص ... فرستاد
... ازیرا فرشته الله الرب تعالی ... کشت ... لشکر ملک موصل ...
و هشتاد ... هزار

برخاست بامداد ملک موصل و دید همه لشکر او را کشته و مرده لفاخ . در حال برخاست و باز گشت و نعل
شخرییب و رفت بنینوی و در آنجا نشست . و چون بعضی روزها برآمد . رفت بخانه خدای خود .
و نام وی نسرخ بود دید که ادرملک و سراصر پسران وی زدند او را بشمشیر . و گریختند بزمین اراراط
او . در سبب و تن شخریب رفت در بر ایشان . الحافظ کرد . و بخشید بارز دلطنا او شت
فرود . و ملک شد ارو اسرحدون پسر او بعد او ۵ در آن روزگار بیمار شد حزقیا ملک یهودا بیماری عظیم بنزدیک
و رسید بمرک . ناگاه آمد بپیش او اشعیا نبی ابن آموص . و گفت بحزقیا . که ایچنان گفت خداوند . الله
المجید که امر و زیارت تو و نیستی تو تسبار بکن ازبهر انکه اینجا تو خواهی مرد . و نشد رسته تو خواهی شدن .
چون شنید حزقیا سخن اشعیا نبی روی خود کرد بسوی دیوار خانه . و گریست و نماز کرد او را نام الله تعالی
و گفت یا رب الغفور الرحیم . تو یاد دار که من نیز بر تو بپیش تو بودم و گرفتم قسط و سلامت و قلب
سلیم . و کردم بکردار جمیل چنانکه امر تو آماده بود . و گریست حزقیا گریستن عظیم بسیار . و اشعیا
نبی بیرون رفت . و هنوز نرسیده بود که در میان آن اعدر بودی وحی الله الرب تعالی الغفور الرحیم
الٰه داود جد حزقیا . و گفت یا اشعیا نبی که باز گرد و برو بپیش حزقیا شاه بنی اسرائیل . و بگو او را
که ایچنان میفرماید الله الرب تعالی الٰه تو . و الٰه داود جد تو که بشنیدم نماز تو . و دیدم اشک
تو که تو گریستی بر عمرهای تو . اینک من نیز راستی میدهم . و در روز سیم صالح شوی . و بروی بخانه الله
تعالی . و زیادت کنم بر عمر تو پانزده سال . و نیز نگاه دارم و ابر قریه دارم و اورشلیم . از دست ملک موصل
۵ و محیط این قریه شوم و او را خلاص کنم ازبهر من و ازبهر داود عبد من . امر اشعیا نبی الله تعالی . و گفت
بستانید دو دانه انجیر و بنهید بر زخم او که درست شود . گفت حزقیا با اشعیا نبی چه باشد علامت رحمت
الله تعالی بر من است . و درست خواهم شدن ازین رنج . و بیرون روم بخانه الله الرب تعالی . گفت که
اشعیا حزقیا ملک یهودا . این است نشان از قبل الله تعالی الحلیم . که این امر عظیم بشارت داد بتو سایه
آفتاب بر درجه هم ایستد . گفت حزقیا این شود . اما که آفتاب باز گردد ده درجه از پس خود باز گردد . در حال
دعا کرد اشعیا نبی و خدای تعالی المجید . همان لحظه و همان دم باز گشت سایه آفتاب بر پس خود ده درجه
در خانه حزقیا آفتاب ده درجه از پس رفت . و حزقیا ملک یهودا در روز سیم برخاست و رفت بخانه
الله تعالی . در آن زمان فرستاد مردوخ بلدان بن بلدان ملک بابل رسل و مکاتیب و الطاف و الطاف و تحف
بپیش حزقیا ملک یهودا . خبر از بیماری شنیده بود مردوخ ملک بابل که حزقیا ملک یهودا بیمار بود و درست
شده و فرستاد این الطاف بر اهل او . لما اخبر حزقیا بادکن مردوخ ملک بابل شاد گشت . و نمود بایشان
الملوك و الیهود ازینهمه و ذهب و شراب و طیب و اشیاء که نیکو است . و نمود بایشان مجموع آنچه در خزانه او
ملک او . و مثل آن و سلطان او . و ایشان فرستاده بود فرستاده مردوخ ملک بابل . امر اشعیا نبی بر
بپیش حزقیا و گفت او را چه گفتند این قوم . و از کجا آمدند . و چه کار آمدند بپیش تو . گفت حزقیا ملک

وجه لشنیدی

با اشعیا نبی الله تعالی آمدند از راه دور دیدند از زمین دور شنیدند و گفت اشعیا که چه دیدند در
خانه تو . گفت حزقیا . هر چه در خانه منست همه را نمودم بایشان . و هیچ نگذاشتم در خانه خود و در
گنجهای خود . برایشان عرض کردم همه را . گفت اشعیا نبی بحزقیا ملک بشنو وحی الله الرب العلی که
فرموده است . در روزگار بیایند این قوم و بستانند مجموع آنچه در خانه تو هست و در خزانه تو . و هر چه ذخیره
نهادند پدران تو تا امروز و ببرند همه را بیابل . و نماند در خانه تو هیچ چیز . برموجب وحی الله تعالی
و از پسران تو که از صلب تو پدید آیند و زاییده شوند ازبهر تو . همه بیرده شوند . و بشوند خدم
ملک بابل . و گفت حزقیا ملک با اشعیا نبی الله تعالی . الحلیم الله تعالی . چه خوبست قول الله تعالی
که بر تو وحی فرموده است . اما کاشکی که این بشود در ایام من . اما بشود در روزگار خیر و سلامت . و سایر اخبار
حزقیا ملک یهودا . و جمیع جبابرۀ او . و ساخت حزقیا در باجهٔ بحیره و خندق و آب را روان کرد
میان شهر اورشلیم . همه خطوب او نوشته است در سفر بر باجیم ملوک یهودا . و خفت حزقیا با آبای او
در فرشته بادید . او در قریهٔ داود جد او ۵ و ملک بعد او ملک شد ابن او منشی و عمر منشی بود که ملک نشست
بر یهودا . دوازده سال و ملک نشست در اورشلیم پنجاه و پنج سال و نام مادر او بود حفصیبه . و رفت
برفتار شر امام الله تعالی القدوس همانند رفتار شعوب که ایشان را هلاک کرد الله الرب تعالی
از پیش بنی اسرائیل . و عمارت کرد مذبح را که خراب کرده بود حزقیا پدر او . و نصب کرد مذبح بعل اصنام
و ساخت اشباه نمانند که داجاب اسرائیل و سجده کرد ازبهر مجموع کواکب آسمان و عبادت کرد ایشان را
عمارت کرد مذبح ازبهر اصنام در خانه که فرموده است الله تعالی که نام من باشد در خانه . و عمارت کرد
مذبح ازبهر جند آسمان در همان خانه خدای تعالی . و گذرانید پسران خود را در آتش . و بیوست بعرافین
و گزیده نموده بر نهد . و بیدا شد عزم کنار و عیافین و عظیم شد شر منشی ملک یهودا و اسخاط و اخمن
الله الرب تعالی . بدانکه الجالس علی اجنحه الکروبین . و نصب کرد تمثال سنگی که در خانه الله تعالی
در خانه که فرموده الله الرب بداود و سلیمان ابنه . که در خانه و در اورشلیم که او را ازبهر من
اختیار کردم از مجموع اسباط بنی اسرائیل که نام مقدس من در او حلول شود تا ابد . و زایل نکنم قدم بنی اسرائیل از زمین
که داود را دادم . بلکه نگاه دارند احکام من . و بابیش من . و هر چه بایشان [illegible] و کمتر از آنگاه کاندید شنید
و نوامیس که ایطم کرد که فرمودم بایشان بر لسان موسی [illegible] امام موسی
[illegible] ایشان و قول مجموع نداشتند
و اینکار بر کردار منشی که حاکم او را ملک یهودا . ایشان را از عبادت [illegible] الله تعالی و فرمود او را
و عبودیت ایشان را دهر کرد . و غالب آمد بر منشی بر شر شعوب که ایشان را هلاک کرد خدای تعالی از
پیش بنی اسرائیل .

تم الاصحاح الثالث والثلثین

و وحی الله الرب تعالی المجید بیاد
انبیا و اوریای منشی پسر حزقیا ملک یهودا . در باب ایرا عمال شوم که کرده است و بیدا کرد زیاده
بسیار از بیشتر از امور انبیا که قبل از او بودند . و خاطی کرد آن یهودا بعبادت اوثان نجس او . ۲۷۰
ابدا [illegible] الله الرب تعالی لالٰهی الٰه اسرائیل که اینک من میفرستم شر و بلا بر مجموع یهودا . و اهل اعلم

۱۴۸

خانه همه هر او را بشنود صاحی شود و چیزی از بندگی خداوند ایشان و نیز شنیم بر او را شلیم جمال آن افتخم

بر شاهره . و وزر کنیم از هر ایشان از میان آن که از هر وزر کردند و معافاة السان یه تم الجمالی مکافات

آن را کرده و از هر آن را جواب وزر کردیم . و معافت کنیم آن منشی او را و اورشلیم را . و ایشان را او کیم از بیت

مجمع رجاسی که ترک کرده شد . و مجهز منشی و الهود را . و در ایشان شد مجمع همه آن حرب . و بعد ایشان

بتفسیر بیت اعدا ایشان و باشد کنند و مر اشرع و سیر و خیر و بنام بیش همه مغضوب . و اعدا ایشان

جمله . از هر آن که حرا شد بند اعدا نعم و عبادت خدا شعور کرده بند . و شد بند مسخط مر ایشان

را ایشان ایشان را بدر از عبودیت مصریان ایشان را تعبد کرده بودند ایشان را تا امروز بیش .

منشی . بخت نصر شنی که گناه بسیار از را او را شلیم همانی او را اورشلیم را فرکرد از هر حرم بی گناه حاکی

مال او شد بشتم از خون ناحق بسیار بریخت . از سبب آن که خطا که از وی الهود را . امام الله الرب

بعبادت اوثان و نا بن قصص منشی یک الهود را لغ کرد . و خطا که از وی دو خطا کردن الهود را پوشانیده

در شعر برامیر ملوک الهود را . و دور شد بایشان کرده شد . و در قرب شد بایشان خانه او که بعد او ملک

بشر او آمون و بود عمر امون و قضا ملک بعد بندگی عمر شد . ملک نشست در او را شلیم دو سال

و نام مادر او مشلمت بنت حروص از یطبث . و بدکرداری بسیار خدو و منشی پدر او بنه منشی

و عبادت کرد اوثان که پدر او عبادت کرده بود . و رفت بر رفتار پدر او . و نتیجه دیگر از هر اوثان بود

شد از او امر و شرایع و احکام الله الرب تعالی . لا اله الا هو القدوس المهیمن الجبار . از اسرائیل و هیچ نوع

ترفت بر رفتار الله تعالی و احکام او . بزدند بر امون عبید او . و او را قتل کردند در میان خانه او .

اما شعب . از عبید او را قتل کردند که ملک امون را قتل کرده بودند . و مجمع شعب الهود جمع شدند

کردند . با یوشیا پسر امون بعد او . و سایر قصص امون ملک الهود را و هر چه که او نوشته است در سفر برامیر

ملوک الهود را دفن کردند امون را در مقبرة او در باغچه خرانه بیش بیرون او . و ملک شد یوشیا در هشت سالگی

ملک نشست در او را شلیم سی و دو سال و نشست نیز خوب و پاکیزه در امام الله الرب تعالی

و رفت بر رفتار داود ملک جد او . و نگردید به راه رفتار داود جد او . ما یمین و یسار . و در سال هجدهم

از ملک یوشیا ملک الهود را . فرستاد ملک شافان بن الصبا بن مشلم کاتب بخانه الله الرب تعالی

و گفت با او بالا رو پیش حلقیا کاهن عظیم . و بگو با او که بر هد نقره که در آمده است در خانه الله تعالی

که اسرائیل جمع [illegible] شعب که بدهند بر اصحاب عمل که عمل کنند در خانه الله تعالی

که مرمت کنند آن رخنه [illegible] خانه خدای تعالی و بدهند به بنایان و نجاران و قطاعان سنگ

و عمل صخره تراشیدن . و بخرند لخشاب ساخته و صخره بر داخته و عمارت کنند با ایشان عمارت

بیت الله تعالی . بلا علم حسابان آنچه جان مخواهید نقره که در دست ایشان خرج میشود [illegible]

از هر آن که با امانت خرج میکنند . گفت حلقیا کاهن بزرگ بشافان کاتب که یافتم سفر شنه خدای تعالی

خود در خانه خدای تعالی . داد حلقیا سفر شنه خدای تعالی که یافته است بشافان کاتب

که خواند آن را شافان کاتب بیش ملک یوشیا . که جواب حلقیا کاهن او دید بیش ملک . و گفت که [illegible]

[illegible]

ورق جمع کردند و ستد در بیت الله الرب تعالی که از بیت الله تعالی . خبر کرد شافان کاتب

ملک و گفت که سفر شنه موسی داد بمن حلقیا کاهن و خواند شافان بر ملک یوشیا . چون ملک یوشیا

شنید سخن شنه تورات . درید جامه خود را بر تن خود . و گفت حلقیا کاهن و اخیقم بن شافان و عکبور

بن میخا و شافان کاتب و عاسایا عبد ملک و گفت برو و از جهت من الله تعالی سوال کنید از هر

من و از هر مجمع الهود را و از هر جمیع شعب بین در امر این سفر که یافته شد . از هر سخط الله الرب تعالی

عظیم است . آن سخط عظیم . جمله . از هر آن که پدران ما قبول نکردند آنچه در سفر تورات مقدس

نوشته است و نکردند آنچه در سفر نوشته است . رفت حلقیا کاهن و اخیقم و عکبور و شافان و عسایا

بنزد حلدی نبیه حلیله شالوم بن تقوا بن حرحس حافظ امتعه ملک . و بود که حلدی نبیه در اورشلیم

[illegible] در استانه خانه خدای تعالی تضرع می نمود و تخشع می کرد . سخن گفتند با او . گفت با ایشان که چنان

میفرماید الله الرب تعالی . انبیاء میفرستم بلا و زحمت بر ملک و بر ساکنان این زمین . و مجموع بلاها

در سفر نوشته است که بر ملک یوشیا خوانده شد بر ملک الهود . جمله . از هر آن که از وی را حکام و نوامیس من

دور شدند . و از هر جدا کردن بیگانه بخور کردند و نتیجه دادند . و مار انگیختند بکردار دست ایشان که عظیم شود

زجر و خشم من بر این قوم و بر این بلد میفرماید الله الرب تعالی . و ایشان را هلاک کنم . اما ملک یوشیا ملک

الهود را که شما را فرستاد که سوال کنید از الله تعالی . چنان بگوید با او که چنان میفرماید الله الرب تعالی

[illegible] اسرائیل از هر آن که الهام آن قول که در شعر موسی نوشته بود . تو شنیدی و دل تو نرم شد و تو غبت شد

[illegible] الله الرب تعالی و منع او شدی و بشنیدی آنچه فرمودم بر این بلد و ساکنان او . این شود

[illegible] . و پاره کردی جامه تن خود و گریستی برابر من . من نیز مستجیب تو شدم میفرماید الله تعالی

[illegible] از هر آن که من میفرستم تو را پیش آبا و اجداد تو . و بیای پیش من بسلامت . و چشم تو نه بینند شر و بلا

[illegible] فرستادن بر قوم و بر این بلد . [illegible] حرا فرستاد پیش حلدی نبیه . از هر آن

[illegible] . باز آوردند جواب حلدی نبیه [illegible] یوشیا ملک . اسرائیل فرستاد

یوشیا ملک و جمع کرد پیش خود [illegible] الهود را او را شلیم . و [illegible] یوشیا ملک بخانه الله الرب تعالی

و با او مجمع الهود را و ساکنان او [illegible] . و مجموع [illegible] و انبیا شعب الهود را

[illegible] و خواندن بر ایشان

[illegible] سفر و مجموع آیات [illegible] الله الرب تعالی [illegible]

[illegible] که یافته بود در خانه الله تعالی [illegible] ملک یوشیا [illegible]

[illegible] حافظ وصایا او و سنن و شهادات [illegible] الله الرب تعالی [illegible]

[illegible] ایشان شوند و اقاویل و کلام [illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible] بنزد [illegible] یوشیا ملک حلقیا کاهن بزرگ و مجموع کاهنان [illegible]

[illegible] صاغ [illegible] ساختند [illegible] الاشیاء [illegible]

و همه را سوزانید بیرون او را شلیم [illegible] وادی قدرون و برداشت خاکستان

١٧٠

نابیت ایل. و قتل کرد مجموع احبارهای ایشانیم بودند ملوک یهودا. ایشان که بخور میکردند بر مذابح. و در
شهرهای یهودا و حوالی اورشلیم. و ایشان که از بهر بعل بخور میکردند و از بهر آفتاب و ماه و کواکب و از
بهر مجموع اجناد آسمان. و بیرون کرد و نسکه از خانه خدای تعالی بیرون اورشلیم بوادی قدرون و سوزانید
ایشان را در وادی قدرون و شکست ایشان را مانند خاک. و انداخت خاکشان بر مقابر شعب مدفون
و خراب کرد خانهای زانیان و زنان که بودند در خانه الله الرب تعالی اله اسرائیل. و خانهای زنان
نواب ایشان که لخاف میکنند. و جمع کرد مجموع کهنا از قریهای یهودا. و نجس کرد زرحرها که
بخور میکردند کهنا آنجا. از دان تا بیر شبع. و بر کند مذابح متخدها که جانب
الاصحاح الرابع والثلثین
اما کاهنان بخور بلا نمی‌کنند بر مذبح الله الرب تعالی
انلی در قریه است. بر شمالی ره عودانیه ...
اورشلیم است. بلکه خوردند فطیر با برادر ایشان. و بر کند مذابح عمارت کرده ملوک یهودا. و منقلب که
در وادی بن هنوم است. که ملوک پسران و دختران ایشان را بر آتش میگذرانیدند از بهر مولک. و منکسر کرد
مالح است. و قتل برادر که داده‌اند ملوک یهودا با آفتاب در منفذ بیت الله الرب تعالی در صفه ایشانان
امین مالک فروذا. و سوزانید مرکب آفتاب با آتش. و مذبح که ساخت بالاعلیه احاز که عمارت کرده‌اند
ملوک یهودا. و مذابح که عمارت کرده شان را منشی در دو حجره بیت الله تعالی بر کند. و کبار ملک و برد شان را بحا
و انداخت خاکشان را بوادی قدرون. و نجس که امام اورشلیم که بر یمین جبل الامشحیه است که او را
عمارت کرده سلیمان ملک اسرائیل بعشتروت اله الصیدانین و کاموش اله مواب. و ملکوم اله بنی
عمون. بر کند یوشیا ملک. و شکست قایمها ایشان و برید اشیره را. و پر کرد جایکه اساس را از استخوان
مردم. و مذبح که در بیت ایل است دیگر و رفع که عمارت کرده یرابعام بن نباط که خطی بنی اسرائیل را. الحان مذابح
و رفعها را هم بر کند. و سوزانید مجموع رفعها را تمام. و خرد کرد ایشان را و شاختشان را مانند خاک
و سوزانید اشیره را تمام. بلکه نگاه کرد و دید قبور که آنجا در جبل. فرستاد و آورد از استخوانها ایشان را
از گور ایشان و همه سوزانید با آتش الامذبح و نجس کرد مذبح را. بر موجب فرموده الله الرب تعالی که فرموده بود
الله تعالی که آمده بود از یهودا. و گفت که این چه عظیم است که من بینم گفتند که این قبر آن
الله تعالی است که آمده بود از یهودا. و گفت ... که کرد یربعام بن نباط بر این مذبح و بر مذبح بیت ایل. گفت یوشیا
بیوشانید او را. که هیچ اوی نیوص ... بر قبر نبی الله تعالی. و بالدر اندکی عظام او. و زیر عظام او عظام
نبی که آمده از شامره. جزا کردند عظام او از عظام نبی که از شامره آمده بود. الی اسند نیز ... اول ان اسل
از بهر انغاط الله تعالی. بر کند عظام او ملک یوشیا. و شاختشان را مانند کردار در بیت ایل. و قتل کرد مجموع
کهنا رفعها ایشان که بر ایشان بخور میکردند و بر مذبح. و سوزانید بالایشان استخوان مردم. و باز گشت
با اورشلیم. و خواند یوشیا ملک مجموع شعب و گفت با ایشان بسازید فصح لله تعالی اله اسرائیل که نوشته
در سفر عهد جزا. از بهر آنکه نه ساخته بود مانند این فصح. از ایام قضاة بنی اسرائیل که میکردند
در میان بنی اسرائیل و ملوک یهودا. ما خلا در هجده سنه تمام عشر از ملک یوشیا که او کرد این فصح از بهر
الله الرب تعالی اله اسرائیل با اورشلیم. و عرافین و عیافین و رمالان و اوثان و اندادو مجموع نجاسة که ظاهر
شده بود در ارض یهودا و اسواق اورشلیم. منفی کرد شان را همه یوشیا ملک یهودا. رکینده و ثابت

که قایم و ثابت شود فرموده الله الرب تعالی که در سفر توریت مقدس نوشته است. که در سفر که
یافت حلقیا کاهن اعظم. در بیت الله الرب تعالی. و نبود قبل یوشیا ملک مانند او. پیش آمد بسند که اجرت
الله الرب تعالی. از همه نفس و همت و دل او و جهد او. آنچنانی نوشته است در سفر توریت مقدس
موسی نبی الله تعالی. و نیز نبر خاست مانند یوشیا ملک یهودا از بعد از او. و شکر الحمد غضب الله تعالی
الرب العنبرین که غضب کرده بود بر آل یهودا. از بهر الحی سخط و بش ایشان انداخته بودند او را او.
منشی ملک و اصحاب او. فرموده الله الرب تعالی که دور کنم یهودا از بر ابن که تعان که دور کردم بنی
اسرائیل را. و دور کنم اورشلیم را قریه که او را از بهر من انتخاب کردم و این هم و گفتم که خانه محل نام من
باشد. و در او جلو گاه. و سایر قصص یوشیا ملک یهودا. و هرچه کرد نوشته است در سفر ایام
ملوک یهودا. و بر عهد او آمد فرعون نکوه ملک مصر اعرج. بمنبج که بر نهر است از آن فرات. و رفت ملک یوشیا
بجنگ او. و گفت فرعون به یوشیا که غیر تو اعرامی کنم تو باز کرد از من. یوشیا نخ. فرعون اعرج ملک مصر
نشنید. زد فرعون اعرج یوشیا و او را قتل کرد در جال الابراب او رشید بمنجدوا. بردا شتند یوشیا را
عبید او از منجدو اورده. و او را بردند با اورشلیم. و انجا دفن کردند او را در مقبره او. ۵ انکه مجموع شعب جمع
شدند بیش یاهو احاز بن یوشیا. و مسح کردند او را. و مستخلف جای پدر او یوشیا ملک نشست
و بود عمر یاهو احاز وقتی که ملک نشست فرزند بیست و سه سال و سه ماه ملک نشست با اورشلیم
و بود نام مادر او حموطل ابنه ایرمیا از لبنان. و بد کرد کردار خود امام الله الرب تعالی آنچنان
که کردند پدران او. و اسیر برد او را فرعون اعرج ملک مصر در ربله در ارض حمات. از ملکی کرد در اورشلیم. و نهاد
در منشی فرعون اعرج ملک مصر او را اسیر برد بد لبنت جز طاه. و نشست ملک در اورشلیم. و نهاد
بر خراج صد قنطار نقره و ده قنطار زر سرخ. و فرمانداد فرعون اعرج ملک الیاقیم بن یوشیا. بدل یوشیا ابیه
و نام شهها دیر یاقیم. و برد یاهو احاز را بمصر پیش. و مرد در مصر. و رفع کرد یویاقیم پیش فرعون اعرج و رق نقد
و آنچه که حکم کرد فرعون اعرج ملک مصر. و بود هر دو از سبعت
بالو قسم کرد نقره و غیر را بر اهل زمین از بهر الحی کت با او فرعون اعرج ملک مصر. و بود هر دو از سبعت
سید داد از نقره و زر سرخ بر قدر که می یافت. بر هر جود فرعون اعرج ۞ و بود یویاقیم وقتی که ملک شد
فرزند بیست و پنج ساله. و نشست ملک یازده سال ملک نشست در اورشلیم. و نام مادر او زبیدا
ابنه فدایا از الرمه. و بد کرد در کردار بر الله الرب تعالی اله اسرائیل مانند هر چه کردند پدران او
بعهد او غزا کرد بختنصر ملک بابل اورشلیم را. و شد یویاقیم عبد او سه سال. دیگر بار بگردید و بروی
عاصی شد. و بر انگیخت بروی الله الرب تعالی جیوش کلدانیین. و جیوش الادوم. و جیوش مواب
و جیوش بنی عمون. و فرستاد الله الرب تعالی ایشان را بر آل یهودا که ایشان را مبید و گم کنند. بموجب
فرموده الله الرب تعالی. بموجب وحی او بر زبان انبیا او گفته بود. انکه بر سر آمد بر آل یهودا سخط
الله الرب تعالی که ایشان را پاک کند از روی زمین. از بهر او. از سبب خطایا منشی و مجموع بد کرداری او. و خون
بیگناه که ریخت. بنا حق و بر کرد او اورشلیم را از خون بیگناه. مانع شد الله الرب تعالی که بر ایشان رحمت
کند. و سایر امور یویاقیم و هرچه کرد همه نوشته است در سفر ایام ملوک یهودا. و مرد یویاقیم با اجداد
او. و ملک شد یهویاکین پسر او بعد از او. و عابد نشد دیگر ملک مصر دیگر که بیرون آید از ارض او. جزاه
که بگرفت ملک بابل از وادی مصر تا فرات بر مجموع انچه بود ملک مصر را
الاصحاح الخامس والثلثین
٢٧٠

عم یاخین بود که ملک شد هجده ساله . و سه ماه ملک نشست در اورشلیم . و بود نام مادر او نحشتا انة
الیاثن از اورشلیم . و بکرد بد کردار خود . و فاش شد عاشه انکه پدر او فاش بود . در ان روزکار غزا کرد
بختنصر ملک بابل اورشلیم را . و بحاصره شد شهر و تنگ کرد بر اهل اورشلیم منحنت عظیم . و غزا بختنصر
ملک بابل مجموع زمین و عسکر کرد عبید خود را بر اورشلیم . بیرون امد یویاخین ملک یهودا پیش ملک بابل
سال دوم از ملک او . و مادر او و عبید او و اشراف او و امنا او . پیش بختنصر ملک بابل . در سال دوم از ملک
و بیرون اورد با خود جمیع خزاین خانهٔ خود و خانهٔ لله الرب تعالی و پاره کرد مجموع اینة ذهب که ساخته
بود سلیمان ملک اسرائیل از بهر خانه لله تعالی . انجنان که فرمود لله الرب تعالی . و جمیع را در حبوس
اورشلیم . و جمیع اشراف و ابطال او ده هزار مرد در جالوت . و جمیع فیج و شرطه او . و سلاح
لازم ... زمین . و برد یویاخین را با بابل . و جمیع مردم زور مندان و مادر او و عیال او و اشراف او
ایشان را بجالوت . از اورشلیم بابابل و مجموع مردم زور مندان هفت هزار فیج و جلادی هزار و
جمع کرد مردم جنکی را ملک بابل و اورد ایشان را بجالوت و از انجا با بابل . و نهاد ملک بابل بجای او متنیا
عم او . و نام او نهاد صیدقیا . و بود صیدقیا وقتی که ملک شد فرزند احدی عشرین سنه . نشست
با اورشلیم ملک یازده سال با اورشلیم . و اسم مادر او حمطل ابنة ایرمیا از لبنا . و بد کردار
وعذیب شد پیش حضرت لله تعالی مانند بد کرداری یویاقیم . بر زیر سخط الله تعالی بر یهود او و ار
اجدیثی که نبی کرد ایشان را وانداخت ایشان را از پیش حضرت خود . بیرون امد صیدقیا بطاعت ملک بابل .
و در سال نهم از ملک او . بشمار دهم ماهی که رفته باشد دهم . امد بختنصر ملک بابل و مجموع اجناد او
و محیط اورشلیم شد . و عمارت کرد ابراج دایره اورشلیم و بحصار رفت اورشلیم را . و تنک بود بر اهل
تا سال احدی عشر از ملک صیدقیا . و در سال احدی عشر از ملک صیدقیا نهم روز که رفته از ماه پنجم .
عظیم شد کرسنکی در شهر اورشلیم و نبود طعام از بهر ... حیث تسلیم شد اورشلیم
و مجموع مردم جنکی بیرون امدند و بکریختند از شهر ... در طریق ... السورین که در جانب
باغچه ملک است . و جماعت کلدانیین بودند محیط اورشلیم . فرفتند ... بگریختند ...
بطریق قاع . تبع کردند اجناد کلدانیین در پی ملک و اصحاب ... یافتند ملک را و اصحاب او بنا ...
و متفرق شدند مجموع اجناد او ... بدند ملک را ... زنده .
کرد . و فرزندان ... ایشان را ... بکشتند ... نزد بیش ملک بریلت . با او حجا ... کرد
ولیکن ... زرداد او را به ... بابل ... او . و کشود چشم او ...
... قیار ... با ... و در ماه پنجم نهم روز که کذشت از ماه
و او ... سال نوزدهم بختنصر ملک بابل
... الله الرب تعالی ... و خانه ... بابل با اورات ...
بسوزانند ایشان ... و سور اورشلیم همه دایره ... و مجموع خانه ...
بر کندن شعر را . و باقی شعب که ماندند در اورشلیم . و ... ماند ... بود
و مجموع اجناد ... ایشان را پیش فیج بابل و از فقراء زمین نه و ... بنوزردان پیش فیج

و قلاحین و اعمده نحاس که بود بند در خانه خدای تعالی . و طستطاس و بحر نحاس که بود در خانه خدای تعالی
پاره پاره کردند او را کلدانیین . و بردند مجموع نحاس او همه با بابل . و اقداح و محارف و قدحها و مغارف
و مجموع الت نحاس که با ایشان کار می کردند کاهنان جمله را بردند . قیارم و مجامر ذهب و نقره و کا
و کاسات همه را ستدند . و استدند پیش فیج دو عمود و یک بحر و طستطاس که ساخت سلیمان
خانه الله تعالی . نتوان دانستن که چند است . وارز دو عمود بلندی هر عمود اما وزن اینها
هجده کز . و بر سر او تاجه نحاس سمک هر تاجه سه کز . و اخلاق و رمامین نقش کرده بر تاجه
دایره او . همه مجموع از نحاس زرد . و برد پیش فیج شریا کاهن را . و اسفنیا کاهن که بعد شریا است
و سه ... خانه الله تعالی . و استند از شهر یک ... که امین که او بود موکل بر مردم جنک کننده را
و ... که ملازم ملک ماندند در اورشلیم . و کاتب و صاحب جند که قوت و دلیری می داد شعب
زمین و شصت مرد از شعب که ماندند در اورشلیم همه را برد بنوزردان پیش فیج پیش ملک
بابل بریلت . زد ایشان را ملک بابل و قتل کرد ایشان را . در ارض حماه . و خالی کرد اهل یهودا بلاد ایشان
تا شعب که ماندند در زمین یهودا که گذاشت ایشان را بختنصر ملک بابل و موکل کرد بر ایشان خدلیا
پسر احیقم پسر شافان . و شنیدند مجموع فالکهای ایشان و اصحاب ایشان که ملک بابل متولی کرد است بر ایشان
خدلیا بن احیقم پسر شافان مصفیا با اسماعیل بن تنیا و یوحنن بن فیج و شریا بن تنحمت و طوبیا
بن ... معکتی با ایشان و مردم ایشان . سوکند خورد با ایشان کدلیا و با اهل ایشان و گفت
که مترسید از کلدانیین . بل ساکن باشید زمین شام . و مطیع ملک بابل باشید
تا شما نیکی کند . و در شهر هفتم سوی ... امد اسماعیل بن تنیا بن اسمعیل از نسل ملوک و با او
... مرد . و زدند خدلیا و مرد . و قتل کردند یهودیان و کلدانیان از ایشان که بودند با او مصفیا
و برخاستند مجموع شعب خرد و بزرکشان و جمع امدند مجموع فالکها و صنادید و امدند بمصر
از ایشان از قوم کلدانیین . و در سی و هفت سال ... از جلیه یویاخین ملک
یهودا بعد از سنه ... که مانده بودند از شهر دوازدهم عشر و برفع اول مردوخ ملک بابل در اول
سال ... یویاخین ملک یهودا . بیرون اورد یویاخین را از حبس . و او سید وار کرد کرسی او را اشرف کرد
... از ... و بالا رفع کرد قدر او نهایت . بالای مجموع ملوک که با او بودند در بابل . و کذرانید
... که بر او بود در حبس و خورد نان و طعام در حضرت ملک بابل مجموع روزکار او . و بعد
از ... حاشت فی ... که او را نان و طعام بدهند ... بعد از خورد ... ملک مجموع ایام
... او و السلام علیکم اجمعین ... یا رب العالمین ... و غفران ... خطایا
... یا غفور یا رحیم یا حلیم اغفر برحمتک ذنوب جمیع المومنین ...

تمت الکتب المقدسة التی کتبت من تمام البیعة المقدسة الارثذکسیة
... الافرنجیة لجماعة البولیوشیة ... رحمة ...
انا الکاتب فی ما تقدم کتبتها و للّه الذی ذکرها

۱۷۱

اولها

كتاب التوراة المقدسة المنزلة على كليم الانبياء موسى بن عمران عليه افضل السلام واكرم التحيات وهي خمسة اسفار تمام

بعدها ما يأتي ذكرهما وهما

كتاب	كتاب	كتاب	كتاب
شعر يشوع بن نون تلميذ موسى نبي الله تعالى وولي عهده والعامل باوامر الله تعالى	قضاة بني اسرائيل من بعد يشوع بن نون وحكام ومدبران بني اسرائيل	شموئيل نبي الله تعالى وملك داود الملك المغبوط ونبي الله تعالى وصاحب الغنا الى الابد	ملوك بني اسرائيل والبهود [illegible] الى اخر ملوك بهوذه

هذه الكتب المقدسة الالاهية على يد العبد الضعيف الخاطي
المسكين الذي ليس هو مستحق انه يرفع عينه الى الله العالي
وبشمي سليمان بن التيس يوسف اليعقوبي المباقارقي
وهو الذي نحر ونقلها من لغت لسان العبرانية
الى لسان الفارسي لنعيم القاري بما فعل الله
سبحانه وتعالى مع بني اسرائيل كما
من الخير والشر على قدر افعالهم رحمه
الله سبحانه وتعالى من قراه وممن عانيه
ولو حم على اقواله وكتابته وعلى
[illegible]

...الخلق طر [illegible] الهواري وعالم للكل اسرار [illegible] واجماري
وللمستعار الدار [illegible] البصا والقاري بلى الكفر [illegible] في التراد
في الكتاب

يا من اشا فيما مضا لكن مستسلما فيما بقي الموت افنا من مضا والموت يفني من بقي
والموت يحجم بالتري بين المنعم والشقي من لم يقدم توبتا قبل المماة لقد شقي
[illegible] كان الله تعالى له [illegible]
من اعتصم بالله تعالى كفاه ومن توكل على الله تعالى نجاه
كن صاحب مع الله تعالى وهو بخيل وما يحزنك شيا
كن مع الله تعالى

سبحان الله صاحب العرش العظيم الغفور الحليم الجواد العظيم هذه بسم الله الكريم الرحيم
الحمد لله رب العالمين اللهم اني اسالك موجبات رحمتك وعزايم مغفرتك وانعامك
ورحمتك على خليقتك ان لا تدع لي ذنب الا غفرته ولا هم الا فرجته ولا حاجة الا قضيتها
شبه الا عفوتها وتجعل رحمتك على كافة خليقتك وترحمهم على الدار الاخرة وتقبل دعاهم
وعلى امواتهم وتغفر سياتهم وتجعل الاخرة والدهر في ايامهم وتسهل لنا ولهم ابدا العوم
برحمتك يا ارحم الراحمين انك انت ارحم الراحمين لعن انك انت ارحم يا رحيم

تم بالتمام توراة العزيز [illegible]

١٧٢

صاحبه کتب یوزر ایکی غروشدر

قیمتی بها کتب غروش

١٧٥